باسمه تعالی

فهرستبرگه منابع چاپ سنگی - اداره مخطوطات

شماره ثبت: ۱۲۹۹۲

رده‌بندی دیویی: ۶۱۰ م ۷۵۲ ز ۱/ م ت ۱۳۱۱

سرشناسه: ملتانی، محمد بن عبدالعزیز

عنوان قراردادی: نور احضر و یاقوت احمر. فارسی

عنوان: زمرد فارسی

کاتب: تاریخ کتابت:

محل نشر: لاهور ناشر: مطبع محمدی تاریخ نشر: ۱۳۱۱ق.

صفحه شمار: ۳۱۶ ص. مصور☐ درسی☐ گراور یا افست☐

زبان: فارسی ابعاد: ۱۴/۵×۲۳/۵ نوع خط: نستعلیق

روش تهیه: وقفی☐ اهدایی☐ خریداری☐ ارسالی☐

توضیحات: نامعلوم تاریخ ثبت: مهر ۱۳۷۰

یادداشتها:

موضوع(ها): ۱. پزشکی سنتی.

شناسه(های) افزوده: الف. مظفرالدین، محمد، مترجم. ب. عنوان.

فهرستنگار: تاریخ فهرستنگاری: فروردین ۸۹

صحاف خلیل لاریق مقدم

اداره مخطوطات

نام کتاب زمرد فارسی

مؤلف محمد مظفر الدین

موضوع پزشکی سنتی زبان فارسی

سال چاپ ۱۳۱۱ ق محل چاپ لاهور

شماره عمومی ۱۲۹۹۶ کتابخانه / بخش

وقفی / خریداری تاریخ

طول ۲۳٫۵ عرض ۱۴٫۵ شماره صفحه‌ها ۳۱۶ + ۴

ملاحظات

مصور ☐ دربی ☐ گراوری ☐ افست ☐

۱۷۲

صباحی

صحاف خلیل لارق مقدم

کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی

ماشاء الله لا قوة الا بالله

تصنیف مقبول بارگاه رب العالمین حکیم محمد مظفر الدین ترجمه کتاب زمرد خضر و یاقوت احمر مسمی به

زمرد فارسی

کتابخانه آستان قدس مشهد
شماره ثبت ۷۸۱۵۶
تاریخ ۷/۲/۴۵

باهتمام خادم اهل الله الفقیر الی [illegible] الله ولوالدیه ولاستاذه ولاحبابه ولعشیرته واقاربه اجمعین اللهم آمین

در مطبع محمدی واقع لاهور طبع شد

۱۵۵۹۳۴

۶۱۰
ز ۶۴۱ م

بسم الله الرحمن الرحيم

حمد وافر حکیمی را که بهر دائی دوای آفریده و نعت متکاثر طبیبی را که بنا بر ازالهٔ امراض عرض کفر و معصیت امت خود را با شغل قانون شرع و عمل دستور ورع مامور گردانیده صلی الله علیه و آله اصحابه وسلم تسلیما کثیرا کثیرا اما بعد بنده فقیر و ذره حقیر ضعیف عباد رب العلمین محمد مظفر الدین بن حافظ و حکیم محمد هاشم ساکن و متوطن موضع کوٹ بارنجان تپه ڈوگر اوله مضاف پرگنه گوجرانواله در خدمت جوهریان بازار معانی و صیرفیان دار العیار معنی زبان نیاز ابراز مینماید که چون بقراط زمانی محمد عبد العزیز ملتانی با هتمام تمام نسخهٔ زمرد اخضر و یاقوت احمر با صد آب و تاب فصاحت و بلاغت مبنی بر معانی خیر الکلام ما قل و دل نکات تجربات خود از جهت دفع آلام سقام در زبان عربی تصنیف و تالیف فرموده و منور علیخان ترجمان با ستعداد و لیاقت و امعان طبابت عبارت عربی را بضیاء اردو فروغ افزوده و بهستکتاب جوارح انسانی و تشریح هیکل هیولائی از لمعان جلادت طبعی معنی منور گردانید و برخی از قوانین بدافعت بعض علت در تدوین آورده با فکر مصیب خود ترتیب فصول و ابواب زینت سلاست بخشید اندرین حین محمد عزیز الدین فرزند نیازمند و دیگر اطفال که با بستکتاب حسابت کتاب و اقتناء املاء و دیدن و شنیدن اقوال اطبا اشتغال میداشتند گاه که بر وضاحت معانی و صراحت بیانی خان والا شان نگاه می انداختند سر بسر بایه چتی و درستی میافتند از آنجا که خان والا شان تالی شرح اعضا را آلی گردیده و از تو بید بعضی جا که اقتصار و اختصار بظهور رسانیده است مطلع و آگاه می شتند باعث بر این معنی شدند که اگر همین نسخه با حل مطالب دقیقه و قواعد انیقه بعبارت پارسی پیراسته گردد خالی از انواع نشاط و اصناف انبساط نخواهد بود از برای آنکه اخوان پارسی از خوان افاضت و افادت خان معز الیه با خبر و میز تمام از آغاز تا انجام خبر

بمعنے ذوق و شوق ۱۲

…هم نصیبی پذیرند و متعذر لکن بقدر ملاحت معانی که از کلمات پارسی …صورت پذیرد از عبارت اردو گو که با مفاوضت و لینت گفته رود …بر همعنی در خور حال خود امثال زدند و گفتند نظم کجا پروانه پر دسوی خورشید …دی شمعش روی امید + نهی صد دسته ریحان پیش بلبل + نخواهد خاطرش جز …ن + هر چند که هستند این ساز و برگ نبود لیکن با ستر ضار آن نور چشم و سرمایهٔ سرور …هستند عار همان اعزه که در نفس الامر همنفس آن نور بصری بودند باکم مایه قابلیت و …ستگاهی علمیت بالتسوید این مقاله بی عمارت جبارت آورده از اعتبار شمار سال اختتام و تطابق حال اعداد نام با اسم منتخب القواعد موسوم نمود و آنرا در بعضی جا حکایت و روایت دیده و شنیده و مسائل جدیده و قواعد سدیده در پیرایه عبارت حالی گردانیده والله الموفق بالاتمام والمستعان بالاختتام امید از درگاه شافی اسقام آن دارد که با برکت اهل بیت کرام پسند خاطر کافه انام میگرداند و توقع بر طبع ناظرین مکرمت آئین آن دارد که چون بر زلّه و خللی سهوی و نقصانی تغیری و بطلانی که از لوازمات طبع انسانی آمده است مطلع و آگاه می باشند بفحوای اذا مروا باللغو مروا کراما عمل نمایند و یا بمداد خامه و مداد با اصلاح مقرون میفرمایند و برین هیچمدان کج مج بیان زبان اعتراض نمی کشایند بل در حق حقیر که ساحت ضمیر با گرد تقصیر و لوث تشویر آلوده دارد با هستدعا دعا دست بر دارند او سبحانه تعالی شانه با توفیق انمعنی رفیق گرداناد بحرمت النبی و آله الامجاد باب اول در سر و دماغ تبارک تعالی اول از تکون جملهٔ اعضا بقول دانای اول یعنی بقراط دماغ متکون میفرماید و از جهت استبلاغ تکوین اجزای دماغ اساس راس قائم می نماید چنانچه عظم و ندی بر دستور قاعده یعنی بنیاد دیوار ایجاد می آرد و سپس چهار استخوان بگرد دار جدار همه جانب بروی قائم و استوار میگرداند چنانچه جدار مقدم را عظم جبه بفتح جیم و سکون موحده و موخر را عظم قمحدوه بفتح اول و دوم و سکون حای مهمله و ضم دال و عظام یمین و یسار را حجریان بفتحتین نام کنند و برین جدار دو عظام دیگر مانند سقف باسمای عظم الیافوخ موضوع هستند و مر هر واحد این استخوان را به بروز شیون و در وز التیام بخشیده و اطبا نام این جای را راس یعنی سر بفتح اول مقرر گردانیده اند و سر از بالای ابرو و گوش تا نقره بالضم یعنی جا یک پس گردن خداوند هوش می پندارند و بعضی ازین استخوان شدید الصلابت و بعضی با رخاوت بعضی ثقبه دار بر نگارند و گویند

که درعظم وتدی تقبه‌ایست باوسعت که از اعلای حنک بفتحتین تا دهان نظهور رسیده
اندرو هرکوزگردیده ودر حجر بان هم سوراخ از جهت درستی صماخ پیدا نموده
وباهر واستخوان سقف بالنسبت تمام عظام نرم وباریکتر مجعول فرموده حکمت
عدم صلابت او اندیشته که اثر ادویه ومنعبه تا روح نفسانی بآسانی تمام نافذ گردد
حرارت متصاعده بدنیه نماید ومدام الجزه از محل رماعه که بفتح وتشدید میم جائیست
جهنده در سر اطفال وغیر آن باذن باری عزاسمه بیرون فرماید وباقی ترکیب از لحم ذی
شحم واورده وشرایین به آئین صورت پیاله مستدیر الهیئت باقدری طوالت درترتیب
آورده فائده استدارت او آنداشته که کروی الشکل از جمله اشکال در همه حال مصئون از آفات
می ماند از جهت درکرویت گماشته وباریکتر عظام سقف از آن مجعول اند که بر مشام یعنی
ایاغ دماغ هیچگونه ثقل وگرانی راه نمی آرد فائده چگونگی اینهمه تصنعات حکیم مطلق ست جل جلاله
که عقول از درک فوائد آن جهول اند دماغ بالکسر عضویست نرم ومتخلخل آله حس وحرکت وظهور
شعور مرکب از مغز ورگهای جهنده وناجهنده وغشیه که ایزد دانا در وقایت وحمایت سر
همچنانکه مذکور شده نگهداشته وبعضی اهل دانش وبینش دماغ را باچراغ نظیر میدهند وتحریر نماید
که با ظهور نور او دقائق اسرار کارهای دشوار در وهم وفهم قوای نفسانی انسانی بآسانی مدرک
می شوند ونرمی وتخلخل او از جهت آسانی قبول اشکال وحس انفعال آمده وغشیه که برکشیده
گردیده اند آنهم وقایه اند مر او را واین غشا باسما آم غلیظ وآم رقیق موسوم اند وام باضم
اصل هرچیز را گویند وحس وحرکت او از اعصاب که از روی حساب هفت زوج از وی ناشی
گردیده اند می باشد واین اعصاب افادت وافاضت حس وحرکت بعضی اعضا عدیمة الحس مثل
ریه وجگر وطحال باامر ایزد متعال میسازند ونخاع باهر سه حرکت او هم خلیفه دماغ که دنباله وار
در مهرهای گردن ولیشت منحدر گردیده وتا اقصای عصعص رسیده آنهم فعاع پذیرد مستنیر از چراغ
دماغ می باشد واز وهم اعصاب بحساب سی ویکزوج وفردی که برآمده است آنهم افاده حس وحرکت
می نمایند وقرای دانای اول برتکون اول چراغ دماغ از آنست که با تاثیر روح که کنایه از
نفس ناطقه میدارد قوای طبعی وحیوانی باادراکات حس وحرکت او متحرک میشوند اما رای بعضی
حکمای بر آن رفته است که روح از بخاریت اخلاط محمود وجود انسانی در منزل بیار دل وجود
میگیرد وچیزوی از در جگر ودماغ برآمده قوای طبعی ونفسانی پیدا نماید فائده هرگاه که راز دان

لی مع الله نگاه بر قل الروح من امر ربی میدارد دیگری را چه یارا که حرفی از بدیعت بالغه او بر
زبان خامه آرد وبالجمله آفریدگار دماغ را از اعتبار شمار عرض بر سه بطون واز طول بر دو بخش قسمت
بخشیده ودرین بطون پنج حواس باطنی که باسم حس مشترک وخیال ومتصرفه وواهمه وحافظه موسوم
اند باعمل توزیع مودع ساخته وکذا پنج حواس دیگر که باسما حواس ظاهریه موسوم اند همچون باصره
وسامعه وشامه وذائقه ولامسه آنهم بکردار جواسیس وخادم حواس باطنیه گردانیده فائده در
دوبخش کردن دماغ آنداشته که اگر آفتی بر بخشی واقع گردد افعال آن از بخش سالم برحال میدارد
وجمله اعصاب دماغی ونخاعی بدون زوجی که در چشم در آمده بر همه غیر مجوف هستند وقوای
مدرکه ومحرکه از روح نفسانی یا امر سبحانی در تمام اندام فائز میشوند وزیر دماغ تجویفی ست با اسم رگ
بالکسر که خون اندر وی مدتی قیام نموده مستحیل بمزاج دماغ وبایاغ او میگردد وفضلات دماغی هم
در آنجا ایزد دانا وقادر توانا دفع میفرماید وبطن اول دماغ اوسع تر از دیگر بطون ست وبطن
اوسط بمثابه موری آب تنگ تر وخوردتر باکروی الهیئت بر صورت دود یعنی کرم که مخلوق نموده
واندرین بطن یعنی اوسط دو زائده از جوهر دماغ برآمده اند که او هم حرکت بمقاربت ومباعدت مینمایند
واجزای دماغی بالتبعیت دو ده بدستور مذکور هم متحرک میشوند وپس آنکه فائده بسط وقبض اجزای دماغیه
تصفیه روح نفسانی ست از ابخره دخانی فائده افاده حس وحرکت اجزای دماغ واعصاب بر ظاهر
وباهر که حیوانات را منجمله موالید سه گانی اراده یزدانی بعطای حس وحرکت اختیاری ممتاز گردانیده
است وتمام عصاب اندام را در رام انعطاف نرم ودر انفکاک سخت تر بظهور رسانیده انتباه
رای اطبا روشن رای بر آن رفته که از تمام اندام اجزای مشام یعنی دماغ سرد وتر ست چنانچه
از ادنی حرارت دابخره متکیف گردیده رو بگرانی وحیرانی وصداع می آرد وحواس ظاهریه و
باطنیه که گفته شده اند بالتشدید وسین مهمله نام قوتیست که ادراک احساس ایزد پاک بروی
گماشته چنانچه گفته آید از حواس خمسه ظاهریه یکی باصره است که در همه حال وجمیع محال ادراک الوان
واشکال بامر ایزد متعال مینماید مشیت سبحانی از جهت تمشیت امور جهانی در دو عصبه مجوفه که
مذکور گردیده اند باعمل ودیعت قوت بینائی در وی مودعه ساخته دوم سامعه است که آنهم
در دو عصب که در صماخ یعنی سوراخ هر دو گوش از بهر هوش شنوائی مفروش اند ادراک اصوات
بر وی مفرض داشته سیوم شامه بامیم مشدده در دو زائدتین که در اقصای خیاشیم شبیه باسر های
پستان زنان پیدا گردانیده قوت ادراک بوهای خوش وناخوش ایزد پاک در وعطا گردانیده

که در عظم وتدی ثقبه ایست باوسعت که از اعلای حنک بفتحتین تا دهان بظهور رسیده اندر و مرکوز گردیده و در مجرا یان هم سوراخ از جهت درستی صماخ پیدا نمود و باهر و استخوان سقف بالنسبت تمام عظام نرم و باریکتر مجعول فرموده حکمت عدم صلابت او اندیشته که اثر ادویه دهنیه تا روح نفسانی بآسانی تمام نافذ گردیده حرارت متصاعده بدنیه نماید و مدام ابخره از محل رباعه که بفتح وتشدید میم جائیست جهنده در سر اطفال وغیر آن باذن باری عز اسمه بیرون فرماید و باقی ترکیب سر از لحم ذی شحم و اوردة و شرایین به آئین صورت پیاله مستدیر الهیئت با قدری طوالت در ترتیب آورده فایده استدارت او آن اندیشته که کروی الشکل از جمله اشکال در همه حال مصئون تر از آفات می ماند از همین جهت در کرویت گماشته و باریکتر عظام سقف از آن مجعول اند که بر مشام یعنی ایاغ دماغ هیچگونه ثقل و گرانی راه نمی آرد فائده چگونگی اینهمه بصنعات حکیم مطلق ست جل جلاله که عقول از درک فوائد آن جهول اند دماغ بالکسر عضویست نرم و متخلخل آله حس و حرکت و ظهور شعور مرکب از مغز و رگهای جهنده و نا جهنده و غشیه که ایزد داناداور وقایت و حمایت سر همچنانکه مذکور شده نگهداشته و بعضی اهل دانش و بینش دماغ را با چراغ نظیر میدهند و تحریر نمایند که با ظهور نور او دقائق اسرار کارهای دشوار در وهم و فهم قوای نفسانی انسانی بآسانی مدرک می شوند و نرمی و تخلخل او از جهت آسانی قبول اشکال و حس انفعال آمده و اغشیه که بر و پیچیده گردیده اند آنهم وقایه اند مر او را و این غشا با سما آم غلیظ و آم رقیق موسوم اند و ام با ضم اصل هر چیز را گویند و حس و حرکت او از اعصاب که از روی حساب هفت زوج از وی ناشی گردیده اند می باشد و این اعصاب افادت و افاضت حس و حرکت بعضی اعضا عدیمة الحس مثل ریه و جگر و طحال بامر ایزد متعال می سازند و نخاع با هر سه حرکت او هم خلیفه دماغ که دنباله وار در مهرهای گردن و پشت منحدر گردیده و تا اقصای عصعص رسیده آنهم شعاع پذیر و مستنیر از چراغ دماغ می باشد و از وی هم اعصاب بحساب سی و یکزوج و فردی که بر آمده است آنهم افاده حس و حرکت می نمایند و رای دانا های اول بر تکون اول چراغ دماغ از آنست که با تاثیر روح که کنایه از نفس ناطقه میدارد قوای طبعی و حیوانی با ادراکات حس و حرکت او متحرک میشوند اما رای بعضی حکمای بر آن رفته است که روح از بخاریت اخلاط محمود وجود انسانی در منزل بسیار دل وجود میگیرد و جزوی از او در جگر و دماغ بر آمده قوای طبعی و نفسانی پیدا نماید فائده هر گاه که راز دان

لی مع الله نگاه بر قل الروح من امر ربی میدارد دیگری را چه یارا که حرفی از بدیعت بالغه او بر زبان خامه آرد و بالجمله آفریدگار دماغ را از اعتبار شمار عرض بر سه بطون و از طول بر دو بخش قسمت بخشیده و در این بطون پنج حواس باطنی که باسم حس مشترک و خیال و متصرفه و واهمه و حافظه موسوم اند با عمل توزیع مودع ساخته و کذا پنج حواس دیگر که باسمای حواس ظاهریه موسوم اند همچون باصره و سامعه و شامه و ذائقه و لامسه آنهم بکردار جواسیس خادم حواس باطنیه گردانیده فائده در دو بخش کردن دماغ آن اندیشته که اگر آفتی بر بخششی واقع گردد افعال آن از آن بخش سالم بر حال میدارد و جمله اعصاب دماغی و نخاعی بدون زوجی که در چشم در آمده بر همه غیر مجوف هستند و قوای مدرکه و محرکه از روح نفسانی با امر سبحانی در تمام اندام فائز میشوند و زیر دماغ تجویفیست باسم معصره بالکسر که خون اندر و مدتی قیام نموده مستحیل بمزاج دماغ و ایاغ او میگردد و فضلات دماغی هم در آنجا ایزد دانا و قادر توانا دفع میفرماید و بطن اول دماغ اوسع تر از دیگر بطون است و بطن اوسط بمثابه موری آب تنگتر و خوردتر با کروی الهیئت بر صورت دود یعنی کرم که مخلوق نموده و اندرین بطن یعنی اوسط دو زائده از جوهر دماغ بر آمده اند که او هم حرکت بمقاربت و مباعدت مینمایند و اجزای دماغی بالتبعیت دو دو یه مذکور هم متحرک میشوند و بس آنست فایده بسط و قبض اجزای دماغیه تصفیه روح نفسانی است از ابخره دخانی فائده افاده حس و حرکت اجزای دماغ و اعصاب بظاهر و باهر که حیوانات را منجمله موالید ثلثه گانی اراده یزدانی بعطای حس و حرکت اختیاری ممتاز گردانیده است و تمام عصاب اندام را در امر انعطاف نرم و در انفکاک سخت تر بظهور رسانیده انتباه رای اطبا روشن رای بر آن رفته که از تمام اندام اجزای مشام یعنی دماغ سرد و ترست چنانچه از اوفی حرارت و ابخره متکیف گردیده رو بگرانی و حیرانی و صداع می آرد و حواس ظاهریه و باطنیه که گفته شده اند با تشدید و سین مهمله نام قوتیست که ادراک و احساس ایزد پاک بر وی گماشته چنانچه گفته آید از حواس خمسه ظاهریه یکی باصره است که در همه حال و جمیع محال ادراک الوان و اشکال بامر ایزد متعال مینماید مشیت سبحانی از جهت تمثیت امور جهانی در دو عصبه مجوفه که مذکور گردیده اند با عمل و دیعت قوت بینائی در و مودعه ساخته دوم سامعه است که آنهم در دو عصب که در صماخ یعنی سوراخ هر دو گوش از بهر هوش شنوائی مفروش اند ادراک اصوات بر و مفرض داشته سیوم شامه بامیم مشدده در دو زائدتین که در اقصای خیاشیم شبیه با سرهای پستان زنان پیدا گردانیده قوت ادراک بوهای خوش و ناخوش ایزد پاک در و عطا گردانیده

چهارم ذائقه که در عصبهٔ مفروشهٔ سطح زبان خلاق جهان مخلوق فرموده تا بوی ادراک مذاق چیزها تفریق مزه های اشیا مینماید پنجم لامسه که در جلد یعنی پوست و بعضی گوشت اندام پراگنده و منتشر داشته است و هیچ مقام از ودیعت او خالی نگذاشته چنانچه کم و کیف کیفیات چهارگانی در قوت نفسانی فهمیده و دیده گردد که این قوت اگرچه در تمام اندام منتشر است اما در دست بیشتر و از دست در جلد خصوص انملهٔ سبابه بابدیعت بالغهٔ خود ودیعت ساخته تا با ثر مساس آن احساس درشتی و نرمی و سردی و گرمی و جز آن هر همه دریابد و بس و اقسام ارادت قوت محرکه را بر دو قسم یکی باسم باعثه و دیگر فاعله منقسم فرموده و باعثه را بدستور مذکور باسم قوت شهوانی و غضبی قسمت نمود چنانچه شهوانی بامر یزدانی باعث گردد بر تحریک اعضا بنا بر جذب نفع و حصول اشیا و غضبی باعث شود بتحریک عضوها بر دفع مضرتها بوساطت تشنج و استرخاء عضلها چنانچه حین توهین عضله اعضای باز می شوند و در حالهٔ تشنج اعضا فراز می گردند و بس والله اعلم بالصواب و از حواس باطنیه دماغیه یکی حس مشترک نام میدارد و مقام این قوت در اول بطن مقدم دماغ برگماشته و از شان این قوت آن داشته که انسان و حیوان باهر دو چشمها اشیا و چیزها مشاهده نماید و آن قوت آن چیزهای دیده را در یک جا گردانیده بالاستقصا یکی درک می فرماید مگر وقتیکه اندرو خللی و ذللی رو نماید در آن وقت یک چیز باتمیز بسان احول دو می نماید از آنجا که این قوت در محل اول حواس باطنیه و آخر حواس ظاهریه واقع گردیده است از آنجهت باسم حس مشترک موسوم کرده اند دوم از حواس باطنیه در آخر بطن مقدم دماغ قوت خیال ایزد متعال پیدا فرموده و بدو طاقت حفاظت عطا نموده چنانچه هر چیز که در حس مشترک در آمد این قوت بعد غیوبت آن را محافظت نماید چنانچه شخصی بشهری یا باغی گردیده و حالات آنرا با دیدها دیده در جای دیگر انتقال مینماید پس آن شخص خصوصیات و حالات آن اگر خواهد یاد می آرد بدستور بابا تصور پیش مخیله او حاضر و در تصورات او ناظر میگرداند سیوم قوت متصرفه است در اول بطن میانگی که از راه تخیل فرزانگی در معانی جزئیه آن چیز تصرف می آید و تصرف از روی ترکیب و تفصیل میفرماید اگرچه خلاف عادت میباشد یا بمصداق صادق فائز و رسیده گردد مر این قوت را باعتبار استخدام اوهام متخیله و متفکره هم نام می دارند و توهم خلاف عادت او چنان بیان میکنند که می پندارد بسان انسان بی سر یا با دو سر پس حق جل و علا مر این قوت را از بهر نفس ناطقه

در هر نفس بمنزلهٔ وزیر صائب التدبیر و مشیر کار برابر با اسباب مقدر خود مقرر داشته و تصرفات معانی جزئیه کلیه تمام مواد جسمیه و فکریه در تصرف این قوت گماشته از این جهت بعضی مشکل پسند مر این قوت را عقل مینامند و بر دو امثال و نظائر میدهند که گوساله و بزغاله و غیره هرگاه که باهوش یعنی چستی و درستی این قوت میرسند هیچگاه چراگاه و مادرهای خود را فراموش نمی کنند و هر چند که غیر مادرهای ایشان بدیشان نزدیک می آرند گویا نا با رنگ و صورت او میباشند یا در پیش ایشان میگذارند هر همه را دیده در پیش مادرهای خویش دویده میرسند و کذا از گرگ و شیر و مار هر چند که در تمام اعمار خودها هم نادیده باشند با ثر قوت این قوت راه فرار میکنند چهارم واهمه است و این قوت در آخر بطن اوسط جا می دارد و تمیز در هر چیز دیده و نادیده با وهم در فهم می آرد چنانچه در غلطان چادرهای سیماب با صد اضطراب جاری و ساری هستند و یا بر فلان شما بمقدار هزار آفتاب یا ماهتاب فروزان و درخشان می مانند و کذا دیگر اشیا عجیبه و غریبه هم بالتوهم مشاهده مینماید اگرچه در نفس الامر با صحت و درستی نمی آیند پنجم از حواس باطنیه قوت حافظه است که در بطن آخر دماغ حافظ حقیقی از جهت حفظان اسما محفوظ داشته و کار حفاظت و حراست در تصرف او گماشته از شان این قوت است که هر چه بر لوح حواس ظاهریه و باطنیه منقش گردیده باشد صورت آنرا هرگز پریشان نمیکند و بعد غیوبت و غیبت ناظر شده حاضر میگرداند بسان انسان یا چیزی دیگر که با دیده دیده یا آواز او را با گوش بقای هوش خود شنیده باشد گو آن چیز و کس پیش دیده نمانده باشد مر آنچه داند هر همه یاد می آرد و بر زبان اسما آن را می سپارد همچون حفاظ و قرا یا کسیکه بکسی جا رفته از دیر بازه می آید بجز دیدن و یا شنیدن آواز مر این قوت نام و مقام او را بدستیکه میداند یاد میگرداند و بس اشتباه اگر حرارت در اجزای دماغ استیلا می آرد علامتش بیخوابی و بیتابی و تشنگی و قلت گرسنگی و قلق و تشویش در افعال خیال و یا بسیاری اقوال و سرعت انفعال از بوئیدن اشیا تند و تیز حرقت انگیز و ظهور سرخی یا زردی در چشم و جسم و از گرمی رنج افزودن و با سردی راحت نمودن و اگر برودت از آنکه میباید بر اجزای دماغ بیفزاید علامتش بلادت حواس ظاهری و باطنی و سفیدی رنگ چهره و بشره و گرانی در سر بودن و حیرانی در طبع نمودن و وجود کثرت زکام اندران ایام و کثرت خواب یا قلت خواب و سفیدی رنگ چشم و جسم و اگر رطوبت از مقداریکه در دماغ می باید زیاده رو نماید علامتش تقدم سبب کثرت

مرطبات خوردن وبیهوشی وفراموشی در طبع راه بردن ست واگر یبوست در دماغ ظهور گیرد علامتش یبوست مناخر ودر آخر بابرعت تمام بوهای خوش وناخوش بمشام رسیدن واز استعمال مجففات ومحللات فی الحال رنج کشیدن واز تدهین ومرطبات آرام تمام حاصل گردانیدن ادویه مفرده مرکبه مقوی دماغیه که بعضی ازو گرم اند وبعضی سرد صفته پسته آمله هلیلجات انارین سیب سفرجل ابریشم مقرض شگوفه لیمون فندق بادرنگبویه انگور سعد کوفی سنبل رومی فرنجمشک جوز بوا بتر دارید ناسفته عود غرقی قرنفل زعفران اسطوخودوس مغز تخم کدو تخم کاهو صندل سفید کشنیز بادام زنجبیل بادرنجبویه تنبول جدوار بید مشک ادمغه حیوانات گوشت ماکیان قدرایج وطباهیج ومانند آن ادویه مقویه حاره دماغ زرنباد گاوزبان گیلانی مشک بیخ آب طلا تاب شیر مثل عطر بهار عطر عود ادویه مقویه بارده دماغیه مرواری محلول کشنیز خشک آمله بهار سیب بهار ترد بهار گلسرخ انار الو دگل رابیل گل شب بو صندل سماق عطر گلاب عطر صندل کافوری وهرچه مانند آن مانع بخار حار میباشد وکذا اشوبه ودستبویه وحقنه وحجامت ساقین وشد اطراف ذکر امراضیکه عارض سر ودماغ میباشد صداع قرانیطس لیثرغس سبات وسهر اما حدوث این علتها تفرق الاتصال ست یا اورام گرم یا سرد که در اغشیه یا نفس دماغ لاحق میشوند وکذا دوار وسدر وجمود ونسیان ومالیخولیا ومانیا وقطرب ومانند آن حدوث این امراض از اجتماع الجخره یا خلط بلغمیه یا سوداویه میباشد وکذا کابوس وصرع وسکته وغیره حدوث این چنین قسم علتها از اجتماع اخلاط بلغمیه ردیه است که در نفس دماغ گرد می آید وهمچنان فالج واسترخاء وتشنج وتمدد وکزاز ورعشه وخدر ولقوه واختلاج حدوث این چنین قسم امراض از اجتماع رطوبات فضلی میباشد که در آلات حس وحرکت اجتماع می آرد یا درو نفوذ می نماید فصل در صداع بضم اول درد سر واعضا سر که درو درد لاحق شود شش هستند چنانچه سه در داخل قحف وسه خارج او شمرده اند اما آنچه داخلی اند اعصاب وام رقیق وام غلیظ ومعنی ام گفته شده وقحف بالکسر کاسه سر یعنی استخوان فوق دماغ وآنچه خارج قحف اند آنهم سه هستند یکی راسمحاق بالکسر در اطلاق می آرند ودوی همچون پرده باریک که بالای عظام ملک العلام همچون وقایه پیدا گردانیده دوم لحم ذی شحم که بالای وییست سیوم جلد بالکسر که بر تمام اندام وسر یکدار غلاف محیط گردیده پس درد

که اندرین شش اعضا واقع گردد آنرا صداع می نامند که آنهم در عرف اطبا ادراک حیثیت منافی باشد واقسام او بسیار اند بنام سوافج مادی وضعف دماغی وعرضی وورمی وجماعی وشرابی وسقطی وضربی وبیضی وبحرانی وشمسی وسددی وتمددی ونزعی وریحی وعقب نومی وشقیقی ومشارکی از آنجا که معانی هر قسم که مضاف باسم اند به تحریر او نپرداخته اما مشارکی بشرکت معده وکبد وطحال وکلیه ورحم ومراق واطراف بالفتح بمعنی دست وپا وغیره میباشد اما آنچه بشرکت معده عارض باشد در حالت امتلا وخلا معده افراط وتفریط میگیرد واز شرکت جگر در جانب یمین سر واز شرکت طحال در اکثر حال در یسار سر قرار پذیرد واز شرکت کلیتین در درمؤخر سر واز شرکت زهدان ومراق درد در حلق بتشدید قاف یعنی میان سر مایل بقدام مقام گیرد واز شرکت اطراف خداوند صداع قبل از وی پندارند که چیزی یکدار مور چکان یا دود واز عضو ها بالا متصاعد گردد علاجش بتنقیه نفس عضو مشارک وتقویت دماغ وسر نمایند وباستشمام لخالخ ودستبویه طیبه فرمایند وقبل از شروع درد کفها مالیده بربندند وباشوبه نفع المفید تمام اقسام صداع میدانند وحجامت بر ساقین نمایند واغذیه لطیفه خوردن دهند ودر سوافج تبدیل معدلات نمایند وآرد شعیر با سرکه خمیر نموده بر پیشانی طلا نمایند وصندل وکافور بو بایند وروغن گل وبنفشه وامثال آن در بینی چکانند وماء الشعیر وآسفاناخ وکدو وکشنیز اغتذا فرمایند وکذا اسبغول با عمل تضمید مفید دانند وبلخلخه پیش بینی آرند ودوام باستحمام وتقلیل طعام مامور گردانند صداع بارد وسوافج بر آب دار شیشعان الکباب نمایند وتدهین بار وغن یاسمین فرمایند ودیگر فلفل سیاه یکنیم عدد در سفال آب نادیده بسائیده طلا گردانند ودیگر مروارید محلول با پوست خشخاش در گلاب حل کرده تسعیط نمایند وزرنباد در کفهای دست وپا مالند وکذا خوردن حب الشفا شفا می بخشد صداع مادی برپنج انواع میباشد چنانکه یکی از غلبه خون می بود علامتش سرخی چشم وامتلاء عروق وعظم نبض وشیرینی دهان وگرانی سر وضربان وغلظت قارورہ باکثرت نعاس بضم نون وسین مهمله غنودگی وکندی حواس علاج فصد قیفال وعرق جبهه فی الحال کنند ومطبوخ فواکه یکدار آجاص وشفتالو یعنی آلو بالو وعناب بدهند یا جلاب از تمر هندی بستان وشاهتره وترنجبین وشیرخشت ترتیب نموده بنوشانند وطبع فرود آرند ودستبویه در دست دارند وبخلخله باروده یکدار کافور وصندل وکشنیز وکاهو وگلاب وسرکه طیار نموده در پیش بینی گذارند وآرد شعیر بدستور مذکور بر پیشانی ضماد گردانند وکفهای دست وپا مالند وتدهین تمام اندام

فرمایند و از جهت اندفاع التهاب شراب عناب و کاهو و شربت آلو و نیلوفر بنوشانند و لعاب
اسبغول و بهدانه با نبات شیرین نموده صبح و شام بدهند اگر از غلبهٔ صفرا باشد علامتش
زردی چهره و لاغری تمام اندام با یبوست دهان و زبان و سرعت نبض با کثرت تشنگی و قلت
گرسنگی علاجش منضجات صفرا همچون بنفشه و نیلوفر و کاسنی و سپستان بنوشانند و بعد ظهور نضج
با آلو و تمر هندی و شیرخشت و ترنجبین و خیارشنبر طبع فرود آرند و یا شراب فواکه و امثال آن
بنوشانند و سکنجبین و گلاب با قلیلی آب بدهند و شربت بنفشه و آجاص و تمر هندی با آب انارین
بنوشانند و آرد جو و گل خطمی و بابونه و صندل مسحوق و گلسرخ و بنفشه با آب شاهسفرم و سرکه
و عطر گلاب یکجا کرده بر سر طلا گردانند و پاتته از کتان آلوده فرموده بر محل درد بگذارند فائده
در صداع صفراوی ادویه قویه خاصه شدید التحلیل بر سر نگذارند اما در صداع دموی دوا شدید التبرید
در عمل نیارند و این قاعده در تمام اقسام صداع و دیگر اوجاع یاد میدارند و اگر ضرورت شدید افتد
تا هم از سرکه و کافور بر موخر سر نرسانند که منجر بآفات دیگر خواهد شد صداع بلغمی اگر درد سر از غلبهٔ بلغم
بظهور پیوندد علامتش وجود گرانی در سر و چشم و همه جسم و کثرت خواب و عدم التهاب و سیلان رطوبت
از بینی و دهان و سفیدی رنگ چهره با غلظت قاروره باشد علاجش ماء الاصول بر معمول منضجات
بلغم در هنگام صبح و شام بنوشانند و اگر از بادیان وطنی و رومی و اسطوخودوس و اصل السوس
خراشیده و مویز دانه برآورده چند ایام بجوشانند و بنوشانند تا نضج مادهٔ بلغم حاصل آید و بعد نضج بحب
ایارج و قوقایا طبع فرود آرند صفت ماء الاصول پوست بیخ کاسنی پوست بادیان بیخ کبر بیخ
کرفس انجیر و منقه و بعد تنقیهٔ بلغم معجون قسط و معجون فلاسفه و معجون اسرار الاطبا خوردن دهند
و روغن بابونه و خیری بر سر بمالند و بجهت اغتذا لحوم حمائم دائم خوردن دهند و اگر نخود آب با زیره
و دارچینی و با ابازیر دیگر با زردهٔ بیضه بدهند کافی مرام توانند شد دیگر از برای صداع بلغمی که در موخر
سر قرار گیرد مربای هلیله مربای آمله با یک چند گلقند صباح و رواح خوردن تجویز نمایند و کذا
زنجبیل با قلیلی شکر بطریق استفاف خوردن دهند و تسعیط بروغن عجیب الاسرار نفع بسیاری بخشد
صفت روغن عجیب الاسرار کاهو یک جزو خشخاش یک جزو جوائن خراسانی حنا مورد باقلا
نصف جزو و مصبر زرد زعفران خالص ربع جزو همه باریک نموده بطریق معروف بروغن زیتون
برآرند که آتش ملائم دارد و بگذارند هنگام تسعیط نمایند فائده تقیید خراشیدن اصل السوس از آنست
که پوست او خالی از یبوست نمی باشد و نزد بعضی اقسام مار برگی می پیچند و منتلخ میشوند صداع

ف صداع صفراوی

ف صداع بلغمی

سوداوی اگر درد سر از غلبهٔ مادهٔ سوداوی میباشد علامتش ترشی دهان و یبوست زبان و بیخوابی
و سیاهی رنگ چهره و دیگر اندام با ظهور علامات غلبهٔ سودا اما ثقل و گرانی سر درین قسم صداع به نسبت
صداع بلغمی کمتر رو دهد علاجش بهر نضج ماده مطبوخ بسفایج و اسطوخودوس و منقی و گاوزبان و
بادرنجبویه و افتیمون و ترنجبین و شکر بجوشانند و بنوشانند و بعد ظهور اثر نضج با حب افتیمون
غاریقون و معجون نجاح اخراج مادهٔ سودا نمایند صفت معجون نجاح که مسهل سودا میباشد و
مالیخولیا را و درد سر و دیگر مرضهای سوداوی را برطرف نماید صفتش هلیله سیاه بلیله مقشر آمله مقشر
افتیمون ولایتی از هر یکی ده درم بسفایج فستقی اسطوخودوس ترید سفید از هر یک پنج مثقال غاریقون
سفید سه درم حجر ارمنی حجر لاجورد مغسول از هر یکی ده درم محموده مشوی با صد و پنجاه درم عسل مصفی
باریک نموده سرشته و پنج مثقال خورانند و کذا ایارج شیخ الرئیس از بهر درد سر بلغمی و سوداوی مفید می افتد
صفته پوست هلیله کابلی بلیله مقشر آمله مقشر از هر یکی سه درم نمک هندی چهار درم اسطوخودوس
دو درم ایارج فیقرا هشت درم شحم حنظل دو درم افسنتین دو نیم درم غاریقون افتیمون پانزده
درم خربق نیم درم باریک کنند و حب معمول چها بسته خورانند و بجهت خوردن بیضه و اسفیدباجات
و گوشت طیاهیج و دراج مقرر نمایند فائده گاه باشد که بول خداوند صداع سوداوی سفید رنگ
و تنک می باشد تدبیرش بجلاب بالنگو و بیخ نیهک خراشیده و گاوزبان و نبات می کنند و نخود آب با
شیره خشکدانه خوردن دهند فائده باید دانست که در تمام اقسام صداع سیماهای ترش خصوص سرکه
زنهار بکار نبرند از برای آنکه تجمید مواد مینماید مگر در آنجا که حرارت شدید پدید میگردد تا هم وضع سرکه
بر موخر سر نمی نهند از برای آنکه منبت حرکت اعصابست و ضرر او بیشتر از نفع او بظهور می پیوندد و
اولو الالباب از شیخ نقل نمایند که اغذیهٔ حامضه با مصدوع هم نمی باید داد مگر آن کسی که در معده او خلط
مراری باشد در آن وقت رخصتست که حموضات مانع انصباب و تولد خلط زنگاری و مراری از معده
با عفوصت و قوت خود میباشند بدهند تعلیم باید دانست که نضج صفرا در سه تا چهار یوم و نضج ماده
سودا در پانزده یوم تا شانزده یوم میگیرد و گاهی تقدم و تاخر هم مینماید اندرین صورت بر طبیب
هوشیار میباید که بر آثار دیگر هر حال خیال میدارد و بعد ظهور اثر نضج با مسهلات مناسبه پردازند
فائده نضج حالتیست که با حرارت حالت جسم مرطوب مینماید به نحویکه با غایت مطلوبه آید و مراد
از پختن یعنی نضج که بضم نون و جیم مصطلح الاطبا لائق خروج شدن خلط بغلیظ شدن رقیق است
یا رقیق شدن غلیظ از حرارت ناریه نیست بلکه حرارت غریزیه میباشد انتباه باید دانست که از

ف صداع سوداوی

ف معجون نجاح

جهت خون نضجی مقرر نیست مگر در آنجا که مادی بلغم غلیظ یا سوداء احتراقی مختلط بوده باشد در آن زمان
از جهت تقلیل کمیت ماده و اصلاح کیفیت او منضجها بلغم یا سودا دادن و بعد ظهور اثر صلاحیت فصد
فصد و ارسال علق و حجامت متوجه آمدن شرط است اما در فصد و حجامت شرائط آمده اند که بعد انهضام
طعام در زمان معتدل الحرارت والبرودت نمایند و در روزهای بحران زنهار با فصد قصد مرتکب
نباشند که سخت زیان بظهور می پیوندد و رای بعضی اطبا بر آن ایراد یافته که بهترین زمان فصد آنست
که ماه در نقصان نور نباشد و این شرائط با فصد اختیاری مشروط آمده اند نه اضطراری و عند
البعض اول شهر یعنی ماه و آخر و اوسط برابر است اما در حجامت با شرط براول و آخر ماه نگاه
نموده زمانه وسط مقرر کرده اند و بس و در احکام مسهل که در قصور نضج یعنی لیکن ظهور اثر نضج ماده
اگر مسهل داده آید ماده آماده علت و فساد بحرکت آمده بنیاد بر دیگر آفات می نهد باید که مبادرت
نکنند و بعد نضج هر خلط باستفراغ مستفرغ سازند فائده منضج تمام اقسام اخلاط حرارت غریزی
و طبیعت است که حکیم علی الاطلاق در وجود هر انسان از بهر جر منافع و دفع مضار و تنضیج اخلاط
موجود داشته که در هر حال خیال اصلاح مزاج و ممد کار علاج مینماید و از ینجاست که اطبا از بهر نضج
ماده صفرا تدبیر با ماء الشعیر و شکر می نمایند و از نقوعات همچون آجاص و تمر هندی و شیره تخم کاسنی
و کاهو و آب تربز هم اختیار میفرمایند اما در حموضات شرط نداشته برنگاشته اند که چیز منقوع
شدید الحموضت نمی باشد از برای آنکه افراط حموضت باعث تجفیف و مانع نضج صفرا میباشد و همچنان
از بهر نضج ماده بلغم و سودا از تسخین شدید با متناع کلی تاکید فرموده اند زیرا که کثرت سخونت تشنگی
میفزاید و اجزای لطیفه بلغم و سودا به تحلیل و تقلیل دور مینماید در ینصورت از اثر حرارت مذکور
غلظت در قوام خلطها مذکور ظهور می آید باید که این قاعده در تمام جا یاد باید داشت بل برلوح خاطر
باید نگاشت قسم پنجم در صداع ریحی که ماده او ریحی باشد و ریح بمعنی باد که قسم است از جسم دخان
کثیف و بارد که بخار یا به تبخر از اخلاط حاره یا بارده وجود بوجود می آید و در اندام قیام نماید
هر چند که بکردار روح از اخلاط هم بوضوح می پیوندد اما در نظام بدن یعنی قوام بر خلاف ارواح دخلی
ندارد و زیاده تر از ماده بلغم و سودا متولد میگردد و ماده ریح بقول بعضی اطبا منقسم بر دو قسم یکی
باسم ریح طبیعی و دیگر ناطبیعی موسوم است طبیعی افاده بعضی مطالب در مآرب ضروریه بدنیه همچون تحلیل
قضیب و جز آن مینماید و کذا منی بر تیرز براز بکار می آید و غیر طبیعی بحجز انکسار عظام و التصداع و انقلاع
اعشیه و عضله و انخلاع فقار و اوجاع پانزده مشهوره منظومه مینماید ۵ خش و لاوخ ست و اعیاء

خدری و ممدد و حکاک + ناخس و رخو و کاسر و ضاغط + دان مفسخ کز و عضل شده چاک + ضربان
و ثقیل و ثاقب بازه + دان مسلی گزوست اصل هلاک + و بعضی قسم ریح که در عضوها قرار پذیرد
مضاف با اسم همان عضو همچون ریح گرده و معده و جز آن دیگر نامی نگیرد بالجمله علامت صداع
ریحی انتقال درد است در هر حال و در گوشها خروشها گاهی نرم و گاهی شدید پدید آمدن و کذا
اشتداد او هنگام شام و حاله منام علاجش بادویه ملطفه و اغذیه خفیفه نمایند و بادیان رومی و [illegible]
شش چند گلقند جوش داده نوشیدن فرمایند و بر سر هم ریزند و نفوخات و عطوسات بکار برند و [illegible]
و صعتر و بابونه و رازیانه و مرزنجوش با جوش آورده انکباب نمایند و بخوردن هلیله مربی و مغز بادام
مدام مربی باشند و فقیر حکایتی از تجربه خود تحریر مینماید حکایت شخصی بینوا پیش این بینوا باد رد
شدید سر در رسید و از ابر دیده باران سرشک بارنده ظاهر گردانید و گفت خدارا تدبیری نما که از بهر
مدافعت این درد با تکرار فصد و مسهلات و منقیات دماغ و استفراغ نقد طاقت باخته ام و درد
در بعضی وقت تسکین میگیرد اما باز در گیرد فقیر بطلاقت لسانی باستفسار حالات او پرداخته بالمواجهه جویز
باشد اطراف و اشتمام بخالخ و دستبویه و یا شوبه چند ایام توجه وافی بکار برد اما از قدرت قادر هیچ
وجه راه بمنزل منیر دار این معنی سر در جیب تفکر فرو بردم و اقسام صداع بر شمردم از آنجا که گداز کور
از شدت درد در هر دم دم و الیمین می شمرد چند بار باستفسار حال در چگونگی کیفیت و کمیت یعنی اندازه
درد پیش آمدم و خیال بر انتقال و قرار از اعتبار مساس و احساس از و بیش از بیش نمودم گفت که
ادراک درد سر زیاده تر از سر انگشت خنصر یا بنصر یا کمتر از و در قیاس من نمی آید و هیچ قسم از
حرارت و برودت از راه لمس بوی معلوم و مفهوم نمیگردد و چنان ظاهر نماید که قبل از درد محل
درد می سوزد و بعد او گویا بجوالدوز میدوزد یا چیزی می سپوزد و غیر او بر وی هیچ مدرک نمی گردد از آنجا
که خصوصیت درد آن مرد درویش بقیاس این خیر اندیش بر آمد که ماده آماده این رنج ریحی است
غلیظ زیرا که غلیظ که از مدافعه طبیعیه بحرکت در آمده اما از رهگذر غلظت و استقلال از ضعف حال
طبیعت نه بر آید و از جای بجای متحرک گردیده انتقال مینماید پس فقیر تدبیر او چنان نمود که صباح
و رواح با ادویه و اغذیه کاسر الریاح از بهر خورانیدن و نوشانیدن مامور نمود و جمله موی سر او با
استره استرده بر هر جائیکه از درد نشان میداد بمداد نشان قشد گردانید و بر سر جائیکه درد ظاهر نمود
کلک خفیف آورده لازق افیونی چسپانید تا بمجرد ارزاق شافی علی الاطلاق از شفاخانه غیبی
خود شربت شفا بادی عطا و کرامت گردانید صداع شمی این قسم درد سر از شمیدن یا بویی رسیدن

ادویه قویه یا گذر گردانیدن در جوار مستنقعات و قاذورات عارض میشود علاجش تقدم سبب ست
علاجش مدام باستشمام طیوبات بارده کنند صداع دودی که بلواد معروف و نام کرم ست قسمی ست از
صداع که از سبب تولید کرمان عارض میشود هر چند که اطبای یونان را از تولد کرمان در دماغ و سر انکار ست اما
اطبای هند را همانقدر بر وجودا و اقرارست و گویند در نواحی سر قریب حجاب از اجتماع مواد پر فساد که
غلیظ و متعفن میباشند کرمها از وی متولد گردند و محدث این قسم صداع میشوند علامتش خارش شدید
در نفس دماغ پدید آمدن و از بینی و دهان بوی بد پدید گردیدن و هر گاه که مرضی متحرک شوند یا
فقط سر را حرکت دهند درد اشتداد گرفتن و سببش آن باشد که عند الحرکت سر کرمان هم متحرک
گردند و تند و شدید پدید آورده درد می آرند علاجش باستفراغ و تنقیه دماغ توجه دارند و ادویه
قاتله دیدان بکر دارعصاره برگ شفتالو و توت شامی و طبیخ افسنتین و درمنه ترکی و جز آن در
بینی دمند صداع بحرانی این قسم درد سر از هیجان ماده بحرانی عارض حال بیمار زار می گردد
علاجش حسب میل ماده و توجه طبیعت باعانت پردازند و مقوله الطبیب خادم الطبیعة بحضور خاطر
یاد می آرند صداع عقب نومی این قسم درد سر در اکثر حال نوم کثیر خاصه که در یوم اتفاق می افتد
ظهور می پذیرد علامتش آنست که بعد تناول طعام و استشمام روائحه طیبه فی الحال زوال میگیرد یا قلت
پذیرد علاجش بالطبیه و اضمده همچون خاکستر چوب انجیر و سرکه نمایند و باقی تدبیر از انواع صداع مطلق
اخذ نموده بکار برند فائده گاه باشد که این قسم درد سر مزمن گردد و وی منذر باشد بر نزول الماء انتباه
سفیدی بول که در صداع شدید پدید میگردد دلالت بر هلاکت یا سرسام مینماید فائده در تمام اقسام
صداع از حرکات و جماع و تناول مسکرات و مبخرات باامتناع پردازند و بدینسان از وضع ادویه شدید
التبرید و مخدر همچون لفاح و افیون خاصه بر موخر سر باز میدارند ما وقتیکه با هیچ تدبیر تسکین پذیر
نباشد آنوقت رخصت ست تاهم مصلحات یار کرده بکار برند و مدام از تقویت دماغ ذهول ست
بکار نیارند صداع بیضی بیضه نام آهنی سلاح ست که یلان در هنگام جنگ از جهت صیانت ضرب
تیر و تفنگ بر سر می پوشند از انجا که سلاح مذکور تمام سر فرا میگیرد از آن اعتبار بصداع بیضی دخودی
موسوم کنند و این صداع از تمام انواع عسر الانقلاع میدانند سببش آن باشد که ابخره غلیظه در تحت
ام غلیظ یا ام رقیق بند گردند و تمام سر را فرا گیرند علاجش تنقیه و تعدیل و تقلیل ماده ست و بعد او با
تبدیل مزاج متوجه باشند و قرص کوکب الارض بر سر موخاصه با هستره استرده طلا نمایند و حقنه و یا شربه
فرمایند و باقی تدبیر که از جهت انجذاب و انخلاب ماده موذیه همچون حجامت ساقین و دلک قدمین ست

متوجه بود شوند و سفوف مبارک از برای تنقیه دماغ و اسهال خلط مراری و بلغم غلیظ قوی الحال
بیشناسند صفحه سنای گل بنفشه بسفایج تربد سفید هلیله سیاه از هر یک یکدرم زنجبیل مقل ازرق
بادیان رومی رب السوس از هر یک ربع درم قند همچند مجموع با عرق گاوزبان نیم گرم خورانند
و اگر سقمونیا دو دانگ اضافه نمایند قوی تر خواهد شد و اگر مصبر نیم درم بیامیزند اقوی تر باشد سعوطی
که رطوبت فضله بلغمیه را از سر و دماغ بیرون نماید صفحه شونیز فلفل کندش از هر یکی یکدرم کوفته
بیخته با قلیلی روغن گل و سرکه آمیخته در بینی چکانند و سر در شیب آرند تا رطوبت بآسانی تمام
از راه مشام بیرون آید فصل در صداع شقیقه و عصابه شقیقه نام دردیست که تمام سر نگیرد
بلکه شق فرا پذیرد خواه در یمین خواه در یسار قرار یابد و عصابه دردی باشد در محل بستن عصابه
که بعضی زنان از جهت صیانت هر هفت یعنی زینت و درستی مو در هنگام منام بر پیشانی
که در درستی زلفها پریشانی نماید بربندند و از خواص این هر دو درد ست که بمجرد طلوع آفتاب
درگیرند و تا تاب او اشتداد می پذیرند سببش نزله یا بخار حار که اندام متصاعد میباشند و در ان
مقام قیام نمایند یا در ان محل بظهور میرسند و در شرائین محتبس گردند علامت این هر دو درد آنست
که از گرفتن و بستن اصداغ که در حرکت شرائین تسکین می آید آنقدر بیمار راه راحت می یابد اگر ماده
آماده این علتها یعنی شقیقه و عصابه بارده میباشد در هنگام ظلام اشتداد گرفتن و بمجرد تاب آفتاب
تسکین پذیر رفتن ست علاجش تبدیل مزاج بمعدلات مناسبه فرمایند و مومیائی و کافور و عطر گلاب
در قسم حار باعمل تسعیط مفید بسیار میدانند و فصد قیفال و پیشانی راه آسانی نمایند اگر رعاف آید
تاهم بند نکنند تا ماده آماده علت خود بخود بر طرف میگردد و در قسم بارد آرد عدس با قدری
چند بیدستر بر پیشانی طلا گردانند و روغن گل در بینی اندازند دیگر وج ترکی فلفل دار فلفل زنجبیل
مساوی کوفته بیخته در بینی دمند و کذا نمک لاهوری فقط یا دار فلفل بدستور دیگر انکباب بر آب
نیمگرم گردانیدن و روغن فستق در بینی چکانیدن گویا بیمار را از اضرار رهانیدنست و اگر افیون
و صمغ عربی بر اصداغ بشرط خفیف زده چسپانند تخفیف می بخشد و آلا نه داغ بر اصداغ نهند و همچنان
طلا کردن حبره مجبره یعنی سیاهی دوات خاصه که از دوده چراغ و صمغ عربی ترتیب داده
باشند از بهر تسکین درد شدید خیلی مفید می آید و اگر خون از اصداغ بر محل اصداغ بمالند تاهم درد
تسکین می بخشد و کذا اسطوخودوس با گلقند خورانند نافع آید و ایارج فیقرا و غاریقون مساوی الوزن
هر روز تا چند روز از درهم تا دو نیم درهم خوردن دهند مفید می آید فائده در تدبیر این علتها

تا خیر ننمایند که آخر منجر بخسارت بصارت میباشند و تریاق نزله که در فصل زکام ارقام مییابد صبح و
شام خورانند دیگر شنگرف زاولی در کاغذ سفید بصورت فتیله تافته هر روز در آخر روز بمنافذ بخور
با عمل بخور در عمل آرند آرام تمام می بخشد دیگر چند دانه گندم یا برنج در شیر شتر مدبر سازند و خشک
نموده در بینی دمند دیگر سنائی قرنفل سنبل ابابسه بادیان رومی گل گلاب جزوی زعفران چهارم
حصه جزو مشک ثمن جزو با شهد معجون کنند دو مثقالی خوردن دهند دیگر بلیله بلیله آمله ستا یکی
بروغن گاو چرب نموده در شهد بیامیزند و خورانند معجون منقی دماغ تیرگی و خیرگی دماغ و دفع
عصابه و شقیقه باشد صفت بادیان رومی گل گلاب بنفشه از هر یکی هفت جزو عود غرقی صبر زرد
از هر یکی چهار جزو غاریقون کبابه از هر یکی چهار جزو مرمکی زعفران حلتیت از هر یکی سه جزو
صموغ را در خل حل نمایند و دیگر ادویه کوفته با سه چند شهد آمیخته نگهدارند دو درم خوردن دهند
دیگر حضض کوش در بندی تایشار از هر یکی دو مثقال صمغ عربی مرمکی خون سیاوشان برگ مورد
از هر یک مثقالی انزروت افیون از هر یکی نیم دانگ کوفته بیخته بسفیده تخم مرغ بر پیشانی و صدغ
طلا کنند و خداوند شقیقه بار در الجوم دراج و دجاج بدهند فصل در سرسام باید دانست که این لفظ
مرکبست از فارسی و یونانی زیرا که سر بفتح اول بمعنی راس و سام بیونانی ورم بالجمله ورم سرد یا گرم که
در نفس دماغ یا اغشیه او که عارض میشود سرسام نام کنند اگر در مقدم دماغ باشد علامتش کشادن
چشم ست و دست در پیش رو و چشم می جنبانند گویا مگس میرانند و اگر ورم در وسط دماغ باشد سخنها
پریشان و بسیار بار بگوید و کمیز او بلا اراده تمیز بیرون آید و اگر در موخر سر و دماغ میباشد کلی هوش
فراموش مینماید و اگر جمله علامات و امارات مییابند ورم در همه اجزای دماغ میدانند و دوی منقسم
بر چند قسم میباشد علامتش سرخی چهره و تمام اندام و خشونت زبان و هذیان و قلت جوع و سیلان
دموع و تپ شدید پدید بودن و دیگر علامتهای بسیار خون و امثال این قسم سرسام با اسم قرانیطس که
بیونانی معنی هذیان آمده است باعتبار قرار هذیان نامیده اند علاجش بشرط مساعدت قوت
و ارتفاع مانع فی الحال فصد اکحل و قیفال و عرق جبهه نمایند و حجامت ساقین فرمایند و بعض
ملینات و مطبوخ فواکه و شراب آلو و شمش یعنی زردآلو و تمر هندی و شیر خشت و ترنجبین فرمود
آرند و حقنه لینه بکار آرند صفت حقنه لینه شعیر مقشر بیست درم بنفشه پنج درم سپستان سی
عدد عناب بیست دانه هر همه بجوشانند چون به نیمه آید فلوس خیار شنبر در روغن بنفشه اضافه نموده
عمل نمایند یا شافه از شکر سفوف که با بنفشه و خطمی ترتیب داده باشند آن را کلید مقصود بنهادن

اگر از غلبه خون باشد

قفل طبیعت بگشایند و گنج صحت بی رنج بدست آرند و پارچه کتان کهنه بعطر گلاب و سرکه ممزوج نموده
موی سر با استره ستره بر تارک گذارند و ساعت بساعت تجدید نمایند و از صندل و کافور و آب
کاسنی و کشنیز و آب حنا و غیره لخلخه طیار کرده پیش بینی آرند و تشبیب و دیگر طیوبات بارده ببویانند
و اگر از صفرا باشد وی مسمی ست بقرانیطس خالص و معنی قرانیطس گذشته اند و خالص مصطلح الاطبا
نام صفراست که بی مخالطت رطوبت دیگر باشد چنانچه بخت خالص مینامند علامت سرسام صفراوی
شدت عطش و حرارت لمس و بیخوابی مفرط و خشکی خیاشیم چشم و زردی رنگ چهره و سرعت نبض
و بد خلقی و غضب و اضطراب التهاب شدید پدید بودن و هذیان در هر آن و این قسم سرسام ......
بقول بقراط زبان آمده علاجش جلاب از تمر هندی و عناب و آلو و سپستان و بنفشه و شیر خشت
زمان زمان بنوشانند و طبع فرود آرند و بنابر استخذاب مواد ذی فساد حجامت ساقین و دلک
و شدّ قدمین مفید تر دانند و تا توانند درین علت ترنجبین زنهار بکار نبرند و از جهت تسکین
حدت و شدت حرارت بر شراب نیلوفر و آب لیمون و آب انار ترش و شیره خرفه بنوشانند
و با حقنه لینه طبع نرم دارند صفت ما الشعیر لعاب اسبغول روغن گل بقدر مناسب گرفته و سکنجبین بیا
اضافه ساخته نیم گرم حقنه نمایند و شمومات بارده مثل عطر گلاب کافور و صندل ببویانند و لباس
مصندل بپوشانند و تدهین سر بروغن کدو و نیلوفر و بنفشه بادهان مدام مینموده باشند و از جهت غذا
آش جو و آب انارین دهند و دیگر ادویات قوی التبرید و الترطیب بکار دارند قسم سیوم در سرسام
بلغمی که مسمی ست به لیثرغس و معنی لیثرغس در یونانی نسیان ست و باعتبار لازمه باسم لازم موسوم آمده
علامتش بسیاری خواب بی خوابی تپ نرم گویا بدن گرم ست و سفیدی چهره زبان و هذیان و لینت نبض و
سکوت مفرط و کسل و کاهلی در حرکات ارادی و غیر ارادی و اختلاج در سر بودن و بول بالبول
خر سفید و غلیظ نمودن علاجش بهر انجلاب و استخذاب مواد حقنه بعمل آرند و سیاه دانه بسرکه بطریق
شموم در پیش بینی آرند و بادیان و تخم کرفس و بیخ اذخر و اسطوخودوس و منقی دانه بر آورده و
گلقند حسب حاجت گرفته و مطبوخ ساخته بنوشانند و مطبوخ تخم شبت و ترب و نمک و جوز القی با سکنجبین
عنصلی قی کنانند و بعد استفراغ بادیان رومی و مصطکی رومی و گلقند بهم آمیخته خوردن دهند و
غذا نخود آب با بازیر حاره خوردن دهند و موی سر با استره ستره عود هندی و عود صلیب و بنفشه
و اسطوخودوس و کمادریوس و جندبیدستر بزرده بجوشانند و از ماءش منفخه ها فی تمیخ داده و
بروغن ناردین چرب ساخته بر سر بندند و اگر تب شدید پدید میگردد بعوض آب کشنیز گلاب

۷۸۱۵
۱۲۶۹۲

قسم چهارم در سرسام سوداوی و این سرسام دیگر نامی ندارد علامتش جزع و فزع نمودن و با
بیخوابی بسیار یار بودن و خود بخود سخنهای پریشان گفتن و از دیگری ناشنفتن است و خداوند این
علت چشم هر دم کشاده دارند بلکه پلک بر هم نزنند و بر دور ربع تغیر و تحیر شدید پدید آمدن است
علاجش بعد نضج بحب افتیمون و بسفایج و غاریقون و شحم حنظل و سقمونیا و حجر لاجورد طبع نرم نمود
آرند و با طبیخ هلیله و گاوزبان و بسفایج و بادرنجبویه و تخم کشوث و اسطوخودوس و ترنجبین [illegible]
در روغن بادام و خیارشنبر حقنه نمایند و موی سر سترده مغز تخم کدو و خربوزه و تربوز و نیلوفر و
بنفشه با شیر زنان بر سر طلا کنند و غذا شوربای دجاج و حلوا ان خورانند خاصه در ان زمان که تب
در فتور بود و در حدت و شدت تب بر زیرباج و اسفیدباج که بی سرکه باشد اقتصار کافیست
سقاقلوس بسین مهمله و قافین قسمی ست از سرسام که اصعب ترین اقسام ست چنانچه در اکثر
از سه روز کار بیمار بانجام میرساند و معنی او در لغت موت عضو و بطلان حس ست علاج فی الحال
فصد قیفال نمایند یا عرق جبهه بگشایند و بعضی بر آنند که درین سرسام قبل از مرور سه ایام فصد
نکنند و بعد انقضای مدت مذکور فصد رگهای مزبور نمایند و رگ زیر زبان نیز کشایند و بقدر
مناسب خون بگیرند و هر چند توانند بجهت انجذاب و اماله مواد کوشش بلیغ نمایند چنانچه اول وضع
محاجم بر کتفین و بعد از و بر فخذین و پس بر ساقین نمایند و شمومات بارده و طیبه دمبدم پیش
بینی آرند و شیره از خرفه و کاهو و آب کاسنی و عرق بید و گلاب بنوشانند و اضمده از خردل و
عود صلیب و عاقرقرحا در سرسام بارد بر یافوخ نفع تمام می بخشد دیگر تضمید فرفیون و شحم
حنظل نیم گرم بر سر مسرسم بارد نمودن و تکمید فرمودن نیکو فائده بخشد فائده در تمام اقسام سرسام
با شویه و شد اطراف و انجذاب و اماله مواد و دستبویه طیبه پیش بینی نهادن فائده تمام بخشد و کذا
عطر گلاب و سرکه بر یافوخ مسرسم نهادن دیگر مرغ یا کبوتر سینه شگافته گرم گرم بر سر مسرسم
بارده بندند نیکو فائده بخشند دیگر پوستهای بزغاله در زمانیکه از تن جدا کنند و بر سر مسرسم بندند
نفع کثیر خواهد داد دیگر آرد شعیر با باش سبز خمیر کرده بر تابه گرم از یک طرف نان پخته و بر روغن
گل چرب ساخته نیم گرم بر بندند و بعد دو ساعت تجدید نمایند نفع کثیر خواهد بخشید بعون رب مجید
انتباه اگر خداوند سرسام با هیچ غذا و دوا آرام نگیرد و سر و رو و بینی او کجی گیرد علامت هلاکت است
و اگر سیلان اشک خصوص که از یک چشم مسرسم باشد بغایت بد میباشد و کذا بول سفید بمثابه شیر یا
ماست مانا نمودن علامت قرب موت ست و همچنان غرق عرق بودن و یا از بینی یا گوش

سیلان خون نمودن فائده هر کجا آفتی در دماغ پیدا و هویدا باشد آب سرد خوردن و بدان غرغره
یا مضمضه نمودن مضر تر باشد و این قاعده پر فائده در تمام اقسام مرضهای دماغی یاد باید داشت
دیگر در بعضی اوقات قرانیطس بلیثرغس منتقل و مبدل گردد باید که علامات و امارات ملاحظه نموده
معالجه فرمایند و با تسخین بلیثرغس می پردازند و این قاعده پر فائده هم از یاد خود بر باد ندهند فائده
در بعض اوقات در حمیات حالتی بکردار بیهوشی و فراموشی و اختلاط عقل و هذیان شدید پدید
میگردد و هیچگونه از ورم سرد و گرم در ان شبیه نمی باشد این حالت هم مسمی ست بسرسام غیر حقیقی علاج
فی الحال فصد قیفال نمایند و حجامت ساقین فرمایند و استعمال پاشویه و شمانیدن دستبویه و
انجذاب ماده آماده ابخره بحقنه لینه و شافه کنند و بستن اطراف بلا گزاف فائده تمام می بخشد
فصل در سدر سدر بفتح اول و سکون راء مهمله تحیر بصر ست خداوند این علت را ظلمت در
وقت برخاستن در چشم پدید می آید و گاهی قوت حساسه هم ساقط میگردد سببش آنست که روح
نفسانی در رگهای دماغ بر مجرای طبیعی انسان نفوذ نتواند نمود از ان سبب تیرگی و خیرگی
پیش چشمهای او پیدا آید و چون اشتداد پذیرد دوار میگیرد علاجش حسب سبب تدارک فرمایند و
مطبوخ داده تنقیه بلغم نمایند و تقویت دماغ بمشمومات مناسبه ملاک الامور میدانند **فصل** در
دوار بضم اول علتی ست که مریض گرداگرد خود اشیا را گردان و متحرک پندارد سببش آنست که
روح باصره از سببی بجنبد و در معدان خود می گردد و این مرض با سدر لازم شده گردیده و هر گاه این
علت استحکام پذیرد علت صرع یا سکته در گیرد علاجش حسب سبب تنقیه نمایند و اماله ماده و
منع تصاعد ابخره نمایند بنحویکه در سرسام و اقسام او مذکور گردیده فرمایند اگر ماده حار باشد آب لیمون
و تمر هندی جلاب نموده بنوشانند و در بارد دواء المسک و اطریفلات خوردن دهند دیگر
اطریفل کشنیز نیز تنها ازین علت نجات داده و کذا آمله و کشنیز از هر یکی سه درم گل نیلوفر نه درم
در آب خیسانند و قدری جوشانیده دادن نفع می بخشد معجون مجرب گلسرخ ابریشم [illegible]
فوفل از هر یکی سه درم صندل سفید گل ارمنی پوست ترنج پوست پسته بادرنجبویه از هر یکی
دو مثقال کشنیز تخم خرفه گاوزبان گیلانی از هر یکی پنج درم رب سیب صد مثقال آمیخته معجون
کنند و دو مثقال خوردن دهند و اگر اندرین معجون ورق طلا و نقره و فادزهر اضافه نمایند
مقوی تر خواهد بود و اگر عنبر یا مشک در وی هم ضم نمایند اقوی تر خواهد شد معجون دیگر گشنیز
حب بلسان تخم شاهتره از هر یک پنج مثقال گلسرخ تربد سفید شحم حنظل مصطکی از هر یکی یک

مثقال کوفته بیخته در شیرهٔ هلیله معجون کنند و سه مثقال خوردن دهند مجرب دیگر از برای دوار
مزمن صفته قرنفل سنائی از هر یکی چهار درهم زیره سیاه الاچی خورد الاچی دانه زرنباد از هر واحد
درمی سنبل رومی نیم درم شکر پنج درم با عسل منزوع الرغوه حب بندند و یک حب قبل از خواب
با آب گرم خوردن دهند و اگر دوار اشتداد پذیرد بدوای تلخ تلخکامش گردانند و دوای تلخ که ایارج
ازایارج ست و غذا گوشت کبک و کنجشک و نخود آب بتوابل حاره خوردن دهند و از مبردات
و مبخرات پرهیز کنانند فائده گاه باشد که در حالهٔ خلو معده دوار بسیار عارض شود باید که لقمه
چند نان در رب حصرم و تفاح یا شربت انار یا غوره تر نموده بر نهار خوردن دهند و اگر دوار از
ارتفاع بخار از اندام پیدا و هویدا گردد علامتش امتلای عروق پس گوش و انقطاع نغمه و شدت
پدید بودن ست علاجش تنقیه خلط غالب نمایند و اگر از مشارکت جگر باشد بمدرات پردازند
و اگر در مقعر جگر ماده آماده دوار باشد فی الحال باسهال پاک گردانند و اگر ابخره از محل
دل تصاعد گیرند و محدث دوار باشند مقویات و مفرحات خوردن دهند و غذا لطیف و
خفیف خورانند و اگر ابخره از محال طحال برخاسته محدث دوار میباشند فی الحال فصد اسلیم دست
یسار گردانند و اضمده محلله در استعمال آرند و اگر از مراق یا کلیه یا مثانه یا فخذین یا ساقین
یا رجلین بیمار بخار تصاعد گرفته محدث دوار باشد علاجش اماله ماده بمراعات تقویت
تنقیه اعضای ماؤف نمایند و فصد و مسهل نیکو دانند انتباه ابخره که از رحم و کلیه و مثانه
و مراق تصاعد گیرند حار باشند در اکثر و آنچه از ساقین و رجلین و فخذین برخیزند سرد باشند
اما در صعود بخارات رحمی اختناق رحم و احتباس طمث یا نفاس نیز یار باشد فائده در زمانه
شیخوخت دوار مزمن منذر ست بر حدوث صرع یا سکته و از این علت غفلت را راه ندهند
و بنا بر تنقیه معده داروی تلخ خورانند و حب شبیار در هر شب یار او گردانند فائده گاه
باشد که دوار بصداع منتقل میگردد و گاهی صداع بدوار مبدل گردد و انتقال از علتی بعلتی در
بسیار جا دیده و با ثبوت رسیده چنانچه در تپهای حاده چون صمم حادث شود تپ زوال گیرد
یا عکس پذیرد و اگر بعد صمم اسهال صفراوی دست دهد صمم زائل گردد یا بالعکس آورده دهد و کذلک
تشنج رطب بحمی و جنون بدرور خون بواسیر و سعال مزمن بورم خصیتین زوال پذیرد و فواق
امتلائی بعطاس علی هذا القیاس انتقال گیرد یا زوال پذیرد **فصل** در سهر بفتحتین بیداری مفرط است
از اندازه طبیعت که بیاید بیفزاید علامتش تقدم کثرت کار و تعب بسیار و قلت غذا و وجود

کثرت حرارت و یبوست ست در اندام و مشام یعنی مقدم دماغ علاج تعدیل و تبدیل مزاج
نموده بمنومات پردازند و خشخاش و کاهو و ریحان تازه بنوشانند و شیر زنان خصوص از پستان
بر سر دوشند و طیوبات بارده بویانند و مغز تخم کدو و طباشیر و الاچی خورد از هر یکی مثقال
زعفران چار قیراط با شیر خشت شیره دار که بمقدار چهار توله باشد و شکر سفید سی درم بطریق
معجون طیار نموده بکار برند مجرب روغن عجیب الاسرار که در صداع بلغمی گذشته اندرو عنبر
اضافه کرده بر سر بمالند و غذا برنج و ماء الشعیر از جهت اغتذا مقرر سازند و از اغذیه و ادویه گرم
و حریف و نمکین پرهیز دارند دیگر برگ شاهدانه در شیر گوسفند بکوبند و بر پا بندند و چند روز
متواتر بسته دارند فائده بخشد دیگر روغن بذر البنج بر اصداغ نیم گرم بمالند کاکنج درست
پنج عدد یا سه عدد بر نهار بلع نمایند و بطبیخ منهه بر طریق دستنبویه و روست دمشته بوئیدن نفع
تمام بخشد و اگر سهر از تصاعد ابخره حاره و لذاعه باشد دیاقوذا خورانند **مجرب** دافع بیخوابی
و رافع خشکی دماغ صفته تخم کاهو مغز بادام مقشر خشخاش سفید مغز تخم کدو مغز بهدانه از هر
یکی دو درم کوفته بروغن بنفشه آمیخته بر یافوخ گذارند و یا در شیر گوسفند ضماد کنند **ادویه**
منومه اقحوان حماما زعفران شبت تازه شاهسفرم کاهو لفاح شاهدانه نیلوفر افیون
چوب چینی خشخاش سفید آس ساتدابیر منومه آواز آبشار آواز آب آواز برگ درختان افسانها
عجائب و غرائب گوش کردن فائده اگر در بیخوابی سرفه خشک یار بود امید نجات دشوار شود
انتباه بیخوابی و گریه که با اطفال شیر خواره عارض شود سببش درد گوش یا درد چشم یا درد شکم
تا تورم دماغ میباشد علاجش حسب سبب تدارک نمایند و اگر شیر در معده فاسد گردد تدبیر تنقیه
کنانیدن ست و در سوء مزاج دماغی چند بیدستر ببویانند و روغن خشخاش بر سر و سر فگاه در ایام
شام و پگاه بالش فرمایند **فصل** در سبات بضم سین مهمله خوابی ست طویل ناطبعی که بیمار از خواب تنبیه
بیدار شود و خرخره بپا پی زند و در نبض و رنگ چهره هیچ رنگ تغیر نیاید برخلاف مسکونت که اندرو
جمله عوارض بعکس او باشند و خرخره نزنند سببش کثرت رطوبت و استیلا برودت ست بر نفس دماغ
علاجش بمعالجه صداع بارد و بیشتر غش پردازند و نمک و سبوس نیم گرم بعمل تکمید مفید تر دانند و
جند و سیاهدانه و فلفل سیاه باریک نموده نفوخ کنند و سرکه و گشنیز در پیش بینی گذارند و آب برگ
مورد و قطور بسازند و اگر از گلاب و مشک تسعیط نمایند فائده تمام بخشد و اگر از ضعف دماغ پیدا گردد
با ادویه مقویه تقویت دهند و تضمید هم مفید آید **فائده** ثبات علت سبات فالج و لقوه و صرع

وسکته آرد و گاهی از اجتماع ماده حاره قرانیطس و از ماده بارده لیثرغس و سهر و سبات باهم فراهم
یعنی یکجا جمع شوند علاماتش درازی هر واحد میباشد علاجش مرکب باید فائده گاه بیمار از
بیداری مفرط یا بسیاری خواب حالتی مستلقی بماند و اندران حالت غضروف یکی که در حالت بلع
اغذیه بر قصبه ریه می افتد تا چیزی از ماکولات و مشروبات فرو نریزد و سرفه شدید پدید نگردد
اندر انحال از کار خود باز ماند و بدان سان ماند و بیمار بسعال شدید بد حال شود و هنگام تناول
طعام اغذیه و اشربه از راه بینی بیرون آید ظهور این معنی زبون ست فصل در بلادة و نسیان
آنچه مدد حل دقائق علوم و مسائل فنون تغیر یا نقصان راه یابد آن را بالفتح اول بلادت نامند
و آنچه فساد در ذکر و فکر یا تخیل امور نفسیه روی دهد آن را فراموشی و نسیان میگویند و این امراض
از کثرت برودت و رطوبت که بر اجزای سر و دماغ استیلا آرند پیدا و هویدا باشد چنانکه نقش که
بر یخ منقش می ماند و بالعکس این علت از یبوست اجزای مذکور نمی باشد زیرا که حفظ و استمساک
کار یبوست ست اگر بزودی تفهیم گیرد و بزودی سهو پذیرد ماده او صفرا باشد و اگر بعد او
روی دهد ماده او سودا باشد و اگر بسرعت تمام می فهمد و تا مدت هم یاد میدارد ماده او خون
باشد و بالعکس او ماده بلغم بود پس اگر فساد در قوت خیال که محال او آخر بطن اول ست حافظه
که جای او در موخر دماغ میباشد راه یابد علاماتش آنست که انسان رویا یعنی خوابهای کمتر بیند
و باز یاد بر باد دهد و کذا جمله صور محسوسه بمجرد غیبوبت فراموش مینماید و اگر فساد در قوت متخیله
که آن را متصرفه نیز نامند و واهمه که این هر دو قوای در بطن اوسط دماغ جا میدارند حاصل آید
علاماتش آنست که صاحبش صائب افکار یعنی بجبر منافع و دفع مضار در کارهای خویش بکلی بی
اندیش میباشد علاجش حسب سبب تدارک نمایند و در استفراغ و تنقیه دماغ خاصه ماده رطوبی
زیاده تر آماده تر متوجه باشند و علی الدوام بانجام کارهای و فکرهای و غور مسائل دقیق رقیق
دارند و مرباهای زنجبیل و وج خوردن دهند و کندر همراه زبیب ترکیب نموده خورانند و نقلب
مصری با فستق یار کرده روزی دو سه بار بجز رانند و کندر با شکر قرصه ساخته در صباح و رواح
خوراندن تجویز نمایند و روغن فستق با قلیلی مشک تبتی بعمل تسعیط بکار دارند و کذا جند بیدستر و
زعفران خالص و مشک تبتی دستنبویه نمایند و بو باشند نافع آید و بجز چشم هدهد تمام همراه خود
داشتن بالخاصیت منفعت بخشد و کذا اول هر هلیله بلع کردن دافع بلادت و نسیان ست و
قرنفل و بسباسه و کندر باریک نموده در رشته بسته گرما گرم بر دماغ تکمید نمایند مفید آید معجون

مجرب مقوی دماغ و تصفیه ذهن بیعدیل و بی بدیل ست صفته دارچینی بهمنین سنبل رومی
حب بلسان عود صلیب مصطگی کندر دریای زعفران اصل السوس دروبج عقرقرحا سعد کوفی
وج اسطوخودوس کبابه اسارون از هر یکی نیم مثقال هلیله کابلی نارجیل از هر یکی یک مثقال
فندق یکدرم زنجبیل دارفلفل فلفل سفید از هر یکی سه درم ابریشم مقرض شش درم شکر
سفید و عسل مصفی نیم رطل بطریق معروف معجون کنند و خوردن دهند معجون مجرب از
برای دفع صرع و فالج و نسیان و بلادت ذهن بیعدیل و بی بدیل ست صفته اسطوخودوس
تسرین هلیله کابلی از هر یکی هفت درم شونیز مصطگی فلفل سفید و سیاه دارچینی از هر یکی چهار درم
قصب زرد و زراوند خطائی غاریقون سفید کندر دریای فستق سکبینج از هر یکی سه درم مشک تبتی
عنبر خالص از هر یکی قیراطی همه کوفته بیخته با عسل معجون کنند و یک مثقال در غدو و آصال
خوردن دهند دیگر از برای تقویت حافظه و اعضای رئیسه مجرب ست صفته بالکنگنی
مقشر سه جزو دارفلفل زنجبیل دو نیم جزو قرفه یک جزو باریک نموده در روغن فستق چرب فرموده
با عسل مصفی بیامیزند و سه درم خوردن دهند بلادری کبیر که جالینوس ترکیب فرموده و
بسیار ستوده که هر که یک روز بخورد حافظه او تا یکسال زوال نگیرد صفته فلفل دارفلفل بلیله کا
بلیله مقشر شیره آمله جند بیدستر زعفران خالص از هر یکی چهار جزو عسل بلادر قسط مر مکی حب الغار
سعد کوفی شکر از هر یکی ده جزو بروغن فستق چرب کنند و بعسل مصفی بسرشند و شش ماه در جو نهاده
در استعمال آرند ادویه مفرده و مرکبه ابریشم مقرض دارچینی فلفل و شکر با عسل هر چه میسر آید تنها
کافیست اطریفلات مرباهای هلیله مصطگی فندق اسطوخودوس نارجیل فائده عجیبی بخشد و کذا
ثمرة الحفظ که کنایه از بلادر ست خوردن او ثمره حفظ می آرد انتباه حجامت بر نقره گردن و کذا
بلغم با افراط خوردن و کذا اسیب و کشنیز و عدس و باقلی و شیر کثیر نوشیدن مضر ست و کثرت
جماع هم مورث این علت ست فائده کثرت نسیان اکثر منجر با صرع و سکته میگردانند پس از
علت ذهول نسیان بکار نباید بست فصل در مالیخولیا و وی آنست که ظنون فاسده و افکار کاسده
با بیمار عارض باشند و رای از مجرای طبعی بگردانند و حدوث این علت از کثرت سودای طبعی
یا نا طبعی می باشد که در ابتدا فقط یا مشام بیمار گردد چنانچه هر گاه که سودای طبعی در مقدار یکه
بباید و بشاید بیفزاید محدث این مرض تواند شد و سودای طبعی آنست که هر خلطی که در نفس خود حرارت
گیرد چنانچه لطیف وی تحلیل پذیرد و کثیف وی باقی ماند اگر چه سودای طبعی بود محدث این علت

میشود و آن حدوث این فساد گیرد یا زوال می پذیرد پس اگر از احتراق خون اینعنی روی دهد
علامتش خندیدن و سور و سرور پسندیدن و چشمهای سرخ نمودن و امتلاء در عروق بودن و
در استفراغ های معتاده خاصه خون حیض یا رعاف یا بواسیر یا فصد وغیره انقطاع پذیرفتن و
در فصل ربیعه ازدیاد گرفتن و در ازدیاد نور قمر هم اشتداد پذیرفتن است و اگر از احتراق صفرا
دست دهد علاماتش بدخوئی و ستیزه جوئی و غضب بی موجب نمودن و یا خشکی بینی و زردی
رنگ چهره و چشمها و گرمی و بیخوابی اول یار بودن و تقدم تدابیر حاره یا نسبه بر وی گواهی دادن اگر احتراق
بلغم موجد این علت گردد علاماتش کسل و کاهلی و قلت حرارت و کثرت سکون و سردی لمس
و کثرت خواب و سکوت است اما از احتراق بلغم بغایت کم میباشد و اگر احتراق سودا یا کثرت او
باشد علاماتش خلوت پسندیدن و از جلوت نفرت گزیدن و جزع و فزع و بدخلقی نمودن است
اگر ماده فقط در دماغ بسیار باشد چهره او نزار بود اما در بشره ها هیچگونه نمونه سخافت و زرارت پیدا
و هویدا نباشد و این علت اکثر بکسانیکه اکثر بفکر دقائق و ذکر حقائق غامضه مصروف میمانند
عارض میگردد و همواره جد و کد بصحت مسائل نقلیه و ثبوت دلائل عقلیه میفرمایند چنانچه گویند
که ابونصر فارابی و افلاطون و دیگر چند فلاسفه که خلوت بر جلوت گزیده بعلم استدلال اشتغال
داشته بودند در آخر وقت بدین مرضها مبتلا بوده گذشتند و اسلم ترین اقسام مالیخولیا آنست که
ماده آماده این علت در جسم باشد و دماغ او بعر او بری باشد و صعب ترین اقسام او که بعکس این بود
و حدوث این علت در مردان بکثرت و در زنان کمتر و در صبی و خصی نادر شود و گفته اند که
بعد استحکام بانقضای درازی ایام و کثرت تناول طعام زوال این بر محال میباشد و اگر قروح
یا جروح با عرض و عمق بشدت درد و حدت ماده مانند جمره بر پای خداوند مالیخولیا پیدا شوند
و با هیچ تدبیر به نشوند علامت هلاکت اوست و گفته اند که این علت یعنی مالیخولیا باشخاص خاص
که سریع اللسان و نحیف الابدان و با غلظت لبها باشند اکثر عارض میباشد و این علت گاهی
بدوالی و بواسیر منتقل میگردد چنانچه خداوند مالیخولیا هرگاه که بامراض مذکوره الصدر مبتلا باشند
از مالیخولیا رهائی یابند و بر عکس او انتقال هم پذیرد و بعضی را بکلی زوال میگیرد حکایت
شخصی پیش درویش نیاز اندیش ببلای مالیخولیا مبتلا گردیده رسید هر چند فقیر با تدبیر توجه کافی و
فکر وافی نمود اما هیچگونه بادی صلاحیت و عافیت رو ننمود چنانچه روزی یکی از لواحق مراقی
او حکایت از راه شکایت زمانه بذکر جریان خون بواسیر پیش فقیر ذره حقیر بیان کرد و گفت که

عجب قدرت قادریست که این بیچاره قبل ازین بدرد و ورم خون باسور زار و نزار بود الحال
که بعد انقضای چند سال از بلاء مذکور نجات یافته بمالیخولیا مبتلا ساخته فقیر شکایت زمانه او را
بهانه صحت و عافیت وی پنداشته ادویه قویه که مفتح افواه بواسیر میباشند بر محال قعود او بعمل
لنگوته لبستن تجویز نمود تا از عمل مذکور بدستور خون از باسور او بجریان درآمد و مجرد در رور
خون شفایاب از مالیخولیا گردید بعون رب مجید **علاج** در دعوی اگر ماده علت در تمام
اندام باشد رگ باسلیق و صافن زنند و اگر در دماغ میدانند بلا اهمال فصد قیفال نمایند اما باید
که مبضع یعنی نشتر فراخ تر زنند تا ماده مقصود از رگهای مقصود باسانی بیرون آید و چند بار
سر رگ گرفته و بانگشت حرکت داده باز رها کنند تا خون غلیظ برکضات و دفعات بیرون
آید و یا منقیات سودا پردازند اما از ادویه و اغذیه قوی الحرارت والیبوست پرهیز کلی
فرمایند زیرا که از استعمال اغذیه و ادویه حاره بیم احتراق مواد پر فساد میباشد **فائده قاعده**
کلی این مرض آنست هر چند که دانند و توانند از ترطیب بدن و دماغ هیچگونه بیدماغی و غفلت را
راه ندهند و شیر زنان بر سر دوشند و ماء الجبن انفع ترین اشیا دانند زیرا که از وی ترطیب و تلطیف
حاصل آید و دیگر مرطبات شربتها و سعوطها در همه حال در استعمال آرند و شحوم دجاج نیم گرم بر سر مالند
و مفرحات خوردن دهند و براحت و سکون رهنمون باشند و در هر حال از تقویت دل و دماغ
اهمال روا ندارند و اکثر حال بازی شطرنج و گنجفه و دیگر بازیچه مشغول دارند تا بافکار
فاسده و اندیشه های کاسده ملول نمانند و بعضی اوقات بخوف مرگ مفاجات بکردار غرق و حرق
و از بلندی به پستی افتادن و یا از خوردن شیر و پلنگ و فرو بردن نهنگ حکایات و روایات
نموده خائف و هراسان دارند و با خورانیدن دواء المسک با آب گاوزبان و بادرنجبویه
و شمانیدن دستنبویه طیبه مواظبت فرمایند و گاه بیگاه قدری افیون همراه ماء الشعیر حالت کثرت
حرارت دادن نیکو تدبیر دانند شربتی که از برای تمام اقسام مالیخولیا مفید آید صفته گاوزبان
بنفشه گلسرخ گل نیلوفر فرنجمشک بادرنجبویه هلیله سیاه افتیمون ولایتی بسفایج فستقی
اسطوخودوس سنامکی از هر واحد نیم درم نبات و گلاب از هر یکی نیم رطل بطریق معروف طیار
نموده اختیار نمایند و اگر بجای نبات ترنجبین و شیرخشت داخل کنند اولیتر خواهد بود دیگر افتیمون
در نیم رطل شیر تازه بجوشانند و با پانزده مثقال سکنجبین صادق الحموضت ماء الجبن ترتیب نموده
بنوشانند و اگر افتیمون در شیر جوشانیده دهند فائده بخشد مجرب تریاق الذهب تنها یا تنها

فائده داده و معجون نجاح در انجاح اینکار بسیار بار آزموده و اطریفل افتیمون با ایارج خوردن
نفع تمام بخشد معجون مجرب از برای امراض سوداوی و مالیخولیا نعم المجرب صفته سنا مکی
شحم حنظل اسارون صبر سقوطری افتیمون بسفایج فستقی از هر یکی هفت جزو گل گاو زبان
جزو مروارید ناسفته چهار جزو لاجورد مغسول سه جزو عنبر خالص مشک تبتی از هر یکی نیم مثقال
شکر سفید بیست مثقال در شیر گوسفند حل کنند و بر طریق معروف معجون کنند و سه درم خوردن دهند
دیگر بندق هندی مشک تبتی علی السویه باریک نموده و بروغن گاو آمیخته سعوط نمایند
مجرب افتیمون لاجورد مغسول از هر یکی مثقالی همراه ماء الجبن که از سکنجبین صادق الحموضت
طیار نموده باشند خوردن دهند دیگر اسبغول با شیر بز یا شیر زنان بر تارک گذارند و چند روز
هر روز تازه بدارند و لعاب از اسبغول گرفته و با نبات شیرین کرده رغبت دهند و عود صلیب
و زمرد در گلو آویختن بالخاصیت منفعت بخشد فائده گاه باشد که خداوند این علت بدخوئی
و ستیزه جوئی نماید پس باید که آنرا پابند و مقید سازند یا بضربت سیلی که بر رخ سیلی آرد هراسان
کنند و گرسنگی و تشنگی و بیخوابی مفرط با خداوند مالیخولیا مضر تر میباشد و این مرض بحسب عرض
منقسم بر چند قسم ست چنانچه داء الکلب و مانیا و قطرب و عشق و مالیخولیا مراقی و اختلاط العقل
و هذیان آنکه مانیا چون سبعی را نام کنند و وی چنان باشد که صاحبش بکردار سگان یا دیگر درندگان
بر انسان حمله مینماید و چیزیکه در دست او آید آنچیز را تلف و ضائع نماید و خداوند قطرب برنگ
قطرب که جانوریست سیاه رنگ همچون ذباب بر سر آب را گرد و تالاب که راستا چپا بلا نظام هر سو
می دود و دمی آرام نمیگیرد و همچنان صاحبش را هر دم از مردم فرار باشد و بر یک جا قرار نمیباشد
چنانچه گاهی در صحور نشیند و گاهی در قبور مسکن گزیند علاجش درمیان یافوخ که اجزای
دماغ متحرک نمایند داغ دهند و تنقیه ماده سودای صفراوی فرمایند فائده افکار فاسده کارهای
کاسده متابع دانش و بینش که لازمه تمام اقسام مالیخولیاست طبیب لبیب را باید که بر تتبع ظنون
مجنون بمقتضای فحوای الطبیب خادم الطبیعة که بدو زیاده تر طالب باشد ادویه و اغذیه ذکر
بیمار لازم شمارد و این معنی را الا یعنی نمی انگارد چنانچه اندرین باب جناب حضرت قبله گاهی مغفرت
دستگاهی حکایتی که سمع بسیع از والد ماجد و جد فرخ جد خویش شنیده پیش ذره حقیر یاد میفرمودند
بر طریق سند نگاشته آید حکایت چنانچه زنی در عهد شیخ بو علی ببلاء علت جنون مبتلا گردید
و ایام عمر باوهام واهی و خیالات تباهی میگذرانید حتی که از خوردن اغذیه و ادویه هم برگران

گردید و با عمل دواب آب خود مبیچرید و در حضور مردم هر دم بصیحه قویه در آمده گفتی که گاوی ام فربه
و سمین بقصاب خطاب نموده مرا ذبح کنانید و شحم لحم من قسمت فرموده هر همه بخورید لواحق اوقرا
او ازین معنی قرین غم و الم گردیده در خدمت شیخ بو علی رسیده التجا بدو آوردند و تمگی و جملگی
چگونگی احوال او در معرض بیان بعرض آوردند شیخ مذکور بعد اصغای ذکر مذکور بر تتبع ظنون
مجنونه بیقین دانست که طبیعت او بر ماهیت معالجه بطریق فیض بهمه جهدی بهدایت میفرماید
و بس پس تابعداری او بباید و گفت که فردا بلباس قصابان ملبس گردیده و اسباب انسلاخی
بهم رسانیده خواهم آمد الحال شما باز گردید و از حال قدوم ما باوی مفهوم نمائید چون روز روشن
شد شیخ صاحب بخانه او با چند تلامذه شرف ورود ارزانی فرمود و بعمل قصابان بمساس عضوها
احساس حرارت و برودت نمود و گفت که این ماده گاو بکمال هزال رسیده و چنان مفهوم
گردیده که مدتی آب و طعام ندیده پس بنا بر تسمین به تخمین ده دوازده روز بماکولات و مشروبات
او روی توجه کافی می آرند تا بعد زوال هزال ذبح فرموده قسمت لحم و شحم او نموده آید مجنونه
بمجرد اصغای رمز شیخ میگفت که هان آب و غذا بشتاب آرید و مرا خورانید تا بزودی آثار
غثت و هزال ما زوال پذیرد چون لواحقانش اغذیه و اشربه حاضر آوردند هر همه میخوردی و
دمی فرو می برد تا در معدود الایام بوسیله این حیله بازاله یبوست و اعاده رطوبت پیوسته بصحت
و عافیت تمام رسید چون اینحکایت هم متضمن فوائد با قواعد بود لاجرم نقل نمود عشق بالکسر مرضیست
از قسم جنون که از دیدن صورت بمحبت قاهره و مودت باهره مائل گردد و بجز وصال معشوق
زندگی عاشق بر محال میباشد هر چند که محبوب در نفس الامر زیبا یا نازیبا باشد در حالت مفارقت
و عالم غیبوبت او بدرجه سقوط می انجامد و یا مشرف بهلاکت میگردد اما چون یکبارگی دیدار
بعاشق زار حاصل آید دفعةً عود بصلاح مینماید چنانچه همین معنی از مطالعه بعضی اشعار عشاق که
در حالة فراق دلدار گفته اند حاصل گردد رباعی جانان مرا بمن بیارید + وین مرده تنم
بدو سپارید + گر بوسه زند برین لبانم + تا زنده شوم عجب مدارید + و گاهی عشق مجازی
بکثرت ریاضت و صفای نفس بعشق حقیقی منتقل و مبدل میگردد و از انجا بر فارمدارج عرفان
معرفت جان جهان یعنی حضرت حق جل و علا مینماید علاج عاقل را بوعظ و پند معقول گردانند
و مجرد را متاهل نمایند و از معشوق سخنهای ناسزا و نازیبا نقل فرمایند و اکثر اوقات بحکایات
و روایات زاهدان و سیر بوستان مشغول دارند و مفرحات یا قوتیه خوردن دهند و از قرات

وسماعت نشید سحر آمیز واشعار محبت انگیز پرهیز کنانند وبهر حال که دانند وتوانند وصال عاشق با معشوق کنانند که ازین بهتر وخوشتر تدبیر دیگر نیست بحکم فرد هزار شربت شیرین ومیوهٔ مفهوم چنان مفید نیفتد که بوی صحبت یار + فایده اغتسال عاشق در آبیکه معشوق غسل نموده باشد در زوال عشق مجازی نفع کمال می بخشد وبا لباس معشوق با آب شسته بعاشق بنوشانند در در زوال عشق فایده کمال میدهد وکذا آب تراب مقتول حکم آب مغسول میدارد دیگر کنه اشتر در پنبه پیچیده پوشیده بر بازو وعاشق زار بستن فایده بسیار می بخشد فایده بقراط عشق را در منزله نصف مرض مالیخولیا شمرده وابو نصر فارابی در باره عشق ثلث حصه جنون اطلاق برده واکثر محقق هم برین متفق آمده اند که عشق بجز نازک خیالی وآشفته حالی نمیباشد مالیخولیا مراقی مراق بکسر اول وتشدید قاف گاهی لفظ مذکور بر پوست شکم اطلاق کنند اما مراق نام غشاست که از خارج بر روی احشا کشیده است زیر جلد شکم وزیر او صفاق است وزیر او ثرب که بر احشا یعنی معده وجگر وامعاء وطحال ومراره وغیره اشتمال میدارد واما چون ماده سودای ناطبیعی در اعضای مذکوره جمع میشود وبواسطه حرارت باطن متالم گردد وبو خواه متورم کند مراق را یا نی پس متصاعد باشند بخارات مظلمه از وی وبدماغ رسیده محدث خیالات واهی وتباهی واختلال افعال میگردند وبعضی برآنند که صاحب این علت را بسبب تصاعد ابخره متکاثره گردن گنده وسطبر میشود وسوزش شانه هم لازم باشد چون نفخ در پرده مراق واجب کنند از اعتبار لزوم نفخ در مراق مالیخولیا مراقی نام میدارند وعند البعض سببش آنست که ورم گرم یا سرد بدون عرض تپ که لازمه مرض ورم است در قعر معده یا در مراق عارض میگردد پس اگر ورم گرم باشد علامتش وجود حرارت در معده ودرد سر وسوزش کف دست ویا با کثرت جشاء دخانی ونقصان یا بطلان هضم است واگر ورم سرد بود علامتش کثرت بزاق وگرسنگی کاذب ووساوس بسیار واحساس تصاعد بخار ودرد میان هر دو شانه وظهور قراقر ووجود تهوع وفواق وقشعریره است علاجش بقول جالینوس فصد اسلیم وبقول روفس فصد صافن نمایند وعند البعض رگ باسلیق کشایند واغذیه وادویه ودیگر تدابیر مثل مالیخولیا نمایند و سناکی ماده از اعماق مراق بیرون آرد ومطبوخ شاهتره وچای خطائی بجهت این مرض بسیار بار مفید دیده وآثار الشعیر از برای این قسم مالیخولیا عمده تدبیر است وشراب افسنتین سیلدور مذکوره آنوشدارو ولولوی واطریفل افتیمونی وگلقند گاوزبان وگلشکر خاصه که از گل نسرین

طیار نموده باشند اختیار سازند وکذا خمیره گاوزبان خمیره یاقوت ودواء المسک وسفوف افتیمون وسفوف مروارید وشراب ابریشم ومعجون اسطوخودوس ومعجون بقراط ومعجون نجاح مفید است مجرب آمله چای خطائی هلیله کابلی بادرنجبویه از هر واحد مثقالی زعفران جوز بویه سادج هندی قرنفل الاچی خورد بسباسه عود غرقی از هر یکی دو مثقال پوست اترج پوست بیرون پسته از هر یکی سه مثقال شکر سفید نبات از هر یکی دو مثقال زرشک بیدانه پنجاه مثقال آب لیمون شصت مثقال آب سیب آب بهی آب انارین از هر یکی هفتاد مثقال معجون کنند وخوردن دهند مجرب آمله گاوزبان گیلانی بادرنجبویه گلسرخ بهمن سفید وسرخ گشنیز برابر وزن کوفته بجته در آب سیب معجون طیار کنند وچهار ماشه اختیار نمایند واطریفل زمانی در استیصال بهای این علت بعدیل وبی بدیل است فایده بعضی اطبا بر خلاف قاعده حکما اندرین قسم مالیخولیا بمراد تسخین وکسر نفخ ادویه قویه واغذیه مسخنه میدادند وایارجات خورانیدند قطع نظر از نفع احتراق شدید در مراق ایشان پدید میگردید فایده بعضی اصحاب مراقیا باشند که بعد تناول طعام ناخوشی واضطراب تمام در معده ایشان ظاهر گردد وگاهی درد شدید وگاهی درد خفیف در معده ایشان پدید میباشد مادام که تمام غذا منحدر وهضم نمیگردد آرام نمی یابند مگر در انحال که اسهال نگیرند حکایت این خاکسار را بهمین مالیخولیا دیده که بعد تناول طعام تا مدت یکساعت بی آرام شدی وبا تنفس نفس ناطبعی وکرب از نشکلی مبدل شدی وسپس با همنفس خود با همکلام گشته وقایم بر قوایم گردیده گامی زدی هر چند که بعضی پزشکان خفقان مشارکی پنداشته بمقویات دل پرداختند اما از قدرت قادر هیچ اثری وضرری نیافتند هرگاه که نوبت تدبیر بر فقیر رسید از پیرایه تقریر او ثابت گردید که بکردار تلاطم آب ناخوشی اضطراب در فم معده وحوالی او پیدا وهویدا می آید وتعدا ودر میان شانه بکردار رفتار مورچگان چیزی صعود نماید وباره بار اظهار نمود که هر چند از اطبا ادویه مقویه معده خورده چند مجلس باجابت اسهال طبع فرود آورده ام ره بجای نبرده ام پس فقیر بتوکل هو المیسر لکل عسیر بر وجود علت احشا از اصحاب مراقیا پنداشته با فصد فصد مبادرت نمودم وباشربه افسنتین واطلیه عطریه مامور فرمودم از فضل شافی اسقام در معدود الایام آرام تمام یافت

فصل در اختلاط العقل والهذیان این هر دو علتها از اقسام مالیخولیا می باشند که بادنی تفاوت بایکدیگر مترادف باشند سببش آنچه باشد که حادث شود در افعال فکریه دماغیه

بر سبیل تحجیر یا تغیر از کثرت حرارت یا انصباب بخره خاصه ز بطن اوسط که محل تمیز و تفکر هر چیز میباشد
گاهی ماده آماده این علتها یا غیر دماغ میباشد و گاهی معده و مراق و رحم و اوعیه منی و
گرده و اطراف میباشد که ابخره ازین عضوها که بر دماغ رسیده موجب اختلاط یا هذیان میگردد
و هذیان بالفتحتین نام هرزه درائی و ژاژخائی ست علامت این قسم مالیخولیا تقدم آفت ست
در عضوهای مذکور علاجش استفراغ یا تقویت دماغ میباشد فصل در فالج که فلج بتازی
تنصیف را گویند و وی چنان باشد که نیمه تن از طول استرخا پذیرد سببش آن باشد که در اعصاب
و اوتار عضلات قسمی از فضلات رطوبی دماغ وجز آن سده افتد و ازان سبب قوت حساسه و
محرکه در عضوهای مذکور مرور نتواند نمود و یا بسبب انقطاع اعصاب و انصداع عضلات نیمه آن
جانب که رخ وسست میگردد و یا بلا وقوع سده هم بغلبه حرارت یا برودت یا رطوبت یا
یبوست مزاج عضوها فاسد گردیده از کار خود کاسد میشود و بناچار از حال اعتدال گردیده
شود اندرین صورتها هم اثر قوت حساسه محرکه مرور نتواند کرد و عضوهای آن جانب ضمور میگیرد
پس اگر ماده آماده فالج در نخاع یا دماغ باشد نیمه تن در طول استرخا میگیرد و اگر در منابت
اعصاب نخاع هر دو شق انصباب پذیرد تمام اندام بدون وجه بجز حس و حرکت گردد و اینجا علت
را یونانی ابو بلقیا می نامند و گاه باشد که سبب مذکور در شعبه از شعبه ها عصبی افتد و عضو
که بدان شق تعلق دارد حس و حرکت میگذارد و حالانکه باقی تمام اندام سلامت باشند بکردار
حنجره یا مری یا زبان یا مثانه یا امعای مستقیم یا انگشتی از انگشتها یا عضوی از عضوها استرخا
پذیرد و باقی اندام صحیح و سالم بود و یا بسبب انخلاع و انقلاع فقرات گردن یا پشت بوقوع سقطه
یا ضربه اینمعنی رو دهد فائده اگر کسی گوید که تمام اعصاب اندام بجز عصبه مجوفه که غیر مجوف مخلوق
شده اند چگونه ماده آماده فالج و استرخا اندرو داخل بوده محدث امراض مذکوره خواهند شد
جوابش آنست که جمله اعصاب و رباطات و اوتار از مسالک ضیقه و مسامات خالی نیستند
بکردار ارض یعنی تراب و ریشه اشجار که هیچگونه انموذج خلل و مغاک دران مشاهده نمی آید اما
با قصای اغصان آب رسیده تازه و مطر اینماید و قوت نامیه باثر قوت خود ازها روانمارا می افزاید
بدینسان روح نفسانی که بسیار لطیف میباشد از منابت و مسالک عصبها باسانی مرور نموده
تا اقصای عضای افاده حس و حرکت میفرماید پس اگر نفوذ روح فقط در عصبه مجوفه بودی
دیگر اعصاب از شمار و حساب فاضل و افادت حس و حرکت خارج بودی پس بدین صورت

ماده آماده فالج و استرخا از راه منابت و مسالک و مسامات عضوها با قهر تداخل کرده محدث
استرخا و فالج میباشد چنانچه حالت نفوذ روح نفسانی در هر زمان انسان با جر منافع و فرار از مضار
متحرک باشد و بالعکس منجر گراید علاج در مرطوبی آسیج ادویه و اغذیه قویه بخوف تحریک ماده
تا هفت روز و بقول بعضی تا چهارده روز ندهند و فقط بماء العسل و گلقند عسلی اقتصار ورزند
و مطبوخات مناسبه مثل افتیمون و تخم کرفس و شبت و نانخواه و مصطکی بنوشانند و بعد مرور
روز چهارم مرقه از لحوم دجاج و دراج و تیهو و چکاوک و تمائم دائم بی روغن طیار گردانیده
اختیار کنانند و منضجات داده بایارج فیقرا استفراغ ماده از دماغ و نخاع فرمایند اما از
استعمال سرکه و دیگر حموضات و اغذیه مولد بلغم و خواب بعد اغتذا از غذا و ریختن آب گرم بر عضوهای
ماؤف در هر حال اجتناب لازم شمارند و هیچگاه از ظهور اثر ملول نشده بالسحین بدن اکلا و طلاء
مشغول میباشند و حلتیت و عسل خوردن دهند و از بهر تنضیج و تلطیف ماده ازین ادویه اختیار نمایند
صفت تخم شبت مرزنجوش اکلیل الملک حلبه تخم خروع هم کوفته انجیر اصل السوس مقشر
قنطوریون دقیق تخم حنظل عسل مصفی روغن زیت خاصه کهنه بر طریق متعارف عمل بعضی
حقنه نمایند قول شیخ الرئیس اندر مبادی آنست که اندرین مرض حقنه و شیافه با ادویه
قویه می باید نمود و از ادویه لطیف و ضعیف هیچگه در عمل استعمال نمی باید فرمود زیرا که از
ادویه غیر قویه ماده آماده فساد در حرکت آید و میل بخروج نموده امداد بفساد مینماید و از
استعمال ادویه قویه فی الحال مستفرغ میگردد حبوب مسهله قویه حب منتن حب شیطرج
حب مقل حب فرفیون حب ایارج حب نفط حب جاوشیر حب عشرت حب کوتوالی
حب محمد ذکریا ایارج هرمس ایارج فیقرا ایارج روفس ایارج لوغاذیا ایارج ارکاغانیس
ایارج ثیادریطوس ایارج جالینوس این جمله ایارجات که گذشته اند هر همه اصول اند و باقی
تراکیب فروع او یند و معنی ایارج دوای مسهل و دوای الهی ست ایارج فروع ایارج یوحنا
ایارج مرکب ایارج شیخ الرئیس ایارج انطاکی ایارج لوفیطوس ایارج فیثاغورس ایارج
اندروماخس که این همه ایارجات در قرابادینات مسطور و مشهور اند مسهلات اخلاط
غلیظه و منقی بدن و ریاح دماغ اند و در دفع امراض بلغمی و سوداوی بغایت مفید اند
انتباه بعد تنقیه از برای تقلیل و تحلیل بقیه ماده این روغنها وقتا فوقتا سر و دماغ چرب
و مرغن داشته دارند و گر روغن زنبق روغن خروع روغن اقحوان روغن کلکلانج

روغن ناردین روغن قسط روغن ابهل روغن اذخر روغن اترج روغن بلادر روغن
بطم روغن جند بیدستر روغن بان روغن چوب چینی روغن جوز ماثل روغن فرفیون
روغن حنظل روغن شونیز روغن خردل روغن عاقرقرحا روغن سوسن روغن مرزنجوش
روغن اذاراقی این همه روغنها تدهیناً و تمریخاً در تمام اقسام مرضهای عصبانی مفید اند
فائده ثابت ابن قره خراسانی ثبت نماید اگر از زبان و دهان مفلوج کلام بروفق مرام
بصحت و راستی تمام برآید علت در مشاهم یعنی دماغ نمیباشد ماده فقط در نخاع میباشد اما
در هر دو صورت این علت متعسر العلاج است دیگر سداب یکذرم بجوشانند و جوشانند در روغن داخل نمایند
تدهین کنانند دیگر ملح عجین و شمع با هم ضم نموده گرم فرموده بعمل تدهین فائده تمام می بخشد
برای فالج مزمن زنبق جوز ماثل بیش از هر یکی جزوی روغن کنجد بیست جزو با هم ضم
نمایند و گرما گرم مالش فرمایند فائده جالینوس فرماید که شونیز با خل الخمر آمیخته تسعیط نماید
ایضاً یهودی گفته دوام استحمام یابس یهودی مینماید و کذا تریاق الذهب خوردن منفعت
عجیب بخشد معجون که از برای فالج و استرخا بعدیل و بی بدیل است صفته فلفل سفید
و فلفل سیاه دار فلفل آمله مقشر از هر یکی ده جزو مرصافی تخم کرفس عاقرقرحا قوقون سفید
مصطکی رومی تخم صنوبر از هر یکی پنج جزو جند بیدستر شحم حنظل از هر یکی سه جزو عسل مصفی
سه چند کل اجزای کوفته بیخته بطریق معروف معجون کنند و مقدار سه چهار درهم در وقت رواح
خوردن دهند از فصل و کرم فالق الاصباح بهبودی باز دهی رو نماید فائده گاه باشد
که اندرین علت حرارت در طبع مفلوج مینماید اندرینصورت فصد کنند و سکنجبین و شراب
بنفشه و آش جو داده باشند و از برای کسر حدت و قلع و قطع ماده بلغم زیرباج خوردن دهند
صفت زیرباج پیاز سفید بگیرند و با توابل مناسبه بروغن بادام پخته نمایند و قلیلی سرکه
و شکر سفید اضافه کرده خوردن دهند و اگر بجای سرکه آبکامه اضافه نمایند و با کشنیز و زیره
مطیب نموده دهند کافی و وافی خواهد شد فصل در لقوه بفتح لام نام جانوری است
معوج المنقار که با عقاب ماند و در بازها و بیجابها مشهور است و باعتبار شباهت اعوجاج منقار این
علت هم باللقوه موسوم گردیده سببش آنست که در عضلهای یکجانب روی رطوبت غلیظ گرد
می آید و از آن سبب پهنائی وی از مقدار که میباید و می شاید بیفزاید و در درازی نقصان
راه نماید پس بالضرور اندامها که متعلق وی باشند کشیده شوند و از هیات و صورت خود بگردند

چنانچه چشم و ابرو و پوست پیشانی و لبهای خداوند علت کوز میشوند حتی که از اطفای سراج
و انداختن بزاق و مکیدن چیزی عاجز میباشند بلکه پلکها علی ما ینبغی با هم منطبق نمی تواند کرد
و این مرض بر دو قسم است یکی را استرخا نام کنند دوم را تشنجی نامند علامت استرخای آنست
کثرت بزاق و تکدر حواس و جلد جانب ماؤف سست و مسترخی نماید و در تشنجی بر عکس او
می آید علاجش مثل فالج فرمایند و تغرغر و تسعیط مفید دانند و جوز لوبیه در دهن داشتن
و خردل باریک کرده و بروغن کنجد آمیخته در جانب ماؤف هر ساعت بمالند و وج و مصطکی
خورانند و آئینه چینی در مکان تیره و تاریک نشسته زیر نظر گذارند و بتکلیف صورت
خود را مشاهده نمایند زیرا که از تکلیف و غور دیدن ملقوه را بر صورت اصلی می آرد مجرب
زنجبیل فقط و معجون وج همراه ماء العسل خورانند و روغن فستق همراه مشک خالص بالیدن
انفع است مجرب حروف ناریه که ا ه ط م ف ش ذ اند در کاسه چوبی گز در ساعتیکه قمر
در برج آتشی باشد بنویسند و هر دم زیر نگاه میدارند و کذا سوره لم یکن بدستور مذکور نگاشته
ملحوظ نظر داشتن بالخاصیت منفعت می بخشد و گفته اند که اگر سوره مذکور بر قطعه سج نگاشته
در نظر خداوند لقوه گذارند در چند روز علت برطرف نماید فائده سبج بفتح سین و بای موحده
جیم در آخر معرب شبه فارسیست که آنرا سبق و شوق نیز نامند و آن سنگیست سیاه رنگ براق
زود شکن و سبک همچون طلق که از بلاد سودان و جبال شام حاصل کنند و بهترین آن سیاه و براق
و صافی رخ میباشد و بدترین قسم او آنچه بعکس او میباشد مجرب حلوا بروغن و شهد و قند سفید
ترتیب دهند و با دارچینی و جوز لوبیه و قرنفل مسحوق بر محل ماؤف بستن فائده تمام بخشد دیگر آرد
ماش سیاه و حلتیت خمیر کرده بر تابه آهنی از یک طرف نان پزند و با روغن بید انجیر چرب نموده
و عاقرقرحا باریک کرده و بر و پاشیده بستن فائده کثیر می بخشد اعتباه باید دانست که ارباب تنجیم
اصحاب تقویم مدار تغیرات کائنات وابسته حرکات فلکیه و مقارنات کوکبیه یعنی بر دخول و
خروج سبعه سیاره که باسمای قمر و عطارد و زهره و شمس و مریخ و مشتری و زحل مشهور بسیار اند وابسته
اند و گویند که او هر یکی بترتیب یکایک بر هفت سماء واقع اند و اینها در دوازده بروج دخول
و خروج میدارند و بروج مذکور که باسم حمل و ثور و جوزا و سرطان و اسد و سنبله و میزان و عقرب
و قوس و جدی و دلو و حوت بر نام بیوت و هم بصفتی موصوف و در بیانیان باصورت جداگانی
معروف اند و آن حصه بیست از دوازده هم حصص فلک البروج که در زبان اهل تنجیم برج نامند

ثوابت و سماء ثامن و کرسی ثابت و تحقق گردیده است و بثبوت رسیده که مر خالق الخلق هر یکی را
از روی صنایع غرائب بدائع خود باجتماع چند ثوابت بشکلی از اشکال دوازده گانی بتاثیر تغییر
فصول و دیگر تغیرات کار جهانی و تولید اخلاط انسانی بر طبع عناصر اربعه بر همه مخلوق متشکل
فرموده و سبع سیاره همواره بحرکات ذاتی یا بوساطت تدویرات بحرکات مختلفه بسرعت یا بطوء
اندرین بروج مقرر داشته و از آنجمله یکی آفتاب است و دیگر ماهتاب اما آفتاب بر سماء چهارم
واقع است و مهتاب بر سماء اول که شهور شمسی و قمری بر سیر بروج مذکور مقرر و مشهور گردیده اند
چنانچه شمس از اول حمل تا آخر حوت در بیوت مذکور بمقتضای بیت لا و لا لب لا و لا
لا شش مه است ✣ لل کط و کط لل شهور کوته است ✣ که مصنفی بر قاعده جمل گفته در مدت یکسال
طی تمام بروج مینماید و قمر بدستور در بر جهاء مذکور باعتبار اهل قیاس در مدت دو یوم و یکپاس
با امر کردگار قرار میفرماید چنانچه هر یکی از تاثیرات بیوتات متاثر گردیده بخاصیتی جداگانی رسیده
کیفیتی دیگر در کارگاه عالم بر روی کار می آرد چنانچه حمل و اسد و قوس را ناری شمارند و دلو
و جوزا و میزان را بادی یعنی هوائی انگارند و حوت و سرطان و عقرب را آبی و سنبله و ثور و
جدی را ترابی تحریر نمایند و حقیقت دخول خروج قمر در بروج مذکور برین دستور است که قمر یعنی
مهتاب را از یوم طلوع هر چند ایام که بر وی گذشته باشند آنرا مضاعف کنند و پنج یوم دیگر بروی اضافه
نموده در یک جا جمع آرند پس از روی فهم و ذکا از مقام ذکا یعنی آفتاب که از روی حساب سال
شمسی ماه بماه شمرده نگاه میکنند که در آنحال بکدام محال قرار میدارد و پس از مقر آفتاب شروع گردانیده
از اعداد مجموعه پنجگانه طرح میسازند بر هر جا که اعداد تمام باتمام میرسند آن برج مهتاب میدانند فائده
اگر کسی گوید که سبعه سیار در هفت سماء بترتیب در یک یک قرار میدارند چگونه در سماء ثامن داخل
گردیده مغیر کار جهانی و طبایع انسانی می شوند جوابش آنست که سیارها در افلاک ما تحت سماء ثامن
واقع هستند و وقوع حقیقی در بروج فلک البروج یعنی ثامن امکان نمیدارد اما آنچه اطلاق
بر معنی می آرند چنان میباشد که اهل تقویم خطی مستقیم از مرکز ارض فرض میکنند بنحویکه کواکب را
قطع نموده تا فلک ثوابت منتهی میگردد و اندران برجی که باعتبار محاذات ازان سیار متمکن گردد
اثر تغیر در مکونات و اظهار کار مکنونات عالم پیدا می آرد انتباه حرکات طبعی سماوات و
سیارجات هر کسی درک نتواند کرد اما حکما بنظر دقیق رصدی دریافته نگاشته اند والغیب عند
الله سبحانه دیگر مغز بادام یک جزو تا رجیل یک جزو تیز طائفی یک جزو هر همه باریک کنند بمقدار

کنار خوردن دهند و غذای شوربای عصافیر و کبک و دراج و نخود آب دماء العسل و از اشیاء
برودت افزا پرهیز ندو اگر کار از ادویه بر نیاید داغ پس گوش میباید فائده خداوند لقوه را چهار روز
و بقولی تا هفت روز مسهل و ادویه قویه ندهند از برای آنکه ماده متحرک گردیده و بر اعضاء رئیس رسیده مجاز
هلاک مینماید یا تعلیج و سکته ظهور نماید پس باید که بعد از چهار روز بتدبیر نضج پردازند و پس با
عمل مسهل پردازند و اولوا الالباب اندرینباب بنگارند که چون این علت از چهل روز تجاوز
نماید زوال او بر محال می آید **فصل در رعشه** بالکسر و فتح در لغت رعده یعنی بیقراری و اهتزاز
یعنی لرزه که باسم لازم مسمی گردیده و وی اختلاط حرکت ارادی است با حرکت اضطراری که بباعث
عجز قوت محرکه عضله و عدم نفوذ قوت در عصبه رو میدهد پس بناچار عضوها از تحمل بار عاجز آمده
با حرکت اضطراری مائل با بسفل متحرک میشوند اما در حالة سکون اعضا بر قرار می مانند و خاصه این علت
است که به نسبت دیگر عضوها بیشتر در سر و دستها بظهور می پیوندد و آنچه در سن شیخوخت روی دهد
علاج نپذیرد علاج حسب تدارک نمایند و حب مجرب خورانند **صفت حب مجرب**
عقرقرحا جندبیدستر شیطرج هندی جوائن خراسانی از هر یکی سه جزو سکبینج شحم حنظل از هر یکی چهار
جزو آیارج فیقرا پنج جزو حب بسته خورانند و تدهین بروغن دارچینی نمایند دیگر اسطوخودوس
قنطوریون دقیق قرنفل از هر یکی ده جزو بلیله کابلی صعتر دارچینی از هر یکی هفت جزو تربد
غاریقون جندبیدستر حلتیت از هر یکی چهار جزو عقرقرحا کوفته بیخته با شهد معجون کنند و خوردن
دهند دیگر اسطوخودوس دو درم همراه ماء العسل خوردن دهند دیگر ایارج فیقرا جندبیدستر
با عسل مصفی خورانند **فائده** از جماع و فصد امتناع کلی دارند انتباه با غذاو ندرعته ادویه
قویه نهار ندهند از برای آنکه از استفراغ شدید ضعف دماغ پدید میگردد و اگر ضرورت افتد تا
هم با تدریج استعمال نمایند چنانچه ماء الاصول بنوشانند و بعد نضج ماده نموده حب شیطرج و حب ایارج
و از آن بعد ستبیارات خورانند **فصل در خدر** بفتح اول و کسر دال مهمله در تازی فتور که بضم زوم
و سست گردیدن عضو است از آنجا که فتور لازمه این علت است باسم لازم مسمی گردیده سببش عدم
نفوذ قوت حساسه است در اعضا و نقصان و بطلان باعتبار کثرت و قلت ماده موجبه باشد گاه باشد
که در عضو مخدر و احساس حرکت شبیه مورچه یا خلش بکرد او سوزن محسوس می شود علاج تدهین روغنهای
نیم گرم نمایند و با خردل و بول ادگاو عضو بشویند و مراره بقر با روغن سمسم ضم نموده مالش کنند
مجرب درونج عقربی زرنباد مصطکی رومی ابریشم مقرض بوزیدان بادرنجبویه گاوزبان

قاقله صغار و کبار از هر یکی سه جزو تهمن سفید و سرخ از هر یکی شش جزو با شکر مقوم باریک کرده
بطریق معروف معجون کنند و خوردن دهند فائده گاه باشد که ماده این علت در دماغ غیبا شد
و در انحلالت تمام اندام کرخ و سست میگردد و از بودی مساس چیزی احساس نمی تواند کرد
علامت هلاکت باشد و اگر ماده آماده این مرض در شقی از نخاع انصباب نماید همه تن خدر میگردد
و اگر در عصبی باشد عضویکه بآن عصب متعلق بود خدر گردد و این علت منذر ست بامرض فالج
و صرع و سکته و تشنج خاصه که مزمن گردد انتهی خداوند خدر را از اغذیه و ادویه گرم و
خشک پرحذر باید بود زیرا که از ادویه و اغذیه حاره یابس خشکی زیاده گردد و بدان سبب در سر
انگشتهای او خدر هم پدید می آید و با تدریج در دیگر اندامهای تعدی نماید **فصل در اختلاج**
بکسر اول حرکتیست غیر ارادی بی تخصیص جهت در عضویکه انبساط و انقباض تواند کرد
حادث گردد و سبب این علت ماده غلیظ بخاری ست که از استحاله رطوبت غلیظ در عضله حاصل
شود و با ریح در جای بند گردد و خود بخود بحرکت آید و با تبعیت او آن عضو هم متحرک نماید تا در
قوت دافعه آن عضو و ماده ریاحیه و غیره مدافعت افتد و از سبب دفعه که بینهما واقع گردد بنا
عضو مذکور متحرک و مختلج میگردد و اگر ماده حار بود حرکت اختلاجی سریع تر و کثیر الفترین باشد و بارد
بعکس او رود دهد علاجش بر گوهای کثیف یا دیگر چیزی که درشت مانند او باشد عضو را مالند
تا سرخ گردد و تکمید نمک جاورس هم مفید آید و زنجبیل همراه شونیز عمده ترین چیز ست و بنا بر
تحلیل و تقلیل ماده تدهین بروغنهای گرم بعید بل بی بدیل ست **مجرب** از برای اختلاج حاره
یا لیه **صفت** امرود عناب از هر یکی بست جزو پرسیاوشان تخم کاسنی از هر یکی ده جزو
گلسرخ انیسون از هر یکی پنج جزو بطریق مطبوخ بنوشانند دیگر کبابه کرنیره شکر علی السویه
گرفته مقدار چار ماشه بلبن نهار خوردن دهند دیگر از برای ماده سرد نفع تمام می بخشند مجرب
گلقند عسلی یا مربای زنجبیل که با عسل طیار کرده باشند خوردن دهند و با کثرت ریاضت از جهت
تلطیف و تحلیل و تقلیل ماده مامور فرمایند و از استعمال ادویه قویه کاسر الریاح در صباح و
رواح اهمال ندارند از برای اختلاج اجفان دار چینی زعفران بسیاسه بر اجفان هر زمان
طلا نمایند **فائده** اختلاج دائم خاصه که در رو باشد منذر ست بلقوه و فالج و سرسام
مالیخولیا از اختلاج اندام پیدا گردد و اختلاج لب زیرین علامت قی ست و اختلاج
اضلاع [illegible] نواحی صدر و اختلاج تمام اندام علامت [illegible] سکته و موت دگر از

فصل در تشنج و این مرض مسمی ست باسم لازم که تقلص ست یعنی با هم آمدن عصاب و بدان
سبب عضلات بسوی مبادی خود متحرک باشند و بالضرور اعضا به تبعیت آن کشیده و برچیده
گردند آنجا که سبب ضعیف باشد بی معالجه قوه خود بخود در هیات و صورت خود گراید چنانچه
این معنی در علت صرع و تثاوب مشاهده گردد و این مرض بر دو قسم ست یکی را تشنج رطب یا امتلائی
هم موسوم ست میباشد و دیگری تشنج یابس پس آنچه رطب باشد دفعتاً عارض گردد و یابس بر
عکس او واقع شود و ماده رطب بلغم غلیظ و سودا میباشد و حدوث او چنان باشد که مواد مذکوره
در فرج اعصاب انصباب کرده و آن را ممتلی و ممتد نموده در عرض بیفزاید و از این صورت
در درازی عصبها نقصان راه نماید چون عرض بیفزاید بالضرور حرکت که متعلق و وابسته
آن عصب باشد او علی ما ینبغی منبسط نمیگردد و یابس بجز تقدم استفراغات عنیفه و بیداری
مفرط و تعب و گرسنگی و تشنگی و تب حاده محرقه نمی شود علاجش در بلغمی و سوداوی بعد از نضج
تنقیه ماده فرمایند و بروغنهای گرم چون قسط و فرفیون و یاسمین مالش نمایند و حلتیت
و جند بید ستر با عسل آمیخته خوردن دهند و مجرب الیوم بنوشانند **صفت مجرب الیوم**
مرغ سیاه که بهندی کرکنانه گویند گرفته و گلوی وی خفه نموده با بازیر مناسبه در دیگ
سنگین مقدار چار پاس بر آتش نهند و مرقه او بنوشانند و در یبسی عضو ماؤف در روغن
کنجد و مسکه نهند یا مالش فرمایند و در آبزن خاصه که این ادویه بنشانند صفت برگ خلاف
یعنی بید برگ کدو گل بنفشه جو مقشر برگ خطمی برگ خبازی عنب الثعلب و بروغن بادام هنگام
برآمدن از آبزن تدهین فرمایند و گاه بیگاه بروغن بابونه هم عضو را چرب کنند و از جهت
ترطیب شکر و شیر عمده تدبیر ست و اگر شیر بز بهم رسد نیکو فائده بخشند و مدام با روغن کدو و بنفشه
و بادام بدستور مذکور تدهین فرمایند تمدد و کزاز از قبیل تشنج ست و بعضی بر آنند که تمدد
ضد تشنج ست از برای آنکه منع انقباض نماید که او مانع انبساط بود و چنان بود که اعصاب
از هر دو جانب کشیده و متشنج باشند و بالضرور بظهور این معنی عضو ماؤف ممتد و راست میماند
و بجای نمی گراید و این علت گو یا مرکب از دو تشنج ست و خداوند این علت در روز چهارم
بمیرند و بقا نمیگیرند کزاز بکاف مضموم و بهر دو زای معجمه اطلاق کنند بر هر عضو متشنج
که ابتدا نماید از عضلات ترقوه یعنی چنبر گردن و ممتد سازد آن را در طول جانب قدام
یا خلف یا هر دو جهت و قبل از حدوث این علت وجود کثرت خارش ست بی لذت در جو

پس اگر تشنج و تمدد و کزاز هر سه علت دفعتاً عارض باشند امتلائی شوند و یبسی بالتدریج و بعد تبهای حاره یا استفراغهای و حرکات و رکضات های عنیفه برعکس امتلائی عارض باشند علاجش علاج تشنج نمایند و دیگر تدابیر که بنابر رفع تپ ربع در بحث تبهای سوداویه تحریر گردانیده آید برگرفته بعمل آرند فائده اگر بعد تشنج تپ شدید پدید آید نیکوست و بالعکس او بد باشد و این از تجربات بقراط ست و کذا اگر در حالت جراحت اختلاط در ذهن یا فواق در تشنج عارض شود بد باشد و گاه باشد که از سبب اجتماع ماده در دماغ تمام اندام متشنج گردد یا از سبب انفجار عروق در حالهٔ تشنج خون بجریان می آید علاجش مشترک ست از برای تشنج و خدر و رعشه و کزاز بعد نضج ماده استفراغ نمایند و شربت اصول و ماء الاصول از برای نضج ماده نعم المنضجات آمده است و مصابرت بر گرسنگی و تشنگی فرمایند و اغتذا بلحوم جانوران وحشی نیکو تر غذا دانند و اگر بجای آب اقتصار بر ماء العسل نمایند و غذا هم بخود آب دهند جائز باشد و معجون بلادر خورانند و مشک و عنبر ببویانند و مصطگی و زنجبیل و کندر و قرنفل بنقل نمایند مجرب از راقی ید برد و رام عصبانی عده علاج ست و کذا شراب زنجبیل و پسته مغز و جوز و نارجیل و انجیر و زبیب منزوع العجم هم گاه بیگاه خوردن و آب او فرو بردن فائده تمام بخشند و شحم حنظل در تنقیه اعصاب و امراض عصبانی لاثانی ست فائده قوی المزاج هنگام ایام علاج در آب سرد غوطه خوردن هم مفید آید انتباه گاه باشد که اطفال خورد سال که رجرع و فزع و عند انبات اسنان یعنی دندان تشنج عارض شود و اندرین صورت تمریخ نیکو تدبیر ست فائده در اکثر حال تشنج و دیگر امراض دماغی سریع الزوال میباشند و گاهی از اعراض نفسانی مثل هم و غم و شادی مفرط با برد مجمد یا خوردن افیون و فرو بردن شوکران و جز آن تشنج عارض میشود یا از اصابت آفت بر عصب بکردار زهر مار یا گزیدن عقرب یا انقطاع عصب یا انصباب ماده حاده تشنج پیدا و هویدا گردد علاجش در ازاله سبب کوشند و به تقویت دل و دماغ متوجه باشند **فصل** در سکته بالفتح از آنکه سکوت لازمه این مرض ست لسکته مسمی گردید و وی آنست که بیکبارگی قوت حس و حرکت زائل گردد چنانچه هیچ نبضه یا نباض محسوس نمیگردد و سببش آنست که بطون شریفه دماغ یکبار از خلط غلیظ و سدد لبیار مسدود می باشند چون راه ها شد روح مفتوح نمانده بند شود لاجرم خداوند علت مشابه میت می گردد

چنانچه گاهی خرخره زند و گاهی خرخره هم نزند و این مرض عسیر البرء ست پس اگر نفس سلیم آید تا هم دیر پاید و در چند ایام تدبیر شود و گاهی نفس هم محسوس نمی شود هر چند متنفس که بتفحص نفس یا نبض توجه کافی گمارد اما هیچگونه بر مدعا خود یعنی تنفس او هیچگونه در فهم نمی آرد باید که خداوند این علت را تا مدت هفتاد و دو ساعت که سه شبا روز میباشند دفن نکنند و بدریافت حال حیات و ممات پردازند و وی چنان باشد که اگر ناظر را عکس خود در چشم مسکوت مرئی و منظور گردد زنده پندارند و الا نه مرده انگارند دیگر قدری سیماب بر شکم مسکوت انداخته ملاحظه نماید اگر سیماب در اضطراب آید زنده دانند و الا نه مرده پندارند دیگر رگی جهنده که در میان حالب و احلیل واقع ست و تا وقت آخرین یعنی دم واپسین بحرکت باشد و اگر متحرک باشد زنده ست و الا فلا و کذا رگی که در میان خصیتین متحرک ست تفحص تفحص کنند اگر در حرکت ست زنده گمارند و الا مرده شمارند ایضا مدبر راسخ انگشت بروغن نیلوفر چرب کرده در دبر مسکوت مائل بخلف در آرد و تفحص حرکت نماید زیرا که در آنجا شریانی واقع ست و تا بقای حیات متحرک میماند اگر حرکتی مفهوم نماید زنده باشد در صورت دیگر مرده و همچنان زیر زبان بسر انگشت نیکو تجسس نماید اگر رگی جهنده یابند زنده است و برعکس او مرده و بدینسان از علامات حیات و ممات مسکوت یکی آنست که حدقه مسکوت اگر پر رونق و روشن نماید دلیل حیات ست و تکدر او علامت ممات و کذا لگن در جای تاریک مسکوت را در آرند و در آنجا چراغ روشن سازند اگر عکس چراغ در چشمهای مسکوت منظور میشود زنده است و الا نه و گفته اند که پنبه پشم نذف زده که در غایت نرمی و ملائمت بود یا پرهای کبوتر خاصه که باریک نیکو باشند محاذی بینی و دهان مسکوت بدارند اگر بی غائله حرکت دیگر متحرک دانند زنده پندارند اما هر گاه که جسم تعفن پذیرد و بوئی بد از مسکوت آمدن گیرد محتاج باستدلال نباشد اندر انحال مرده باشد علاج از هر دو دستها رگ قیفال فی الحال زنند و رگ پیشانی کشایند و حجامت بر ساق پای نمایند و سوزن در زیر ناخن خلانند و برکف دست و پا تیچی یعنی رای سوده بمالند و موی سر باسترہ تراشند و آجری با تابه گرم کرده در میان نمد پیچیده بر بندند و تخدیر کنند و باتسخین پردازند و فرفیون و بلادر و عاقرقرحا بر تارک طلا کنند و شمومات و عطوسات حاره بکار برند و اصل السوس و گاوزبان و گلقند و عسل مطبوخ نموده بعمل و جبر در حلق ریخچه ها و شربت افسنتین و معجون بلادری و دیگر ادویه قویه که در امراض فالج و صرع گفته شده اند بعمل آرند و حقنه نمایند صفت حقنه حاشا

بر تجاسف تخم شبت قنطوریون دقیق سداب یابس بیدانجیر نیم کوفته تخم کرفس بقدر حاجت
جوشانیده شکر سرخ و آبکامه اضافه نموده محموده و تخم حنظل و بوره ارمنی و تربد سفید سه دارد
نموده در روغن زیت انداخته بعمل آرند و از روز چهارم تا چهاردهم گرد تنقیه نگردند و بعد نضج
کامل تنقیه فرمایند و اگر بنابر تنضیج ماده جلابی از انیسون و رازیانه و گلنگبین بنوشانند اولیتر
باشد و بجهت اغتذاء غذا از نخود و آب گوشت کبک و تیهوج خورانند و تریاق الذهب همراه
مطبوخ بادیان و انیسون خوردن دهند فائده گاه باشد که سکته از سبب وقوع سقطه و ضربه
عارض شود علاجش علاج سرسام نمایند انتباه اگر در شدید بیکبار پدیدار گردد و عروق
اوداج یعنی رگهای گردن منتفخ باشند و دست و پا سرد شوند یا اختلاج در تمام اندام پیدا شود
گردد یا در حالهٔ نوم رویای وحشت انگیز یا خیالات سرخ در حالهٔ بیداری پیش نظر منظور یعنی
دیده باشند یا صریر الاسنان باکثرت عارض شود منذر بحدوث سکته باشند و اگر سکته از ماده
بلغم عارض شود اگر از وی رهای یابد بعلت صرع یا فالج یا لقوه منتقل خواهد گردید فصل در
جمود بضم جیم و میم و سکون واو و دال مهمله علتی ست که حس و حرکت بیمار بیکبار فرو گرفته شود
و بر حالتی که پیش از حدوث باشد بر همان حالت بماند مثلا اگر ایستاده یا نشسته یا خفته یا چشمها
باز کرده یا فراز کرده یا بر صنعتی که باشد بهمان صورت میماند سببش آن باشد که خلطی از ماده
سودا در بطن موخر دماغ بند گردد و از مشارکت دماغ آفت در اجزای حساسه و محرکه پدید می
آید و از آنجهت آلات حس و حرکت از کار خود بیکار گردند یا بتمامه باطل و معدوم شوند و
این علت به آخذه و مدرکه و قاطوخس و شخوص هم موسوم ست و عند البعض شخوص علت دیگر
ست که در و دائما چشمها گشاده باشند و فرق در جمود و خداوند شخوص و سکته چنان کنند که در حلق
مسکوت چیزی رقیق بعمل وجود تواند رسانید و دیگر مسکوت لسکوت همواره مستلقی میماند و مجمود
مخصوص بوضعی نمیباشد و کذا چشمها خداوند شخوص دائما گشاده مانند و اگر فراز کنند هرگز بند نشوند
و در دیگر امراض غرق از اعراض ست مثلا از مصروع سیلان آب و رضاب و کف از دهان می باشد
و از مجمود هیچ یکی ازینها در وجود نیاید و خداوند سرسام را اندران ایام تپ یار بود و در مجمود
نبود و خداوند سبات طاقت باداى جواب و سوال در حال ثبات سبات البته میدارد و مجمود از
اجوبه و اسوله باز میماند علاجش تنقیه دماغ کنند و تدابیری که در فصل سکته و سبات تحریر رسیده اند
بعمل آرند و تسخین سر بتکمیدات مناسبه فرمایند فائده گاه باشد که این علت از اصابت سردی

مفرط یا از ملاقات برف بجهد عارض میشود علاجش با دهان حاره نمایند و تکمید سر فرمایند و در گوهای نرم و گرم چون خز نشیم
بپوشانند و لعوقهای حاره بکردار عسل و غیره لعق نمایند انتباه مثلوج را از ملاقات آتش منع فرمایند زیرا که بیم سقوط
عضو است و عمده تدبیر جهت مثلوج آنست که آنرا باب گرم غسل دهند و یا در زبل الخیل یعنی سرگین اسپ دفن کنند
فصل در کابوس و وی مرضیست که انسان در حالهٔ خواب بر انسان بیدار دکه و بر اکسی میفشارد و با چیزی
گران سنگ وی میگذارد و اندران حالت نفس او تنگی آرد و طاقت حرکت نمیدارد بلکه آواز نمی تواند داد بجهان
که گلوی او در اخته نموده باشد سببش آنست که ابخره اخلاط غلیظه که در عالم بیداری از سبب حرکات و ریاضات تقلیل
و تحلیل یابند و در حالهٔ نوم بسبب فقدان اسباب محلله بر مقدم دماغ گرد آیند و جرم او را بیفشارند و مسالک روح نفسانی
بند گردیده این چنین خیالات متخیل باشند و این علت را ضاغوط و فرنجک و خانق و نیدلان و گاه جاثوم نیز
نامیده اند و معاینه خیالات بر رنگ غلبه اخلاط استدلال فرمایند علاجش تنقیه خلط غالب نمایند و فی الحال فصد
قیفال نمایند یا باسلیق فرمایند و حجامت ساق پای در حالت بالتقی نمایند و مقویات و عطوسات در عمل آرند و از
اغذیه و ادویه تیز و بخار انگیز پرهیز کنانند و تدبیر اطریفل مواظبت نموده باشند صفت پوست هلیله زرد هلیله
مقشر آمله مقشر اصل السوس مقشر از هر یکی نیم درم مصطگی رومی دار چینی از هر یکی یک نیم درم مرید سفید دو
نیم درم زنجبیل چهار درم گلقند بلیمیم وزن تمام ادویه همراه اجزای کوفته بیخته بروغن گاو چرب کنند و معجون
کنند و اگر عسل مصفی داخل سازند اقوی خواهد بود شربتش سه درم تا چهار درم دیگر با دریحویه همراه عسل مصفی
خورانیدن انفع تامده آرام یا لا کلام می بخشند فائده کثرت این علت منذر ست بسکته و صرع و جنون و مانیا که
نوعیست از اقسام مالیخولیا و عند البعض مرض نیست بلکه عرض ست و منذرست بر حدوث امراض مذکور فصل
در فزع الصبیان فی النوم و انتقالات از تصاعد ابخره معده صبیان عارض میگردد که روح نفسانی از و
مشوش شود و از سبب نازکی مزاج اطفال خورد سال که در غایت نازکی باشد بسبب اثر اسباب مخوفه یا اعلام
هائله که در مخیله او بپاید در روح نفسانی یا حیوانی او تمکن فرماید چنانچه در حالت بیداری بسبب انصراف
توجه طبیعت بدیدن و شنیدن کارهای و گفتارهای لواحق و مرافق در معانی مذکوره غلبه نماید و در حالهٔ نوم از
ممر تجرید دیده و شنیده از امور مذکوره و عدم حرکات جسمانی و روح نفسانی تشویش حاصل آید و تاثیر ان سبب اطفال
اندر اشتغال یعنی نوم متفزع و فزع نمایند و گاهی از اثر روحانی یعنی تاثیر آسیب مخلوقات عالم ارواح این چنین حالتی
عارض میشود علاجش با دعیه و آیه کتاب آسمانی و تمایم و عزائم فرمایند و از فساد شیر مرضعه و امتلاء و تخمه و
غلظت شیر میباشد علاجش اغذیه لطیفه مرضعه دهند و عسل و مصطگی و کشنیز با شکر لعق نمایند و طفل را نمود
در گهواره انداخته باندکی تمام حرکت داده باشند و گاهی با خالص در گلوی اندازند و عود صلیب در گلوی
آویختن بالخاصیت نفع بخشد و اکثر حالی اطفال را بیدار دارند و خفتن ندهند و مرضعه را سکنجبین
بنوشانند و اطریفلات و دیگر ادویات که مصلح شیر باشد خورانند و از جماع باز دارند فصل در صرع و آن علتی

کرافعال حس و حرکت تمام بلا انتظام باشد و انسان که در آن زمان می افتد لهذا باسم لازم همی گشته زیرا که
صرع در لغت سقوط یعنی افتادن را گویند و در یونانی قاذون نامند و در ریح الصبیان و ام الصبیان کنایت
از وست سببش سده غیر تامه که در بطون شریفه دماغیه و مجاری اعصاب واقع گردد پس روح نفسانی بر مجرای طبیعی
نافذ نمی تواند کرد و اعصاب متشنج باشد و کف از راه دهان و بینی سیلان نماید و گاهی تشنج بار بار عارض شود
و گاهی بی تشنج دست و پای کشیدن اعضا عارض گردد و گاهی از شدت و حدت ماده زبان بخاید اگر صرع از
خلط سوداوی باشد جمله عوارض مالیخولیا بر مصروع ظاهر و باهر شوند و اندر بحال نزول او بر محال میباشد زیرا که
خلط سوداوی در نضج و تنقیه بغایت عاصی و سرکش است و در اکثر این علت از خلط بلغمی میباشد علامتش کسالت
در طبیعت و کثرت جریان آب بینی و دهان است و صرع دموی و صفراوی نادر الوقوع میباشد همه در این
بطولات رجوع آرند علامت صرع دموی اگر باشد کثرت امتلاء رگها و سرخی رنگ چهره و بشره خاصه
هنگام شروع صرع بمصروع و اوجاع مختلفه و ثقل در سر و ظهور سده و دوار بر ادوار علت است اگرچه اندران حالت
معده از امتلا خالی باشد و گاه باشد که خون از بینی و بن دندان مصروع جاری و ساری گردد علامت
صرع صفراوی خمیدگی و طرنجیدگی در اعضای مصروع کمتر باشد اما قلق و اضطراب بر بیمار ظاهر گردد و مدت نوبت کم
علیل قلیل تر بود و استدلال سوداوی از ذائقه و بوی حباب یعنی آب کف که از زبان مصروع بر آید توان گرفت پس
اگر مستقر ماده دماغ باشد علامتش لزوم دوار بر بیمار و اختلاج در لبها و نقصان و بطلان در شعور و ظهور بدن و
رنگ روی و کندی حواس ظاهریه و باطنیه پر ظاهر و باهر باشد و شدت و حدت مواد در نوائب شتا و اگر ماده در عضو دیگر
مثل معده و مراق و طحال و رحم و دست و پای و جز آن باشد که از ابخره متصاعد گیرند و محدث صرع باشند هر یکی علامت
...... جدا جدا گفته آید انشاء الله تعالی چنانچه اگر صرع بمشارکت معده باشد علامتش انتفاخ مناخر و اختناق نفس بکرار
خدار و خناق و انطلاق بول و براز بالا براز بودن و خمیازه دفازه عند نوبت ظهور نمودن و ارقی رحت دیدن و از
تخمه و قبض طبع رنج کشیدن است و گاه باشد که مصروع بصیحه قویه ابتدا کند پس خاموش و بیهوش گردیده بیفتد و آنچه
بمشارکت دست پای دست و ید علامتش آنست که قبل از وقوع بمصروع چنان نماید که چیزی بکردار مورچه یا بکردار
هوای سرد از عضو بر آمده متصاعد گردد و آهسته آهسته تا دماغ برسد و هنگام نوبت چشمها گشاده باشند و بر آن تنگ نمایند
و انگشتان منقلب گردند و آنچه از مشارکت زهدان در زنان ایام حمل حوال را عارض شود با شدت تمام باشند اما بعد وضع
خود بخود زائل گردد علاج تنقیه خلط غالب نمایند و مدرات بنوشند و در صرع بلغمی بعد انضاج ماده بحب اصطمخیقون
و حب صبر و حب قوقایا و حب اسطوخودوس و حب اسحاق و حب اسکندر و حب غاریقون و ایارج هرمس و
ایارج لوغاذیا یا هرچه میسر گردد بدهند و با طبیخ زوفا و خردل و عسل تغرغر نمایند و فصد صافن و حجامت بر ساق بار
فرمایند و در فصول قوی الحرارت و قوی البرودت در تمام اقسام صرع وضع محاجم بر ساقین مفید آید
فائده جالینوس بر خلاف مقتضای دیگر حکمای از فصد مصروع منع میفرماید و بگوید که بهر حال حبال

تقویت دل و دماغ از دل بیرون نیارند و در صرع مشارکی اگر ممکن باشد بر عضو یکه ماده آماده بر حدوث علت باشد
بعسل بلادر یا خردل و بیجال کبوتر و هرچه مقرح باشد داغ کنند و محل داغ را تا دیر مندمل و نفر شدن ندهند
تا ماده از نفس عضو بر سبیل ترشح مستفرغ شود مجرب استخوان انسان خاصه که سوخته باشند باریک نموده همراه شکر برابر
وزن چند روز متواتر خورانند دیگر تسعیط مروارید محلول در چند نوبتهای اهیرع صرع زائل نماید مجرب معجون
زبیب درازالة صرع مجرب است صفته پوست هلیله زرد و آمله مقشر اسطوخودوس از هر یکی ده مثقال عود صلیب پنج مثقال
عاقرقرحا سه مثقال کوفته بیخته در مویز منقی آمیخته بر طریق معروف معجون کنند و چهار مثقال در غدو و آصال خوردن
دهند دیگفته اند که معجون سیسالیوس در تمام اقسام صرع نافعست خاصه در دموی آنچه ادویه برابر اوزینت صفته
سیسالیوس عاقرقرحا اسطوخودوس از هر یکی ده مثقال قردمانا حلتیت زراوند دحرج از هر یکی در نیم مثقال سرهمه ادویه را کوفته
بیخته در درد چند آب عنصل و عسل مقوم آمیخته نگهدارند و خوردن دهند دیگر بادیان و لبنی با دبان و سی زیره کرمانی
جوشانیده و صاف گردانیده با گلقند شیرین نموده در حلق مصروع چکانند مجرب حلتیت جندبیدستر در سکنجبین
عنصلی آمیخته و جور نمایند دیگر خاتم یعنی انگشتری از سم پای حمار طیار نموده در انگشت مصروع داشتن تجویز فرمایند که
بالخاصیت نفع بخشد ایضاً ثابت خراسانی ثبت نماید که معجون نجاح و تریاق اربعه و تریاق ثمانیه در استعمال نهال
علت صرع بیعدیل و بی بدیل است و کذالک عود صلیب تعلیقا و نفوخا و اکلا در صرع اطفال بی مثال است مجرب اسکندر فرماید
عنبر سقوطری مقل ازرق از هر یکی جزو سقمونیا چهارم جزو کوفته و حب بسته نگهدارد و شربت ده قیراط با اطفال و از تا حد
جوان کامل سال مقدار یک مثقال خوردن دهند از جمله تدابیر مستغنی نماید دیگر عاقرقرحا ده درم کوفته بیخته همچند شکر
کهنه ممزوج شند شربتش از دو درم تا سه درم همراه آب بنگم مجرب مطبوخ زوفا تنها نوشانیدن هم مفید آید صفته
پوست هلیله زرد و کابلیه مقشر و آمله مقشر اسطوخودوس از هر یکی ده جزو عود صلیب پنج جزو عاقرقرحا سه نیم جزو
در درد سه چند منقه منقی بطریق معجون سرشند قدر شربتش از یک مثقال تا دو مثقال است مجرب دیگر افتیمون
عاقرقرحا اسطوخودوس سکباج فستقی همراه منقه منقی بطریق متعارف معجون کنند و قبل از نوبت مقدار یک جوزی
خوردن فرمایند مجرب داود انطاکی اسطوخودوس کشنیز از هر یکی ده جزو سداب هفت جزو غاریقون سفید
پنج جزو خاکستر ناخن حمار چهار جزو خون مرغ پیه مرغ مراره گوسفند حجر البقر از هر یکی دو جزو زهره عنبر از هر یکی
نیم جزو مشک نیم مقدار مناسب گلاب حل کرده بطریق معروف معجون کنند و مقدار چهار ماشه همراه افتیمون یا ربیب
دانه برآورده خوردن دهند مجربات معجون سلم معجون جنطیانا معجون نبیب معجون سقراط تریاق مطبخ دسوطیر
از ینها با مصروع دادن مفید آید دیگر بلخ لاغیه همراه فلفل سیاه نفوخ ساخته در بینی مصروع دمند فصل در
ام الصبیان و وی مرضیست بکردار صرع که اکثر حال با اطفال خورد سال عارض شود باعتبار کثرت لزوم
با صبیان بدین نام موسوم گردیده ماده او اکثر دم و صفرا باشد و از بلغم نیز و عند البعض این علت غیر صرع است
زیرا که اندرو کف نمیباشد و لازمه او تپ تیز است حکما جنس علاج صرع نمایند و طبعش لعابوس خیار شنبر فرود آرند

با اصلاح مرضعه بکوشند ابیرا این علت دانند و حجامت پس گوش کردن خداوندان این علت را بازودی تمام با هوش
می آرد و اگر حرارت زیاده تر باشد با شیر بید منوده شوند و خرقه با شیر تر کرده بر یافوخ گذارند و دیگر شربت لیمون
همراه گاوزبان و اصل السوس دادن مفید تر دانند و دیگر سداب تازه بو یانند و زیر بالین بدارند که بالخاصیت منفعت
بخشد مجرب جدوار اصیل مقدار چار سرخ در شیر مرضعه بر ضیع یعنی شیرخواره همواره دادن استیصال این علت
نماید دیگر مهره مرجان در آتش گرم کنند و در جاجبین داغ دهند دیگر آب سیب رطل عناب جلاتی یک رطل
شعیر مقشر چهار حصه شکر سفید اضافه نموده شربت طیار کنند بمقدار مناسب مرضعه و رضیع اختیار کنانند دیگر سعتر
چند بید ستر زیره کرمانی تنها یا یک نموده بعسل و جور در حلق بچکانند بعضی بر آنند که این علت در سن شباب خود بخود زوال
پذیرد و هرگز عود نکیرد اما هرگاه که نوبت این علت زود زود رسد و مهلک باشند انتباه منی الامکان خداوند علت را از استماع
آوازه طبل و کرنا و بوق و رعد و مانند آن دور تر و تعور تر دارند و کذا از سخونت و برودت مفرط و بسیار خیال بر
حال با انتفاع پردازند قول ابقراط آنکه اگر در سر مصروع قسمی از جروح با قروح بهم رسد آنرا بسته دارد تمام نفر شدن بدند
و کذا آب و رضاب از دهان و بینی صبیان سیلان گیرد آنرا هم بند نکنند و بعضی بر آنند که خوردن حب الشفا و حب حافظ
الصحت با مرضعه و رضیع داده باشند و تا تمام دوا درگلوی بستن فائده بخشد و بعضی بر آنند که ام الصبیان را غمه میباشد که
از تاثیر دیدن صورت یا شیر اطفال فی الحال از پا درآیند و باجرع قرع یعنی رو نماید علاج آن
و رومی زیره کرمانی جوش داده بعسل و جور در حلق رنجور چکانند و کذا اعتیت و عمل با آب گرم فائده بخشد
و وضع محاجم ناری بر ساقین بیهوش را بهوش آرد و عقرقرحا باریک نموده در کفهای دست و پا مالند و
بناگوش بیهوش بمالند و در بینی دمند قول اسکندر آنکه اگر مصروع بیهوش نماید بعرق و تکمید بسیار باید
بروغن چرب فرموده بر سر بندند قول علی بن رزین آنکه اگر عقرقرحا باریک نموده در حالت صرع در بینی مصروع دمند
عطسه نماید امید برء توان داشت و الا فلا داود انطاکی فرماید که مصروع بیش از هفده سالگی نباشد تدبیر پذیر میباشد قول
خضر ابن علی مولف شفاء الاسقام در مقام گفته است که هرگاه حرارت غریزی به تحلیل رسد تا اخراج
تدبیر پذیر نباشد ذکر یا رازی ابراز نموده که هرگاه مصروع با حد بلوغ رسد یعنی و لفوظ بیار و کوکب از دهان
بنماید قابل علاج معالج باشد و بالعکس او زوال بر محال میباشد جالینوس فرماید که مصروع
منجر گردد روفس فرماید که اگر برگردن مصروع داغهای برص یا بهق یا ظهور بثور میباشد منجر بود و علت صرع
بمالیخولیا انتقال پذیرد یا بعکس او در گیرد و اکثر هوشمند بر آنند که این علت باعلت سعفه رطبه و نقرس و دوالی اگر
حال زوال میگیرد یا انتقال پذیرد انتباه مصروع را از دیدن اشیا سریع الحرکت همچون دوالاب و آسیا و اشیاء
و شفافات و استمام مستنقعات دقاق و رت منع فرمایند و کذا از بلندی بپستی دیدن
تند نشستن و دوانیدن اسپ دور تر دارند و از خوردن اغذیه و ادویه بخار انگیز همچون
با باد فارسی و بهای مجبون ... هندی مخلوط اللفظ بما بیطیه نامند و ... و از خواب یکبار جوابیدادن

و غم و غصه و سردی و گرمی مفرط و مسکرات و لبنیات و گوشت بزغاله یکبار ممانعت فرمایند و از قرب آب و آتش دور تر
دارند فائده نوعیست از صرع که مسمی است بصرع کاهنی که خداوندان و بکردار کاهنان باظهار مغیبات خبری دهند بیشتر
تراکم بخار بر اجزای دماغ باشد تدبیرش تنقیه دماغ است فصل در فنجذرج بفتح اول و سکون تحتانی و ضم جاء مهمله
و فتح ذال معجمه و جیم عربی حالتی باشد بکردار خداوند تپ بیتابی و توان میگردد و عضای از سر تا پا گران تر میباشد و با
میبازه و دازه ظهور مینماید حالانکه تپ نباشد فقط تراکم الابخره باشد و بعد مرور یک دو ساعت دور میگردد و گاهی قائم مانند
و گاهی تکرار مینماید علاجش فصد نمایند و بالتقلیل غذا امور فرمایند و محرور مزاج را آب کاسنی با امتزاج شراب جاص تناول
و کشنیز خوردن فائده تام می بخشند فصل در عطاش بضم عین مهمله و شین معجمه علتیست از ظهور ورم گرم غشیه دماغیه
با طفال خورد سال بیشتر عارض میگردد و علاماتش آنست که هرچند آب نوشند سیراب نشوند و تارک سر فرو نشیند بنسبت از آنکه
می بینند و آب تذکره در چشم تا حلق مفهوم نماید و این علت مسمی است هم بنزول الیافوخ و تمام اندام خداوند علت زرد گردد
علاجش بهر بید و تر طیب دماغ است و تراشه کدو و خیار با آب کشنیز و خرفه باقلیل عطر گلاب و سرکه بر سر گذارند و ساعت بساعت
تجدید نمایند و کذا اصیل در آب سرد و دوغ تا مدت طویل نشانند و ماء الشعیر نعم التدبیر دانند فصل در حس الدماغ و
این علتی باشد که خداوندان حالتی همچون خارش و کاوش در سر پندارد و از کوفتن و فشاردن سر متلذذ شود علاجش
تنقیه و تبرید میباشد و استفراغ ماده صفراست از دماغ فصل در نزله و زکام و وی عند الجمهور ماده آماده علتهاست که
از نزول آن بعضو و اجزای لطیفه دماغ بر طور متصله باشد که بسبب تکاثف مسام مشام و تراکم الابخره حاره یا بارده جدای گرفته و
مستحیل بر طوبت گردیده بکردار تقاطر که از وصل قرع و انبیق بامداد بخار با اسفل مائل و منعکس میشود پس آنچه از راه بینی فرود آید
نام زکام دارد و آنچه بجانب حلق و صدر و معده گراید نزله بالفتح موسوم میسازند اما نزله بالنسبت زکام رداءت تمام میدارد
زیرا که از وی تپ حدوث سل و افساد معده میباشد و کذا محدث شقیقه و صداع و تورم وجه و خناق و درد دندان و چشم
و گوش و ذات الصدر و ذات الجنب و تشنج و مفاصل و اسهال و درد معده و جوع الکلب و سحج و شوصه و قولنج و مانند آن
دیگر چند مرضها تواند شد از بهر آنکه اگر زود پخته نشود و بهر اندامی که نزول نماید هر علتی که مخصوص آن عضو میباشد از وی پیدا
میشود پیدا آید حکما همچنین گفته اند که اگر قوت دافعه دماغ ضعیف شود یا منفذ یکه بدفع ماده مخصوص است گرفته گردد از
کثرت ماده میتواند که سکته یا جمود پیدا گردد و اگر ماده محصور که مذکور شد کمتر باشد تجاویف و منافذ راه آمد و شد روح
نفسانی و حیوانی بند نموده صرع می آرد و اگر بسببی در نفس دماغ از کسب حرارت احتراق پذیرد مالیخولیا درگیرد و اگر
ماده که آماده بدفع طبیعی باشد در گوهر دماغ و اغشیه او انسداد گیرد از همین سرسام و سبات و مانیا و قطرب و جنون بندیرد
و اگر در رگهای دماغ دماغ بند گردد دوار و سدر و شقیقه و عصابه پیدا آرد و لهذا اطبا از همین جهت بتاکید فرموده اند
که ... نزله را بند نکنند و اگر بند باید برودی تمام بکشایند و فرصت بکار روا مدارند پس اگر رطوبت نزله رقیق و ذی
حدت باز رفتی با سرخی مائل باشد این علامت حرارت است و بالعکس او علامت برودت و بعضی بر آنند که کثرت نزله با
زکام موجب اسهال و اعلال طحال و جذام میباشد تا ضعف تمام در قوای مشام یعنی دماغ می آرد و اگر نزله با حدت رسد

تمام ست قرحه وریه وصدر پیدا اگر داند وگفته اند که در ایام زکام بیمار که عطسه بسیار زند زبون تر میباشد علاج تنقیه
خلط غالب نمایند واز نقاعد الجره منع فرمایند و بالتقویت معده ودماغ متوجه باشند و سر را بمنادیل مسخنه پوشیده
ولبسته دارند وآنند ریحال از اغتسال آب سرد که بکردار برد باشد محترز گردانند واز خواب روز و برپشت خوابیدن و تر
خوردن و برآشامیدن شیر ودرد شراب وغیره و بیداری مفرط پرهیزند واگر ضرورت قوی افتد آب گرم بر سر واندام
بریزند **مجرب** شونیز بریان کنند دگر باگرم ببویند دیگو بیند که بر سر وبینی گرم گرم بدارد که در زکام بارد این تدبیر بلیغ
النفع خواهد بود دیگر سندروس تنها یا بشکر سعوط نمودن فائده عظیم ومنفعت جسیم می بخشد وکذا شمیدن نرگس در
زمان امان می بخشد وبدبینیان لوبان مصعد فائده دهد خوردن اطریفل زمانی استیصال نهال نزله وزکام مینماید وکذا
خوردن هلیله وعسل همین عمل می نماید وکذا اطریفل زله وزکام وتریاق نزله که در حال از جهت سعال شدید مفید آید **صفت**
اسطوخودوس پنج جزو گل گلاب گاوزبان حب الآس کشنیز از هر یکی ده جزو تخم کاهو پست جزو بذر البنج پوست
خشخاش از هر یکی سی جزو تخم خشخاش چهل جزو تمام ادویه در آب تر کنند وجوش داده با یکصد و شصت جزو شکر سفید
بقوام آرند و گل گلاب و کشنیز و رب السوس و نشاسته و کتیرا و صمغ عربی از هر یکی پنج جزو باریک نموده
باهم ضم کنند قدر شربتش دو مثقال دانند دیگر از برای زکام نفع تمام می بخشد **صفت** گلقند آفتابی ده اوقیه
مربی یک اوقیه شعیر مقشر دو اوقیه اصل السوس خشخاش سفید پرسیاوشان از هر یکی نیم اوقیه همه را جوشانیده و صاف
کردانیده با شربت انار شیرین کرده بنوشند و تنها گل بنفشه و گل گلاب از برای تنقیه دماغ لغایت سود مند آمده اند
دیگر از برای زکام گرم که در موسم گرم افتد ادویه بارده خصوص عرق کاسنی نوشانیدن و بر جگر طلا کردانیدن نهایت
مفید افتد **دیگر** انجیر عناب سپستان بجوشانند و صاف کرده بنوشانند و حریره از نشاسته و شکر وروغن بادام
بلیسانند **شراب فریادرس** از برای زکام و نزله و سعال شدید بسیار مفید آید **صفت** گاوزبان صندل سفید
عود صلیب پرسیاوشان خشخاش سفید از هر یکی سه درم و نیم اصل السوس رازیانه تخم خطمی گل گلاب هر یکی پنج
مثقال منقه منقی دوازده عدد پوست خشخاش نیلی عدد با سه چند قند بقوام آرند وچهار توله اختیار کنند **حب مجرب** که
از برای نزله و زکام نفع تمام بخشند **صفت** حب سید ستر زعفران از هر یکی یک مثقال رب السوس دو مثقال افیون
دار چینی از هر یکی سه مثقال صمغ عربی چهار مثقال کتیرا نشاسته از هر یکی پنج مثقال کوفته بیخته حب بسته نگهدارند وخوردن
دهند **لزوق مجرب** از برای نزله بسیار بار آزموده شد **صفت** سرطان خشک کشنیز خشک میانه سر باشتره ستر ده طلا نمایند
واگر ماده بارده باشد بزرودی بیضه آمیخته برنهند **تریاق نزله** از برای نزله وزکام متقرح که در کام از دو سوراخ
تنگ یا فراخ بظهور پیوند بسیار مفید است و بنابر در چشم ونار فارسی فائده مند گردد **صفت** سلیمانی دوازده درم
در جوز القی درست نهاده در شیر گاو سه آثار سه چهار بار بر آتش نهاده جوش داده برارند و بعد از وی در شیر ده درم
اطریفل که کنایت از هلیله بلیله و آمله آمده است بدستور مذکور در چهار آثار آب بجوشانند و بعد از آن در ماء القرع
سه گان جوش دهند وسپس همراه دار چینی و قرنفل و فلفل و کات هندی از هر یکی مثقالی باریک نموده باهم ضم نما

و یک قیراط در لقمه نان مرغن تعبیه نموده هر روز تا هفت روز خوردن دهند و غذا نان بی نمک عند اساز ند به گرد و اگر از
در قوع سده منخرین در تنفس و اشمام شمائم نقصان یا بطلان راه نماید باید که با نمک و جادرس و گاورس و شونیز گرم کرده تکمید
فرمایند و در حالت حرارت از گل گلاب و صندل تبخیر کنند و در حالت سردی مشک تبتی سندروس عود غرقی کندر قسط
سعد کوفی بخور سازند دیگر از برای نزله متقرح که از ماده زکام در کام قروح بظهور پیوندد **صفت** مازو خار دار سرکه تند
و تیز در قهر و صلایه خوب صلایه کنند و با سر انگشت یا پر کبوتر وغیره بر محل قرحه چسپانند و گفته اند که این علت از رداءت یا وفور
و حرارت مفرط امتلاء یعنی دماغ عقب زکام در کام سوراخ پیدا گردد تدبیرش آنست که غنچه یاسمین پر سبیل تنباکو
در حقه دود کنند از این عمل از دود بند میگردد دیگر از برای باد خورده و جراحت در کام راه برده نفع تمام می بخشد
صفت زنجبیل اصل السوس مقشر بهدانه کاکرسنگی از هر یکی یک مثقال پوست خشخاش یکنیم مثقال تخم خشخاش دو درم
همه را مطبوخ نموده و بشکر شیرین فرموده هر روز تا بیست روز و در رغبت کنند و نفوخ مدبل همراه در عمل آرند **صفت**
نفوخ مدبل کات سفید آیا ز سنبل شکر مساوی الوزن باریک نموده در عمل آرند **مجرب** ماميران چینی چهار قیراط
فلفلگرد هشت قیراط تا چهل روز خوراننده نان مرغن بی نمک داده باشند وکذا تریاق الحجر که در حب افرنجی یعنی آتشک فرنگ
تحریر یابد مفید آید **فائده** در تمام اقسام نزله و زکام حاره و بارده سر پوشیده دارند و از جهت نضج ماده آش جو خورانند
و عناب سپستان و بنفشه و تخم خشخاش بنوشانند و دیگر در طبخ قبض باشند تلیین فرمایند و از برای تفتیح مسام در حمام روند
و لادن و عود و قسط و شونیز در سرکه تر نموده و در سایه خشک نموده بر آتش گذارند و پیش بینی آرند و استعمال عطوسات
در ابتدای زکام ضرر تمام دارد الا بعد از نضج ماده فائده تمام می بخشد اشیاء در علتهای نزله و زکام رعایت چند
چیز مرعی دارند اول اگر نزله گرم باشد استفراغ ماده دماغ بقصد فصد نمایند و در ماده بارده انتقاص مواد موجبه فرمایند
دلیعه او در ماده حاره شراب عناب و بنفشه بنوشانند و از جهت اغتذا کدو و اسفاناخ و ماء الشعیر و روغن بادام مدام زاده
باشند و در بارده اصل السوس و پرسیاوشان و پوست بیخ بادیان صبح و شام مدام بنوشند و سر را بپوشند و آغتذا بغذا
حاره مثل نخود آب و گوشت دراج و دجاج رغبت دارند و هر زمان با قلع سیلان ماده توجه دارند دوم از جهت ماده
حاره شربت خشخاش و ماء الشعیر عمده تدبیر دانند و در بارده حریره خوردن دهند و مضمضه با مطبوخ خشخاش و عدس
و عناب وغیره کنانند سیوم از جهت تلطیف ماده غلیظه شراب زوفا و امثال آن بنوشانند چهارم اماله مواد در جهت مخالف
کنند مثلا اگر انصباب آب نزله در حلق و ریه باشد بعطوسات عطسه آورند زیرا که قریب تر راه خروج ماده بینی از دیگر راههاست
پنجم بر گرسنگی و تشنگی مصابرت نمایند و از خواب روز و استلقای زیاده تر پرهیز فرمایند و تدبیر سر باد هان تمام اضرار ایشان
ردی و بدو از هوای سرد و آب سرد احتماء کلی دارند **فائده** از برای نزله و زکام اطفال خورد سال علاج تضرعه کردن کف
مرام بیاشد و اطفال را اغتسال با آب گرم فرمودن و سر بمنادیل یا رگوهای سخنه بستن و گرم داشتن و هر زمان
عسل بر زبان مالیدن نافع آید و اگر صبیان هر زمان عطسه زنند تدبیرش تبرید با طلیه و ترجیح اعصارات نمایند و باقی
تدبیر که از برای سرسام تحریر شده در عمل آرند **باب در بیان امراض چشم** ایزد تبارک و تعالی شانه چشم را

شریف تر از هفت اعضای با هفت لای چشم و سه رطوبت لامعه با ترتیب ترت دورت یعنی زبر و زیر و در پشت کوه
مقدر که هر یکی از سه استخوان ترکیب یافته است با چند عضله محرکه پیوند فرموده و بکر دار چراغ با مصباح قوت باصره
روشن و مصیئی گردانیده تا انسان در هر زمان به چشمان بکار که از زوال آن هر دم هر دم میتابد با اختیار
حال اشکال و الوان و تغیرات امور جهان جملا مرئیات را دریابد چنانچه طبقه اولی موسوم است با ملتحمه دوم
با طبقه قرنیه و سیوم با عنبیه بعد از دو رطوبت بیضیه است چهارم طبقه عنکبوتیه است بعد از رطوبت جلیدیه
هست و سپس او رطوبت زجاجیه پنجم طبقه شبکیه ششم طبقه مشیمیه هفتم طبقه صلبیه است پس طبقه صلبیه درون
سوی با اطراف غشاء صلب دماغی ناشی گردیده در هر دو چشم رسیده است چنانچه علت التوا و ورم و پیوست
و آسترخا درین طبقه بطوری پیوند دو دیگر امراضهای در طبقات دیگر صورت بندد طبقه مشیمیه از اطراف
غشای رقیق دماغی ناشی شده و در دا آورده و شرایین واقع گردیده اند گویا از دو با ترکیب رسیده هستند و مشیمیه
از ان گویند که اشتمال او بر شبکیه بکردار حال اشتمال مشیمه بر جنین میباشد اکثر امراض موجبه درین طبقه بظهور میرسند
پس هر گاه فساد در مزاج مشیمیه بنیاد نهد رطوبت جلیدیه هم فساد میگیرد از برای آنکه شبکیه هم اغتذا از
مشیمیه اخذ مینماید و تنقیه از لفیه خود صاف و شفاف کرده بر زجاجیه عطا میفرماید و زجاجیه بقدر که برای استیفاء
حال خود میداند و اغتذا تواند میگیرد و باقی را تا بایان شان جلیدی گردانیده بجلیدیه میرساند از آنچه فساد طبقه
مشیمیه موروث فساد طبقات دیگر در رطوبات مذکوره میباشد طبقه شبکیه از اطراف دماغ عصب مجوف
و ظهور محل نور میباشد ناشی گردیده و بر رطوبت زجاجیه و جلیدیه بر مثال شبکه یعنی غربال حادی و مطادی گردیده
پس باعتبار اشتمال و احتوا بر این هر دو رطوبت یعنی زجاجیه و جلیدیه یا شبکیه موسوم است و بعضی بر آنند که چون
رگها بکردار ریشها همچون انتساج شبکه بر یکدیگر منتسج گردیده اند از ان جهت بشبکیه موسوم گردیده است و اطبا
بران رسیده اند که اصعب علتی از اعلال این طبقه دیگر بخیال نمی در آید از برای آنکه هر چند ادویه قویه از داخل یا
خارج استعمال میکنند اثر قوت ادویه از خارج و داخل و اصل بر دمی گردد و وجه دیگر آنست که طبقه مذکور ذکی الحس
است از ادنی سبب هم زود متکیف میگردد و از کثرت رگها و شریانها مدام مرور مواد زیاده و بیشتر بروی
میباشد و امراضیکه درین طبقه لاحق میشوند این اند یرقان سیلان خشک شده و تشنج و در بیخ صداع المحدقه
نور فی اجزاء العین و تنشج بفتح یای تحتانی و لون مفتوح و عین مهمله نامیست بزرگ در چشمهای مردم بزرگ نمودار
و در بیخ که در چشمها صغار الاعمار عارض میگردد و انتشار نور فی اجزاء العین آن باشد که هر گاه در طبقه شبکیه تفرق
می افتد نور یکه در و محصور میباشد در جمیع اجزای چشم پراگنده و منتشر میگردد و با رطوبت مختلط میگردد و در بصارت
خسارت یکبارگی دست دهد رطوبت زجاجیه صاف و غلیظ القوام و سفید با هم با اندک سرخی مائل بکردار
آبگینه گداخته میباشد از ان سبب بزجاجیه موسوم کنند و این رطوبت تا نصف رطوبت جلیدی رسیده متصل گردیده
چنانچه ابلاغ غذا بر جلیدیه از دماغ بر وساطت او مقرر و مفوض است رطوبت جلیدی این هم صاف و غلیظ

و منجمد بر صورت ژاله یا برف است پس باعتبار شباهت و هیئت باسم جلیدیه موسوم گردیده است اما این رطوبت از
تمام اجزای چشم شریف تر است از برای آنکه تعلق بصارت حقیقی و وقوع اشباح و البته ذات این رطوبت بمنت حضرت
حق جل و علا شانه و عظم برهانه زوجی از اعصاب سبعه دماغیه بمقام مقدم مشام پیدا گردانیده همه از میان مجوف آفریده
هست و آن دو فردی در چشم یمین و فردی در چشم یسار نازل گردانیده و برابر افضای بینی بتقاطع صلیبی باهم فراهم آمده است
چنانچه یمنی در چشم یسری و یسری در یمنی رسیده و بر نصف رطوبت جلیدیه حادی و مطادی گردیده است اما بر طور
مذکور که خالق الخلق از طرف ظاهر پهن تر و از باطن تنگ تر مخروطی الشکل مخلوق فرموده است فائده ایمعنی مد آنکه
که در حاله دیدن اشکال فی الحال همگی و جملگی اشباح و اضواء و الوان بر صورت انطباع یعنی نقش شدن چیزی در چیزی
در عصبه مجوفه مؤدی بگرداند و عصبه نور که حضرت کردگار حس ابصار اندر و مفوض و مسلم فرموده است تا غل مدرکه بر
ادراک بصارت او بی خسارت فائز میگردد طبقه عنکبوتیه بر صورت بافت عناکب غایت رقت و لطافت ساخته و از
کنار شبکیه شروع گردیده بکردار تارهای باریک در طبقه مشیمیه آمیخته و با هم آمیخته شده اند پس باعتبار رقت و بافت تار گی
عنکبوت به عنکبوتیه موسوم گردیده رطوبت بیضیه مشابه بسپیدی بیضه است بنا بران از اعتبار رنگ و صفا و قوام
بنام بیضیه نامزد گردیده و این رطوبت محافظ رطوبت جلیدیه است زیرا که جلیدیه را از اذیت یبوست اضواء و گرمی هوا
محفوظ و مصئون میدارد بامر الله تعالی طبقه عنبیه غلیظ الجرم است و بنابر نفوذ نور در عین وسط او ثقبه بر مقابل رطوبت
جلیدی بر مثال ثقبه انگور که در حال از خوشه جدا کنند اندرو پیدا و هویدا آید پس باعتبار شباهت ثقبه عنب یعنی انگور با
عنبیه قرار دهند و اطبا این طبقه را از اجزای مشیمیه پندارند و رنگ این طبقه نزد جالینوس آسمان گون و نزد ارسطو سیاه
است و امراضی که لاحق این طبقه باشند این اند همچون قرحه و امتلا و زوال و اتساع و ضیق که هر همه در کتب مبسوط با
بسط تمام مرقوم اند طبقه قرنیه از اطراف و اکناف طبقه صلبیه ناشی گردیده و بغایت شفاف و صاف بکردار
شاخ سفید که بغایت باریک باشد رسیده است از ان اعتبار باسم قرنیه موسوم گردانیده اند و بعضی بر آنند که بکردار
شاخ تو بر تو دارد تا چهار تو از انجهت بنام قرنیه نامزد گردیده است و اندرین طبقه این امراض پیدا و هویدا باشند
چنانچه نتو و شقاق و قرحه و بیاض و سرطان و بثره و خشونت و دبه طبقه ملتحمه سخت از اجزای چشم و غلیظ
الجرم آفریده شده این طبقه از شاخهای غشاء صلب بالای قحف و زیر پوست سر واقع است ناشی گشته و در
پیش هر دو چشمها سطر گردیده است تا قرنیه بر تمام اجزا محیط گردانیده از انجا که گرد اگرد قرنیه التحام و انضمام گرفته
است از انجهت باسم ملتحمه موسوم گردیده است و رای بعضی اطبا بر آنست که طبقه مذکور گوشت سپید و چرب و ممتلی است و
با عضلات مقله که هر همه متحرک اند التحام پذیرفته است از ان سبب ملتحمه نام کرده اند و اندرین طبقه امراضی که با ظهور میرسند
این اند رمد طرفه ظفره سبل انتفاخ جسا حکه توته و دقه و غیر آن که در کتب مبسوط بالبسط تمام واقع اند لیکن
مختصر گنجایش ندارد رعایت کثرت وقوع مرعید شته این اسمها نگاشته چنانچه بیاطی امراض و اعراض چشم ظاهر
گفته و دیگر ظاهر است که چشم از همه جسم شریف تر عضوی است بنا بر تشخیص امراض و اعراض او حد س کامل در بیت الکحل

باید و از بهر علاج امراض و دفع اعراض چشم دانستن مزاج او لابدی و ضروریست خاصه مزاج چشم از دیگر جسم گرم و تر خالق
الخلق مخلوق فرموده است و آنچه چنین نباشد مزاج خاصه نباشد و مائل بکیفیت دیگر باشد علامت کثرت حرارت آنست
که چشمهای در چشم خانه با حرکت سریع متحرک میباشند و التهاب و قلت آب و رگهای چشمهای پر ظاهر نمایند و علامت برودت
برعکس این باشد اما علامت کثرت رطوبت رمص بسیار بار بود و اشکهای هر زمان سیلان نمایند و حجم چشمها بزرگ شد
علامت یبوست ضد او باشد و از حس لمس و انتفاع اشیاء حاره و بارده هم توان دانست اگر ماده دموی باشد علامتش
سرخی در چشم و ثقل و انتفاخ رگها زیاده تر و بیشتر بود و صفراوی زردی رنگ چشم و بیرون آمدن آب رقیق سوزان
از چشم علامت باشد و در ماده بلغمی تهیج در چشم و پلکها مائل برنگ سفید و قلت درد میباشد و در سوداوی کمودت رنگ
و قلت درد و وزن و ثقل در چشمها محسوس میگردد **فائده** گاه باشد که از شرکت معده و دماغ علتهای در چشم پیدا میشود پس باید
پس آنچه بمشارکت معده باشد در خلاء و امتلاء معده افراط و تفریط گیرند و آنچه از مشارکت دماغ اختلال در افعال و درد در سر نیز
چشم پدید آید و اگر اینچنین که مذکور شد بظهور پیوندد و فقط سوء المزاج چشم در فهم آورده متوجه علاج میباشند آنا بدون تنقیه دماغ
استعمال و اکتحال ادویه اشد الممنوع دانسته اند اند ریصورت تقدم تنقیه لازم است **انتباه** اگر مزاج حار باشد ادویه و اغذیه
در شب باید که اکتحال و استعمال کنند و در بارد در نصف النهار در عمل آرند و اگر در دوای چشم چیزی از قسم معدنی باشد با سحق تمام
اشد یعنی سرمه بعد از استعمال یعنی اکتحال از خواب جواب دهند زیرا که بهم ترسب در طبقات چشم میباشد الا سرمه خالص هر گاه
که در چشم کشند در خواب روند که عمل مسنون آنحضرت است و با احادیث صحیحه ثابت گردیده **فائده** در علت نزول
الماء ریا سبل و بیاض هر دوائیکه در استعمال آرند میباید که مریض بر پشت خوابیده اکتحال نماید و اگر علت در طبقات
اندرونی علیل میباشد بفرمایند که زمانی قلیل بر پشت تکیه آورده بنشینند و آن دوا در چشم کشند و در بیماری اجفان
هر زمان سر خمیده و نگون گردانیده دوا استعمال کنند **انتباه** ادویه و اغذیه که بالفعل یا بالقوه با فم معده مضر
باشند چشم را هم ضرر و ضرر دهند و کذا جمله مبخرات و استفراغات خاصه که پاغ دماغ را خالی گردانند از مضرت چشمها
هم خالی نیستند و بر همه مبخرات و قابضات و استفراغات خصوص فصد و وضع محاجم و تعلیق علق بر بنا گوش و حلق که
سال بسال و فصل بفصل بی فصل علی الاتصال نموده باشند چنانچه از قلت رطوبت چشمه چشمها و حوالی او خالی و خشک
میگردد و کذا از قبض شکم که مدتی بسیار مواد میباشد در بصارت خسارت می آید و بدینسان بر سر رود چشم داشته
و حجابت نقاب از رو بر و مشاهده بسیار گریستن و در اشیای براق و براق صاف و مصقل بی توسط نقاب و حجاب
مدت مدید نگریستن و بسیار بیداری عادت نمودن و آزاد مان تکالیف غبار و دخان و خمار و مستی پرهیز نفرمودن
در کی چشم فرنگی از نبی فرهنگی جانب آفتاب و برف و آب نگاه انداختن و بخط کتابت و در اوقات تهیه یعنی در عصر و مغرب
عادت کردن و همواره با اطعمه مالحه و حامضه و کوامیخ و تره‌های و بقول ردیه مثل شبت و پیاز و عدس و باقلا
و گوشت گاو و بادنجان بکثرت رغبت داشتن و بعد استفراغ بدن و خلاء دماغ بمزاولت بجامعت پرداختن
و خواب در سایه سماقی بر روده با فرط امتلاء بالاستلقاء نمودن و در اضواء خاصه که تباریق و تحدیق و لمعان

هر زمان بی حرکت اجفان توجه فرمودن بر همه خالی از خسارت بصارت نمی باشند **تدابیر نافعات چشم**
استفراغات با اعتدال در اکثر حال و تنقیه دماغ که ضعف شدید از استفراغ پدید نیاید و همواره با استعمال ملح نیز نها
خوردن و اطریفلات و مربیات چون مربای هلیله و آمله تناول نمودن و با سرمه کشیدن عادت گردانیدن بهنگام
خواب در آب سرد و شیرین غوطه زده چشم کشادن و سر بر بالین بلند نهادن و در سرمه لولو و مرجان و اقلیمیا زر و نقره
و زعفران و حضض و سکر و ابریشم محرق و مامیران چینی و جبت مقل اسمجتن و مشک تبتی انداختن و در ایام سرما و گرما
و زیر نظر زمرد اخضر داشتن و یا هر چه کرد او سبز رنگ باشد بروی توجه گماشتن و میل زر در چشم کشیدن و گاه بیگاه
خطوط باریک دیدن دار چینی و کندر و سلیخه و قرنفل اکلا و اکتحالا بر همه مفید نظر و دیده اند **فائده** جلیله امراض چشم
بر چهار قسم میباشند چون سوء مزاج ساذج و مادی و تفرق الاتصال و تنور در ترکیب علاج سوء مزاج ساذج تبدیل
مزاج نمایند و در معالجه مادی به تنقیه ماده متوجه باشند و اطبا بنگارند که در استفراغ ماده چشم و دماغ رعایت چند امور
ضرور و واجب تر شناسند اول کم خوردن و آشامیدن و از مجامعت دور گردانیدن دوم فصد گردانیدن سوم تسهیل یا
نضج ماده آماده فساد دادن و همچنان ماده از راه بینی بطریق اماله خارج کردن و کذا رگ گوشه چشم زدن و بدینسان
ادویه اشک آور که ماده را از راه سرشک بیرون آرد گاه بیگاه در عمل آوردن و اگر از عضو دیگر ماده در چشم انصباب پذیرد
اولا تدبیر او ساختن و بعد او بدوا چشم پرداختن **فائده** ضروریه در ادویه چنانچه بعضی از صموغ و بعضی عصارات و
بعضی اثمار و تخمها و برگها و شگوفها و بعضی از قسم احجار و فلزات میباشند اما صموغ بکردار کثیرا و صمغ عربی و از روت می تا نه
آن باشند در حالت استعمال آنچنان نمایند که صمغ به بلت منکسر نموده در آب صافی تر فرمایند و آب صافی بگیرند و اثمار و اوراق
و شگوفه را از آلایش و کدورت زوائد پاک نموده داخل ادویه نمایند و احجار را از اجزای ارضیه و ترکیب تراب بیکار از
صاف نموده در عمل آرد و فلزات را بجز احراق در عمل نیاید آورد و هر همه ادویه خواه نباتی باشند خواه از قسم احجار و معادن
باشند بمبالغه بسیار در فهر و صلایه صلایه نموده در چشم اندازند **تعلیم** بر قواعد عمیم ذکر ادویه چشم بعض ادویه چشم
سرد میباشند بکردار عصاره عنب الثعلب و عصاره عصی الراعی و آب کاهو و آب کاسنی و گلاب سفید و تخم مرغ و آنچه گرم اند و
مسخن مزاج چشم همچون فلفل و دوج و مامیران چینی و حلتیت و مانند آن و آنچه مجفف اند مثل توتیا و اثمد و اقلیمیا و
اسفیداج رصاص و آنچه ملین مرطب اند بکردار لبن عورت و حکاک مغز بادام و بیاض بیضه و لعاب به دانه و آب صموغ
مثل کثیرا و صمغ عربی و آنچه منضج ماده اند همچون عروق اصفر و آب حلبه و کندر و زعفران و بنفشه و حضض و سنبل
فائده در ذکر اقسام ادویات چشم **ادویه محلله ماده و ابخره چشم** انزروت آب رازیانه ادویه مقویه گلاب صبر
خالص سنبل مامیثا حضض شادنج عدسی عصاره لحیة التیس اقاقیا ما حصرم **مجلیات** چشم یعنی جالی خروج دادساح
قلقطار زنجار نوشادر زاج توبال مس سرمه **محذرات** در چشم استعمال کنند عصاره لفاح خشخاش افیون مسد و مجاری
نشاسته اسرب طین مختوم مفتح مجاری حلتیت سکبینج فرفیون **ادویه قابضه** کالقیمت ذا ابضه کم باشد مضغه
شاف ... باشد ... شادنج ... سنبل ...

آرند ادویه قابضه چشم حضرم آقاقیا گلنار عفص رمان باید که ازین ادویه قویه در تراکیب مجلی دبصر اضافه گردانند و
تمام اقسام احجار مثل بسد دشادنج و مروارید و مرقشیشا ذهبی و فضی از مقویات هستند ادویه مقویه چشم مامیران چینی
ساذج زعفران فلفل دارفلفل زنجبیل دارچینی جفقص سنبل رومی مصبر زرد مشک خالص مرارات نباتات زنابیر و
عسل امار ممتزاج ازین ادویه حسب رای طبیب است آنقدر که مناسب داند ضم گردانند فائده ادویه جالی و مخدر قبل از تنقیه
هیچ حال در استعمال نبارد بل بعد انقضای مدت یک هفته بعمل آرد قاعده در معالجه چشم بر طبیب لبیب واجب است
که در امراض و اعراض اول بتابل تمام در جمله اقسام نیکو ملاحظه نماید که درد چشم یا ورم کدام خلط غالب است دوم
تفحص نماید که ماده علت در نفس دماغ است یا در تمام اندام اگر ماده موذی در تمام اندام بیندارد نخستین تن را باستفراغها
لائقه پاک گرداند و بعد او بحب ایارج و حب صبر و حب قوقایا و مانند آن تنقیه دماغ نماید و پیش چشم را با آب حلبه
وغیره بعمل اغتسال پاک فرماید و از آن بعد ادویه جالی بعمل اکتحال در استعمال آرد و اگر چنین نه نماید خالی از خطره و تکلیف
و تزاید علت دیگری نبطه بریابد جالینوس فرماید که در امراض چشم اولا باصلاح دماغ و استفراغ مواد مضاد بیابد
و دیگر تقلیل غذا که عمده ترین تدابیر از بهر علیل است در هیچ احوال به امتلا داد خال نپرداز و آدویه مرطبه در چشم
نیندازد زیرا که مزاج خاصه چشم گرم و تر است و بهر او در هر حال است اعتدال **فصل در ضعف بصر** و وی انست
که در فعل بصارت خسارت راه یابد چنانچه هر چیز به تمیز استیفا بالاستقصا نتواند دید چنانچه خورد را بزرگ بیند یا بزرگ
را خورد بیند یا سیاه را سبز یا سبز را سیاه یا دراز را کوتاه یا مستقیم را مورب یا کوته را دراز یا راست را معوج یا معوج
را راست در نظر می آرد و کذا از مسافت دور که باصره سالم تا آنجا کار می نماید از نزدیک ارمعذور میگردد پس این علت اگر
مولودی باشد و یا بمشایخ دست دهد تدبیر پذیر نباشد و عند البعض از بهر مشایخان تنقیه دماغ کرده شادنج
عدسی و زبد البحر و هلیله زرد در چشم کشیدن سودمند افتد اما آنچه از تغیر مزاج و امتزاج ابخره در آلات بصر تغیر
شدید میگردد علاجش استفراغ و تنقیه دماغ است و بعد او بمقویات چشم و دماغ را قوت دهند و از بهر تحلیل و تقلیل
ابخره بر آب نیم گرم انکباب فرمایند و اشیاء سبز زیر نظر دارند و اگر از مشارکت معده بمعنی رود دهد تنقیه معده کامی
مرام خواهد شد و اگر از نزدیک بدیده دیده شود اما از دیدن دور معذور بود سببش قلت و رقت روح باصره
توان دانست تدبیرش ترطیب است و اگر بالعکس این واقع گردد از استفراغ بدن و دماغ چاره نباشد و بعد او
بمقویات دماغ پرداخته در چشم ذرور مامیران بعمل اکتحال در استعمال آرند صفت ذرور مامیران زنجبیل دارفلفل
مامیران چینی فلفل دارفلفل توتیا کرمانی مغسول صمغ عربی هر همه را یک یک جزو صلایه گردانیده در استعمال آرد
دیگر املج مقشر همراه شکر باریک کرده وضم نموده بعمل استفاف خوردن خیرگی و تیرگی چشم را صاف گردانند
دارفلفل قدر بعمل اکتحال در استعمال آرد و فلفل بشیر بار روغن بنفشه سعوط گردانیدن کحلی صحیحه که در هر حال از بهر علیلان
و صحیحان بعمل اکتحال نافع آید صفته سیاه مصطکی هر یک مثقول مصبر خالص نبات زنابیر توتیای هندی از هر یکی
[illegible]

زائل گرداند صفت برود رمان انار با شحم و لحم که در میان دانها باشد کوفته آب صافی مقدار آن را بگیرند و صد
درهم عسل مصفی بر آتش ملائم بقوام آورده در ظروف چینی یا آبگینه نگهدارند و با گلاب حل کرده در چشم چکانند
برود النقاشین از برای قوت بصر و رفع جرب و دمعه چشم در چشم اندازند صفته توتیا کرمانی شادنج هندی و دجج
از هر یکی یک جزو مصبر خالص دارفلفل از هر یکی نصف جزو سماق مازو چاکسو مقشر انزروت زبد البحر از هر یکی ربع
جزو هر همه باریک نموده در آب انار بیخ تنقیه زاده و در آفتاب خشک ساخته داخل ترکیب سازند کحل الجواهر
مقوی و جالی بصر و از تراکیب عجیبت صفته سرمه سیاه دو جزو توتیا هندی مرقشیشا ذهبی مرجان نا جور ممغل
ساذج هندی فیروزه ورق نقره و زر مامیران فلفل توبال مس شادنج عدسی از هر یکی یک جزو زعفران
ربع جزو یاقوت بسد لعل زمرد ورق طلا لؤلؤ ناسفته دارفلفل عقیق از هر یکی دو جزو حب المحمول طیار نموده در
چشم کشند دیگر سنبل رومی سرمه سیاه از هر یکی یک جزو خسته هلیله سوخته نیم جزو با آب کشنیز صلایه کرده در چشم کشند
فائده گاه باشد که از ملاحظه اشیاء سفید و شفاف خسارت در بصارت راه گیرد آن را انمور بضم قاف نام کنند
علاجش چیزی سبز فام یا آسمانی بام زیر نظر دارند و شیر دختران در چشم اندازند و گاهی از نشستن بمکان مظلم
از سبب تیره و خیره شدن روح باصره خاصه که اتفاق با کثرت مدت افتد ضعف در بصارت افتد و بعکس او
گاه از ادمان نگاه بر لمعان و اضواء و شعشعه نمودن بعلت قلت روح باصره مبتلا میگردد تدبیر اول از شبکوره
و دوم از روز کوری برگزینند **فصل در رمد** بالتحریک و عند البعض بفتحتین ورم گرم ملتحمه و طبقه ملتحمه را گویند
و رمد حقیقی همینست و گاهی لفظ رمد از روی مجاز اطلاق بر سرخی که عارض چشمان میگردد خواه از سبب گرمی
آفتاب باعتبار دود و مانند آن باشد اگر ماده او حاره از خون یا صفرا میباشد علامتش درد و موی سرخی چشم
و بسیاری اشک و چشم متورم و منتفخ یا دیگر علامات امارات کثرت خون رمد خونی باشد و در صفراوی سوزش
و درد شدید بدید می آید اما در بلغمی ثقل چشم و چرک و سرشک بسیار بر آید و در سوداوی بعکس این و نماید و سیاهی
رنگ چشم هم لازمه سوداست و عند البعض در رمد سوداوی درد سر و سرخی اجفان نمیباشد و در رمد بلغمی
التصاق اجفان لازم باشد علاج بعد تنقیه دماغ تبدیل و تعدیل نمایند و با فصد و وضع محاجم مابین کتفین
از جهت اماله مواد فرمایند و گفته اند که اسباب رمد بسیار اند یکی آنکه سوء مزاج ساذج لاحق گردد و گاهی ظهور رمد
از توجه و نگاه مرئی سوء هضم لو حدوث آید و گاه از مشارکت رحم یا معده یا انصباب نزله یا از خوردن بادنجان
و تمر و بطیخ که با افراط خوردن اتفاق افتد پیدا میگردد علاجش ترک سبب نمایند و تنقیه لازم شمارند بقراط فرماید
که بحران رمد اکثر با اسهال می آید و بعد از اسهال فی الحال خفت در رمد پدید آید و همچنین بحدوث رعاف نماید و همچنین رمد
هست که رمد خاصه که تر بود یعنی هر زمان با سیلان اشک میباشد از ان بگیرد و رمد یابس در اندک مدت زوال
پذیرد تدبیر هر همه که بتجربه گردانیده است بکار دارند و در جذب و اماله ماده بیشتر توجه نمایند که تمام الادویات
جذبیه حجامات است و دوائیکه از برای تمام اقسام بیماری های چشم مفید و کذا از برای رمد شاید هم سودمند

می آید صفت تمر هندی شگفته عناب سطوخودوس گلقند آفتابی هر همه بقدر حاجت گرفته بجوشانند خیار شنبر
ده درم اضافه کرده بنوشانند و کذا المنقوع هلیله و کشنیز نیم مرموده را فائده مند باشد مجرب است شربت ورد تمر
شگفته بر نهار نوشانیدن فائده مند گفته اند و اگر رمد بسبب زیادتی رطوبت باشد صبر منقوع همراه عرق کاسنی بدهند
و تنقیه دماغ بعد استفراغ بدن فرمایند و شیر زنان بر پشت چشم طلا نمایند و شیاف ابیض بلعاب بهدانه در چشم
چکانند و اسبغول و نیلوفر در شدت و حدت حرارت و درد بر پشت چشم طلا فرمایند و کذا زیح بریان کرده نیم
جزو سیماب مصفی یک جزو در مسکه یادگاو بر اجفان طلا نمایند در ساعت تسکین درد نماید و جالینوس فرماید که
از تنقیه دماغ حجامت بر سر و نقره بغایت مفید آید مجرب است برای رمد شدید مفید می آید صفت اقاقیا انجبار
محرق مر حضض جند بید ستر کندر از هر یکی یکجزو زعفران چهارم حصه جزو با سفیده تخم مرغ شیاف کرده در چشم
اندازند دیگر الکباب زگلاب رمد شدید را برطرف نماید و تضمید او هم مفید رمد شدید می آید دوائیکه بعد از
تنقیه بعمل قطور و اکتحال فی الحال نفع می بخشد صفت انزروت مربی ده جزو نشاسته شکر سفید از هر یکی سه
جزو چشخام مقشر یکجزو حب المعمول شیاف کنند و در حدت و شدت درد در عمل آرند و بعضی قدری
افیون هم داخل ترکیب کرده اند و با شیر زنان حل کرده در چشم چکانند مجرب دیگر از برای درد شدید بسیار مفید آید
صفت گل گلاب پانزده جزو زعفران هشت جزو افیون ده جزو سنبل رومی دو جزو صمغ عربی یکجزو
بدستور مذکور شیافها کرده در عمل آرند دیگر برگ تازه کاسنی کوفته بر چشم ضماد کردن فائده بی اندازه بخشد
و کذا اسفناخ تازه فقط خوردن و بر پشت چشم بستن نافع افتد دیگر لحم گوسفند قیمه نموده در دستها بگیرند
هرگاه که از اثر حرارت دستها منفعل و گرم میگردد بر چشمها و پیشانی ضماد کنند دیگر رصاص یعنی سرب در
دستها بسیار بمالند تا سیاهی او در دستها اثر نماید پس با لعاب دهان حل کرده بر اجفان طلا سازند فائده
هرگاه که رمد دیر و مزمن میگردد و با هیچ ادویه مرموده سود نه بیند سببش آن باشد که خلطی ردیه در طبقات
چشم غائص گردیده است بعد استفراغ ماده از دماغ توتیا مغسول نشاسته صمغ عربی اسفیداج رصاص
اقلیمیا نقره و زر صبر زرد و غیره ادویه جالی در چشم اندازند خالی از نفع نخواهد بود و هنگام خفتن حنا بر قدم بستن
فائده تمام می بخشد حکایت حضرت قبله گاهی مغفرت دستگاهی فقیر ذره حقیر که بسیار سال خورد و شیخ بود
از اکتحال این کحل مطالعه و ملاحظه کتب و قرائت خطوط باریک میفرمودند و مبالغه نموده که تیرگی و خیرگی چشم
از عمل اکتحال این ادویه دور و نفور میگردد و تجربه نیاکان یعنی پیشینگان ما که هر همه اطبا گذشته اند و سمع
بسمع بگوش هوش اصغا نموده آمده صفت سیم خالص شش جزو زر دو ثمن مس شیرین حبت هر همه شش جزو بر همه
را یکجا در چرخ آرند و سوده نموده بسوهان باریک گردانند و بقهر و صلابه با آب حنا باضافه زیره سفید و سنگ
چینی و مروارید ناسفته و اقلیمیا و [illegible] تا هفت روز صلابه کنند تا گرد غبار میگردد و هنگام شام در چشم کشند
و بر پشت یک ساعت استراحت فرمایند فصل در رمد [illegible] آنست که رطوبت باریک [illegible]

از فرود آید و چشم را در ساعت تاریک نماید و مردم گمان آرند که چیزی از خارج در چشم افتاده است و در لهجه هندی
با هم چیاخ موسوم کنند علاجش ریشه درخت ام غیلان که زیر پوست درشت نرم و باریک همچون لیف خرما میباشد چیده
کرده در دهان داشتن فائده تمام بخشد و کفدریا و توتیا سبز سنگ بصری توتیا سبز چاکسو مقشر هر همه با برگ آس در
شهد و صلابه خوب آس کرده در چشم کشند و از ترشیها و لبنیات و جماع امتناع فرمایند و کذا فتیله از قند سیاه ترتیب داده
در چشم گذارند فصل در ورسیج بفتح واو و سکون رای مهمله و کسر دال و سکون تحتانی و فتح نون و سکون جیم
ورمی باشد حاره موی یا صفراوی که در اجفان ملتحمه بود و اکثر با اطفال خورد سال عارض میگردد چنانچه ارشند اد
او و می آرام نگیرند و اجفان با هم منطبق نتوانند نمود [illegible] که ماده ورسیج صرف خون غلیظ میباشند و از اخلاط
دیگر یعنی ثلثه باقی نمیباشند و [illegible] ابراز نماید که ماده این علت فقط از بلغم و سودا میباشند علاجش
همچون تدبیر رمد که بتجربه پیوسته نمایند و حتی الامکان از اخراج خون بارسال علق و حجامت باشرط بشرط
ارتفاع مانع ذهول [illegible] فرمایند و بعد او بتضمید روادعات و محللات پردازند و از انزروت و زعفران [illegible]
[illegible]
[illegible] لف و ضماد [illegible]
سپید لیست که بر سیاهی چشم می افتد پس انچه در ابتدا عمر عارض گردد تدبیر پذیر باشد اما انچه در بزرگان مستلزم [illegible]
روی دید زوال او بر محال باشد علاج تنقیه نمایند و بعد او الکباب بر آب گرم فرمایند و ذرورات مثل [illegible]
و ذرور مسک که در قرابادینات آمده اند بکار دارند دیگر اسبغول همراه شکر در چشم کشند و کذا انبات [illegible]
بیاض است مجرب پیاز سفید بگیرند و آب او بر آورده با آب ترب و شهد بر آتش ملایم گداختند تا غلیظ گردد [illegible]
مزاج را با عرق پودینه و گرم را بگلاب یا شیر زنان حل کرده در چشم چکانند مجرب بول کودک و خون مرغ [illegible]
هر همه برابر گرفته بر آتش نرم بقوام آرند و در چشم گذارند دیگر نمک محرق و مروارید ناسفته باریک نموده در چشم
کشند دیگر زنجبیل و نمک سنگ باریک نموده بعمل اکتحال در استعمال آرند دیگر خون بال [illegible] خاصه که از محال شیر آید
همین حکم دارد مجرب نقوع آمله بر آتش نرم بقوام آرند و در چشم کشند دیگر مروارید ناسفته مرجان سوخته [illegible]
شکر علی السویه باریک کرده در چشم کشند دیگر پوست بیضه مدبر باریک کرده و با شهد آمیخته بعمل اکتحال در استعمال آرند
دیگر دهنج که کنایه از دهنه فرنگی است که سنگی است سبز رنگ تنها کافیست دیگر میل افگنده خطاطف یعنی [illegible] در شیر
بیضه مکلس شکر شهد برابر باهم ضم کرده بعمل اکتحال در استعمال آرند دوائیکه بیاض نزول آب [illegible] صفت نمک [illegible]
در بول کودک بر آتش ملائم بقوام آرند تا که منعقد گردد یکجزو زعفران مشک نیم درم [illegible] ماده حق نمود
شیاف سازند و در عمل آرند فصل در عشا بکسر اول و فتح هم یعنی شبکوری و آن آنست که هنگام ظلام باصره [illegible]
و بیکار گردد بدان حد که ستاره های هم نتواند دید و در روز بکه ابر و هوا اکدر باشد از مرئیات هم چیزی نتواند دید
فهمید هر چند که پیش چشم آورده باشند سببش آنست که ابخره غلیظ از معده تصاعد گیرند و هوا [illegible] که به نسبت [illegible] سرد

که از اضداد ارد کار یعنی تاب آفتاب لطافت ورقت گیرد و مانع ابصار بسیار نمی تواند شد و باز هنگام ظلام در
سردی هوا که ممد غلظت بوده روح باصره را تکدر نماید ازان جهت در روزها مغیم و شبها چیزها کمی بیند
علاجش فصد و حجامت بر ساق پای نمایند و مسهل داده ماده را مستاصل گردانند و حکم نیش پیش دراغگر
گذارند و فلفل و دارفلفل و زنجبیل و وج باریک کرده بر روی اندازند و آبیکه از وی بر آید با میل در چشم اکتحال نماید
دیگر مراره گرگ فقط در چشم کشیدن فائده تمام دهد **فصل** در جهر بفتح جیم و رای مهمله ضد عشا است اندرین مرض
مریض در روز روشن هیچ نمی تواند دید بلکه چیزهای از پیش روی خویش نتواند فهمید سببش آنست که روح باصره
از حرارت و حدت او قلت و رقت پذیرد و این علت در ایام گرما و گربه چشم مردم ها بکثرت در گیرد اسباب او
ضد عشا باشد چنانچه تاب آفتاب روح باصره را القلیل یا تحلیل نماید و هنگام سردی و ظلام از برودت جمع آمده
باصره بحال آید و بعضی نگارند که خلطی تیز در دماغ گرد آید و با تیزی و حدت خود روح نفسانی را فاسد یا کاهیده
نماید هر چند که تاب آفتاب گرمی بیفزاید همان قدر فعل باصره باطل گردد و گفته اند که گربه چشم در لوز قمر قوی البصر
میگردد و نسیاه چشم در تاب آفتاب از مسافت بعید دیده و دیده نمی بیند آنا چه مولودی تدبیر پذیر نمی باشند علاجش
دماغ را بعد استفراغ ماده قوت دهند و مبردات که از جهت صداع و سرسام حار ارتسام نموده ایم بکار دارند در خطمی
و بابونه و بنفشه اکلیل الملک فرمایند و آب گلاب و سرکه در روغن گل لخلخه نموده همیشه پیش بینی دارند و تسعیط بروغن بادام
مدام می نموده باشند و خون کبوتر سفید در چشم کشند و شراب خشخاش بنوشانند فائده دهد او ندجهر را لفر باید که در آب
شیرین آمده غوطه زند و اندرون غوطه چشم بکشاید و کذا شیر دختران در روغن بنفشه و کدو در بینی چکانند **فصل**
در تخیلات و وی آنست که در جو هوا شکلها برنگ برنگ در دیده و دیده میشود پس اگر همین خیالات بسبب
بخارات معده باشند در خلا و امتلاء معده افراط و تفریط گیرند و اگر خلطی از اخلاط در دماغ یا در طبقات چشم
قرار پذیرند همان زمان هم انسان بدانسان خیال نماید که چیزی از خارج در پیش چشم می نماید و گاه باشد که
ازین خیال هم می ترسد و استدلال خلط از رنگ خیال بر گیرند و این خیال در هر حال ثابت و برقرار نمی باشند بلکه
حسب تغیر گاهی زائد و گاهی ناقص شوند و آنکه بر یک حال متمکن باشند و در یک چشم نمودار شوند آن مقدمه نزول
الماء میباشند و خاصه نزول الماء است که اول در یک چشم خیالات دیده باشند و روز بروز بسیار از حس ابصار غافل
آیند فائده گاه باشد که علت خیال تا مدت یکسال بر یک حال بر بیمار ثابت و برقرار میماند و دران حال هم هیچگونه
خسارت در بصارت راه نمی آرد بلکه مردم آن مردم هم مکدر نمی نماید اندرین صورت حکم توان کرد که سببش دیگر است
علاجش از بهر دفع خیالات و رفع بخارات از معده و غیره اطریفلات مواظبت فرمایند و اگر ماده آماده این علت
در دماغ باشد استفراغ فرمایند و شراب الخیال در استعمال آرند صفت شراب الخیال امرود شتی جزو عناب ولایتی
منقه منقی بنفشه نعناع تمر هندی سنامکی از هر یکی بیست جزو سپستان شبرم تربد سفید اصل السوس خرانشید از هر
یکی پانزده جزو افتیمون ولایتی اسطوخودوس کشنیز خشک از هر یکی ده جزو بطریق معروف طیار نموده بر نهار

رغبت کنانند اما محروری را بجای افتیمون اسطوخودوس گلسرخ خطمی تبدیل نمایند و در غلبه بلغم تربد و مرزنجوش
و کشنیز نصف جزو نیز اضافه نمایند دیگر تخم کرفس خشخاش سفید شاهتره شعیر مقشر از هر یکی سه جزو برگ مورد
سه جزو همه را بجوشانند محروری مزاج را بده جزو لب خیارشنبر بنوشانند و بلغمی مزاج را بده جزو غاریقون
و سوداوی مزاج را با یک جزو حجر ارمنی و لاجورد مغسول بنوشانند و اگر بجای شکر شهد انداخته ترکیب طیار نمایند
و قوت بیمار دانسته خوردن دهند **مجرب** از برای بخارات و خیالات هر قسم **صفت** تربد سفید سنامکی شبرم از
هر یکی یک جزو و تخم کرفس کاسنی خشخاش سفید شاهتره از هر یکی نیم جزو مصطکی رومی چهارم حصه جزو و اگر خیالات
برنگ سیاه در دیده دیده شوند همراه شکر سفید بدهند و اگر خیالات سفید در نظر منظور باشند با عسل دهند و اگر
زرد رنگ بوند همراه شربت بنفشه یا گرده اختیار نمایند **مجرب** از برای خیالات و بخارات که از دماغ پیش دیده دیده
باشند **صفت** سنامکی منقه منقی تخم کرفس از هر یکی ده درم مرزنجوش پنج درم با شکر بدهند **فصل** در نزول الماء
و این علت بردو گونه است یکی آنکه خلطی رقیق و حاد که از نهاد و تحت اقدام بعض ایام خصوص اعقاب انصباب
پذیرد و در بعضی هر دو یا اکثر اگر چنانچه عدد او ندراین علت باقی بر زمین نتواند نهاد تدبیرش در حالیش بحر [illegible]
شود و در اینجا کنایت از رطوبت است که از سر فرود آید و در ثقبه عنبیه با بین طبقه قرنیه در رطوبت بیضیه ایستد اما چون
این ثقبه بخروج شعاع و مدخل اشباح است هر قدر که ثقبه مذکور با رطوبت مذکور گرفته گردد همان قدر خسارت در بصارت
راه می آرد و گفته اند که این علت در سیاه چشم بکثرت پیدا آید علاجش می باید که در ابتدا [illegible]
و بعد او تنقیه دماغ و ازان پس دماغ بر رگهای بهینه گوش و اصداغ یا بیهوش تمام کنند و التحام شدن تیغ هند
تا که ماده آماده فساد است اماله گیرد و افسادی پذیرد و دواء المسک تلخ خوردن دهند و تحلیل مرادات [illegible]
چشم [illegible] دماغ [illegible] رسیده و در دیده کشند و کذا مروارید [illegible] البصل کرده و با قلیل عسل [illegible]
و اعمال اکتحال فرموده باشند **مجرب** [illegible] سر خفاف یعنی پرستوک [illegible] شند ازین علت ناجی یابند دیگر
حلتیت یک درم با [illegible] روغن بلسان و زهره گاو شیاف ساخته در استعمال آرند دیگر
اقلیمیا زر و نقره سوخته با غبار الکحل اکتحال نمایند و این معجون همراه او در شبانگاه خوردن [illegible]
صفت حلتیت [illegible] ترکی را آزیانه زنجبیل برابر [illegible] باریک نموده بایک وزن [illegible]
[illegible] ساز ند و کذا حلتیت فقط خوردن [illegible] اکتحال [illegible] **مجرب** دیگر اقلیمیا
زر و نقره سوخته و دار فلفل توتیا [illegible] برابر گرفته در عرق بادیان [illegible] صلایه خوب [illegible] کنند و در
چشم کشند و همچنان مجرب [illegible] روغن آجر [illegible] سرمه در چشم کشیدن از وقت نزول الماء [illegible]
دوائیکه به نسبت دیگر ادویه [illegible] در قوت قوی و ازاله نزول الماء و
رافع خیالات و ضعف بصارت [illegible] مفید **صفت** توتیا کرمانی مغسول در آب مرزنجوش و آب فنجنگشت
صلایه نموده [illegible] کنند و از [illegible] زنجبیل [illegible] دار فلفل مامیران چینی در جزو بر گیرند زعفران و [illegible]

و آتش و زنگار و مرداسنج اقلیمیا و نقره بکجز دو آبیار نار به صلایه کرده بطریق کحل اکتحال نمایند و اگر نوشادر
هم درین اضافه گردانند اقوی تر خواهد بود دیگر مشک تبتی سنبل رومی از هر یکی یک جزو زعفران دو جزو
دارشیشعان چهار جزو تمام ادویه باریک نموده بطریق تسعیط بعمل آرند و اینکه بلا عمل قدح قادح مقصود
تواند بود صفت سیماب مصفی یک جزو مرداسنج بکنیم جزو جوز ماثل ربع جزو سرمه اصفهانی یک جزو اول سیماب
و مرداسنج را باهم ضم نمایند و باقی ادویه باریک نموده و از پارچه حریر بیخته در فهر و صلایه با آب حنا صلایه
کنند تا یکروز در غبار گردد پس صباح و رواح با میل در چشم کشند در کمتر مدت لشف رطوبت فضلیه خواهد کرد
مجرب دیگر که از برای نزول الماء نعم الدواست صفت صابون خام پانزده درم با کارد باریک نموده در ظرف
آهنی اندازد و بر آتش ملائم گذارد و نیلا توتیا یکدرم قیر یکدرم باریک نموده اندرو بیامیزد و بادسته آهنی
سحق بلیغ فرماید تا سیاه گردد پس با آب پوست خشخاش حل کرده در چشم کشند دیگر مراره بز کوهی ده جزو سکنجبین
ده جزو فرفیون نوشادر از هر یکی یک جزو شحم حنظل نصف جزو آب سداب بکجز و انداخته و سحق بلیغ نموده شیاف
کنند و در چشم کشند انتباه چون داوند نزول الماء را امه تکرار فصد و تناول مسخنات و مرطبات منع فرمایند و از
فواکه رطبه و ماهی تازه و پیاز و آکنار آب طعام و از مجامعت دور نگهدارند قاعده ما دام که تمام آب نزول
انصباب نپذیرد و حدقه زرنگبر دو بیحکم از اشیاء و آثار اضواء و نزدیک تا دیده نشود از دستکاری هم سرنگار
نباید و اگر کسی از کالبه باد دستکاری نماید باز آب نزول اعاده نماید تدبیرش آنست که بعد استکمال نزول آب تا
مدت یکسال در گوشه صبر از دو افر باید و بعد او باستفراغات یعنی مسهلات اندام و دماغ را پاک نماید و منضجات
سده در استعمال آرد و بعد او قدح یعنی دستکاری میفرماید و بعد از دستکاری زرده بیضه مرغ با روغن گل
و عروق اصفر نیمگرم بر فاده نهاده بر پشت چشم نرم ببندند و از همگی و جملگی حرکات بدنی و نفسانی دور و نفور
دارند و در مکان مظلمه هر دم مستلقی گذارند و اگر ورم درد کند براحیاح که محل داغ است از افیون و صمغ
عربی و دیگر هرچه سرد و مخدر باشد تضمید نمایند و اگر عطسه آید باید که بینی مالیده عطسه را دور گردانند و از اغذیه
غلیظه هیچ نخورانند و چون رفاده گشایند در پیش چشم زمرد اخضر یا هرچه سبز باشد آویزند و از نشستن آنچه
نقاب بر رو گذارند فائده در نزول الماء چشم که کدام قسم قابل دستکاری باشد و کدام قسم که از دوی دستکار
با ادویه و دستکاری نیاشد و نزول الماء که صاف و شفاف بود در از مالیدن چشم متفرق و پاشان نگردد سفید
رنگ و معتدل الرقت باشد قابل قدح بود و هرگاه بیار عطسه مذر و شتای مستطیل شعاع مانند در دید دیده
شود و معنی قدح گردن آب نزول از جای بجای دیگرست و اقسام غیر قابل قدح یعنی دستکاری بسیار اند
چنانچه هر یکی باعتبار تفاوت رنگ و قوام نام دیگر می دارند چون غمامی و رتیقی و جصی و آسمانجونی و متشتر
رقیق که استکمال نگیرد و استحکام قوام نپذیرد و زجاجی و آهنی و اخضر و اصفر و احمر و ذهبی و ارزق و اسود
و در روزیکه دستکاری فرمایند اندر انحال مریض بصداع و امتلا مبتلا نباشد و کذا در انحال اسهال یا رخود

و روز هم معتدل الهوا و غیم نباشد و معالج هم هر دم انیس و هم جلیس بیمار بوده صباح و رواح بتقلیل تجالح علیل
می پردازد و با خبیر و میز یعنی با ذوق و شوق تمام همکلام بوده تسلی و تشفی داده باشند فصل در دمعه بفتح دال
مهمله و سکون میم و فتح عین مهمله و ها هوز علتی ست که پیوسته چشمها پر اشک و تر باشند و بی آنکه آفتی دیگر همچون
بثره یا جرب یا درشتی پلک یا انقلاب شعر روی دهد و گاه باشد که کار بدان حد رسد که هر زمان اشکها سیلان نماید
و هرگاه این علت از زمان بدیر دم حدث سلاق و بیاض الحدقه و تاکل و انتشار اهداب بگردد و اگر بسبب ضعیف قوت ماسکه
یا امتلا مبتلا باشد آب غلیظ القوام و گرم الانصباب گیرد و بدانند که ماده دموی ست و اگر آب سرد و کثیر الرمص باشد و تر
نماید ماده بلغم دانند و اگر رقیق و سخت گرم بر آید ماده صفرا باشد اما از امتلا ماده سودا این علت وجود می گیرد
علاجش حسب ماده تنقیه نمایند و بر اطریفلات مواظبت فرمایند و گلقند خورانند و سنبل رومی و عفص اکتحال کنند
و آب غوره و هلیله شیاف کرده در استعمال آرند و کذا سرمه سیاه و حضض و سماق بر چشم گذارند دیگر سرکه و زعفران
بشراب قطور نمایند و سنگ بصری دو درم فلفل هفت عدد بدستور مذکور قطور بسازند مجرب هلیله کابلی بخمیر گرفته
در تنور گرم بر خشت گذارند تا آنکه خمیر پخته گردد پس برآورده بعده زعفران در چشم کشند دیگر توتیا مغسول ده جزو
بسد عروق اصفر صبر زرد از هر یکی یک جزو فلفل نصف جزو باعمل اکتحال در استعمال آرند دیگر از برای دمعه بارد
مشک دو قیراط فلفل در قلنسوه تعبیه نموده در هرگاه بر سر دارند یا سربجا جامه ابریشمین یا پشمین بسته دارند مجرب از برای
قطع رطوبت نزلی و منجد دیر و جهت انبات اهداب بسیار بار آزموده شده صفت عروق اصفر عفص برگ
مورد گلنار پوست بیضه علی السویه گرفته در ده چند سرکه پخته نمایند چون بچهارم حصه آید صاف کنند و سنگ راسخ
و سرمه سیاه برابر وزن گرفته ادویه مذکوره و زعفران و ملح هندی و شنج محرق و بیدانه از هر یکی چهار جزو مشک
خالص عنبر جزو همه را باریک کنند و در چشم کشند مجرب آب انار بن چهار رطل بر آتش گذارند چون بربع آید
فرود آرند و همینسان آب گلاب و آب برگ زیانه گرفته بر آتش دارند تا بچهارم حصه آید باهم ضم کنند و برگ مورد نیم
اوقیه پوست هلیله زرد نیم اوقیه صبر زرد و زعفران کنند و اما حضض مقدار حاجت انداخته در شیشه کنند و در
تاب آفتاب خشک گردانیده و در استعمال می آرند مجرب دیگر دوائیکه از برای جریان آب و ضعف چشمها
مجربست صفت ساذج هندی مامیران چینی بسد هلیله زرد از هر یکی یکدرم مشک تبتی یکدانگ باریک کرده
اکتحال نمایند تعلیم اگر دمعه از سبب دستکاری یعنی بعد قطع ظفره و سبل و نشر ناقی وغیره عارض شود و علاجش
با اشیای منبت لحم نمایند و صبر و کندر و دم الاخوین و انزروت و سماق و عروق اصفر در چشم اندازند فائده
گاه باشد که علت دمعه بعد از دستکاری قطعه گوشت گوشه چشم عارض میگردد و دستکاری از او ممکن نباشد و گاهی
مولودی می باشد زوال و پر محال باشد فصل در طرفه بفتح طا و سکون را مهمله و فا و ها نقطه ایست سرخ
یا سیاه یا کبود که بر ملتحمه بوجود می آید و این چند اسباب است یکی آنکه لطمه یا ضربه بر چشم رسد و بدان سبب بعضی
رگهای چشم بشگافند و خون از او بر آمده زیر ملتحمه بر صورت نقطه بایستد دوم آنکه رگها از شدت امتلا خود بخود

لشگافند و بحدت طرفه شود سیوم آنکه از تنبیه قویه و حرکت عنیفه و تقویع شدید و بعضی بعضی اتفاق می افتد و از
سبب امتلاء دماغ و رگهای طرفه پدید میگردد هرچند که سبب وضعیف باشند از خود زوال پذیرد و اگر سبب قوی
باشد محتاج بعلاج باشد علاجش فصد و اسهال فی الحال نمایند و خون بال کبوتر در چشم چکانند و شیر زنان
با روغن گل و آب هان صائم و پیل اگنده تمامی تنها یا مرکب در چشم چکانیدن خیلی سودمند شمرده اند و انکباب
بر عرق گلاب بسیار مفید دیده و دیگر زعفران در شیر زنان حل کرده چکانیدن فایده تمام می بخشد و کذا
تسعیط طباشیر بروغن بنفشه عمده تدبیر است و دیگر روغن گل و سرکه آمیخته قطور نمایند دیگر سند روس قدر آ
که سنگیست که بران کاه روشمیر و جز آن تیز نمایند بگلاب یا آب سایند و با میل در چشم کشند فصل در ظفر
و سبل ظفره بفتحتین با بتدا صلابت و بیاض رنگ بصورت ناخن یا ناخنه موسوم است و سبل بفتح اول و ثانی
پرده ایست رقیق بظاهر سطح ملتحمه و قرنیه مانند تنیده تارهای عنکبوت و فرق در میان سبل و ظفره آنست یکی
آنکه سبل از جمله جوانب حادث و متفاوت هرا چشم بخلاف ظفره که از یک جانب گوشه چشم شروع مینماید چنانچه اصل
او فهمیده و دیده شود دوم دیگر سبل از امراض متعدی و موروثی است بر خلاف ظفره سیوم آنکه خداوند سبل از
روشنی متنفر باشد و خارش و کاوش چشم بار بیمار بسیار باشد و آنرا رینیاب و لو الالیاب بزنگار زنند که سبل بدون
دستکاری بهنگاری نه بدید علاجش هرماه فصد نمایند و طبع ملائم فرمایند و ادویه قویه جالیه در هر حال در
استعمال آرند و برود ورمان اکتحال بسیار نمایند و دیگر مصبر خالص در آب برگ آس یعنی مورد آس نموده در چشم
اندازند دیگر بادیان رومی در زهره و صلایه صلایه نموده در چشم کشند دیگر نوشادر در عرق قرنفل محلول
کرده در استعمال آرند و شیاف زنگار بر نهار در چشم کشند دیگر زنگار رسه جزو اقلیمیا فضه آتش قصع عرقی
اسفیداج رصاص از هریکی جزوی گرفته در آب سداب شیاف کنند و در سایه خشک نموده در استعمال آرند دیگر
براده نحاس و دو سه یوم در بول مادگاو و نازادآس نموده با عمل اکتحال نفع کمالی می بخشند و اگر خارش باشد
سماق یا انزروت و صمغ فائده تمام می بخشد انتباه خداوند سبل و ظفره را از خوردن مبخرات و معلقات
و غبار و دخان و صیحه قویه و دیدن شهب و انوار قوی و سرنگون داشتن و جراحت و آتش در زیر نظر آنها منع
و گریبان پیراهن تنگ ساختن و بر قفا خفتن منع فرمایند فصل در قرحة العین باید دانست که قرحه در
سائر طبقات چشم ممکن الوقوع است اما آنچه در ملتحمه و قرنیه و عنبیه افتد بنظر در می آید بخلاف دیگر طبقات
که ریم جوشش زده وا از رطوبات و طبقات ما تحت نفوذ نموده بظاهر میگراید و آنرا بصورت طبیعی بعضی برسیدار بلد
و ذرورات در چشم اندازند پس نشان قرحه ملتحمه آنست که در سپیدی چشم نقطه مدور سرخ رنگ با تخس وز درد شدید
پدید می آید و اگر سرخی مذکور در تمام سپیدی عام و عائد بود مسمی است بدبیلة الملتحمه و نشان قرحه قرنیه آنست که
که در سیاهی چشم نقطه سپید پیدا شود و پیدا آید و مانع ابصار میگردد و از عنبیه که ما تحت خود دارد و اکثر قرنیه باو
او متلون می باشد و در حالت ظلمت سیاهی قرنیه بر صورت کتام و غمام می نماید و لیس و علامت قرحه عنبیه آنست

که مقابل سیاهی چشم نقطه سرخ نماید و بار رگهای سرخ سطح پدیدی آید اگر ماده او کثیر الکمیت و ردی الکیفیت باشد
قرنیه از بالای او می شگافد و اگر بعکس او زرد دید یعنی ماده کثیر و ردی باشد میتوان که تحلیل و تقلیل بیابد و
اطبا بر آن اند که اسلمترین قروح از طبقات طبقه ملتحمه است خاصه بادی که ضربان و سیلان و سرعت آثار نباشد
اما درد شدید و جریان دمع و ضربان آب از لوازمات سائر قروح طبقات چشم است و قروح طبقات ذات العروق
کمتر اصلاح گیرند بل قابل فلاح نمی باشند علاج فی الحال فصد قیفال و حجامت فرمایند و حجامت بر ساق پای نیز
و تلیین طبع بکرات و مرات نموده باشند و آب الجبن عمده ترین تدابیر شناسند و شیر زنان و زمان سیدر کم شیرها
لشو یابند و لعاب حلبه در چشم کشند و بر بینائی قوا لصاقات ضماد فرمایند و شیاف ابیض با شیر زنان مرد تسکین درد
بعید ... بدیل دانند و کندر ذکر در شیافات مذکوره اضافه نمایند اندمال قروح نماید و اقلیمیا زر دو نقره
و شادنج معمول است معمول در چشم اندازند دیگر مرجان سوخته خر ما سفیر کثیر الطباشیر بنصف جزو گل
گرفته و هرهمه باریک نموده بعمل اکتحال در استعمال آرند دیگر براده سندروس که ... آهن نموده باشند همراه
گلاب بر چشم ضماد فرمایند و از همگی اشیاء گرم و شیرین و حرکت عنیفه و جماع و خواب بر پشت پرهیز نمایند و
اگر درد شدید پدید آید متوجه معالجه درد باشند فصل در ضربه چشم و آن مشهور است هرگاه ضربه بر چشم رسد
از دق یا ضربه یا ورم عارض چشم میگردد علاجش فصد قیفال در حال فرمایند و طبع نرم دارند و روغن گل
همگرم قطور نمایند دیگر عرق اصفر نامیران یعنی خشخاش کی آرد ماش بر پشت چشم افاده ... یابند و
بسفیده بیضه مرغ بروغن گل و آب ... بر بالا کردن فائده نیکو بخشند و مصطکی با زرده بیضه بسته و اگر سرخی از زخم باقی
باشند ... بر طرفه ... رجوع ... تا که سرخی و کدورت بهم بر طرف گردد فصل در حول باید دانست که
حول بفتحتین ... ... مردم چشم مائل به ... ... دیگر ... ...
میل نماید پس آنچه مائل به ... بسیار باشد آن ... چشم ... ازانکه ... ...
یا علی و اسفل میل دارد و اندرین صورت یک صورت را دو تا ... ...
برابر اقصی الانف در یک بیا بقاطع باهم فراهم آمده و فراخی حاصل کرده و در هر دو چشم ... ...
اند چنانچه مذکور نموده شد در شکل ... که مجمع نور است نموده ... یعنی در فضای ... ...
گردد چنانچه یک خانه که بود دو گردیده اند اندرین صورت ... اجولیت ... گردد و یک چیز ... دو
می بینند علاج اگر این علت مولودی باشد تا ... ... بیمار ... از گردن تدبیر پذیر نباشد و ... که برو زود
تدارک نموده رود بهبود گردد کمتر ایام ... تا بود از دیدن طرف مخالف با کلیفه بر ... ...
سندروس ... ... کنند و همچون فتیله ... در چراغ ... و بروغن گل ... نموده ... دخان ... ...
برگیرند و با مشک و زعفران آمیخته در چشم کشند جالینوس گوید که حدوث این علت از بحران ... ...
فصل در زرقه بضم زا و سکون را و قاف و تای مثناة فوقانی علتی باشد که سیاهی چشم رنگ آسمانی ...

نماید و این بر دو نوع میباشد یکی اصلی دوم حادثی اصلی را چند سبب هستند هر چند که در مطولات مذکور اند و درین مختصر
گنجایش ندارند و اکثر با اطفال خورد سال از غلبه رطوبت و خامی طبیعت چشمها عارض میگردد اما هرگاه که بالغ
باشند از تقلیل و تحلیل رطوبت و صلاحیت غذا چشمها زوال می پذیرد علاجش مشک و زعفران باریک نموده
بعمل اکتحال استعمال کنند و کذا سرمه سیاه بگلاب و زعفران و مشک خالص بدستور مذکور در عمل آرند دیگر صدف سوخته
با روغن زیت بر یافوخ طلا نمایند و بنده محرق بدستور مذکور دیگر سیر سیاه یک جزو حنا یک جزو در شهد خالص
باریک کرده بر اصداغ طلا نمودن و عصاره برگ مورد بر یافوخ ضماد فرمودن نفع تمام می بخشد دیگر اهل تجربه
بر نگارند که از استعمال یعنی اکتحال این ادویه چشم گربه هم سیاه نماید صفحه میل در حنظل فرو برند و بیرون کرده
بعمل آرند و گذار و روغن زعفران در تسوید حدقه مخصوص ست و گفته اند که خاکستر شتر رنگ حدقه را سیاه مینماید
فصل در سل العین و وی بکسر سین و ضم لام مشدد لاغر و درون رفتن چشم را گویند سببش اگر استفراغ بسیار
بار باشد یا تخذیر یا سده باشد در یک چشم زیاده و دیگری کم بود و همچنان نزول الماء در یک چشم می افتد
نادر باشد که در هر دو چشم معاً حادث شود و خسارت در بصارت لازمه این علت است و وقوع این علت در جوانان
قلیل تر و نادر باشد از برای آنکه نقصان در رطوبت صلبیه نیابند و این عرضی ست و آنچه با مشایخ دست دهد گر دار
یاغ از چراغ میباشد خلاصی از وی کمتر توقع باشد از جهت آنکه نقصان در رطوبت اصلیه راه یافته باشد علاجش
بترطیب و تفتیح پردازند و از استفراغات معتاده باز دارند فائده گاه باشد انجلت قرب موت واقع گردد
فصل در جحوظ العین و وی بجیم و حای مهمله مضمومه و واو و ظاء معجمه باسم لازم مسمی گشته که عبارت از
نتو مقله که ممتلی و منتفخ شده برون گراید سببش آنست که چشم از استرخای علاقه خود یا از ضاغط برون می براید
علاجش تنقیه دماغ فرمایند و قوابض ضماد کردار پوست انار و گلنار و اقاقیا و حضض بر چشمها ضماد نمایند
و یا با آب او چشم بشویند و در ازاله اسباب ضاغط متوجه باشند و اسباب ضاغط بسان صداع شدید و خناق
و درد زه و قی و تهوع شدید و زحیر وغیره تدبیرش تلیین طبع نمایند و فصد فرمایند در آماده اسرب در خریطه کرده
بر پشت چشم بستن تجویز فرمایند فصل در یبوست طبقه صلبیه نشانش درد و غور عینین و تمدد بجانب خلف
معلوم و مفهوم میشود علاجش در ترطیب چشم و دماغ کوشند و شیر دختران بر سر و چشم می دوشند اگر طبقه مذکوره
بسبب کثرت رطوبت استرخا پذیرد اندر انحالت نگریستن جانب بالا بر علیل بس دشوار می گردد علاجش تنقیه دماغ
استفراغ هست فصل در سده طبقه شبکیه نشانش آنست که چشمها بیمار اندر روند و در حوضاغط باشند علاجش
فصد نمایند و با تلیین طبع فرود آرند و تفتیح سده باستعمال مفتحات مثل شراب بزوری وغیره فرمایند و ترطیب
چشم باستعمال شیر دختران و جز آن بر یافوخ و چشم نمایند و دیگر مرطبات رغبت داده باشند فصل در یبوست رطوبت
زجاجیه و درین علت بسبب قلت رطوبت از گرداگرد چشم در غار چشم بر بیمار دشوار میگردد و چشمها فرو در روند
و اگر در تاب آفتاب نشینند یا جانب او بینند خار اضطرار در دیده آمده مانع ابصار میگردد علاجش ترطیب و تفتیح

همچنانکه مذکور شده در عمل آرند فصل در کثرت رطوبت بیضیه نشانش آنست که خداوند این علت زیر پایها جوی
سیلاب یا تالاب پر آب مشاهده نماید یا چاهی یا گوی در پیش خویش می پندارند علاجش تنقیه دماغ و استفراغ
نمایند فصل در خشونت طبقه قرنیه نشان خشونت طبقه قرنیه آن باشد که پلکها بر شیار خشک می افتند و
از انطباق پلکها هم متعسر باشند علاجش ترطیب دماغ و چشم نمایند و توسیخ اسرب کنایت از سیاهی ست که از مالیدن
اسرب در دست یا سنگی حاصل آید بروغن بنفشه در چشم اندازند فصل در شقیقة العین و آن علتی است که در طبقه
شبکیه عارض میگردد و این علت مسمی ست بصداع الحدقه علامتش شدت ضربان و نخس در عمق چشمها محسوس میگردد و سببش
آنست که خون در شرائین و رگها گرم میگردد و در اکثر با شقیقه سر و چشم عارض میگردد و اندرین علت خوف نزول الماء
و ضعف در بصارت میباشد علاجش از شقیقه سر بجویند و تلیین طبع نمایند و بر بناگوش لاذق افیونی چسپانند
و اهمال درین علت روا ندارند فی الحال بمعالجه مشغول باشند و از عدم انتفاع ملول نباشند و اگر ازین تدابیر کار
بر نیاید در تبر شریان مبادرت نمایند فصل در اتساع ثقبه عنبیه و این علتی ست که در طبقه شبکیه تفرق افتد
که هر قدر نور اندر و محصور بود در جمیع اجزای چشم منتشر و پراگنده میگردد و یا با رطوبت مختلط می شود و ازین ممر
در بصارت دفعتاً خسارت راه می یابد علامتش تقدم وقوع ضربه یا وصول اثر لطمه بر چشم یا امتلاء شدید در
اجزای سر یا علت سرسام پدید شده ست علاج در ضربی فی الحال رگ قیفال کشایند و حجامت ساقین نمایند و شیر زنان
در چشم چکانند و زرده بیضه مرغ بر فاده نهاده بر چشم نیم گرم بستن تجویز فرمایند و در اتساعی و امتلائی باستفراغ
از تنقیه دماغ متوجه شوند و باقی تدابیر از مبحث نزول الماء اخذ نموده در عمل آرند فائده هر چند که این علت دیر
پذیر نمی باشد مگر اتفاقاً کل علیم حکیم تقدس اسمائه دهشته دست از معالجه کوتاه نسازند فصل در ضیق الحدقه و وی باسم
تنگ شدن ثقبه عنبیه ست پس اگر جبلی یعنی مولودی باشد اندرو بهبودی مریض میدانند از برای آنکه بیرونی نور
دائماً محصور میماند و بدان سبب در بصارت هیچگونه راه خسارت نمی یابد و عارضی را چند سبب هستند یکی از آنکه از استیلای
رطوبت طبقه عنبیه که حال او بغربال جرمی میماند و هرگاه که خشکی و رطوبت بر و مسلط باشد هر همه سوراخهای او از رخ
می پذیرند و جمله سوراخهای او باهم فراهم آیند و از مقدار یکه باشد تنگی گیرند دوم آنکه یبوست بر طبقه عنبیه غلبه نماید یا
امداد غذائیه که دائماً از رطوبت بیضیه میباید در انحالت نمی یابد از سبب وقوع علت سرسام یا تپ محرقه یا از خوردن
ادویه سمیه و دیگر اسباب مجففه بهمرسد دست دهد چنانچه این قسم اکثر در مشایخ رو دهد سیوم آنکه کیموس ردی حدوث یافته
غلیظ و سطبر گردیده در ثقبه مذکور گرد آید و راه بینائی بند نماید علاجش در زوال سبب کوشند و دو سه شیر
زنان بر سر و چشم بدوزند و باقی تدابیر از مبحث عنبیه جویند دیگر عاقرقرحا یک جزو و شیر زن بجار از هر یک چهار جزو
در چشم کشند فصل در رودفه که بواو و دال مهمله مفتوحه و قاف و ها آمده نام دو بیت شبیه به بثره صلب بمقدار دانه
سفید که در ملتحمه پیدا گردد علاجش فصد قیفال کنند و استفراغ مواد دماغ با اسهال نمایند و زرده یا دشیاف
ابیض بگلاب در چشم گذارند و اسرب بر چشم بربندند فصل در موسرج معرب رسره و آن خروج طبقه عنبیه است

که بعد خرق اجزای قرنیه از سبب بثره یا قرحه واقع گردد و آن باعتبار مشابهت و مقدار بر [illegible]
مسماری و فلکی و تفاحی جدا جدا نام میدارد علاجش از فصل قروح جویند و [illegible]
در چشم اندازند و بدتی رفاده نهاده ببندند دارند فصل در جرب الاجفان و وی آن باشد که در باطن پلکها
خشونت و درشتی قلیل المقدار با سرخی و سوزش پدید آمده میگردد و ماده آن این علت تیز و شور باشد [illegible]
هر زمان آب بکرد از سیلاب جاری و ساری ماند و گاهی این علت از جرب منبسط [illegible] و این علت عقب ورم
گرم که در چشمها حادث شود و در تدبیر او مبردات با افراط بعمل آورده باشند پیدا او هویدا میگردد و گاهی [illegible]
علت باطن پلکها بیمار و اسها خورد و سپید سر پدید میگردند و آن هم از نوران ابخره حاده عفنیه [illegible]
که از احتقان بکیفیت مالحه یا بورقیه متکیف شوند و گاهی بر صورت حصف [illegible] آید و از [illegible]
پوست خفیف و رقیق از داءهای مذکور متقشر شود و بعد از دمان با سیلان دموع می انجامد و گاهی [illegible]
فساد بنیاد گرفته منجر به سبل رطب میشوند علاجش فصد قیفال و حجامت باشد [illegible] و تلیین طبیعت [illegible]
جالیات بعمل الکحال در استعمال آرند صفت ادویه جالیه گلابی نمک با سرکه همراه شکر سفید [illegible]
که خنک ریشه بر مثال نخاله بر ظاهر چشمها ظاهر باشد آنند از انحلال از استعمال ادویه قویه جالیه دست کوتاه دارند
و ذرور عفص بعد قلب اجفان در عمل آرند و به تنویم مامور نمایند و اهل تجربه گویند که از تکرار این عمل [illegible]
نهال این علت میگردد مجرب خاکستر موی انسان یکجزو صبر خالص تازه سیر از هر یکی یکجزو [illegible] زاج
محرق نیم جزو قرنفل چهارم حصه جزو باریک نموده و بحریر گذرانیده بدستور مذکور در عمل آرند و کذا صبر زرد
فقط بر پشت چشم ها داشتن کافی و وافی دانند فصل در سقوط الاهداب یعنی ریختن مژه سببش این باشد
ماده که بر تکون موی آماده باشد از محافظت صفرا یا سودا کسب حدت کرده راه نقصان یا بطلان میگیرد
و این سبب گاهی از مشارکت تمام اندام و گاهی بواسطه سخافت جرم اجفان که بسرعت تمام منفعل باشد یا پلکها
ضعف گیرند و امداد امتداد غذائیه نیافته ساقط باشند علاجش بتعدیل و تبدیل مزاج کوشند و بجهت انبات
شعور و نشو و نمو بر رویانیدن اهداب بعمل الکحال در استعمال آرند دیگر زعفران نصف جزو خسته خرمای سوخته
سنبل رومی سرگین موش محرق صدف محرق فلفل از هر یکی جزو سرمه سیاه سه جزو قلمی محرق [illegible] جزو
هر همه باریک گردانیده بعمل الکحال در استعمال آرند و کذا اسپیل رومی در آب کشنیز بدستور مذکور [illegible] دیگر سنبل
رومی خسته خرما محرق پنج مثقال دخان کندر چهار مثقال لاجورد حب البان از هر یکی یک مثقال [illegible]
ساخته اکتحال نمایند و ما البصل تنها کافی مرام خواهد شد فصل در شعر منقلب شعر زواید و شعر منقلب آن
باشد که موهای مژه در محل خود رویند اما سرهای منقلب گشته در چشم در آیند و از خلیدن او [illegible]
در آیند و شعر زواید آنست که موی زاید در باطن پلکها فرود تر از نبت مژه برویند و در باطن پلکها [illegible]
اکثر پیدا و هویدا باشند اگر محاذی حدقه شوند در بصارت خسارت آرند علاجش با موچینه خورد دو بار [illegible]

که مخصوص با اینکار است بر کنند و از سوزن زر برو داغ دهند دیگر [illegible] یک جزو سرمه اصفهانی چهارم جزو بعمل
الکحال در استعمال آرند دیگر توتیای هندی سه جزو افیون مصری هفت جزو حضض یکی یازده جزو شکر سفید
بست یکجزو و [illegible] نصف جزوی با قلیلی سرکه در ظرف مسی یا چوب ام غیلان چند یوم صلایه نمایند و شیاف ساخته
بعمل آرند فصل در زغرب بغین معجمه و سکون رای مهمله و بای موحده ناصوریست در ماق اکبر یعنی گوشه چشم که
بجانب بینی ست با اسم لازم دارد که بسیلان دائم باشد مسمی گردیده و او مختلف الاحوال میباشد چنانچه گاه باشد که
بسوی بینی بگشاید از منفذیکه میان چشم و بینی و قعت ریم برآید و گاه باشد که رو و پوست پلک بگشاید و عظم [illegible]
پلک هم تباه نماید پس هرگاه که با انگشت بجش نماید ریم از وی بیالاید چشم را خیره و بصارت را تیره نماید علاج
تنقیه نمایند و ضماد از ماش سبز بمضوغ فرمایند دیگر کندر ریخال کبوتر [illegible] دهد دیگر زاج و سکبینج با سرکه
تند ضماد گردانند دیگر صبر کندر انزروت گلنار سرمه سیاه شب یمانی خون سیاوشان از هر یکی جزوی زنگار
ربع جزو همه ادویه جدا جدا بکوبند و بیزند و با آب شیرین شیاف سازند و عند الحاجت در آب حل کرده ده ده
قطره بچکانند در چند مدت به گردد و کذا اذخر و بابونه کافی و وافی دانند فائده گاه باشد که بهیچ تدبیر کار
بر نیاید باید که بدستکاری و داغ رجوع نمایند فصل در سلاق بضم سین و لام و الف و قاف غلیظ و سطبر و
سرخ شدن پلکهاست خاصه کنارها که منبت اهداب است بسوزد و متقرح گردد و گاه باشد که فساد او در چشم
هم تعدی بهم نماید و علت مذکور اکثر عقب رمد حادث گردد خاصه از افراط در استعمال مبردات و اطفال را از کثرت
بکا این علت حادث شود علاج تنقیه بفصد و اسهال نمایند و سماق در گلاب تر نموده در چشم کشیدن فرمایند و
با آب گرم نرم نرم چشم بشویند و انکباب بر گلاب یا آب تنها کفایت نماید دیگر نحاس محرق نیم درم زاج سه
درم زعفران فلفل از هر یکی یکدرم در آب تازه بر خارج اجفان هر زمان طلا فرمایند دیگر توتیا سبز در آب
عنب الثعلب بعمل الکحال در استعمال آرند دیگر سنگبصری شکر کافور همه وزن بدستور مذکور بکار برند دیگر آب
ترنج [illegible] بعمل [illegible] صباح [illegible] سعوط سازند دیگر سندروس زنگار همه وزن با سرکه و عسل حل کرده بعمل آرند
و کذا شیر دختران تنها مفید تر دانند فائده هر چیزیکه در رمد و جرب مفید می آید استعمال او درین مرض مناسب
حال میباید فصل در حکة الجفن و العینین یعنی خارش پلکها و چشمها سبب خاریدن پلکها انصباب رطوبت
مالحه بورقیه است که در گوشها چشم و غیر آن ریخته گردد یا رایحه کریهه موجب خاریدن او میگردد و آن است
که اشک شور می برآید و در عضوهای مذکور سرخی و لذع شدید پدید می آید و گاهی بقروح و جرح می انجامد
علاج او علاج جرب و سلاق نمایند و در دوام استحمام در ترطیب لازم شناسند و ضماد شحم رمان حامض بر پشت چشمها
کردن فرمایند فصل در التصاق الجفن و وی آنست که هر دو پلکها باهم پیوند گردند و این چسپیدن گاهی
در یک گوشه بهم رسد و گاهی در هر دو گوشه و گاهی از کناره تا بکناره دیگر باهم فراهم آمده ملتصق باشند و گاهی
پلک بر طبقه ملتحمه یا قرنیه ملتحم و ملحق گردد و این علت را چند اسباب می باشند یکی آنکه رمد عارض شود و پلکها

بغایت سرخ گردند وچنان نماید که گویا تشقق و منسلخ گردیده اند و از انطباق پلکها باهم ملتزق و ملتصق نماید
دوم آنکه در چشم و پلکها قرحه شدید پدید میگردد و بدان سبب چشمها مدتی پوشیده مانند و پلکها باهم التصاق و انطباق
پذیرند سیوم آنکه ظفره یا سبل بر داشته و نمک ریزه داغ نا کرده بر بندند و بدین اتفاق التصاق شده در اجفان پدید
می آید علاج تدبیر این علت چنان کنند که اولا بصنانیر کار نمایند و میل اندرو در آورده زهم جدائی دهند و
اندر بنجال الکحال شیر نیکو تدبیر مبدانند و کذا العبه مناسبه بروغن گل در استعمال می آرند و در میان اجفان فتیله
بروغن آلوده فرموده گذاشتن و بول نیم گرم در چشمها انداختن نفع تام می بخشد و کذا سرمه سیاه نافع این علت دانند
و دیگر تدابیر از مبحث فالج برگیرند **فصل در استرخاء الجفن** و آن علتیست که پلک برداشته نشود و سبب این علت
وقوع استرخاست که در عضلات پلک واقع گردد خواه انقطاع وتر که بدو پلک برداشته باشد سببش خطای فصاد بباشد
در هنگام فصد رگ پیشانی علاجش تضمید قوابضات بکردار تمر و عفص و حضض می نمایند و اگر هیچ تدبیر بکار
نیاید تشمیر فرمایند **فصل در تقلص الجفن** و آن کوتاهی پلکهای چشم است و این علت باسم شتره هم موسوم است
و اکثر در پلک بالا واقع میگردد و گاه باشد که پلک اسفل هم منقلب گردد بطرف خارج چنانچه حسب تقلص تمام بعض
سفیدی چشم بیمار نمی تواند دید و اکثر این علت از سبب تشنج یا قرحه یا التصاق طبقه ملتحمه میباشد علاجش قطع
سبب نمایند و بجز دستکاری سنگاری نمی بینند فائده گاه باشد که اینحالت عند قرب موت ظاهر و باهر میگردد
فصل در غلظ الاجفان و وی چنان باشد که در باطن پلکها بالا غلظتی پیدا و هویدا آید و بیمار بر خود
توهم نماید که در اجفان جرب واقع گردیده اما هر گاه که پلک را منقلب نماید هیچ بثور ظهور نمی نماید علاج تنقیه نماید
و اضمده محلله مثل صبر و حضض و در هر حال در استعمال آرند و بکرات و مرات موم نیمگرم فرموده بر اجفان نماید
و گاه باشد که بثور در باطن پلکها ظهور مینماید و اندر بنجال بحجر الکحال ادویه قویه و حاره چاره نماید و گاهی
با قطعه نبات یا نمک و غزل و غیره که دست آویز عجائزه باشد جائز دارند و قفل مقصود وا نماید و قدر و نمک در چشم
گذارند و کذا ذرور حدید هم مفید تر دانند فائده ذرور حدید عبارتست که حدید بر حدید یا سنگ سیاه زنگ که
ناهموار و درشت بیاشد بعمل احتکاک برنگ سرمه سیاه چیزی حاصل آید و ... این عمل را نهایت نیکو تر دانند
آنطاکی فرماید هر گاه بر اجفان خداوند این علت ظهور بثور سرخ یا سیاه بنفشجی میگردد بیمار در چهارم روز میمیرد
فصل در جساء الاجفان بالجیم المضموم والسین المهمله بروزن جرعه علتی باشد که بیمار از حرکت اجفان یعنی
باز و فراز نمودن بر خود دشوار بیدارد و این علت هم موسوم است بصلابة الاجفان و جساة الملتحمه و یبوست العین
علاجش با ترطیب هر دو چشم پردازند و تدهین فرمایند **فصل در کثرة الطرف** بفتح طاء مهمله علتی باشد که بیمار
پلکهای بسیار بهم زند و بهم جنبانند و درین علت عقب امراض حاده بطور اعراض بظهور میپیوندد و منذر باشد بر تشنج
و گاهی بر سبیل عادت این علت رخ دهد و این قسم را زوال بر محال دانسته اند علاج مر و صبر هموزن در آب یا
گلاب حل کرده در گوشه چشم چکانند **فصل در قذی** بفتحتین و در آخر الف مقصوره بر صورت یا و وقوع

خاک یا خاشاک یا جانور خورد هست در چشم علاجش با میل از حدقه جدا کنند و اگر اینمعنی حاصل نیاید با اندازه
گل سرشو یا نشاسته یا کشیدن در چشم بیرون کنند **باب سیوم در امراض اذن** یعنی گوش و وی عضویست
ست آله معرفت و تشرف هوش که صانع مطلق آنرا صدفی الشکل با قدری ارتفاع همچون شراع بکسر اول و عین مهمله
یعنی بادگیر کشتی پیدا گردانیده و شریفتر بر جمله عضوها و فاضلتر بر تمام حواس بهم رسانیده از برای آنکه راه تعلم که از
بینش باشد متعلق و وابسته او ساخته و گویند که هر که از مادر کر بزاید تا تمام عمر بکلام نیاید پس فقدان سمع باعث بطلان
کلام و دیگر مرام می تواند شد و صوت موزعه است در عصبه که مسمی است بغشای طبلی که او مفروش است در قعر صماخ یعنی
سوراخ که ذی تعاریج واقع گردیده و کیفیت حصول یعنی وصول صوت چنان میباشد که صدا و لا بر صورت قرع
در هوا بیرونی که محیط ابدان در جمله جهان که مابین کره آب و تراب است و بکردار بحر زخار دائم قائم مانده اول از
آواز متصادم شود و پیش از وی بر طریق تموج بهوا اندرونی که منضغط در صماخ است فائز گردد و در غشای طبلی
صدمه زند و غشای مذکور از صدمه مذکور مدرک شود باذن الله تعالی بر محافظ گوش ذی هوش واجبست که هر دم
گوش خود را از وصول و قبول هواهای بسیار گرم و سرد و آب اجتناب فرماید و چیزی بدون فاتر در گوش نیندازد
و عند النوم در هر یوم و شب با جنبه محلوج آگنده دارد و عند السمع از سمع بر آرد و در هر هفته با تقطیر روغن بادام
تلخ تدبیر او میفرماید و مدام از اوساخ صلخ را معرا و مبرا میدارد و در اکثر امراض و اعراض او مشارکت معده
دماغ عارض میشوند در حالة تدابیر او بملاحظه حال این عضوها تاخیر در خیال نمیفرماید و باید که اینمعنی با گوش دل
اصغا نموده مدام در یاد میدارد فائده فاتر بکسر تاء فوقانی آب نیمگرم و جز آن هر چه نیم گرم باشد **فصل در
وجع الاذن** یعنی درد گوش سببش اگر حار باشد ضربان و التهاب هر زمان یا روی میباشند و اگر از سردی باشد
معنی رود بد گرانی و تمدد گوش ظاهر گردد و اگر بسببی دیگر بظهور پیوندد علامات و امارات آن بر وی گواهی بخشد
علاجش فی الحال فصد قیفال نماید و غذا کمتر دهند و آب زیرای امتناع ارتفاع بخارات طریفلات خورانند و با
ادویات نیم گرم باقی تدبیر خاصه با تقطیر مینمایند و آنجا که درد شدید پدید گردد و بیم سقوط قوت و تشنج و غشی و
اختلاط عقل باشد باید که قلیلی افیون در شیر حل کرده تقطیر نماید و کذا اسفیده تخم مرغ در گوش چکانیدن ممکن الاجلاء
حلده هست و بدینسان روغن گل مجرب خنفساء بر روغن گل برشته و فتیله بدو سرشته در گوش نهند و خنفساء بضم اول
و نون ساکن کرمی باشد سیاه رنگ که در سرگین متولد گردد و از بوهای خوش متاذی شود و در عوام بنام گبل
مشهورست دیگر برگ عشر گرم نمایند و آب از و کشیده با روغن گل یا روغن بادام گاو ضم فرمایند و در گوش خداوند درد
بارد چکانند مجرب تر و مصبر خالص در بول جاموس یا بز نیک سوده با عمل تقطیر هم عمده تدبیر است و کذا قطور آب
اشترخار که از وی استخار رسد در لیل و نهار در گوش چکانند دیگر پودینه و بابونه جوش داده بر روی گوش
نهاده با عمل انکباب فائده تمام می بخشد مجرب دیگر از برای درد ریحی صفحه شفتالو سوخته بر دستور قطور با
روغن در گوش فائده تمام بخشد دیگر از برای تمام اقسام درد گوش در گوش چکانیدن نکیین عجب بخشد

صفحه آب انار ترش همراه روغن گل بر آتش ملائم گذارند چون روغن بماند در عمل آرند دیگر ریشه مقعد گنجشک گرداگرد
گوش طلا کنند دیگر رطوبتی که از برشتن ماهی حاصل آید چکانیدن او نافع آید دیگر عصاره سرگین شتر
در گوش چکانیدن عمل مذکور نماید و کذا روغن ترب از برای ثقل و ریح گوش بگوش چکانند فائده گاه
باشد که در گوش از تولد دود یعنی کرمان پیدا و هویدا آید تدبیرش قتل و اخراج ست **فصل در قرحة الاذن**
یعنی ریش گوش داود لوالالباب اندر سیاب بر نگارند که هرچند این علت کهنه تر باشد زبون تر باشد علاجش
ماء العسل یا انزروت بفتیله آلوده در گوش نهادن فائده عجیب و منفعت غریبی بخشد دیگر مروشیاف ابیض را
قطور نمودن نعم المجرب ست مجرب عسل ده جزو سرکه بیست جزو زنگار دو جزو بطریق معروف مرهم کنانند و در
گوش بفتیله آلوده در آرند و مروشب یمانی و کندر و خون سیاوشان بدستور مذکور دوائیکه از برای قطع ریم
و صدید و بدبوئی گوش مفید آید صفت تنکار معدنی بر آتش گذارند و ذرور ساخته با آب لیمون در گوش چکانند
و اگر مریض کودک باشد زعفران در ماء العسل حل کرده تقطیر نمایند دیگر از شب و عسل مصفی فتیله آلوده نموده در گوش
بدارند و قروح کهنه اگرچه از سال باشند اندمال گیرد و کذا زنگار دو جزو بدستور مذکور دیگر پوست انار در بول کودک
بطبخ و ضماد یه خوب صلایه نموده و فتیله بدو آلوده کرده در گوش در آرند و بچکانند **فصل در انفجار الاذن**
یعنی بر آمدن خون از گوش و وی بر چند اقسام ست یکی آنکه بر سبیل بحران خون سیلان نماید دوم آنکه
از سبب امتلاء خون بکشاید سیوم از رسیدن صدمه و ضربه قویه رگی از رگهای اندرونی بگسلد و یا بشکافد
چهارم از گزیدن کژدم جراره یا مار زهردار بکردار رعاف خون جاری و ساری میگردد علاج بحرانی را
بند نکنند و در امتلائی ادویه رعافیه در عمل آرند و فصد نمایند و در یسعی بازاله مضرت می کوشند و ادویه
قابض در گوش چکانند و در ضربی هم فی الحال رگ قیفال کشایند و کندر در شیر حل نموده بعمل تقطیر در
گوش چکانند و کذا عفص و شب یمانی در سرکه جوشانیده و فتیله بدو آلوده گردانیده در گوش بدارند
فصل فی ورم الغائر فی الاذن و این ورم عسر البرء شمرده اند خاصه که در ظاهر گوش هیچگونه از علامات
و امارات ورم ظاهر و باهر نباشد اما در باطن درد شدید با اختلاط عقل پدید می آید و گفته اند که اگر انسان
با عمر جوان نباشد و حالتی بکردار رعشه بر تمام اندام او رو نماید و سر او فقط برعشه مبتلا میباشد و سیلاب آب
از چشمهای چشمش بجریان و طریان می درآید در کمتر از روز نهم رنگرا عالم بقا میگردد و اگر صدید از گوش
خداوند این علت پدید میگردد امید صلاح و توقع فلاح او توان داشت **علاج** فصد کنند و دیگر استفراغات بکار
برند و بروغنگل و داشق و انزروت فتیله آلوده در گوش ارند مجربات برای ورم گرم گوش روغنگل با سرکه
ممزوج نموده و فتیله بدو آلوده بدستور مذکور بعمل آرند دیگر از برای ورم بارد روغن بابونه بعمل تقطیر
عمده تدبیر ست و کذا انکمید در درد شدید را نفع می بخشد و روغنگل بگرم نموده در گوش چکانیدن از بهر
تسکین اوجاع گوش کافی و وافی دانند و اگر ورم مزمن و کهنه گردد خاکستر صدف با شهد و پیه گداخته

و فتیله بدو آلوده فرموده در گوش گذارند فائده گاه باشد که ورم بیخ گوش هوش بکلی فراموش نماید و منجر
با سرسام گشته فجاةً هلاک گرداند تدبیرش فی الحال فصد قیفال و اسهال ست و مرخیات گرداگرد گوش ضماد
نمایند اما استعمال اندرینحال رواد عات شدید الممنوعات ست تا باید که حتی المقدور دست از روادعات کوتاه دارند
فصل در طرش و وقر و صمم طرش بفتحتین نقصان سمع و وقر بفتح بطلان و صمم بفتحتین فقدان گم شدن
سوراخ صماخ ست و عند البعض وقر و صمم مترادف اند و عند الجمهور وقر خلقی یعنی مولودی باشد و صمم عارضی اما
آنچه مولودی بود یا در عمر صغر یا در سن شیخوخت یا بتولد گوشت زائد پیدا و هویدا گردد امید صلاح و توقع
فلاح کمتر باید داشت و اطبا بر آنند که چون مدت ده دوازده سال بر ینحال میگذرد زوال او بر محال میباشد و
کذا از سبب ضربه یا سقطه که موجب دریدگی حصه مفروشه گردد او هم تدبیر پذیر نمیباشد و آنچه از غلبه بلغم دست دهد
آن هم علاج کمتر گیرد و تهیجان که با خداوندان علت اسهال صفراوی رخ دهند اگر در انحال هم صمم زوال نگیرد
و هرگز علاج نپذیرد و گاهی از خلط مسدد یا سوء مزاج یا ورم منهک یا بحران محدث صمم میگردد علاج د ازاله
سبب کرده شود و تنقیه خلط غالب نمایند و مرارة گوسفند با افسنتین و روغن بادام تلخ آمیخته در گوش چکانند
و کذا مصطکی رومی بروغن کنجد پخته تقطیر ساختن عمده تدبیر ست قول جالینوس پیه خنزیر یا مومیای جهت
صمم و وقر مولودی نیکو تدبیر ست ایضا برای صمم بلغمی اذاراقی قسط تلخ از هر یکی چهار ماشه پیش یکماشه همه را
بروغن کنجد سوخته و صاف ساخته نگهدارند و بعمل آرند دیگر حلتیت بروغن بادام تلخ آمیخته قطور نمایند دیگر
ماء البصل با مطبوخ حرمل لغایت مفید ست دیگر روغن بیضه تقطیر نمودن از همه تدابیر مستغنی نماید دیگر بیخ
حنظل روغن کنجد بطریق معروف روغن ساختن و در گوش انداختن مفید می افتد دیگر شیاف بورق و انجیر
و خردل در گوش نهادن **فائده** اهل تجربه بر نگارند که از تکرار عمل تصویت حاده خاصه که با بوق ساخته باشند
امانت سامعت گوش را بهوش می آرد تجربه از برای صمم که عرض مزمن باشد بنفشه مربی همراه شربت خشخاش
و ماء الشعیر نیکو تدبیر ست و کذلک تدهین سر بروغنگل بنفشه و احتکاک کفهای در حالة منام چند ایام نیکو نفع آید
فائده گاه باشد که این علت در تپهای حاده شدید پدید می آید علاجش بنفشه و خیار شنبر بکار نمایند **فصل در**
دوی و طنین و این هر دو اصواتی کاذب باشند که انسان در گوش میابند اما دوی بفتح دال مهمله مفتوحه
و کسره واو و تشدید تحتانی صوتیست نرم و عظیم بکردار آواز هوا و طنین بطاء مفتوحه و نون مکسوره و تحتانی و نون
موقوف ثانی آوازیست باریک و تیز همچون آواز نگین با طشت و سببش اجتماع الابخره و ریاح غلیظه است علاجش
تنقیه نمایند و افسنتین و فودنه و بابونه در آب جوشانیده انکباب فرمایند و اگر از ضعف دماغ میباشد ترطیب و تقویت
او متوجه شوند و بدام تسعیط و تقطیر بروغن بادام تدبیر او سازند و گاهی این علت از قوت و ذکای حس پیدا
و هویدا میگردد هر چند که او بیماری باشد اما از راه تیماری بنا بر دفع تشویش مغالطات خوردن دهند سرکه
بروغنگل باهم جوشانیده با قلیلی افیون در گوش چکانند دیگر افیون مصری در شیر زنان حل کرده چکانیدن درد

ولسنین و دیگر امراض و اعراض گوش را مفید آید و از مجربات پرهیز واقعی کنانند و بر اطریفلات مواظبت فرمایند
و بصل در ادهان حاره بعمل نشویه انداخته در بعض اوقات بدستور قطور در گوش چکانند و باقی تدابیر از مبحث
و دوّار دیده و چیده بعمل آرند دوائیکه از برای ریاح و سده گوش و اندفاع خروش مفید می آید صعتر نوم یک
یک اوقیه قسط جندبیدستر مصطکی از هر یکی چهار اوقیه سداب یکدرم در ده جند بول گاو بجوشانند چون نیم باقی ماند
صاف نمایند و بروغن گاو بر آتش نرم گذارند تا روغن بماند نیمگرم در گوش چکانند مجرب دیگر تربد ده درم
انزروت چهار درم شحم حنظل هلیله کابلی از هر یکی درمی کتیرا دو دانگ بطریق معروف طیار کنانند و هنگام
ظلام مقدار دو چهار ماشه خورانند فصل فی تولد الدیدان فی الاذن و این را دو سبب باشد یکی در عفونت
دوم قرحه مزمنه که بگوش عارض شود و این کرم بر دو نوع متولد میباشند یکی آنکه سپید باشند اما سرهای ایشان سیاه
رنگ بوند دوم برنگ اغبر همچون مگس سگ میباشند علامت وجود کرمان گوش آنست که خارش شدید پدید میگردد
و حرکت و سکون کرمان هم محسوس میگردد و احیانا یگان دوگان کرمان بیرون می آیند علاج تدبیرش به
تقطیر ادویه قاتله دیدان مثل صبر و عصاره شحم حنظل و افسنتین وغیره کردن و باقی تدبیر که در فصل دیدان
امعا یاد کرده آید بعمل آرند مجرب فتیله از صوف سازند و زنگار دو درم و عسل سه درم روغن گل یکدرم بقدری
سفیده تخم مرغ ضم سازند و فتیله موصوف را ملوث کنند و در گوش نهند و بر گوش بادوف خواب نمایند و بعد خواب
بانجذاب شدید بیرون کنند تا اکثر کرمان بعمل این حیله بیرون آیند فصل در هرب الاذن من الاصوات
و هرب برای مهمله و موحده بمعنی رنجیدن و متنفر شدن گوش ست از آوازهای قویه و این را دو سبب باشد
یکی آنکه قوت نفسانی از جمله قوت خود ضعیف و نحیف میگردد دوم آنکه قوت سماعت که باذن ربیعالی
شانه در گوش با امر نیوش مامورست بنقصان یا بطلان می انجامد علاجش تقویت دماغ کنند و اغذیه و
ادویه و شمومات و مروخات لائقه در عمل آرند فصل فی دخول الحیوان فی الاذن وغیره یعنی در آمدن جانور
در گوش علامت حرکت و هیجان ست از و در گوش علاجش قتل و اخراج ست به نحویکه در فصل دیدان گفته شد
و اگر سیماب در گوش در آید از وی حالتی بکردار صرع و تشنج روی نماید و باشد که بکشد علاجش میلی از رصاص کنند
و در گوش بگردانند و اگر آب در گوش آید بعمل امتصاص بیرون کنند و اگر سنگریزه بگوش رود تدبیرش تقطیر
بروغنهای نیم گرم و عطسه آوردن ست باین طریق که در هنگام تعطس بینی بند کنند تا قوت عطسه بگوش رسد
سنگریزه بیرون بجهد فائده قول برطاس در ینباب مشعر آنست هر چیزیکه از داخل یا خارج بدن در گوش
در آید محدث ورم و یا تشنج میباشد و گاه باشد که بقتل میرساند باب چهارم در امراض بینی خالق الخلق
بینی را آله شم و زینت وجه مجعول و مخلوق نموده نیمه از بالای او با دو پاره استخوان و نیمه زیرین او از سه غضروف
ترکیب نموده و فائده او بر ظاهرست و اندرون دو مجرای در هر دو طرف بنام خیاشیم بجانب بالا نافذ کرده چنانچه
منتهی باقصای فم از جهت تنفس و استنشاق هوا و تصفیه صوت منضم گردیده و منتهی بعظام که مصفات نام میدارد

بنابر دفع فضلات دماغی و تادیه روائح رسانیده و گویند که بالای عظام مذکور دو زائده شبیه با دو سر پستان انسان
رویانیده که ادراک روائح از ذی رائحه بدو نماید پیدا گردانیده است سبحان الله صانعیکه عقل مهندسان
روشن قیاس از قیاس پیدائش و افزائش اینچنین پارهای لحمانی که ذریعه افاده و استفاده انسانی ست سرگردان
تیه حیرانی و بادیه تردد سرگردانی آمده است فتبارک الله احسن الخالقین و بس پس از راه خرد بینی بعضی از حکمای
قیافه شناس از صورت و هیات بینی استدلال حال حیا و شرمگینی و علامات و امارات غصه و خشمگینی گرفته اند چنانچه
هر کسی را بینی دراز و فراز میباشد بسیار تلخ گو و درشت خو میباشد و هر کرا دقت و کوتاهی بینی می بینی آن کس
بزیور حیا و وفا پیراسته و آراسته باشد و منفسی که اصل بینی غلیظ و آگنده میدارد از کثرت شهوات هیچگاه چه
صحیح وجه در نگاه گو حوصله او خالی باشد تا هم مباشر امر مباشرت میباشد چنانچه مرد از بالا بر آمدن و زن از زیر
شدن هرگز سیر نمی گردد و کسی را که با غلظت و دقت بینی می بینی آنکس با نقصان عقل و زبان شکل و بلادت
ذهن میباشد و عکس بینی بر عکس این نتیجه زینت وجه می بخشند و همیشان منتج بر دانش و بینش انسان میباشد
و الله اعلم بحقیقة الحال بر هر خرده شناس و اهل قیاس واجبست که مدام مشام را از شموم اشیای سموم و ادویه
قویه حاره و بارده دور و نفور میباشد و از استشمام روائحه کریهه مستنقعات و قاذورات و عفونات مقابل
و مسالخ و استعمال مفرحات و مخشنات و مسددات احتراز کلی دارد و بعضی زنان دهان را با آب پر کرده ادهان
خوشبو مثل روغن بنفشه و کدو و نیلوفر و شب بو بعمل تسعیط می پردازد و مناخر را در اول آخر روز بروغنهای
مذکور تر میداشته باشد و صاحب ریاض الطب ارقام میفرماید که مزاج بینی به نسبت مزاج گوش را رطوبت و آز
ابلس و دستور علاج عضوهای مذکور که بر ضد مزاج بینی میباشد و تدبیر باهر معالجه امراض و اعراض بینی را از چشم
گوش و عین یعنی چشم بین بین میکنند و مطمح نظر بر خیر الامور اوسطها میدارند فائده گاه باشد که بینی را
فراهم آید و یا کجی گراید اینحالت هم مبنی بر چند امور میباشند یکی قرب موت بینی کجی مینماید و یا بر حدوث
مرض جذام یا تقرب نزله و زکام اینمعنی دست دهد فصل در رعاف بالضم سیلان خون بینی ست و
وی بر چند اقسام ست یکی آنکه بر سبیل بحران سیلان نماید و مدت رعاف بحرانی تا بیست و چهار ساعت میباشد پس
از و اگر تجاوز می نماید شاید که بر جگر مرعوف صندل و کافور و گل ارمنی طلا نمایند و مازو و کافور بعمل نفوخ منخرین
اما بحرانی را بند نکنند که خوف هلاکت و اطالت مرض میباشد و اگر بسبب انصداع رگی یا شریانی بسبب کثرت
حرارت یا اصابت برودت مفرط رعاف می افتد در قسم اول خون گرم و سرخ و در ثانی رقیق می آید و باشد که
بهلاکت می انجامد و اگر بسبب گزندگی مار زهر دار یا چیزی دیگر زیانکار یکدار قملة النسر و جز آن دست دهد علاج
فی الحال فصد قیفال نمایند و بابستن بازو و بن ران و مالیدن ذنین و خصیتین امر فرمایند و باعتبار محاذی
خیاشیم وضع محاجم بر مراق نمایند و با اطلیه و اضمده بارده پردازند و شراب کاکنج و عناب و ریباس بنوشانند
دیگر عصاره سرگین خر با قلیل کافور و افیون بتسعیط فرمایند و کافور و کشنیز بر پیشانی و یافوخ طلا کردن

و پوست بیضه باریک ساخته نفوخ نمودن فائده بخشد مجرب خاکستر ابوبه پرهای مرغ بعمل نفوخ در بینی دمند
و بر پیشانی و یا فوخ ضماد نمایند دیگر کلس یکلس مغسول به بیاض بیض فتیله نمایند و در بینی گذارند دیگر
خون مرغ خشک نموده و باریک فرموده در بینی دمند و برگ اشجار آمله و کنار بر پیشانی مرعوف طلا کردن
و بدینسان پس افگنده کبوتر با خل خمر بر حوالی بینی طلا کردن مانع جریان و طریان خون بینی ست دیگر
و کذلک تقطیر خل الخمر با قلیلی گلاب عمده تدبیر اصناف رعاف ست مجرب شب یمانی و گل ارمنی با رب فی
ضماد کردن و نفوخ نمودن شقائق بر همه تدابیر فائق باشد قول جالینوس آنکه در رعاف شریانی اماله
خون با فصد دستن اطراف و حجب مراق بالاتفاق نافع آید فائده گاه باشد که از بینی خداوند رعاف
مقدار بیست و پنج آثار خون می بر آید اما از لباس زندگی بیرون نیاید و گاهی با اندک بر آمدن خون شریانی پیکر
او خالی نماید انتباه محمد رضا شیرازی فرماید از جهت علت رعاف چیزی که اندرو یکی از چهار قوت یعنی
برودت و یبوست و عفوصت و کاویت میباشد و نظیر هر یکی تحریر نموده چنانچه برودت در کافور و افیون
در گلنار و اقاقیا و مازو و عفوصت در کندر و غبار آسیا و کاویت در انواع زاج و یا دیگر که با مزاج او
میباشد محمد یوسف هروی مصنف بحر الجواهر از جهت قطع خون رعاف برنگارد که خاکستر ضفدع قاطع تمام
اقسام رعاف دیگر از نهای هر عضو که باشد **فصل در نتن الانف** نتن بفتح اول بدبوی بینی ست و
سببش عفونت اخلاط که در مصفات جمع میگردد یا قروح و جروح مزمنه متعفنه که در بینی میباشد یا بخارات
عفنه که از نواحی سینه یا شش یا معده متصاعد باشند و در حنک جمع آیند و آزان در دلقیه یعنی خیاشم که
از اقصای بینی با فم متصل میباشد برائحه مخلوط گردیده از راه بینی بر آیند علاجش تنقیه فرمایند و بول
خر تسعیط نمایند و یا شراب فقط ریحانی در بینی چکانند و سعد و سنبل و قرنفل و عفص و دار شیشعان و
آس و کافور و مشک تبتی هر یکی آس نموده در بینی دمند و کذا عنبر و زعفران با آب برگ آمیخته در بینی
چکانند دیگر آب انار بن همراه سنبل و روغن بنفشه و نرگس بعمل سعوط بکار دارند **فصل در خشم** بالفتح
وهی نقصان و بطلان قوت شم ست و نقصان چنان باشد که در قوت مذکور قدری فتور راه یابد و بطلان
او بدینسان میباشد که بکلی حس بوهای مفقود یعنی نابود میگردد و هر چند که اشیای ذی الرائحه و کریهه الرائحه در پیش
نهند چیزی از و معلوم و مفهوم نمی تواند کرد و این بر چند اقسام میباشد یکی آنکه ختام فقط خوشبو یا بدبو را ادراک تمام
نمایند دوم بعدم حضور چیزی خوشبو یا بدبو رائحه طیبه یا منتنه می دریابد اگر در قوت شامه تغیر و تشویش
پیدا و هویدا آید مریض این مرض چیزهای منتنه را خوش پندارد و بعکس اشیای طیبه ناخوش می انگارد سیم
اگر سوء مزاج گرم و خشک باشد در قوت شامه تغیر و تشویش یعنی تحیر دست دهد و اگر سوء مزاج سرد و تر باشد
هیچ چیزی از ذی رائحه مدرک نتواند کرد و اگر خلطی ردیه عفنیه در مقدم دماغ گرد آید مدام بوی بد استشمام
می نماید و اگر خلطی حاره در مقدم دماغ بدستور مذکور جمع آید مدام رائحه فلافل یا سنبل یا جز آن معلوم و

مفهوم مینماید و اگر چیزی از اخلاط بارده در مقدم مشام مقام پذیرد رائحه چیزهای ذی رائحه وقت استشمام
میگیرد و از اجتماع خلط سوداوی بوهای ترش دریابد گاه باشد که مجرای بینی در اصل خلقت هیچ مسدود
باشد از ادنی چیزی یعنی رطوبتی که از دماغ نزول نماید مجرای رائحه بکلی مسدود گردد یا خلطی در مصفات یعنی
مذکور می چسپد و از حصول حلق مذکور بطوری پیوند و یا خلطی غلیظ یا دیگر یعنی بجاری خیاشم یا مصفات را
در گیرد چنانچه در زکام هیچ رائحه استشمام نمی تواند کرد و بدین حالت تنگی نفس رو دهد و یا از بینی سخن
نماید علاج درد ماغی با ستفراغ دماغ متوجه باشند و بعد او شبنم بر خیاشم پرواز ند و فلفل و قرنفل و جندبیدستر
در بینی چکانند و کذا شونیز در بول شتر انداخته و بر آتش نرم گداخته در بینی اندازند … تقطیر
روغن بیضه تدبیر او نمایند و بدینسان حلبه و شونیز در روغن پخته بعمل تقطیر یا تسعیط نمایند و اگر فقط …
معلوم نماید و خوشبوی را مفهوم نکند باید جندبیدستر فقط باریک نموده در بینی دمند و یا مشک تبتی با
بول خر تسعیط نمایند دیگر از برای جمله قسم خشم تکمید شونیز مفید ست دیگر جندبیدستر کندش قسط … از
هر یکی یکدرم آب کرفس و روغن گاو از هر یکی اوقیه روغن بنفشه نیم اوقیه بر طریق … تسعیط
فرمایند فائده گاه باشد که در علت نقصان یا بطلان شم که از سده دماغی شده باشد در یاجوره هم تیزی …
رقیق میگردد اندرین حال زوال او بر محال میباشد و کذا اختشم که بعد از امراض حاده پیدا و مزید باشد و یا … باشد
از دیم توقع بهبودی کمتر باشد و کذا امر نیست مرض نیز اگر رائحه مشک با چلبن مبلول یعنی تر شمیم …
نیابد بل در معدود الایام رهگرای عالم بقا میگردد انتباه جالینوس میفرماید که قوت شامه از …
قوت و استعداد ادامی گیرد و از رائحه کریهه ضعف پذیرد **فصل در قرحة الانف** یعنی ریش بینی و این بر سه
قسم میباشد یکی آنکه رطب باشد سببش انصباب رطوبت فاسده است که از دماغ بر بینی تراوش نماید دوم
یابس بود و این قسم کثیر الوقوع میباشد و باشد که از اخلاط محترقه لداغه حادث گردد سیوم آنکه از سبب …
مزمنه که رطوبت منتنه او بعفونت انجامد علاجش تنقیه نمایند و مرهم ابفیشه قیروطی که از موم و روغن بادام
تلخ و روغن بنفشه و مغز ساق گاو ترتیب داده باشند در استعمال آرند و روغن کنجد با قدری زرنیخ …
بهال این علت بعدیل و بی بدیل ست دیگر بنفشه یکمثقال لعاب بهدانه … از هر یک مثقالی موم سفید یک
مثقال بر طریق معروف مرهم طیار نموده استعمال نمایند دیگر از برای ناصور بینی … تخم کدو
هر یکی دو جزو توتیای کرمانی صبر خالص از هر یکی یک جزو باریک نموده در مسکه اندازند و در استعمال آرند فائده
دهان با آب پر نمایند پس از دهان الانف سعوط فرمایند که تمام مواد بینی و قروح و جروح را … گرداند
فصل در بواسیر الانف وهی گوشت زائد … باشد که در مجاری بینی بروید و خیاشم را بند گرداند
اگر سپید رنگ و … باشد علاجش آسان تر از دیگر اقسام میباشد و اگر سرخ یا کمد …
و زرد … از دویه … باشد چنانچه این فرزندی از …

جمله ده قسم اند چنانچه دسومت و حلاوت و ملوحت و مرارت و حرافت و حموضت و قبض و عفوصت و تفه و مزلس
بمقتضای رای اطبای بر حافظ صحت دهان و زبان واجب ست که از حار بسیار و بارد بالفعل و القوه و مخدر و مفرح و حریف
و مقلص سطوا اجتناب نماید زیرا که هر یکی از ینها در خواص او خللی از ینها انداز ند چنانچه از تخدیر ذوق باطل یا ضعیف
میگردد و از حار و بارد بسو مزاج گرفتار میشود و از تفریح بیم آن باشد که با آنکه زبان جنباند و آواز برآرد لیکن
قادر بر کلام فصیح و سخنهای صحیح نمی تواند شد فصل در بخر واو با فتح موحده و خای معجمه و رای مهمله گنده دهن ست
و وی بر چند قسم ست آنچه بمشارکت معده گردد که در معده رطوبتی ردیه گرد آید علامتش آنست که بعد تناول
طعام تمام بد بوی بر طرف میگردد و هنگام خواب بالای دهان سیلان می نماید و آنچه از مشارکت دماغ باشد علامتش
تقدم نزله و زکام اندران ایام بر وی گواهی دهد و آنچه بمشارکت ریه عارض گردد چنانچه در بعض اصحاب سل
ظاهر و باهر میگردد و آنچه فقط در اجزای دهان باشد از علامات و امارات دیگر معرا و مبرا باشد و اگر بسبب تاکل
دندان و لثه عارض شود حاجت بعلامت دیگر ندارد علاجش در دفع سببی که شد و در بخر معدی تنقیه معده
بقی شد بد سفید آید در رباعی تمام اقسام تمضمض کافی و وافی تواند شد مجرب آس عفص صندل سفید صعتر قرنفل
لسان الثور سنبل هر همه را در سرکه بخته تمضمض فرمایند و در سکنجبین اجزای مذکور گداشته بنوشانند دیگر جوز بویه قرنفل
الاچیدانه دار چینی خولنجان کافور از هر یکی درمی مشک نیمی سه درم کوفته بیخته و با گلاب سرشته حب بندند
و در دهان گذارند مجرب دیگر از جهت ازاله علت بخر نیکو تر از دیگر بیرنج باشد صفه نانخواه شتر اعرابی یک
مثقال مشک خالص یک مثقال عنبر شعلب خولنجان از هر یکی دو مثقال مصطکی قرنفل از هر یکی یک مثقال
بدستور مذکور حب بندند و در دهان دارند دیگر در ماده حار لقوع مشمش بنوشانند و در بارد مربای زنجبیل
خوردن فرمایند ایضا حب الآس در سنقه منقی آمیخته در دهان گذارند دیگر از برای بخر و دفع لبسیار بار
آزموده و مجربین منقدین آنرا بار بار ستوده وظاهر نموده هر بوی که خواه از داخل باشد یا خارج بگردد و الوچی بهار
عالتوم و تخم هر یکی همه بر طرف نماید صفه قرطاس جدید شاخ دیگر صرنا کشنیز سعد کوفی قاقله صغار و کبار بسباسه
قرنفل عود عنبر خولنجان سنبل هر همه باریک نموده زمان زمان در دهان اندازند مجرب یا حمل گوید که برنشام
تراکیب عنبر و دفع افضل ست صفه سعد کوفی قرنفل لیمون عود عرقی جوز بویه کشنیز گل ارمنی کتیرا ابرو
کوفته بیخته با جزو دی عنبر و روغن بنفشه بفهر و صلابه خوب صلابه کنند و مروارید با نرشتی ترنج حل نموده داخل
ترکیب سازند و مقدار نخود حب بسته در دهان دارند ایضا خوردن اطریفلات بوی دهان خوش نماید
و کذا خوردن معجون مفرح محمد رازی که با نوشدارو موسوم و در قرابادینات مرقوم ست تمام اقسام بدبو
دهان و صنان را زائل نماید و همینان مصطکی سادج پسته پوست و برگ و تخم ترنج و برگ تنبول سادرون
زرنب بادیان رومی زرنباد جدوار قرفل لیمون پوست لیمون هر یک مفید بخر شد و مهفند فصل در
قلاع و وی بالضم بثور قرحه ست با انتشار بسیار در پوست دهان در زبان و باشد که تمام دهان را در گیرد

و گاهی از آلات و علامی هم میرسد و بعلق هم موسوم میکنند علاجش تنقیه نمایند و مرهم سرکه و زنگار و قلقطار
بفتیله آلوده در بینی گذارند مجرب زنگار نوشادر اشخار قلقطار هر همه باریک نموده و فتیله بدو آلوده در بینی
گذارند و اگر فتیله با شهد آلایند و بعده با دویه مذکورا ندایند و گذارند بهتر عمل کند دیگر قلقطار زنگار جلبیت
علی السویه گرفته و بقدری سرکه و شهد سرشته در بینی در آرند و باقی تدابیر که در مبحث بواسیر مقعد نگارش رود
از آنجا اخذ نموده بکار در آرند فصل در جفاف الانف یعنی خشکی بینی اگر از حرارت شدید که رطوبت را
فانی نماید پدید میگردد علامتش تقدم سبب ظاهر و باهر باشد و اگر از خلط لزج که بحرارت هوا در خیاشم بچسپد و
رطوبتی که از دماغ نزول نموده بینی را از مبدا در بند میگردد علاجش بروغنها و لبنیات و مبردات ساعت
بساعت تر نمایند و بر محل یافوخ هم گذارند و مدام با تسعیط روغن کدو و بادام مواظبت فرمایند و آب خرفه
بعمل تسعیط نفع تمام می بخشد فصل در عطاس بعین مضموم و طای مهمله عطسه بسیار آمدن ست و مراد آنست که عطسه
ها بکرار در سعال ست که منشش را ابنار بر دفع موذی اگر بواسطه انفراغ موذی از دماغ میباشد آن عطسه موجب فرحت
طبیعت میباشد و دلالت بر قوت دماغ و آزا آنست که هرگاه مریض مرضی نزدیک بمرگ میرسد هر چند عطوسات
بعمل آرند هرگز عطسه نزنند و زیادتی عطسه هم محدث آفات ست چنانچه گاه باشد که بکثرت عطاس عاقت شدید
پدید می گردد و گاهی قوت هم ساقط میگردد و بعضی اطفال را از یاده تر بدحال مینماید و عطسه زنان حوامل را
در زائیدن بچه و بر خروج مشیمه اعانت و یاری میدهد علاجش روغنگل که خوشبوی میباشد در بینی چکانند و
گذا روغن بید و آب نیم گرم بر سر بریزند و روغنهای نیم گرم هم در گوش گذارند و بنا گوش بمالند و بالشی گرم و
نرم زیر قفا داده بخوابانند و بوئیدن سیب خاصه که رسیده باشد از آسیب عطسه امان می بخشد فایده گاه باشد
که اطفال خورد سال بعطاس مبتلا باشند تدبیرش آنست که گرده گوسفند بر آتش گذارند و آبیکه از و برجهد بر
در بینی بمالند باب پنجم در امراض دهان و زبان حضرت حق جل و علا غنچه دهان را با شگفتگی ها از کنار
لب تا ساحل غبغب با دو پاره گل رخساره چهره نما اهل تماشا گردانیده و آنرا باطن از جهت ایصال غذا در اندرون
با شفتان و زبان و گوهر دندان آفریده و در هر اعضای حکمتهای بی حصا بودیعت حس و حرکت با اسباب
مقدر و مقرر داشته چنانچه برمی از و در محل هر یک برنگاشته آید تا بجمله دهان با زبان از جهت اجرای کلام و استقلال
حرام حیوان و انسان ست و زبان کشاف راز با ابراز حال صدق و خلاف یعنی ناسازگاری زیر غلاف خود جای
الست از لحم اسفنجی ممتزج بشعبه های شرائین و اورده و عصب حساس که از اعصاب دماغی اندر و منشعب گردیده خالق الخلق
مخلوق گردانیده فائده و تقلیب طعام و معاونت کلام ست و جرم او پر نازک ست از جمله اندام چنانچه از خیفیت
بدن زود تر متاثر و منفعل میگردد و اطبا تلون او را بجلیون ماده از اوائل دلائل مقرر نمایند و آواز سبب حتو
بالا که بر دست متاثر می نماید و در بیخ او غده لحمی ست که اهل فطنت و ارباب حکمت آنرا بنام ساکبی اللعاب نامند دیگر
فائده خلقت او تفریق مطعومات یعنی شیرینی و تلخی و ترشی وغیره که سائر حواس از احساس اینکار عاطل و بیکار اند

و تا طبقه داخلی تجاوز نموده بمری و معده انتشار پذیرد پس اگر عمیق غائر و متعفن گردد جالینوس بخلاف جمهور نام
آکلة الفم نام گوید و غلبه خلط غالب از رنگ قرحه معلوم و مفهوم میگردد اما در قرحه حار سوزش بسیار میباشد
و در رطب سیلان لعاب از دهان بجریان می آید و این علت در اطفال خورد سال که غشای افواه ایشان در غایت
نزاکت و نرمی میباشد اکثر میباشد و از آن سبب تحمل مص و خوردن اغذیه لطیفه نمی توانند شد و از خوردن
شیر ردی الجوهر کثیر دست میدهد و بدترین قلاع آنست که سیاه رنگ بثور ظهور کنند و اسلم ترین انواع قلاع
سفید و سرخ و زرد می باشد و بعضی بر آنند که رنگ قرحه که ازرق و سبز میباشد لغایت بد میباشد نعوذ بالله
منها علاج حسن تنقیه نمایند و خاکستر گاوزبان و دهن زاته در دهان پاشند و کذا حضض باریک نموده بعسل
لطوخ در دهان گذارند و همچنان خشخاش منقوع با طبیخ ادبیا شامد و بدان مضمضه فرمایند که در تمام اقسام قلاع
بهر انواع مفید می آید و اگر شب یمانی و عفص باریک کنند و در دهان پاشند فائده تام می بخشد مجرب از
برای ماده حاده کافور بطریق مذکور در دهان گذارند انتباه اصل السوس مقشر آب انار ترش و آب
کشنیز سبز که هلیله کابلی گلنار عفص هر چه از ینها حاصل آید در دهان گذاشتن مفید می آید و کذا لک شسته و رب
و گلسرخ و مهر در صندل و ترنجبین و طباشیر عمده تدبیرست فائده از برای قلاع صبیان سفیده تخم باریک
نموده در دهان بمالند و یا پاشند و اگر قلیلی گلسرخ همراه وی داخل کنند بهتر عمل کند و در قلاع دموی و صفراوی
حجامت کنانند و زلوها چسپانند دیگر کات هندی یکدرم خرمهره سوخته یکنیم درم لونتا سبز محرق از زرد
قاقا صغار برگ نیم سوخته هر همه باریک نموده بعسل لطوخ بپاشند و لطوخ بالفتح چیزی را گویند که عضو را بدان
بیالایند دیگر از برای قلاع بلغمی مفید باشد صدفة البقر کات هندی باریک نموده صباح و رواح در دهان
بپاشند فصل در کثرت لعاب یعنی سیلان آب از دهان و سیلان آب و لعاب از دهان خواه در بیداری
خواه در خواب باشد اکثر از کثرت حرارت و رطوبت معده عارض میگردد علامت این قسم آنست که در حالت
خلا و امتلاء معده افراط و تفریط میسر د چنانچه در خلو معده یا بتقلیل اغذیه از سبب اشتداد حرارت و تندی رطوبت
ازدیاد پذیرد و در عالم بیداری بسیاری بزاق دست دهد گر در خواب لعاب بیخ دهان هم سیلان نماید و ظهور
اینمعنی بعد تبهای حاده با ماده که در فصل خریف عارض شود در حالت خواب و بیداری یکسان میباشد و در
بری معده چه در حالت امتلاء و چه هنگام منام سیلان آب قلت پذیرد و کثرت نپذیرد و ظهور این علت از
کثرت رطوبت و برودت بلغمی که در معده گرد آید ظهور مینماید علامت او ضعف تمام در انهضام طعام و کثرت
از جهت در خواب و رضاب و ترشی آن توان دانست علاج در حار فصد باسلیق نمایند و آب انار شیرین و سماق
و گل ارمنی و نعناع خوردن دهند و در بارد اطریفل صغیر خوردن دهند و در استیصال تمام این علت
جاهد اشد ید میباشد بسیار مفید آید و کذا الجرع آب گرم بر نهار بسیار نفع می بخشد و گلقند با کندر
خوردن دهند و تکمید مرتب سیلان آب دهان بر طرف گرداند و گاه باشد که سیلان آب دهان

خواب از سبب قی لذ کرمان پیدا میگردد علاجش بقتل و اخراج کرم علاج نمایند و خوردن کامنی با قلیلی نمک تمام
اقسام لعاب و رضاب را نیکو باشد مجرب هلیله و شکر بمقدار نیم درم با آب گرم بر نهار خوردن و آب فرو بردن
بغایت سودمند میباشد و کذا مصطگی قرط اقاقیا از هر یکی جزوی پوست خشخاش نیم جزو سنبل رومی چهارم
جزو سقل عشر جزو هر همه را در آب آس یعنی مورد آس سوده اقراص بربندند و با سکنجبین خوردن دهند حکایت
روزی دوستی جانی بعبد الحافی از راه شکایت پیش آمد و حکایت سیلان لعاب و رضاب از دهان خویش
باین اد ایام در هنگام منام خود بنمود و گفت که هر جوانبی که در عالم خواب روی می آرم دمی از سیلان آب دهان
نمی آسایم و هر چند از اطبا دوا سیلان الماء میخورم و دمی فرو میبرم ره بجای نبردم پس بخاطر فاتر این حقیر
معلوم و مفهوم میگردد که خلاق زمین و زمان در کارگاه جهان خاصیتی و تاثیری از ادویات برداشته
و در هیچ دوای اثری باقی نگذاشته و آنچه حکما و اطبا با قاویل دلیل بر اخذ منافع باستعمال ادویه و اغذیه
در بنجال می آرند افترا صریح نمایند دگفتگو غیر لیچ میفز باشند و هر گاه نقد در حقیر جانب لعاب و رضاب او
نگاه نمودم چنان مفهوم شد که آب که از دهانش با سیلان جریان مینماید بدان مرتبه غلظت و لزوجت که اگر
فی المثل قدری از و بانگشت بگرفته آید در نظام قوام او تا بمقدار چهار ذراع صورت انقطاع نمی نماید و
یبوست در طبیعت و دغدغه در فم معده با سرعت جوع و بکثرت رجوع با اغذیه و اشربه بمرتبه کمال غالبست
و از دیگر علامات وجود حیات از احساس تصاعد چیزی هنگام مضمضه چیزی برسید هر همه را با ثبوت رسانید
و گفت خدارا بر حال زار و نزار من به بخشا و از توجه خاطر مداوا فرما پس فقیر بتدبیر قتل و اخراج و ازعاج
حیات او پرداختم چنانچه بعد تشریب مقیئات و مسهلات از هر همه حیات نجات یافت چون تحریر این حکایت
از بدایت تا نهایت بر فقیر واجب بود بنا برین بتحریر آمد فصل در ورم اللسان یعنی آماس زبان و این
علت را از رنگ ورم و غلبه خلط توان دانست و باقی علامات و امارات بر قلت و کثرت رضاب و لعاب
منحصر باشد چنانچه در دموی و بلغمی لعاب بکردار سیلاب جاری و بسیار میباشد و در صفراوی و سوداوی
بعکس این روی دهد اما در صفراوی درد شدید هم پدید میگردد و بر عکس او باد در خفیف علاج حسب سبب
تنقیه نمایند و با آب کاهو و عنب الثعلب و شیر زنان و گلاب و سماق و آب انار بن مضمضه فرمایند
و در ماده حاره قصد فصد اول از همه تدابیر کنند و در بارد حب ایارج حب قوقایا خورانند و با آب حلبه
و عسل و آب کامه و سرکه و سکنجبین بزوری و مطبوخ اصل السوس مقشر تغرغر فرمایند و طبیخ بابلیبین
فرو آرند و زنگار و نوشادر و پیاز و زنجبیل و نمک مسحوق زبان را بزبان بمالند و اگر ورم
شد بجز دستکاری سنگاری حاصل نیاید فائده گاه باشد که در حالت دستکاری جزوی از زبان قطع
زند و نزف خون پیدا و هویدا باشد و باشند که بآن حالت بهلاکت می انجامد فصل در تشقق
قلاع یعنی کفیدن و ترکیدن زبان بسبب یبوست مفرط باشد که در باغ در باغ راه یابد و بتوسط

وتا طبقه داخلی تجاوز نموده بمری و معده انتشار پذیرد پس اگر عمیق غائر و متعفن گردد قاتلیس بخلاف جمهور نام
آکلة الفم نام گوید و غلبه خلط غالب از رنگ قرحه معلوم و مفهوم میگردد اما در قرحه حار سوزش بسیار پیدا باشد
و در رطب سیلان لعاب از دهان بجریان می آید و این علت در اطفال خورد سالی که غشای افواه ایشان در غایت
نزاکت و نرمی میباشد اکثر میباشد و آزان سبب متحمل مص و خوردن اغذیه لطیفه نمی توانند شد و از خوردن
شیر روی الجوهر کثیر دست میدهد و بدترین قلاع آنست که سیاه رنگ بثور ظهور کنند و اسلم ترین انواع قلاع
سفید و سرخ و زرد می باشد و بعضی بر آنند که رنگ قرحه که ازرق و سبز میباشد لغایت بد میباشد نعوذ بالله
منها علاج مسهل تنقیه نمایند و خاکستر گاوزبان و دهن دانه در دهان پاشند و کذا حضض باریک نموده بعل
لطوخ در دهان گذارند و همچنان حب منقوع با طبیخ او بیاشامند و بدان مضمضه فرمایند که در تمام اقسام قلاع
بهر انواع مفید می آید و اگر شب یمانی و عفص باریک سنده و در دهان پاشند فائده تمام می بخشد مجرب است از
برای ماده حاده کافور بطریق مذکور در دهان گذارند انتباه اصل السوس مقشر آب انار ترش و آب شیاه ان
کشنیز سبز که هلیله کابلی گلنار عفص هرچه ازینها حاصل آید در دهان گذاشتن مفیدی آید و کذالک سنده روز
و گل سرخ و مهر و صندل و ترنجبین و طباشیر عمده تدبیر است فائده از برای قلاع صبیان بنفشه تنها باریک
نموده در دهان بمالند و یا پاشند و اگر قلیلی گل سرخ همراه وی داخل کنند بهتر عمل کند و در قلاع دموی و صفراوی
حجامت کنانند و زلوها چسپانند دیگر کات هندی یکدرم خر مهره سوخته یکنیم درم لوتیا سبز محرق از زرد
قاقا صفار برگ نیم سوخته هر همه باریک نموده بعمل لطوخ بیاشند و لطوخ بالفتح چیزی را گویند که عضو را بدان
بیالایند دیگر از برای قلاع بلغمی مفید باشد صفحة البقر کات هندی باریک نموده صباح و رواح در دهان
بپاشند فصل در کثرت لعاب یعنی سیلان آب از دهان و سیلان آب و لعاب از دهان خواه در بیداری
خواه در خواب باشد اکثر از کثرت حرارت و رطوبت معده عارض میگردد علامت این قسم آنست که در حالت
خلا و امتلاء معده افراط و تفریط میسر دهد چنانچه در خلو معده یا تقلیل اغذیه از سبب اشتداد حرارت و تندی رطوبت
ازدیاد پذیرد و در عالم بیداری بسیاری بزاق دست دهد گر در خواب لعاب از دهان هم سیلان بنماید و ظهور
این معنی بعد چیزهای حاده یا باده که در فصل غرغره عارض شود در حالت خواب و بیداری یکسان میباشد و در
پری معده چه در حالت امتلاء و چه هنگام منام سیلان آب قلت پذیرد و کثرت نپذیرد و ظهور این علت از
کثرت رطوبت و برودت بلغمی که در معده گرد آید ظهور بنماید علامت او ضعف تمام در انهضام طعام و کثرت
ازدیاد در حوائج و رضاب و ترشی آن توان دانست علاج در حار فصد باسلیق نمایند و آب انار ین و سماق
و گل ارمنی و نعناع خوردن دهند و در باره اطریفل صغیر خوردن دهند و در استیصال این علت
جاهد شدید میباشد بسیار مفید آید و کذا الجرع آب گرم بر نهار بسیار نفع می بخشند و گلقند با کندر
خوردن دهند و هلیله مربی سیلان آب دهان بر طرف گرداند و گاه باشد که سیلان آب از

خواب از سبب لقوه لد گرمان پیدا میگردد علاجش تقلیل و اخراج لعاب بنمایند و خوردن کاسنی با فلیفله نمک تمام
اقسام لعاب و رضاب را نیکو باشد مجرب هلیله و شکر بمقدار نیم درم با آب گرم بر نهار خوردن و آب و فرو بردن
بغایت سود مند میباشد و کذا مصطکی قرظ اقاقیا از هر یکی جزوی پوست خشخاش نیم جزو سنبل رومی چهار
جزو ثقل عشر جزو هر همه را در آب آس یعنی مورد آس سوده اقراص بربندند و با سکنجبین خوردن دهند حکایت
روزی دوستی جانی بعبد الخالق از راه شکایت پیش آمد و حکایت سیلان لعاب و رضاب از دهان خویش
باشد ادایام در هنگام منام خود نمود و گفت که هر جوابی کر در عالم خواب روی می آرم دمی از سیلان آب دهان
نمی آسایم و هر چند از اطبا دوا سیلان الماء میخورم و دمی غرغره میدهم ره بجای نبردم پس بخاطر فاتر این
معلوم و مفهوم میگردد که خلاق زمین و زمان در کارگاه جهان خاصیتی و تاثیری از ادویات برداشته
و در هیچ دوای اثری باقی نگذاشته و آنچه حکما و اطبا با قال و دلیل براخذ منافع باستعمال ادویه و اغذیه
در بنجال می آرند افترا صریح نمایند و گفتگو غیر هیچ مینماید و هر گاه نقیر ذره حقیر جانب لعاب و رضاب او
نگاه نمود چنان بنمود که آب که از دهانش با سیلان جریان بنماید بدان مرتبه غلظت و لزوجت که اگر
فی المثل قدری از و با انگشت بگرفته آید در نظام قوام او تا بمقدار چهار ذراع صورت انقطاع می نماید و
یبوست در طبیعت و دغدغه در فم معده با عدم جوع و بکثرت رجوع با اغذیه و اشربه بمرتبه کمال غالب است
و از دیگر علامات وجود حیات از احساس تصاعد چیزی هنگام مخمصه چیزی بر سید هر همه را با ثبوت رسانید
و گفت خدا را بر حال زار و نزار من ببخشا و از توجه خاطر مداوا فرما پس فقیر بامذ بر تنقل و اخراج و ازعاج
حیات او پرداخت چنانچه بعد تشریب مقیات و مسهلات از هر همه حیات نجات یافت چون تحریر این حکایت
از بدایت تا نهایت بر فقیر واجب بود بنا برین تحریر شد فصل در ورم اللسان یعنی آماس زبان و این
علت را از رنگ ورم و غلبه خلط توان دانست و باقی علامات و امارات بر قلت و کثرت رضاب و لعاب
منحصر باشد چنانچه در دموی و بلغمی لعاب بکردار سیلاب جاری و ساری میباشد و در صفراوی و سوداوی
بعکس این رود پیدا اما در صفراوی درد شدید هم پدید میگردد و بر عکس او باد در خفیف علاج حسب سبب
تنقیه نمایند و تا آب تاهو و عنب الثعلب و شیر زنان و گلاب و سماق و آب انار بین مضمضه فرمایند
و در ماده حاره قصد فصد اول از همه تدابیر کنند و در باره حب ایارج حب قوقایا خورانند و با آب حلبه
و عسل و آبکامه و سرکه و سکنجبین بزوری و مطبوخ اصل السوس مقشر غرغره فرمایند و طبیخ بابلین ام
فرود آرند و زنگار و نوشادر و پیاز و زنجبیل و نمک مسحوق زبان را زبان زبان بمالند و اگر ورم ...
شد بجز دستکاری ستگاری حاصل نیاید فائده گاه باشد که در حالت دستکاری جزوی از زبان قطع
زده و نزف خون پیدا و هویدا باشد و باشد که بآن حالت بهلاکت می انجامد فصل در تشقاق
قلاع یعنی کفیدن و ترکیدن زبان بسبب یبوست مفرط باشد که در ایام دماغ راه یابد و بتوسط

اعصاب بر زبان هم منشگر دد و اجزای زبان که نرم و متخلخل اند کفت و شگافت آرند و گاه باشد که از تشقق شدید زبان از تقلیب طعام و اعانت کلام باز میماند و باشد که خلطی سوخته در معده گرد آید و ابخره او زبان را متشقق نماید علاج در ازاله سبب کوشند و العبه مناسبه در دهان گذارند و تجدید کرده باشند و آب الشعیر نیکو بدرست و شیر و خرفه و کشنیز نیز نفع تمام می بخشند و یا درنگ یعنی خیار قطع کنند و بر هم مالند آنچه از وکف برآید بر زبان بمالند و غیر وطبات مرطبه در عمل آرند فصل در حرقت و حکة اللسان یعنی سوزش و خارش زبان حرقت از حرارت هم معده و حرارت دماغ و تناول چیزهای تلخ و شور یا انصباب خلطی حاده با ماده که بر زبان او ریزد نماید لازم باشد و حکه را حصول خلطی محرقه لذاعه خواه در اجزای زبان باشد خواه از دماغ برو فرو ریزد یا از معده یا اندام تمام مرتفع گردیده با حکه انجامد و نشان حکه زبان آنست که زبان در هر زمان سرخ نمیباشد و اللسان از خائیدن با دندان در هیچ نیاساید هر گاه با آب گرم تمضمض نماید آن حالت با وی استراحت رو نماید علاجش از شقاق اللسان جوید و بگویند که سرکه با روغن گل با هم ضم نموده بر زبان بمالش نرم میمالد و تغییر تریش که کنایت از دوغ ست در دهان داشتن از حرقت و حکه زبان اماان می بخشد و کذا البکر دیشیر تغرغر و تمضمض کردن نعم الندابیرست و هلیله زرد در دهان داشتن فائده عجیب و نفع غریب دهد فصل در جفاف اللسان یعنی خشکی زبان اگر از گرمی باشد علامتش صفرت و خشونت با دیگر علامات و امارات غلبه صفرا پیدا و هویدا بودن چنانچه اینمعنی در تبهای محرقه و دبائیه بظهور می پیوندد و یا سببش حرارت مفرط باشد که آب لعاب دهان و زبان خشک و غلیظ مینماید تا بحد عزوبت و لزوجت آید علامتش تقدم حرارت و یبوست گواهی دهد علاج لعاب بهیدانه بشربت نیلوفر دهند و شیره تخم کدو خرفه در دهان گذارند و طباشیر و قاقله صغار دکبار باریک نموده صباح و رواح خوردن فرمایند فائده گاه باشد که رطوبت نازله بر سطح زبان که با کثرت لزوجت و عزوبت باشد از غلبه حرارت محترق و غلیظ گشته بچسپد فعلاجش با چوب بید و سکنجبین و آب خرفه تر نموده باشند بر راه مسواک مالیده زبان پاک گردانند فصل در ثقل و استرخاء اللسان ثقل یعنی گرانی زبان چنانچه از ادای حروف قاصر آید و اصلا لفظ از و بتلفظ صحیح نمی برآید و استرخا آنست که در کلام تغیر تمام دست دهد در ظاهرست که قدرت بر کلام و ادای حروف بفصاحت تمام موقوف و منحصر باشد بر اعتدال حال زبان من حیث المد و القصر و این علت را هند سبب هستند اما آنچه خلقی بود و یا عصبه محرک زبان از سبب وقوع سقطه یا ضربه خاصه که بر موضع واقع گردد گسسته شود هرگز توقع صلاح و امید فلاح ندارد و اگر سوء المزاج حار مفرط که در عضلات زبان می افتد و رطوبت آن فانی و خشک کند علامتش تقدم حمیات حاده با ماده و استفراغات عنیفه بروی گواهی دهد هر چند که ازاله ممکن ندارد اما مادامیکه با آن نفسی قوتی ترتیب انجامد تدبیرش باید کرد شاید که عافیت در قاهیت دست دهد علاج مرطبات در دهان هر زمان گذارند و تغرغر فرمایند و روغن بنفشه و کدو بعمل لطوخ بکار برند در عالم

استرخا یا فالج ثقل و استرخاء زبان بظهور پیوندد علامتش کند حواس و بلادت حرکات و رکضات و سیلان آب و لعاب از دهان نشان خاصه اوست و اگر بسبب ضعف باشد لغیر و لکنت در کلام او راه گیرد پس اگر این مرض تابع فالج و استرخا باشد بر کلام و تقلیب طعام او تغیر دست دهد علاجش معالجه بعلاج فالج پردازند و ایارجات خورانند و با وج و عاقرقرحا و خردل و صعتر و زنجبیل و فلفل و سرکه و غیره تمضمض نمایند و کذا تریاق الذهب انقرو با دعاب خوردن و وج در دهان کردن و آب او فرو بردن و عاقرقرحا بدستور بکور با بادام بدام خوردن و آب او فرو بردن مامور نمایند و کذا با صعتر و عاقرقرحا و خردل و زنجبیل و نوشادر مطبوخ نموده بعمل لطوخ بکار برند و گاه باشد که این علت عقب تشنج یبسی عارض گردد و آن در انحالت زبان لاغر و فهم میگردد و اندر ینصورت محتاج بعلاج نباشند از برای آنکه این قسم استرخا لادوا است و گاهی کوتاهی با طرز زبان ارتباط میگیرد و از ان سبب ثقل اللسان دست دهد و این قسم هم خلقی باشد و هم عارضی خلقی تدبیر پذیر نمی باشد و عارضی در بعضی از اندمال قرحه که در ینجا یگاه حادث شود پیدا و هویدا میگردد و ارتباط این رباط چنان میباشد که طرفی از اطراف زبان ملتزق و ملتصق میگردد و سر زبان گاهی خالی از و باشد و گاه خالی نباشد و گاهی با انبساط چنانچه باید و شاید منبسط نتواند شد فائده ظاهرست مادام که زبان از دهان بیرون نبر آید و منقبض شده با کام در دهان هم نتواند رسید کلام بر وفق مرام متعذر گردد تدبیرش آنست که اندکی از عرض و طول زبان با احتیاط قطع باید نمود و بعد قطع زرور زاج و با سرکه گلاب تمضمض باید فرمود انتباه گاه باشد که از انقطاع بعض اجزای زبان شریانی انقطاع پذیرد و خون سیلان میگیرد و تدبیر با هر و دانشور باید که از تدبیر این چنین علتهای در معدود الایام بی نیل مرام ملول نباشد و دست از استعلاج کوتاه نگردانند فصل در ضفدع اللسان و ضفدع بر وزن خنصر قرونی رو از افزونی سخت مانند غده بکرو از سر ضفدع یعنی غوک زیر زبان مردمان پیدا گردد و چون بزرگ شود منع تکلم نماید سببش بلغم لزج یا خونیکه لطیف او به تحلیل رود و باقی غلیظ در ینجا یند گردیده صلب متحجر شود علاجش تنقیه نمایند و زروفا و نمک و نوشادر و عفص و زاج هر همه باریک گردانیده بمالند فائده گاه باشد که ماده ضفدع بسیار متحجر گردد هر گاه پوست بالا را باز کنند مشابه پاره سنگ برآید و دفع گردد چنانچه میر محمد اکبر عرف ارزانی مصنف طب اکبر و حدود الامراض در حدود الامراض حکایتی فرموده که مرا دوستی جانی بود و باین علت مبتلا گشت هر چند ادویه قویه دافع ضفادع بعمل می آوردیم ره بجای نبردیم آخر العمل بعمل دستکاری رستگاری یافت و مقدار سه درم سنگی از غده مذکوره برآورده نجات یافت فصل در فساد ذائقه و بطلان ذائقه فساد ذائقه آن باشد که زبان طعمی نا طبیعی فهمی یابد و بطلان ذائقه آن بود که انسان را هیچ مزه محسوس نمی گردد و گاهی انکار بدان رسد که حس لمس نیز باطل میگردد چنانچه از حرارت و برودت هم منفعل نمیگردد سببش آن باشد که در مسالک اعصاب حس که در اللسان دو هان سفروش از فضلهای رطوبی جمع گردند و مسالک او را بند گردانند تا هیچ امتیاز باز ندهند و یا بر خلاف

طعم چیزی که بخورد مفهوم نماید در استدلال اینحال از نوعیت طعوم مفهوم میگردد چنانچه تلخی و مرارت دلالت
بر غلبه صفرا مینماید و شیرینی بر غلبه خون یا بلغم حلو و ترشی و حموضت بر بلغم حامض یا سودا رهنمایی گردد و
طعم شور بر بلغم شور علاجش بعد از نضج و تنقیه خلط غالب تمضمض بطبیخ عاقرقرحا و خردل فرمایند و بنابر تلطیف
و نضج فضول مادی اصول بنوشانند فائده مواظبت بر مسواک چوب اراک خاصه که تلخ باشد ابطال و فساد
ذوق با اخراج و ازعاج رطوبات لعاب از بن دندان و اجزای دهان و زبان فائده تمام و نفع مالاکلام
می بخشد فصل در تقشر دهان و زبان و این علتی باشد که در وی پوستهای باریک بکردار پوست پیاز
از سطح دهان و زبان باز میگردد علاجش فصد کنند و مسهل صفرا دهند و آس و کاسرخ و گلنار با سرکه
بجوشانند و تمضمض کنانند باب ششم در امراض اسنان بالفتح بمعنی دندان اطبا در گوهر دندان اختلاف
میدارند چنانچه بعضی از استخوان شمارند و بعضی از قسم عصب پندارند و هر یکی بر مدعای خود ثبوتی آرند آری
آنچه استخوان گویند باعتبار صلابت گوهر دندان و بحس کردن از سوراخ نمودن و مسامیر زر و نقره لزوم
کوفتن و سپوختن چنانچه در بعضی هنود این معنی مشهود میگردد و عدم تأذی از تراشیدن و سائیدن در
عدد استخوان که دو صد و چهل و هشت واقع اند در شمار می آرند و آنانکه عصب دانند از سبب انفعال حرارت
و برودت و تخدیر و حموضت قائل این معنی هستند و حق آنست که گوهر دندان از استخوان است که بالفعل قوت
نامیه از ماده منویه باهم داشته و قوه در او تدریجاً میروید و تا بقا را فرماده ناشی میشوند و عصبای دماغی که در
پیوسته و با اصول ایشان ملتصق اند پس احساس ضربان و تخدیر بوساطت عصبی با اصول او موصول
گردیده و با لحم ایشان ملتحم و ملتصق شده است بر باشد و حیات ان متخیل میگردد که درد در نفس دندان است و وی
باعتبار شماره و قیاس در اکثر ناس سی و دو عدد دندان بر هر دو لگن برگویند دلاسما ثنایا و رباعیات و انیاب
اضراس موسوم هستند و منافع آنها ظاهر است چنانچه طحن غذا و قطع و کسر اشیا که بوساطت حرکت فک اسفل
ازوی حاصل آید و حکمای زمین سرا العلم استقرا برملا یاد فرموده است چنانچه مر همه حیوان باستثنای تمساح یعنی
نهنگ در حالت مضغ اشیا و تحرک فک زیرین میکنند و بس پس بر حافظ دندان واجب است که از اکثار چیزهای
ترش آب گوهر دندان بریزند و نیز پیسان از کسر اشیای صلبه بکردار لوز و جوز و غیره محترز باشند و در میان
خوردن حلویات آب نوشیده آب ایشان نریزند و مدام مسواک از بیخ اراک یا اشنان تمام می نموده باشند و
هر حالی بعد از تناول اغذیه لذیذه و غیر لذیذه خلال نموده دندانها جلا و صفائی داده باشند تا از ایذای
کلوب و دیگر عیوب مأمون و مصئون باشند و گذا از پاک کردن دندان بعد تناول اشیای حاره و ضاره مثل تمر
غیره چندانکه تواند پاک دارند و از آن رهنموع الاحتماع احتما کلی دارند که ظهور ضرر بین و در معده قسم
اوقات محدث آفات می تواند شد فائده و بذکر اغذیه فاسد الجوهر که جمع او شر و المنع سست چنانچه تمر و
با سیر و ماهی یا پنیر و انگور یا شیر و مثل او هر همه بنیاد فساد بر پا نمایند و تعقب اغذیه گرم و شیرینی اخرج

آب سرد بخورند که منهی عنه است و ایضاً ترشی ترنج و آبکامه باستثناء سرکه ایذا بدندان میرسانند و معذالک گندنا و جوز و
خره و غیره که دندان کند گردانند چندان نخورند و مضمضه با آب گرم که نرم میباشد مینموده باشند و سنونهای مقوی
اسنان و مطیب دهان بر بن دندان می باشند و هر شب هنگام منام تدهین دندان بار و غنگل علی الدوام مینموده باشند و بعد از
قی کردن بدستور مذکور دهواره فوفل و مازو و بلوط و دارچینی و زرنباد و صعتر بعمل سنون در عمل آورده باشند
که بجهت استیصال اعلال دندان فائده عجیب و منفعت غریب می بخشد بشرطیکه قبل از استعمال دندان را بمضمضه مناسب
و مسواک چوب اراک که خاصه مرارت و عفوصت باشد پاک نموده باشند و همچنان در حال استعمال ادویه دندان را
از تقویت و تنقیه معده و دماغ یعنی استفراغ نمودن غفلت و ذهول را راه ندهند فصل در وجع الاسنان
یعنی درد دندان سببش اگر گرم باشد علامتش ضربان و سوزش هر دم و همدم و بار باشند و از انداختن آب سرد
اندر دهان راحت و آرام تمام یافتن و اگر سببش سرد بود علامات و امارات برعکس او بار و نمودار باشد علاجش
با فصد و تنقیه متوجه شوند و سرکه و نمک باهم ضم نموده و بر برف سرد فرموده در دهان گذارند مجرب در باره فلفل
بگذار با مطبوخ نموده بعمل مطبوخ دگرم فرموده بر دندان گذاشتن و در دهن انداختن فائده نیکو دهد دیگر پوست انار
و گلنار عروق اصفر سماق دانه شب یمانی بریان مازو خار دار علی السویه کوفته بیخته بر اصول دندان گذارند و بمانند
دیگر عاقرقرحا زنگار از هر یکی دو جزو گلنار شب یمانی طباشیر کز مازج از هر واحد یک جزو همه باریک نموده
بر دندان بمالند دیگر گذارند مجرب ممکن اساعه فلفل همراه پوست خشخاش در سه چند آب اندازند از داخل به تمضمض و
از خارج بتضمید پردازند دیگر کشنیز مازو پوست خشخاش گلنار بذر البنج عنب الثعلب حب الآس از هر یکی یکدرم
افیون هشت قیراط کافور چهار قیراط در آب یا گلاب پخته نمایند و تمضمض فرمایند دیگر تنکار توتیا مس هر دو
بریان کنند و بر دندان بمالند دیگر سرکه و گلاب باهم ضم نموده مضمضه فرمایند و اگر درد شدید پدید گردد
عاقرقرحا و کافور و افیون بمالند دیگر افیون مصری باریک نموده با پنبه که در روغن گل مخلوط فرموده باشند بر دندان
گذارند دیگر دوائیکه از برای درد بارد آرام تمام دهد صفت مویزج بسایند و در پنبه ملفوف اندر دندان
قدری سیر بریان ساخته اندر و انداخته بر دندان نهند از استخوان خرد مرجان یعنی کرک خلال نموده در بن
دندان درآرند خون اندر برارند اگرچه از شدت در گریان و نالان باشند فی الحال تسکینی بخشد دیگر
بیخ کبر بدستور مذکور آرام تمام می بخشد اگر تدبیر پذیر نباشد بمقتضای الکی آخر الدواء الکی داغ دهند برای درد
بلغمی و ریحی بیخ حنظل در آب بجوشانند و بدان تمضمض یا تغرغر گردانند دیگر از برای درد نزلی و رطوبی
صفت فلفل همراه عسل مالیدن فائده تمام و آرام مالاکلام دهد دیگر فلفل عاقرقرحا حلتیت زرنباد هر همه باریک نموده
و با عسل حب بربندند و در سایه خشک نموده یگان یگان در دهان گذارند دیگر زنجبیل فلفل از برای درد دندان
بیخ انار جوشانیده تمضمض سازند و با آب عنب الثعلب تغرغر کردن نفع تمام می بخشد دیگر زیره با صعتر بار بر
بجوشانند و تمضمض کنند مجرب معجون بر الساعه در ساعت تسکین درد دندان می نماید فائده کا

که درد دندان باهیچ ادویه تسکین نیابد و روز بروز رنج و آشوب نیفزاید دفع درد بجز قلع حاصل نیاید و اندرین
صورت هم واجبست که نخستین دندان دیگر را چرب نمایند و بعده زرنیخ با سرکه یا شیر انجیر قدری گوشت بر [illegible]
برنهند و نگذارند زنجبیل چهل روز در سرکه تند گذارند و بدستور مذکور بر دندان گذارند آیا بر هر برابر واجبست که اول
دندان صحیح را بموم وغیره در پیچند و بعد او ضیع ادویه مذکور کنند والا نه از ارتکاب این عمل اجتناب ورزند فائده
گاه باشد اگر در حین قلع بیخ دندان چندان کوشش نفرمایند اثر آنست تیزی ادویه مرهم با دندان
دیگر رسیده آفتی دیگر بیارد فصل در ضرس بالکسر کندی دندانست و آن اکثر بسبب [illegible] همچون
خائیدن و یا خوردن چیزی قابض و عفص که مکث طویل نموده کندی نماید و دوم داخلی و آن چنان شده
که خلطی ترش باقی از معده بر آید و یا بخارات ازوی متصاعد گشته آب دندان می باید علاج پیه و برگ [illegible]
خرفه یا بادروج و مغز بادام تلخ و فندق و نارجیل خوردن فرمایند مجرب حلوا از روغن بادام و بیضه و
عسل ترتیب نموده نیم گرم در دندان گیرند و گذا نان گرم گرم کندی دندان را برطرف نماید فائده گاه
باشد که در دیا کندی از استعمال چیزی بارد پیدا شود تدبیرش با یارج فیقرا و روغن گل که در و مصطکی حل کرده
باشند بکنند اما اگر می با دندان چندان رسانند که اشک از چشم با سیلان بر آید تا سردی استقرار زائل نماید
فصل در تحرک الاسنان یعنی جنبیدن دندان و افتادن وی بر چند قسم است قسم نخستین آنکه با
کودکان عارض شود سببش گشاده شدن ادیه است و آن به نام ثقبه است که در وی دندان مرکوز میباشد
قسم دوم آنست که بواسطه نقصان گوشت بن دندان عارض میگردد سیوم آنکه وقوع سقطه و ضربه موجب
تحرک میگردد علاماتش درازاده سبب گوشت شد و آن ز سوخته در سرکه سرد گردانیده بیخ گل انار سماق شب یمانی
سندروس هر همه باریک نموده برین دندان گذارند مجرب خرمهره سوخته در سر با هم ضم کنند و بمد دیگر
از برای تحرک دندان و درد دندان نافع آید صفته زنگار دو درم و نیم عاقرقرحا دو درم گلنار
شب یمانی طباشیر کزمازج از هر یکی یکدرم بدستور مذکور بر بن دندان گذارند یا حبا لنند دیگر از برای تحرک
دندان و مفید درد شد بدست پوست مغیلان شانزده جزو شنگجر احت کات هندی فوفل از هر دو
چهار جزو فلفل زنجبیل از هر یکی سه جزو باریک نمایند و بطریق سنون بر دندان بمالند دیگر دو بحرق
قلقطار قیعه بود آفیون مصری فلفل سیاه نمک لاهوری از هر یکی یک جزو باریک کنند و بر دندان گذارند
فصل در تاکل و تعفن و ثقب الاسنان یعنی خورده شدن و بوسیدن و سوراخ شدن دندان
سببش آن باشد که رطوبت ردیه در جرم دندان نافذ شود و متعفن گردد و بدان سبب تاکل و تعفن در
گوهر دندان راه یابد و درین صورت رنگ دندان با سبزی یا زردی یا سیاهی تبدل گیرد و باشد که جز
اصلی کبر است و لاذق اجزای گوهر دندانست نقصان یا بطلان پذیرد و از وجود استیلای یبوست
در ذات گوهر دندان نتایج همچون تشقق و یا تفتت و یا شقیقت راه یابد و در سوراخ [illegible] پیدا دهد

گردد علاجش جرم فاسده و از اجزای گوهر دندان پاک کنند و با روغن زیت و آب مرزنجوش بالند
تا بدیگر دندان متعدی نگردد و مسواک با چوب زیتون یا اراک نماید و تلیث و گل گلاب و قرص صافی و سندروس
شقاف و عنبر و مشک و بسته کی باریک نموده برین دندان گذرند و نمالند فائده گاه باشد که در سوراخهای
دندان مثقب رطوبتی گرد آید و متعفن گشته کرمان تولد نماید علاجش نقل و اخر جهت مجرب صعتر و [illegible]
در سرکه پخته غرغره نماید و جوز عتیق و سعد کوفی اکثر زمان مضغ نمایند و کندر بتخیر با تخم گندنا و تخم پیاز و
موم سفید عمده تدبیرست و فلفل سیاه شام و بیگاه بر دندان نهادن و مالیدن فائده تمام می بخشد فصل
در صریر الاسنان فی النوم یعنی بهم سائیدن دندان در خواب و این علت در اطفال خورد سال
بیشتر رخ گردد و سببش ضعف عضلات فکین باشد و با امتلاء دماغ باشد و گاهی قبل از حدوث سکته و تشنج
و صرع دنبال بیخ و از تولد کرمان شکم نیز میباشد و گاهی در حالت در شدید پدید میگردد علاج باتنقیه و استفراغ
دماغ کنند و بعده روغن قسط و زعفران بر گردن بمالند فائده گاه باشد این علت در امراض حاده با باد بحران
عدیری با درحالت وقوع بحران میباشد و این علت در اکثر حال با اطفال در گیرد و در ایام بلوغت از خود زوال
پذیرد و بستن پر سبزک در گلوی خداوند علت بالخاصیت نفع دهد فصل در رثیه الدم یعنی دوا گشتن و
افگندن دندان اگر از غلبه خون باشد رگ زنند و مسهل دهند و با آلتی که مخصوص باینکار است قلع نماید و لثه
فصل در حفره بضم اول یعنی حا مهمله و سکون ثانی چیزی غریب بر مثال سفال بر اسنان ملتصق متلون با لون
زرد یا سیاه یا سبز بر جوهر دندان متکون گردد و آب و تاب گوهر دندان تیره و خیره نماید و از برای استدلال
ذمیت خلط از حال رنگ حفری غلبه هر خلط توان دانست و سببش بقول بقراط آن باشد که بخارات اصاعد
از معده خاصه رطوبت غلیظ عفن لزوجت که با اندک حرارت مرتفع باشد بر سطح دهان و اصول دندان آویزند
و آنچه در دهان رسند از وساطت تحرک زبان زدوده و پالوده شوند و آنچه بر اصول دندان خواه از اندرون
و خواه از بیرون موصول میباشد و از مسواک پاک هم نبوده باشند بر گوهر دندان بچسپند و منحجر گردند از برای آنکه
زبان اندرین مکان نه بدن هر دو جدا که تمام و شکل بالکلام نمیرسد بلکه از حرکت دوام لسان هم این مکان
محفوظ میماند علاجش تنقیه معده کنند و حفره سخت را با آلت آهنی که نظیر ناخن گیر باشد برفق و آهستگی
زدایند و جالیات در همه حالی در استعمال آرند تا بقیه را دور گردانند و دیگر [illegible] مجرب دیگر [illegible]
اصداف و حلزون یعنی شیخ خوف چینی مرجان آبگینه پوست بادام سوخته مدام لعل مسنون بر اسنان بمالند
دیگر نمک لاهوری و سنگ و زبد البحر مساوی باریک کنند و بمالند دیگر اشخار زرنیخ زرد عدس مقشر هر همه با یک [illegible]
و با سرکه خمیر فرموده بر آتش گذارند و پس از مضمضه سرکه بر دندان بمالند و بعد این عمل با مسکه در روغن گل دندان
چرب کنند فائده رای بعضی اطبا بر آنست که حجامت بر اعالی ازین در استیصال نهال این علت کافی در دوا
مرام میباشد فصل در لثه دامیه و وی آنست که خون از گوشت بن دندان سیلان نماید سببش اگر امتلای

خون سرخ و شیرین طعم برآید و آز عفونت خون سیاه و نمکین می آید علاجش اماله با فصد کنند و مازو و شب یمانی
و آس هر همه آس نموده بر بن دندان گذارند و باقی تدبیر که در فصل قروح تحریر نموده زود بعمل آرند دیگر
عدس و جو مقشر در سرکه سه جزو حضض یکی مصبر زرد شب یمانی از هر یکی نصف جزو گل انار یکجزو همه را باریک کنند
و بر لثه گذارند دیگر و با مبردات تمضمض کنانند فایده گاه باشد که منهوش الحیه را خون از بن دندان چندان
سیلان نماید که در انحال بستن او بر محال میباشد علاجش اماله با فصد و تمضمض بالحیة التیس و کزمازج ست
فصل در قرحه و ناصور که بر لثه افتد هرگاه جراحت گوشت دندان چرک کند قرحه گویند و بعد چهل روز ناصور
مینامند و از ناصور زرد آب بپالاید علاجش مثل قلاع نماید و تسندروس گل گلاب باریک نموده بجا بیند
دیگر کزمازج انزروت کندر خون سیاوشان زراوند ایرسا طباشیر اقاقیا گلنار گلسرخ جفت بلوط تنها
یا مرکب باریک نموده بر لثه گذارند که هر همه منبت لحم هستند مجرب برای اکلة اللثه و سیلان خون از بن دندان
صفحه زرنیخ سرخ و زرد باریک نمایند و در استعمال آرند و رای بعضی اطبا آنست که ادویه مذکور در بول کودکان
خمیر گردانند و در عمل آرند دیگر هر دو زرنیخ نوره غیر مطفی شب عفص خار دار در سرکه اقراص بربندند و عند
الحاجت بر دندان بمالند و بعد او بروغن گل تمضمض فرمایند دیگر از برای درد دندان سعد کوفی طباشیر گل
گلاب حب الآس گل انار فوفل اقاقیا کزمازج کات هندی از هر یکی جزوی سماق سه جزو باریک نموده بعمل آرند
بر اسنان گذارند دیگر آرد کرسنه زراوند مدحرج از هر یکی دو مثقال بعمل سنون در استعمال آرند دیگر پوست بیخ
کبر آهل عقرقرحا ایرسا آرد کرسنه آرد جو علی السویه کوفته بیخته سنون کنند و بر اسنان و بیخ او بپاشند دیگر از برای
قرحه و ناصور لثه صفحه دار شیشعان بر دندان گذاشتن فقط کفایت نماید مجرب برای تحرک دندان و
عفونت لثه طباشیر گل گلاب مروارید ناسفته گل ارمنی خون سیاوشان از هر یکی دو جزو مرجان صندل
سرخ قرصعنی کاکنج کزمازج مامیران چینی از هر یکی جزوی بدستور مذکور بر دندان گذارند فصل در ورم لثه
یعنی آماس گوشت بن دندان علاج حسب ماده تنقیه فرمایند و با ادویه محلله ورم تمضمض نمایند اگر ماده دموی باشد
رگ قیفال و چهار رگ بکشایند و در ریش بچه زلوهای چسپانند و با عدس و کشنیز و گلنار و سماق و فوفل و گلاب
وغیره تمضمض کنند فصل در تسهیل انبات دندان کودکان باید که اطفال را در همه حال از مضغ اشیای
صلب و سخت باز دارند و حنا با روغن گل بر گردن و اصول دندان گذارند و مدام مسکه و مغز ساق گاو و دماغ
خرگوش و پیه ماکیان بر لثه بمالند و زیت در آب گرم زده سر و گردن چرب دارند و هم در گوش چکانند و قطعه از
اصل السوس تازه خراشیده بدست اطفال هر حال داده باشند تا او را مص نماید فائده مترجم اردو نگار یعنی
خان والاشان بالتجربه ضروری الاظهار ترکیبی چند قلمبند نموده و آن گدائی سرو پا به تتبع و تقلید ترجمات
کتابت بعبارت پارسی کشیده سنون ابیض از برای استحکام اصول دندان و حصول گوشت آن
بیعدیل و بی بدیل ست اگر با روغن بر دندان بعمل لطوخ گذارند در اندک ساعت تسکین بخشد و اگر با سرکه

آمیخته تمضمض نمایند تحرک الاسنان را بر طرف نمایند صفحه عقرقرحا کزمازج سعد کوفی از هر یکی شش مثقال پوست
انار ترش و خار دار کندر گلنار مروارید تحریشب سفال چینی از هر واحد سه مثقال طباشیر خرفه نشاسته بیخ سوسن
از هر یکی چهار مثقال شاخ گوزن محرق شب یمانی از هر یکی یکنیم مثقال فلفل سفید عود بلسان از هر یکی یکمثقال
تمام ادویه بطریق معروف جدا جدا کوبند و دو دانگ کافور در ادویه مذکور ضم نموده معده خالی داشته بر اصول دندان
بمالند اما باید که قبل از استعمال ادویه با فصد و اسهال بپردازند و هنگام استعمال از گوشت و حلویات محترز باشند مضمضه
از برای اورام گوشت بن دندان در دفع ماده بغایت سودمند صفحه عدس کشنیز گلنار آس صندل سرخ فوفل
سماق علی السویه در آب جوشانیده تمضمض فرمایند و کذا فصد قیفال و چهار رگ فی الحال ورم لثه را برطرف نماید و همچنان
آب سماق بگلاب ضم نموده تمضمض نمایند دیگر از برای درد دندان که از سبب نزله و دیگر نماء اللثه و سردی باشد صفحه
عنب الثعلب کوکنار اسپند فوة الصبغ بجوشانند و مضمضه کنانند دیگر از برای استحکام لثه نفع تمام می بخشد در رطوبت
نزلی را نشف کند صفحه پوست گلنار از هر یکی دو درم نوشادر سماق شب یمانی مازو از هر یکی درمی در سرکه بجوشانند
و نیم گرم تمضمض کنند دیگر از برای تولد گوشت بن دندان چندان نفع می بخشد صفحه آرد کرسنه دو مثقال زراوند
مدحرج یک مثقال باریک نمایند و قلیلی خون سیاوشان باوی ضم فرمایند و با شهد آمیخته بر بن دندان گذارند و آنکه
آکله لثه و دهان را نافع آید صفحه پوست انار ترش و شیرین از هر یکی سی درم نمک هندی نوشادر از هر یکی پنجدرم
مازو و گلنار شب یمانی کاغذ سوخته عقرقرحا از هر یکی ده درم سماق پانزده درم همه را باریک سازند و در سرکه خمیر کرده و قرصها
نمایند و در سایه خشک فرمایند و حسب حاجت در استعمال آرند مضمضه از برای درد و تحرک الاسنان و رزبان فایده
بخشد صفحه چوب آس بیخکبر کاکنج جوز سرو گلسرخ برادة دندان فیل شب یمانی هر همه برابر گرفته در سرکه جوشانیده
تمضمض فرمایند سنون که بدبوی دهان و سیلان خون از بن دندان باز دارد و تحرک الاسنان را هم آرام تمام دهد
صفحه هلیله بلیله آمله گلسرخ اقاقیا شب یمانی طباشیر عقرقرحا قرظ برابر باریک نمایند و در استعمال آرند دیگر
دندان را محکم گرداند و خون رفتن از بن دندان باز دارد صفحه شاخ گوزن سوخته ملح اندرانی سوخته پوست
هلیله زرد گلسرخ از هر یکی دو درم گلنار یکدرم بدستور مذکور بعمل آرد دیگر جهت درد دندان و ورم لثه مجرب
ست صفحه کزمازج عقرقرحا سعد کوفی کشنیز خشک بابونه شب یمانی بریان دار فلفل گلنار کتهه از هر یکی یکدرم
باریک کرده بر دندان گذارند تریاق الاسنان از جهت درد بار دندان بغایت مفید آید و در مختار اند گاه
خواه حب بسته در دهان گذارند و خواه بطریق سنون بر اسنان گذارند صفحه چند بیدستر حلتیت مرصافی
فلفل زراوند دحرج زنجبیل میعه افیون مصری تخم البنج کوفته بیخته و با عسل آمیخته بر بینه گذارند و بر دندان نهند
مضمضه از برای تحرک الاسنان که از گرمی و عفونت باشد فائده بخشد صفحه برگ گل چایی برنگ در آب جوشانند
و بدو مضمضه کنند مضمضه که ورم لثه و ناصور کهنه را نفع تمام دهد صفحه کتهه هندی قسط شیرین الوتیار یان
زنجبیل برابر باریک کرده بمالند سنون از برای تقویت لثه و دفع نزله فائده تمام بخشد صفحه آس گلنار

شب یمانی اقاقیا علی السویه در سرکه طبخ نموده تا مدت هفت روز مضمضه کنند مجرب است از برای الوند گوشت لثه
مخصوص است صفت پوست بیخ کبر آمله عاقرقرحا بیخ سوسن آرد کرسنه آرد جو برابر باریک نموده بر دندان بمالند
دیگر از برای دفع استرخا و ترهل گوشت بن دندان و دفع برودت بسیار بار آزموده صفت عاقرقرحا پوست
بیخ کبر حنا سعد کوفی شب یمانی گلسرخ سنبل رومی بالطریق مذکور مضمضه نمایند مجرب دیگر از برای امراض حادث در
رویانیدن گوشت لثه و دفع عفونت و تحرک اسنان مفید آید صفت طباشیر سه درم گلسرخ سه درم مرصافی
یکدرم حب کاکنج یکدرم کزمازج امیران چینی مروارید ناسفته دو درم گل ارمنی خون سیاوشان مرجان محرق
صندل سفید و سرخ عند الخلو معده اول دهان را صاف گردانند و بعد او سنون گذارند دیگر از برای استحکام دندان
نفع تمام می بخشد صفت گل گلنار رشک ثمرة الطرفا برگ صنوبر برگ زیتون برگ بارتنگ شب یمانی از هر یکی
چهار چهار ماشه بجوشانند و مضمض کنند سنون از برای تحرک الاسنان و زوال گوشت خوره بن دندان
مفید می آید صفت عود سوخته شب یمانی گلنار آقاقیا از هر یکی چهار ماشه باریک نموده بعمل سنون بر اسنان
گذارند دیگر از برای استحکام دندان و رویانیدن گوشت آن مفید آید صفت نیله توتیا قسط نمک سنگ
کتهه سفید زیره سفید گشنیز مقل از هر یکی یکدرم زنجبیل فلفل سیاه هیر اکسیس مصطکی تیور کچری کباب چینی
از هر یکی نیم درم همه باریک نموده نگهدارند و بعمل سنون بر اسنان گذارند و بعد از استعمال چند ساعت از
نوشیدن آب پرهیز کنند سنون از برای دفع صنان و استحکام اصول دندان و تولد گوشت جدید اجابت مفید
می آید صفت کزمازج تخم گل فوفل سعد کوفی برگ مورد طباشیر از هر یک یکمثقال خون سیاوشان کندر از هر یک
نیم مثقال صندل سفید و سرخ از هر یکی دو مثقال کوفته بیخته سنون نمایند و عند الاستعمال در دهان آب برگ
مورد انداخته و بعد مضمضه ساخته بر لثه افشانند مضمضه از برای تحرک الاسنان که از سبب برودت باشد در
اندک زمان فایده کلی دهد صفت بابونه اکلیل الملک مرزنجوش تخم حلبه تخم کتان از هر یکی درمی بگیرند و در آب
جوشانند و مضمضه کنند دیگر از برای تقویت گوشت بن دندان فایده بخشد نظم سنبل و سعد و عود و غنچه گل +
کاسه چینی و هم کف دریا + استخوان بلیله و فوفل + صدف پاک و صندل بیضا + پس طباشیر تا بر کیب آن +
از برای سنون عجیب است + باب هفتم در امراض الشفت بالفتحتین یعنی لب او مرکب است از عصب و گوشت عنابی
رنگ و عضله و شریان و آورده فایده او ستر دهان و حفظ مضوغ و حبس لعاب و آب و اعانت نفخ و مضمضه و کلام
بازی هر اسم معا ادای حروف شفوی که با تلفظ آشکار میباشند همچون بے و میم و فا و واو که بی او متعذر تمام
ادا شوند و اطبا گویند که ترکیب لبها همچون ترکیب مقعد است از اعتبار بدایت مری و نهایت رودها هر علتی که
در لبها واقع گردد همان در مقعد هم دست دهد بکرار انشقاق لب و مقعد و بواسیر لب و مقعد و بثور لبها سفیدی و زردی
در هر دو اعضا پیدا و هویدا میگردد فصل در ورم الشفت یعنی ورم لب سببش زیادتی اخلاط است و علاج
هر یک از اخلاط بارها مذکور نموده علاج تنقیه خلط غالب کنند و ادویه که در ورم لثه تحریر رفته بطریق پیوسته

و بعد استعمال آرند و تقلیل غذا و ترک غذا ها لازم شمارند فصل در تشقق و تقشر و جفاف الشفت سببش همان باشد که
در جفاف و انشقاق زبان گفته شد علاج تنقیه و ترطیب نمایند و تسبیط فرمایند و فصد چهار رگ سازند و زوجهٔ چند
دکتیرا و کف خیار و لعاب بهدانه و خطمی و تخم کتان را مانند آن بر لب بمالند دیگر مرهم زفت و مقل با روغن
چراغ نمایند و مکام بادام و مغز کدو باریک نموده بر اندام طلا نمایند مجرب سپستان پانزده عدد در آب بجوشانند
و مغز ساق گاو و مصطکی از هر یکی دو درم ناز و سبز یکدرم پیه ماکیان نیمدرم بطریق تیزک طلا بار گردانند و باقی
هرانیکه در مبحث قروح مطلق تحریر یابد بآن رجوع آرند و پوست اندرونی تخم مرغ بران چسپانند و از سیر و پیاز و
نمک و گوشت آهو و آب و غیره آنچه صفرا انگیز باشد پرهیز کنند و گاهی بعد از فصد ظهور این معنی یعنی بثور خورد که
بها ظاهر شوند از زهر پاک ندارند فایده گاه باشد در میان اشتداد قروح و انشقاق بهم رسد و بدان سبب چهار
از فتح دهان عاجز و ناچار باشد و اشتداق و شدقین کنج های دهان است که بهندی براچهه گویند ترکیب از لفظ
برا و جیم فارسی مخلوط التلفظ بها میباشد علاجش بدانه انار ترش و صبر نمایند فصل در بواسیر لب و وی
بر دو گونه باشد یکی آنکه خلطانه کمد اللون بمقدار دانه انگور خورد در لب زیرین پدید می آید و در میان آن
غلغفت شق گردد چنانچه لب ارنب منقلب گردد بنجارج دوم آنکه بثره مشابه توت شامی در لب مذکور ظهور کند
بی درد باشد و گاهی اندر سرطان عضو را باطل نماید و گاهی بواسطه کثرت ماده و استحکام فساد عام بالب یابا
نیز متعدی میگردد بلکه اجزای ریزی را هم در گیرد علاجش بکردار علاج بواسیر مقعد نمایند و حجامت بعد ترشح
فرمایند و چهار رگ و تیغاب فی الحال کشایند و مطبوخ افتیمون تنقیه نمایند اما در حجامت احتیاط باید کرد که اگر
رگ با سور مذکور سرخ مکیست شرط زنند که اندرو خوف قطع شریان و نزف الدم خون میباشد علاجش با طلیه
و اضمده مناسبه نمایند و باعدس پخته تضمید کنند و مرهم مرداسنج و اسفیداج بعمل آرند فایده گاه باشد که باسور
مذکور مزمن گردد و از اضمده و اطلیه کاری نگشاید اندرین صورت بجز دستکاری رستگاری حاصل نیاید فصل در
تقلص الشفتین یعنی گرد آمدن هر دو لب علاج او بعلاج تشنج رجوع آرند و آنچه مبنی و مولودی باشد
نقصان ماده صلاح پذیر نباشد و بعضی بر آنند که مولودی با استثنا ... بحالت صغر سنی یعنی تا دام که طفل در
ایام نشو و نماست بسبب نرمی اعضا و سهولت قبول اشکال اعضای اطفال عمل شده و بند اصلاح میگیرند چنانچه تدبیر
اصلاحش نموده آید که لب منقلص را بادست راست کنند و بر هیات اصلی یعنی با شکلی که بایسته حالی میباشد بر بندند
و زمانی شایسته بدارند تا راست بماند فایده گاه باشد که عند قرب موت لبهای منقلص باشد فصل در
بیاض الشفت یعنی سپیدی لب و این نیز مرض است علاج تنقیه بلغم نمایند و اغذیه غلیظه بگذارند و در ... ابا
خیری و ... چکانند و اطلیه حمر و معجون خردل و عاقرقرحا و غیره نمایند فایده دگاه باشد که بیاض لب از سبب برص
و فساد کیفیت عارض میگردد و در جایگه بنیاد فساد کند پدید گردد بیاض هم دور میگردد فصل در اختلاج الشفت
یعنی پریدن لب علاج اگر سببش از آمدن خون باشد و در رگهای لب تحلیل یا ریح شدن رگ قیفال یا چهار رگ

کشایند و غذا کم خورند و به تفتیح مسام کوشند و اگر باد غلیظ بود آنچه در اختلاج مطلق گذشت بکار برند و آنچه از مشارکت معده باشد با غثیان و فواق باشد مقدمه قی بود و بقی دفع میگردد و آنچه از دماغ بود مقدمه صرع یا لقوه باشد تدبیر وی پرهیز از چیزهای بادانگیز ست و بمنع امراض مترقبه کوشیدن ست **فصل** در اکلة الشفة یعنی قرحه که روز بروز تزاید گیرد علاجش در اکلة الفم جویند و براه تنقیه و تلطیه خون و دیگر مواد بر فساد پویند فائده هرگاه سوء مزاج برلب واقع گردد علامت وی در یافته تدارک نماید باب ششم در امراض حلق و لهاة و مری و قصبه ریه اما حلق عبارت از فضائیکه در میان مسلک غذا و مسلک هوا مشترک ست و لهاة جسمی ست لحمی قلیل الحس متشکل بر شکل صنوبر که از بالای کام آویخته و فائده او تصفیه هواست از دود و غبار و امداد صوت از وی پیدا شود و مری که مرکب ست از گوشت و غشاء و شرائین و اعصاب و دو طبقه است بکردار امعاء و وی متصل ست با نهایت فم یعنی دهان و با بدایت معده منضم گردیده و نفع او ظاهر و باهرست چنانچه مری از برای در آمدن اشیاء ممضوغ و غیر ممضوغ ست در اعالی معده خالق الخلق مخلوق فرموده و روده با اسفل جهت او از برای رفع فضله کیلوسی پیدا نموده و مری بالضم خلف قصبه ریه که قریب بابست واقع شده از آن جهت وضع اطلیه و اضمده در امراض وی با بین کتفین مینمایند و مری جسم لحمانی ست از آن سبب باز و فراز میگردد و از روده دقاق فراخ هنگام تناول طعام میتواند شد فرد توان ز حلق فرو بردن استخوان درشت + ولے شکم بدرد چون بگیرد اندر ناف + و ناف مراد از مطلق سره نیست اینجا مراد از روده علیاست چنانچه افلاطون ثانی میر محمد اکبر شاه ارزانی در میزان الطب در امراض ناف فصلی باوجع السره که برگشتن و بیجا شدن روده از وی مراد داشته قصبه ریه عضویست مرکب مزاری الشکل مؤلف از غضاریف کثیر که بعضے کامل التدویر اند و بعضی ناقص التدویر که بطرفین او غشاء املس همچون غلاف محتوی گردانیده و در پیش مری موضوع گردیده چنانچه سر او را حنجره بالفتح میگویند و او آلات اتمام صوت و کلام و حصر نفس ست و در جوف حنجره جسمی ست شبیه بزبان بلبان که بهندی بنام الغوزه مشهورست و وی انضمام و انفتاح می پذیرد و صورت صوت از وی گیرد چنانچه عند حدوث آفتی در حنجره فساد در صوت پیدا می نهد و همچنانکه باید و شاید آواز بر آید و وی هم مرکب ست از سه غضروف چنانچه آنچه جانب پیش واقع ست بنام درقی بدال مهمله و ترسی بتاء مضموم شهرت تمام میدارد و نتو این غضروف زیر زنخ ملموس و محسوس میگردد و دو غضروف باقیه که بجانب پس مائل بمری هستند نسبت با اول بسیار کوچک تر اند چنانچه یکی از وی باسم لا اسم موسوم ست و دیگر بکبی که مشتق از کب ست از بهر آنکه در حالة بلع آب و طعام بمراد انضمام بر قصبه ریه می پوشید تا چیزی در قصبه نرود و هنگام تنفس و کلام از وی برخیزد و اطبا از انجهت با تاکید اکید منع فرمایند که هیچ متنفسی در اثناء طعام و شراب بکلام نمی آید و کذا با خنده شدید نگراید از برای آنکه احتمال دارد که چیزی از ماکولات در قصبه ریخته شود و سرفه و تنگی نفس شدید پدید میگردد و تا دام که بر نیاید دمی نیاساید و باشد که منتفق

گردیده هلاک بنماید **فصل** در خناق بالضم مرضی باشد که مانع تنفس و بلع هر دو یا یکی ازینها شود و سبب او ورم لوزتین و عضلات مری و حلق و حنجره باشد اما اگر تنفس آسان باشد و بلع متعسر شود سببش ورم مری باشد و اگر بعکس او دردی بود ورم در حنجره باشد فائده خان والاشان تا در صدد بیان لوزتان و تفصیل مفصل اقسام خناق که بالاتفاق اطبا از اختلاف مقام بنام جدا جدا موسوم اند شده نگردیده و فقیر ذره حقیر خالی از فائده ندیده جائی گردانید چنانچه ورم گلو در غدتین که در طرفین در رومی حلقوم بر تصویر لوزهای صغیره در جنبین اصل زبان واصل و بالوزتین مسمی اند واقع گردد گو عوام باد در گلو نام کنند اما اطبا ورم لوزتین گویند و آنچه عارض حلق و مری میباشد ذبحه می نامند و آنچه عارض عضله خارجی حنجره باشد آنرا بالاتفاق خناق میگویند اما اگر در عضله داخلی باشد خناق کلبی نام کنند و این قسم خناق بدترین اقسام ست و اگر ورم از خارج حلق هیچ محسوس و ملموس نمیگردد اما در تنفس و بلع نقصان یا بطلان راه آرد آنرا هم زبون شمارد و کذا مریض با فتح دهان و ولع زبان هر زمان می نماید یا یکبار آثار ورم با زردی یا سفیدی مینماید بغایت مذموم میباشد و کذا سفیدی چشم بسیاهی یا تیرگی و خیرگی تبدیل گیرد بد باشد و اگر نبض ضعیف بود و بمقویات هم قوت نگیرد و کذا دستها و پاها بغایت سرد گردیده بر دمیگردند از مالیدن و پوشیدن گرم نمی باشد دست از صحت مرضی میشویند و اگر زبان کوته یا سطبر شود امید صلاح و توقع فلاح کمتر باید داشت رازی بر آنست که اگر در خناق تب شدید پدید میگردد خطرناک نیست با وراي بعضی اطبا بر آن رفته که هرگاه ماده آماس رو به تحلیل و تقلیل ننهد و یا ورم منفجر گردیده با اسهال قیحی و تدبیر آن گیرد بد باشد و بد بینان اگر ورم منفجر گردد و ریم از وی بالا آید اما ورمیکه رو با تحلیل و تقلیل نماید در تمام صورت ازین اورام بیمار زار و نزار میگردند این جمله علامت هلاکت میدانند و اگر سعال بخداوند خناق انتقال گیرد لوان دانسته که ماده خناق بر شش نزول نموده بذات الریه مبتلا خواهد شد و اگر بالفت بیرون نیاید راه هلاکت مے پیماید و همچنان خداوند خناق و مخنوق الوهتی را اگر کف از دهان بیرون رود امید صحت و نجات گسسته میگردد و اگر آرزوی طعام خداوند خناق برحال نمی ماند و مشتاق به تناول چیزی از اقسام طعام نمیباشد امید او نتوان داشت و اگر ماده منفجره بر قلب ریزد مهلک باشد و همچنان هم ماده مذکور بجانب معده تراوش نماید و آن را با کاوش لذع تباه گرداند و گاهی ماده ورم منفجر گردد خداوند را بنشیع عضها رهگرای عالم البقا می گرداند علاجش فصد قیفال فے الحال نمایند اما خون بدفعات اندک اندک بگیرند و نفع از گرفتن خون بدفعات قطع مدد ماده و اماله جذب ست از اعضای آلیه و ابقای قوت و اگر ورم باقی باشد کشادن رگ که زیر زبان واقع ست در زمان امان می بخشد اما از تاخیر و تفرد اکار گذاشتن تفرد اند اقفن باشد از برای آنکه ماده مجاور عضو رئیس ست و از تکرار فصد اماله مواد از عضو رئیس بجانب خسیس حاصل مے آید و در هر فصد خون بمقدار ده دوازده درم میباید و زیاده ازو نشاید چنانچه در همه نوائب همه خون بمقدار یک آثار خام که تخمین سه صد درهم میباشد برآید و تلیین طبع بملینات مناسبه و خیار شنبر بینمایند و تغرغر و تضمید بخیار شنبر شنبد ترد انته دبا

باآب رب توت و بابرگ و بیخ او تغرغر فرمایند مجرب جدوار خطائی در آب عنب الثعلب و گشنیز بر گلو طلا نمایند
دیگر تعلیق بارشته خاصه که بادگلوی افعی خفه کرده باشند تمام اقسام خوانیق را فائده بخشد دیگر مخنوق را
لباس از جامه که با آب انار دشتی رنگ نموده باشند بپوشانند که بالخاصیت نفع میدهد مجرب سرگین گرگ با
العسل حل کرده تغرغر نمایند از جهت خناق بلغمی فائده تمام می بخشد و کذا الضمید پس افگنده خاصه که برنگ سفید
میباشد مفید باشد دیگر چند خنافس زنده بگیرند و در جلد غیر مدبوغ در پیچند و با عمل تعلیق در گردن خوانیق
بربندند دیگر اگر ضفدع شق کنند و گرما گرم بر حلق مخنوق بربندند فائده عجیب بخشد فائده در تدبیر خناق تمام
آن کسی که با هیچ ادویه و تدبیر منفعت پذیر نشود و آب از حلق فرو نرود باید که عسل بلادر از خارج بر حلق طلا
گردانند و محجمه ناری یا غیر ناری بر مهره دومکین برنهند و کتفین بفشارند تا آب از حلق فرو خواهد رفت انتهی
اطبا تمام اقسام خناق و ورم حلق که بدیده در حلق دیده میشوند در اکثر کتب خود ترک نموده بلکه اسم او که بلهجه
هندی با گلهر وغیر آن موسوم اند یاد نفرموده و قسم متورم اعضاء آلیه یعنی حنجره و مری و قصبه ریه را بجز برامده
سببش چنان میباشد که عضله حنجره بکشاید و هوا غلیظ داخل او گردد و رگهای او سست و مسترخی نماید
اندرین صورت انسان از خوردن و فرو بردن نفس متعذر میماند زیرا که در حرکت عضلات هیچگونه نقصان
و بطلان روی نداشته باشد و بی آماس بود و بجز نکرو هیچ در احتباس نمی آید مجرب مراره بادگاو
یا گوسفند بر خارج حلق طلا کنند ورم گلو را بکلی تحلیل و تقلیل می بخشد دیگر بابونه خطمی پرسیاوشان تخم
ترب انجیر تخم کتوث و خطمی پرسیاوشان تخم کرفس تنها یا مجموع بجوشانند با آب تغرغر کنند و ثفل او بربندند
دیگر شاخ گوزن بر سنگ ناهموار با بول بادگاو سحق کنند و بر حلق طلا کنند دیگر آرد باقلی حلبه جو مقشر از
هر یکی جزوی تخم خطمی خسته خرما از هر یکی نصف جزو شحم حنظل هر همه بقدر حاجت طلا کنند و اگر برودت لمس
ببینند با سفیدی تخم مرغ طلا سازند و تکرار کنند دیگر سرگین گاو و پس افگنده حمام با سرکه و روغن گل مدام طلا
کنند دیگر شیرج عصاره گشنیز لعاب حلبه از هر یکی جزوی ست که نصف جزو حضض ربع جزو هر همه را با آتش
ملائم داشته نیم گرم طلا گردانند فائده شیرج بالکسر شیره و اینجا مراد روغن کنجد ست دوم آنکه در عضله
درونی حنجره یبوست مفرط پیدا گردد و بدان سبب از جذب هوا که کار اوست باز ماند و انسان که با تنفس دائمی
محتاج بهوا است از قلت انجذاب تنگی نفس گراید اگرچه مجری کشاده باشد سیوم آنکه ورم ریه یا ورم که در
فضای سینه گرد آید و محدث اختناق میگردد چهارم آنکه در معده و رودهای کرم پیدا باشند و بدان سبب
هم از تراکم ابخره تنگی شدیده در نفس پدید آید پنجم آنکه در معده و رودهای خون بفسرد و بدان سبب از
مردم زدن آفت شدید پدید میگردد ششم آنکه دوای که بالخاصیت خناق می آرد مثل سماروغ سیاه رنگ
وغیره خورده شود هفتم آنکه بدوام استحمام پی در پی اسپسما یعنی روی دهد هشتم گزیدن مار زهردار نهم نزله و زکام
اختناق تمام در نفس می آرد علاجها در ازاله سبب بپردازند اما در قسم ششم بالشرب شبث آب لیمون و نارنج

بداعیت رنج کنند فصل در تعلق علق بحلق یعنی آویختن دیوچه بحلق و آن کرمی باشد رنگین که در آب اکثر پیدا
میباشد و بعضی از وی کلان و بعضی خورد میباشند هرگاه انسان با غفلت آب خورد دیوچه بحلق یا حنجره یا
مری یا کام بیاویزد گاهی بجانب بینی میل نماید اما آنچه تعلق علق بظاهر شود منظور نظر میگردد و آنچه منظور
نباشد وجود او باشد از غم و بیقراری مریض توان دانست و خون رقیق قی و جوه عاتی دیگر از دهان بر آید تا آنچه
بقصبه ریه در آویزد دران حال سعال لازمه او باشد و آنچه در مجرای بینی آویخته باشد و بکام آمده گردد بستگی مشام با
او پیدا و هویدا باشد و متعهدا گاه گاهی عطسه آید و اگر در مری یا معده تعلق پذیرد قی و تهوع میگیرد و آرزوی
طعام تمام بر طرف میگردد علاج آنرا اگر بتواند دید بمنقاش گرفته باید کشید و یا نانخواه و نمک غرغره کنند و بدهان
انگوزه و نمک در دهان میدارند دیگر بخور کبریت مخرج العلق حلق ست دیگر طحلب بخور انند و قی کنانند و
یا طحلب در دهان بگیرند و یا ریب گذارند تا بوی او میل نموده نزدیک بیرون آید مجرب تمام اقسام
زاجها با سرکه غرغره کردن در اخراج و از علاج علق از حلق مفید ست دیگر خردل زاج نوشادر جوکهار در
شیر انجیر بجوشانند و بروانکبات نمایند مجرب از حیلهای مخرج العلق که بسیار با تجربه رسیده است صفته
بیمار را امر فرمایند که از اقسام طعام که گرم بالقوه و فعل میباشند چیزی بخورد اما از آب خوردن اجتناب نماید و
هرگاه تشنگی با حد افراط رسد در ظرفی پر آب دهان گذارد تا دیوچه بطلب آب از خود در ظرف بیندازد و کذا
گل سیاه در خریطه کنند و در دهان اندازند دیوچه که بالوحت گل نداد رست با گل بیاویزد پس بیرون بر اندازد
دیگر نوشادر با سرکه آمیخته غرغره کنند طبری فرماید ارسا لبساینده و بسرکه و روغن گل آمیخته غرغره نمایند فائده
در شرب آب احتیاط لازم ست بی دیدن و بدون پالیدن هرگز نمی نوشند فصل در ورم اللهاة بفتح
لام آماس لهاة ست که وی عضوی ست قلیل الحس زیرا که جوهر او لحم غددی ست قلیل العصب چنانچه
در تشریح او شنیدی گذشته در صفراوی درد بانسبت دموی بیشتر و وجود التهاب رغبت آب و خشکی دهان
در همه آن پیدا بودن و در بلغمی نرمی و سپیدی رنگ ورم نمودن و درد بنهایت اندک بودن و باشد که
لهاة دراز میگردد دیگر داردم موش علاج در دموی و صفراوی بسرکه و گلاب و عصاره عنب الثعلب
مویز و تغرغر نمایند و گلنار و گل گلاب و صندل بمالند و در بلغمی با مری یعنی آب کامه و سکنجبین و خردل غرغره
کنانند و عفص و نمک و زنجبیل بر لهاة براشنانند و در سوداوی با مغز فلوس و شیر تازه تغرغر فرمایند فصل در
استرخاء اللهاة و وی آنست که ملاذه سست و دراز شود و فرود افتد باسفل بغیر تورم و این علت را
ست به سقوط اللهاة و این علت بیمار را زود زود رو نزار میگرداند و چنان پندارد که چیزی در حلق معلق ست
و هرگاه که دهان کشاده زبان بیرون آرد درازی وی هم با دیگران بنماید و گاهی کار بدان حد رسد که او
او را با انگشت برنمارند لقمه فرو نتواند فرو برد و این علت در اطفال خورد سال بیشتر عارض گردد و باشد که
موجب سعال اطفال نیز میگردد و گاهی اسهال درین علت اطفال را بدحال نمایند و حکمای هند بر آنند که غدد

این علت را چند قدر گوشت هر روز از بدن کم میگردد و باشد که اطفال را هزال تمام کار بار با اتمام میرساند علاج آن
بر داشتن لهاة است با قوابض بکر دار گلنار و سماق و زوفا و گلسرخ و آس در سرکه بخته تغرغر نمایند و بر
یافوخ هم قوابضات طلا فرمایند دیگر زرنباد و فودنج و قاقله صغار و حج ترکی باریک نموده بعمل و جور در حلق بنجور حکانند
دیگر شب یمانی و شاخ گوزن سوخته نوشادر باریک نموده بانگشت میل نهاده ملاذه را بر دارند و بر بیخ او گذارند
و کذا الفوخ اسرنج که باشد هو مشهور است و همچنان بتسعیط زعفران کافی است و انزروت سیاه شد و بدبینان عطسه
آوردن و حجمه بر پشت گردن بند و رند کور فائده ملاذه را حرکتی نیست خاصه که آنرا حرکت ارادی گویند اما بیخ
او بگوشت حوالی پیوسته و ایضا بغشا مخلل قحف و پوست سر ارتباطی است تمام هر گاه که چیزی قابض و جاذب
بر تارک بعمل تضمید نهاده آید به تتبع وی ملاذه باندازه کشش کشیده و مرتفع گردیده شود و گاه باشد که بیخ لهاة
از نزول رطوبت دماغ باریکتر می گردد چنانچه سر او باریک با استداره مشکل بشکل انگور میگردد و اندرا نخالت از
اطالت او خوفی باشد که بر جوفی حنجره آمده اختناق می آرد و حکما چون قطع این قسم ظهور کالت فرموده اما در قطع
او هم مبادرت نمی باید از برای آنکه شاید نزف خون هلاک بنماید و در ادای بعضی حروف هم نقصان عظیم و بطلان
فخیم رومی آید حکایت محمد عالم فرزند درویش دلریش بعهد شیر خوارگی یکبارگی بعلت سقوط و استرخا لهاة
زار و نزار گردید فقیر هر چند که بتدبیر او پرداخت اما هیچ فائده بروی مترتب نشد آخر بحسب تقدیر زنی پیر فرتوت در رسید
دید و گفت که فرزند شما با علت لهاة مبتلاست اگر روا دارند با چند شاخهای تر و تازه ملاذه او بر داشته آید تا بر
تدبیر روی عافیت و صلاحیت خواهد دید بعون رب المجید آنا از انجا که هزال کمال بر حال او استیلا آورده بود از
ارتکاب این معنی جواب دادم زن پیر در غیبت فقیر ذره حقیر باتفاق مادر و خواهر او با تدبیر پرداخت چنانچه چند
ستاک یعنی شاخهای تر و تازه تاک پیدا گردانیده در وسط حقیقی هر یکی پنبه پیچیده بالعاب دهان تر نموده در برگ
ذرور بی از گلسرخ و قاقله صغار و طباشیر و کافور طیار نموده که نزد خود داشت می انباشت و طفلک را در
آغوش مادر داده دهان کشاده باهر یکی از آن شاخها لهاة او برداشت و بدبینان هر روز تا سه روز با
برداشتن ملاذه او پرداخت چنانچه آنا فانا بار بنجور مذکور عافیت و رفاهیت رو نمود بعنایت رب العباد
فصل در بحة الصوت یعنی گرفتگی آواز باید دانست که مزاج حنجره که فاعل صوت است سبحانه تعالی شانه در تری
و خشکی معتدل آفریده پس هر گاه که از حال اعتدال خود بگردد آواز هم متغیر گردد یا راه نقصان یا بطلان پذیرد
و سر حنجره را الشر نای یا بلبال میدانند هر گاه که بلبان تر میگردد لبهای او بر یکدیگر فراز می آید آواز یکه از در آید
نمی بر آید و اگر بالعکس این معنی یعنی خشکی بافراط بدهان بلبان ظهور نماید تا هم حسب مقتضای از وی آواز حاصل نیاید
پس در معالجه این علت غفلت روا ندارند از برای آنکه بعد از زمان زوال او بر محال میباشد و رای بقراط بران
رفته که این علت در پیرانه سالی با علت یبوست و تغیر مزاج قابل استعلاج نمی باشد و رای دیگر حکمای برآنست
که رقت یعنی باریکی آواز علامت خاصه تنگی قصبه و سر حنجره میباشد و غلظت و ثقالت آواز علامت

خاصه فراخی و وسعت اوست و هر گاه که خشونت تردد در آواز بظهور پیوندد این معنی بدون یبوست عضو ترتبه نبندد
و کدورت آواز از رطوبت قصبه ریه خبری دهد اما گرفتگی آواز که با یبوست باشد از قلت نفث و ظهور امداد پیهای
گرم و یا صیحه شدید و یا بکا قویه میباشد علاج العبه نیم گرم بنوشانند و حریره مرغن و بیضه نیمبرشت و سکه با
مصری آمیخته خوردن دهند و اگر از سبب نزول ماده رطوبی دماغی باشد خولنجان یا کبابه در دهان داشتن و کذا
حلتیت در آب گرم حل کرده با قلیلی عسل بدهند دیگر مجرب نلقل حلتیب شهد خردل هر همه را یکجا نموده لعق
نمایند دیگر کبابه مویز طائفی انجیر حلبیه با دام مدام خوردن دهند مجرب صمغ عربی فلفل حلتیت کندر تخم
گندر خیار بین هر همه اجزای مصفا آواز هستند دیگر تخم کرفس باریک نموده بر روغن گوسفند چند یوم رغبت کنند
دیگر معجون سنجاح هم خوردن فائده تمام می بخشند و از دود و غبار و دشتهای مالح و حریف و ترشیهای
پرهیز کردن بحة الصوت را فائده میدهد فصل در صوت المرتعش یعنی آواز لرزان نشانش آنست که دایم کلام
بر وفق مرام بر آید بلکه لرزان می آید چنانچه در بعضی پیران بمشاهده در آید علاجش همانست که در رعشه و
اختلاج عام گذشت و غرغره درینجا نفع تمام میدارد انتباه خداوندان این علت را از بانگ بلند کردن و آواز
دادن و سخن گفتن و رقصیدن و خندیدن و رنجیدن و دویدن و بسیار تیز رفتار نمودن که بار خیدگی
انجامد پرهیز کنانند و قطعه اسرب بمقدار تحمل بر سینه او گذارند و بفرمایند تا بگفتگو پردازد فصل در ورم
المری و این علت بکردار ورم معده با عوارض دشوار و تپ میباشد در درد درین علت مابین کتفین و گردن
خاصه هنگام خوردن و فرو بردن آب و شراب و طعام و جز آن میباشد علاج فصد رگ اکحل یا باسلیق نمایند
و از جهت ردع ماده شراب توت و شراب فواکه با شیره تخم تورک و آب انارین جرعه جرعه بنوشانند و صندل
و گلاب و آب انارین بطریق امتصاص تجرع کنانند و همچنان ما بین شانه تضمید مفید آید و اگر ورم از سبب
برودت باشد علامتش گرانی و قلت درد است و از نوشیدن مبردات متضرر آمدن علاجش شبت و بابونه و
اکلیل الملک و تخم کتان در آب جوشانند و با سکنجبین آمیخته تجرع فرمایند و روغنهای گرم همچون بابونه و روغن
بان و زیت بمالند فصل در قروح المری یعنی ریش مجرای آب و طعام و این را دو سبب باشد یکی ظهور
بثور یا ورم گرم که در مری عارض گردد و منفجر شود دوم خلطی حاد بر آن انصباب میگیرد و آنرا متقرح گرداند
علامتش آنست که هر گاه چیزی ترش یا شور یا تیز که متکیف باکیفیت غالب باشد خورده شود درد شدید پدید
آید اگر چه باعتبار کمیت هم قلیل المقدار بود بخلاف اطعمه چرب و لقمه اگر چه لقمه او کبیر الحجم باشد متالم نمی گردد
علاج قیروطی از روغن گل و موم سفید طیار نمایند و جرعه جرعه اختیار کنند بعد از انکه دو سه روز ما العسل با
سکنجبین نوشیده باشند قرحه پاک شده باشد فصل در انطباق المری یعنی باهم فراهم آمدن اجزای مری
علامت آنست که چیزیکه سبک همچون آب و شراب باشد دشوار فرو توان برد یا اصلا نمی توان خورد بخلاف
لقمه بزرگ که بآسانی و فراغت خورده شود بدانند سببش آن باشد که در باطن مری عضله است

که علی سبیل الانبساط مر اجزای مری را بمقدار معینه از کار فرازه باز میدارد و هر گاه رطوبتی وافر بر وی انصباب
نماید و با لضرور عضله مذکور استرخا می پذیرد و از فعل ازدراد و امداد غمز که اشیای لطیفه و خفیفه که ذاتی محتاج
غامز قوی میباشند در وی مرور نگیرد یعنی چیزی از چیزهای مذکور بسوی معده نمیفرستد و اشیای ثقیل که محتاج اعانت
غامز نمی باشند و با ثقالت صلابت طبعی خود بخود متسفل میگردد و انطباق مری کشاید و اشیای مزبور با سانی
از مری مرور می نماید گویند که این علت عسر الزوال است از بهر آنکه یکی مرور طعام و شراب آب بر وی علی الدوام
میباشد و معهذا حنجره که پر از رطوبت دماغیه است باوی مجاورتست و مواصلت حقیقی مربوط است اندرین صورت
زوال استرخای این قسم بر محال نماید بل صورت امکان نمی بندد مگر آنکه مریض خورد سال باشد زیرا که در
هنگام ازدیاد قوت و وجود کثرت حرارت غریزی رطوبت مذکور راه تحلیل و تقلیل میگیرد و از سبب قلت
ماده که آماده علت است صحت و عافیت بزودی تمام دست میگیرد و باغراغر منشف رطوبت در هنگام صباح
و رواح ملازم فرمایند و زیر زنخ پاکی آورده حجمه ناری وضع نمایند و چند بدستور طلا نمایند و یا فقط پاکی
زده چند سکنجبین بمالند **فصل در حکة المری** یعنی خاریدن مری و وی چنان باشد که بیمار دمی بتنحنح
و تلوی گردن و سر نمی آساید بلکه سر و گردن را از دست غیر یا بدست خود بجنبش میفرماید و بی ظهور امور مذکور
از بیقراری و تلوسه آرام نمیگیرد و سببش آن باشد که خلطی غلیظ و حریف لذاع و محرق در معده گرد آید و بخره
لذاعه از وی هر دم تراکم کرده بجانب مری بر می آید و در فضای اقصای دهان که مری و قصبه بدو پیوسته
و باز بسته است گرد آمده بظهور لذع و احداث خارش بحکه مبتلا مینماید علاجش قی نمایند و بسرکه کهنه غرغره
فرمایند و شیر تازه با شکر باندازه مناسب شیرین نموده با جرعه جرعه نوشیدن مامور فرمایند و با شراب کدو
شیرین کرده بنوشانند **فصل در بلع الابره** یعنی فرو بردن سوزن علاماتش با اینکه ظاهر و باهر میگردد
علاج سنگ مقناطیس سوده با یک قاشق شراب انگوری ناشتا بنوشانند و بعد امضای نیم ساعت بخوجی
بسهل پردازند تا ازین تدبیر همراه اجابت بیرون بر آید و بعد افاقت شوربای طیور چرب خوردن فرمایند
و باز اصلاح حال معده با تدبیر مقوی معده پردازند **فصل در تشبث شوک** یعنی تعلق خار ماهی و جز آن
در حلق علاماتش بیقراری و تلوسه و بند شدن آب و طعام و یا بدشواری تمام اشیای رقیق فرو رفتن علاج
اگر بر آمدن با انبور و غیره ممکن باشد بیرون کشند و بعد بر آمدن با لعوق و حلویات مناسبه اصلاح معده و مری
نمایند و اگر چیزی لغزنده همچون نغزک و غیر آن باشد دست برگردن و مابین کتفین همی زنند تا بیرون آید یا
در معده نزول نماید و اگر خار یا استخوان بند گردد لقمه بزرگ خورانند و اگر انجیر خشک در رشته ابریشم محکم بندند
و اندکی خائیده فرو برند و سر رشته در دست داشته یکبارگی بیرون کشند تا انجیر خار و دیگر چیز معلقه را همراه
خود بیرون آرد **فصل در تدبیر غریق** هر گاه غریق را از آب بر آرند و بیهوش بود اما مقطوع النفس نبود
بر سبوی کلان و غیر آن واژگون گذارند و شکم بحش کنند و پر مرغ در حلق او داده قی کنانند چنانچه همگی

آب و جملگی رضاب از شکم او بیرون آید و بعد او سکنجبین و فلفل و زنجبیل بنوشانند و غذا اسفیدبا نیمبرشت یا حریره که از
آرد نخود و شیر و یا گندم تدبیر کرده باشند خورانند تا اصلاح مزاج شش مینماید فائده آنچه عوام گویند که غریق
را ماندن سه روز بکردار سکوت بعد غرق شدن حیات باقی میباشد باید که تلقین و تدفین تیر دارند از بهر آنکه بعد از
تمادی ایام هر چند که مقطوع النفس میباشد باز نفس او بظهور می آید و کذا اینمعنی در گزیده ها هم بسیار جا دیده
و با تجربه رسیده لایعنی و محض کذب میدانند همینکه تنفس درو نه بینند دامن تدبیر از و بر چینند و حکم موت کنند
و با تعذیب و تسخین بیهوده نمی پردازند **فصل در تدبیر مخنوق لوهق** یعنی کسی که گلوی وی بکمند خفه
کرده باشند هر گاه نفس باقی بود فی الفور کمند بریده رها کنند و نگرند که کف در دهان دارد یا نه اگر نباشد فی
الحال رگ قیفال زنند و بحقنه نرم طبع نرم نمایند و پایها با خردل سوده بسیار بمالند هر گاه که بهوش باز آید
بفرمایند که بروغن بنفشه و آب گرم غرغره کنند و اگر کف در دهان موجود بود زنده نبود فائده حالتیکه با ظهور
کف در دهان مخنوق الوهق یا مبتلا مبتلا به ورم خناق روی دهد نشت که ریه با قصبه عضوی است متخلخل و بس
لطیف و نحیف که حضرت حق جل و علا آنرا برطوبت دائما نرم و تر میدارد و دمی نمیگذارد که خشکی اندرو راه
میدهد هر گاه که با احتباس انفاس سے انجماد رطوبت مذکور بر سبیل ذوبان و اختلاط ابخره دخانیه که روح را بند
گرداند و با شدت اضطرار از اخراج و از علاج بخار با خالت آن حالت یعنی ظهور کف در دهان می انجامد
باب نهم در امراض صدر و ریه یعنی بیماریهای سینه و شش حضرت حق جل و علا بنیان سینه را از هفت پاره
استخوان آفریده و مر قلب و ریه و مری را گنجینه سینه مقرر گردانیده از آنکه هر متنفس که بنا بر تنفس با انبساط و انقباض
هر دم با نجذاب نسیم و اخراج ابخره دخانیه محتاج میباشند تمام عظام او را در حرکت مدد می بخشند و از آن سبب
آنرا میانجی ها غضاریف با ترتیب مضبوط در محل توصل با خلقت لین یعنی نرم گذاشته و با چهارده قرعه که مر
استخوان قوسی اند از هر جانب هفت با این هفت استخوان که مذکور گردیده اند پیوند بخشیده و در مقطع یعنی تا
عظام سینه غضروفی عریض و مستدیر الشکل محاذی فم معده باسم عظم خنجری آفریده تا کردار وقایه میان جهاز
صلبیه لینه میماند و فم معده که قلیل اللحم و شدید الحس و قریب با قلب است آنرا از اصابت آفت خارجیه در پناه خود
میدارد و ریه ریه بکسر اول و فتح ثانی عضوی است متخلخل با لحم اسفنجی و زردی رنگ و بجس مؤلف از شعب قصبه و
شعب شریان وریدی و شعب ورید شریانی با هیچکه حاوی جمیع شعبه ها گردیده است و بالای او غشای است نازک
لحم ریه ذی منافذ و مجموع ریه در آخر خود به پنج حصص گشته گرد قلب بر آمده است چنانچه سه حصه در طرف ایمن و دو
حصه در طرف ایسر دل بر سبیل تساوی واقع گردیده فائده تخلخل او آنست که هوای منجذبه در افضیه کثیر با سانی
عبور و مرور مینماید و کذا از جهت انبساط و انقباض یعنی جذب هوا و اخراج ابخره دخانیه قلبیه چنانچه باید
از وی امداد کامل با سانی حاصل آید چنانچه از اندک افسردگی اسفنج بے رنج تفکر بملاحظه در می آید که هر چند آب در
اسفنج می در آید اما با افسردگی قلیل بتعجیل از وی بیرون می آید و روی رنگ از جهت علت هوامست چنانچه

حمرت او لسفیدی از آمد شد هوا مائل گردیده و فائده بودن او آنست که از حرکت انبساطی و انقباضی که در سینه
دائم با فات او ست از و متالم نگردد و دو حصه طرف ایسر قلب از آن واقع ست که قلب را فضای باشد و حرکت رسانم
و فائده خلقت ریه ترویح قلب ست با جذب نسیم و احالت او با کیفیت مناسبه مزاج دل و اندفاع بخار دخانی و
گویند که مردم حی بر قلب ست و آله اوست مبدا تمام کلام و حکما ریه عضو مشارک بکردار معده قرار داده اند و گفته اند
که هرگاه از عضو مشارکی گرفته گردد بزودی تمام انسان و حیوان زار و نزار میگردد از برای آنکه معده آله ایست
از بهر ایصال غذا و عضا و ریه آله ایست با یصال هوا که روح را مددگار گردیده در تمام اندام میرساند و فی الحقیقت
عمده ترین آلات تنفس ست اگرچه حصول و وصول هوا از راه مسام اندام و منافذ شرائین هم بهترین وجه
میشود اند شد اما آنقدر هوا که وابسته باریه بالاستنشاق میشود از دیگر راه ها نافذ نمی شود و هوا آخر کار با مرکز دگار
با بخره اخلاط ممزوج گردیده روح میگردد و غشاء ذی منافذ حق جل و علا از بهر آن گردانیده که چیز یکه درین
فضای یعنی سینه گرد آید از راه دیگری نمی برآید هر سه آنچه در سینه و نواحی آن گنجینه میباشد از راه منافذ از
غشا در فضای ریه در آمده از راه قصبه با حرکت و قوت او بیرون می جهد و بس **فصل در جمود الصدر**
و آن را برد الصدر نیز گویند و جمود با ضمتین افسرده شدن و گرخته شدن سینه است که عضلات سینه و حجاب
شش سرد میشوند و کثیف تر گردند بنوعیکه تمدد شدید و ردائت ایتها بدید می آید و بدان سبب سینه منبسط و منقبض
نتواند شد سبب رسیدن سردی ست بر سینه و ملاقات ادویه سرد یا برف خوردن یا در آب سرد غوطه زدن و گاه
باشد که از خوردن افیون جمود الصدر پیدا میگردد و کذا از رسیدن دخان اسرب در هنگام گداختن که دود وی
از وی مرتفع میگردد زیرا که دود اسرب سرد میکند دل را و فرو می نشاند حرارت را و خشک و فانی گرداند رطوبات
را و کثیف نماید آلات تنفس را و باشد که بعد ریاضت شاقه اتفاق افتد و حکما اتفاق دارند که درین علت زود هلاکت
نکنند زیرا که گاه باشد که برودت این عضو با دل متجاوز گردد و آنرا هم سرد گردانیده بزودی هلاک میگرداند و
گاهی نفس از تنفس سبب عدم مطاوعت آلات فرو بماند علاج بهر تسخین و روغن قسط و سوسن و جوز آمیخته بر
سینه ضماد گردانند **فصل در ذات الصدر** و وی عبارت از ورم حجابست که در جانب سینه محاذ لقفیه بجز
که ملتقی الترقوتین میباشد و اجتماع مده در فضای سینه علامتش آنست که علیل وجع مستطیل از لقفیه بجز تا نام معده
در یابد و از خفتن بر سینه و سجده نمودن و نگریستن بر قدم و برداشتن سر به بالا ایذا یابد اما بر پشت و پهلو آرام
خفت علاجش تضمید بر سینه مفید و تدبیر مفصل این علت در فصل ذات الجنب تقابله و تتبع مولف محمد تحریر
کرده رود **فصل در احتقان المدة فی الصدر** یعنی بند شدن ریم در فضای سینه و دی چنان باشد
که در می در ریه ... بود و یا غیر آن که منفجر شود و ریم در فضای که خارج از شش ست گرد آید و آن سبب کثافت غلظت
در راه شش و قصبه بر نیاید و نه از راه بول برا رید و زنماید نشانش لقدم او رام عضوی از ین عضو هاست و
بعد خطور آن تا منحیل شدن با مده و نابر آمدن بر بیمار و تپ دق لازم بودن ست علاجش انجیر زرد و

زوفا خشک و سپستان و اصل السوس مقشر و پر سیاوشان و مویز و مانند آن بر روغن بادام و شکر آمیخته مدام بنوشانند
تا ماده رقیق شده بر آید و گاهی مدرات همراه هم لازم دارند تا باشد که ماده مذکور و از راه بول بر آید یا از راه
براز تبرز نماید و هرگاه نگاه دارند که ماده ریم اگر از هر دو راه یعنی بول و براز می بر آید اندرین صورت واجبست
گاهی مدر داده باشند و گاهی ملین **فائده** در تشریح ریه بتصریح بیان کرده شده که هر چه در فضای سینه گرد
آید از راه شش به نفث بر می آید زیرا که مفرغ طبیعی او قصبه است لیکن گاه باشد که ریم شش از راه ورید شریانی
که قمر غذای ریه است در آمده بجگر نازل گردد و آنچه رقیق باشد از راه کلیه مثانه و غلیظ از راه روده بیرون رود
فصل در سعال بضم سین بپارسی سرفه گویند و وی حرکتی ست نا طبیعی شش و دیگر اندامها همچون قصبه و
حجاب منصف الصدر و حجاب مستبطن اضلاع و عضلات سینه و جنب و حرکت سعال بر مثال عطسه ست که طبیعت
رنج وایذا از ین عضو ها دفع میکند و وی را چند اسباب هست یکی آنکه سوء مزاج سازج یا مادی که باریه لاحق شود
دوم آماس و قروح یا ظهور بثور که بریه حادث گردد سیوم چیز های نا طبیعی که بیک ناگاه در آلتهای تنفس همچون
باد سرد یا دود و غبار متصادم شود یا طعام ترش یا زمخت خورده شود محدث سعال گردد یا ریختن چیزی در حنجره
چهارم از مشارکت تمام اندام یا عضوی خاص همچون معده و مری و جگر و سپرز سرفه شدید مبتلا گردد اما آلات
تنفس از سوء مزاج ساده و مادی معرا و مبرا باشد پنجم خشونت سینه و قصبه ریه که از وجود حرارت و حدت عارض
میگردد و وی از حرکت عطش و گرسنگی اشتداد می آرد و بلا نفث هر حال سعال بد حال نماید علاجش در قسم
سوء مزاجی تنقیه و تعدیل نمایند و در مادی فصد و حجامت و اسهال صفرا فرمایند و در مشارکی برعایت عضو متوجه
بوده به تعدیل و تبدیل مزاج کوشند و در خشکی ماء الشعیر عمده تدبیر ست و کذا لعاب بهیدانه و شیره تخم کدو
و خیارین با شربت بنفشه و نیلوفر تنها یا مرکب ترکیب داده بنوشانند و مدام کتیرا و بادام با شکر هنگام صبح و
شام لعق فرمایند و شیر گوسفند بر روغن بادام و شکر علی الدوام داده باشند مجرب ست للقوع ادویه بارده مثل
عناب و سپستان تخم خطمی بنفشه نیلوفر اصل السوس ترنجبین مدام بنوشانند و شربت اعجاز و شربت فریاد رس و
شراب سپستان و عناب هر همه مفید اند دیگر لعوق سپستان لعوق رب السوس لعوق صمغ کثیر العوق لبوب
لعوق ابن ماسویه لعوق بادام لعوق طباشیر که در قرابادینات اند هر همه مفید اند و دیگر شیر خشت فقط در زمان
گذاشتن در استیصال علت سعال عجیب التاثیر ست اگر سعال از سبب سوء مزاج سرد باشد علامتش قلت عطش و
انتفاع با اشیای گرم و هوا گرم ست علاجش تبدیل و تعدیل مزاج نموده ادویه حاره بنوشانند و تمریخ سینه
با ادویه گرم فرمایند و ماده را بطبوخ زوفا و انجیر و حلبه و بیخ سوسن و تخم کتان و اصل السوس و بیخ بادیان
و تخم کرفس و پر سیاوشان نضج دهند و با بارجات و حبوبات مثل ایارج روفس و حب غاریقون مستفرغ نمایند
و بعد تنقیه با استعمال ادویه حاره مثل لعاب حب الرشاد و لعاب تخم کتان و حلبه و عرق بادیان با شهد شیر
نموده رغبت کنند و کذا لعوق تخم کتان و لعوق حرل و لعوق زوفا و لعوق علک البطم و لعوق کندر و

لعوق حب الرشاد مفید سعال شدید اند و از اشربه شراب انجیر و زوفا و منقه و فراسیون ترتیب نموده بنوشانند
و از معاجین معجون بقراط و معجون عنابی و معجون جالینوس و معجون اندروماخس و معجون قباد الملک
هر همه مفید اند و دهن سینه با روغن گرم مثل روغن سوسن و روغن خیری و روغن پسته و روغن حبة
الخضراء و روغن بادام و روغن قادیه بمقدار یکسیرخ همراه برگ تنبول خورانیدن و تمریخ گردانیدن بغایت مفید آید فائده
قادیه که آن را شحم الشجر نیز گویند و از کوهستان می آرند و اگر سعال بسبب نزله حاره یا بارده دماغی بود علامتش اشتداد
هنگام شب و فجر و دوام نزله بر حنجره و حلقوم مفهوم میگردد و سعال نزلی اکثر منجر بسل میگردد علاج تنقیه
و تعدیل دماغ سازند و اماله ماده جانب بینی کنند و شراب خشخاش بنوشانند و از خوردن حب الشفا متوقع شفا باشند
و حلتیت با زردی بیضه مرغ آمیخته خورانند مجرب گاوزبان در او فیه مطبوخ کرده و با شکر شیرین فرموده
بنوشانند مجرب انیسون و منقه منقی در پیاله آب جوشانیده و صاف گردانیده و با قلیلی شکر و روغن بادام
بادام جوشانند و کذا مغز بادام و شکر و منقه نعم المجرب آمده و همچنان تکمید سینه سرفه شدید را مفید می آید
حبیکه از برای تمام اقسام سعال استعمال نمایند مفید می آید صفته پوست انار شش جزو بلیله مقشر چهار جزو
کتیرا صمغ عربی از هر یکی جزوی هر همه را باریک نمایند و حب بسته خورانند دیگر قرنفل فلفل کتیرا اقاقیا ازرق
حب بسته خوردن دهند فائده هر چیزی که برای ضیق النفس مفید آید در علت سعال هم استعمال توان کرد
قول بعضی حکماء تدهین مقعد بروغن هر همه سعال را در همه حال آرام تمام بخشد و کذلک تدهین ناف با
روغن بنفشه سرفه شدید مفید می آید قول یهودی هرگاه سعال با هیچ حال آرام نگیرد محجمه بر فقره ثانیه
نهادن فائده تمام می بخشد قول یولس آنکه شد اطراف بالبستی شدید سعال شدید را فی الحال نفع
می بخشد و خوردن مرمکی مقدار باقلا سعال مزمنه را برطرف نماید از برای سعال اطفال صمغ عربی
کتیرا رب السوس شکر هر همه باریک نموده در شیر مادر حل کرده بلیسانند دیگر رازیانه فودنه باریک نموده در
شهد لعوق گردانند دیگر چشم گوسفند خشک کرده در شهد بلیسانند و پوست خشخاش نقوع نموده خیلی مفید
سعال شدید می آید و اگر زبان اطفال با شهد آلوده کنند در قطع رطوبت فائده کمال میدهد فائده
اگر اطفال را در علت سعال اسهال یار باشند بغایت بد باشند زیرا که از استعمال ملینات اسهال جاری دستاری
باشند و از قابضات سعال بدحال بنماید و اندرین حال خیر الامور اوسطها بطلع نظر داشته شراب حب الآس و
بنفشه دهند **فصل در ضیق النفس** و وی آنست که مردم دم آسوده نتوانند زد و گیشابی و تواتر همچون نفس
کسی که بدود و عند الحکماء ربو و بهر و ضیق النفس هر سه علت مترادف اند با اندک تفاوت و این علت جوانان را
هم عسر باشد و پیران را عسیر بلکه تدبیر پذیر نبود بالجمله مرضی ست مزمن ذی ادوار هرچند که تدارک زود کنند
بهتر باشد و اسباب حدوث این علت چند باشند یکی خلقی باشد و وی چنان بود که در اصل خلقت سینه
تنگ باشد و بدان سبب انتهائی دم زدن چنانچه باید و شاید منبسط نتواند شد و وی تدبیر پذیر نبود دوم

آنکه رطوبتی غلیظ در ریه حاصل آید و یا نزله نزول نماید علامتش آنست که همراه سرفه بلغم غلیظ برآید و از سینه آواز
خرخره بگوش درآید و بیمار بکرار سگ زبان از دهان بیرون نماید خاصه بعد الحرکت و گویند خداوند این علت
در آخر باستسقا مبتلا گردیده و بکرار عالم بقا ی گردد و یا در خواب مختنق (?) ... سوم آنکه صدر و ریه از
ابخره دخانیه قلبی ممتلی گشته و منافذ ریه تنگی پذیرفته مبتلا این بلا میگردد ... کثرت حرارت و یبوست ریه را
منقبض نماید از آن سبب روانحه را چنانچه باید و شاید منبسط نماید و ... در آخر دق ظاهر و باهر میگردد پنجم ریح
غلیظ در منافذ ریه و تنفس درآمده مانع استنشاق هوا میگردد و از برای آنکه ماده ریاحیه از ابخره و ادخنه که وجود
میگیرد خالی از اجزای ناریه نمی باشد ششم ورم شش یا اعضای مجاور ریه همچون حجاب حاجز و حجاب عضلات الصدر و
حجاب مستبطن الاضلاع و غشاء مجلل کبد و طحال و غیر آن پیدا آید و بدان سبب از تنفس کما ینبغی عاجز نماید هفتم سوء
مزاج گرم و خشک مفرط و اغشیه و اعصاب که مستبطن ... حدوث نماید و بدان سبب غشای متقلص گشته بسوی بالا
گراید و از سبب تقلص اغشیه از تنفس و حرکت بعجز پی آید هشتم مسهلی خورده شود یا حقنه تیز بعمل آورده گردد و اسهال نماید
محرک اخلاط گردیده محدث ایمنی باشد و گاه باشد که در ذات الجنب فصد کرده نشود یا خون مقدار مناسب گرفته نشود
یا از نیشتر باریک یا فصد ناقص خون اندر تن بجنبد و شوریده و از آن سبب هم دم زدن بر بیمار پر دشوار میگردد نهم از سبب
نزول نزله تنگی نفس و آلات تنفس پدید می آید بالجمله علامات امارات تمام اقسام این علت آنست که هنگام دم زدن
در نفس و هر تنفس که مبتلا این بلا میگردند پیدا باشد علاج در رطوبی بنا بر تلطیف ماده اشیاء ملطفه و محلله مثل
شربت زوفا و شراب حلبه و شراب فراسیون و شراب ... نرگس و شراب عنصل بنوشانند و بنا بر نفع ماده سپستان
و انجیر و بادیان و عناب و گاوزبان و ایرسا و حلبه و ... خشک جوشانیده بنوشانند و ایارج فیقرا
ایارج جالینوس و ایارج لوغاذیا و ایارج ارکاغانیس و ... ایقون هر یک دانند و توانند خورانند و ماده
استفراغ را مستفرغ گردانند و بعد او در هر راه با تخم ترب و تخم شبت و تخم سوسن و سکنجبین عنصلی دو سه بار قی
کنانند و بجهت اغتذا نخوداب و شوربای عصافیر و دراریج مدام کافی مرام دانند مجرب سیر در روغن گاو بریان
کنند و بخورانند و کذا حنظل را سوراخ کنند و از تخم ما فیها خالی گردانند و با شیر گاو پر نموده شب بدارند و صباح شیر
مذکور بنوشانند ازین تدبیر قی بفراغت آید و اگر تاخیر نماید باقدری ... قی آرند دیگر بول صبیان
خوردن بهر را برطرف نماید و افتیمون و غاریقون علی الدوام خوردن نفع تمام می بخشد و کذا اسقوردیون ...
و بخور آن قاطع ضیق النفس ست دیگر تنکار بریان یک جزو صبر خالص یک جزو باریک نموده در قند حب بندند
و هنگام شام یک حب خوردن دهند دیگر مطبوخ گاوزبان نافع ترین اشیا در علت نفس شمرده اند دیگر
شیح ارمنی ایرسا اصل السوس مقشر مطبوخ نموده بنوشانند مختار ابن هبل فرماید که مروارید محلول خوردن
نفع تمام می بخشد دیگر حلتیت بمقدار نخود خورانند و عنب و مطبوخ انجیر و زوفا و انیسون و زیره بدین خاصه با
سرکه عنصل بنوشانند دیگر و کذا زعفران خالص همراه ماء العسل خوردن ضیق شدید را برطرف نماید ضیق بخاری

را فصد باسلیق دست چپ نمایند و بعد از جهت تسکین مواد تشرب شربت نیلوفر و شربت سیب و شربت فواکه
و شربت صندل و شربت انار هرچه میسر آید نیکوست و از ترشیها و چیزهای تند و حریف و بادنجان و مولدات سودا مثل
بادنجان و گوشت قدید محترز باشند و در مکان بارد نشینند تدبیر ضیق که بسبب حرارت و یبوست بود
باشد مدام ترطیب و تبرید کنند و لعوقات بارده لعق کنند و روغن بادام همراه ماء الشعیر عمده تدبیر ست و کذا مربای
بنفشه و شیر خر و گوسفند چند مدت بنوشانند و از جماع و دیگر مجففات و محللات و مسخنات پرهیز کلی بکار دارند
مجرب از برای ضیق یابس شراب منقه و بنفشه و بهدانه و گل گلاب گاوزبان بدستور طیار نمایند و با شیره
تخم کدو با عرق گاوزبان بنوشانند و کذا شیر تازه با ترنجبین خراسانی شیرین نموده بنوشانند دیگر لوبره ارمنی
چهار درم حرف دو درم با پنج ارقیه عسل مصفی بنوشانند یا لعق گردانند ایضا برای تمام اقسام ضیق النفس
مفید آید صفت عرق نانخواه عرق حلبه منقه مطبوخ نموده بنوشانند دیگر از برای ضیق رطوبی و غیره مفید
می آید صفت زرنیخ زرد زراوند طویل کبیر دبر روغن گاو ضم نمایند و دخان او بعمل حقه در کشند دیگر
بنفشه یک اوقیه گلقند یکنیم اوقیه کرویا نیم اوقیه جوشانیده بنوشند برای ضیق النفس ریحی روغن نارجیل
روغن غار روغن سداب روغن بان روغن سوسن روغن شونیز روغن شبت هرچه ازینها حاصل آید...
بر سینه مالش فرمایند و از مرکبات هرچه مناسب دانند با خوردن او مامور فرمایند ذکر ادویه مرکبه سنجرنیا
امروسیا کالکلانج فیروزی بادمرج فلاسفه کمونی معجون اسود سلیم حب جاذ شبر همراه ماء العسل دادن عمده تدبیر
ست از برای ضیق النفس زلی اولا با تلیین طبع فرود آرند و بعد بش با مالغات نزله پردازند و بعد از آن
خوردن تجویز نمایند و برتارک سر تنخی یعنی رائی ضماد نمایند فائده در تمام اقسام ضیق النفس بر این دستور
مامور نمایند که مدام بعد از طعام تا مدت دو ساعت آب نخورند و اگر صبر نتوانند جرعه جرعه بنوشند و اگر بجای
آب عرق بادیان یا عرق گاوزبان یا عرق سوسن یا پرسیاوشان نوش جان کنند نفع تمام بینند اشتباه
در ذکر تراکیب که خداوند ضیق النفس را نفع عجیب بخشد صفت لعوق اسقیل لعوق بادیان لعوق تخم کتان
لعوق حب صنوبر لعوق خشخاش لعوق حب الرشاد لعوق زبیب لعوق زوفا لعوق علک البطم لعوق حلبه لعوق
کرسنه لعوق کرنب لعوق لوم لعوق غاریقون لعوق زراوند لعوق مطحنا معجون زراوند معجون سوسن
معجون زوفا معجون قباد الملک معجون قیصر فائده باید دانند که در هیچ حال بخداوند ضیق النفس مدرات
استعمال ننمایند از برای آنکه ماده رقیق مستطرع گردد و غلیظ باقی ماند و حمه علت میگردد اشتباه از امراض ریه
ضیق النفس یکی از مرض دور ریه است یعنی بار بار عود مینماید و در آخر منجر باستسقا میگردد خاصه آنجا که ماده نفث
بر نمی آید و گاهی از کثرت ماده با انطباق ری واختناق حنجره ادا نماید و گاهی مسلول میگردانند و هر گاه که
ما بین کتفین و فقرات گردن درد شده پدید میگردد علامت هلاکت وسوء حال مریض میباشد و کذا غور
عینین و صدغین و وقت آواز دلالت بر هلاکت مینماید و مریضان مرض این مرض با حالت ضعف قوت در

اسهال دموی گیرد و بزودی میمیرد و گاهی خداوند ضیق النفس مقطوع النفس میشود چنانچه هیچ چیز تمیز در حیات و
ممات او بجز حرکات مناخر محسوس نمیگردد و در ینحالت هم از توقع صحت او دست باید برداشت و اگر خداوند ضیق
النفس با تناول اشیای ترش و کواميخ و ملیح طالب و راغب شود و همچنان خواب طویل دلیل طوالت علت علیل
ست اندرینصورت از کثرت خواب جواب داده باشند و گوشت بریان و بیضه نیمبرشت اغذیه او می مقرر نمایند
فصل در نفث الدم یعنی برآمدن خون از دهان یا از اجزای آن یا از دماغ یا از اعضای باطن بر آید انچه
از اجزای دهان آید با تف برآید و آنچه از سر آید به تنحنح خفیف بود و سبکی سر و دیگر آثار بروی گواهی دهد در انجذاب
حنجره و یا قصبه برآید آن هم به تنحنح شد پدید پدیدار میشود و فرق در هر دو آن میباشد که در حنجره خون اندک و سعال
بود و در قصبه خون کفدار و سعال هر حال و در دیار باشد و آنچه از ریه برآید خون ناصع و کفدار و بی درد و سعال
در هر حال یار بود زیرا که ریه بیحس ست و آنچه از سینه آید افسرده و قلیل و با سرفه شدید برآید و محل جراحت درد کند
و هر گاه بر پشت می خسپد سرفه و درد غلبه کند و آنچه از مری و معده و دیگر و سپرز برآید بی قی بر آید و دیگر علامات
امارات بر وجود آفت در عضو ماوف گواهی دهد علاج آنجا که از اجزای دهان آید بطبیخ چیزهای بکر داریک
آس و مازو و گلنار و مانند آن تمضمض نمایند و آنچه از تعلق علق باشد تدبیرش تحریر شده و آنچه که از سر آید مثل
السحال فصد قیفال و حجامت نقره نمایند ... و آنجا که از حنجره و قصبه آید ... نفث الدم و
شربت انجبار در ریل و بهار ملازم دارند و آنجا که از شش آید فصد ... باسلیق و حجامت ساق پای کنند و
طبع نرم دارند و اماله ماده باسلیق اطراف نمایند ... خوردن ... گاوزبان و عرق و شگوفه کشنیز
با آب خورانند در تمام اقسام نفث الدم شادنه مغسول ... فائده جراحتی که از سینه
بهم رسد بالنسبت جراحت ریه قلیل المخاطرست از برای آنکه آنقدر که حرکت در شش یا انبساط القباض حاصل
آید در سینه نمیباشد و از جهت اندمال جراحت راحت و سکون در هر حال لازم میباید داد و به مجرب حکما
هند نقوع بالنسه فقط هنگام صبح و شام با قدری فانید میباید دیگر نسبه صمغ عربی از هر یکی نیم مثقال
با سفیده تخم مرغ آمیخته خورانند دیگر مطبوخ فوفل فقط نوشانیدن و خوردن سیاوشان و ستدروس با سفیده
تخم مرغ خورانیدن نفع تمام می بخشد و همچنان طلق محلول با آب لسان الحمل خداوند نفث الدم را در دم فائده
بخشد بلکه مسلول را هم نافع آید دیگر مسکه تازه با مصری صباح در رواح و کذا تریاق ... مذکور خاصه که از ریه
باشد و قرص کهربا و قرص کافور و قرص طباشیر عمده تدبیر این علت ست دیگر شربت انجبار با شادنه مغسول
و آب رجله یعنی خرفه در روزی دو سه بار اختیار کنانند دیگر و کذا آب آهن تاب خداوند نفث الدم با دم
فائده بخشد و عرق بارتنگ کافی مرام تمام اقسام نفث الدم می تواند شد بقراط فرماید که اگر خداوند نفث
الدم را خون از دهان با سیلان برآید دیر نه پاید جالینوس فرماید که خداوند نفث الدم را تریاق کبیر و
مثرودیطوس میباید ادویه مفرده قاطع تمام اقسام نفث الدم صفت آنتد آلمیع آتش ارتنگ انفحه مخرق

کهربا بادآورد انجبار دم الاخوین بسد ملوط ثمره طرفا و ثمره ام غیلان بارتنگ سفرجل حضض شادنج محرق
شاخ گوزن محرق طین ارمنی طین مختوم گلنار سماق عصاره لحیة التیس اقاقیا قنطوریون دقیق گل سرخ
کافور کثیرا نشاسته عصاره حرفه عصاره لسان الحمل عصاره رز مناسب حال و محال دیده در استعمال آرند دیگر
بذرالبنج همراه عسل و شب یمانی و زرده بیضه از ادویه مرکبه شراب انجبار شراب حب الآس لعوق مطحا جوارش کهربا
سفوف کهربا وغیره فائده خداوند نفث الدم را باید که از حرکات بدنیه و نفسانیه و کثرت خنده و کلام و صیحه
قویه و تمام اشیا حرارت افزا و چیزهای مالحه و حریفه پرهیز میدارد **فصل در نفث المده** و وی آنست که ریم یا نفث
از حلق یا حنجره یا اجزای دهان بر آید خواه از انفجار خناق یا دیگر ورم گرم یا سرد که در اجزای دهان بود منفجر
شده بر آید یا از سینه بر آید عقب ورمی که رو بتفجیر می آرد اما آنچه از انفجار ذات الریه و ذات الجنب یا سل یا دبیله معده
باشد در محل خود ذکر باید **علاج** تلطیف است و موم با روغن بابونه و تهیه پاکیان تضمید بر سینه مفید می آید و
بباید که اندرین علت چیزهای قابض و سرد بالفعل و القوه تضمید نهند و مدام بر شرب مطبوخ زوفا و انیسون و انجیر
و اصل السوس صبح و شام داده باشند و این قاعده در تمام اورام که در تجویف سینه و شش و نواحی او واقع
گردد و منفجر شود از برای آنکه ماده از فضیه سینه را بدفع بجز قصبه ریه نیست **فصل در ذات الریه** یعنی آماس
شش اما آنچه از گرمی باشد خواه ماده او حرارت خون میباشد خواه ماده صفرا یا بلغم شور علامتش لزوم تب شدید
و شدت ضیق النفس و ثقل در گنجینه سینه و سرخی رخساره و تشنگی مفرط تا آخفت و شدت اعراض این امراض به
ماده میباشد اما سعال در هر حال لازم و مزید میگردد و این علت از بدترین علت ماده روز تا هفت روز کار بیمار
بانجام و اختتام میرساند و گفته اند که اطفال خورد سال را از درستی تدبیر پی تنفجیر ماده صلاحیت گیرند **علاج**
رگ باسلیق زنند و اگر امتلا زیاده دانند صافن نیز زنند و پس ازو با مطبوخ ملین و حقنه لینه طبع فرود آرند
و زنهار چیزی که اندرو قبض باشد بکار دار آب کاسنی یا غلظت بود همچون دیاقوذا اندرونده شده و همگی را ن گوشند
کر بیمار زنهار آب سرد ننوشند و این قاعده در تمام اورام ریه و جنب و معالیق و غشیه و سینه یاد میدارند از
برای آنکه محدث بیماریهای دیگر همچون ماده سرزه و استسقا وغیره می توانند شد و اگر حاجت باشربه ملینه افتد
باشربه موافقه و سکنجبین که بسیار ترش نباشد اطفای حرارت نمایند و هر دم آب نیم گرم بر سینه و پهلو بیمار بسیار
ریزند تا دم با اعتدال کمال می آید و درد هم تسکین پذیرد فائده هر آماسی که درین عضو … از
سه درجه بیرون نباشد یا تحلیل و تقلیل ماده یا آماده پخته ریم کند یا صلب میشود اما آنچه پخته گردد با نفث بر آید
و هر گاه رو به تحلیل و تقلیل نهد خفت اعراض روز بروز رو دهد و علامت ریم گردیدن اندرین امراض بوقت
میوگا شدت اعراض همچون کثرت سعال و تنگی نفس اندرین امراض و علی الخصوص … یکه درم یا انفجار
رو نماید اندران روز باز تب با لرزه و شدت در آید و علامت تصلیب ورم خفت بعضی عوارض باشد اما
شدت ثقل و تنگی نفس زیاده تر باشد فائده گاه باشد که در ذات الریه سنگ تولد کند همچون سنگ مثانه

د بعد خروج سرفه دور نزگردد و باشد که این علت با سل مے انجامد انتباه گاهی خداوند این علت با تخدیر
انگشتهای دست و پای میرند و گاهی خداوند این علت را التوجه ماده بقلب و دماغ گردیده بظهور خفقان و کثرت
هذیان جهان فانی پدرود مینمایند فائده گاه باشد خداوند این علت را در حوالی پستان ورمی ظهور نموده
و متقیح بوده ریم و زرداب ازو تراوش نماید و گاهی ماده ذات الریه بذات الجنب منتقل گردیده صورت صحت
بنماید **فصل در سل** بالکسر اول یعنی هزال و وی قرحه ریه است و او مرضی است مرکب از قرحه ریه و حمی دقیه از آنجا که
لاغری لازمه این مرض است باسم لازم موسوم گردیده و اسباب حدوث او چند میباشد اول نزله که مدام از مشام بریه
میریزد و قبل از نضج با شدت حدت ماده قرحه در ریه پیدا و هویدا نماید دوم ذات الجنب یا ذات الصدر یا ذات
العرض که پخته ریم کند و همراه سرفه از راه ریه خروج نموده از حدت ماده محدث سل یعنی قرحه ریه میگردد سیوم
سعال که با اشتداد و کمال درگیرد و بدان سبب یا بسببی خارجی مانند سقطه یا ضربه حدوث انقطاع و انصداع بلعه نفس ریه
با جریان خون قرحه پذیرد و در اکثر تراوش نزله نیز رشش محدث این علت گردد و رای اطبا بر آن رفته که این
مرض تدبیر پذیر نباشد از برای آنکه اندمال جراحت در حال سکون عضو صورت گیرد و در ریش ریه که دائم الحرکت است
از ان سبب صورت بهی پذیرد و بعضی بر آنند گو که هر چند این مرض لا دوا است اما تدبیری که بطور شایسته و
طریقه بایسته کرده شود ریش ریه بیک حال می ماند و مریض اندرین صورت تا چند سال زیست میگیرد و علامت این علت
تقدم نفث الدم و تب نرم و دائما بدن گرم میباشد و در هنگام ظلام یعنی شب سعال باشتداد و کمال درگیرد و تنگی
نفس و سرخی رنگ روی و آخر ظهور ریه در نفث برو گواهی دهد و هزال و ضمر بر حال این علت گواهی می بخشد
علاج در ابتدا فصد باسلیق نمایند و باقی تدبیر که در بحث دق سحر یابد اخذ نموده بکار آرند و مانعات نزول
نزله مسلول را فائده تمام می بخشد و شیر خروز با صمغ عربی و کثیرا و شکر بنوشانند و اقراص کافور خورانند و گلقند
سکری تازه بی اندازه خوردن دهند اگر نان خورش سازند تا هم رواست اما در گلقند شروطی دانند که شکم نیارد
مجرب سریشم ماهی در آب حل کرده بنوشانند دیگر روغن کنجد خورانند و تخم خبه یعنی خوب کلان همراه شیر
گوسفند خوردن دهند دیگر سرطان نهری با ماء الشعیر پخته دادن و قرص کافور با شیر خر خورانیدن و فقط شیر
خر نوشانیدن و قرص سرطان کافوری بسیار بار آزموده **صفت قرص سرطان کافوری** گل گلاب
طباشیر کثیرا شکر از هر یکی چهار جزو اصل السوس پنج جزو نشاسته تخم خرفه هفت جزو صندل سفید و سرخ از هر یکی
دو جزو مغز تخم کدو و خیارین و خربوزه تخم خشخاش از هر یکی نه جزو سرطان محرق دوازده جزو هر همه را یک
نموده بلعاب بنگو اقراص بندند و در سایه خشک نموده در استعمال آرند و اگر سرفه شدید بود این قرص خورانند
… از هر یکی هفت جزو تخم خرفه و خطمی و خبازی از هر یکی پنج جزو
… طباشیر از هر یکی نه جزو باریک فرموده بلعاب بنگو که در گلاب نموده باشند …
اقراص سازند و با شراب خشخاش خوردن دهند فائده گاه باشد که تنگی نفس در مسلول رو می نماید باید که

بنفشه و زوفا نوشند و اگر اجابت اسهال اندر انحال ظاهر و باهر شود شراب حب الآس بنوشانند و اگر قبض طبیعت
رو نماید مطبوخ عناب و سپستان و ترنجبین و خیارشنبر طبع فرود آرند لیکن هر حال خیال دارند که قبض طبیعت
از اجابت که با کثرت بود نیکو بود انتباه ذکر امراضیکه در آخر مسلول گردانند یا بذبول دق منجر میباشند
اول سوء مزاج معده و ضعف فم معده بنیاد فساد امراض و اعراض لا علاج بر پا و قائم نماید چنانچه
بواسطه ضعف اشتهای طعام و عدم انهضام دق و هزال پیدا آید و همچنان از علتهای گرده مثل ذیابیطس
و بول الدم و میدم ذوبان رطوبت بیفزاید و کذا القطیر بول و سلس بول و حرارت گرده موجب افنای
رطوبت اصلی گشته روز بروز هزال کمال میرساند و همچنان جراحات عظیمه که از کثرت اجرای صدید
باسل و ذبول میگردد و کذا سحج و زحیر امعاکه مزمن گردد منجر باسل میشود و در اکثر فائده هر گاه خداوند
ذبول و مسلول را پای تورم گیرند و موی ریختن پذیرند و نفث نیاید و اگر آید مشکل تمام بر آید و یا بوی
بد از مشام و دهان خداوند علتهای مذکور مشموم میگردد یا چشمهای او اندر روند و ناخنها درشت شوند
و رنگ روی و بشره اغبر یا سیاهی گراید و جلد پیشانی طرنجیده و کشیده نماید یا در انحال اسهال ذوبانی گیرد
حواس تکدر پذیرند یا نفث از اجزای ریه بر آید یا چیزی از نفث بر آید هر همه علامت هلاکت اند و
کذا خداوند ذبول و مسلول را ظهور بثور بر صورت ثالیل بر کف پا و کتفها و میانه سر یا بر زانوی باشند این همه
بد هستند گویند که مریض مذکور بعد مرور پنجاه روز بمیرند و اگر بثور بصورت مذکور یعنی با قلا پدید در رنگ
سیاه بر یا فوخ یعنی میانه سر یا اثبات سبات بظهور رسند تا چهل روز عالم فانی را پدرود کنند و بدینسان
اگر بر سر انگشت دست یا پای خداوند علتهای مذکور بثور با رنگ احمر یا بنفسجی ظهور نمایند و از ورد
تراوش نماید بعد دو روز چهارم از جان گذشته جهان وداع نماید و اطبا با اتفاق اطلاق دارند که انسان
مجنح یعنی بالدار در عمره هفده ساله تا سی و پنج سالگی علت سل زار و نزار میگردد و خداوند نزله
حاره را بدستور مذکور علت سل در گیرد فائده شخص مجنح آن باشند که فضای سینه و گردن دراز مائل
بقدام و حلقوم بر آمده دارند و کتفین او از گوشت معرا مائل به پشتی بکردار بال مرغ بر دن سو بر آمده باشند
ذکر اغذیه که خداوند ذبول و مسلول را هر حال مناسب حال میباشند صفحه حریره از نشاسته و روغن بادام
ترتیب داده مدام خوردن و کذا گوشت بزغاله یکساله و اکارع یعنی پاچه فائده گاه باشد که خداوند ذبول
هم مسلول بنماید و مدام رطوبت خام مشابه بلغم ناسره از قصبه ایشان می بر آید و روز بروز ضعف و هزال کمال
بر وجود او بوجود می آید بقول جمهور حالت مذکور را سل غیر حقیقی هم مشهور کرده اند و فرق در سل حقیقی و غیر
حقیقی همچنان کنند که هر گاه بلغم بر آتش گزارند بر خلاف رطوبتی خام بوی بد بمشام در آید و اگر در آب اندازند
لیس بکیاعتی در آب ته نشین میگردد علاج سل غیر حقیقی آنست که مدام سر پوشیده دارند و تخم خشخاش
و بادام مقشر کرده نقوع گردانند و سفوف سرطان استعمال کنانند و اغذیه که در بحث نفث الدم حواله

قلم کرده اند در استعمال آرند یعنی بر همه حال ارا بر طرف گردانند قول جالینوس آنست که اطبای اقدمین با مسلول
اشربه متقدم میباشند باید که بادی پرداز ند و مدت بکار نبرند فائده در بعض زمان و بعض مکان حصول
سرطان متعسر گردد بلکه میسر نمیگردد اندر ینصورت باید که ربه ماغر یعنی زسوخته و خاکستر او ساخته داخل تراکیب اقراص
و سفوف سرطانی نمایند که تا آن هر دو در کیفیت و کمیت واحد خواهد بود فصل در اورام که در حجب و اغشیه و معالیق
و عضلات صدر رو با فیها افتد بدانند که هر ورمی که درین اعضا عارض شود با عتبار محل و اعتبار بساطت و
ترکیب که باسم مخصوص مسمی اند بر همه مرقوم کرده روند چنانچه ذات الجنب بر دو گونه است حقیقی و غیر
حقیقی اما حقیقی آن باشد که در حجاب ورم باشد چنانچه التفصیل مفصل او هم گفته رود و غیر حقیقی آن باشد که درد
و ورم نبود و بادی غلیظ در نواحی پهلو ما بین عضلات شده میشود و درد و تمدد آرد گاهی این قسم غیر حقیقی از سبب
غلظت ماده ریح با عدم انتقال از جای بجای مشابه میگردد بحقیقی و فرق میانهما از دریافت حال خفت محال است
توان دانست و کذا از نابودن تب چه جز آن ظاهر و باهر تواند شد علاجش تکمید و تضمید و گاهی با مسهل و فصد هم
حاجت آید اندرینصورت واجب است که از جانب ذی علت فصد کنند و خیال اماله ندارند ذات الجنب حقیقی
آن باشد که ورم گرم در غشاء مستبطن اضلاع یا در عضلات صدر یا در حجاب حاجز که حائل است در میان آلات تنفس که
ریه و قلب است و اعضای غذا که معده و سپرز و جگر و غیره است مسمی است بدیا فرغما حادث شود ذات الجنب صحیح و خالص گویند
و اگر ورم در شق ایمن یا ایسر حادث شود چندان با خطره نباشد خاصه آنجا که تدبیر صحیح کرده رود و اگر ورم گرم در عضلهای
که ما بین اضلاع یا در غشاء که از خارج اضلاع را پوشیده دارد ظهور کند ذات الجنب غیر خالصه و مغالطه گویند و باید دانست
که در سینه همگی چهارده اضلاع اند از هر جانب هفت و ما بین اضلاع دوازده عضله از هر جانب شش حق جل و علا بدانها موجب انبساط
و انقباض گنجینه سینه بدو حاصل آید فائده اگر کسی گوید قصبه ریه و شش و قلب تجاویف از بهر انجذاب هوا و تبدل آن
اجزای شکم که ما دون آلات تنفس هستند در حال تبدیل اجزا متحرک میشوند جوابش آنست که هنگام جذب نسیم و رد بخره
دخانی تمام اجزای شش با تقاضا کنید منقبض میگردند از انحالت بوساطت کشیدگی و طرنجیدگی اغشیه هر همه عضلات
شکم هم متحرک میباشند و لیس اما در حالیکه اجزای شکم یعنی هوائی با قاصی اجزای تنفس نتواند رسید اندر انحالت حرکت
شکم ما ید پدید میگردد چنانچه اینمعنی در هنگام ضعف مرضی و قریب بمرگ شدن احیا ملاحظه و مشاهده در آید با لجمله
علامت ذات الجنب صحیح و غیر صحیح آن باشد که تب حاد و ضربان و ضیق النفس و عدم نفث در هر حال لازم میباشند
و اگر ورم مذکور با رنگ سیاه یا بنفسجی باشد بد باشد و بعضی بر آنند که ذات الجنب طرف ایمن اسلم باشد و گاهی
ورم مذکور در جمله اجزای غشای مستبطن الاضلاع بظهور میپیوندد اندرانصورت بیمار حرکت بدشواری میشود و در آخر
بسبب اختناق بهلاکت میرسد و این قسم ذات الجنب باسم خالصه موسوم کنند علامتش آنست که بیمار از استنشاق
هوا در تردد بخار عاجز آید و از سوال جواب و استراحت با شکلی از اشکال با تنگی گردد و اگر نعال ازند سعال
ما ینمعنی و بیهوشی می آید و اگر ورم در بجائی که بباطن اضلاع خلف است ظهور نماید آنرا شوصه نام کنند و

شوصه امتناع از حرکت و بر پشت خواب کردن و با نفث چیزی نیاید است و اگر ورم در شق حجابیکه قاسم صدر است
و از مقابل غضروف خنجری در جانب سینه ناشی گشته ذاهب المنتهی الی قوتین رسیده است پیدا گردد ذات الصدر
نام کنند و تدبیر مفصل در فصل علیحده تحریر کرده شده و اگر در شق دیگر که او هم از مقابل خنجری روئیده در طرف
پسین موضوع گردیده است ورم پیدا شود ذات العرض نام کنند علامت ذات العرض آنست که با بیمار ما بین
کتفین درد شدید پدید میگردد و از آنجهت بیمار از خفتن بر پشت پر دشوار پندارد و هر گاه که سرفه نماید
از شدت درد هوش فراموش نماید و اگر در حجابی که ما بین جگر و معده است ورم ظهور کند نام برسام
موسوم کنند و علامت برسام تمام اعراض سرسام و سعال بی ظهور نفث و اختلاط عقل و هذیان میباشد
و اطبا علی الاطلاق اسما اتفاق دارند که حجاب مذکور را با اعصاب دماغی اشتراک تمام است پس هر گاه
الجزء ورم گرم متصاعد شوند عوارضات سرسام بر ظاهر باشند اما فرق در میان سرسام بدان کنند که
سرسام که اختلاط عقل در شروع علت ظهور نماید و دم با سانی آید اما در تزاید و ایام انتهاء دم زدن بکمال
دشواری و تواتر می آید و سیاهی چشم بسفیدی گراید و دیگر عوارضات همچون عطش و قلق و بیخوابی و
لاجوابی بار بیمار باشند و در برسام بعکس این واقع گردد و خلاصه کلام درینمقام آنست که تمام اورام مذکور
از غلبه اخلاط از رنگ نفث خداوند علت که بار ها ذکر یافته حال سوء مزاج دریافته علاج کنند و فصد
باسلیق قبل از انقضای سه یوم از جهت مخالف نمایند و بعد انقضای سه از جانب موافق فصد کنند و
این قاعده در تمام اقسام اورام یاد دارند و با فلوس خیار شنبر طبع فرود آرند و مدام شراب بنفشه نوشانند
و اگر نفث بآسانی بر آید عرق گاوزبان و اصل السوس مقشر همراه شربت مذکور بیاید و کذا شراب زوفا
و بنفشه با آب گرم گاه بیگاه میداده باشند و اضمده محلله مقلله ماده و رادعه بر محل درد گذارند فائده در
تمام اقسام ذات الجنب فصد از جهت موافق تا سه ایام منع نمایند از آنجهت که در بعضی وقت ماده قلت نمی گیرد
و متوجه دل گردیده مجاه هلاک بیمار نماید و اگر بخداوند ذات الجنب و شوصه بیخوابی دارند شربت خشخاش لعق کنند و
بر محل درد اگر محجمه ناری برنهند جائز است و کذا بنابر انجذاب ماده انجیر و خردل ضماد کنند تا هم ماده پخته و نضج گردیده
میل بخروج نماید و بقراط فرماید اگر خداوند ذات الجنب یا شوصه را اسهال بد حال نماید شراب حب الآس در استعمال
آرند و عند شدت درد دنبه با روغن گل تر کرده بر نهند مجوز است و بدیبان سبوس گندم یا سرگین حمار یا برگ
با هم ضم نموده نیمگرم تکمید سازند بهتر عمل نماید و اگر فلفل هندی باریک سایند و طلا نمایند تسکین درد می بخشد
دیگر و بعد فصد از جهت تنقیه نفس عضو وضع محاجم نمایند یا علق تجویز فرمایند مناسب خواهد شد و جالینوس
[illegible] اگر در تسکین مگیر سرکه همراه شهد با هم ضم نموده رغبت نمایند نیکو باشد شربت شفا از جهت تمام
[illegible] ذات الجنب فائده بخشد صفت عناب سپستان نیلوفر دو بایی باشکر سفید و ترنجبین خراسانی ترتیب داده
[illegible] تازه باندازه مناسب بنوشانند دیگر بنفشه تخم خطمی خبازی اصل السوس خراشیده پرسیاوشان بنفشه

گل نیلوفر صندل سفید تخم خیارین نقوع نمایند و یا مطبوخ نموده با قند چهار تولچه رغبت فرمایند فائده هر گاه خداوند
ذات الجنب را نفث الس و سفید رنگ یا سرخ بی لزوجت نضج یافته برآمدن گیرد و درد تسکین پذیرد دلیل صحت
و سلامتی حال علیل باشد و عکس او علامت طوالت علت یا بر هلاکت رهبری نماید و همچنان نفث اغبر یا سیاه و زرد
بر آید یا به تنفس خرخره نماید یا باسهال هزال ضمر بیفزاید از توزیع رطوبت اصلی راه هلاکت پیماید اشیاء و نوعیست
از ذات الجنب که بادی تنفس و نفث هرده با آسانی برآید اما علیل چنان نماید که گویا پشت و پهلو با چوب خورد شکسته
گردیده اند و خون و ریم از راه بول فقط یا با بول آمیخته برآید این کس در روز پنجم یا هفتم هلاک میگردد و نوعیست دیگر از
اقسام ذات الجنب که کتفین خداوند علت سرخ رنگ نمایند و شکم و بازو و تا کتفهای بنجاست گرم شوند هر گاه بدد اسهال
آمدن گیرند فی الحال با تذدیب رطوبت اصلی سپهر نیند و نوعیست دیگر از ذات الجنب که با خداوند او تمدد و ضربان از ضنبر
گردن تا بن ران ظهور نماید و بول صاف و رقیق بر آید و در نفس و براق تکلیف نماید اندرینصورت ماده علت ببالا
توجه گرداند و در آخر بعلامات و امارات برسام و سرسام با کثرت هذیان جهان بدرود گرداند فائده بحران علتهای
اعضای تنفس اکثر بالنفث میباشند پس اگر ظهور نفث در روز چهارم گردد بحران در روز هفتم شود گذارد در هفتم نشد
منذر باشد با بحران روز یازدهم باب دهم در امراض قلب یعنی دل که او شرف الاعضا از سر تا پاست و نشین معطی
خلق و محل جدا النفس ناطقه و تکون روح و منبع حرارت غریزیه یعنی اصلیه او مولف است از لحم صلب و اصناف الیاف
و غضروف و غشای سخت حاوی و محاذی بر وست حضرت حق جل و علا از گوشت سخت از بهر آن آفریده تا صلبیت
از آفت را یه عیت قابل نباشد و کذا با جتماع حرارت ملطیف و تصفیح خون از وجوه نیکو و صدور کار حاصل آید و
روح از آن خون لطیف با سانی متولد بر آید و الیاف او بر سه گونه واقع اند یکی طویل دوم عریض سیوم مورب
و از هر سه کار جدا جدا بترتیب وار بر آید چنانچه از طویل کار جذب و از عریض کار دفع و از مورب کار امساک حاصل آید و
غضروف چون صلب تر بعد از عظام میباشد بنابر استحکام درین عضو یعنی دل پیدا و هویدا فرموده و غشای سخت
بر دل از بهر آن مجعول نموده که تا وقایه باشد از اصابت آفت و این غشا بر جرم دل پیوسته و ملازست نیست بلکه
بر داشته و از جرم او بالا گذاشته است نفع در جدای او سهولت انبساط دل است اما غشای مذکور نزدیک با صل دل
که قاعده اوست پیوستگی دارد و پیوستگی با صل او بنابر استحکام تمام داشته و دل گرم تر است از همه اعضا و متشکل است بر
شکل صنوبر و در میان گنجینه سینه قاعده او نهاده و سر او فرو سو محاذی پستان چپ مائل افتاده و از طرف
قاعده شرائین رسته اند که وی مسلک نفوذ قوت حیوانی در تمام اندام همین شرائین اند و سر او که مائل بپایست
اندر و هم فوائد بسیار اند یکی آنکه حرارت دل اگر با حرارت جگر در یک شق متفق شدی حرارت آن شق غالب
آمدی و شق ثانی که از پیرایه حرارت عاری بودی از سبب نقصان حرارت بفقدان قوت راه نمودی دوم کم انسان
در هیچ حال از سردی سودای طحال اعتدال کمال نمی یافتی بل همواره محدث آفتی که زوال در مجال گشتی
معرا و میرا نشدی و دل دو بطون میدارد یکی جانب راست دیگر جانب چپ اما بطن راست پر میباشد

بجوف بسیار و روح قلیل المقدار و تجویف یسار باندک خون و روح بسیار پر میماند اما خون بطن ایمن غلیظتر باشد
بانسبت با ایسر و آن این بطنین تجویفی ست که هر دو بطون اندر و کشاده و رو بهاده دارند و مسمی ست بجوف
مذکور بدهلیز القلب و در میان دل مجاری ست که از دو خون باشتش جاری گردد و آن شش هوا با قلب میجذب
میگردد و بر قاعده دل دو پاره گوشت عصبانی بشکل بر شکل دو گوش که مسمی اند باذنی القلب روئیده اند
که عند الانقباض باهم فراهم آیند و در وقتیکه دل منبسط شود بهمین میگردند و درست نشینند تا نسیم هوا بخیر و تمام تر
اندرو منجذب منجلب گردد و حکما اتفاق دارند که دل از جهت شرافت متحمل جراحت نباشد اگر جراحتی بدل
بهم رسد در ساعت بهلاکت مودی گرداند و کذا از تودیم و ظهور بثور ساعتی مهلت ندهد فائده اگر کسی که دل گرم تر
از همه اعضاست چگونه شحم جامد کبر قاعده دل حیوان بدلوح لو ضوح می نماید جوابش آنست که دل فی الحقیقت چون هر
د انسان گرم و ترست و هر دو شحم بر طریق ترشح بر قاعده او مترشح می گردد و از برای آنکه از کثرت حرارت در
نفس خود احتراق نگیرد پس هرگاه حرارت غریزیه حیوان ببطلان گیرد شحم در سهم از اصابت برودت منجمد منعقد
میگردد پس انتباه بر مدبر واجب ست که جمله تدابیر امراض و اعراض تنبیه بزودی تمام بجدن بالا کلام در یافته تا بدیر
و هر زم در حاله استفراغات بمقویات و خادنهریات ضم نموده در دادن ادویه عایت مرمیدارد و در هر حال
خیال حرارت معتدله میدارد و از تبرید مفرط پرهیز واجب شمارد فائده علامات و امارات قوت دل دلیری و شجاعت
ست و کذا جورت موی و عظم نبض و دائمی گنجینه سینه و غضب و کینه بر حرارت قلب دلالت می نماید و عکس این با
لین نبض علامت سردی رهبری نماید فصل در سوء مزاج قلب یعنی دل اگر حار باشد سوزش سینه و کثرت
غضب و دلیری و بطش و عطش و بیقراری و غم و اندوه و عظم نبض و کینه و سرعت و تواتر نفس و جز
آن بهم باشد و اگر سرد باشد برودت نفس و ضعف در نبض و از گرمی راحت یافتن و از اشیای برودت
افزای متضرر گشتن و رنگ از روی رفتن و خوف و نامرادی شدن و اکثر با جزع و فزع بودن و اگر
سوء مزاج رطب عارض دل گردد علامتش سرعت انفعال از امور نفسانیه و خیالیه و همچنان بازودی از
دل محو گردن امورات مذکورات و اگر سوء مزاج یابس عارض دل شود علامتش سوست مسحه و بنزال
کمال بودن نبض صغیر و صلب بودن و با سرعت تمامتر از امور نفسانیه و اوهام خیالیه منفعل شود است و
هر چیز یعنی نقش بر لوح خیال او منقش گردد و در کمتر مدت محو نمی شود علاج در سوء مزاج حار شربت بدستانه و شربت
انار و شربت صندل نیل و نهار بنوشانند و آب ترنج و آب لیمون دهند اما برادویه بارده اکتفا ننمایند
که خوف اطفای حرارت غریزی هم میباشد باید که با ادویه مقویه حرارت غریزیه ضم نموده خوردن دهند و عرق
بید و گلاب بجای آب بنوشانند و کذا آب به و سیب خوردن دهند و آب سرد جرعه جرعه نوشیدن امور نمایند و
در سوء مزاج بارد هر همه اغذیه و اشربه گرم تجویز فرمایند و شراب عود و تار در تجویز و دواء المسک و مفرحات حاره
در استعمال آرند و بر سینه سنبل و سعد و دارچینی و قرنفل با آب نیلوفر ضماد کنند و دواء الهند زعفران و قرنفل دارچینی

و جوز بویه و دیگر ادویه حاره کافی و دائمی مرام دانند و در سوء مزاج رطب تلطیف و تقلیل اغذیه نیکو تدابیر ست و
اشربه مطلبه و ادویه مجففه مثل قرنفل و مشک و عنبر و زعفران خورانیدن و نوشانیدن در اشربه و اغذیه و اگر
سوء مزاج امتلائی باشد در دموی فصد باسلیق طرف یمین کنند و در امتلا بخاری فصد باسلیق طرف یسار
مفید دانند و ادویه مسهله را با گاوزبان و بادرنجبویه و غیره در عمل آرند و تنقیه را فصد لازم شمارند و در سوء
مزاج یابس ماء الشعیر را نوشانیدن شیر عمده تدبیر ست و روغن بادام مدام خوردن و سینه را با روغن کدو شیرین
تدهین کرده باشند و لعاب بذر قطونا و بهدانه بنوشانند و کذا آب کاهو تازه و کشنیز سبز خوردن فائده بخشد
و همواره از حرکات و کثرت قویه نفسانیه باز دارند و هنگام تناول طعام بزودی تمام در خواب برند
فائده در جمله امراض قلبیه عایت چند امور ضرور دانند یکی بر تقلیل و تحلیل ابخره دخانیه زیاده تر متوجه شوند
دوم به تقویت قوت روحانیه مفرحات و یا قوتیات در هر حال استعمال آورده باشند و زرده بیضه نیمبرشت
خورانیدن متوجه باشند انتباه قاعده اطباست که در تمام اقسام امراض و اعراض عضوهای رئیسه شریفه
بکر دار معده و ریه بی آمیزش ادویه عطریه میفرمودند و در هیچ حال استعمال مرخیات و محللات نمی نمودند بلکه در
ادویه و اغذیه هم افاویه یعنی چیزهای خوشبو را افزودند و فرموده اند که در وضع ادویه اول باید که پارچه یا بخور عود
معطر باید نمود و کذا در ادویه وضعیه شرطست که خشک شدن ندهند و هر دم تر و تازه فرموده دارند زیرا که هم سست
که چون ادویه وضعیه خشک شود بسبب تعفن و کثافت خود محدث حرارت بانسداد مسام اندام تواند شد فصل
در خفقان یعنی تپش دل با اختلاجی و اسباب حدوثش چند هستند مثل سانج و بادی و آمشار کی و غیره سانج
متصاعد و تبدیل بر طرف میگردد و بادی بجز تنقیه و تعدیل دور نمیگردد پس اگر از کثرت و غلبه خون در بدن علت
مذکور بظهور رسد علامتش انتفاخ رگها و عظم نبض و غلظت بول و کسل و کاهلی عضوهاست و اگر از غلبه صفرا که در رگهای
دل یا در شغاف یعنی غلاف دل جمع آمده محدث خفقان شود علامتش کثرت تشنگی و قلت گرسنگی و بیخوابی و بیجا
از اضطراب و بیقرار شدن یا هر چه از لوازمه صفرا هست شاهد بودن و اگر بلغم در رگهای قلب یا در غلاف و گرد آید و
خفقان ظهور نماید علامتش تنگی نفس و لینت و سکمیت نبض و بزدلی و نامردی ظاهر و باهر بودن و گاهی خیال نمودن
دل در آب خداوند خفقان افشا میکند و بهر سو می جنبد و اگر از غلبه سودا در دل حاصل آید و از ان سبب لسعه نسیم در آیدنا
ابخره قصوری و فتوری راه گیرد پس ناچار دل بیمار بطپیدن گراید علامتش آن بود که در هر زمان دل بهمید و نبض
صلب گردد و غم و وهم و ترس و وحشت و فساد در فکر پیدا و هویدا گردد چنانچه بعارضه مالیخولیا مبتلا گردد ببین علاج
در دموی فصد باسلیق از دست چپ نمایند و قرص کافور خوردن فرمایند و در صفراوی مسهلات صفرا که دار مطبوخ
هلیله و شربت بنفشه و آب تمر هندی داده باشند و تبرید کافی و روانی مرام مدام نموده باشند و در بلغمی حب السلاطین محقون
زرآبایرج فیقرا و حب قوقایا تنقیه فرمایند و این سفوف مدام استنشاف نمایند صفت آن کهربا جند بیدستر از هر یکی یکدرم
پوست ترنج نیمدرم تخم فرنجمشک نیمدرم کوفته بیخته با فانیذ شیرین آمیخته یکدرم تا دو درم داده باشند و در ماده

سوداوی باشد پس مالیخولیا که در فصل مالیخولیا بتحریر در آمده بپردازند و اگر سودا از احتراق ماده بلغم روی
دهد بعد نضج کامل بدین مسهل مستفرغ نمایند صفت آن زبد افتیمون غاریقون اسطوخودوس تربد کابلی از هر یکی
یکجزو ایارج فیقرا بکنیم جزو شربتش دو درم تا سه درم دیگر تریاق الذهب تنها کافی و وافی مرام است
دیگر لولو ناسفته براده عود ورق طلا دیگر و کذا دواء المسک بمواظبت خورانیدن در استیصال این علت
بعدیل و بی بدیل ست و بدبینان گاوزبان و بادیان و منقه منقی مطبوخ نموده نوشانیدن در چند ایام
فائده تمام می بخشد مجرب است برای خفقان مزمنه بغایت فائده مند میباشد صفت صندل سفید سی درم شکر
آب انار ترش نصف رطل با شکر سه رطل بقوام آورده طباشیر و عود غرقی زعفران از هر یکی یکدرم اضافه
نموده در درج نگهدارند و از دو درم تا سه درم خوردن دهند سفوف مروارید از برای خفقان و غشی و
مالیخولیا بغایت مفید می آید صفت مروارید محلول طباشیر ورق نقره ورق طلا یکجزو عود غرقی سه جزو عنبر
اشهب دو جزو فادزهر حیوانی از عرق گاوزبان عرق گل با قدری شکر شربت طیار نموده با شربت ابریشم
استفاف خوردن دهند و کذا اگر با شراب ابریشم سفوف مندرجه بالا داده باشند تاهم کفایت کند دیگر
شراب اترج بگلاب یا آب تازه دادن فائده تمام می بخشد دیگر از برای ازاله علت خفقان و دیگر امراض
و اعراض حاره قلبیه مفید تمام میباشد صفت گلسرخ طباشیر مروارید ناسفته از هر یکی سه درم نیلوفر تخم خرفه
یعنی خرفه کشنیز یابس کهربا خالص صندل سفید و سرخ از هر یکی دو جزو زرشک بیدانه پنجدرم کافور مشک
تبتی از هر یکی یکدانگ بشربت سیب آمیخته خوردن دهند دیگر از برای خفقان بلغمی مربای زنجبیل
بعدیل ست و برای خفقان دوای مروارید محلول معلول را منفعت تمام می بخشد دیگر از برای تمام اقسام
خفقان فائده مالاکلام میدهد صفت کشنیز خشک صندل سفید گلسرخ تخم کاسنی از هر یکی یکجزو طباشیر
بهمن سفید مرجان از هر یکی نصف جزو مروارید کهربا مصطگی از هر یکی ربع جزو عنبر اشهب مشک تبتی از هر یکی
ثمن جزو باریک نموده بعسل مصفا آمیزند یا با شکر مقوم خاصه که بجای آب گلاب انداخته باشند بیامیزند و در حقه
نگهداشته از یکدرم تا دو درم خوردن دهند دیگر ادویه که از جهت خفقان حاره و بارده مفید آینده
جوارش عود جوارش بادرنجبویه جوارش سیب جوارش خسروی جوارش زعفران جوارش صندل جوارش
لولو جوارش فواکه جوارش فستر انرج جوارش گاوزبان جوارش کافور جوارش لیمون جوارش مشک
جوارش لوخا اشربه از برای خفقان حاره شراب اسبغول شراب حماض شراب فواکه شراب نیلوفر عرقیات
مناسبه خفقان حاره و بارده عرق نیلوفر عرق گلاب عرق صندل عرق بیدمشک عرق بهار عرق
گاوزبان عرق بارده مناسبه خفقان حاره عرق بادرنجبویه عرق گل نسرین عرق گل مغیلان عرق کادی
کر یا کیوڑه مشهور ست عرق چوب چینی عرق قرنفل فائده محمد زکریا فرماید اگر خداوند خفقان گرم در مکان
گرم یا شهر گرم تمکین فرماید لامحاله عمر او کوتاه نماید بلکه تا پنجاه سال نمی پاید انتباه هرگاه خداوند خفقان را

بار بار تاپاک خاطر و غشی گیرد یا کثرت پذیرد صاحبش فجاةً بمیرد و کذا اختلاج شدید و حرکت عنیف که در دل
خداوند خفقان هر زمان پدید می آید و نبض بسکون گراید آنهم بزودی جان از کارگاه جهان وداع می نماید
فصل در غشی بالضم اول والمشهور بالفتح یعنی بیهوشی و وی چنان باشد که قوت حس و حرکت یکبار از بیمار برود
و از کار بیکار گردد و این علت هم از قبیل خفقان است هرگاه اسباب خفقان قوی و شدید باشند غشی عارض گردد و
چون با حد افراط آید هلاک بنماید و غشی بر دو گونه باشد یکی از سبب تحلیل و تقلیل روح بود دوم از سبب جمود و
احتقان روح شود مگر درین هر دو رنگ رو و بدن سرد و ضعف و صغر در نبض و نفس عارض شود و گاهی دست
و پا لکبر دار برد و سرد میباشند و هرچند بمالند گرم نمیشوند و گاهی غرق عرق بارد میگردد و گاهی عرق سرد و قلیل
المقدار بار بار بر تن بیمار ظهور نماید تا که بهوش و قوت نیاید بر طرف میگردد و گاهی با استفراغ مفرط و گاهی با کثرت
لذت و فرحت که ناگاه در دل بیشتر حاصل آید و غنچه دل که پیش از آن که بعادت او باشد رو بشگفتگی و کشادگی نماید
از آن سبب روح به تحلیل در آید و بحدی که غشی باوی رو می نماید و از کثرت تحلیل گاهی هلاکت موجب مینماید
سیوم درد عظیم همچون رنج قولنج و مانند آن عارض گردد و از آن سبب قوی و ارواح بجانب اعضای
دردمند روی نهند و در تحلیل و تقلیل افتاده بعجز گرایند در آخر کار ناچار گردیده از تصرف طبع دست بردارند
و سبب جمود و احتقان روح بعنوان وضوح یکی آن باشد که امتلاء مفرط خاصه که از شرب شراب بالافراط
که باعث گداز ارواح و حرارت غریزی منجر گردد دوم هم و غم مفرط یا وحشت و فزع که یکبار درست دهد و بدان سبب
دل فشرده و بسته گردد و روح که بی فتوح دل خبه میگردد و دیگر اسباب مقلله و محلله روح چند میباشند بر و گاهی
باشند مثل خوردن چیزی از سموم حاره صناره دل یا بخار ردیه که بعد از امطار هم متراکم می باشند یا ورم در
نفس عضو مجاور دل وغیره بظهور رسند علاجش در ازاله اسباب کوشند و مفرحات قلبیه در استعمال می آرند و
صندل و کافور و مشک و زعفران و عود و عنبر و قرنفل بو یانند و بعمل و جورد و رحلق چکانند و بوئیدن بوی سیب
و خیار از اسباب غشی فائده عجیبی بخشد و آب سرد و گلاب بر رو پاشیدن و عرق کاوی در حلق چکانیدن
آرام تمام میدهد و انفوغ مشک بینی دمند و کف های دست و پا بمالند و آواز سخت بکردار بوق در گوش بیهوش
دمند و بیمار را بار بار با حرکت دهند و در بغل دغدغه نمایند و آب سیب یا انار الحیم و شراب هضم نموده جرعه جرعه در
حلق چکانند و کذا عنبر و عود و مشک و گلاب با عرق بیدمشک حل کرده در حلق گدازند فائده قی کنانیدن غشی غالبه را
در اکثر انواع غشی نفع میدهد اما در کثرت در ره عرق نشاید که مضر باشد انطاکی فرماید خداوند غشی اورا به
سیب و شفتالو و گلاب و عرق بید قدری مشک و عود و عنبر و فادزهر آمیخته در حلق چکانیدن فی الحال معتنی بعید
ابر حال اصلی می آرد و اگر ازین هم افاقه حاصل نیابد لامحاله رحلت بنماید دوائیکه تمام اقسام غشی را سود مند است
صفت گاوزبان ده مثقال گلسرخ پنجمثقال بادرنجبویه دو نیم مثقال صندل سفید سنبل رومی آب
از هر یکی نیم مثقال در رطلی گلاب یا آب بخیسانند و جوشانند و صاف گردانیده با رطلی شکر سفید بقوام آرند

و یکدرم زعفران و نیمدرم مشک تبتی و یکدانگ کافور در اد ویه مذکور ضم ساخته در حقه نگهدارند و حسب حاجت
خوردن دهند شراب سیب مقوی اعضای رئیس و خادم رئیس و رافع خفقان دوساوس و حفظ حنین و
گزیدگی کلب الکلب را فائده تمام دهد صفة سیب شیرین پر کنند و از دانها پاک گردانند و در هاون بابیکو زیر وجه
بکوبند و آب او بگیرند و قلیله آب باران یا وی ضم نموده بر آتش ملائم آرند چون چهارم حصه برود و حصه
باقی ماند آب لیمون و آب ترنج ششم حصه مطبوخ مذکور اضافه نموده باشکر سفید بقوام آرند پس بادیان رومی
و مصطگی رومی و الاچیدانه و بسباسه و قرنفل از هر یکی دونیم درم کوفته بیخته یا وی آمیخته نگهدارند و قدر حاجت
با عرق کاوی دهید و قلیله آب تازه بنوشانند دوائیکه برای تقویت اعضای رئیسه و دفع غشی از متعشی علیه
فائده تمام می بخشد صفة زرنباد عود غرقی کبابه تشنه سنبل رومی بهمن سفید و سرخ سادج هندی مثقال
مصری دارچینی بوزیدان گل گلاب گاوزبان قاقله صغار وکبار پوست ترنج صندل سفید ابریشم مقرض
برگ ریحان سعد کوفی قرفه کشنیز بادیان رومی درونج عقربی پوست پسته از هر یکی پنج جز و آب سیب
یک رطل آب انار ترش دو رطل عرق بیدمشک عرق گاوزبان عرق بادرنجبویه از هر یکی پنج رطل آنچه قابل
کوفتن اند بکوبند و شبانه روز تر کنند و با قرع و انبیق عرق کشند مشک تبتی صبر زعفران خالص هنگام برآوردن
عرق در انبیق گذارند و مقدار یک قاشق تا دو قاشق با شربت مناسبه بنوشانند مفرح از برای خفقان
و تپ مزمن و دق و بخارات سوداوی مفیدست در برودالمسک بارد باعتبار منفعت سبقت دارد صفة
تخم کاهو تخم خربزه تخم کدو تخم خیار از هر یکی سه مثقال مروارید ناسفته تباشیر محرق ابریشم مقرض صندل سفید
کهربا شرطان نهری از هر یکی سه مثقال الاچیدانه طباشیر از هر یکی دو مثقال گل گلاب پنج مثقال عود غرقی
درونج عقربی زرنباد بهمن سفید یک مثقال زعفران دو دانگ گاوزبان دو نیم مثقال عنبر دو دانگ رب
انار رب سفرجل سه چند تمام اجزای دوای حسب معمول باریک نموده و بارب لت فرموده نگهدارند و القدر حاجت
بدهند مفرح بارد مروارید محلول کهربا از هر یکی یک مثقال گل گاوزبان طباشیر گل گلاب صندل سفید تخم
کدو تخم خرفه از هر یکی دو مثقال عنبر ورق طلا ورق نقره از هر یکی دو دانگ همه باریک نموده با هم ضم
فرموده با رب سیب و شکر سفید صد مثقال در گلاب و عرق بید بطریق متعارف طیار کنند و در صرف مقدار
چهار مثقال اختیار نمایند مفرح حار از برای تقویت اعضای رئیسه و شریفه و رافع انواع خفقان و دافع
هذیان و مالیخولیا و از انوشدارو و فاضل ترست صفة بادرنجبویه پوست ترنج قرنفل قرفه زعفران مصطگی
جوز بویه قاقله صغار تار مشک مربای آمله هر همه کوفته بیخته در شیره هلیله کابلی و آمله مربی ضم نمایند و بقدر
حاجت اختیار فرمایند ادویه مفرده مقویه دل صفة لعل یاقوت زمرد مرجان ورق طلا ورق نقره بسد
بابا مشک تبتی عنبر خالص فادزهر حیوانی جدوار ابریشم مقرض ابنر باریس بهمنین زعفران درونج عقربی
دارچینی قرنفل بسباسه زرنب صندل قاقله صغار وکبار سادج هندی اترج اشنه گاوزبان گیلانی قرمز

تودری طباشیر تودریه سنبل رومی زرنباد سیب حب الآس گل گلاب عود غرقی بادرنجبویه کشنیز خشک انار
سعد کوفی تمر هندی کافور ریاحی نیلوفر دریایی فستق سلیخه اسطوخودوس شقاقل مصری نارمشک کندر
کبابه عود صلیب ادویه مرکبه مقویه قلب معجون اسرارالاطبا معجون سرور معجون بقراط معجون فادزهر
معجون طلا معجون نقره معجون قیصر معجون مشک معجون مسیحی مفرح ابریشم مفرح اعظم مفرح جالینوس مفرح
دلکشا مفرح زمردی مفرح شیخ الرئیس مفرح طرب افزا مفرح معتدلین مفرح کبیر مفرح مسیحی مفرح باردی
مربای آمله مربای به مربای ترنج مربای سیب مربای شگوفه سفرجل کشته طلا کشته نقره فصل در ورم ادنی
القلب یعنی آماس در گوشت دل هرگاه روح از اطالت علت تحلیل و تقلیل یابد و یا غذائیکه بدل و اصل میگردد
و جزو عضوی نگردد بالضرور صحت درم میگردد پس اگر این ورم گرم باشد فی الفور بکشد و اگر ورم سرد بود تا
هم در روزی یا زیاده هلاکت مینماید اگرچه در دل بود یا در غلاف او بود فائده لوزم آنچه در گوشت دل افتد قلیل
الشدت میباشد و غشی او سکنر میباشد اگر بزودی تمام تدارک نکرده باشند آنهم هلاک مینماید علامتش احساس ثقل در سینه
نزدیک فم معده و اکثر اوقات حالات اوشبیه با غشی پیدا و هویدا بودن در دل بانبساط و نشاط نیامدن و چشمهای
بتهیج او نمودن و بغایت رنگ زرد بودن علاجش بطبیخ بابونه و اکلیل الملک و پرسیاوشان و سبوس گندم
سینه نطول و یا سکوب گردانیدن و یا تقویت دل کوشیدن ست فصل در علت خفقانیه و این چنان باشد که
مریض دریابد که گویا دود از دل برآید و بالاصعود نماید و هرگاه بسیار دست دهد سوء فکر و غشی می آرد علاجش
بماء الجبن و بسفایج و اسطوخودوس و افتیمون بعد ترطیب ماده سوداویه برآرند فصل در ضغطة القلب
یعنی فشرده شدن دل و وی چنان باشد که هر حال بیمار بخیال خود می پندارد که چیزی دل او را می فشار دهند
حصول این حالت یعنی حالت غشی و بیهوشی استیلا آرد و لعاب از دهان سیلان میگیرد و حالت مذکوره
دراندک مدت افاقت هم دست دهد علاجش در تعدیل جگر کوشند و بنا بر تبدیل ماده سوداوی تدبیریکه در مالیخولیا
تحریر در آمده بنوشانند و یا مفرحات دل و دماغ را تقویت دهند و تریاق کبیر نافع کثیر دانند فصل در
تقشر القلب و وی آنست که مریض احساس نماید که دلش متحیر است و از شدت و حدت این حالت درد پیدا
نماید و بیهوشی و غشی بظهور می آید و در بیهوشی و درد در رو و عرق بسیار یا بار بار ظهور نماید علاج به تحقیق سبب کوشند
که ماده از دماغ بر دل تراوش مینماید یا از عضوی دیگر نزول فرماید و اصلاح غذا نمایند و تنقیه صفرا بمنقیات
صفرا کنند و در نزلی شراب خشخاش بنوشانند فصل در قذف القلب و وی آنست که بیمار چنان پندارد که
گویا دل از سینه بیرون می آید و این علت از ماده خون و صفرا دست دهد تغیر رنگ چهره و بشره بر ماده
علت مذکوره گواهی کماهی دهد علاج در دموی فصد باسلیق دست یمین کنند و مسهل در صفراوی دهند و عرق
بیدمشک با شراب صندل بنوشانند و بیرایه مصندل در بر پوشانند و اصلاح غذا بملطفات و مفرحات کنند
فصل در جذب القلب و وی چنان باشد که مریض پندارد که دل فرو سوئیدن کشیده گردد و ریشش آن باشد

که خلطی در معالیق جگر گرد آید و بدان سبب در معالیق تمدد پیدا نماید از آنجا که دل را با جگر شرکت تمام است از تمدد
و انجذاب معالیق در دل یعنی جذب کشش حاصل آید و باشد که از احساس انجذاب حالتی شبیه با کششی یا غشی یا المی
خفیف بظهور پیوندد علاجش باستفراغ ماده آماده علت پردازند و استدلال حال خلط از تلون لون و نبض ظاهر
و باهر میگردد فصل در احتواء الرطوبة علی القلب وی چنان باشد که مریض پندارد که دل در آب غرق
میگردد و حرکت کند با حرکت اختلاجی و قدما این علت را از انواع خفقان شمارند و سببش استیلاء رطوبت
در پرده دل که محیط اوست پندارند علاجش بریاضت خاصه مشی و مصارعت مامور فرمایند و بنا بر تحلیل و تقلیل رطوبت
مذکوره غضب و خشم آوردن کافی باشد باب یازدهم در امراض ثدی یعنی پستان و آن مرکب است از عروق
و شریانات و اعصاب خلل الثیان بالحم غددی برگردیده و حضرت حق جل و علا در ضمن پیدایش ثدی چندی حکمت
پیدا گردانیده چنانچه از و یکی آنست که خون که مدام سرخ فام میماند هرگاه که در پستانها می آید در اندک زمان از مشابهت
طبع و رنگ مستحیل با شیر میگردد و پستان در ایام بلوغت از سخونت آلات تناسل و حرکات رطوبت منویه و طمثیه
و اثر انگیخت قوت نامیه بر آئین تصاعد البخره در مردان و زنان انعقد نمو از رطوبت پدیدار میباشد اما در مردان
بسبب استیلای حرارت که لازمه مزاج رجال است رو بتقلیل و تحلیل می آرند و در زنان از سبب کثرت ماده طمثیه و ضعف
حرارت غریزیه که خاصه طبیعت نسوان است و خلاق جهان آنرا که در قلت حرکت نسبت بامردان گذاشته است روز
بر روز زیاده تر و بزرگتر میگردند تا عند ضرورت رضاعت به آئین بهین از مرضعه حمد کار تکثیر شیر و مصدر روزی
رضیع باعزت و حرمت او نوازند و طرز تقدیر که در استحاله خون با شیر با توفیر در پستان زنان رونق پذیر گردانیده
است برین سبیل است که همچنانکه کیلوس که سفید رنگ در جگر رود و در انجا مستحیل بخون میگردد و آماده نشو و نمای شکم
کاه هم خون میباشد هرگاه که در انثیین یا در چشم در آید بسفیدی میگراید و دیگر آفریننده ارض و افلاک یعنی
ایزد پاک پستان زنان را با زهدان اشتراک تمام بخشیده است و ممد توفیر شیر گردانیده و از آنست که بعض مردم که
هر دم به انکشاف رموز اسرار کار الفیه شلقیه صرف مینمایند در هنگام حصول این مرام ابتدا از مساس سر پستان
می نمایند و نتوان هم بحصول لذت و وصول فرحت تمام از احتکاک مقام مذکور بحالت ملامست با التذاذ ملاکلام
در آمده بی علت تقدم انزال رجال رفیق و شفیق با جفتهای خود میباشند و از آن سبب روز بروز وجود خود
را با نیکوترین اوضاع و خوشترین اطوار پیش محبان خویش پیراسته و آراسته نموده در جلوه شهود می آرند و پس
و اطبا بلحاظ شرکت زهدان در علت حریان یعنی کثرت طمث بنا بر جذب و اماله خون وضع محاجم زیر پستانها
تجویز نمایند یا به بستن پستان مامور فرمایند و کذا در صلاحیت حال و اعتدال مزاج که شایان شان رضاعت
و مرضعه باشند استدلال می آرند و برنگارند که پستان زنی که مجتمع و متوسط العظم و معتدل در صلابت و لینت
میباشند در امر رضاعت پسندیده باشند و بالعکس او قابل رضاعت مرضعه نمی باشند زیرا که از وی بیم احداث
ضرر رضیع میباشد و در جوهر شیر اطبا را اختلاف است چنانچه بعضی گویند که گرم و تر است بر کیفیت خون و بعضی

سرد و تر دانند و بعضی بر اعتدال دلیل می آرند و الله اعلم بحقیقة الحال فصل در قلة اللبن بفتحتین یعنی کمی شیر و
آنرا چند اسباب هستند یکی قلت خون دوم افساد مواد سیوم سوء مزاج که خاص بمزاج پستان عارض گردد
چهارم کثرت خون که طبیعت لامحاله از سبب کثرت بر هضم و استحاله با شیر و تدبیر توفیر وی قادر نمی توانند شد علاج
در قلت خون ادویه و اغذیه مولده خون خورانند و نوشانند و حضرت قبله گاهی مغفرت دستگاهی فقیر که بنابر
تکثیر شیر و خون تدبیر که بعمل می آوردند در حیز تحریر آورده شود صفة نشاسته چهار توله در شیر نیم آثار و همینسان
شیر برنج و شیره مغز بادام و خرلوزه و خیارین و خشخاش و چلغوزه یا ترنجبین خراسانی در پاتیله نموده برآتش
نرم بقوام آرند هرگاه که با قوام غلیظ می آید تا آید که بادیان الاچیدانه زیره سفید یکتوله از هر یکی باریک نموده
اضافه نمایند و سهر دکرده هنگام شام بی اعتدا اغذا خوردن دهند و بعضی را بوزیدان که کنایت از ساور
فقط با شیر گاو چند روز متواتر خوردن مامور میفرمودند و در افساد خون غلبه خلط غالب الشئه باستفراغ
خلط غالب پردازند و نخود و شوربای لحوم پرشحوم خوردن دهند و در سوء مزاج که با پستان زنان عارض شود
با تعدیل و تبدیل مزاج او پردازند و تودری سرخ و سفید تخم خشخاش و پستان یعنی شیردان بز و گوسفند و هر
غذائیکه میل با گرمی و تری میدارد خوردن تجویز فرمایند و در بسیاری خون با فصد و هرچه مقلل خون باشد در استعمال
آرند فائده گاه باشد که قلت شیر از قلت شفقت والده بر ولد بظهور میرسد تدبیرش در منع سبب کوشند و هر
حیله و حواله که دانند و توانند رغبت و محبت ولید میگردانند چنانچه بارها بمشاهده در آمده که بعضی بچه را زچه یعنی در
مهربان از جهان گذشته یا بیمار گشته است لیکن مادر یا مادر یا جده و فرجده او محبت قاهره شیرده گردیده اند فصل
در کثرت لبن و اسباب این ضد اسباب ماسبق است علاج در تخفیف کوشند و مدرات حیض بنوشند و لکه
دم دار سنگ بروغن گل بر پستان بمالند و زیره بسرکه و عدس پخته و برگ اسپغول کوفته تضمید سفید می آید فائده
گاه باشد که زنان بی آبستن را شیر در پستان پدید می آید و بگردار آبستن درد بر خیزد و باشد که در مردان از
استیلاء رطوبت در ایام بلوغت شیر در پستان بوجود می آید فصل در ورم الثدیین همچنانکه اقسام
اورام که گرم و سرد در دیگر عضوها میباشند و پستان هم همان معنی بظهور میرسند علاجش در بار دتخم کرفس
کوفته برنهند و اگر ماده ورم گرم بود سرکه یا آب گرم در مثانه حیوان کرده تکمید نمایند و حلبه و تخم کتان بروغن
گل تضمید مفید تر دارند فصل در تجبن اللبن فی الثديين يعنی بسته شدن شیر در پستان و بدانند چون شیر
در پستان بند شود درد و ورم می آرد و سبب تجبن او یا حرارت مفرط که شیر را غلیظ گرداند یا برودت مفرط
که شیر را منجمد سازد و از سبب نابرآمدن و دیر ماندن در پستان غلیظ می گردد علاج حسب سبب تدارک نمایند چنانچه
در ورم گذشت و از آنجا که از سبب نابرآمدن شیر خواه از ضعف امتصاص رضیع و جز آن که اتفاق می افتد
تدبیرش بار بار آب گرم ریختن و با هستگی مکیدن تا همه شیر بیرون آید و گاهی عفونت با تجبن شیر یار میگردد
تدبیرش بتضمید تخم کتان و حلبه و خطمی و بابونه مفید تر دانند و هرگاه رو بانضج نماید باید که با هن تشنگافند

وماده عفنیه بیرون آرند فائده گاه باشد که هنگام شگافتن شق خفیف کنند و موضع ریم نرسانند و خون
صرف برآید و ریم نیاید و عوام بدانند که ورم ریم نگردد باید که جراح این کار هوشیار بود تا شق را عمیق کرده
ریم را بیرون نماید و بعده بمراهم فراهم آرد و هرگاه تعقد و گره در پستان افتد موم استعمال نمایند فصل
در رض الثدی یعنی کوفته شدن پستان علاج روغن بنفشه و زرده بیضه طلا گردانند و موم با
روغن زیت بگذارند و با زهره گاو آمیخته طلا گردانند دیگر خراطین و علق همراه روغن کنجد ضماد نمایند
فصل در تدبیر آنکه پستان را بزرگ شدن ندهند و برقرار بمانند علاج شب یمانی سوده و روغن
زیت در هاون اسرب بسایند و چند ایام طلا نمایند و دیگر هرچه در تعظیم الانثیین گفته رود بعمل آرند و دیگر
قوابضات و مخدرات مثل شب یمانی و کف دریا و مازو و آرد جو و جز آن ضماد کنند دیگر اسفیداج طین
قیمولیا از هر یکی دو درم بعصاره برگ بنج که با جوائن خراسانی شهرت دارد لضمید مفید دانند باب
دوازدهم در امراض معده و وی جسمی است کروی الشکل مربوط است با چند اربطه بمثابه خیمه از هر طرف و
مرکب است از گوشت و عصب و عروق و شرائین و دو طبقه دارد دیگر دار مری و امعا طبقه داخلی او عصبانی است
و خارجی طبقه او لحمانی و منقسم است بر سه جزو چنانچه مری و فم معده و قعر معده و تشریح مری بالتصریح تمام چون
در امراض حلق ارقام یافته است لاجرم فقیر متعرض تحریر او نشده حضرت حق جل و علا از طرف اعلی یعنی از فوق
معده را با مری و تحت را بمعا اثنا عشریه و از خلف بفقار و از جانب ایمن با جگر و از یسار بطحال و
از قدام با عضلات شکم اتصال بخشیده و فائده ارتباط و اتصال او آن داشته که دائم بر صورت و هیات
معروف خود قائم ماند و هرگاه که از اربطه کسی جهتی زوال گیرد یا استرخا پذیرد هر همه یا جزوی جهت مخالف
خود مائل گردد و از تنگی کشایش گنجایش طعام و شراب که مدام اندرو می بود باز نمیتواند گنجید و معده از
محاذ غضروف خنجری که غایت استخوان سینه است شروع بوده تا بالای ناف با استدارت کامل منتهی میگردد
و ابتدای او از گوشت عاری است و با اسم فم معده و مبدع الاتساع و فواد موسوم گردیده و عصبه کثیر الحس از
جهت افادت حس مخصصه و احساس منافی از دماغ برآمده و از حجاب مرور کرده بر فم مذکور متفرق و پاشان گردیده
است و معده را اندکی مائل به یمین از جهت استفاده حرارت از جگر و سهولت انحدار اغذیه داده و به گردانیده
و تحت معده منفذی است موسوم باسم باب متصل معا اول که از شان او باز و فراز دهانه بواب است چنانچه در
حال از حال طعام بکلی انضمام گیرد و هنگام اخراج فضله از معده انفتاح می پذیرد و در طبقه داخلی معده
لیفهای طویل و عریض و اریب مخلوق اند فائده خلقت این لیفها آن داشته که فعل جذب و امساک از الیاف
طویل و اریبه حاصل می آید و لیفهای عریض کار دفع ظهور نماید و سطح معده صاف هم نیست بلکه اخشن است بر طور
لسان ثور و این خشونت را اطبا خمل نام کنند و گویند که تکوین خمل بکردار تکوین اظفار و اشعار و رشید میباشد
و این خشونت هم خالی از فائده امساک غذائیت و در و انیت در معده نباشد و فائده معده انهضام طعام است

تا که غذا مهیا گردد با فعل جگر همچنانکه مری و فم مهیا بسازد غذا را برای فعل قعر معده پس خلاصه طعام بعد
انهضام بتوسط رگها که موریقی مانند ما بین قعر معده و جگر واقع هستند و بماساریقا موسوم اند بسوی جگر کشیده
و فضله سوی امعا مندفع گردد و نام انهضام طعام در معده بعرف اطبا کیلوس بروزن نحیوس است از آنجا که انفعال
غذا و هضم آن مخصوص بمعده است و محتاج الیه سائر اعضا است از سر تا پا از آن جهت اطبا آنرا یعنی معده را عضو
مشارک و مهی گویند پس اضرار او باعث اضرار جمله عضوها ست از برای آنکه انهضام طعام و حصر قوت اندام بر
جودت حال معده میباشد پس مدبر ماهر لابد و واجب است که در تدبیر اعلال معده تاخیر و اهمال روا ندارد تا محدث
آفتی دیگر نشود فائده گرسنگی و تشنگی که عارض حال میگردد بر منوال است که در احیان گرسنگی یعنی اشتها طبیعت رجوع
بغذا که مخصصه و جوع هم کنایت از وست جنبان میباشد که حضرت حق جل و علا جمله عضوها را در محل تحلیل دائمی داشته
و غذا را ذریعه بدل ما یتحلل او برگماشته و از شان غذا است که وارد ابدان حیوان گشته از صورت غذائیه برگشته با صورت
عضویه میگراید و جمله اعضا بنابر اقتضاء غذا بر طریق امتصاص خاص از رگهای که با نهما واقع اند درخواست غذا کنند
و رگها مذکوره بدستور از جگر اغتذا خواهند و همچنان جگر از ماساریقا طلب غذا مینماید و ماساریقا بسان جگر از
معده غذا میخواهند از انجا که فم معده به نسبت دیگر اجزای خود ذکیة الحس است لاجرم فم مذکور از درخواست امتصاصی
او بیشتر و زیاده تر متاثر میشود و هم در ان اثنا سودا از سپرز از منفذ یکه مابین معده و سپرز واقع است برو ریخته گردد
و با عفوصت و حموضت خود اجزای او را منقبض و باهم فراهم نماید پس اندرین حالت انسان با اطعمه رجوع و رغبت
میفرماید و لیس و تشنگی که عبارت از ادراک رغبت طبیعت است با آب که او سبحانه تعالی شانه در باب آب با براد
منطوق لازم الوثوق وَمِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ در محل استحسان یاد آورده و مفتقر و مضطر انسان بدو از
جهت آن گردانیده که اولا ارواح حیوانی و نفسانی بحرارت و یبوست متکیف گردد و بعد او عصبی که بعد از دماغ
بمعده در آمده از شدت حدت حرارت و یبوست متاثر میشود و بعد او سائر اجزای احشا و دهان و زبان هم خشک
میباشند و حالتی بکردار اضطرار بر حیوان و انسان ظاهر و باهر گردد چنانچه از وقوع این یعنی انسان و حیوان از استیلای
عطش آن از هر جی آبی و بیتابی بمیرند و هیچگونه بقائی نپذیرند و آب از برودت ذاتی خود حدت و شدت معده و
حرارت و یبوست که در اجزای رطوبت غریزیه و سائر اعضای اصلیه انسان یا حیوان راه گرفته باشد بامر الله تعالی
تسکین میفرماید و هر جا که باید و شاید نفوذ مینماید و آخر کار آب بغذا و هوا آمیخته و با خون آمیخته میشود و از مجموع
روح تولد میگردد و دیگر اسباب افتقار با آب بسیار اند چنانچه یکی از وست که بعضی غذا که یبس یا یبس بالفعل میباشند
و از ان باعث شایستگی غذا اعضا نمیدارند و آب با وی آمیخته شائسته و بالشته تغذیه و تشبیه با عضوها میگرداند
دوم آنکه کیلوس از حرارت معده احتراق نپذیرد سیوم آنکه کیموس در مجاری ضیقه و عروق شعریه بسبب غلظت
در نگیرد و غذا با استقصاء با قاصی عضوها میدرفته و رقت او رفته پذیرفته نافذ گردد و بعض اقسام الخره
همراه خود همچون بول و عرق و وسخ و حلم و خیو از اندام بیرون میگرداند فائده از شان معده است که سپاهم

تناول طعام توسیع پذیرد و بر اجزای غذا اشتمال میگیرد از انجهت در بعضی تنفس و سینه نفس تنگی میگیرد و دیگر آنست که
هیچگاه از غذا خود را خالی نمی گذارد چنانچه در حالهٔ فقدان غذا چیزی مثل رطوبت صدیده بتوسط عروق از اعضای
بعیده او قریبه بر طریق امتصاص طلب داشته عمل هضم نماید پس صفوت او را جگر بخود می کشد و فضله بسوی معا دفع کند
و ایمعنی در مولودهای خاص که هنوز لبها با آلایش شیر نیالوده باشند مری و مشاهده میگردد که بعد از تولد فضله براز که
در معای ایشان جمع میباشد در آن زمان بروز میکند و کذلک در اشخاص کم خاصیت بدتی دست دهد هم بطعام نمی نر
و باید بیر سهل و ملین قلیل المقدار به تبرز براز کثیر المقدار چند مجلس میرود انتباه در اقسام سوء مزاج معده اما علامت
حرارت و سخونت معده کثرت تشنگی و قلت گرسنگی و بسرعت تمام انهضام طعام گرفتن و هر چند غذا غلیظ و سرد خورند
یا بمقدار کثیر با تکرر تناول نمایند متضرر نباشند و کذا ظهور حرقت و سوزش در معده مع ظهور جشار دخانی به تناول
اغذیه قلیل تر و لطیف تر همچون لحوم طیور و جز آن دلالت بر وجود حرارت معده است و بر عکس او با جشار حامض
دال است بر برودت احوال معده علامت یبوست معده هزال کمال بدن و قلت لعاب و خشکی دهان باشد
علامت رطوبت معده بر عکس او باشد فصل در سوء مزاج معده حالات سوء مزاج معده مفصل تحریر کرده شده
و بدانند که گاهی تشنگی در بلغم شور میشود و علامت خاصه او آنست که بعد از نوشیدن آب گرم تسکین پذیرد و از آب
سرد سکون پذیرد علاج در بادی با تنقیه پردازند و در ساذج معتدل کوشند و آب سرد که یکروز ار بر باشد نوشند
و در سوء مزاج صفراوی سکنجبین و آب گرم قی کنانند و تمر هندی و آلو بخارا و پوست هلیله زرد و خیار شنبر طبیخ کرده
و شراب افسنتین بنوشانند و در بلغمی تخم ترب و شبت و خردل و نمک و سکنجبین قی نمایند و با دواء التربد طبیخ فرود آرند
و بنا بر تبرید و ترطیب معده سکنجبین و شربت انار و شربت لیمون و قرص زرشک و سماق و صندل سفید و شربت بنفشه
و دیگر اغذیه بارده میداده باشند و از برای تخفیف و تسخین معده گلقند و بادیان رومی و مصطکی و فلفل و سنبل و
قرنفل و عود و جوزبویه و زنجبیل مفید است فصل در ضعف الهضم و سوء الهضم و تخمه و وی عبارت است از ضعف هضم
پس در هر قوتی که از قوای اربعه یعنی جاذبه و ماسکه و هاضمه و دافعه قصوری و فتوری راه یابد قسمی از ضعف معده حادث
مینماید و ضعف هضم و سوء هضم و تخمه بضم اول و فتح خاء معجمه و میم و آخر هاء مختفی این هر سه علت متحد باقدری تفاوت
میباشند چنانچه اگر سبب ضعف بود ضعف هضم آرد و اگر قوی باشد تخمه و اگر متوسط باشد فساد هضم علامت ضعیف
قوت جاذبه آنست که طعام از فم معده با دیر تمام فرو گذرد و در سینه گرانی محسوس گردد و گاهی بیقراری و تلوسه بکردار
خداوند خفقان و بر پهلو با پهلو گردیدن ظهور نماید و گاهی غثیان و قی می آید و گاهی حالتی بکردار سدر و دوار
پدیدار شدن و این قوت یعنی جاذبه را سردی و تری ضعیف مینماید و گرمی و خشکی اعانت حاصل آید و علامت
ضعیفی قوت ماسکه آنست که هر طعامیکه خورده شود زود از معده با معا فرو می آید و حرکت ارتعاشی در معده ظهور
نماید و خداوند علت پندارد که این ناخوشی و ارتعاش که در معده پیدا گردیده است هر همه طعام لا کلام بیرون خواهد آمد
و علامت ضعیفی قوت هاضمه آنست که طعام بی انهضام بیرون زود و اندام را از وی هیچ بهره نشود و از ان

روز بروز لاغر و ناتوان میگردد و علامت ضعیفی قوت دافعه آن باشد که طعام در معده بسیار مدت میماند و بوی طعام
در آروغها یافته شود و هرگاه طعام در معده افزون تر از شش ساعت بماند تندرستی نباشد و عند البعض تلبث
طعام در معده تندرست دوازده ساعت تا پانزده ساعت میباشد فائده اگر قیام طعام کمتر از مدت دوازده ساعت
و زیاده از بیست ساعت باشد صحت نباشد و بقولی شش ساعت باشد چنانچه در مدت دوازده میرود ماکولات یعنی
بدل ما یتحلل غذای ابدان انسان میگردد و بر سبیل این تفصیل چنانچه دو ساعت در فم معده و چهار در قعر معده و بعد بیان
در جگر و دو ساعت در عروق قرار گرفته جزو غذای اعضای میگردد والله اعلم بحقائق الامور علاج در ازاله سبب
کوشند و مقویات معده با افاده بنوشند و سفوف ارسطو جلیل المنفعت میباشد صفت سفوف ارسطو قرفه
ساذج هندی انار قیصر عود غرقی قاقله کبار اسارون مصطکی هلیله کابلی قرنفل تخم کنگر مشک زیره سیاه دار چینی
آشنه فلفل دار فلفل زنجبیل قرنفل انار دانه جوزبویه کافور قاقله صغار از هر یکی یکجزو عنبر مشک تبتی از هر یک نیم
جزو شکر شش چند ادویه شربتش یکدرم تا دو درم جوارش اترج مقوی معده و معطر دهان صفته پوست
اترج سی جزو قرنفل جوزبویه دار فلفل دارچینی قاقله خولنجان زنجبیل دارچینی از هر یکی دو درم مشک ربع دانگ
در شهد معجون کنند جوارش عود مسخن معده و هاضم طعام صفته قرنفل دو درم سنبل یکدرم عود پنجدرم شکر دو رطل
در گلاب بقوام آورده خوردن میدهند جوارش زنجبیل هاضم طعام و قابض و کاسر ریاح فائده تمام دهد صفته زنجبیل سی
درم صمغ قاقله از هر یکی ده درم قرنفل دارچینی از هر یکی پنجدرم جوزبویه زعفران از هر یکی یکدرم نشاسته جلیل دو درم
شکر تری نود مثقال باریک کنند و حب المعمول جوارش طیار موده بعد از طعام خوردن دهند جوارش مسخن معده
بارده و کبد و مفید درد شدید صفته مصطکی سی مثقال زرشتی درسم گلاب یکمن شکر بقوام آرند مجرب از برای
انهضام طعام و کسر ریاح فائده تمام می بخشد صفته زنجبیل دو رطل قرنفل دار فلفل کهربت زرد از هر یکی دوازده
درم قاقله صغار و کبار شش درم نمک سیاه نه ماشه در آب لیمون خوب حلایه کنند و مقدار نخود حب بسته اختیار کنند
و دیگر از برای تقویت قوای اربعه معده بسیار مفید و از عجائبات این ترکیب آنست که اگر در حال اعتقال خورانند طبع
نرم نماید و اگر در حالهٔ لینت طبیعت بدهند طبع بقبض می آید صفته انار دانه شانزده درم زنجبیل زیره سفید از هر
یکی دو درم ترید سفید زیره سیاه سماق هلیله زرد هلیله مقشر از هر یک شش درم نمک سنگ پانزده درم همه اجزای
کوفته بیخته نگهدارند دو درم تا سه درم خوردن دهند اما شرط در صناعت آنست که اگر لینت طبیعت منظور باشد ادویه
جریش دارند و از بهر قبض شکم باریک کنانند ادویه مفرده مقویه معده مشک عنبر عود زعفران جوزبویه قرنفل
دارچینی بسباسه سلیخه قاقله اسارون انیسون درونج عقربی قرح ترکی هلیله آمله مربی زنجبیل مربی مشک کهربا
بادرنجبویه افسنتین انبر باریس انار دانه فلفل دار فلفل مصطکی کندر خولنجان ساذج ابریشم مقرض اترج
لیمون سنبل رومی حب الآس سعد کوفی گیا به کشنیز پودینه کرفس نانخواه مدبر در آب لیمون خاصه که بعفت
تنقیه داده باشند و در بایه خشک نمود باشند ادویه مرکبه مقویه معده جوارش اترج جوارش سفرجل جوارش

جالینوس جوارش بروز جوارش لسباسه جوارش دارصینی جوارش عنبر جوارش مصطکی جوارش یوحنا جوارش
انار دانه جوارش تمر هندی جوارش سفرجلی جوارش مروارید جوارش فواکه حب کبریت حب خبث الحدید حب قیصر
حب حلتیت سفوف مصطکی سفوف ارسطاطالیس سفوف حاکی سفوف وج ترکی سفوف انار دانه سفوف آمله
سفوف حبطیانا سفوف راسن سفوف زبیب شربت سعد کوفی شربت سلیخه شربت سلمویه شربت سنبل الطیب
شربت قرنفل شربت امرود شربت وردازج شربت مشک شربت افسنتین مربای آمله مربای هلیله فائده
هرگاه که ضعف در فم معده باشد باید که بعد اغذیه ازین ادویه مقویه خوردن دهند تا زمانی طویل اثر ادویه در
فم از سبب تلبث پیدا و هویدا گردد و اگر ضعف در قعر معده بظهور پیوندد قبل از اغتذاء از دواهای که مناسب
دانند خورانند و این قاعده در خوردان در بزرگان هم مرعی دارند انتباه اگر اطفال از سبب فساد معده جاهل
نباشند علاجش با اصلاح و تقلیل شیر نمایند و مضغه را از کار ملامست یعنی مجامعت دور تر دارند و قرنفل
درست در گلاب ترکنند و همه شب دارند و صبحی قرنفل برآرند و گلاب بنوشانند **فصل در وجع المعده**
یعنی درد معده سببش اگر سوء مزاج بود دند بیرش بتحریر در آورده شده در ساذج و مادی و ریحی گاه باشد
که در حالت قبض درد در معده پیدا و هویدا گردد زیراکه ماده صفرا و سودا که تیز و لاذع ست وانصباب او بنا بر
ضرورت جلاء و حصول اشتها دائما در معده میباشد و از کثرت انصباب بالضرور وجع بظهور می پیوندد چنانچه
از اشتداد درد واویلا و فریاد مینماید و گاهی اطراف سر بکردار دبیا شند ظهور ایمعنی خالی از ردت نیست
و از ساذج وجع معده بدرجه غایت نمیباشد و در ریحی از اشتداد درد فریاد نماید و آروغ بسیار یار می باشد و
قواق و نفخ در شکم پیدا باشد و بعد استقرار غذا در قعر معده درد در جانب طحال انتقال کردن علامت خاصه
ریح ست علاج به تنقیه خلط غالب پردازند و سکنجبین صادق الحموضت با آب یا گلاب آمیخته در تمام اقسام
اوجاع معده از هر سبب که باشد فائده می بخشد جالینوس فرماید هر دردیکه عارض معده و معا گردد بمجرد اجابت
طبیعت بر طرف میگردد و الا درمی و قرحی که در باطن معده افتد و احداث درد نماید در انجا اجابت طبع
مفید نماید مجرب از برای درد ماده حار صفراوی حبزات و بذر قطونا بنوشانند دیگر از برای درد بارد
مطبوخ دار شیشعان فائده نیکو دهد دیگر از برای تسکین درد ماده سوداوی معجون افسنتین بغایت مجرب ست
صفته بادیان رومی تخم کرفس از هر یکی پنج جزو افسنتین هفت جزو سلیخه جزوی جند بیدستر افیون مصری
از هر یکی جزوی عسل مصفی سه چند مجموع کوفته بیخته بطریق معجون کشند و اختیار کنند ایضا از برای درد ریحی
گلقند با دیان رومی با قدری شهد آمیخته بلیسانند و کذا مصطکی با عسل مصفی خورانند و کمید و جادرس و
کادرس با نمک درد شدید را مفید آید از برای درد ریحی محجمه ناری را برجذب ریح اثر تمام دارد مجرب از برای
درد معده که با قبض شکم باشد حب نارمشک با آب گرم کافی و وافی دانند و اگر ازین تدبیر کاری نکشاید بمعالجه
ریح قولنج می پردازند مجرب از برای درد مزمن کبفایج فستقی یک تولہ باریک نموده در یک پیاله آب

بجوشانند و حیات شیر اندر و حل نموده با ترنجبین شیرین کرده اختیار نمایند و کذا افسنتین با موم زرد و روغن گل بر محل درد
ضماد نمودن فائده تمام می بخشد مجرب از سر اعظم حضرت صلعم مبتلا ربلا و درد شکم پنجگانه نماز بی ناغه ادا نماید درد
معده در یح قولنج که با تکرار روی دهد همه برطرف میگردد فائده گاه باشد که بعد تناول اطعمه درد شدید در معده پدید
میگردد و تا وقتیکه قی یا باسهال بیرون نیاید هیچگونه آرامی بدو نمی آید و اطبا این درد را از اصعب ترین تمام اقسام
اوجاع شمرده اند سفوفیکه از برای اوجاع مفید می افتد صفته زنجبیل هر بردار صینی مصطکی از هر یکی پنج جزو
خولنجان پوست اترج از هر یکی سه جزو سعد کوفی اسارون سنبل الطیب قرنفل عود غرقی وج ترکی از هر یکی دو جزو
طیار کرده مقدار دو مثقال اختیار نماید قرصیکه از برای اوجاع شدید معده و امعا بالتکرار بسیار مفید می آید صفته
بادیان رومی کرفس از هر یکی پنج جزو افسنتین ده جزو سلیخه ده جزو مرصافی نانخل سیاه جند بیدستر افیون مصری از هر یکی
دو و نیم جزو بطریق معروف باریک نموده اقراص بربندند یک یک با آب بادیان خوردن دهند انتباه دیگر ترکیبها
در قرابادینات مثل صغیر و کبیر و شفائی و ذکائی وغیره آمده اند هر همه مفید درد شدید اند صفته اتانا سیا امروسیا
الفرد با معجون مخلص اکبر معجون فلافلی معجون فودنجی معجون کلکلانج معجون ابن هبل معجون اذخر معجون افسنتین
معجون بلادر معجون سقراط معجون نانخواه ایارج جالینوس ایارج اندروماخس ایارج ثابت بن قره خراسانی
ایارج شیخ الرئیس و فقط باد مهرج از برای درد شدید ریحی بغایت مفید می آید و کذا تریاق فاروق جوارش الجدوار
جوارش انیسون جوارش سداب جوارش سوسن جوارش شونیز جوارش نارمشک جوارش وج ترکی حب انیسون حب
حلتیت حب مصطکی و روغنها که بعمل تمریخ نافع اوجاع معده اند صفته روغن هیل روغن بابونه روغن جاوشیر
روغن جنصیانا روغن خردل روغن سوسن روغن سداب روغن شبت روغن قسط روغن کلکلانج سفوف
سفند سفوف انجدان سفوف بزور سفوف نانخواه سفوف نمک که مسمی ست بملح سلیمانی **فائده** جالینوس
فرماید که سکنجبین از برای اوجاع معده از هر قسم که باشد نفع می بخشد خاصه که از سرکه تند و شهد ترکیب نموده باشند
و شیخ الرئیس بر آنست که از سرکه و شکر ترتیب داده بنوشانند از برای آنکه یبوست سرکه برطوبت شکر برطرف
میگردد و محمد ذکریا رازی در رسائل خود با برطرازد که اقسام سکنجبین مقدار یکهزار و دو عدد هستند و از محم فضلیت
داد و نوبت بر دیگر تراکیب رسائل علیحده تصنیف و تالیف فرموده و اندر و درج نموده که استعمال سکنجبین درین امراض در
هیچ حال نمی باید چنانچه در نزله و زکام و خشونت صدر و اسهال و سرفه و در کیش بوره و زحیر و شقاق مقعد و آبله بزرگ
و قروح سینه و ضعف اعصاب و ضعف مثانه و تقطیر البول ضعف باه و حصبه و جدری **فصل در وجع الفواد**
وهی در نسبت شدید که در سر معده پدید می آید و از آنکه فم مذکور با قلب یعنی دل قریب تر ست و شریان بزرگ میانها
وارد ست پس هر اذیتی که بفم معده افتد دل از وی بسرعت تمام منفعل میگردد و از ان سبب برودت اطراف و غشی که
لازمه این علت ست و عوام که در آلام فم معده و دل فرق نمیکنند و از انجهت وجع الفواد را با وجع القلب یکی پندارند
و گاهی این علت بهلاکت هم رسانند و گاهی مزمن میگردد علاج بوجع المعده رجوع نمایند و عنبر که با انگشت رد

متواتر خورانند و کذلک سکنجبین و آب گرم قی کنانند و لعوق بنوشانند و گلقند و گلاب و شربت دینار بهار داده
طبع فرود آرند و این سفوف بعد از اجابت طبیعت تمام دهد مجرب بادیان رومی دو مثقال الاچیدانه دارچینی
تخم کاسنی گل گلاب از هر یکی دو مثقال راوند دو درم شکر برابر جمله ادویه در استعمال آرند دیگر قرنفل با قدری
شکر در شیر میش آمیخته صباح و رواح خوردن دهند ارسطو فرماید که اگر غساله خصیه انسان از برای فواد مریض
بنوشانند بالخاصیت تسکین می بخشند و کذا عطر که خالصه از گلاب گرفته باشند نافع درد بارد است و استعمال ما
در درد حار نفع بسیاری بخشد و معجون فلاسفین که در مطلق درد معده به تجربه پیوسته است مفید میدانند مجرب
از برای وجع فواد بارد و ریحی صلفه حلتیت محلول با آب گرم و کذا تخم اسفاناخ و صعتر و مومیایی اصیل
نافع بل انفع خواهد بود **حکایت** زنی با علت وجع فواد سخت بجور گردید چنانچه هر چه از معالجات می کوشید
با شکوفه دفع می گردید و بعد از قی باشتداد درد فواد بغشی نوبت فرا رسید و حالت مذکور یعنی غشی تا مدت دوازده
ساعت بر غشی علیه منقضی گردید و هر گاه که با تدبیر ها بکردار دلک است و پا از بیهوشی بهوش آمدی بتدبیر
مذکور باز مجبر دنوشیدن آب اضطراب با انقلاب غشی می افتادی و اطبا چند از غلط فهمی گاهی علاج هیضه
و گاهی تدابیر انقلاب معده و غشی بر غشی علیه که دوا ها بکار می بردند راه منزل نبردند اتفاقا فقیر وارد وقت
او گردیده از راه تیمارداری حال بیماری از اطبا حاضر الوقت استفسار گردانید یکی از انها با علت هیضه و دیگری
با نقلاب معده با اجوبه جداگانی رهنما گردید از استماع احادیث متضاده پزشکان و تقاریر بیمارداران این
هیچمدان کج مج بیان سخت سرگشته و حیران درماند بمقتضای وقت آیت ولی هدایت سبحانک لا علم لنا
الا ما علمتنا انک انت العلیم الحکیم برخواند و بعد استخاره کلام رحمانی و تلقای هدایت و الهام ربانی بمطالعه و
مقابله کتب متداوله با جست و جوی علت متوجه گردید پس از روزی بر فقیر ذره حقیر از خیال محال و حال اشتداد
درد وجع الفواد ثابت و متحقق گردید اما پزشکان مذکور بمعارضه و مباحثه با درویش پیش آمدند و گفتند که هر علامات
و امارات وجع فواد هم بدون اشتداد درد یافته می شوند و انجام کار بعد رد و قدح بسیار از ارتکاب شوخی
و جواب از انکار نام علت لب بستند و از مدبیری با توانی دست بردار گردیده همزانوی حیرت و ندامت گشتند پس حاکی
بتوکل کردگار اول مقویات معده و مانعات قی می پرداخت وقتیکه از قی و غثیان نجات یافت بتعیین اجابت
طبیعت بملینات لینه پرداخت تا بفضل شافی علیلان و عقده کشای کار درماندگان بعد چند اجابت اسهال طبع
او بحال آمد از انجا که نقل این مقدمات در دیگر جاها هم بظهور پیوسته است در پیش شایقان این حکایت از بدایت
تا نهایت یکی از سرگذشت خویش خالی از افاده ندیده حالی گردانیده **فصل در ورم معده** و وی از زیاده
که باشد یا در دنبیل یا شبیه اگر از خون بود یا صفرا علامتش درد و التهاب و حرقت در معده و تشنگی شدید پدید گردد
و در دهان و زبان سرخ یا زرد پدید آید و اطراف سرد دیگر دار بردی باشند اگر ورم در جمیع اجزای معده باشد اعراض
صعب تر پیدا شده و خوفناک تر باشند و اگر ورم در جانب قدام معده بود هرگز بر پشت مستلقی نگردد و باطن منظور

میگردد و اگر در خلف معده بود هرگز میسر نمیشود اما از اختلاج معده هیچ حالی خالی نمانند و اگر ورم از غلبه بلغم بود علامتش
نرم و ورم با انتفاخ بی صلابت معه مصاحبت رنگت ظاهر و باهر شود و در ورم سوداوی صلابت شدید پدید بود و جنس
و افکار ردیه بکردار خداوند تا انجونها بار بیمار است علاج فصد نمایند و بامین بکتفین حجامت فرمایند و ادویه دعه
روی عطه بر معده گذارند تا کیج صحت بر رسخ تعب حاصل آید و تنبار قشنبر با عرق کاسنی داده باشند و طبع فرود
آرند و شربت آب بنفشه بنوشانند و از جهت تسکین حرارت آب انار این اختیار نمایند و در ابتدا در ورم عنب
الثعلب صندل سفید ضماد سازند و صبر و مصطکی و موم و روغن گل محلل تمام اقسام اورام معده است دیگر تخم کتان
و تخم خطمی از هر یکی یک درم در شیر گوسفند آمیخته بنوشانند و کذا عرق عنب الثعلب با دیگر ادویه مفید النفع است و
اقتصار بر ماء الشعیر عمده تدبیر این علت است فائده قی و اسهال و تخمه بر حال مضر خداوندان این علت می باشند
فصل در دبیله معده بفتح دال مهمله دبابای معروف ورمی باشند و کیسه دار که از هر کیسه ماده دیگر قسم بر آید
علامتش تب تیز و درد دائم که نضج نیابد خفت عوارض بظهور نیاید و هنگام انفجار قشعریره بر بیمار پدید اینبو
دماده منفجر و با اسهال و قی بیرون آمدن و خفت در ورم و دیگر اعراض پیدا و هویدا شدن علاج بنا بر تنقیه
قرحه ماء العسل و شکر طبرزد و آب کاسنی بنوشانند و از جهت اندمال قرحه کندر و دم الاخوین کهربا گل انار بسیار مفید
اند و اگر دبیله منفجر نشود ماء العسل گرم نموده با قدری خردل آمیخته بنوشانند دیگر انجیر خشک همراه منقی
خوردن فائده تمام می بخشند و اگر خوف تب باشد خمیر ترش ضماد کردن بنا بر تنضیج عمده تدبیر است و کذا
خیار شنبر با آب گرم لعل نضمید در استعمال آرند دیگر شیر تازه با آب گرم ضم نموده نوشانیدن در با ملامت
باد دست منغمز سازند جالینوس فرماید که ورم معده خوفناک میباشد زیرا که عضو مشارک دهی و شریف است
علی بن زین فرماید که اگر ریم یا خون اندر قی بیاید در ورم یا دبیله بر آید علامت هلاکت باشد **فصل در**
قروح و بثور معده نشان وی غلبه درد است به تناول چیز های ترش و تیز و فرق در ان که در زخم معده
است یا در قعر او از محل درد ظاهر و باهر میگردد و گاه گاه بر اطراف و غشی تولد کند و پوست قرحه و بثور در
بظهور پیوندد و لفشنگی کند و در قی و اسهال خون و ریم بر آید و سر زبان و دهان خشک باشند و آروغ ترش
بسیار بر آید و غثیان ریح دهد و بعضی اوقات تب همراه میباشند علاج فصد نمایند و با علاج وجع فواد رجوع
فرمایند و دوغ ترش خاصه که از شیر گاو سیاه رنگ باشد با قدری طباشیر و گلسرخ و تخم حماض نوشیدن عمده
تدبیر است و اگر قروح و بثور متقیح باشند ماء العسل با جلاب دهند و دیگر تدابیر از قرحه و بثور مری که بتحریر در آمده
بدو رجوع آرند **فصل در هیضه** و او عبارت از حرکت مواد فاسده غیر منهضمه باشد که از تمام اندام باز گردد
بضعف و شدت قوت دافعه طاقی بلقی و رسب با اسهال مندفع میشوند و این علت گاهی از تعفن و فساد هوا که
از مر کثرت حرارت و قلت وقوع نداوت امطار در فصل تابستان بسیار واقع میگردد دیگر دار می ملا و بامه در اتصال
و دیار پراگندگی و انتشار می پذیرد و بکدیگر را متعدی در گیرد و سببش کثرت ابخره ردیه فاقد رانت و ستفعات

که مفسد جوهر هوا و محدث وبا میباشند که اولا در هوا آمیزند و مردم که هردم باستنشاق محتاج و مشتاق بجذبش هوا
میباشند اخلاط نواحی معده و دل را متعفن میکنند و سبب بنابر غلیان و ازدیاد حجم اخلاط مستکنه مواد فاسده
هم بحرکت در آیند و یا کسب شدت حرارت که باعث زوال رطوبت میباشند اقسام صفرا ناطبیعی مثل کراثی و
زنجاری زیاده تر در معده متولد میگردد و هیضه و بائیه و غیر آن پیدا میکنند و هیضه و بائیه از جمله بیماریهای
حاده و بامادّه پرخطره است زیراکه همراه طعام مواد صالحه از عروق و اندام برآمده غشی و بیهوشی می آرند و هلاک
می نمایند و سببش آن باشد مواد صالحه با مواد فاسده باهم آویخته و آمیخته گردند و هر همه بسمیت گرائیده تا نقی
و اسهال تمام و کمال از اندام مستفرغ نگردیده متوجه حجاب دل میباشند و یا قحیئت و مصیبت فجاة هلاک
گردانند علامات و امارات هیضه و بائیه آنست که اولا کرب در دل و معده افتد و سپس غثیان و تقلب النفس
دست دهد و از حدت و شدت درد و قلق و بیقراری که از حد بیفزاید بینی باریک شود و اطراف سرد شوند
و نبض ساقط گردد و تشنج در دست و پا ظهور نماید و اسهال زنگاری رنگ یا سفید رنگ مائل بسرخی آمدن گیرند
و چشمها بسوی بالا کشیده شوند و اندرینحالت بمیرند و این علت در زمستان از سبب قلت حرارت و کثرت
نداوت کمتر افتد و کسانیکه معتاد باکثرت علت هیضه باشند اندران منفعت هم می بینند ازبرای آنکه مواد فاسده
از اندام ایشان برطرف شوند و علت هیضه اکثر حال از بسیار خواری باطفال هم عارض میگردد اما کودکان
را سلیم تر باشد و آنچه بجوانان و پیران افتد باخطره باشد و آنانکه در قوای قوی و فربه اندام و سخت
گوشت و رنگین پوست میباشند از وی رهای کمتر یابند و گاهی این علت بصفراویت و گاهی بالبلغمیت
و سوداویت میگراید طبیب بیمار لبیب باید که از معاینه چنین حالات خائف و هراسان نشود و دست از
معالجه باز نکشد و بسیار بار بتجربه در آمده و بعد شدت اعراض و ناامیدی مطلق بیمار شفایاب شده اند علاج
معده و امعا را از بقیه ماده فاسده بسکنجبین و آب گرم بیباک شده پاک گردانند و گذا روغن کنجد از برای تنقیه
معده و امعا نفع تمام دارد و به بستن اطراف و مالیدن کف ها دست و پا و تنویم و تسکین زیاده تر متوجه شوند
در بهار قطع نمودن قی و اسهال یکبار زیانکار رسیدانند اما هرگاهیکه ضعف تمام بر اندام بیمار استیلا آرد از جنس
دیگر چاره نمیباشد بتدابیر که در فصل قی تحریر یابند بادی رجوع می آرند و شربت حب الآس بنوشانند و مطبوخ
عناب و سماق کافی و دوائی دافع قی دانند و دواء المسک و عنبر و جوز لوبه خوردن دهند و اگر خون غالب باشد
و هیچ مانعی نباشد فصد کنند و بعد افاقه فاقه دهند و غذاء لطیف و سبک تا چند یوم قلیل تر خوردن دهند
و در حالت ضعف شدید ماء اللحم همراه سماق و انار دانه و زرشک بدهند و شراب با نمک نیمگرم بنوشانند و اگر اسهال
ضعیف تر باشد و قی سخت تر باشد محموده با آب تمر هندی و گاسنی بنوشانند و از برای تسکین قی بسته بند
هیجوش و مانند آن هرچه مقوی معده و دل باشد اختیار نمایند و حتی الوسع مواد فاسده را از معده باید اعراض
منع نمایند و هرگاه تشنگی بر مریض هیضه غالب آید طباشیر در آب انار میباید و اگر بقی هر دل ... گردد باید منظور

و سبب کوهی بسحیقه حب الرمان زمان زمان ذادن مفید تر دانند و صندل و گلنار و گلسرخ و برگ مورد به قلیلی
کافور بر شکم نهند و با جامه سرد مخلوط نموده بر شکم گذارند و اگر عرق عرق میگردد دست و پا با آب سرد شستن و
مالیدن شاید و اگر فواق ظهور نماید بعطسات با تسکین سعی در آید و گذا گل ارمنی با سرکه و آب مورد بر کفها و دستها
پا طلا نمایند و تجدید فرمایند و در حالت غشی و بیهوشی سر و بینی و گوش و عضلات بروغنهای گرم نرم نرم بمالند و تا
اللحم و عرق بید در حلق چکانند و اگر به تشنج دست و پا در آید پارچه بر روغن نیم گرم بر معده باید و عضلات معده را
بدستها زمانی شائسته برطور بالینه بمالند و در هیضه بلغمی بادیان رومی و زیره و عود و مصطکی در آب جوشانیده نیم گرم
بیاشامند و از تناول اغذیه برکنار دارند و ایارج فیقرا و حب بدهند تا ماده آماده فساد بتمامه مستفرغ گردد
و از جهت اعانت و قی آب سکنجبین عسلی بدهند و اگر حبس مطلوب بود قرص عود خورانند قرص عود و قرنفل
کبابه از هر یکی یکدرم سنبل مصطکی از هر یکی نیمدرم عود خام چهار درم شکر سفید همچند ادویه باریک نموده اقراص
کنند و خوردن دهند و گذا در حمام نشستن مفید تمام دانند و اگر هیضه از سبب ترجح ماده فاسده و طعام غیر
منهضمه باکل باشد بسوداویت علامتش ریاح بکثرت در شکم و تخمه پیدا و هویدا بودن و اسهال بدحالی نمایند اما قی
درین قسم هیضه نمی آید یا کمتر آید علاجش ماء العسل نیمگرم بنوشانند تا ماده لزجه از سطح معده زدوده شود و معده
پاک گردد و درینحالت وجود لذع در معده تخم اسپغول با آب انارین و شکر بنوشانند و این علت کسانیکه ماده سوداء در
ایشان بسیار باشد زیاده تر عارض میگردد تدبیرش مطبوخ افتیمون نمایند و گاه باشد که ماده فاسده مستفرغ نمی گردد
اندرینحالت این حقنه بغایت فائده بخشد خواهد بود صفت حقنه اول مرتبه بروغن کنجد عمل نماید و تخم کتان سیستانی و
ترید و خیارشنبر و بنفشه و گل بابونه و اکلیل الملک و انجیر زرد و ... و قلیلی شکر اضافه نموده عمل نمایند و اگر از
صابون و روغن کنجد عمل کنند روا باشد و تریاق اربعه با عرق بادیان نافع آید و زنجبیل و زرنباد و فلفل باریک
نموده در کف دست و پا و چهره های گردن بمالند شاید و اگر جوز لوبه باریک نموده بعمل و جور با قلیلی شهد در آب گرم
در حلق رنجور چکانند و بر کف دست و پا بمالند چیزی که از برای دفع سمیت هیضه و بائیه و قی زنگاری مفید
آید صفت آن پوست بیخ عشر و فلفل سیاه با آب زنجبیل تازه دو چندان انداز کهرل نموده حب بندند و بکار برند
و دیگر غنچه عشر و فلفل گرد و نمک لاهوری بقدر نخود حب بندند و بکار برند فائده گاه باشد که ماده هیضه هیجان نمود
متوجه ریه و حجاب صدر میگردد و درینحالت درد در حجاب محسوس میشود و گاهی در جگر یا متوجه فؤاد یعنی دل
میگردد و درینصورت فجاة هلاک مینماید و گاه باشد که ماده و حجاب مستغرق مینماید و میزدد و می راه هلاک مینماید درین
معنی اگر بیمار را کرب شدید و سقوط نبض و غرق عرق بارد گردد و گاهی غشی و بیهوشی می آرد باید که صمغ عربی
و برگ آس بسیار آس نموده تمام اندام بدو آلایند باشد که بانسداد مسام حرارت غریزی از اندام خارج نشده
عود بصلاحیت نماید انتباه تدابیر که از جهت تیمار و بائیه و تغیرات اهویه تحریر کرده روند بعمل آرند و مدام
از جهت استشمام صندل و عود و کافور بهویایند و بخور گردانند و گذا کوگرد گرداگرد بیمار گذارند و گذار تا آب و

گلاب و سرکه در جای بود دباش و بر فراش کافی دانند **فصل در نقصان و بطلان شهوت طعام**
سبب هر دو این علتها یکی باشد با ادنی تفاوت چنانچه آنچه سبب او ضعیف تر بود شهوتها قلت گیرد و اگر قوی
میباشد به جوع یا جوع هرگز نمی پذیرد و اسبابی که می چند میباشند یکی سوء مزاج حاره یا بارده که در فم معده
میباشد دوم اجتماع اخلاط ردیه در معده سوم امتلاء بدن از اخلاط خام چهارم کثافت و انسداد مسام که
مانع تحلیل و تقلیل مواد میگردد پنجم جگر ضعف گیرد یا ماساریقا سده پذیرد ششم ورم منفذ یکه میان طحال و
فم معده از جهت انصباب ماده سودا واقع ست منسدی گردد هفتم حس فم معده نقصان یا بطلان گیرد علامات
و امارات سازج و مادی در سوء مزاج معده گفته شده پس آنچه از عدم انصباب سودا بر فم معده واقع گردد
از وقوع سده در مجرای و آنچه در بطلان حس واقع شود از وقوع آفت در دماغ و سلامتی افعال معده گواهی
بخشد و فرق بینهما آنست که آنچه از عدم انصباب سودا میباشد هرگاه که چیزهای ترش همچون کوامیخ و جز آن
میخورند اشتها پدید می آید بر خلاف بطلان حسی که از ترشی ظاهر و باهر نمی شود **علاج** در سازج با تعدیل
و تبدیل کوشند و در مادی از تنقیه و استفراغ نمی خموشند و در تکاثف مسام با استحمام رجوع آرند و در ضعف
جگر با تقویت جگر توجه آرند و در سده ها با تنقیه و انفتاح سرده صاحی و روح تخم کاکنج و عنب الثعلب
بجوشانند و بنوشانند و از جهت بطلان حس فم معده با تقویت دماغ و فم معده متوجه شوند **فایده** گاه باشد که
قلت خون اندام و ترک عادت حمام و هم و غم و غصه و جز آن باعث نقصان بطلان شهوت طعام میگردد
تدبیرش مناسب حال دانسته در استعمال آرند و گاهی ظهور این معنی از تولد دیدان امعا میباشد تدبیرش اخراج
و از علاج او ست و ذکر ادویه مشتهیه سکنجبین سفرجلی شربت لیمون شراب انار منعنع سرکه ماهی شور انار ترش
و مانند آنست **فصل در فساد شهوت طعام** که مسمی ست بوحم بجای مفتوحه مهمله بالتحریک و وی عند الاطبا
آرزوی اطعمه ردی الکیفیه و غیر ماکول ست همچون زگال و سفال و اسفیداج و گچ و گل و جز آن می باشد
سببش وجود خلط غیر محمود ست در خمل معده چنانچه طبیعت گاهی بر ضد و گاهی بر تناسب آن خلط آرزو مینماید
سببش از مطولات جویند اما این علت با حوامل و راکثر عارض میگردد و اکثر دانشمند بر آنند که حامله بنسبت حامله
دختر کمتر این علت پذیرد و ما بعد انقضای مدت سه یا چهار ماه هم از خود زوال پذیرد **علاجش** تنقیه نماید و اقراص
فروج و حمام دائم خوردن و آب فرو بردن فرمایند و کذا دراج و دجاج بریان نموده فایده می بخشد و کذا
فستق با نمک خائیدن و آب او فرو کشیدن و دیگر نشاسته بریان کرده و زبیب یعنی منقی نموده با قطیلی
مصطکی و بادیان رومی و زیره سیاه و نانخواه خوردن و آب او فرو بردن فایده تمام می بخشد و دیگر قاقله
کبار و صغار کبابه علی السویه یا هموزن شکر باریک نموده مثقالی خورانند **فصل در جوع الکلب** که مسمی ست بشهوت
کلبی و این مرضیست که اشتهای غذای از حد طبعی افزون می گردد و هر چند که بسیار بار و کثیر المقدار خورده شود
گرسنگی و آرزوی غذا و علت قلت میگیرد چنانچه در هنگام جوع و رجوع بر ماکولات و تناولات باسهم و

شهر یک طعام خویش بمکابره و بهارشه و دشنام پیش می آید و بر طمع و ولع بوده از دیگری زیاده میرباید از آنجهت
با جوع الکلب و شهوت کلبی موسوم گردیده است و سببش آن باشد که سودای بر فم معده بیشتر از آنچه باید و
شاید به ماده انصباب می نماید و بدان سبب با غلبه حرص و آز دهان باز نموده حرکت لکو سوز یعنی تند و تلخ از
زبان بیرون مینماید و با وجود کثرت تناول طعام هم نمی آساید و اکثر از معتمدین حکماء مجربین در بسیار خواری
جوع الکلب حکایات و روایات بیشمار برنگارند که سامع را در حیرت و شگفتگی اندازد و گاهی این علت از شدت
حرارت قوت هاضمه تولد دیدان که با حیات موسوم اند یا از شدت افتقار اعضا سوی غذا میباشد **علاجش** با نقیه
حبوب و شیرینی و بطی الهضم مثل هریسه ضبعه و لوزینج خوردن با مور فرمایند و از تناول اشیای ترش غلیظ و
خرنیت هدایت و رهبری بار پرهیز نمایند مجرب است مغز بادام بروغن کنجد و شکر بقوام آورده خوردن نمایند
دیگر اول قی نمایند و بعده آب لیمون بشکر نوشیدن فرمایند و بجهت اغذیه بارده رطبه اختیار سازند قول
انطاکی آنکه جگر گوسفند خشک نموده همراه مغز بادام و کنجد مقشر و مصطکی و گلسرخ باریک ساخته آمیز نمود بروغن بنفشه
چرب نموده با آب کشنیز اقراص سازند و خوردن دهند استیصال زوال علت جوع الکلب نماید و بعضی بر آنند که جگر آهو
در سرکه بیست بار در گذارند و خشک نموده باریک کنند و بروغن بنفشه چرب کرده با گل ارمنی و تخم رجله و خیارزه و
نشاسته گندم و صمغ عربی جزو جزو بگیرند و اقراص بسته یک یک خوردن دهند **فایده** بوعلی فرماید چهار آدمی به روغن
بنفشه با موم سفید آمیخته خوردن از این معنی هم مستغنی نماید **فصل در جوع البقر** و وی آنست که تمام اعضا اندام
باستثنای معده مفتقر و محتاج بغذا میشوند و آنرا بزبان یونانی بولیموس گویند خداوند این علت را گرسنگی اعضا
هست که یک لقمه هم خوردن را طبع اکراه کند و فی الحقیقت این علت ضد جوع است از برای آنکه تا فم معده رجوع
بر طلب غذا نباشد جوع نخوانند و باعتبار گرسنگی بسیار و بزرگی آفت عضوها که بغذا محتاج میباشند والبقر قول
بعضی که این علت چون بالبقر اکثر عارض شود از هر دو اعتبار جوع البقر نام کنند سببش آن باشد که بلغم
غالب فم معده را می پوشد و طبع از کار جذب غذا انکار نموده با دفع ادمی کوشد و یا بسبب انصباب بلغم
لزج بر جرم معده از ترشح سودا و از اثر امتصاص عروق که از تقاضا یا می اعضای منتبه دخیره داری می گردد علامتش
آنست که انسان از آرزوی طعام بکلی بر کران نشیند و از سبب فقدان غذا به اجاعت قلیل یا مدت
طویل که بدل ما یتحلل ندام بدن نمیرسد آید پس ضعف و هزال روز بروز زیاده می افزاید و از مقهوریت حرارت
غریزیه چون دست بر معده بگذارند نسبت با بدن دیگر سرد یکرداری برد نماید **علاجش** تنقیه نمایند و ماء العسل
بنوشانند دیگر عود غرقی سماق لیمون کشنیز پوست ترنج اختیار کنند و دیگر جوارشهای گرم که در امراض سرد
هاضمه و تخمه بنگارش رسیده اند خوردن و سند و در حالت غشی تدبیر غشی متوجه باشند **فصل در جوع الغشی**
و وی آنست که انسان در حالت گرسنگی ناتوان گردیده بکلی بهوش فراموش مینماید سببش ضعف شدید
که در فم معده پدید می گردد میباشد اکثرست حرارت در عضوها زیراکه چون اعضا گرم شوند تقاضای

وتحلیل غذا زیاده تر ومیده هر پس معده از امتصاص عروق متاذی میگردد و با نضر رعشی در جوع رجوع بیماید
علاج اغذیه بارده بالفعل والقوه خوردن دهند و بالقویت فم معده زیاده تر متوجه باشند و دیگر تدابیر که
در علت غشی بتجربه در آمده در عمل می آرند فائده درین علت مهلت روا ندارند و بزودی تمام تدارک سازند و مدام
بالتقویت معده و فم او متوجه و مصروف بباشند تا بامراض و اعراض دیگر مودی نگردد و حکما گویند که بعد وقوع
این علت گاهی بصرع و گاهی بسکته می انجامد **فصل در عطش مفرط** یعنی غلبه تشنگی و این بر چند گونه میباشد
قسمی صادق و قسمی کاذب صادق آنست که برای اطفاء حرارت و افاده ماده رطوبت طبیعت طلب آب
نماید چنانچه در تشریح معده بتصریح گفته شده نشان وی انتفاع بشرب آب سرد است و کاذب آنست که
بلغم شور یا عفنی یا سودا احتراقی در معده گرد می آید و طبیعت باذن خالقها طلبگار آب میگردد تا بمعاونت آب
رطوبت مذکوره از معده بیرون آید علامتش آنست که هر چند آب بنوشند از طلب و تقاضا آب نمی خوشند و اگر آب
گرم رغبت سازند و یا مصابرت بر عطش نمایند یا در خواب روند یا عرق کنند دمی تسکین میگیرند و ظهور این یعنی گاهی از
حرارت و یبوست تمام اندام حاصل آید چنانچه در حمیات حاره بمشاهده در آید و گاهی از حرارت سینه و شش و قلب و
گرده و امعا عطش شدید پدید می گردد و گاهی از مشارکت دماغ که مانند ورم گرم که برغشا را و بوقوع می آید یا
ابعطاش که بانزول الیافوخ هم موسوم است و بسقوط اللهاة عطش مفرط عارض گردد و بدینسان با جذاو ماوا دقطر
عطش مفرط از یبوست دماغ بمشاهده در آید و گاهی از خوردن و فرو بردن چیزهای لزج همچون ماهی تازه و
سویق محلول در جلاب قند و آش قبولی یعنی اوگره که فقط از برنج و دال میپزاش و جز آن با قلیلی نمک نیز بوجی
یعنی مصالح طعام مثل قرنفل و زیره و فلفل و دار چینی و زرچوبه وغیره طیار نموده اختیار کنند تشنگی هم عارض
میشود درین صورت سببش آن باشد که طبیعت بحکم حکیم جل جلاله و عم نواله از جهت تذویب رطوبت و اندفاع لزوجت
حرارت بر معده زاندام متوجه فرماید تا معده از کار انهضام الطعام راه بیکاری نه پیماید **علاجش** بالعبه واشربه و
تخم رجله یعنی خرفه بنوشانند و از جهت حرارت سینه و دل و شش با نجذاب النسیم بارده و اهویه طیبه و مسکن بارده
نشانند و آب سرد جرعه جرعه بنوشانند و صندل و کافور بر سینه و جگر بعمل تضمید مفید تر دانند و مدام مشمومات بارده
پیش مشام داشته دارند و از جهت ازاله بلغم مالح که محدث عطش مفرط باشد زنجبیل و منقه دانه بر آورده با قلیلی شهد
مصفی بنوشانند دیگر تخم خرفه بار و عن ب بند و شیره کشیده دو سه بار رغبت دهند **قرص** که از بهر اطفای
حرارت بعدیل و بی بدیل است **صفته** مغز تخم خیارین تخم کدو از هر یکی جزوی تخم کاهو تخم خرفه از و نصف جزو رب
السوس چهارم جزو باریک نموده بلعاب اسبغول اقراص بسته در دهان گذارند و آب و بلع نمایند دیگر اگر سیم خام
مسجلی در دهان دارند تسکین عطش مینماید و کذا الحجر یمنی هم مسکن عطش شدید میباشد دیگر افشرده سفرجل و سیب ترش و
مشمش در دهان کردن عطش مفرط بر طرف نماید و کذا رب اجاص و انار میخوش و آزرج و نیلوفر و شراب لیمون و
حصرم و شراب ریباس و شراب صندل و شراب تخم کاسنی و شراب تمر هندی و ماء القرع و ماء الخیار و ماء البطیخ و مربای

آلو چه و جوارش کافور بدستور دافع عطشان هر زمان است **فائده** خوردن و فرو بردن برف و ژاله یعنی تگرگ باعث
عطش مفرط میگردد هر چند که اطبا را درین یعنی اقوال اند اما علامه قرشی بر آنست که برف و ژاله اگر چه بالفعل سرد تر نمایند
مگر بالقوه گرم اند که از البخر متکون میشوند هر گاه که وارد ابدان میشوند از حرارت اندام تمام برودت ارضیه شان بر
از وی بر طرف میگردد و بنا چار بر حرارت اصلیه خود معاودت نمایند **فصل در نفخ معده** یعنی دم شدن شکم سبب
این علت قلت حرارت معده می باشد یا تناول اطعمه نفاخه یا اجتماع اخلاط غلیظه که با قلت حرارت معده هم
مستحیل بریاح میباشند علامت و علاج او از مبحث ضعف انهضام طعام و سوء مزاج معده بر گیرند و جز اینها بعضی
الاچیدانه و گلاب جوشانیده بنوشانند **علاج** گل گلاب بادیان رومی بادیان وطنی صعتر گاو زبان گیلانی
و مانند آن هر همه بجوش می آرند و با نبات شیرین نموده بنوشانند و باقی تدابیر با تنقیه و تجوید هضم نمایند و بادیان
فقط همراه گلقند چند یوم خورانند و مشک نیز از بهر دفع افساد ریاح تمام اقسام نیکوست و مصطکی با عسل بدستور
مذکور **فصل در قی و تهوع و غثیان و انقلاب النفس** قی آنست که چیزی از معده از راه دهان بیرون آید و
تهوع آنکه حرکت بر قی شود اما چیزی بیرون نیاید و غثیان و تجبین حالتی باشد باعث بر قی پس اگر همیشه بود انقلاب النفس
خوانند و غثیان را غنی نیز نام کنند سببش آن بود که قوت دافعه بر دفع ماده موذی می کوشد و ظهور این یعنی گراه
از تناول اطعمه ردیه یا اشیای متعفنه و معشیه باشد که بار دارت کیفیت معده را ایذا دهد و یا از تخیل یا شموم قاذورات
و مستنقعات و دیگر مکروهات و بحران و جز آن ظهور میشوند اما اگر حسب تقاضای طبیعت قوت دافعه ماده موذیه
مجتمعه معده در حرکت آید قی خواهد شد و اگر ماده مذکوره در طبقات معده غائص و منتشر باشد قی نیاید تهوع
رو نماید و اگر ماده مذکوره جانب فم معده مائل گردد غثیان یا در فم معده عارض شود و آنرا در بیاب لو الالباب
بر نگار ندکه قی کرانی در سیاه و زنگاری و خضر میباشد و قی که در روز برنگ دیگر بر آید و در شب برنگ سبزی مائل
آید هم زبون تر باشد **علاج** قی لبنی نمایند و بعد حصول تنقیه معده بالغات قی و مقویات معده پردازند و کمون و
سماق خوردن دهند **مجرب** از برای قی صفراوی **صفته** تمر هندی با قلیلی لو دینه نقوع کنند و آب منقوع با
قلیلی نمک جرعه جرعه دادن دهند یا موافق باشد و کذا انار دانه با منقه منقی و زیره خورانند دافع قی خواهد بود **مجرب**
از برای قی بلغمی عود غرقی قرنفل بادیان رومی مطبوخ کرده بنوشانند **مجرب** از برای قی دماغی یعنی ترکیب **صفته**
مربای آمله با ورق طلا یا نقره دادن کافی همراه است و کذا پوست نارنج با آب گرم خوردن و همچنان لیمون
مقشر کنند و یا نمک و صعتر خوردن دهند **مجرب** مصطکی فلفل قرنفل زنجبیل کمون سماق نمک هر همه بقدر مناسب
گیرند و باریک نموده در سه ماشه اختیار کنند قی بلغمی بر طرف میگردد و کذا قرص ایلادس قی بلغمی و سوداوی را
فائده تمام می بخشد دیگر هرگاه بعد تناول طعام قی آید و هر همه خورده بیرون آید اغذیه با ترنج ترشی را نمود
اختیار کنند و یا بعد طعام فقط ترنج ترش خوردن دهند قی نیاید دیگر تدابیر که در درد معده بتحریر پیوسته اند
بدو رجوع آرند **قرص بالنغ** قی زیره گلسرخ طباشیر کشنیز مدبر از هر یکی دو درم سماق سه درم پوست بیرونی پسته

بلیدرم مصطکی نیمدرم جمله ادویه کوفته بیخته در گلاب اقراص بربندند و خوردن دهند فایده وضع محاجم بی شرط
نزدیک ناف و بین الکتفین و مالیدن و بستن اطراف و خواب کردن در دفع آن تمام دارد فصل در
باد صلیه و وی علتی ست خاص که باطفال خورد سال عارض میگردد علامتش آنست که هر چیز که بخورند یا بنوشند
بقی یا شکوفه مندفع میگردد و روز بروز بهزال و ضعف کمال میرسند علاجش آنست که از حوالی زیر گردن یا از بعد
موی چند بموم و مشموم آگنده و غلیظ تر از دیگر موی باشند نتف کنند یعنی برکنند و قرنفل همراه شکر در
برازج و شراب صندل و عود و عرق بالگاب در مزاج گرم بدهند ذکر ادویه قاطعه قی زرنباد سنبل رومی
قرنفل جوزبویه قاقله سعد کوفی کهربا فوفل تخم نیلوفر فوتینج فصل در قی الدم یعنی خون قی کردن بدانکه قی دم
بر دو گونه ست یکی آنکه رگی از رگهای مری یا معده از سبب سقطه یا ضربه یا صیحه قویه یا شدت یبوست یا ضعف
قوت ماسکه و غلبه رطوبت مرخیه انصداع گیرد یا انقطاع پذیرد علامتش درد با بین الکتفین مختص بجراحت مری
و وجود آفت در آن عضو یکه از وی خون برآید و دیگر علامات و امارات وی چنان باشد که سرخی رنگ بدون
خون رمینمون برآمدن از جگر بیا شد و غلظت و سوداویت رنگ با ترشی بوی دال ست از برآمدن طحال و
گاهی از سر بر معده نزول نماید و باقی برآید علامت او تقدم رعاف ست و کذا گاه و بیگاه به تنحنح از دهان
یا مناخر برآمدن ست و آنچه از وقوع سقطه یا ضربه بر سینه قی الدم بظهور رسد علامتش تقدم وقوع سقطه و ضربه
بر سینه و تشقق عروق برد گواهی بخشد علاجش رگ باسلیق زنند و خون بدفعات بگیرند و اطراف ببندند
دارند و باقی تدابیر که در نفث الدم بتحریر درآمده اخذ نموده در عمل آرند مجرب از برای تمام اقسام نزف
خون عقیق عنابی رنگ در گلوی خداوند بیاویزند بالخاصیت فایده بخشد و خوردن اقراص کحلی در گلقند
فایده عجیب دهد صفت قرص کحلی خون سیاوشان سرمه سیاه شادنج عدسی مقشر از هر یکی سه درم گلنار
از هر یکی دو درم شاخ گوزن سوخته اقاقیا از هر یکی یکدرم لادن از هر یکی نیمدرم پر سیاوشان یکدرم و نیم
جمله ادویه کوفته بیخته با آب لسان الحمل اقراص بربندند شربتش یکدرم ست و قرص کهربا خیلی سودمند آید دیگر
خون برغاله یک رطل هموزن او سرکه تند بیامیزند و بجوش آورده سه روز بر نهار بیاشامند در دفع قذف
الدم مجرب ست فایده اگر آفتی در معده باشد دوا یکبار خورانند و اگر در مری بود اندک اندک بدهند بلکه قدری
در دهان گیرند و باهستگی تمام آب او فرو می برند و قید این قاعده از بهر آنست که دوا بر محل مقصود تلبث نماید
بقراط گوید قی موی بسیار زبون ست و اگر خداوند قی الدم تب پدیدار گردد قلیل السلامت باشد فصل در
جمود الدم و اللبن فی المعدة یعنی بستن خون و شیر در معده بدانکه گاه باشد که خون از عضوی بمعده
ریخته گردد و مندفع نگردد به سبب ضعف در معده بندد و همچنان باشد که شیر بنوشند و عقب او پنیر خورند یا
چیزی ترش منجمده در معده که با شیر باهم فراهم آمده منجمد میگردد و یا بسبب کیفیت ردیه سمیه معنی مذکور دست دهد
نشان این هر دو آن باشد غشی و عرق سرد و اطراف بگدار برد و انحلال قوت و لرزه شدید پدید میگردد

و گاهی از سبب حرارت بحیثیتی که از باطن بظاهر اندام از دل برایند بهلاکت میرسانند و گاهی بکراز و عسر النفس و غشیان
قوی و احتباس بول و براز و درد معده مؤدی نماید علاجش تخم شبت و پودینه بجوشانند و صاف نموده و با سکنجبین
شیرین فرموده گرماگرم بنوشند تا بقی بیرون آید و پنیر مایه همه حیوانات علی الخصوص که از خرگوش میباشد در دفع
خون جامد و شیر عمده تدبیر ست از برای آنکه در وی خاصیت که شیر رقیق را بربندد و بسته را بگذارد پس حقنه نمایند و حلتیت
و سکنجبین و مصطکی و ماء العسل بنوشانند و آب خاکستر شاخ انجیر خاصه که منقوع باشد بسیل و نهار اختیار کنند مجرب
قرطم حلبه بسفایج فستقی و فوتینج جوشانیده بنوشانند زیرا که برابر قرطم و فودنه دیگر ادویه ذائب خون بنظر نیست
و از خاصیت پنیر و قرطم و فوتینج آنست که شیر در معده اگر بسته گردد بگشاید و اگر ذائب بود منجمد نماید و اطبا منع
نمایند که اگر جمود خون بماده در مثانه رو نماید از دادن قرطم و فوتینج بگشاید فایده گاه باشد که از خوردن یا
نوشیدن روغن زرد از سبب سرما در فصل زمستان در معده منجمد میگردد و آنرا و هم مذکور الصدر با تنگی صدر دست
دهد علاجش فی الفور آب گرم تجرع نماید فصل در فواق بالضم بهکی و وی آن باشد که اجزای طبقه داخلیه
معده متحرک باشند با فوق چنانچه فم معده بفم حرکت بنماید و از آن اعتبار بفواق مسمی گردیده و حرکت مذکور مرکب
از تشنج امتلائی و تمدد انبساطی که نخست اجزای و الیاف معده باهم فراهم آیند و پس از سبب تحلیل از مؤذی بنا بر
دفع موذی بکرات عطسه حادث می گردد و تمدد انبساطی در اجزای معده و لیفهای او و اسباب حدوث او چند باشند یکی
خلطی لذاع و حاد یا غذائیکه متکیف بکیفیت حاده باشد همچون فلفل که از تناول او در فم معده لذع پیدا آید و بدان
سبب فواق رو نماید دوم ریح غلیظ که در فم معده جمع آمده آنرا بر عده آرد سیوم اجتماع رطوبت کثیر بگرد آن
است و شیر که محدث علت شود چهارم اطعمه غلیظه که در معده نگنجد و اندرو ثقل پیدا نماید پنجم ورم جگر که معده از او
متمدد گردد ششم یبوست مفرط که با لحم معده عارض شده فواق پیدا نماید و فواق ریحی بود و کان را بیشتر عارض گردد
علاجش در امتلائی قی کنانند و عطسه آرند و خداوند علت را در غم و وحشت اندازند از برای آنکه از صیحه قویه
و اعراض نفسیه روح در بدن یکبار بحرکت آید و ماده ریحی در طوبی را برطرف نماید و کذا مصابرت بر تشنگی و بستن
اطراف و حبس نفس و حرکت شدید فواق امتلائی را مفید می آید و در فواق یبسی که تازه باشد خوردن دسته
کذا ماش سبز بجای تنباکو در حقه نهاده دود کشند فایده بخشد دیگر اصل السوس با شکر دادن خیلی مفید فواق
شدید بی آید دیگر کوار چینی و مصطکی از هر یکی برابر کوفته و مطبوخ نموده جرعه جرعه دادن و بقول بعضی بلا جرعه
نوشانیدن نفع بلیغ می بخشد و طبیخ انیسون و زیره کرمانی و فوتینج کافی و وافی مرام ست دیگر زیره مصطکی
از هر یکی چهار جزو شونیز یک جزو باریک نموده با آب سرد خورانند دیگر قاقله صغار با پوست ... بجوشانند
و بنوشانند دیگر بوئیدن عطریات و تدهین بطیبوبات دافع فواق علی الاطلاق دست دهد دیگر بندق هندی
در گلوی آویختن بالخاصیت نفع دهد و همچنان عطسه آوردن و پودینه خائیده آب او فرو بردن قول الطبیب
آنکه اگر فواق با خطوط ... بر طرف نگردد زبون ترسیانند فایده اگر فواق بعد استفراغ کثیر یا بعد زحیر یا نزف

خون یا ورم جگر یا ضیق النفس رود و بغایت بد باشد و کذا بعد قی زنگاری و بطون را بسم زیلون ترشمرده اند و زنبور
فواق اطفال اندر سیاب عم جهال است که بنا بر توسیع معده عارض میشود و نیک نافع باشد اگر بجد افراط رسد چند بیدستر
در آب حل کرده در حلق چکانند بر طرف میگردد قول بعضی جلد ختنه را مرضعه با آب سوده بر پیشانی یا یافوخ طفل
گذارند از فواق رهائی یابد **فصل در انقلاب المعده** و وی آنست که هر چه خورد همه فرو برده بعد هضم یعنی دشکرده
مستفرغ و مندفع می گردد سبب او خراش روده که با معده پیوسته است از برای آنکه غذا بعد از هضم بدان طرف
طرف حرکت نماید و از خوف اذیت طبیعت آنرا در روده ها نفرستد و بالضرور باقی رجوع نماید علاجش بعلاج سحج
پردازند و هر چه در و نگاشته آید در عمل آرند **فصل در قلق المعده** و وی آنست که در معده یعنی بیقراری شدید پدید
می آید و بیمار چنان پندارد که گویا در ریگ یا خاکستر گرم افتاده است و بر شکلی از اشکال در هیچ حال قرار نمی یابد و این علت
هم باسم کرب المعده موسوم است علاجش حسب خلط غالب تنقیه نمایند و بعد او بتعدیل و تبدیل مزاج می کوشند
فصل در اختلاج المعده و وی آنست که صاحبش جنبش در اجزای معده بسان خداوند خفقان می پندارد
و اگر این جنبش در اجزای عالی معده بود خفقان یا غشی بر و طاری گردد و اندر این حالت از دهان آب جاری
می شود **علاج** حسب خلط تنقیه نمایند و اگر موجب این علت تولد ریاح باشد باخراج و از علاج او کوشند و شراب
افسنتین بنوشند **فصل در حرقت المعده** و وی چنان باشد که حالتی همچون سوزشی در اجزای معده یا فم او
بظهور میرسد و اجزای معده را بگزد سببش تناول اطعمه غلیظه و فواکه خام یا احتباس رطوبت خام و ناتمام که در معده
باشد علامتش تقدم تناول مغلظات و مرطبات بر و گواهی دهد اما در حالت گرسنگی و تشنگی خفت در امور مذکور پدید آید و این
باشد و اگر از انصباب ماده سودا از طحال بود در حال بری معده و هنگام تناول طعام حرقت تسکین می پذیرد علاجش
در قسم اول قی فرمایند و اغذیه لطیفه و خفیفه خورانند و بتقویت معده کوشند و در قسم دویم فصد اسلیم یا باسلیق از دست
چپ کنند و بعد از فصد هلیله مربا و سکنجبین بزوری لیل و نهار اختیار کنانند و زیاده تر بر دفع ماده توجه طبع دارند
فصل در استرخاء المعده و این بر دو گونه باشد یکی آنکه در نفس معده استرخا پدید آید علامت او فساد در هضم و برآمدن
سینه است دوم آنکه در معالیق معده بود که آله ارتباط معده با دیگر عضوهای که باشد سست شود و علامت وی امالهٔ
معده با طرف مخالف رباط مسترخیه و حال ارتباط معده که در تشریح معده تحریر کرده شده بنا بران متعرض دیگر تحریر
فقیر نشده علاجش با هر چه در استرخا و فالج گذشته است بر همه بعمل آرند و اغذیه لطیفه و خفیفه خوردن دهند و ادویه
قابضه که مرکب با افاویه یعنی خوشبوی باشند خورانند و بر معده بمالند و سنگ یشب مسحوق با مربای به خوردن دهند و باقی
از فصل تهبل تشنج معده گرفته در عمل آرند **فصل در تهبل تشنج المعده** یعنی سست شدن لیفات معده و این هم
از قسم استرخاء معده است که بدترین از اقسام تمام علتهای معده است زیرا که جمیع افعال معده ناقص یا باطل شوند علامت وی
بطلان هضم است با وجود تناول اغذیه لطیفه و خفیفه و قبض طبیعت یا افراط و خالی بودن از علامات و امارات اورام
و اقسام سوء مزاجات و آنکه درین علت بجز ترطیب ستوده هم سود نمی دید و تبرز براز بی استعمال شافه و حقنه یا اسهال

صورت نبندد و روز بروز تمام اندام نحیف و ناتوان میگردد و هر چه خورده شود هر آینه معده گرانی آرد و در معده ولا بام
خداوند علت از پا در آرد و سببش سوء تدبیر است که با فراط کرده شود یا اوجاع شدید یا تعب عنیف همچون سقوط
یا کثرت اسهال که معده را بدحال نماید علاجش جوارش عود خوردن دهند و روغن مصطکی بر معده بمالند و گوشت دراج
و طیاهیج و دیگر طعام سریع الانهضام خورانند و در عین عالم ناامیدی و یأس شراب حب الآس یا سنگدان خروس خانگی
صبح و شام مقدار نیم مثقال مدام خوردن دهند و سنگ یشب مسحوق نیم درم بدستور مذکور خورانند و همچنان رگهای
محاذی معده بیاویزند **فصل در تشنج المعده** و وی تقلصی است که در اجزای عصبیه معده یا در اربطه او مثل تشنج مبتلای
یا استفراغی دیگر عضوها عارض معده میشود پس اگر این تقلص در تمام نفس معده عارض گردد همگی طعام بغیر انهضام
بیرون رود و اگر بالعکس او عارض گردد و بعض اجزاء معده احتوا بر غذا ننماید از آن سبب بعضی غذا منهضم و
بعضی غیر منهضم بر آید و نقصان و بطلان احتوای معده بر غذا باعتبار خفت و شدت تشنج توان دانست و بنابر تشنج
اربطه معده در هر جهت که بیابند بعلامات و امارات او جدا جدا گفته رود مثلا اگر تشنج در رباطی باشد که معده را
بفقار بسته دارد هرگز طعام در معده نه ایستد و با مجرد خوردن اطعمه در روده ها منحدر میگردد و اگر با ربطه امین یا یسار
رود بیمار به یمین و بیسار مائل میگردد و اگر تشنج جانب فوق بظهور رسد از آن سبب معده و ناگردد و
چیزی خورده و فرو برده نمیشود و بیمار لیل و نهار بر رو افتاده و بر پیشانی تکیه داده میماند و خواب بر پشت هم نمی تواند
علاجش از تشنج امتلائی و استفراغی که تحریر پیوسته شد حسب بکار آرند **فصل در جسأة المعده و العضلات**
جسأة بر وزن جرعه بالجیم و سین مهمله و همزه و ها معنی او سختی و صلابت است که در معده و عضلات او پیدا و هویدا
آید از آنجا که بلمس در می آید محتاج بعلامات دیگر نباشد و هر گاه که بزرگ باشد به نظر هم محسوس میگردد اما آنچه
عارض فم معده باشد سببش خلط سوداوی غلیظ در اکثر باشد و آنچه در اوردهٔ معده ریخته گردد و سد بر الهیئت [illegible]
و در باق عینین تهیج پدید می آید و آب رقیق از دهان بیمار بسیار سیلان نماید و گاه باشد که خداوند علت از
غایت عظم حجم معده سجود نتواند نمود و هنگام تناول طعام بالم خفیف هم متالم میشود و آنچه در عضلات باشد
معده جسارت پدید می آید سببش نیز خلط غلیظ سوداویست که در عضلات گرد آید علامتش آن باشد که دراز و
مستطیل از یک جانب غلیظ و دیگری دقیق بکردار ذنب الفار میباشد اما درین علت یعنی جسأة عضلات افعال معده
برحال میباشند و باید دانست که عضلات بطن بر همه هشت در اعداد با این صفاق و مراق واقع اند چنانچه
دو در طول شکم از غضروف خنجری تا عظم عانه راست راست بالای معده معا امتداد یافته اند و دو در عرض
شکم کشیده گردیده و چهار بوراب چنانچه یکی بر دیگری بتقاطع صلیبی از شرسوف تا عانه و از خاصره تا غضروف
متقاطع گشته و جملهٔ عضلات مؤلف از اعضای حاره و بارده هستند و آن سبب اعتدال مزاج خود و وقایه اعضای تحت
خود اند از اصابت آفت حر و برد و جز آن علاج فصد باسلیق نمایند و اضمده محلله ملینه بکار فرمایند و از تمام
اقسام گوشت پرهیز واقعی دارند ضماد محلله و مقلله جسارت معده و عضلات صفقه سوم سفید شهد درم

علک البطم سی درم زنجبیل جاوشیر از هر یکی هشت درم روغن سوسن دو صد درم بطریق معروف در استعمال آرند فصل در جشاو تثاوب و تمطی یعنی آروغ و فاژه و خمیازه اما آروغ آنست که هنگام تناول آب یا طعام جزوی از هوا بسبیل تبدرق و جذب فرو سو کشیده شود و منجذب می گردد و هرگاه که طعام و شراب فرو میرود هوا اندک و جانب بالا بامداد طبیعت بسوی اقرب که دهان است بیرون می آید و تثاوب بپارسی فاژه است که ادراز جنس تشنج خفیف میباشد بسبب بخره غیر منهضمه که بواسطه برودت و کثافت محل یا علت قلت تحلیل غلظت حاصل نموده و متصاعد بوده در عضلات فک و شفتین جمع میشوند و طبیعت باستعانت قوت اراده که بر دفع آن می کوشد و بالضرور اندران زمان انسان بافتح دهان مایل آمده بر طریق اضطرار از خود بی اختیار میگشاید یعنی بوجه ادامی نماید و تمطی بفوقانی مفتوح و طا مشدد مکسور نام خمیازه است که او هم حالتی است اضطراری که بر وجود انسان و حیوان طاری میگردد چنانچه اندران زمان باکشیدگی و پیچیدگی اعضا خصوص دست و پا منقبض و مضطر میگردد بسبب اجتماع بخارات در عضلات تمام اندام میباشد و طبیعت که مدبر وجود انسان است باستعانت قوت ارادی بر دفع او توجه می نماید پس بناچار بالتوای واقامت دست و پا زدن می گشاید علاجش تنقیه نمایند و با نجوید بهضم کوشش فرمایند و گلقند و هلیله یعنی قاقله با عرق بادیان خورانند مجرب بادیان رومی و صعتر تخم شبت از هر یکی یکجز و مصطکی نصف جزو خوردن دهند دیگر قرنفل کشنیز بادیان رومی خردل جوز صعتر بودنه باریک نموده و با عسل ضم فرموده خوردن دهند فصل در تصغر المعده و دویی اگر طبعی بود یعنی از ابتدا خورد مخلوق شده باشد ناچار کثرت غذا ضرر میداده باشد علاجش آنست که غذا قلیل الکمیه و کثیر الغذائیت خورانند و اگر عارضی باشد یعنی بسبب تشنج یا ورم بود بازاله آن قسم که برنگاشته شده بدو رجوع آرند فصل در ذرب و خلفه و این هر دو چنانچه ذرب بفتح اول و خلفه بکسر یک معنی دارند و مقصود این هر دو علت افساد معده مع الجریان بود از انجا که مترجم اردو نگار به تقلید مصنف علیه الرحمة والغفران در اقسام اسهال که ضد اعتقال طبیعت است بتفصیل مفصل درج نموده ما نیز مخالفت او نکردیم باب سیزدهم در امراض جگر کارقدرت سبحانی جگر از اعضای مجلس لسانی لحمانی با رنگ قانی آفریده در قوت طبیعیه که کنایه از تغذیه و تنمیه و ایراد بدل ما یتحلل است در تفویض و تسلیم جگر با اسباب مقدور خود گردانیده و آورا متخلل برنگ اسفنج با بیخ زوایدها برحصول بعض فواید مثال مانی بتعدد نقر گماشته و مر او را مرکب از عروق و شرایین در جانب یمین دا از جانب چپ و غشا مجلل و حافظ شکل با حسن بسیار نموده حاوی و مطاوی فرموده چنانچه مبدا یعنی سر او از زیر حجاب گنجینه سینه شروع گردیده با عظم خاصره اندکی فرود تر از معده است منتهی گردانیده پس فائده بجیبی او آنست که متاذی نگردد از حدت شدت حفظ از برای آنکه مولد و منشا خلطها گماشته شده و غشا رو دو الحس بالا آن ساتر داشته که او را از اصابت آفت محافظت نماید بر دفع اضرار ضرر دار میگردانند و این زائد فائده تعاطف و حصول اشتمال برمعده بخشند که تا از آن باریشه و حرارت خود باعث جودت طبخ و انهضام طعام معده میگردند اما این زوایدها در بعضی پنج و در بعضی چهار و در بعضی

دوازده کارقدرت او با ایجاد میرسند هر همه همان فائده بخشند و گویند که بر زائده بزرگ مراره آویخته که صفرا درو ریخته میشود و حدبه جگر با قیرغه پسین بازبسته و اجزای غشا مجلل بعضی بمعده و امعا و حجب و سینه و اضلاع مربوط ساخته و بس پس از جگر او ورید مثابه اصول یکی از جانب محدب و دیگر از مقعر با شعب کثیره روئیده پیدا گردیده اند چنانچه حدبی را اجوف و مقعری را باب الکبد نام کنند اما آنچه برای ایصال غذا در اعضا و خروج مائیت بصوب گردها مخصوص شده اند او شعب اجوف اند و آنچه برای انجذاب صفوت کیلوس از معده و امعا مختص گشته اند باسم ماساریقا مسمی شده اند این هر همه شعبه باب هستند و شعبهای اجوف بعضی در نفس جگر درآمده جذب غذا یعنی خون از بهر اعضای نمایند و بعضی او که بیرون می آیند قسمی باعلی و قسمی باسفل متفرق و منشعب شعبه های مختلف گردیده اند و غذا با قصا میرسانند و بعضی از وی بنابر دیگر فوائد در اعالی و اسافل اندام حالی می مانند چنانچه ازین اجوف یعنی میانه خالی قسمی در قضیب در آمده افاده تصلیب نموده است و استفاضه لذت و قدرت حصول کار مجامعت می بخشند و همچنان ازین اجوف در پستانها در آمده افاضه روح باصره می دهند و در عروق الطبا باسم عصبه مجوفه موسوم اند و در ماساریقا تبارک تعالی قوت هضم پیدا گردانیده و جرم ایشان بغایت باریک بمثابه مو آفریده فائده باریکی آنداشته که چیزی غلیظ از صفوت کیلوس معده در جگر نریزد و محدث سده و دیگر آفات نگردد و از ین ماساریقا که بار و دها پیوسته اند نسبت بماساریقا که ما بین جگر و معده واقع اند فراخ اند از آنجا که هیچ مسلکی و منفذی فیما بین جگر و امعا نیست گاهی چیزی از قطعه لحمی یا خون منجمد بامر ایزد توانا در جوف ماساریقا در آمده بامداد طبیعت بنسج معا را متسهل گردانیده از راه امعا خارج گردد چنانچه اینمعنی در اسهال کبدی و حصاة الکبد و جز آن مشاهده گردد و ایضا از طرف مقعر جگر که ما فوق باب واقع است منفذی است از جگر بسوی زهره و طحال و کلیه که فضله رغوی و عکری و مائی از اخلاط جدا گردیده بمراره و سپرز و کلیه انصباب گیرد و از مشارکت جگر عضوها زکو ضعف یا قوت در گیرند و تبدینیان با قوت و ضعف حال معده و مری و امعا تبعیت پذیرند و فائده انصباب صفرا و سودا و آثار در تشریح این عضوها بالتصریح تمام گفته رود ان شاء الله تعالی و از جگر رگی بنام ورید شریانی بر آمده با دل متصل گردیده تا افاده خون و استفاده روح در هر دو عضو ما بینما باید بامر الله تعالی و این افعال تا در انجال صادر خواهد شد که قوت طبیعت که متولی خاص تدبیر اشخاص است بر حال و کمال خود می ماند فائده بر مدبر و حافظ صحت جگر واجب است که مدام از مولدات سودا و مسددات کبد و استعمال دوای حار بالتکرار و اغذیه غلیظ بسیار برکنار باشد از برای آنکه کثرت حرارت جگر در صورت صحت ضرر میرساند و بیماره را زود زار و نزار میگرداند و از تناول اغذیه غلیظه و مسدده مثل ماهی و بچه و جانان از منتجات ذهنه برکران بماند و هیچ تدبیر بجز عطریت و تقویت و مفتح سده و مدر بکردار تخم کاسنی و انار زنهار بکار نبرند و از ادخال طعام بر طعام و شرب آب سرد بالفصل خاصه بر نهار و بعد ریاضت بسیار و لحوم قدید و غلیظ و اکثار لبنیات و دسومات هم برکنار باشند و اکثر اوقات باستعمال عسل مصفی و سکنجبینات و اشربه که محترقات غذا فیما غور کرد

و محمد ذکریا رازی ست حسب حال مزاج در کار علاج بکار داشتند و اندر رینا بسبب این مرافیون فرماید که در امراض جگر
از استعمال ادویه قوی الحرارت و قوی البرودت امراض و اعراض دیگر پیدا و هویدا میشوند چنانچه از ادویه حاره
دق و ذبول شدید پدید میگردد و از ادویه بارده استسقا و دیگر مرضها و بنابر آن باید که خیر الامور اوسطها ضروری
دانسته باوسطهای پردازند و کذا از تضمید بر محل جگر بادویه قویه بمحل با عمل طلا و ضماد و علاج ابطا کی از اطلیه و
اضمده منع میفرماید از برای آنکه از استعمال ادویه مذکوره گاهی بضیق النفس و گاهی بسعال شدید مبتلا میگردد

فصل در سوء مزاج جگر و آن ساذج بود یا مادی از لزوم آفت در جگر معه وجود آثار دیگر که با هر یک
مخصوص اند مفهوم توان ساخت چنانچه اگر ماده حار باشد حرارت جگر و قلت گرسنگی و کثرت تشنگی و زردی بول و زردی بدن
و نبض سریع و متواتر و تولد موی زیاده تر و انبوه تر و آجیانا قی و اسهال صفراوی آمدن و قبض در طبیعت یا بدن
و خشونت در زبان پیدا و هویدا بودن علامت خاصه حرارت ست علاج در ساذج آب کاسنی و آب انارین و
سکنجبین و شراب صندل و شراب نارنج و شراب نیلوفر و شراب زرشک حصرم بنوشانند و اگر در طبیعت
قبض شدید پدید بود و شربت دینار با فلوس خیارشنبر طبع باید گشود و سپس بنابر ادرار شیره تخم خیار و تخم کاهو
و صندل سفید نوشانیدن امر باید فرمود و بقولات بارده بکر دار کدو و کاهو و خرفه اغتذا باید نمود و کذا ماء الشعیر
نعم التدبیر ست و اگر غلبه خون باید فصد باسلیق یا ابطی کنند و تفوع تمر هندی و آلو و ترنجبین بنقوع
هلیله مفقود باضافه خیارشنبر بنوشانند و در سوء مزاج بارد علامات و امارات همه بعکس سوء مزاج حاره اند و فساد
در رنگ و ترهل در بدن و تهبج در روی و قلت موی و سفیدی لب و زبان و قاروره گواه است و علاجش در بادی
منقیات پردازند و برای تسخین معاجین گرم مثل اثاناسیا و دواء الکرکم و معجون مادة الحیوة و معجون ناردین
و معجون نانخواه خوردن دهند و بر جگر ضماد از افسنتین و سنبل و قسط و سلیخه و گل گلاب و زعفران نمایند و روغن
ناردین هم نهایت کافی و وافی ست که بکرم بعمل تر بین در استعمال آرند و بنا بر اغتذا گوشت طیاهیج و دراریج و تجویز نمایند
و ماء الاصول مطبوخ زرد قانوشیدن امر فرمایند و در سوء مزاج یابس جگر هزال و ضمر کمال روز افزون باشد و خشکی
دهان و زبان در هر زمان ظاهر و باهر بودن و متعهد اقلت تیز برازو عطش مفرط و صلابت در نبض و رقت
بول گواه بودن و اگر ماده یبوست سوداوی باشد هم وغم و جزع و فزع هم لازم بودن علاج در ساذج بنابر ترطیب
شراب نیلوفر و خشخاش و آب کاسنی و خرفه و شیره مغز تخم کدو بنوشانند و بروغن بنفشه تدهین تمام اندام میفرماید
و کذا اغذا ماء الشعیر بار دغن بادام مدام دادن عمده تدبیر ست اما از افراط هم حدوث استسقا لحمی و سوء القنیه میباشد
باید که بهمین رعایت هم مرعی دارند و علامات و امارات سوء المزاج رطب جگر تهبج رو و اجفان و ترهل در تمام بدن و
بسیاری خواب و کندی حواس و لینت طبیعت با قلت تشنگی و عدم گرسنگی و عدم انهضام طعام و سفیدی و غلیظی در
بول علاج در اکثر حال با استعمال مجففات بکردار اطریفل کبیر و جوارش های گرم مثل جوارش مشک و جوارش مصطکی
و جوارش دارچینی و جوارش خولنجان پردازند و تقلیل آب با علیل امر فرمایند و طیاهیج و فراریج و دراریج

بجهت اغتذا اینکو غذا دانند فائده قوت جاذبه و هاضمه جگر از کثرت برودت نقصان میگیرد و قوت ماسکه از کثرت
رطوبت زیان پذیرد و قوت دافعه از کثرت یبوست راه نقصان یا بطلان برگیرد در ضعف قوت جاذبه براز سفید و نرم
کثیر المقدار یا بتکرار متبرز نماید و در دزبر و زنحافت و ضعف در قوت رو نماید و در ضعف قوت هاضمه ترهل در تمام
اندام و چشمها و ظهور فساد در رنگ چهره و بشره پیدا و هویدا بودن و رقت در قوام خون بودن و معذلک رنگ براز
بغساله و بول لغایت کم رنگ بودن ست و نشان ضعف قوت ماسکه جگر آن ست که ثقلی خفیف از پهلوی راست تا قعر
زیرین همچون وجع نرم و ممتد پیدا بودن و ظاهر ست که چون ماسکه ضعیف گردد غذا را در جگر نتواند نگاهداشت
و قوت هاضمه فعل هضم نمی توان ساخت و علامت ضعف قوت دافعه جگر چنان باشد که بول و براز با قلت
تلون و ترهل بدن و قبض شکم میباشد و آخر وقت از سبب ضعف قوت دافعه مرضهای دیگر همچون استسقا و قولنج
و یرقان و جرب و حکه و قوبا رنج دهند و از آنکه گاهی ضعف در اکثر قوت باشد یا در بعض افعال یک قوت بود
و در یافت حال انیمعنی از آثار مذکوره توان بیافت فائده گاه باشد که ضعف در اکثر قوی افتد و قوت ممیزه
که خون را از مائیت جدا ساخته بعروق میفرستد آن نیز بضعف گراید پس بالضرور بول سرخ می آید از سبب
عدم تمایز آبیت از خون علاجش بمعدلات و مقویات مناسبه نمایند و بر محل جگر هم ضماد فرمایند دیگر انبر باریس
تخم کاسنی فلوس خیارشنبر بطریق معروف داده طبع فرود آرند و بر عرق کاسنی اقتصار ورزند و شراب دینار
و شراب اصول و شراب بزوری کافی مرام دانند مقویات جگر تخم کشوث تمر هندی زبیب انبرباریس انار
شیرین افسنتین سنبل رومی مصطکی سلیخه مشک تبتی زعفران فقاح اذخر زرنب قج فستق طباشیر ارشه بهمن
اسارون قرنفل راوند لک مغسول جوز بوا بسباسه عود کمون دارچینی فرنجمشک قسط بادرنجبویه بهمن
ابریشم مقرض حب الآس قاقله عفص کندر مرجان لودریه ماء الحدید دار فلفل نار مشک امثال آن در جمله امراض
جگر ادویه بطی النفوذ مثل اقراص و قمحه و سحیقه و سفوف در استعمال بیارند و بهر حال در محل ادرار مرکب عمل
اسهال نشوند و بر عکس او در محل اسهال ادرار هم زیانکار دانند مثلا اگر ماده در مقعر جگر میباشد اندر انحلال اسهال
وقتی مفید تر دانند و بادرار از زنهار نپردازند که منجر بفساد عظیم خواهد شد و اگر ماده در محدب بود مدرات و معرقات
در عمل آرند و با ادویه قویه رعاف آور هم بپردازند و تنقیه با کرات و مرات می نمایند و در همه حال رعایت...
حال جگر هم مرعی داشته باشند فائده چیزیکه بمحل ضماد بر محل جگر باید نهاد مشروط بشرائط چند میباشند اول
با عمل تلیین مثل مقل و شحوم و غیره در وی موجود باشد دوم تلطیف بکردار فقاح اذخر و فادانیا داشته باشد سوم
مقوی جگر و معده بود همچون مصطکی و دارچینی در وی میباشد چهارم خوشبو بسان سنبل رومی و غیره تخم قبل
انهضام طعام طلا و ضماد بر محل معده و جگر میباید نهاد و کذا از شرب شراب جدا دهند **فصل** در سده
کبد و اسباب حدوث سده جگر چند هستند یکی آنکه رگهای جگر در اصل خلقت باریک و تنگتر مخلوق میباشند و
از آن سبب با ادنی چیزی مسدود و مسدود شوند دوم خلطی غلیظ و لزج متولد گردیده سده در جگر آرد سوم

ورم سرد یا گرم در جگر پیدا شود و محدث سده گردد و نشان کلی سده جگر آنست که در محل جگر گرانی و ثقل محسوس
میشود و دیگر علامات و امارات ورم جگر همچون ظهور ورم تخت شراسیف و حرقت و ذهاب شهوت طعام و تب
که خاصه اورام ست نبود و ان دیگر زیرا که کثیر الرطوبت بمقادیر کثیر بودن و روز بروز با کمال هزال رسیدن و بول
بعد از غفت نیامدن علاجش مفتحات و مدرات مثل کرفس و انیسون و تخم خیارین و کشوث و کاسنی و زیره کمون و همه
حال در استعمال آرند و از تشریب شراب اصول و سکنجبینات و را وند غفلت و ذهول نفرمایند و از تناول
چیزهای مغلظ و لزج و قابض پرهیز کلی دارند فائده جمله تدابیر که در سوء مزاج کبد تحریر شده اند در سده کبد
هم لازم شناسند فصل در سده ماساریقا نشان سده ماساریقا آنست که در معده و شکم در جایگاه
محاذی جگر تمدد و غائره و ثقل محسوس میگردد اما معده و جگر از آفات معرا و مبرا باشد و براز کیلوسی بر آید و بدن روز
بروز می کاهد فائده در سده اکثر امر براز برنگ اخضر بر آید اما کودکان را از سبب چهار و براز اخضر می آید که ذکر
او در احتباس انفاس گفته آید انشاء الله تعالی علاج تفتیح سده با تخم کاسنی و مانند آن نمایند و دیگر تدابیر که
در سده مقعر جگر تحریر رسیده اند در عمل آرند فصل در نفخة الکبد و وی آن باشد که زیر قبر غه راست درد
ممتد پیدا شود اما ثقل و تب نباشد و بعد انهضام طعام نفخ زیاده میگردد و سببش آن باشد که در جمله اجزاء جگر
یا در غشا یا در هر دو جا ابخره غلیظه جمع می آیند و از کثرت و غلظت و تقلیل و تحلیل نیافته بریاح نافخه تحلیل
میشوند و درد می آیند علامتش عقب لحوق تخمه و ناگوار بدن طعام ست و نفخ و تمدد با آلام بودن و عند مساس
و اعتماد بدست احساس قراقر با حرکت و تموج هوا نمودن و تسکین وجع بخروج آروغ و باد و باد فرمودن
علاجش جوارش کمونی و شربت دینار ریل و نهار خورانند و نوشانند و مداومت بر نهار در حمام رفتن یا سود نمایند
و اغذیه باد شکن خوردن فرمایند و از آب سرد و دیگر چیزهای شدید البرد پرهیز کلی دارند و با نمک کادر بس
تکمید مفید دانند و چیزهای گرم خوشبو بعمل تضمید هم مفید می شناسند فصل در وجع الکبد و سبب درد جگر
یا سوء مزاج باشد یا سده یا نفخه و آنهمه گفته شده و اگر شرقة یا ورم یا شق یا حصاة و رمل بود گفته رود انشاء الله
تعالی علاجش از هر محل اخذ نموده بکار آرند فصل در شرقة الکبد و او دردی باشد شدید که انسان را نهایت
یا نبعد ریاضت بسیار یا عقب تب یا بعد برآمدن از حمام با تشنگی تمام که لاجرعه آب سرد نوشند و اندام
نوشند خاصه که برودت آب از حرارت معده منکسر نگردد و بی حصول اعتدال فی الحال بجگر رفته محدث درد میگردد
علاجش آنست که خرقه یا اسفنج تر نموده و گرم فرموده بر جگر نهند و سنبل و مصطکی ضماد نمایند و آب گرم بر محل درد
ریزند فائده اگر باین تدابیر که گفته شده اند تدبیر دار نشود و در غلط می افتند باستسقا یا ورم می انجامند فصل
در ورم کبد و وی از خون یا صفرا بود نشان او تب و تشنگی و ثقل و کمی هضم و درد و حرقت محل جگر و دیگر
آثار حسب ماده ظاهر و باهر بودن و سعال یابس در هر حال و رنگ رو و زبان اکثر زبان سرخ یا زرد نمودن
و گاهی فواق هم رنجه دادن ست پس اگر ورم در مقعر جگر باشد نشان او غشی و برودت اطراف و نهوع و عقال

در هر حال و بحران درین علت و اینحالت اکثر باقی و در و عرق و اسهال میباشد و اگر ورم در محدب جگر بود نشان
او آثار احساس درد جانب قبه و کشش تا ترقوة و احتباس بول و تنگی نفس و سرفه ست پدید بودن و بحران
این علت درینحالت مجرب بین گفته اند که بادرار عرق و بول و رعاف میباشد و رعاف بر نکاشته اند که هرگاه ورم در محدب
و مقعر جگر اشتمال گیرد از ینحال بیمار صحت نپذیرد علاج بلا مهل فصد باسلیق یا اسیلم کرده انند و یا بر محل ورم
زلوها چسپانند و باقی تدابیر که در ورم معده تحریر در آمده حسب غلبه اخلاط در عمل آرند اما از ضعف حال مریض هیچ
هراسان نباشند از برای آنکه این ضعف عارضی ست که از شدت بیماری و غلبه خلط موذی بیمار موذی با ضعف
هست پس بهر حال خیال تنقیه دارند که موجب قوت باز اله سبب ضعف میگردد اکثر آنکه ضعف حقیقی در هیچ
حال باستعمال ادویه قویه نباید پرداخت که انجام رعایت قوت و ضعف مریض لازم بل الزم باشد و ضعف
آن باشد که بعد اطالت مرض یا کثرت فاقه بظهور پیوندد اما در ورم محدب مدرات و در ورم مقعر مسهلات
قاعده تدبیر و علاج ست هیچگاه این معنی را از لوح خاطر محو و منعدم نسازند و کذا فلوس خیار شنبر با عرق کاسنی
و عنب الثعلب بنوشانند و قرص انبر باریس و قرص ورد و شراب دینار لیل و نهار میداده باشند و در رنیاب و آب
ریاض الناظرین تحریر فرماید که این علت از غلبه بلغم نمی باشد فائده اگر در ورم جگر اسهال جاری شوند اکثر حال
علامت هلاکت میباشد و اگر ورم صلبت یابند باز هم دست از استعلاج باز دارند که قابل علاج نمی باشد و گذار ترشح
براز چیزی منتن و غلیظ و سیاه رنگ بر آمدن گیرد این هم علامت اخراج و از علاج جوهر کبد هست که لا علاج
میباشد و گاهی ورم جگر مبدی بذبول و استسقا میگردد و گاهی ورم جگر با ورم طحال انتقال میگیرد و این علامت
صحت ست زیرا که طبیعت باذن خالقها ماده از اعضای رئیس با خسیس که قریب او بوده منتقل و دفع نموده ست فصل
در ورم عضلات از انجا که این ورم مشتبه میگردد اکثر با ورم جگر لهذا اطبا این ورم را بعد او رام جگر ارقام
می نمایند و مترجم ار دو نگاره این علت را از امراض معده شمرده لبعضی از حالات و بندی از تدابیر معالجات او نفیس
تحریر کشیده و فقیر ذره حقیر هم بلحاظ تبعیت او و نگارا آنقدر که لائق اظهار مسائل دانست در انجا نوشته و باقی
در ینجا باقیمانده حالات عضلات بقید کتابت می در آرد و آنکه همگی عضلات که برشکم باین مراق و صفاق و اقع
هستند در تعداد چهار زوج اند چنانچه زوجی از ازواج مذکور در درازی شکل با امتداد کشیده و زوج دیگر در عرض
بطریق متعرض رسیده و دو از ازواج باقیمانده با آئین مورب بتقاطع صلیبی یکی بر دیگری چنانچه از صدر شوخیا تا
مانه و از خاصره تا غضروف خنجری متقاطع گردیده است و بس پس هرگاه ورم در عضله که غائر و مورب و مائل بجانب
ست اماسی ظهور نماید شکل این اماس هم با شکل ورم جگر بسبب قرب هلالی نماید و درینجا اطبا او که باز وا جب
آن اینست یکی ورم جگر خاص هلالی الشکل میباشد و هیچگاه خالی از شکل مذکور نمی شود و دوم چندان ورم جگر
نبود و هر چند که ورم در مقعر جگر بود شیوم در لو ورم جگر عوارض همچون احتباس بول و براز و قلت شهوت طعام
و عدم انهضام مدام میباشد و لو ورم هر عضله خواه از عضلات مستطیل و خواه از عریض و خواه از مورب بمیباشد

خالی از شکل هلالی بود بلکه یکطرف او غلیظ و دیگر دقیق بکردار ذنب الفار نمودار باشد و کذا از عوارضات تورم جگر که
بالا ارقام شده اند معراد مبرا می بود علاجش آنست که در ابتدا فصد باسلیق کنند و مسهل دهند و ادویه قویه
رادعه ضماد نمایند و بهیچ وجه وسواس و هراس از تحجر ماده نفرمایند پس هرگاه که نزدیک بانتها رسد فقط ادویه قویه
محلله بلا خوف و بیم انحلال قوت برنهند و در وقتیکه ماده رو بجمع آرد بلا انتظار انفجار باهن بشگافند در آن
سوگ دانند از برای آنکه در تاخیر و تمهل خوف آن باشد که ماده مذکوره عضله و صفاق را فاسد و متعفن گرداند
و تاکل نموده در جانب اندرون باحشا اذیت برساند **فصل در دبیلة الکبد** دبیله بروزن فتیله ورمی ست
کلان و مدور که در جگر حادث گردد علاماتش تپ و درد ست و جمیع اعراض همچون کثرت تشنگی و قلت گرسنگی و
سرخی رو و حرقت و نخس شدید پدید بودن و خفتن بر پشت متعذر نمودن و بر پهلو راست هم متعسر گردیدن و هرگاه
ماده تمام گرد می آید و پخته گردد همگی اعراض او رو بخفت می آرند و نشان انفجار دبیله آنست که قشعریره اندام می آید
و هرگاه ماده از انجا می بر آید و بدان سبب جگر خفت و سبکی ظهور مینماید و این ماده یا باسهال مندفع میگردد یا بقی
بر آید و اگر ورم در حدبه جگر بود بناحیه کلیه سر گرداند گاهی در فضای که مابین ثرب و امعا واقع ست و استسقاء
در انجا اجتماع گیرد ماده مذکور انصباب پذیرد و گاهی ماده بسوی معده و امعا یا کلیه میگراید و بیرون آید علاج
اگر ماده بجانب روده مائل بود مسهل خفیف دهند و اگر طرف گرده مائل گردد مدرات دهند و اگر در جوف مذکوره
رو نهاد شد بیم استسقاء زقی گوشند فائده هرگاه ورم بعد پختن فرو میشود در اعراض خفت گیرد و مع ذلک ریم
با بول و براز بروز نماید یا کمتر بر آید توان دانست که ماده بفضاء جوف ریخته شده و بغایت مذموم می باشد
فصل در بثور سطح کبد و این علت که بغایت نادر الوقوع ست از آن سبب مصنف زمرد احمر و یاقوت احمر
ذکر او نفرموده و مترجم اردو نگار از فکر او کوتاهی نموده و این فقیر که بارها ملتفت تدبیر این علت گردیده است
بنابر آن تحریر گردانیده علاماتش آنست که حرقت و سوزش شدید در محل جگر پدید میگردد و گاهی بر پوست محاذی
جگر بثور هم ظهور مینماید علاجش فصد و اسهال و ادرار بانکرارست و اغذیه مطفیه و اشربه مقویه جگر ست **فصل**
در خفقة الکبد و خفقان الکبد نیز گویند و وی چنان باشد که جگر بیماران خداوند خفقان با حرکت اختلاجی
متحرک گردد و خداوند علت چنان داند که چیزی در جگر بجلد و بدبینان پندارد که مرغی منقار میزند و دانستن
حال خود بخود زوال میگیرد و تا باشد که بیمار بخار از ورم تفنع گردیده احساس مینماید و بر پیشانی او عرق خفیف
هم ظهور نماید سببش احتباس بخارات میباشد علاجش سکنجبین بزوری که در و زعفران و دارچینی انداخته
باشند بنوشانند و دیگر مفتحات سده جگر و افسنتین و شاهتره و غافث بکار دارند **فصل در حصاة الکبد**
اسباب تولد حصاة در جگر بسبب تلبد رطوبت خام دلزج ست که از کثرت حرارت جگر منجمد گردد علاماتش آنست که
بعد انهضام طعام در معده ثقلی مانند و خلیده در محل جگر پیدا و هویدا گردد و گاهی در محل جگر صلابتی ملموس از خارج
هم محسوس میگردد و چون خون رگ اسلیم یا باسلیق ایمن وسیع تر بکشایند بر خون چیزی شبیه ریگ یا سنگریزه

با دید ادیده میشود علاجش هرچه در حصاة کلیه و مثانه گفته آید در عمل آرند و از مغلظات بکردار شیر و پنیر پرهیز
دارند **فصل در تصغر الکبد** یعنی صغیر شدن جگر و این در اکثر خلقی باشد و هیچکس متوقع بازدید تکبیر او نشود و اگر
بسببی از اقسام ضعف جگر عارض شود نشان او آنست که غذا آنقدر که بر سبیل دوام خورده و فربه برده باجذب کیلوس
و احاله بالکیموس قادر بود و طاقت اندام میشود و در حالة تصغر الکبد از کار بار مذکور باز میماند و بهره در اندام تمام
نمیرساند از آن سبب در بروز بالاغری و هزال و باریکی و کوتاهی انگشتها و دیگر عضوها میباشد و گاهی با ذرب خلفه
یعنی اسهال هم می انجامد و اغذیه قلیل المقدار هم بر محل او بارگرانی می آرد و گاهی در دخفیف از خوردن اغذیه لطیف
خاصه که حسب معتاد یا بازدیاد خورده شود پیدا و هویدا میگردد علاج شراب بزوری و ماء الاصول و دیگر هرچه
منقی جگر و مقوی او باشد بنوشانند و دوا کما بتناول اغذیه کثیر الغذا و سریع النفوذ بکردار بیضه نیمبرشت و دجاجه
خانگی و شوربا و اطعمه ایسچ و در اریسچ مامور فرمایند و کذا هرچه ملطف و محلل و مدر باشد گاه بیگاه همراه داده باشند
و دیگر تدابیر که در تصغر المعده تحریر پیوسته اند در عمل آرند **فصل در اسهال جگری** که مسمی اند بقیام کبدی و وی
بر شش گونه باشد چنانچه قیحی و غسالی و دموی و صفراوی و صدیدی و کار شیتی هرچند که علامات و امارات
اقسام اسهال جگر مناسبت بقام این مقام بود مگر از انجا که مترجم اردو نگار نگارش حال اسهال معدی و معائی و کبدی
را در باب امعا روا داشته لاجرم خاکسار از تحریر اسماء اسهال و تدبیر او ازین محال هم درگذشته به تقلید مترجم
شتافته مگر در باب امعا اندرین باب تهاونی بکار نداشته تمام اقسام اسهال دماغی و معدی و کبدی و معوی
وغیره بسبیل التفصیل اسم باسم جدا جدا می نگارد ان شاء الله تعالی **فصل در سوء القنیة** و ترجمه وی فساد مزاج
جگر ست و وی مقدمه استسقا باشد اسباب این مرض ضعف یا وقوع سوء مزاج در جگر و گاهی از فساد ضعف
معده که عضو بست خادم و هی جگر علاماتش آنست که درد دست و پا در وی خصوص پلکها تهیج شدید بعید
گردیده سخت پدید می آید رنگ چهره و بشره بزردی یا سفیدی زند و گاهی تمام اندام تهیج و ترهل پذیرد همچون
خمیر میگردد و در انهضام طعام قصوری و فتوری لاحق میگردد و اجابت طبیعت حسب عادت نمی باشد
چنانچه گاهی اسهال و گاهی اعتقال دست دهد و گاهی بعد تناول طعام بازودی تمام به تیز زبراز می گراید و
گاهی عکس این رو نماید علاجش تنقیه بمنقیات نمایند و ایارج فیقرا خورانند اما بهر حال باستعمال ادویه مقویه جگر و
معده توجه کافی می نمایند و بعد انهضام طعام ریاضت عام و دلک اندام مدام عادت فرمایند و شراب
افسنتین و شراب بنار و شراب اصول و بزوری و شربت گل مکرر بنوشانند و بجای آب بر عرق کاسنی و
عرق بادیان و گلاب اکتفا نمایند و اغذیه مقویه ملذذه جگر بکردار زیرباج و کبک و دراج بطبوبات حاره مثل
دارچینی و زعفران و قرنفل و فلفل مقرر فرمایند و زنهار قصد فصد نکنند و لیاس خواره و جبه و پوشته بالفعل
غذا مامور نمایند حب مجرب راوند چینی درم غاریقون یکدرم تربد دو درم زراوند مدحرج سه درم و یا
رومی هفت درم جدا جدا باریک کنند و حب بسته بکار برند صفت شراب افسنتین سنبل رومی دو درم تربد

سفید غاریقون از هر یکی چهار درم افسنتین ده درم گل گلاب بیست درم با شکر موازنه یکصد و بیست درم
بقوام آرند و صاحب تحفه برنگارد که اگر بجای غاریقون تربد سفید هفت درم سنبل چهار درم داخل کنند
مقوی‌تر خواهد بود شربت دیگر افسنتین رومی ده درم گلسرخ نیم درم تربد هشت درم سنبل رومی
چهار درم شکر طبرزد نیم رطل بطریق معروف طیار نموده سه درم اختیار کنانند و دیگر از برای سوء القنیه تقاضای
سفید صفته تخم بادیان تخم کاسنی از هر یکی دو درم تخم کشوث یکدرم از همه شیره کشند و با شربت گاوزبان
شیرین کرده بنوشانند و باقی تدابیر از فصل استسقا گرفته در عمل آرند فصل در استسقا و وی در لغت طلب
آب است و عند الاطبا مرضی ست ذو ماده عسر البرء بسبب ضعف جگر در خلل اعضاء ظاهری و باطنی داخل گردیده
آنرا منتفخ یا متورم نماید و وی بر سه قسم ست لحمی و طبلی و زقی پس اگر ماده در اعضاء ظاهری باشد لحمی نامند
و اگر در اعضاء باطنی باشد طبلی و زقی نام کنند و مراد اعضای باطنی فضای شکم ست یعنی در احشا خواه
مابین صفاق و ثرب خواه مابین ثرب و امعا بود اما در میان ثرب و امعا اکثر جمع میگردد اگر ماده کوزه آب
ست زقی نام نهند و اگر باد ست طبلی گویند اما عند الحکما اسلم‌ترین انواع استسقا لحمی ست و چنین آنرا هم
مابین یعنی بدی یاد مینماید از برای آنکه منتقل بدیگر قسمها میباشد و فساد او در تمام اندام مثل عروق و لحم
و شحم میباشد و هضم ثالث را هم از قصوری و فتوری لاحق شود و گاهی استسقا بمشارکت دیگر عضو یا
معده و طحال و کلیه و ریه حادث گردد علاج از برای تمام اقسام استسقا تقویت معده و اصلاح حال جگر
و ریه که عضو مشارک نامیده اند مرعی دارند و از برای حصول تخفیف اغذیه لطیف خورانند و از مرطبات پرهیز
کلی دارند و اکثر زمان با عمل اندفان در ریگ گرم و نشستن در تنور فاتر یعنی نیم گرم مامور نمایند و زمانی در تابش
آفتاب پشت داده نشینند تا غرق عرق میگردد و تمام اندام با پوششهای گرم و نرم بکردار دثار و خز و
پشمینه دوخته یعنی پنبه ندف زده پوشش در بر گذارند و اطلیه و اضمده از سرگین گاو و گوسفند و پیخال
کبوتر با کبریت ترتیب نموده بر اورام برنهند و از نوشیدن آب سرد قطعی پرهیز کنانند و بار یافتات محللات
مقلله رطوبات همچون ترنج و رکوب سفینه خصوص دریای شور اکثر اوقات ملازم دارند انتباه در توضیح
و تشریح علامات و امارات تمام اقسام استسقا چنانچه در لحمی تمام اندام ترهل و سستی و تنفخ بر نظیر خمیر باشد
و هرگاه که با انگشت غمز نمایند زمانی اثر غمز غائر میماند و سپس آهسته آهسته بر هیئت اصلی رجوع آرد و سفیدی
و کم رنگی بول و نقصان و بطلان انهضام و استطلاق طبیعت و ترشی دهان و قلت عطش با دیگر نشان
جگر بر ظاهر و باهر باشند علاجش معاجین حاره کشند و اغذیه و ادویه مسخنه بکار برند و اگر حرارت باشد تبدیل
مزاج بعلاج سوء مزاج جگر پردازند و اکثر حال باسهال و تکرار تعریق و ادرار کوشند و شراب دینار لیل و نهار
بنوشند و این حب خوردن دهند صفته راوند نیم درم غاریقون سفید یکدرم تربد سفید دو درم زراوند
مدحرج دو دانگ مقل ارزق نیم درم بادیان رومی یکدانگ حبها یک شربت ست و کذا تریاق فاروق با اصول

و تریاق اربعه حسب معمول مذکور صباح و رواح داده باشند در طبلی مدی باشد عسر التحلیل و الثقیل که در فضای شکم یعنی
احشا و مابین پرده‌ها گرد آید سببش برودت و رطوبت معده باشد و یا شده که از شدت حرارت معده و جگر به ضعف
هضم و مولد ریاح باشد و کیلوس از ضعف قوت هاضمه بصورت بخار تحلیل ریاح نافخه گردیده اندرین محل نزول
نماید و موجب این قسم استسقا می‌گردد علامتش طربخیدگی و کشیدگی در شکم و گرانی و ثقالت از سبب خفت ماده
بانسبت زقی کم می‌نماید و چنان مینماید که گویا مشک را دم داده بربسته اند و هرگاه بر شکم زنند آواز طبل دهد و ناف
بیرون آید و در اطراف هزال کمال روز بروز رو مینماید علاجش از برای اخراج و ازعاج رطوبت غیر منضجه
مراعات مزاج منضجات خورانند و معاجین بادشکن همچون سنجرینا و فند لیقون و مانند آن اختیار کنانند و با
نمک و سبوس تکمید نمایند و آز سداب و تخم حرمل و تخم بادیان و کرفس و بوره ارمنی و شکر سرخ معقود حمول ساخته در مقعد
گذارند و در قسم زقی جمع میگردد ماده در احشا خواه مابین صفاق و ثرب خواه مابین ثرب و امعا سببش وجود کثرت
مائیت ست در بدن و جمع آمدن از و درین مواضع بسبب اصابت آفت چون انسداد مجاری اعتاد ست یا
وقوع آفت در قوت دافعه و ممیزه جگر یا در قوت جاذبه کلیه که مائیت از خون چنانکه باید و شاید از و جدا ای
نگیرد و بالضرور آب کثیر المقدار گردیده از راه ناف صاد در انثیه مذکور انصباب می‌پذیرد و انصباب آب علیل را
بر سبیل میباشد که همچنانکه جنین یا در ان جنین که از شکم مادر بر آید از سبب ماطت عضله دهانه مثانه و تنگی سبیل اقتضا
از راه ناف در غشاء لفافی آنرا طبیعت دفع مینماید اندرین حالت هم رطوبت مذکور یعنی ماء در احشا رو بجمع می‌نهد
علامتش ثقالت و عظم شکم ست و طربخیدگی و صقالت و براق یعنی پوست شکم و با حساس آواز خضخضه است
یعنی جنبش ماء در اندرون گاه باشد که اطراف و پشت چشم و قریب خصیه و قضیب آماس شده پدید آید و چون مستحکم گردد
سرفه و تنگی نفس همنفس علیل میگردد و پس اگر حرارت باشد از کثرت تشنگی و قلت گرسنگی و زردی رنگ بشره و چهره
و تفسره توان دریافت و برودت را بالعکس او توان شناخت علاجش از برای تعدیل و تبدیل مزاج حاره سکنجبین با آب
کاسنی امتزاج بخشیده بنوشانند و از برای اسهال کلکلانج استعمال نمایند و از برای بارده سکنجبین بزوری و شربت دینار
و شربت اصول و افتیمون لیل و نهار اختیار کنانند و با کلکلانج حاره طبع فرود آرند و اگر قبض شدید پدید بود
مغز فلوس خیار شنبر بگلاب و روغن بادام بدام داده باشند و کذا هلیله زرد در حاره فائده تمام و زیاده بارده
مسهل سکبینج نفع مالا کلام می‌بخشد و بعد استفراغ بنا بر تقویت جگر قرص امبرباریس و قرص گل و ماذریون و شراب
انار و سیب اختیار فرمایند فائده در استحکام جمیع اقسام استسقا شیر شتر و بول شتر اعرابی و غیر اعرابی نوشیدن و
درمیان اشتران باد اگردانیدن فائده بخشد و نیز از حضرت سرور عالم صلی الله علیه و سلم باحادیث صحیحه عمل تداوا
رخصت ست و کذا الشرب شراب اصول و شراب بزوری و خوردن اقراص زرشک و تناول رمان خاصه با کثرت ایام
می‌بخشد مجرب تخم اسفاناخ رومی تا مدت سه چهار هفته خوردن و آب او فرو بردن در استیصال علت بعدیل
و بی بدیل میباشد و خوردن معجون مغنی و جوارش فنجنوش و تریاق الذهب و دواء الکرکم و دوا لک صغیر و

کبیر خوردن نفع کثیر می بخشد دیگر حلتیت سه جزو نانخواه دارفلفل زنجبیل از هر یکی شش جزو بلیله کابلی شیطرج
هندی قسط سنا مکی بهمن سفید از هر یکی نه جزو در استعمال آرند مجرب از برای استسقاء لحمی صفت سنبل رومی یک درم هر دو
بول گوسفند چند مدت خورانند مجرب از برای استسقاء طبلی صفت بادیان رومی دو درم همراه گلقند آفتابی دو تولہ
یک اوقیه هر روز خوردن دهند مجرب از برای استسقاء زقی صفت تخم شبت یک اوقیه گلقند عسلی دو اوقیه تربد سفید
تخم کرفس از هر یکی نیم اوقیه بجوشانند یک مثقال راوند خطائی سه دار و فرموده بنوشانند و اگر حرارت با تپ یار بیمار
گردد عصاره انبرباریس عجیب النفع است و کذا راوند همراه سکنجبین نعم الدوا در این قسم استسقا است و همچنان آب انار
شیرین و تمر هندی بغایت سودمند می باشند مجرب عود قرنفل مصطگی آمله مقشر گل گلاب از هر یکی پنج جزو کشنیز
طباشیر از هر یکی دو جزو همراه شربت زرک و انار بر نهار داده باشند اما در قبض و لینت طبیعت رعایت خیر الامور
مرعی دارند چنانچه از خوردن راوند و عرق کاسنی و سکنجبین لینت در طبیعت حاصل آید و از شربت شربت حب
الآس و طباشیر قبض در طبیعت رو نماید و کذا شرب مدرات غیر معطشه یا فقط سرکه دافع عطش مفرط خواهد بود و اگر استسقا
بر عرق بادیان و عرق کاسنی اقتصار نمایند نیکوست و بنابر اعتدال اللحم بلحوم لطیفه در حقیقه با افاده طبیعه
توابل چاره تجویز نمایند حب مجرب از برای تمام اقسام استسقا صفت مصبر زرد یک توله کندش یعنی چوک شش ماشه
تنکار تیلیه سه ماشه زنجوبه یک نیم ماشه جمله کوفته بخته حب بمقدار ربا قلا بسته در سایه خشک کنند و خوردن دهند فایده
هیچ دست و پا بالنسبت هیچ رو و چشمها قلیل الخطر می باشد از برای آنکه این عضو خسیس اند و از اعضای رئیسه دور تر اند
انتباه قاعده اطباست که تدبیر استسقاء لحمی بمدرات و مجففات نمایند و تدبیر استسقاء زقی با طلیه و اضمده که بقوت
و خاصیت مخرج مائیت باشند می پردازند و در طبلی ادویه محلله و مقلل ریاح صباح و رواح مینوشانند و از
تقویت معده هم غافل نمی مانند از برای آنکه اگر هضم همگی اعضا نقصان یا بطلان پذیرد استسقاء لحمی گیرد و
از نقصان و بطلان قوت هاضمه جگر استسقاء زقی پیدا گردد و از نقصان و بطلان قوت هاضم معدی استسقاء
طبلی هویدا شود انتباه باید دانست که علت استسقا علت با نسبت دیگر بیماریها بدتر و زبون تر می باشد باید
که از مدبر هوشیار و مغز بیدار معالجه کنانند و هیچگاه بیمار هم از اطاعت طبیب پهلو تهی نماید و اندرین علت قلت
بول و کثرت حدوث نزله و زکام و سعال در همه حال زبون تر می باشد و کذا اسعال بسبب نزله و زکام و حدوث تپ
و قروح خاصه که مدام با بیمار یار می باشند و همچنان قروح و جروح که بر پای بیمار نمودار میشوند بغایت بد باشند
خاصه که با حرارت و یبوست طبع یار می باشند و اگر خداوند استسقا بول کثیر المقدار یا بار بار میکند او را راه بهبودی
باز زودی می بیاید فائده مستسقیان را فرمایند آب و شراب زیاده تر از مقدار سه چند غذا نکنند و بسیار فرو
برند و دیگر بیماریها از راه تیماری مامور فرمایند که اغذیه زیاده از ششم حصه حالة صحت نخورند و این قاعده
پر فائده در همه جا یاد میدارند از برای آنکه ماکولات اگر چه طاقت و قوت اندام را مدام ساده و ممد باشند اما بسبب
ثقلت الحذار اغذیه و اشربه در تن بیمار هم بیماری را یاری میدهند فائده هرگاه استسقا طبلی مزمن گردد

زیاده شود در بر مریض عوارض بهبودی رو نماید مگر بجز کروهی و برآمدگی شکم دیگر ظهور نماید این حالت مسمی باشد بحبن تا جای
مهلی مفتوح اند ر بوقت چیزهای ملین با عمل تنقیه مفیدی آید یا تحلیل و تقلیل نماید چاره دیگری باید فائده اما در
علت استسقا مشارکی دلیلی آرند که اگر مشارکت رحم این علت در گیرد تقدم ورم بر پای ظهور پذیرد و اگر از شرکت
این حالت دست دهد تنگی نفس تقدم گیرد و پیش ورم بر رو و اجفان و چشم نسبت با دیگر جسم ظهور می پذیرد و اگر از
از شرکت گرده ظاهر شود ورم از ظهر در گیرد و اگر از ضعف جگر یا معده و طحال بهیچ حال مبتلا می گردد رنگ ابل یا سبزی مایل
زند و ظهور آفت ازین اعضا هم دریافت گردد اما تقدم ورم و صلابت طحال و ضعف هضم تا بحال وی باشد و نفخ
در بطن علامت خاصه این قسم میباشد و بعضی بر آنند که استسقا اگر از مشارکت طحال در گیرد اکثر حال ورم بر پای پیدا آید
بیمار تقدم پذیرد **باب چهاردهم در امراض مراره** بفتح میم یعنی تلخه و وی عضوی است صغیر نظیر کیسه بزرگ
کبیر جگر مایل بناحیه معده آویخته که حضرت واجب الوجود دیگر داروی در زیر دیگ موجود داشته و اندر وی شعبه از
عصب و شریان بنابر افاده حس گذاشته فائده او انجذاب صفراست از جگر و انصباب در معده و امعاء پس آنچه در
معده در آمده تنگ تر مجعول شده و آنچه در امعا موصول گردیده از وی فراخ تر گردانیده و فواید هر یکی
تنظیف و تلطیف یعنی رطوبت است که بنیاد فساد هضم و قبض شکم و البته ذات او میباشد بر طرف میگرداند اگر
صفرا در امعا انصباب نگیرد از قولنج سده ثقل بند میشود و انسان با سخ قولنج مبتلا میشود و فائده انجذاب صفرا از
جگر آنست که اگر تمام صفرا منجذب نشده در جگر میماند محدث بیماریهای صفراوی همچون یرقان و غیره در انسان هر
زمان مبتلا گردیده و در بعضی مردم اندر آن دم منفذ یکه بقعر معده پیوسته است از مقدار یکه میباید وسیع باید زیاده تر
میکشاید و از آن سبب زیاده تر صفرا در معده تراوش و انصباب مییابد اندرین حالت محدث بیماریهای همچون سوء مزاج
حار صفراوی معده و قی و شکوفه و تهوع شدیده میباشد و ظهور اینمعنی در بیماری ادوار در اکثر بیماران مشاهده
در می آید **فصل در یرقان** و وی بر دو نوع است اصفر و اسود چنانچه در اصفر تمام اندام بسبب انتشار صفرا
رنگ بیمار با زردی فاحش مینماید و در اسود بسیاهی در آید و آماده هر دو قسم یرقان بغیر از عفونت مواد صفرا
و سودا میباشد زیرا که از عفونت صفرا حمی غب لازمه یا دائره در گیرد و از عفونت سودا تپ ربع وغیره پذیرد هر چند
یرقان از اعلال جگر و مراره و طحال که میباشد از آنجهت پزشکان مناسبت مقام درینجا ارقام میفرمایند علاج
در یرقان اصفر تنقیه صفرا نمایند و از جهت تفتیح سده شراب بزوری مانند آب کاسنی و بادیان بنوشانند و
کذا شربت زرک تنها کافی مرام بر سبیل مداومت داده باشند و لیکن مغز مخلل مقلل ماده صفرا میدانند و نوشیدن حنا
منقوع در مدت سابوع استیصال نهال این علت مینماید و سکنجبین بزوری بارد با آب کاسنی خاصه که مروق سازند کافی دانند
دیگر پوست هلیله زرد یازده درم تمر هندی سی درم آلو بخارا سی عدد عناب سپستان کشنیز خشک گل بنفشه گل
گلاب تخم کاسنی تخم کشوث از هر یکی یک کفه بگیرند و بجوشانند و همراه سکنجبین ساده بنوشانند از استعمال این ترکیب
اسهال بفراغت خواهند آمد مجرب جهت دفع یرقان زرد زرد العاس زرد بنوشانند و اسود دیر میباید و بقر بادیه که

که هر دم زیر نظر میدارند و دمی خالی نگذارند که بالخاصیت نفع از تلبس لباس و تماس بظهور می‌پیوندد و کذا تعلیق کهربا
در گلوی خداوند یرقان بالخاصیت امان می‌بخشد قسم دوم یرقان اسود که آنرا یرقان سندی نیز گویند و سند نام ولایتی
است که در اکثر مردم آن دیار را این علت بظهور می‌پیوندد و سببش همچون یرقان اصفر از چند وجه میباشد که شرحش در
مطولات است علاجش تفتیح سده بمسهلات و منضجات نمایند و فصد باسلیق و اسیلم از دست ایسر فرمایند و بنوشیدن
سکنجبین بالطبیخ افتیمون و تخم کشوث مامور نمایند و حمص در شب خیسانند و صباح آب صافی او بسکنجبین شیرین کرده
بدهند مجرب هلیله سیاه با شیر شتر که خاصه ز زائیدن او دو سه ماه گذشته باشند بنوشانند و کذا معجون نجاح از
دیگر تدابیر مستغنی نماید و باقی تدابیر که در یرقان اصفر بتحریر کشیده گردیده اند یرقان اسود را هم مفید میباشند و دیگر
حلایه مروارید و مرجان محرق از تمام اقسام رنج یرقان را امان میدهد فایده گاه باشد که یرقان اصفر
با یرقان اسود جمع بوده شود باید که از هر دو دست رگ باسلیق یا اسیلم بفاصله سه روز میگشایند و با مطبوخیکه مخرج
صفرا و سودا طبع فرود آرند و آنچه غالب بود رعایت تعدیل و تبدیل وی بیشتر مرعی دارند و از اصلاح جگر و مراره
و سپرز هم غافل نمانند انتباه هرگاه که بعد زوال یرقان از جسم زردی یا سیاهی در چشم باقی ماند از اکتحال آب
اترج فی الحال زوال میگیرد و کذا از استنشاق سرکه انگوری و تسعیط آن منفعت تمام بظهور میرسد و اگر فلفل
با هلیله اصفر با سرکه در چشم کشند نیکو عمل نماید و آب کشنیز سبز و آب گل کدو و بعمل قطور در چشم کنند و کذا اکتحال آن جوز القی
در چشم زردی چشم را زائل نماید و سجنان شونیز نیز مفید می آید فایده هرگاه باز زردی چشمها سیلان آب بکردار
سیلان میباشد سببش صفرا در طبقه شبکیه انصباب گرفته باشد علاج فی الحال فصد قیفال نمایند و مطبوخ هلیله
بنوشانند و شیاف ابیض زنان با شیر زنان در چشم کشند باب پانزدهم در امراض طحال یعنی سپرز
ایزد متعال طحال لحمی الخلقت لسانی الهیئت متخلخل بکردار اسفنج ذی تحدب و تقعر مرکب از گوشت و پوست و
شراین کمدی رنگ و بجهت آفریده و اغشای کثیر الحس بر وی حاوی گردانیده و واقع است در طرف یسار
درمیان قبر غرسیین یعنی استخوان قوسی آخرین چنانچه اکثر وی زیر معده رسیده و اندکی بظاهر گرائیده حدبه او
بطرف اضلاع و مقعرش باندازه محدب معده آفریده گویا فرو گرفته دارد محدب معده را از طرف صلب چنان با معده
اتصال دارد که در حالت وقوع صلابت طحال و صلابت شق یسار معده امتیاز بامشکل بسیار حاصل میشود و از کبیر
طحال منفذی بکردار گردن از زیر منفذ مراره در مقعر جگر بنا بر انجذاب سودا فرا رسیده و از بطن طحال
دیگر بر فم معده بنا بر انصباب متصل گردیده است فایده این منافذ بجز انجذاب و انصباب سودا از جگر و فم معده
دیگر نیست آما منفذیکه ما بین جگر و سپرز واقع است فراخ ترست تا سودا از جگر بفراغت تمام بیرون برآید و تنقیه
در جگر از سودا میسر نماید و منفذیکه فیما بین فم معده و سپرز در آمده تنگ تر خالق الخلق مخلوق نموده و حکمت در آن
آن فرموده که سودا از سپرز کمتر بر فم معده آید و از کثرت جوع با تعب رجوع ننماید و فایده انجذاب سودا
از جگر و سپرز آنست که جگر از سودا پاک گردیده از امراض سوداویه مباک میشوند و دیگر در هنگام خلو معده

از جهت انتباه شهوت طعام بر فم معده از طحال فی الحال ریخته گردد و بیش از آنست که متنادی نگردد از آنکه درد
مستفرغ گردد و فایده متخلخل او آنست که با سهولت قبول نماید فضول مره سودا را از جگر و کمدی از رنگ
از آن رنگ است که اندرو غذا بجز سودا که سیاه رنگ باشد غذای دیگر نافذ نمی گردد و غشاء ذو الحس بنا بر درک قوت
او و مدافعت از و و مجلل که بر وست از صفاق بر آمده و با رابطه او ناشی گردیده و آنرا معده و اضلاع و جز آن
مرتبط گردانیده و خاصه طحال است هر چه که فربه گردد تمام اندام هزال گیرد و بالعکس هزال طحال فربهی تمام اندام آرد
و سببش آنست که هرگاه طحال بزرگ شود خون همچون زلو از جگر زیاده تر از آنچه میباید و میشاید از جهت اغتذا
در هر حال طلب مینماید پس بالضرور از کثرت انجذاب لاغر و نحیف میگردد و قوت او هم بغایت ضعیف شود پس
لاغری در ضعف جگر که از هم کثرت انجذاب جگر تمام اندام هم زار و نزار میشود و پس و هرگاه ضعف در قوت دافعه
طحال می افتد فی الحال صلابت اندرو واقع گردد و ضعف در جاذبه او هم رو مینماید و آن یعنی بنیاد فساد جگر و مانند
و علیل با علتهای طویل سوداوی مبتلا میگردد و اکثر حال ورم یا سده طحال از کثرت ماده سودا یا از دیگر خلطهای
غلیظ عارض میگردد والله اعلم بحقیقة الحال فصل در سوء مزاج طحال وی اگر حار بود سوزش محل سپرز
و لون بول و براز مائل بسیاهی نمودن و دیگر علامات که دار حرقت و حرارت یار بیمار میباشند و اگر سوء مزاج
باشند در هر حال قراقر در محل طحال پیدا بودن و دیگر نشان برودت هویدا و گرسنگی پیدا باشند و اگر یابس باشد
پس صلابت و غلظت طحال و سخافت تمام اندام در اکثر حال میباشند و اگر رطب میباشند در جایگاه سپرز گرانی و
گرانجانی در بیمار رهبر مینماید علاج در ساذج تعدیل و تبدیل مزاج نمایند و در مادی تعدیل مع التنقیه فرمایند
و آنچه در جگر بتحریر پیوسته از ادویه وضعیه بر محل طحال در هیچ حال غفلت روا ندارند و فصد اسیلم از دست چپ
گردانند و در قسم بارد آب کرفس با سکنجبین بزوری حار و مثلث بر نهار و تریاق اربعه و گلقند خورانند و در قسم حار
قرص کافور که در وی افسولوقندریون یعنی سیر دشتی داخل کرده باشند خوردن دهند و در یابس ماء الجبن و مانند آن اگر
مرطب باشد شربا و ضمادا در استعمال آرند فایده گاهیکه فصد اسیلم نمایند خون زیاده نگیرند از برای آنکه از این رگ
زیاده تر خون از دل و جگر بر می آید و گاهی منجر بآفات دیگر میشود فصل در ورم الطحال اگر حار باشد تپ
لازم بود و دوی بر دو ربع اشتداد ظهور کند و اگر صفراوی باشد بر دو غب اشتداد می نماید و دیگر اعراض صفراوی
وی باشند و اگر ابیعنی از ماده بلغم رو دهد تهیج الطحال هم نامند و اگر سوداوی باشد باسم جساوت صلابت الطحال نامند
علامات و امارات که در سوء مزاج بلغمی و صفراوی یعنی حار و بارد گذشته اند گواه حال طحال میدانند آما اکثر ماده این
علت بلغم میباشد علامتش کثرت حجم با قلت درد و زبان و چشم در رو با سفیدی نمودن و حمالیق چشم هم متهیج بودن است
علاج بمنقیات بلغم فرمایند و قرص کبر و بنجنکشت و قرص فوه خورانند و ادویه قویه با سرکه بر سپرز با عمل تضمید مفید تر
دانند و از چیزهای باد انگیز و رطوبت آمیز پرهیز واقعی واجب شمارند و از چوب گز ظرفی نموده آب و شراب و طعام دوام
در وی خوردن مقرر نمایند مجرب نمک سیاه تنکار اظفر قصب الجوائن فلفلگرد فلفل دراز جوکهار نوشادر زنجبیل

جمله برابر وزن کوفته بیخته باشیره عنبر حب بندند صباح در رواح خوردن دهند فایده جالینوس میفرماید که صلابت
طحال در بیشتر حال از رطوبت لزجی هم عارض میگردد و در رطوبت مذکور اول حال بر معده پس بر جگر فرود آید و باخون
مختلط گردیده بر طحال انصباب نماید و یا بسبب غلظت و نجاجت ورم و صلابت در سپرز افزاید علاج
فصد باسلیق از دست چپ نمایند و اضمده بر طحال در هر حال میفرمایند **فصل در تفتیح الطحال** طحال اکثر حال منتفخ
هم میگردد و گاهی ورم او روبه تحلیل و تقلیل مینماید و گاهی صلب و متحجر میگردد و گاهی مستحیل بماده می باشد پس
علامت استحاله بماده ظهور وجع ناخس و بروز اجسام غریبه در بول باید بوی تمام است و یا باشد که ریم در معده گرد
می آید و باقی درد از تبرز می نماید علاج همان است که در دبیلة الکبد بتحریر پیوسته از رعایت مزاج در کار علاج
بیمار مرعی داشته اند چنانچه اگر بعد تفتیح صلابت باقی باشد اضمده و اورام سوداوی بکار دارند اما از قابضات پرهیز
واقعی دارند و گاهی ورم صلب میگردد و با هیچ دوا نفع نپذیرد بحکم الکی آخر الدواء داغ دهند اما مناسب است
که با مکوای دقیق داغ دهند **فصل در سده طحال** سببش اجتماع فضلات غلیظه باشد علاماتش گرانی سپرز و علامات
و امارات ورم نبودن است پس اگر سده اندرون مجرای که بره سودا از جگر بسپرز در آید یرقان سیاه یا امراض و
اعراض سوداوی بظهور پیوندد و اگر در منفذ یکه مابین سپرز و فم معده در آمده است واقع گردد بطلان و نقصان
شهوت طعام اندران ایام گواهی بخشد علاجش آنچه در سده جگر ذکر رفته در استعمال آرند و مفتحات قویه اختیار
فرمایند و سکنجبین بزوری و قرص کبر و جلاب از تخم بادیان و فنجنکشت و نانخواه و عنب الثعلب غب نمایند
فصل در ضعف طحال اگر ضعف در قوت جاذبه طحال رونماید اندر انحلال اشتها نقصان و زیان گیرد
و امراض سوداویه در گیرد و اگر در ماسکه ضعف دهد اسهال حقی سوداوی لاحق حال میگردد و اگر در قوت هاضمه
طحال فتور بظهور میرسد اشتها بحال بود اما اسهال سوداوی یا بیماری باشند و اگر در قوت دافعه ضعف بظهور
پیوندد اشتها ساقط شود و سپرز روز بروز بزرگ میگردد علاجش بنابر تقویت افسنتین و سنبل و کزمازو و
قردمانا و فقاح اذخر و بیخ کبر و گل سرخ و مقل ازرق نرم بکوبند و یا آب طرفا یعنی گز و یا سداب آمیخته ضماد
کنند و سپرز را بمالند تا برنگ محل برنگ سرخی آید و وضع محاجم بغیر شرط هم مفید دانند **فصل در نفخة الطحال**
و وی از ضعف هاضمه و دافعه بوقوع رسد علاجش طحال را تقویت دهند و باسبوس و کادرس و
نمک تکمید نمایند و بوره و پودینه و سداب باسرکه و عسل ضماد فرمایند و محجمه ناری گذارند و سفوف حرف خورانند
فصل در صلابت طحال علاماتش انتفاخ شکم و شدت صلابت در سپرز و بر آمدن او از جای خود چنانچه
بنظر در می آید و نفس منقطع بر آید و بهنگام خلا معده از طعام آسانی در تنفس یافتن و در حالت امتلا یعنی پری
شکم متضرر گشتن و کذا در انهضام طعام فتوری و قصوری تمام بظهور پیوستن و کمودت در رنگ و سرعت در
نبض و نرمی در طبع و ضربان شدید اندران رگها که بهر دو طرف حلقوم واقع اند پدید شدن و استسقاء یا بهما
گرم بودن و گوش و بینی سرد نمودن است علاجش فصد باسلیق از دست نمایند و سکنجبین و شربت اصول

بزوری نوشانند و بیخ کبر باسرکه بر سپرز ضماد کردن و کذا خوردن بیخ کبر محلل مقلل و محلل طحال است حب مجرب
بیخ کبر آوند صبر زرد مرجان محرق تخم کرفس غاریقون سفید نمک هندی از هر یکی نیم جزو همه برابر وزن کوفته
و کوفته بیخته حب بندند و یا ماء العسل خوردن دهند و کذا صعتر باسرکه خوردن و همچنان مویز محلل مقلل صلابت
طحال است و انجیر باسرکه خوردن عمده تدبیر است دیگر مرجان محرق یکدرم زوفا بیخ کبر عنب الثعلب تخم سیاوشان
فنجنکشت تخم سداب همراه سکنجبین خوردن دهند و کذا عرق گوگرد از یک سرخ تا چهار بر نهار در جلاب یا آب آمیخته
خوردن دهند **قرص مذوب طحال** که المجا صفت او بکمال بر نگارند و گویند که خبر بیمار بهبود - این قرص خورده
بود چون هلاک ساخته شکم چاک نمودند طحال اندران حال نیافتند **صفته** بیخ سوسن چهار درم فلفل سفید اشق دو درم
اقراص بربندند و همراه سکنجبین خورانند **دیگر** افتیمون [illegible] درم جوشانند و بادوا و قیه سکنجبین بنوشانند و کذا از مواظبت
بر شربت افسنتین و عرق کزمازج صلابت طحال بر طرف میگردد **دیگر** نوشادر با ترب یار کرده بر نهار خورانند و سکنجبین
مقشر با آب ترب بر سپرز طلا کنند و تکمید و تضمید بر نفس طحال نفع کمال میبخشد **انتباه** در همه حال از رعایت تقویت
جگر و طحال ذهول و غفلت را راه ندهند از برای آنکه هرگاه که جاذبه طحال از انجذاب ماده سودا از جگر باز ماند روز
بروز بیمار مبتلا بلاهای گوناگون می باشد باید که در آن حین بالتفتیح و تسخین سپرز پردازند و قطرفا و بیخ کبر و اذخر بر طحال
باسرکه باستعمال در آرند و ادویه عطریه که با قوت و قبض باشد بعمل التضمید مفید می دانند **فایده** گاه باشد که علت صلابت
طحال با سهال و موی بر طرف می گردد و گاه باشد که خداوند علت طحال با علت استسقا بد حال میگردد **فایده** چندانکه
نفع از وضع ادویه قویه محلله و مقلله و ملینه با طحول بحصول می پیوندد بهمان قدر منافع از خورانیدن و نوشانیدن
ادویات و حبوبات و عرقیات حاصل نماید **فصل در حجارة الطحال** و وی آنست که سنگ در طحال متکون میگردد
نشان او بر آمدن ریگ است در بول و خلش در طحال هر حال لازم بودن و دیگر اعضا از آفت سالم نمودن **علاجش**
انجیر در سرکه بکردار کوامیخ نهاده بر نهار خوردن دهند و اگر با نان نانخورش سازند بیشاید و تضمید انجیر باسرکه عمده
تدبیر است و دیگر تدابیر که در حصاة کلیه و مثانه بتحریر رسیده آید اخذ نموده بکار برند **باب ۶ در امراض امعا** و وی جمع
معاست یعنی روده ها که خالق الخلق آنرا از لیفات عصبانی حس دار مضاعف یعنی دو توه مرکب از شحم و عروق و شرائین
مخلوق فرموده و نفع عام از خلقت او دفع ثقل طعام یعنی بر آوردن فضله نموده و آنرا ترتیبوار از فوق تحت در عدد
شش از زیر معده شروع گردانیده تا حلقه مقعد رسانیده چنانچه از و سه بالا واقع اند و سه در پائین آمده اند
بالا را علیا و دقاق نام کنند و پائین را سفلی و غلاظ گویند روده نخستین اثنا عشری است و وی متصل است بباب
منفذی است در تحت معده که باز و فراز میگردد و آن از اعتبار اتصال کمال باسم بواب موسوم و مستقیم الطول است دوم
صائم است و این محاذی النوبت سیوم دقاق است و امعا علیا که با جگر و معده قریب تر واقع اند هضم غذا بنسبت امعا صائم
غلاظ زیاده تر و بیشتر می کنند و هر یکی از امعا باصطفی منصف باعتبار صورت و هیأت می کنند چنانچه اثنا عشری
باعتبار مقدار درازی دوازده انگشت مضموم خداوندی نام کرده اند و صائم از اعتبار خالی ماندن بکردار روزه دار

باسم صایم موسوم نمایند و آن قاق که از آخرین معا علیاست از انجا که بغایت تنگتر جوهرست باسم تنگی خاص مختص شده
تما چهارم اعورست و وی نخستین امعا سفلی است و اعور از ان گویند که در حال تخرج یکی میدارد و منهضم درین روده نسبت
بقولون و مستقیم زیاده تر میباشد از جمله روده ها مبدا تمامی استحاله غذا با ثفلیه همین روده است معای پنجم قولون است و وی
برخلاف دیگر معا چنانچه دهان هر یکی که باد نبال دیگری اتصال دارند و او چنان نیست بلکه دهانه این معا بدهانه اعور متصل
و منضم شده است و پیچدارست چنانچه نخست براست میل مینماید و نزدیک با جگر رسیده جانب چپ با سفل میگراید و قریب از
طحال گذشته تا بکشر ان چپ رسیده باز بروی راست میرود و برابر مهره قطن آمده فرو سو میگردد و با مستقیم با نیج
قویم می پیوندد و نفع پیچدار بودن این معا هم تلبث غذاست باعتبار کثرت و قوع ریح قولنج بمقتضای التسمیه
الشیٔ باسم الحال بقولون موسوم ست معای ششم مستقیم ست و وی باعتبار راستی که از قولون تا عضله مقعد واقع شده
باسم مستقیم گردیده است و او بنسبت دیگر معا بدرازی کمتر در فراخی بیشترست و منفعت فراخی وسعت او گنجایش فضله
کثیره است و درین معده کیفها بسیار واقع اند فائده آنها جذب ثفل ست از قولون تا همسایه او مصدع نباشد از حدوث
سده وریح قولنج و در سطح داخلی این معا رطوبتی لزج مخاطی التحجیه است و فایده او حمایت معاست و منع اذیت
از عفونت و مادا هیکه ثقل در اعور و قولون منحبس بر آید بعفونت نمی گراید فائده حضرت حق جل و علا جو هر روده ها
از جمله عضو ها شریف تر پیدا گردانیده حتی الامکان از تدبیر امراض و اعراض امعا تاخیر نمی باید کرد از برای آنکه
بعد استحکام مشکل تمام زوال مے پذیرد و تا باشد که بیمار زار و نزار بوده میرد و هر گاه که محتاج بعلاج باشند
مداوا معا با دویه ذی العیه و اشربه برافاویه میفر باید و آن تناول نا بضات همچون اطریفلات و جز آن برکنار
می مانند **فصل در زلق الامعا** و وی آنست که ثفل طعام بزودی تمام از روده بیرون آید و وی بر
چند قسم منقسم باشد یکی آنکه در سطح باطنی یا خارجی امعا از کثرت صفرا بثور ظهور نمایند و این علت مسمی ست
بزلق الامعا بثوری اما تفریق در داخلی و خارجی بدینطریق فرمایند که در قسم داخلی زرداب رقیق همراه غذا
غیر منهضم خارج میشود و مزه دهان با تلخی زند و غلبه تشنگی با سوزش مقعد و خشکی زبان در هر زمان محسوس
میگردد و از نوشیدن آب سرد ساعتی تسکین رو دهد و باز بدستور عطش رنج میدهد و در قسم خارجی همراه غذا
غیر منهضمه زرد آب نمے آید اما فقط غذا غیر منهضمه بیرون بر آید و درد مختلف رو نماید چنانچه گاهی بالای
ناف و گاهی زیر ناف و گاهی در پهلو در روی بظهور می پیوندد و **علاج** فصد کنند و مسهل خفیف دهند
پس بزور با ملاب و گلاب خوشبو خورانند و مغربات همچون کتیرا و نشاسته و مانند آن بنوشانند و آرد جو و
گلنار و صندل همراه سپیدی بیضه و حب الآس ضماد کنند رنمایند و اگر سبب سوء مزاج ساذج یا مادی طعام
بزودی تمام بیرون آید بازاله سبب متوجه باشند و بقی و اسهال تدبیر کنند و چیزی که مسهل با لعصر بود
همچون هلیله زرد با شکر خورانند و از تقویت معده داشیا مقوی حتا دهولت و غفلت غافل نباشند و ذرب
و خلفه ذرب بفتح ذال معجمه و خلفه بکسر خای معجمه هر دو اسهال معدی باشند سبب آن سستی و تری معده با

سبب آن سستی و تری معده باشد آنچه از سوء مزاج بارد رطب عارض معده شود علامتش قلت تشنگی و کثرت
گرسنگی بود اما هر قدر که طعام خوردنی آن هضام نزودی تمام باجابت بیرون میرود و با ان قی و براز بلغمی نبود
علاج تسخین معده بجوارشات حاره و سفوف منلیا تا و جوارش سفرجلی قابض کنند و بجهت تغذیه انار دانه
و کبک و تیهوج با زیره کشنیز و دار چینی دهند و گاهی این علت از اجتماع رطوبت در معده عارض گردد
علامتش کثرت براق و غثیان بود **علاجش** تنقیه معده بمقیات نمایند و بعد او جوارشات مقویه معده در استعمال
آرند و اگر بسبب ظهور بثور که در معده عارض شوند علامتش آنست که در معده بعد تغذیه درد شدید پدید گردد
خاصه که غذا حامض و ترش بود و در براز صدید رقیق بر آید و حرارت در معده محسوس میگردد **علاجش** قرص
طباشیر بدهند و لبنت جو خورانند **اسهال دماغی** که مسمی ست باسهال نزلی علامتش آن باشد که بعد از خواب بسبب
انصباب نزله از دماغ اسهال مے آیند و کفدار باشند **علاجش** بالغات نزله خورانند و بعد حل سر مالش با چیزهای خشک و
مفرح نمایند و اصلاح مشام باستشمام عطوسات فرمایند و شراب خشخاش بنوشانند و از خواب مطلقا حذر
بدهند **اسهال از زوال خمل معدی** که از سبب خلطے اکال همچون سموم ترم یا چیزی مسموم یا بواسطه اورام گرم
واقع شوند علامتش آنست که طعام بلا توقف و انهضام خارج گردد و هیچ لذع و وجع و مغص نمیباشد و اورا
هیچگونه بو و رایحه نباشد **علاج** آن تضمید معده بقوابض مقویه معده و مرق فروج و جوارش و نان سفید
که خمل برویاند خورانند و لبنیات قابض و مقوی معده همچون اطریه و تاهیجه و جان جان که قسمے از نان میباشد
خوردن دهند **اسهال ضعف کبدی** که از سبب ضعف جگر که جذب صفوت کیلوس که از آنچه باید و شاید
نماید علامت این قسم اسهال آنست که اسهال سفید یا سبزی آیند و روز بروز نهوکت بدان و قلت خون و زردی
رنگ یار بیمار میباشد **علاجش** مقویات جگر نمایند چنانچه در جگر گفته شد و آن تا هر چند که بیمار تواند خورانند و
مثلث خوردن دهند **اسهال بحرانی** اگر اسهال بسبب بحران عارض حال بیمار باشد آنرا بند نکنند مگر
وقتیکه بحد افراط رسند و موجب ضعف میشوند **علاجش** ست جو و قند بگلاب خورانند و سنجد و کنار با بیمار دهند
و قرص طباشیر باربیه و سفوف انار دانه تناول نمایند و از جهت تغذیه زرشک و غوره و انار دانه و سماق
دهند **اسهال مراری** که باوی بطلان آرزوی طعام و عدم انهضام رو دهد **علاجش** آنکه بگیرند آب لیمون
بلیخر و آب سیب بلیخر و گلاب بلیخر و آب بودنه جز و آب کشنیز ربع جزو هر یک جا نموده بسه چند شکر سفید بر
آتش ملایم بدارند و با قوام آرند پس صندل و دار چینی قسطه و قرنفل و بادیان رومی از هر یکے یکدرم باریک
نموده در وضم کرده لت نکنند و در حقه نگهدارند و مقدار دو ماشه اختیار نمایند دیگر پوست اترج مخلل بلیخر
بادیان رومی عود غرقی از هر یکے نصف جزو مصطکے رومی ربع جزو با شکر برابر وزن سفوف نموده بعد
استفاف سه چهار ماشه اختیار کنند و علامه انطاکی درین سفوف زنجبیل و سعد کوفی و صندل سفید ربع جزو
اضافه نموده است **فائده** ابقراط فرموده که با خداوند زلق الامعا مراری ادرار بول بسیار فائده مندی آید

وفی الغایت مضر تر و در بعضی حال اسهال هم مفید می آید **فصل در اسهال جگری** و آن بر چند انواع میباشد
چنانچه قیحی و غسالی و دموی و صفراوی و صدیدی و خاثری ابن قیح بفتح قاف و حای مهمله ریم را گویند
سببش انفجار دبیله جگر میباشد و غسالی مشابه گوشت آبه میباشد یعنی بر صورت آبیکه در وی گوشت شسته باشند
سببش ضعف جگر میباشد و سببش انسداد زوائد معتاده میباشد مثل رعاف یا طمث وغیره علامتش وجود ثقل و تپ با
ادوار با بیمار روی دهد و صفراوی از غلبه صفرا میباشد و اسهال زرد رنگ بکردار صفر الاحق شده با حدت شدید
سوزش بد حال مینماید صدیدی همچون زرد آبی باشد که از زخم بر آید علامت اسهال صدیدی آنست که در حالت گرسنگی
کثرت گیرند و در پری شکم قلت پذیرند خاثری بکردار چیزی غلیظ و جسم غریبی باشند سببش امتلا یا ضرب یا
انفجار ورم یا تفرق اتصال میباشد که در اجزای جگر می افتد **علاج** در تمام اقسام قیام تعجیل عجیل بکار نبرند از برای
آنکه حبس اسهال گاهی موجب وبال میباشد و گاهی ورم طحال می آرند و گاهی باستسقا منجر میشوند عمده تدبیر تمام اقسام
قیام یعنی اسهال جگری با فصد و دیگر تدابیر اماله مواد نمایند و مادام که قوت قائم باشد قیام را بند نکنند و اگر
ضعف با فراط حاصل آید باید که با شیره تخم توت ملقو یعنی بریان کرده و شراب صندل سیب بنوشانند و قرص
کافور و قرص کهربا با شراب سیب خورانند و شراب انجبار لعق کنند و غذای جو بریان کرده یا خشخاش بریان کرده
با انار دانه خورانند و بر محل جگر صندل و گلاب و آب به و مورد طلا نمایند و در قسم صفراوی و صدیدی و خاثر
اشربه مقویه که اندر و قبض زیاده تر باشد بنوشانند و دیگر تدابیر و معالجات سوء مزاج جگر بجامی آرند تا اخلاط
بکلی دفع گردد و در قسم صفراوی و خاثری قصد فصد اول از جمله تدابیر کنند و بعد او ادویه مقویه همچون انبرباریس
و راوند و شراب صندل و شراب انار و شراب حب الاس بدهند **انتباه** گاه باشد که بعضی معالج از غلط فهمی
اسهال کبدی را معوی پندارند و از تقویت و رعایت حال جگر خیال دیگر طرف نموده علیل را ذلیل مینمایند و با هلاکت
عجیل میرسانند پس درینجا فرق در اسهال کبدی و معوی لازم آمد تا از غلطی مصون بوده باشند باید دانست که در اصطلاح
اطبا ذوسنطاریا اسهال دموی را گویند خواه کبدی باشد خواه معوی بهر حال ذوسنطاریا نام میکنند و ترجمه
ذوسنطاریا جروح و قروح ست که در امعا یا جگر حاصل گردد فرق بینهما آنست که در ذوسنطاریا کبدی درد نمی
باشد از برای آنکه جگر از عضو های بی حس ست و اگر درد باشد بغایت خفیف تر میباشد بر خلاف ذوسنطاریا معوی
که در وی درد شدید پدید میباشد دیگر در جگر خون با دوار می آید بر خلاف معای که بحیث طبیعت اندر وی بادر بسیار
و بی ادوار می باشد سیوم در اسهال جگری روز بروز هزال شدید پدید می گردد بعکس ذوسنطاریا معوی چهارم
در اسهال جگری ساعت بساعت بد بوئی کمال بظهور میرسد و در معای صورت مذکور نمی بندد دیگر آنگاه که در معا
تا کل روی دهد پنجم در جگری از اول تا آخر علت خون محض یا غسالی بی خراطه بر آید و در ذوسنطاریا معوی ازین حالی
می نماید ششم در ذوسنطاریا کبدی رنگ بیمار بزردی مینماید و در معائی بسفیدی رنگ می آید و گاه باشد
که در معائی هم در ابتدا خون محض بسبب کشادگی رگها یا شدت امتلا می بر آید اما آن قدر خون که در ذوسنطاریا

کبدی بر آید نمی بر آید بلکه اندک اندک می آید و اندرینحال بعضی جهال خیال کنند که خون بواسیر ست و بند بر خون
بواسیر می پردازند و بیمار را هلاک مینمایند **فائده** بقراط در اسهال جگری گوید که در بعضی حال همچو قطعات لحم می
بر آیند و آن خون منجمد یا قطعه لحم جگر میباشد و فرق در آن بدان میکنند که آنرا بر اخگر یا آتش تیز گذارند و از
بوی تمیز نمایند چنانچه اگر لحم جگری باشد بر آتش مضمحل نشود و بوی بد دهد بدانند که بیمار بزودی هلاک گردد
و کذا اگر در اسهال جگری سوزش و عطش و حمی شدید پدید میگردد آن هم بغایت بد باشد **فائده** قیام بکسر قاف یعنی
استادن و در اصطلاح اطبا نام اسهال ست که باعتبار حالی با تکرار بر خاستن بیمار از تسمیه بلزوم باسم لازم موسوم
گردیده است **انتباه** اقسام اسهال که عند اعتقال طبع اند بسیار بسیار هستند چنانچه بعضی از وی بجز اسم اسهال با
قسم نیستند و اسمای اسهال بطلاقت در عادت اطبا باعتبار ادوار یا بخروج ماده یا باسم عضو بلکه از وی خلطی ریزش
رود و ترادش مینماید باسمی خاص مختص گردیده است همچون اسهال معوی و اسهال کبدی و مراری و طحالی و دماغی
و اسهال ریحی و امتلائی که بدو ربطی موسوم اند و دوری بر ادوار بکردار غب دائره صفراوی و ربع سوداوی
و نائبه بلغمی از اجتماع فضول که در معده لفظ اعتیاد دست دهند ظهور گیرند و کذا اسهال ماساریقی و اسهال دموی
و صفراوی و بلغمی و سوداوی نام نهند و حدوث عارضه اسهال بدون ضعف معده و ضعف امعا و انصباب نزله
و ذوبان و امتلائی باشد اما بعضی اسهال که مختص باسم اند همچون و ذرب خلقه و اسهال زوال خلط و اسهال ضعف
کبدی و بحرانی و اسهال ماساریقی و زلق الامعا بشوری هر همه نگاشته شده و سحج و زحیر که آن هم از اقسام
اسهال میباشد بفصل علیحده تحریر گردانیده آید علامات اسهال صفراوی سوزش و عطش شدید پدید میگردد و دو اسهال
کاذب رنج دهد و اطبا اسهال سوداوی را خاصه که بحال اسهال یعنی زمین از وی بجوشد بغایت بد میدانند **علاج**
در اسهال مادی تنقیه خلط غالب نمایند و تسکین با قوابضات تدبیر نمایند و در اسهال سوداوی فصد اسیلم کنند و حجامت باری بر
نفس طحال نهند و گفته اند که مالش طحال اندرین قسم فایده کمال می بخشد سفوف جید النفع همین سرخ زرنباد و الف
داده تخم سداب تخم شاهسفرم از هر یکی شش جزو انار دانه بریان کرده دو جزو باریک نموده با شکر دو درم خورانند
دیگر مرجان محرق یکدرم صمغ عربی نیم درم طباشیر رومی برابر جمله باریک نموده دو چهار ماشه با گلاب افشره انار بدهند
مجرب نقره خالص هفت درم در گلاب چهار صد مرتبه گرم نموده سرد کنند و پنجدرم از طلای خالص لغالون مذکور در
کانون گرم نموده در گلاب سرد نمایند و بعد از چهل مرتبه پاره از آهن در گلاب مذکور بدستور گرم نموده منطفی نمایند
و ازین گلاب بجای آب خداوند اسهال را بنوشانند تمام اقسام اسهال را زوال میگیرد بعونه تعالی شانه **مجرب دیگر**
مرداسنگ ناسفته با مهر و صلایه خوب صلایه نمایند و در آبگینه کرده دهان آبگینه با موم وغیره بند گردانند و در زیر گل تند
گذارند پس از چند روز بر آرند و مقدار دو ماشه با عسل مصفی لعق گردانند اسهال مرار و سوداوی بر طرف شوند دیگر
برای اسهال مرار قرص طباشیر نیکو تدبیر ست و شربت انار بنهار چند روز متواتر بنوشانند دیگر بنفشه دو درم تا
چهار درم باریک نموده بعسل سفوف یا آب سرد بنهار استفاف کنند و اگر لذع و حرارت یابد بیمار سبگرد طباشیر

بایدرم با قلیلی کافور بطریق مذکور خوردن دهند فصل در اسهال بلغمی ادویه مجففه خوردن و از ماکولات
و مشروبات کمتر فرو بردن فایده عجیبی می بخشد مجرب از برای ذرب و خلفه دوائیکه مسمی است به توتیای کبیر در عمل
حکم اکسیر میدارد صفت سنگ بصری هشت توله ورق طلا بیست عدد شنگرف یک توله فلفل گرد قرنفل مروارید ناسفته
از هر یکی چهار توله اول سنگبصری مذکور در بول گاو تازه صد مرتبه گرم کرده منطفی سازند بعده آن را با آب فلفل گرد
که شبانروز خیسانیده باشند در فهر و صلایه خوب صلایه نمایند تا خشک شود بعد او با مسکه تازه صلایه سازند و دیگر ادویه
مذکوره الصدر ضم نموده بدستور مذکور صلایه کنند و بعد او در آب صد عدد لیمون کاغذی بسایند که آب همه خشک
می گردد پس در حقه نگهدارند و مقدار یک ماشه خورانند و عقب او شربت نبات بنوشانند و اگر بیمار قوی الحال باشد
وزن ادویه چهار سرخ نمایند دیگر از برای ذرب و خلفه دوائیکه مسمی است با توتیای صغیر صفت سنگ بصری شش درم
در مسکه تازه بعد آنکه سنگبصری را صد مرتبه بقانون مذکوره بالا در کانون گرم کرده در بول گوساله که کم از یکساله
بود سرد نموده باشند با آب فلفل منقوع با آب لیمون پنجروز صلایه کنند و حسب تحمل مریض با شربت نبات خورانند
و میر محمد اکبر ارزانی این ترکیب باسانی تمام بر نگارد صفت سنگ بصری زرد صد مرتبه در آتش گرم نماید در
گلاب سرد فرماید و باهموزن سباسه سحق بلیغ نموده سحیقه از یکماسه تا یکنیم ماسه خورانند فصل در اسهال خون
که از نفس روده آید خواه فقط خون بود خواه باده یا خراطه مخلوط شده بر آید آن را علی الاطلاق ذوسنطاریا
خوانند پس اگر اسهال خون بسبب انفتاح رگهای امعاء علیا یعنی دقاق اتفاق افتد نشانش آنست که در هنگام
قیام نخستین براز فقط بر آید و بعد او خون مختلط به براز تیز نماید و اگر از کشادگی دهانه رگهای امعاء سفلی یعنی
غلاظ حادث شود علامتش آن باشد که در هر قیام اول غائط با خون مختلط بر آید و بعد او فقط خون ظهور نماید
و از دیگر علامات و امارات مانند درد و غثیان و گرانی محل مقعد و برآمدن خون متقاطر در رنگ مغرا باشد و همچنان
از علامات قیام و اقسام او همچون خون با دوار متباعده بر آمدن و کذا از خون عسالی خالی بودن و بدینسان از علامات
و امارات ظهور سحج همچون درد و مغص و خراطه معراء و مبرا باشد علاجش فصد باسلیق نمایند و قرص طباشیر و ترم
کهربا با شربت انجبار و شراب عناب و شربت حب الآس و مانند آن بنوشانند و اگر خون منجمد بر آید باید که
که در جمود الدم و اللبن فی المعده تحریر شده بهت رجوع آرند فصل در سحج سحج بفتح اول و دوم خراشیدن
روده است و کلی چنان باشد که سطح اندرونی امعاء خراشیده گردد و این علت اکثر بعد تناول ادویه قویه مسهله تمام
که با شدت حدت میباشد یا بعد اسهال و قیام که مدتی بر حال مانند بظهور آید و گاهی از احتباس ثفل غلیظ و
اخثی که مند المرور باشد در امعاء بیناید چنانچه روده از و خراشیده گردد حادث می گردد پس اگر سحج در امعاء علیا
بظهور پیوندد علامتش درد شدید بالای ناف یا قریب او در دید شود و عطش مفرط و ظهور دستور و خراطه
رقیق در براز میباشد و علامات و امارات سحج امعاء سفلی بضد این باشد علاج باز السبب و تنقیه خلط
کوشند و مزلقات ثقل و معزیات بکردار لعاب بهقطونا و کتیره خطمی و صمغ عربی و مانند آن بنوشند و تنقیه بغلیظ

بالعمه و اشربه فایده تمام می بخشد صفت اسبغول بیست درم تخم ریحان تخم مرو تخم بارتنگ قسم عربی گل ارمنی
تخم خشخاش از هر یکی پانزده درم تخم حماض خرفه نشاسته کتیرا از هر یکی هفت درم تخمها را بریان کنند و باقی
اجزا با هشتنا تخم ناکوبیده و سفوف نموده بعمل استقاف بآب تازه و گلاب خوشبو خورانند و اگر مزمن باشد بعد درم
را وند اضافه نموده برائب البقر یعنی آب دوغ خامه که با آهن داغ داده باشند خوردن دهند انتباه اسهال
صفراوی القضای مدت یک هفته منجر با سحج میشوند و کمتر از دو هفته سطح امعاء متقرح میگردانند و اسهال سودای
در مدت چهار هفته منجر با سحج میشوند و اسهال سوداوی خاصه محترقه تا چهل روز که قیام مینماید آنهم سطح امعاء متقرح
نموده بهلاکت میرسانند و در اکثر از شدت درد غشی شدید هم پدید میگردند و گاه باشد که عقب امراض حاده بادی
هم سحج بظهور میرسد و گاهی در سطح معا قرحه غائره پدید بود و از وی حالتی بکردار استسقاء رو نماید چنانچه ثفل از
روده بر آمده در فضای شکم جمع میگردد و گاهی بکردار دردی شراب باعتبار رنگ و بو چیزی بدبو با اسهال
بر آمدن گیرد و گاهی همچون قطعه لحم یا قطعه امعاء جدا گردد با اسهال میل بخروج مینماید اینهم علامت هلاکت باشد
فایده در سحج امعاء علیا مشروبات کثیر النفع میباشد و در سحج معاء سفلی حقنه کافی مرام میدانند و باستماع سماع
سازهای خوش که تارهایش از قسم روده می باشند و شب و روز سرودهای دلکش از ضیاگر فرخنده منش
گلوسوز هم مختص باشد آویزه گوش کنانند و بامعاینه جواهرات و نقره رات مایل و مشغول میدارند و فسانهای
عجیب و حکایات غریب با وی نقل مینمایند و با سیر بوستان و حضور در گلستان هر دم خورم و خورسند میدارند که
بالخاصیت نفع می بخشند اما در هر حال خیال تقویت معده و اعضای رئیسه تناول اغذیه لطیفه و غلیظه میدار زیاده
زیاده از این تدبیر دانا بر تصرف طبیعت مدار کار صحت میدارند برای آنکه اکثر اوقات بی احتیاج علاج هم رو
و عافیت می بینند فصل در خروج المدة من الامعاء یعنی بر آمدن ریم از نفس روده بسبب تقرح سحج
یا انفجار ورم روده علامتش ظهور تقدم سحج و ورم است علاجش احتقان بحقنه مجلیه نمایند و بعد حصول تنقیه
از مده با حقنه مدمله قروح پردازند صفت حقنه مجلی پوست انار سماق دانه مورد شعیر مقشر برابر کوفته بجوشانند
و صاف نمایند و قلیلی آهک سرد ناکرده یعنی آب نادیده آمیخته حقنه نمایند صفت حقنه مدمل صمغ عربی گل
ارمنی خون سیاوشان عصاره لحیة التیس کاغذ سوخته باریک سائیده و با شیره لسان الحمل و کوکنار خام آمیخته
عمل نمایند فایده گاه باشد که موجب مده سحج میباشد و با ظهور ریم و زرد آب سحج معا هم باقی باشد تدبیر سحج
نخستین انقطاع سببها بند و بعد او باید تدبیر قرحه که تحریر کرده شده توجه نمایند فصل در زحیر که آن را علة الدحاجة نیز
گویند و وی حرکتی است دائماً در معاء مستقیم و از جهت دفع فضله برازی بسبیل اضطرار که در ترک او بیمار را اختیار نماند
اما در هر اجابت رطوبت مخاطی قلیل المقدار می بر آید و سبب ابتدای این معاء زنزاوش خلط اکال و تیز میباشد و گاهی
به تناول اغذیه یابسه یا رسیدن برودت مفرط در ظاهر و باطن بعقید امعاء رو دهد و گاهی از خوردن براده آهن یا
خوردن موی اسبات پلنگ یا موی خنزیر به زحیر هم نظر حالت آن باشد که بیمار

رو بستن جامی آرد و در شکم خود گرانی و درد در اجزای مقعد میشمارد و گاهی ثقل بکردار دانه نخود یا اشیاء بمقدار پس
انگنده دجاجه یعنی سرگین چیزی مختلط با خون و رطوبت لزجه در هر اجابت بروز مینماید و بیمار چنان پندارد که تقطیع
در روده با بندست و دمبدم جهد نماید که بیرون آید بالجمله این علت منقسم بر دو قسم نمایند چنانچه یکی را زحیر صادق گویند
و دیگری را باهم زحیر کاذب تعبیر نمایند و فرق بدان کنند که اگر چیزی معرّی یعنی ذی العسه همچون بهدانه و اسپغول
خورده شود با جابت بر نیاید سببش احتقان ثفل میباشد این قسم زحیر را کاذب تحریر کنند و اگر برمی آید آنرا زحیر صادق
میگویند علاج در زحیر کاذب تلیین طبع پردازند و مدام شربت بنفشه بروغن بادام بنوشانند و در قسم زحیر
صادق بتدبیر سحج پردازند و تدبیر همه اخیر که نظیر او تحریر کرده شده سکنجبین خاصه که از شکر سفید و سرکه جاسم یعنی
جامن ترتیب داده باشند بنوشانند و شافه و حقنه و فرزجه در تمام اقسام زحیر از دیگر تدابیر مستغنی نماید آنان باید که تکرار
کرده نمی شود از برای آنکه از تکریر حقنه و شافه بیم آن باشد که علت بواسیر بظهور میپیوندد و اغذیه لطیفه و لحوم
خفیفه خوردن دهند دیگر از برای زحیر صادق پوست خشخاش بذرالبنج تخم رجله بریان علی السویه بگیرند و مصطکی
و گل مختوم و حب الآس و سویق عناب از هر یکی نصف جزو صمغ عربی مرمکی از هر یکی ربع جزو حب بربندند و با
گلاب خورانند و اگر همراه رطوبت خون بر آید کهربا و انجبار نصف جزو اضافه نمایند مجرب است برای زحیر صادق
تر کنند زعفران مرداسنج بقدر حاجت اسفیداج رصاص در پارچه پیچیده محمول سازند و بردارند دیگر شیر
بادام تنها نوشیدن تنها را مفید آمده و کذا آبزن مقعد با روغن بادام از جهت تسکین درد در تمام اقسام
زحیر را نفع دهد و کذا جلوس در طبیخ حلبه و شبت و تخم کتان فایده تمام می بخشد دیگر از برای زحیر صادق
و کاذب و سحج صفته قرفه جوزبوا مرمکی جندبیدستر افیون کندر مساوی الوزن بگیرند و کوفته بیخته حب بندند
و صباح و رواح خورانند فایده گاه باشد که بسبب ورم گرم که در معاء مستقیم بظهور میپیوندد زحیر پیدا گردد و
در این صورت مریض پندارد که ثقل در روده بندست با بر نیاید و در هر زمان بر رفع تبرز بیمار با ضطرار ناکام زحیر کند
علامت این قسم زحیر وجود ضربان و درد و ثقل در اسفل که جایگاه معاء مستقیم است و باشد که از شدت ورم و
حدت تپ عسر در بول هم پدید میگردد علاجش فصد باسلیق نمایند و زیر کمر حجامت فرمایند و با تقلیل غذا متوجه
شوند و کذا هر یکه در ورم بنجر برد آمده اند بدو رجوع می آید فایده گاه باشد که در حلق ترشی خورده شود زحیر
پیدا شود صفته تدبیرش شرب شربت ست و تخم مرغ نیم برشت با صمغ عربی و گل ارمنی فایده تام دهد مجرب
از برای زحیر اطفال خورد سال تخم رشاد یکدانگ زیره کرمانی سه دانگ سحق کنند و با قلیلی روغن زرد و شیر
در حلق چکانند فصل در تدبیر تمام اقسام قیام و اسهال و سحج و زحیر قاعده کلی در تدبیر اقسام قیام
و اسهال در هر حال یکی آنست که در تدبیر تاخیر نمی باید نمود دوم مخدرات زیاده تر استعمال نباید فرمود از برای
آنکه بعد اخراج اسهال با استعمال مخدرات توجه کافی فایده وافی دهد و اگر ضرورت نمود باشد بغیر اصلاح مخدرات
زنهار بکار نبرند که مضرتر خواهد بود مجرب است برای سحج و اسهال مزمن بسیار مفید آید صفته مروارید در ترشی

ترنج سائیده یکجزو کهربا تخم حماض پوست انار پوست خشخاش تازه و سبز صمغ عربی بریان کرده یکجزو با همچند
شهد آمیزند و بقدر حاجت خورانند و اگر بر بیضه نیم برشت پاشیده خورانند روا است مجرب شیخ ابو علی سینا از برای
اسهال کبدی و غیره نافع آید صفته مازو سبز ثمره طرفا از هر یکی یکجزو افیون مصری نصف جزو صمغ عربی ربع جزو
باریک نموده با آب یا بگلاب بمقدار فلفل حب بندند و جوان عمر و قوی القوت را چهار حب خوردن فرمایند و اطفال
صغار الاعمار را یکحب کافی دانند دیگر از برای اسهال مزمن صفته تنکار مشوی یکجزو شنجرف دو جزو افیون مصری
چهار جزو حب بسته نگهدارند و در اسهال روزانه با شهد خورانند و در اسهال شبانه همراه آب لیمون خوردن تجویز
نمایند مجرب است برای زحیر اطفال خورد سال صفته هلیله زرد بر سنگ بسایند و با شهد آمیخته لعق نمایند دیگر از برای
تمام اقسام اسهال و زحیر جوان و پیر و خورد سال هم نافع آید صفته هلیله سیاه در روغن بادگاو بریان کنند تا
که از میان منشق میباشند باریک نموده با شکر دو درم خورانند دیگر از برای اسهال مزمن صفته آمله همراه آب سماق
کافی و وافی باشد دیگر عفص دو درم سماق یکدرم پوست انار نیم درم باریک نموده مقدار نخود حب بندند همراه
بیضه نیم برشت خوردن دهند مجرب عظیم النفع از برای اسهال خورد سال صفته قنبیان زنجبیل مقلو دارفلفل
از هر یکی نیم مثقال مصطکی انار دانه نقشت داوده کشنیز از هر یکی چهار دانه صمغ عربی بریان کرده یکدانگ پوست
خشخاش نقش داده یکمثقال طباشیر نمایند و با آب سرد رغبت نمایند دیگر از برای اسهال صفراوی دموی مفید صفته
صمغ عربی باریک نموده سه مثقال خورانند و اگر سده در امعا نباشد پوست خشخاش باریک نموده از یکمثقال تا دو مثقال
خوردن دهند و اگر با پوست خشخاش صمغ عربی هم نموده خورانند بغایت سودمند آید مجرب است برای اسهال مزمن و
سحج و قرحه امعاء و درد مقعد نفع کمال می بخشد صفته پوست انار ترش و عفص باریک نموده مقدار فلفل حب بندند
و خوردن دهند دیگر از برای اسهال حاره و ذوبانیه مفید می آید صفته قرص طباشیر کافوری نفع کمال می بخشد
و اگر تخم بقله بریان کرده همراه شربت صندل یا سیب یا شربت انار و شربت حب الآس یا شربت انبرباریس خوردن
دهند تمام اقسام معدی و کبدی و معوی را نفع کمال می بخشد دیگر حب الآس دو جزو صندل سفید زیره گل گلاب
انبرباریس از هر یکی چهار جزو هنگام شام با گلاب خشبو بدهند دیگر تخم نیم یکمثقال اسهال مزمن را بر طرف نماید دیگر
کندر ناخواه از هر یکی پانزده درم مازو یکصد درم باریک نموده در آب برگ ترب صلایه کرده حب بسته خوردن فرمایند
مجرب سفرجل مشوی با قلیلی جوزبویا فایده می بخشد دیگر زرنباد دو درم همراه آب خورانند فایده اگر خداوند
اسهال را در حال تناول اغذیه نبض شاهق و طویل میباشد و یا کلی سقوط اشتها بود دید بد باشد و کذا از براز بوی
شدید پدید میباشد نیکو نبود و پدید شدن از خورانیدن مقویات و مفرحات مثل عنبر و جز آن زردی اقسام طعام
پیدا نباید توان دانست که در اندک روز هلاک خواهد شد فصل در اسهال اطفال پنیر مایه بزغاله یا خرگوش یک
دانگ با آب سرد خورانند حبس اسهال میکنند دیگر حب الآس خشخاش کندر در شیر مادر طفل را بنوشانند دیگر زیره گل
گلاب برگ مورد کشنیز پوست انار ترش در آب سماق خورانند دیگر طباشیر انار دانه بریان کرده صمغ عربی

کثیرا حب الآس گل ارمنی باریک نموده صباح ورواح با شربت سیب ترش آمیخته لعق نمایند دیگر غنچه انار جوز کوبه
آقیون مصری حضض زرنباد حشیم مقشر زیره سفید سرمه باریک نموده با آب شاخ تازه درخت نیم حب بسته نگهدارند
دخوردن دهند فائده گاه باشد که عند نبات دندان کودکان باسهال بدحال میباشند و گاهی بعلت سقوط اللهاة
هم اسهال اطفال جاری میشود تدبیرش درجایگاه او مرقوم گردیده **فصل در مغص** وهی بفتح میم وسکون غین
معجمه وصاد مهمله نام پیچش و درد روده است و وی بر چند اقسام میباشد یکی آنکه مواد غلیظ در امعا محتبس گردد
علامتش نفخ وقراقر وتمددی ثقل وانتقال درد از جای بجای دوم خلطی تیز واکال مثال سوداو یا صفرا بر معا ریخته
گردد و بکیفیت لذاعه درد و سوزش در امعا پیدا آرد علامتش کثرت تشنگی وقلت گرسنگی و درد و سوزش در مقعد
در زحیر است سیوم از انصباب بلغم شور پیدا میشود علامتش خروج بلغم است با زحیر چهارم بسبب قروح امعا باشد
علامتش تقدم اسهال از آنحال است پنجم از سبب تولد دیدان عارض میگردد علامتش خروج وی در بعض احیان
ششم آنکه از قبض شدید مغص پدید می گردد علاجش در ازاله سبب کوشند و سفایج همراه خیار شنبر بنوشند
و باقی تدابیر که در اوجاع معده بتحریر رسیده اند برگزینند و در مغص ریحی تخم کرفس بادیان رومی زیره جوان
مصطکی همراه گلقند خورانند و با تکمید و تضمید می پردازند مجرب است برای مغص صفراوی سبغول همراه گلاب
و دافع مرام تمام اقسام صفراوی و بلغمی خاصه شور میدانند و حب نارمشک در مغص قبضی مفید تر دانند مجرب
دیگر از آرد ماش سبزنیم پخت نانی مرتب سازند چنانچه از یک طرف پخته و از یک طرف خام باشد بروغن گنجد چرب
نموده وحلتیت و جوز القی باریک کرده برگی پاشند و نیم گرم بر بندند و پوست اترج با آب یا جلاب گرم خوردن
دهند مجرب قسط راوند مصطکی رومی تخم شبت خورانند دیگر فلفل تخم سداب باریک نموده با شهد مخلوط
فرموده بلیسانند مجرب سحیقه فاقیت تنها کافی است دیگر آرد جوز بره سیاه حب القرع ضماد سازند دیگر
شحم حنظل زنجبیل باریک کرده با عسل بعمل تضمید مفید می آید مجرب گل بنفشه سپستان از هر یکی هفت درم بادیان
رومی تربد سفید از هر یکی ده درم شعیر مقشر هفده درم در آب جوشانند و با لعاب تخم کنوحلبه و بنگو آمیخته بنوشانند
و اگر خیارشنبر ده درم اضافه نموده و با شکر سفید و روغن بادام مرتب فرموده بدهند نیکو عمل نماید انتباه خداوند
مغص را اگر علت کزاز با فواق یا فی با ختلاط عقل عارض گردد علامت بدیست و گاهی خداوند مغص را درد شدید
بالای ناف پدید میگردد و هر چند اسهال کنانند منفعت نیابد انتقال علت بیماری بلای استسقا خواهد شد **فصل**
در نفخ وقراقر روده سببش ضعف و برد امعا در اکثر باشد علامتش حدوث قراقر با وجود تناول اغذیه صالح
الکیموس و قلیل المقدار به بیمار ظاهر باشد و اگر سبب او تناول اغذیه نفاخه باشد یا بسیار خوارگی یا خوردن
اغذیه ردی الکیموس همچون گوشت گاو و میش و مانند آن بود علاج تجرید هضم و تبدیل اغذیه معتاده باشد و
گلاب و گلقند با عرق بادیان نافع افتد و تقلیل طعام و تبدیل اغذیه و فلافلی و کمونی دادن و اسهال نافع و کمال
دهند حوارش خوزی نفع تمام بخشد **فصل در قولنج** و وی دردیست شدید ذی ادوار که در معاء قولون

از خلط غلیظ مسدد یا احتباس ثفل یا بس یا ریح یا التواء معا پدید میگردد و گاهی بر مثال انتقال چنانچه از شخص تشنج
حادث و متعدی میگردد علامات خاصه ریح قولنج غثیان و قی در اکثر زمان و سقوط اشتها و در و بارد اطراف
و زیر ناف و گاهی درد از جانب راست شروع بوده جانب چپ میل می نماید و بقول علامه انطاکی درد از جانب چپ
شروع نماید و بعد او جانب راست می آید و عند الوجع گاهی با شدت وجع خداوند این علت عرق عرق میباشند و غشی و
احتباس بول هم لازمه این علت است و اکثر نوبت بهلاکت میرساند علاجش اول بشیاف پردازند و بعد او با
حقنه در سازند و تا دامیکه بشیافه و حقنه نپرداخته باشند بامسهل نپردازند که مضرتر خواهد بود صفت شیافه تربد شحم حنظل
انزروت بوره نمک هندی شکر سرخ جمله علی السویه گرفته بطریق معروف شیاف سازند و بردارند و مراد از شکر
سرخ معقود است نه غیر معقود و اگر از صابون شیافه تراشیده بعمل آرند بهتر عمل کند و با مسهلات و مسکنات وجع پرداخته شوربای
خروس پیر نوشانند و از تمام اقسام دلیده ماش و نخود و کدو و پرهیز کلی دارند مجرب است برای ریح قولنج صفت تربد
سفید زنجبیل مساوی بکوبند و با دو چند شکر و آب گرم خورانند و اگر حب نارمشک خورانند مفید در دشدید باشد
مجرب مغز فلوس خیار شنبر با آب نیم گرم و عرق بادیان بروغن بادام و بیدانجیر دادن عمده تدبیر است و کذا
سحیقه استخوان سرگین گرگ بعمل تضمید نافع درد شدید میدانند و همچنان از محل درد بستن استخوان سرگین محلل عقده
ریح قولنج بالخاصیت دانند و دواء المسک بعد تنقیه خورانیدن فائده می بخشد و همچنان عقرب مشوی نموده
خورانیدن درد شدید را تسکین می بخشد و معجون راحت از ریح قولنج راحت می بخشد صفت معجون راحت فلفل
دار فلفل زنجبیل زیره سیاه سداب از هر یکی هفت جزو بگیرند و با عسل یکصد و چهل جزو آمیخته نگهدارند و قدر شربت
او یکمثقال در غدو و الآصال میدانند دیگر مجرب سفایج فستقی یکنیم توله قرطم هندی یعنی بری که در زمین یک
آلوده خود رو بوجود میرسد باریک نموده در لته بندند و همراه گوشت مرغ عمر رسیده پخته بنوشانند دیگر زرجوبه مدقوق
یکدرم با پنجدرم آرد گندم بطریق متعارف سمید یعنی نان تنک که بنام در ملک شهرت تمام میدارد طیار کنند و افطار نمایند
ریح قولنج که با دوار رسد دیده نفع بخشد مجرب است صعتر از برای ریح قولنج ثقلی و ریحی نیکو چیز نیست و اگر فلفل گرد و حب الرشاد
زنجبیل برابر وزن باریک کنند و با شکر خورانند استرداد در بر طرف نماید و اگر فلونیا یا تریاق یا حب الشفا خوردن دهند
تسکین درد نماید و اگر نارجیل بحری با گلاب یا آب حل گردانیده بنوشانند درد شدید را تسکین می بخشد دیگر راوند بادام
هلیله زرد از هر یکی یکدرم انزروت نیمدرم زعفران ربع درم باریک نموده حب بسته نگهدارند و عند الحاجت خورانند
تکرار ریح قولنج را برطرف نماید و کذا اشنان گوزن کوهی سوخته با آب خوردن دهند از درد قولنج رهائی می یابند و
کذا وضع محاجم نارى بالای ناف مفید درد شدید دانند و مضغ شقایق بالخاصیت مسکن درد قولنج میباشند فائده
گاه باشد که از ریح قولنج ورم در امعا بظهور میپیوندد علامتش تشدید درد و عطش مفرط هر دم لازم میباشد در بنصورت
بجز فصد فصد چاره نباشد و مزلقات همچون تمر هندی و خیار شنبر بروغن بادام و روغن بنفشه صبح و شام بنوشانند
و تضمید عنب الثعلب یا دیگر رواد عات مفید درد شدید میدانند و کذا در آبزن نشانند تا هم فائده بینند حصر

بالضم نوعیست از ریح قولنج که بادی درد میباشد و اطبا این علت را از اعتبار قبض شکم از اقسام قولنج شمار کرده اند
در تقریر ذره حقیر زنی دیده که تا مدت پانزده شانزده یوم از اقسام طعام هر چیزی میخوردی ز فرو می برد اما
بادرار بسیار درخت و هیچگاه با تبرز براز نمیساخت تدبیرش با عمل ساختم و تسبیس با بنفشه و گلسرخ و سناکی و بادام
صبح و شام آب انداخته و با نبات شیرین ساخته مامور نمودم باذن الله تعالی یکدو دست بلا اذیت بفراغت آورد
و نجات یافت ایلاوس بهمزه مکسوره و یای ساکن نوعیست از قولنج که بدتر از اقسام ریح مذکوره میباشد که انقراط بالفظ
مستعاذ منه تعبیر او نموده علامتش شدت درد است به نسبت ریح قولنج و در رقی تبرز براز بودن و از تمام اندام بوی
بد ظهور نمودن و سببش آن باشد که ثقل در معاء علیا محتبس گردیده از راه دهان باقی و شکوفه بیرون آید و ضعف
نبض و عطش مفرط با اضطراب تمام با وی روی نماید علاجش بهر تسکین درد فلونیا ر دمی دهند و جوارش سفرجلی مسهل و
شهریاران دهند و حقنه نمایند صفت حقنه بابونه تخم شبت و کرفس و رازیانه حلبه از هر یکی ده درم انجیر زرد مقل
ازرق و سکبینج جاوشیر هر یکدرم بروغن زیت یا بید انجیر شکر و آبکامه و نمک اضافه نموده در عمل آرند و اگر شراب ناب
گرم کنند و اندک اندک بنوشانند و قرص ایلاوس خورانند صفت قرص ایلاوس تخم کرفس بادیان رومی پانزده
جزو افسنتین ده جزو فلفل مرکی جند بید ستر از هر یکی دو نیم جزو بکوبند و اقراص کنند و مقدار یک مثقال باشه خورانند فائده
در ریح قولنج و ایلاوس استدلال بر تفسره یعنی قاروره نسازند و بر علامات و امارات دیگر پردازند اشتباه اگر خداوند
ایلاوس با تقطیر بول یا فواق یا اختلاط عقل مبتلا گردد بد باشد فائده گاه باشد که در ریح قولنج و ایلاوس برودت
اطراف دست دهد و قاروره اشقر نماید و گاهی درد در اعضای عالی توجه نماید و گاهی بحدث صرع و سرسام و برسام
و مالیخولیا و غیره امراض و اعراض بد دماغی میگردد و گاهی با درد ظهر و اوجاع مفاصل و استسقا و لوا بسیر انتقال
می پذیرد ادویه که بالخاصیت سودمند میباشد مرقه لحم هدهد مرقه مرغ سالخورده خراطین خشک کژدم بریان
مضر اصحاب قولنج عمدا احتباس بول و براز و باد و خفتن بسیار بالتربیع یعنی برگشتن از پهلو به پهلو پیچ و
بسیار و خوردن مخدرات و قابضات گوشت گاو و گوشت خرگوش و آهو و ماهی کلان و نان سمید و نان
فطیر با لبنیات و بقولات و عفوصات و حمام بعد تناول طعام و جماع بر امتلا فائده استعمال هلیله در حالت قولنج
مضر تر باشد از برای آنکه در و قبض بالخاصیت باشد و کذا شیر خشت با وصف آنکه مسهل است اما بالخاصیت مضر
اصحاب قولنج باشد که شیخ بوعلی رضی عنه گفته و همچون از خوردن کدو و تمام اقسام ولیده همچون نخود و دیو با
و جز آن منع نموده قول اطبا قولنج ورمی و ریحی شدید الخطر و الاوجاع است و گفته اند که اگر خداوند قولنج
ریحی و بلغمی را تب سخت دهد اغلب که رهائی یابد فائده گاه باشد که در اطفال خورد سال اعتقال طبع رو نماید باید
که مسکه با آب گرم آمیخته بر شکم او مالش نمایند و زهره گاو طلا فرمایند و اگر ازین تدابیر کاری نگشاید باید که از سرگین
موش حمول کنند و خیار شنبر در گلاب یا آب نیم گرم حل کرده بر شکم هم ضماد نمایند و هم بنوشانند و اطبا از جهت
تسکین درد عنبر اشهب بگلاب یا روغن گل یا روغن زیت بر شکم مالیدن فرموده اند و گفته اند که ازین اجزای رنگ

ترتیب داده در شکم بمالند و قدری در مقعد بالش فرمایند از تدهین این روغن باد بسیار رو با تکرار بر آید که ضبط او بر
محال باشد صفت جوز بویه برگ سرو نانخواه برگ سداب تخم هلیون اهل انجدان آذریون هر همه ادویه در آب
گشنیز جوش داده صاف نمایند و برابر تمام ادویه روغن زیت یا روغن کنجد آمیخته بطریق معروف روغن نمایند
اشتباه هر چند ریح قولنج در اکثر با ریح حصاة کلیه و درد جگر و درد رحم و درد معده و درد طحال مشابه
میباشد و بعضی پزشکان از مر مغالطه در تدبیر او حیران و سرگردان بوده گاهی با این و گاهی با آن کمی می پردازند
لهذا از جهت دفع مغایرت علامت هر واحد بر طریق اختصار نوک تیز خامه نموده رود تا از غلطی مصون بر کران
بوده بر وفق صحت علت با تدبیر می پردازند چنانچه فرق در ریح قولنج و حصاة برآنست که در حصاة درد از جانب
قفا ابتدا نماید و بول رقیق برآید و بعد او رسوب ملی یا خاکستری برد نماید و دیگر فرق درمیان قولنج و ریح کلیه آنست
باشد که درد کلیه از محل خود ببالا و زیر و گاهی از پیش بجانب پس انتقال ننماید و اول در اکثر رنگین برآید و بعد صافی
در درد کلیه برخلاف قولنج درد تسکین میگیرد و قولنج در اکثر در جایگاه خاصره و ناف و عانه در گیرد اما فرق
در درد معده و جگر از محل جگر و معده متغیر میگردد و درد رحم مائل باسفل باشد و از احتباس طمث یا نفاس همراه
می باشد و درد طحال از بعد محال تولون بر ظاهر و باهر میباشد قولنج التوائی که نوعیست از قولنج که ابتدا
معاینه او پیدا اگر در علامتش تقدم حرکت عنیف با رجستن و امثال آن شاهد حال بودن نسبت و ظهور ایمعنی اکثر در
وقت مصارعت قویه عارض میشود و خاصه این قولنج است که درد عند الحرکت بحرکت در آید و عوام این قسم
قولنج را به بیجا شدن روده نام کنند و بعضی بیجا شدن ناف گویند تدبیرش بجا آوردن روده است در جایگاه
خویش و باقی تدابیر او در باب زرب و صفاق و مراق مفصلا با فصل علیحده بتمام و جمع الستره را تمام کرده ان شاء الله
تعالی فائده سقوط اشتها و ظهور قی و نفخ و درد در ساقین علامت ریح قولنج میباشد فصل در دیدان امعا دیدان
بکسر دال و یای معروف معنی کرمهای شکم و وی بر چهار انواع میباشند باید دانست که تمام اقسام کرمها از کثرت
رطوبت بلغمی که در امعا عفونت پذیرد متولد میباشد پس آنچه در امعا علیا باشد از بالشت تا دو درعه درازی می شوند
چنانچه قسمی باعتبار صورت بار نجبات تشدید یا موسوم مستند و دیگر در امعا قولون در معور متولد شوند و منقسم
دو قسم میباشند یکی عریض و دیگری مستدیر اما آنچه عریض میباشد از اعتبار صورت آنرا کدو حب القرع موسوم اند
و وی بر صورت رشته گره دار که بلهجه هندی باسم فیته موسوم است که آله اهل مساحت میباشد و مقدار چهار ذراع
با یکدگر گویا یکی را بعد دیگری بسبیل اتصال باسم الحاق و التصاق داده اند اما سر این قسم دیدان باریک و
کبود تر از اجزای دیگر میباشد و از وی در اکثر احیان یگان دوگان یا کم زیاده از شدت قوت دافعه از
جزو باقی جدای گرفته همراه براز بیرون میآیند اما تا دام که تمام خواه بعلاج و خواه خود بخود اخراج نمی پذیرد
خداوند علت صحت نمی گیرد و این در اکثر زیاده بریکی رشته بر خلاف دیدان حیات زیاده تر سرشته نمی باشد
و قسم سیوم که مستدیر است آنهم بدستور در معاء زیر پیدا میباشد و آنهم گاهی یگان دوگان یا کم زیاده

براخراج نموده همراه براز بروز نمایند قسم چهارم که سفید رنگ صغار بکردار تار ریسمان باریک میباشند و در معای
مستقیم پیدا شوند همچون کرم سرکه آن هم با براز مخلوط شده برآیند پس علامت وجود حیات ازیغ در دغدغه درد
فم معده گاهی مغص و عسر البلع و تیرگی در شکم و اضطراب و سیلان لعاب و کثرت جریان لعاب از دهان و برهم زدن
دندان در خواب و خشکی لبها در حالت بیداری و کثرت گرسنگی و نرمی براز علامت خاصه جمیع انواع دیدان است و خارش
مقعد هنگام شام در دیدان صغار با دیگر علامات و امارات مشترک اقسام کبار شاهد حال و دال بر وست باید که
بازه و در ترین استعلاج و اخراج می کوشند و آلاته بعد استحکام مشکل تام بر طرف میشوند علاج بر گرسنگی صبر نبستند
و ادویه قاتله دیدان خورانند با یر وقت تناول ادویه خیاشم بند کنند تا بوی دوا بدماغ نرسد و بعد قتل دیدان
با دویه مسهله باخراج و از علاج می پردازند مجرب تخم در سرکه تر نمایند و خوردن فرمایند دیگر پوست انار ریشه
یکدرم با آب گرم خوردن دهند دیگر بیخ انار با قنبیل در آب جوشانند و بنوشانند دیگر پوست نارنج خوردن
از برنج کرمها معاً ایشان می بخشند دیگر فقط عصاره بکاین مفید است ادویه قاتله دیدان قنبیل رنگ کابلی حب
النیل تربد شحم حنظل افسنتین فوه دبیخ برگ شفتالو جوز شونیز همراه سرکه نوشیدن و طلا گردانیدن هم مفید آید
دیگر از کثرت ریاضت هم دیدان دفع باشند و دیگر پیدا نباشند مجرب مردار سنج سفید نموده همراه جلاب خوردن دهند
مجرب نبات هندی با حلتیت بغایت مفید دیگر نارجیل کهنه فقط تنها خوردن دهند انتباه اگر در حال
تپ حاده دیدان زنده خارج باشند علامت صحت است و بعکس آنچه مرقوم شده مذموم می باشند فائده
گاه باشد که حیات همراه قی شده یده زنده از راه دهان بیرون شتابند باب ک در امراض کلیه یعنی گرده که حق
جل و علا بر ترکیب آنها یعنی هر دو گرده از گوشت قلیل الحمرت و بجسم سپید دار لیف و اورده بسیار بشکل
نیم دائره توجه وافی برره و در هر دو طرف زیر پشت بر باطات قویه مربوط و استوار کرده چنانچه یمین از گرده
یسار اندکی بالا واقع گردیده است و غشاء ذو الحس بر و کشیده و هر گرده با جگر بوساطت رگها که آنرا اعنق الکلیه
گویند ارتباط میدارند و فائده خلقت گرده جذب مائیت است از جگر تا جاری و ساری کند آنرا بسوی مثانه
و نفع بیضی آنها عدم تاذی است از مجذب طوحت مائیت و فائده صلابت گوشت و آن داشته که تا قوی الجوهر
میباشند و از امتلای مائیت و اختلاط اخلاط حاده الکیفیت بسرعت منفعل نمی شوند و چون یابس الجرم مجعول
حق جل و علا شحم کثیر دارد بران فرمود تا دائما تعدیل او بنماید با آنکه طبیعت او در دو شراین که اندر رو آمده اند
فائده تغذیه و تادیه حیات بوی می بخشند و گرده یمنی از یسری از آنجهت بالا نهاده که معای اعور که سوی
راست آمده قدری جای بدو باز گذاشته گردد تا بروی هیچگی تنگی جای نماند و اگر کلیه نبودی بعدم جذب مائیت
از خون هر فرد بستر بلا رسو القنیه و استسقا مبتلا بودی و نفع احتوا غشا کثیر الحس بروی دریافت آفت آلام
و کیفیت است که عارض حال او می گردد در باطن هر گرده تجویفی است که می آید بروی مائیت از جگر براه رگهای که هر دو سوم
است بطالع و این رگ در گرده در آمده باز ببالا برآمده اند و از آنجهت این هر دو رگها را جاذب خوانند

و چون بر می آید به شش و دل میرسد و از آنجهت در حالت علت کلیه تغیر در بوی دهان و حرقت و حرارت در سینه دیده شود
در زبان پیدا و هویدا می آید گاه باشد که از فساد مزاج کلیه مرضهای شش و دل و معده همچون غثیان و قی و شکوفه
و مرضهای جگر همچون سوء القنیه و غیره ورود دهد و غرض درین آنست که غذای دل و شش صاف و لطیف و هضم نیک
یافته باشد تا بادی تصرف طبع متخیل با جوهر عضو ها شود و از اینجا بسبب عبور و مرور مجاری کثیر و بسکی تحلیل نموده
نافذ میشود بالجمله مائیت که از جگر بر گرده می آید آب خالص نمی باشد بلکه با خون ممتزج بود پس گرده خون را از نار
بالاستقصا جدا نماید و جزو خالص خون را باشش و دل میرساند و باقی را صرف غذا خود نماید و آب صرف را بمثانه
از مجاریکه میان گرده و مثانه بنام برابخ و حالبین موسوم و واقع اند دفع کنند و از آنست که هرگاه در قوت ماسکه
یا هاضمه گرده ضعف پیدا آید در آن زمان بول رنگین می آید و بیماران در ضعف جگر هم بول رنگین برآید
و اهل تجربه رنگارند که هر چیزی که با کلیتین مفید تر باشد بمثانه هم مضر نباشد و قروح کلیه و مثانه را اندمال بهم نرود
اند علی الخصوص که در پس سخونت دهد فصل در سوء مزاج کلیه و وی بر چند انواع میباشد و نشان وجود
آفت اندر دریافت محل کلیه بر ظاهر و باهر میگردد و دیگر علامات حرارت و برودت سازج و مادی همان باشد که بجای آن
در سوء مزاج جگر گذشته و حمرت و حرقت بول در حاره و شدت عطش و حدت قوت باه و باسرعت تمام بر آمدن بول
چنانچه ضبط و احتباس او بر بیمار بر دشوار می گردد و قوت پشت و ظهور دسومت بر بول و احساس حرارت و
حرقت بر محل کلیتین پیدا و هویدا باشد علاجش با آنچه در سوء مزاج حار گفته شد در عمل آرند و العبه از شربه همچون
بهدانه و اسبغول و شربت انار و شربت خشخاش و بنفشه و نیلوفر بر بیمار بنوشانند و کذا شیره خرفه و کاهو و خیار
کنند و دوغ تازه بی اندازه بدهند و نوره و صندل همراه گلاب جلابیت نمایند بقلید کافور بنوشانند و هم بر کلیتین
طلا فرمایند و در سوء مزاج بارد که عارض کلیه میگردد از نوشیدن بسیار آب سرد و رسیدن برد مفرط و تناول
اغذیه بارده بالاکثار یا بار بار میگردد علاماتش سفیدی بول و رنگ وی و برودت محل گرده و ضعف هضم و قوت
باه و عدم تشنگی و ضعف پشت میباشد علاج گلقند عسلی همراه عرق بادیان بدهند و مغز نارجیل و فندق و پسته
و کنجد و مقشر همراه منقه منقی خورانند و انجیر خوردن عمده تدبیر است فائده قوت پشت که نگاشته از وی مراد طاقت
رفتار و حمل اسفار و انخنار و نشسته فصل در هزال کلیه یعنی لاغری گرده و آن را چند اسباب باشند اول سوء مزاج
حار یا بارد یا مادی یا سازج که لاحق حال گرده گردد دوم کثرت مجامعت سوم استفراغ کثیر خواه با سهال باشد خواه
بار رار دست دهد علاماتش ضعف قوت رجولیت و ضعف پشت و سپیدی قاروره و درد در موخر سر و ضعف در بصر یا
بیمار میباشد علاجش بمسخنات کنند و ترنجبین خراسانی در شیر تازه بنوشانند و بیضه نیم برشت و لحم و شحم غذا تجویز فرمایند
و حلیبه یعنی فرنی که از آرد برنج و شیر و شکر ترتیب دهند خوردن دهند و باقی تدابیر که در برودت کلیه بتحریر پیوسته
در عمل آرند فصل در ضعف الکلیه یعنی ضعف گرده و وی را چند اسباب هستند یکی سوء مزاج دوم لاغری سوم
وقوع سقطه و ضربه یا افراط وقاع یعنی جماع یا کثرت استعمال مدرات و در اکثر حال که مجاری گرده فراخی پذیرند علاماتش

ضعف در قوت باه وگاه بیگاه درد ملائم در پشت وحوالی گرده محسوس بودن وبول با رنگ غسالی نمودن خاصه بعد انهضام
طعام وقبل از هضم پیشاب برنگ آب بودن وعدم رسوب در بول وگاهی چنان باشد که بول اگر ساعتی چند
بدارند آن زمان رسوب پیدا میگردد علاجش تعدیل مزاج نمایند واز بهر تنقیه فصد باسلیق فرمایند وگلنار و
گل ارمنی وعصاره لحیة التیس وصمغ عربی وخون سیاوشان برابر بقدر مناسب بگیرند وجدا جدا باریک کنند وبا شیره
لسان الحمل اختیار فرمایند وآرد جو بسرکه یا روغن گل بر پشت وگرده بعمل تضمید مفید تر دانند وعمده تدبیر این علت
شیر میش ست باید که بیش از اغتذا بر گرده مالش فرمایند وباقی تدبیر که در هزال کلیه تحریر در آمده در عمل آرند
فصل در ورم الکلیه اگر ماده ورم گرم باشد علامتش لزوم تب بلا نظام نوبت وهنگام ست وقشعریره و
درد کمر ورنگینی بول وبیخوابی ودرد محل گرده با دیگر علامات سوء مزاج گرم که نام او برده ست ظاهر باهر بودن
اگر ماده ورم سرد ست قلت درد وکثرت ثقل کمر وتهیگاه با سفیدی براز وبول وبطوء نبض نمودن با دیگر علامات
وامارات بلغم همچون ترهل کمرگاه یا رهیار بودن ست در ورم سوداوی کبودی رنگ بول وخدر در محل کمر ودر کیر
وساقین وتهیگاه درد خفیف وثقل شدید پدید بود وگاه باشد که خداوندان این علت بارنج قولنج یا استقا
یا حدبه یا دق یا اختلاط العقل یا مالیخولیا مبتلا گردد علاجش فصد باسلیق نمایند وبا صافن کشایند وشرب
بنفشه ولعاب اسبغول وبهدانه وتخم خطمی بنوشانند وآرد جو وصندل وبابونه وآب عنب الثعلب وتخم کاسنی
بروغن بنفشه ضم نموده وگرم فرموده بر محل گرده ضماد نمایند ودر حالت قبض شکم بفلوس خیارشنبر طبع فرود آرند
هرگاه که ماده رو بجمع نهد شرب وضماد از نضج ماده یاری دهند وبعد ظهور نضج با تدبیر تفجر کوشند انتباه
درد گرده اکثر مشابه قولنج میباشد اما در علت گرده برخلاف رنج قولنج حقنه در ومضر تر میباشد قول طبرے
آنکه حدوث دق بعد علتهای گرده بسبب انقطاع غذاست از قلب بسبب انضغاط رگها که مسمی ست بطالعین
که مجرای ایصال غذا از پشش ودل میباشد فصل در ریح الکلیه آن بادیست غلیظ که در نواحی گرده از خلط
غلیظ که سودا یا بلغم وامثال آن حادث میشود علامتش درد وتمدد در محل گرده وکمر ست واز نشان دلیت
در حالت خلا یعنی شکم تهی ودر وقتیکه انهضام طعام کامل حاصل گردد درد وتمدد کمتر بظهور پیوندد علاجش هر چه مدر ومخرج
ومحلل ومقلل ریح باشد بنوشانند اما شدید التسخین اغذیه وادویه دهند وروغن قسط وخیری وسداب بمالند و
بادیان وگلسرخ یارکرده چند بار اختیار نمایند وکذا شراب بزوری طیار نموده صباح ورواح اختیار کنند فصل
در وجع الکلیه ووی دردیست که از باد گرده یا ورم یا حصاة یا قروح کلیه در گرده پدید آید علامت وعلاج
هر یکے در محل خود مذکور ست وباقی هر چه ملین ومسکن درد میباشد بدو رجوع آرند وباقی تدبیر او آنست که در آبزن نشانند
وفصد باسلیق کنانند خاصه محاذی گرده مفید در درد شدید میباشد صفت آبزن بابونه تخم شبت تخم خطمی
برگ کرنب حلبه تخم کتان ومانند آن فصل در قروح الکلیه ووی قسمی از تفرق الاتصال میباشد نشانش خروج
ریم وخون وظهور قشور در بول ووجود درد در محل گرده ونواحی اکثر ست علاج تعدیل خلط وتبدیل

مزاج وفصد از جانب عضو ماؤف کردن آنگاه مسهل خوبی یا بیمار نهار ندهند وبعد مدرات حسب حرارت وبرودت
بنوشانند ومدملات هم اختیار نمایند وقرص کاکنج وتباشیر دق البزور دهند وگاهی مده با بول شدید الاختلاط بوده بر آید
چنانچه از مده ریم تمیز نمی توان کرد واگر جراحت در گوشت گرده باشد درد کمتر وسوزش قلیل یا علیل محسوس بود و
اگر در غشائیکه حاوی ومطاوی گرده ست تفرق الاتصال یا قروح وجروح بهم رسد درد شدید وسوزش بسیار با
بیمار میباشند واگر قروح در منفذیکه ما بین گرده وجگر واقع ست واقع گردد درد تا کتفین میرسد وتشنگی غالب باشد
واگر در مجرائیکه در میان گرده ومثانه واقع ست بوقوع رسد درد همنه از محل گرده ومثانه تا زانو شروع بود
نافذ میگردد علاجش به تعدیل وتبدیل مزاج کوشند واغذیه واشربه معدله حرارت ومدمله قروح بنوشند واگر قوت
مساعد باشد فصد کنند وقی درین علت برخلاف اسهال نفع کمال می بخشد ومدرات معتدل ماء العسل وشکر مفید تر ومن جمله
تدابیر مفید تر دانند وخون سیاوش وکندر وصمغ عربی وکتیرا وگلنار با ادویه مدره سبیل ونهار اختیار نمایند واز جمله
اطعمه حریره وماء اللحم وتعب حرکات ورکضات عنیفه ومجامعت احتراز کلی واجب شمارند فائده بعضی حذاق اطبا
بر آن رفته اند که هر علتے که بعید تر از معده باشد تدبیرش با ضمده واطلیه نمایند ومروخات ونطولات زیاده از ماکولات
ومشروبات بکار دارند از برای آنکه بسبب قرب مسافت زود تر متاثر میگردد دوائیکه از برای قروح ودرد شدید و
خروج خون منجمده واجزای لحمیه ومده بغایت مفید می آید صفته مامیران چینی راوند از هر یکی مثقالی گلنار افیون
مصری صمغ عربی از هر یکے دو مثقال طباشیر مغز تخم خیارین از هر یکی ده مثقال تخم خرفه پنجمثقال آرد نشک بیداله
هفت مثقال کنجد مقشر شش مثقال شکر طبرزد بیست مثقال برنهار یازده ماشه همراه مثلث وماء القرع اختیار
نمایند دیگر از برای درد شدید قروح مجاری بول مفید می آید صفته بذر البنج بکدام افیون مصری یک قیراط
مغز تخم خیارین بست درم تخم کاهو تخم خرفه از هر یکی یکدرم حب ساخته بکار برند مجرب ست از برای قرحه کلیه ومثانه
وبول الدم وتقطیر بول مفید می آید صفته افیون مصری تخم کرفس جوائن خراسانی شهدانه از هر یکے یکمثقال
زعفران خالص تخم حماض حب صنوبر بادام تلخ از هر یکی سه مثقال مغز تخم خیارین دوازده مثقال کاکنج
بست مثقال هر همه باریک نموده همراه اسپغول اقراص بندند ویک یک خورانند انتباه در این علت از حجامت
خاصره وفصد باسلیق چاره نباشد واز اسهال ضرر کمال مشاهده در آمده از برای آنکه ادویه مسهله بحدت وتندی
خود وجذب ومرور بر امعا مواد مراریه واخلاط بورقیه را بحرکت در آرد وچیزی از مواد مذکوره بر گرده یا مثانه
هم مرور نموده ممد قروح وجروح می تواند شد فصل در جرب الکلیه ووی آنست که بثور صغار یا کبار از سببیت مراریت
وبورقیت مواد که بکثرت با مادت مدید مرور بر گرده کرده محدث بثور میباشند علامتش سخن وخارش در محل گرده محسوس
میگردد وریم قلیل یا خون همراه بول علیل مخلوط بوده بر آید وباشد که پوستهای باریک از سبب انقشار رسته گرده
که نام او برده ست در بول بر آیند وگاهی درد شدید از مرارت وبورقیت مرور ماده پدید میگردد علاجش رگ باسلیق
کشایند وبر موضع گرده حجامت کنند وآلو وسپستان وشاهتره مطبوخ یا منقوع با ترنجبین شیرین کرده بنوشند

و آب آهن تاب نوشیدن فائده تمام می بخشد و قی و حقنه نرم هم نفع دارد و شراب بنفشه و خشخاش همراه نبات دق ازور
بدستور فائده مالاکلام میدهد **فصل** در ذیابیطس بذال معجمه مکسور و طای مهمله مضموم مرضی ست که مریض را بے
عطش شدید هر دم رغبت آب پدید میگردد و همچنانکه بیاشامد بی تغیر رنگ و حرقت در اندک مدت پیشاب مینماید و
این علت را چند نام دیگر همچون زلق الکلیه و سلس البول و دولابیه و دواریه و برکاریه و استسقاء انس هستند و این علت
بر دو قسم میباشد یکی از سوء مزاج حار کلیه دوم از برودت کلیه عارض میگردد اما آنچه قسم حارست از وجود کثرت حرارت
و حدت قوت جاذبه گرده انجذاب آب زیاده تر مینماید اما از ضعف قوت ماسکه زود زود پیشاب بسوی مثانه اندفاع
پذیرفته از دهانه او بیرون میرود و گرده باز جذب مائیت از جگر نموده راغب و طالب آب میباشد و بدستور مذکور
جگر از ماساریقا و ماساریقا از معده طلب آب مینماید و بیمار از تشنگی بسیار با اضطراب طلب آب نموده بالاستمرار آب
آب می نوشد و بدستور مذکور بار بار پیشاب میکند پس باعتبار گشتن آب باضطراب یک عضو ها از یکدیگر انجذاب مینماید
ذیابیطس و دولاب نام کنند و هرگاه که این علت مزمن شود و جگر ضعیف میگردد و هزال کمال در اندام تمام بهم رسد
نماید و آخر خداوند ذیابیطس منجر با دق گردیده از پا درآید علاجش بتطفیه حرارت و ازاله حرقت نمایند و قرص
ذیابیطس و قرص طباشیر نیکو تدبیرست و لعاب اسبغول با شیره تخم خیارین نوشیدن و بر بستر کتان و برگ بید
خوابیدن و فصد باسلیق و مابض گردانیدن فائده تمام می بخشد و آن قسم بارد بقول بعضی حکما هرگز عارض نمی
گردد و اگر باشد نادر نباشد علاجش تقویت و تسخین با معاجین حاره نمایند و بروغنهای مقوی گرده و مثانه بدین
محل گرده و مثانه میفرمایند **فائده** مجامعت خداوند این علت را زود هی تمام با دق منجر میگرداند نامقدور
ضرور از وی باز میدارند هر چند که آرزو دارند اما اگر دانکار نگردند **حکایت** شخصی دیده که بعد انهضام طعام
حالتی همچون حرقت و حرارت در گنجینه سینه او رو می نمود و اندرین حالت با اضطراب و ناخوشی تمام به بیوست
و خشکی زبان زنان ما طلب آب میفرمود و عند المساس احساس کثرت حرارت همچون محموم مفهوم میشدی اما
بعد انقضای مدت دو سه ساعت بخوبی حالت مذکور یعنی حرارت او بر طرف بودے و از استمرار حالت بیمار و اضطرار
بعضی از پزشکان زمان بدریافت آفت گرده پی نبرده بمعالجه دوران تپ پرداختند اما از اصلاح حال گرده
و تعدیل مزاج و علاج او پهلوتهی ساختند چنانچه اندرین حالت بخور مذکور تا فیوتا با استحکام حرقت و حرارت
صدر از قلت گرسنگی و کثرت تشنگی تمام وا رسیده بضعف و نحافت اندام گرائیده با طلب تدبیر بر فقیر رسید این خاکسار
هم اول بار در علاج غلطی کرده باستفاده سفوف مثال الفواید و تشرب اشربه مطفی الحرارت بتعدیل و تبدیل مزاج
درساخت چون هیچ صورت در تطفیه حرارت و حرقت سینه او راه نمی یافت هر دم متحمل جهت فکر و تامل در ذکر
بیماری او از راه تیمارداری می پرداخت پس ادراک قرائن حال بیمار بر خاکسار واضح و لائح گردید که این بیچاره بعلت رقت
رطوبت گرده یا کثرت مزاولت مباشرت به بلای سوء مزاج حاره کلیه مبتلا گردیده ست پس بنا بر ازاله یبوست
و تلیین طبیعت دواء الترنجبین اختیار کنانیده و از جهت تناول اسفیدباج دکواریع و شیر داست و برنج

و خایه منقوع الحنظل مقرر گردانیده و آز راه ملامت یعنی مجامعت تا دفع ازاله علت بالوم لائم دائم باز گردانید **فصل**
در حصاة و رمل کلیه یعنی سنگ و ریگ که در گرده پدید میگردد علامتش کثرت حرارت که رطوبت لزجه و فجه را
متحجر گرداند پس اگر غلظت و لزوجت زیاده تر باشد سنگ گرده آید و بیداگر د درد الانه ریگ گویند این علت از
امراض متوارثه است یعنی از والد بولد بطور وراثت حاصل و واصل گردد علامتش اول بول کدره غلیظ برآید و بعد او
صافی و رقیق خروج نماید دیگر ثقل و تمدد در محل قطن و پشت محسوس میگردد خاصه وقتیکه مریض برو افتد سیوم زرد در رگ
معا غلبه نماید چهارم بول سرخ یا زرد و ریگ هم مائل با سرخی یا زردی برآید پنجم درد از گرده بر خیزد و تا خصیه مقابل
نافذ میشود ششم در پای همان طرف سستی یا الم خفیف محسوس نماید و در اکثر بواسیر غیر معینه ایضی رود هد علاج آن
تنقیه بدن بمقیات کنند و بعد او بمسهلات و مدرات مامور سازند و اگر خون غالب و قوت مساعد باشد فصد باسلیق
کنند و در آب زن نشانند و ترباد العقرب و ترباد الارنب و معجون حجر الیهود با شیره تخم خیارین و خربوزه خوردن دهند
و شوربای لحم خطاطیف بنوشانند **باب سیزدهم** دربیان مثانه جهان آفرین چیزی از تکوینات را بیگان و زائد
در تکوین نیاورده و در تکوین هر عضو فوائد نامحصور بظهور آورده و از انجمله مثانه عضویست عصبانی با دهانه تنگی مضاعف یعنی
دو تو بلوطی الشکل که دائم بول اندرو بالتدریج گرد میگردد و دفعتاً با انقباض قوت دافعه از وی دفع میشود و مثانه در میان
عانه و دبر با چند الیاف و عضلات مرکب فرموده وضع نموده چنانچه در لیفهای او بهنگام تقاضای کمیز یعنی پیشاب بل لیفے
همچون ارخای شدید پدید می آید و تا کردار خیز یعنی موج آب پیشاب از راه دهانه مذکور که در طرف قبل واقع ست یکی
معصور گردیده میل بخروج مینماید و چگونگی گرد آمدن بول در مثانه گفته اند و اطبا متفق بر این قول اند که مثانه در هیچگاه
خالی از بول نمیماند چنانچه کم زیاده چیزی از مائیت طبیعت بنا بر ترمی و دو خاوت در مثانه میدارد در طبقه ای
مثانه صلابت ازان مجهول است که صابر و متحمل تر بر حدت کیفیت آن چیز که با کمیز آمیخته در درون ریخته میشود و طبقه خارجی
صفاقی جرم و پر قوت از انجهت مخلوق گردیده است که طبقه داخلیه را وقایه و حافظ باشد چنانچه از کثرت لیفیت که
ممتلی و طر بخیده میگردد از شدت امتلا پاره پاره نگردد و لیفها که اندرو آمده اند بعضی در طول اند و بعضی در عرض و
در تورب هستند و آن در هر حالی کار انجذاب مائیه پیشاب نمایند و آرنیه کار امساک با مر ایزد پاک و عریض عند الدفع
ممد قوت دافعه بوده یکبار کار دفع مینمایند و بر دهانه مثانه عضله ایست که باز و فراز شدن دهانه مثانه وابسته ذات او
نموده و بمثانه یعنی پیشاب انهر دو کلیه از راه رگها که باسم بربخین بجای معجمه موسوم اند یعنی مورتی آنجا نه قریب
مخرج بول با بین طبقتین بکشادگی دهانه در مثانه آمده اند در مثانه انصباب مے نماید هرگاه که پیشاب زیاده تر اندر دهانه
مینماید مر طبقه درونی بر دهانه گنهاند کو بر کار دار غشا و طبقه بیرونی مثانه بامر کردگار انطباق و انغلاق حق نماید تا
پیشاب بے اراده طبیعت بیرون بر آید و کذا مائیت از راهی که می آید باز پس عود هم نماید و تحدیث بیمار بیا جگر و گرده
نمیشود و پس دهانه مثانه که باسم عنق مثانه موسوم ست در مردان بسبب خم و در زنان فقط از یک خم آفریده گردیده
فائده در تشریح مثانه آنچه لفظ عصبانی جوهر ایراد یافته است مراد از قسم عصبیت و نه از مطلق عصبیه اعصاب

که در حسابیه قسم باسم جدا جدا اما بر ضرورت یکدیگر حق جل وعلا پیدا فرموده اند اما در فعل و منفعت مخالف یکدیگر می باشند چنانچه
عصب مطلق که با تعریف اجسام سفید و نرم اندام در امر پیچیدن و سخت در گسستن اندوی آله اند در حس و حرکت را و نوع دوم
باسم رباط موسوم اند و نوع سیوم باسم وتر مفتحین موسوم ست که از و پیوستگی و بستگی و تشدید از یکدیگر عضوی بعضی
می پیوندد و رباط یکسر اول عصبی ست مشابه عصب در لون و قوام لیکن سفیدی و صلابت او زیاده تر از سفیدی و صلابت اقسام
میباشد پس مثانه را حکیم مطلق تقدس اسمائه رباطی الجوهر آفریده از برای آنکه قوی تر آید در کار جذب و امساک و صابر تر
بر حدت و کثرت پیشاب که اندر وی انصباب می نماید ملوحت اندوی بظهور آید **فصل در ورم مثانه** علامات این علت تخس و
گرانی و درد شدید در محل عانه که جائیست زیر ناف و گاهی ورم در اینجا ظهور مینماید و گاهی از خراش سنگریزه و گاهی
از وقوع سقطه و ضربه بحدوث می آید در تمام اقسام این علت تپ شدید پدید می گردد و تشنگی مفرط و هذیان و
سیاهی زبان و بول با عسرت و تقاطر بر آمدن و گاه نه بر آمدن باشد و در حالة قیام بسیر در عسر و نمودن و گاهی
بزرگی آماس هم نمودن **علاجش** فصد باسلیق و مابض نمایند و با فلوس خیار شنبر طبع ملائم فرمایند و عرق کاسنی
و عنب الثعلب مخسی نوشانند و شیره بنفشه و شیره تخم خشخاش و عنبت کنانند و شراب نیلوفر و لعاب بنگو و بهدانه و
ماء الشعیر عمده تدبیر دانند و ماء الجبن بدستور مذکور را ماقی اندر پیشاب لولوالالباب زیاده ترمیفرمایند و اگر ورم سرد
ظهور مینماید علامتش سردی و ثقل مثانه و باد با دشواری آمدن و بول نیامدن و درد ساق با ضعف ظاهر و باهر
گردیدن حتی که بر قوائم قائم هم نمی توانند تدبیرش قی کنانند و حقنه حاده در عمل آرند و در طبیخ حشائش و
مرزنجوش که با خوبی جوش داده باشند نشانند و مداوم مدرات حاره معجون با دیان و تخم کرفس صبح و شام
بنوشانند و روغن قسط و جندبیدستر و بابونه بر زهار بیمار بسیار بمالند و مطبوخ افتیمون و سکنجبین افتیمونی رسیو نمایند
و سکه و عسل خورانند و آب سرد بر زهار یا بیمار نمیدهند که خوف تحجر ماده باشد **فائده** گاه باشد که از بزرگی آماس
مثانه معا مستقیم هم رنجیده گردد چنانچه از براز چیزی بر آید و گاهی هلاک مینماید **فصل در قروح مثانه**
و این را چند اسباب می باشند یکی خلط مراری اکال که بر مثانه ریزد و از حدت خود آن را بجراشد دوم سنگریزه
خشن که با خشونت مثانه می انجامد سیوم ورم گرم که متقیح و منفجر گردیده از لذع مده منجر بقروح و جروح میشود
بالجمله علامات و امارات تمام اقسام جروح و قروح مثانه بول بدشواری و سوزش تمام بر آمدن و اندر وی چیزی
صفایح و سبوسه ظهور نمودن ست **علاجش** بعد از تنقیه بتعدیل اخلاط پردازند و منقیات قرحه مشغول شوند و گل
ارمنی و شاخ گوزن و اسفیداج کاشغری با شیر زنان بزراقه در احلیل چکانند **مجرب** اسفیداج کندر نشاسته
انزروت صمغ عربی گلنار قبر سفید سنگجراحت کتیرا از هر یکی تخم برگ نیم خون سیاوشان کات هندی
از هر یکی دو جزو همراه شیر زنان بعمل زراقه چکانند در روزی دو سه بار **دیگر** گلنار گل ارمنی کندر پوست کدو سوخته
موی سر آدمی سوخته انزروت حب یمانی نشاسته صمغ عربی مردارسنگ سنگجراحت خون سیاوشان سفیده کاشغری
هر همه برابر با شیر زنان بعمل زراقه در عمل آرند و از اشیاء مالح و حریف و ترش و شیرین بسیار و مجامعت و تعب

بالتکرار پرهیز نمایند و غذا برنج و خرفه و کدو و اسفاناخ مقرر سازند قول جالینوس آنکه در تدبیر این علت تاخیر
نباید نمود از برای آنکه بعد استحکام زوال او بر محال باشد چون قرحه پاک شود باستعمال مدرات مبالغه نمایند که ذوبول
می آرد و با اندمال در همه حال متوجه میشوند ذکر ادویه مفرده و مرکبه گل ارمنی گل مختوم گل قبرسی تخم خشخاش
جوائن خراسانی گل گلاب گل انار طباشیر سماق کهربا کندر آب لسان الحمل حب الآس قرطاس محرق حب القلقل تیبد
مروارید شاخ گوزن سوخته صمغ بطم شب یمانی مقل اقاقیا تخم خطمی تخم خبازی مغز چلغوزه مغز بادام کاکنج رب
السوس افیون مصری تخم کرفس زوفای خشک بادیان رومی قرص کاکنج قرص خشخاش سفوف کهربا سفوف
لمادریوس **فصل در جرب مثانه** یعنی خارش مثانه نشان وی ظهور درد و خارش ست در زهار بیمار و بدبوی بول با
درد شدید پدید بود و گاهی بول خون می آید **علاج** در تنقیه و تعدیل کوشند و نسبت با تنقیه تعدیل بیشتر بکار برند برعلاج
جرب الکلیه در وی تنقیه کافی مرام توانند شد و لعاب بهدانه بشیر زنان و روغن بادام در مجرای بول چکانیدن نفع
تمام دارد و از جهت تغذیه آش جو و یا شیر چه و امراق مرغ بی نمک و شیر برنج خوردن از این برنج رسانند **فصل فی
جمود الدم فی المثانة** یعنی بستن خون در مثانه و این علت عقب بول الدم و عقب ضربه و سقطه دست دهد نشانش
غشی و کرب برودت اطراف در بیمار آن و گاهی عشی بر تمام اندام می افتد علاجش سکنجبین عسلی تنها یا بقدری آب خاکستر
درخت انگور بنوشانند و مینز مایه خرگوش در آب مذکور دادن و بر مثانه ریختن و در احلیل با زراقه چکانیدن نافع باشد و
اگر تدبیر پذیر نباشد چیزی قوی الادرار و مفتت الحصاة بخورانند و طبیخ نخود سیاه و سداب دادن واجب دانند و اگر
با هیچ حیله خون بسته بر نیاید دستکاری را کار فرمایند زیرا که جزاو هیچ تدبیر ازو ممکن نباشد در خوف هلاکت باشد و از جهت
تغذیه اغذیه لطیفه با افاویه ملطفه مقرر نمایند **فصل در وجع المثانة** و وی را چند اسباب می باشند یکی ورم دوم
قرحه سیوم جرب تدبیر اینها تحریر کرده شده چهارم حصاة پنجم باد ششم سوء مزاج هفتم از رفع کردن ماده طبع از این
راه **علاج** حصاة در حصاة مثانه گفته شود و آنچه از سوء مزاج افتد اگر حار بود تشنگی و حرقت بول دلیل بود و کذا التقدم
تناول اغذیه و ادویه حاره برین گواهی دهد و مدرات بکرات خورانیدن و نوشانیدن علاجش تبرید ست کما و طلاء
و اگر سوء مزاج بارد باشد سپیدی بول و تقدم اغذیه و ادویه قویه مبرده معجون کافور و مانند آن خوردن گواهی بخشد
و گاهی از سوء مزاج بارده یعنی دست دهد علاجش تسخین نمایند و آب نیم گرم بر مثانه ریختن فرمایند و کذا اگر بقیه
آید و اگر درد مثانه از تصرف طبع بر دفع بعضی ماده باشد علامتش وقوع در روزهای بحران و بول با درد تمام بر آن
تدبیرش اعانت بر ادرار به مدرات ست **فصل در خلع المثانة** یعنی بیجا شدن مثانه و اسباب او بسیار اند یکی وقوع
سقطه یا ضربه خاصه بر پشت **علاجش** خصیه خرگوش سوخته بشراب ریحانی خورانند و حجره خرگوش کافی و وافی مرام دانند
و غالیه بعمل اطلیه مفید می آید و اگر بسبب ضربه عضله ممتد گردد و از آن سبب تنگی بول بظهور پیوندد و اگر اتساع در صورت
عضله رو نماید سلس البول پدید آید **علاج** در تمدد عضله فصد صافن نفع تمام دارد و اگر خلع مثانه از مرض دیگر بظهور
پیوندد در ازاله امراض نمایند و بعده با تدبیر خلع متوجه شوند **فصل در انتفاخ مثانه** و این علت از ریح

المثانه نیز گویند علامتش ظهور اثر تمدد است در مثانه یعنی در عانه پس اگر با ریح رطوبت علیحده یار بود درد با ثقل بی ثقل بیمار مفهوم
نماید و اگر فقط ریح بی رطوبت بود در هر حال درد بانتقال منجا بدا اما بباید که این قاعده در تمام اقسام درد ریحی یاد میدارند
علاج در قسم اول چند یوم ماء الاصول حار بیمار بنوشند یا باندکی روغن بید انجیر تدبیر اول نمایند و یا فقط روغن بید انجیر
بر سبیل دوام بنوشانند و روغنهای بادشکن بمالند و روغن زعفران خوردن و مالیدن نفع تمام دارد و گاهی متواتر نیدن
و تریاق مثرودیطوس خورانیدن فائده بخشد و در قسم ثانی بادیان همراه گلقند خورانند و شوربا مرغ جوان خوردن دهند
ذکمید مفید آید و اگر بول بعسر تمام آید پوست خربوزه خشک نرم بکوبند و با گلقند خورانند و در آبزن نشانند **فصل**
در حصاة المثانه علامت ظهور سنگ مثانه آنست که در بیخ قضیب خارش شدید بدید می آید و بعد بول کردن دیرمانده
زمان باز تقاضای بول پدید آمدن است و گاهی تواتر در قضیب تصلیب دست دهد اما یکبار سکون پذیرد و قبض طبع بود
و گاهی احتباس شدید در بول هم پدید آمدن و گاهی درد هیچ نباشد اما درد آنوقتی لاحق گردد که در دهانه مثانه که مخرج
بول است سنگ بند گردد و گاهی سنگ در مثانه متولد گردد و گاهی از گرده از راه حالب نزول نماید نشانش آنست که بیمار
هنگام نزول حصاة چنان معلوم نماید که چیزی همچون مورچه از محل گرده بمثانه آمده است هرگاه در گرده ساکن گردد دلیل
ازآنکه در پیغوله ران از گرده وجع ممتد میرسید و بند گردید توان دانست که حصاة کلیه بمثانه منتقل گردیده **علاج** آنچه در
حصاة کلیه مذکور گردیده بکار برند و ادویه قویه همچون روغن عقرب و روغن شک و مانند آن بر محل عانه بمالند و در
احلیل چکانند و جوکهار و البقر و تنکار با آب ترب صلایه نموده مقدار دو سه حبه بدرات خورانند و حجر الیهود تنها کافی
مرام دانند و اگر بدین حیله و وسیله ادویه قویه بر آید بدستکاری برون آرند و از جهت دستکاری سنه مفده نوزده
مجوز است و بیش و پس از و خطر عظیم میدارد **فائده** گاه باشد که سنگ در مخرج بول بند گردد و یا در میان احلیل بسته
گردد تدبیر اول آنست که بیمار را بر پشت غلطانند و هر دو پای او بردارند و آب نیم گرم بر عانه و موی زهار بسیار
برند تا که در جوف مثانه می آید و بول بکشادگی بر آید و در ثانی که سنگ در قضیب بند شود نشانش از تصلیب آن محل
بند شده از جانب بالا شق نموده بیرون آرند و مرهم مدمله بر دارند **فصل در حرقت بول** یعنی سوزش و آن را چند
اسباب می باشند اول قرحه که بسبب حدت در مجرای بول پدید می آید دوم آماس که در مجرای بول بظهور میرسد سوم
ازاله رطوبت مجاری که از کثرت شرب مدرات یا کثرت مجامعت که محلل و مقلل رطوبت بود **علاجش** مغریات کنند
و اگر جگر گرم شود و صفرا غالب بود و بدان سبب بول با حدت و لو رقیت بر آید و سوزش پیدا نماید علامتش رنگینی
بول و ظهور ریم و قشریت و حرارت یا دیگر علامت پیدا و هویدا بود و استعمال در ادخال ادویه و اغذیه حاره ضاره بود
گواهی بخشد **علاج** بالعیه مناسبه و بزور بارده نمایند و یا شراب بنفشه بنوشانند و در آبزن بارده نشانند و تاخیر در تدبیر
نکنند از برای آنکه قروح قضیب و مثانه از و پیدا شد و از تناول اشیا حرارت افزا و تند و تیز و جماع پرهیز فرمایند
دیگر خوردن طباشیر هندی تنها کافی و وافی بتواند شد دیگر کشنیز بادیان از هر یکی دو مثقال پوست خشخاش نیم مثقال
شب در آب خیسانند و صباح بنوشانند دیگر ابقر یعنی شوره قلمی قاقله کبار از هر یکی یکدرم در صباح و رواح هر روز

تا سه روز خوردن دهند و عقب او آب برنج و جلیبه مفوع بدهند و از حموضات و ملوحات پرهیز واقعی فرمایند دیگر
عصاره برگ تازه مغیلان همراه شکر هر روز تا هفت روز بنوشانند دیگر مغز تخم خیارین تخم خربوزه تخم کدو تخم
خشخاش نشاسته کثیرا بذر البنج هر همه مساوی کوفته بیخته با شکر آمیخته با شربت بنفشه یا بعمل اشتقاف خورانند مجرب
ارنه برگشته قاقله صغار و کبار جدا جدا با شربت نیلوفر بطریق مذکور الصدر خورانند و اگر در مجرای بول یا بمنداز افیون
و سفیده تخم مرغ فتیله نموده دارند دیگر لسان الثور و رشبار در رطلی شیر تازه ترکنند و قدری خشخاش یکی اضافه نموده
علی الصباح اختیار نمایند دوائیکه از برای قروح مجاری بول و حرقت بسیار بار بار تجربه در آمده صفتش خشخاش یکدرم
هلیله بلیله آمله مقشر از هر یکی یکدرم عروق اصفر نیم درم شب یمانی سه درم هر همه را با یک گرده در آب گدازند و قدری توتیا
سبز و افیون بادی ضم نمایند بسمل زراقه در عمل آرند **فصل در تقطیر البول** و هی آن باشد که بول با اراده بسیار بار و قلیل
المقدار بر آید و این بر چند قسم میباشند یکی آنکه بول حدت گیرد علامتش بر لحظه برخاستن و این قسم از کثرت مجامعت دست
دهد یا از تناول اغذیه و ادویه گرم عفونی و تعب و ریاضت بسیار حادث شود و این علت بیشتر در زنان گرم مزاج و در
جوانان طبع حار بسیار پیدا گردد علاجش شیره تخم خرفه و کدو و خشخاش و کاهو و خیار اختیار کنند و قرص کاکنج البول
بارد خورانند و ماء الشعیر نعم التدبیر است و گاهی این علت از شدت ضعف قوت ماسکه بظهور میرسد علامتش سپیدی بول
و تقدم تدابیر مبرده بروی گواهی بخشد **علاجش** معاجین حاره همچون مثرودیطوس و اطریفل کبیر و جوارش کندر فرمایند
و بر روغن بید انجیر بر محل عانه یعنی مثانه مالش نمایند **فصل در سلس البول** و هی آنست که بول بی اراده بر آید و این را
چند سبب می باشند یکی عضله که محیط دهانه مثانه است از فرط برودت و کثرت رطوبت استرخا پذیرد علامتش سپیدی
بول و عدم حرارت و حرقت بروی گواهی دهد و این علت در آخر بیماریها بسر و عارض میشود **علاجش** کندر
خولنجان سعد کمون جوز بوا و غیره خورانند و اگر بسبب انضغاط مثانه که از تورم رحم یا ناف و ورم عانه عارض
شود تدبیرش با تدبیر امراض مذکور نمایند و گاهی سلس البول بسبب زوال فقرات که برابر مثانه واقع اند حادث گردد
علاجش بر دفع آن متوجه شوند و گاهی اینچنین در علت سرسام بسبب فقدان حس عارض میگردد و این نهایت بد است
تدبیرش با تدبیر مرض سرسام صبح و شام متوجه شوند دوائیکه سلس البول و تقطیر بول را نافع باشد صفته
تخم سداب مرکی از هر یکی یکدرم کندر حب الآس جوز بوا بسباسه قرنفل هلیله سیاه از هر یکی دو درم سعد کوفی
شونیز از هر یکی سه درم انجره نیم درم بلیله مقشر و مقلو یعنی بریان کرده پانزده درم با عسل معجون کنند حجر باسک
البول مرکی کندر در بایی بلوط سعد کوفی هر همه برابر وزن کوفته بیخته دو درم خوردن دهند دیگر تاج مرغ
بسوزند و مقدار دو سرخ خورانند دیگر جند بید ستر قسط مر جاوشیر جفت بلوط عاقرقرحا برابر وزن با آب حب الآس
آس نموده حب بندند و خوردن دهند **معجون** جید که اطبا مبالغه تحریر نمایند که هر گاه اینجا مراتب بول را منفعت
نماید صفته فلفل دو جزو زنجبیل سه جزو کندر قسط شیرین سعد بلوط زرفلفل از هر یکی پنج جزو [illegible]
کنند و از یکدرم تا دو درم خورانند دیگر زیره سیاه کندر حب الآس از هر یکی پنج جزو [illegible] با عسل معجون

یکدرم تا دو درم خورانند اگر جوز بویه با عسل بلیسند ادرار بول را فائده تمام بخشد مجرب خولنجان از برای سلس
بول و منی و مذی مجربست صفت کهربا یک مثقال هلیله کابلی هلیله سیاه بروغن بادام گاو بریان نموده دو مثقال کات سفید
یکمثقال جفت بلوط کندر از هر یکی نیم مثقال شهدانه بریان حب الآس از هر یکی چهار مثقال ثعلب مصری یکمثقال
هر همه را در گلاب قسم اول بجوشانند و با منقه منقی مدقوق بسرشند و دو درم خورانند و عقب وی شربت صندل و
گلاب حل کرده بتلیلی با انگور رغبت کنند مجرب زبیب دانه برآورده بجای او فلفل سیاه درکرده خوردن بطریق
دوام فائده تمام بخشد و کذا اطریفل صغیر و اطریفل کبیر و معجون مادة الحیوة و انوشدارو نفع تمام می بخشد و فقط حب
المحلب خوردن بدستور مذکور **فصل در بول الفراش** یعنی در خواب بول کردن و این علت با اطفال خوردسال
بیشتر عارض میگردد علاجش تسخین مثانه است و اغذیه و ادویه ماسکات بول خورانند و در اکثر محتاج بعلاج نشده
خود بخود زوال میگیرد و نیکوترین تدبیر او نست که از خواب مکرر بیدار کنند و بول کنانند و هنگام شام از شرب
آب باز دارند یا حیله سازند که قلیل تر خورند و گلقند عسلی مامور نمایند و مقلی و بلوط و سعد و هلیله سیاه همراه شکر
خوردن دهند و خولنجان و جوز بویه خوردن نفع تمام میدارد فائده گاه باشد که با جوانان هم این معنی دست
دهد تدبیرش ازاله استرخاء مثانه است و روغن زعفران و روغن بلسان بر زهار مالیدنست **فصل در بول
الدم** یعنی برآمدن خون از راه بول و سبب او اگر انفتاح رگی از رگهای بول یا انشقاق رگ گرده بود
نشان او خروج خون صاف است بیدرد و بی امتزاج بول و خون کثیر المقدار یکبار برآمدن و تقدم وقوع سقطه
و ضربه بر گرده یا تناول ادویه سمیه و جز آن بروی گواهی دادن و گاهی ادرار خون بول هم مکرر ادرار خون بر اثر
ادوار معین و گاهی بر طریقه غیر معین برآمدن باشد پس این صورت در هنگام احتباس ثقل و امتلاء عروق
و درد جانب قطن محسوس میگردد علاج فصد باسلیق و صافن نمایند و قرص کهربا و قرص نفث الدم و قرص
بول الدم و در این تشانند و قی از جمله تدبیر مستغنی نماید اما از مسهل کاری نبر آید بلکه رنج فزاید و اگر قبض طبع
دانند ملین نمایند دیگر را وند دو درم هر روز بر ناهار اختیار نمایند و عقب وی شربت فانید تا سه روز رغبت
سازند دیگر قرص کهربا همراه شراب عناب بر ناهار اختیار کنانند و کذا شربت خشخاش تنها کافی مرام دانند و لقوع
با نسبه بشراب حب الآس و شراب انجبار اختیار نمایند مجرب کهربا گل ارمنی گلنار کندر رخون سیاوشان طباشیر از هر یکی
جزوی آفیون مصری نصف جزو اقراص بربندند و با شراب عناب خورانند و کذا قرص کاکنج و قرص طباشیر نعم
الندابیر است فائده از جماع و تعب و سواری اسپ و خوردن اشیاء حار و حامض پرهیز کلی دارند و اگر خون منجمد
بود و با تدبیر یکه در جمود الدم فی المعده تحریر پیوسته اند رجوع آرند **فصل در احتباس بول** و اگر بنوعی باشد که
اصلا چیزی از بول نیاید اسر خوانند بالف و الاعسر خوانند بعین و سببش اگر ورم گرده یا مثانه یا حصاة هر دو
عضو یا جمود خون یا مده در مثانه یا ریح مثانه یا تولد گوشت زاید در مجرای بول قروح مجاری بول
علاجش فصد صافن نمایند در آبزن نشانند و آلقر یا خردل و آب نیمگرم حل کرده رغبت کنند و قلی از قلیهای

القر یا کافور در مجاری بول گذارند و ده درم بنوشانند و کذا اطلاء القر با سکه بر زهار بسیار فائده تمام بخشد و گاهی نمک هم
مفید آید و در آبزن مرضی نشاندن هست و اگر استرخاء عضله بود که عاصر است مرعنق مثانه را نشانش آن بود که هرگاه محل
عانه غمز نمایند بول باسانی برآید تدبیرش تسخین است نطول و طلاء و روغنهای که در بحث فالج گفته شده اند تا این نمایند
و اگر انسداد خلط لزج بود در مجرای که میان مثانه و قضیب واقع است نشانش ثقل محل عانه و تقدم تناول اطعمه مغلظه
بروی آن گاهی کاهی بخشد علاجش مدرات بنوشانند و روغن عقرب در احلیل چکانند و گاهی بسبب زوال فقرات که
محاذی مثانه اند پیدا شود تدبیرش بر دفقار نمایند مجرب از برای بستگی بول کودکان مجربست صفت سم سر شقت
گربه سرگین گربه هر همه بر آتش گذارند و دود او برسانند **باب نوزدهم در امراض و اعراض مراق و صفاق**
و ثرب مراق بکسر میم و تشدید قاف نام پرده ایست زیر جلد یعنی پوستش که بر شکم بلا فصل و تمیز یک چیز گردیده و زیر آن
صفاق و زیر آن پرده ثرب با سجاده رسیده که بر معده و جگر و طحال و امعا محیط است و ما بین صفاق و مراق بیشتر عضلات
واقع اند که تشریحش مندی در جبارة المعده والعضلات و باقی در باب جگر به تفصیل مفصل گفته شده و صفاق بصاد مهمله مکسوره
که بیاریطون هم موسوم است بر جمله اعضاء بطن یعنی احشاء مثل قیطن و محیط گردیده و در اربیتین مجتمع و فرو رسیده بر هر دو
خصیه یکدار حریطه حاوی و غطاوی آمده است و بر بالای این غشاء یعنی صفاق عضلات مذکور الصدر بعضی در طول و
بعضی در عرض و بعضی و بورب بنا بر حصول فواید جداگانی و عرض انسانی بتقاطع صلیبی مخلوق شده اند و ثرب بفتح
تاء مثلثه و راء مهمله ساکنه ملاقی و ملاصق احشاست مرکب از شعب عصب و اورده و شرائین که بروی طوقها سیم
منتشر میگردد از وی و آن سبب برودت محل منجمد میشود و مانند چادر سطح شحمی گرد اگرد معده تا امعاء قولون رسیده فایده
او تکون حرارت و اعانت هضم اعضاء مذکورست و بر جا داشتن عضوها در محل خودهاست و اگر ازین غشاء با تفاق و
یا انشقاق آمیختن می یابد که بزودی و کوشش بالا کلام باصلاح و فلاح علیها این گوشش که مذکور شده اند می پرواز
برای آنکه زوال او بر محال میگردد **فصل در قیله و فتق** قیله بکسر قاف و یای معروف اتساع کیسه خصیه است که از
مافوق او چیزی در کیسه نزول نماید و از اعتبار جسم نازله باسم قیله ثربیه و قیله المعائی و قیله المائی موسوم نمایند و فتق بفتح او
و سکون فوقانی و قاف عبارت از انشقاق صفاق لسلامتی مراق است و و قسم باعتبار محل و هم جسم نازل با فتق مسمی و
فتق ثربی و فتق معائی و فتق مائی و فتق اربیه و فتق مراق البطن موسوم کنند و قیل فتق عام است و قیله خاص و اسباب
حدوث این علت چند اسباب می باشند چنانچه بجد و کد تمام جهید یا بار گران وزن می بردارد یا صیحه قویه زند که از و
بر اغشیه ازین غشاء آسیبی رسد و یا بر امتلاء مجامعت نماید خاصه در حالت مباشرت فاعل بر زیر و مفعول بالا گراید و یا در حال
انزال امساک منی فرماید و از آن سبب از کثرت رطوبت مرخیه مجرای خصیه کشاده باشند و در کیسه خصیه از قسم روده و غیره نازل
شوند و اندرین حالت خصیه بغایت سخت میگردد و عند الغمز در محل ماوف درد شدید پدید می گردد و اگر بیمار برقفا
خسپد و با دست آن را بالا کند بجای خود برود و عند الرجوع قراقر و درد پیدا و هویدا شود این قسم را باسم قیلة الامعاء
گفته اند و گاه باشد که اندرین رنج درد شدید هیجان قولنج پدید میگردد و اگر ثرب فقطی روده در خصیه فرود آید

عند الرجوع فرا فرو در دیبان و در قیله ریحی از قرشته بد بد میگردد اما با آسانی تمام تمام بر جای خود برود و در قیله‌های
هرگز بالا نرود و کیسه خصیه اگر جه بسته در سینه جنبش آب مسموع میگردد و اگر خصیه بدست در دست بدارند در تسکین
بذیرد علاج در قیله الامعا با هستگی تمام بمالند در دوره بکر دانند و مصطکی و آنزروت دکندر دجوز سرو و اقاقیا
و گلنار و دم الاخوین و شب یمانی و حضض و اهل و حبیر زرد هر همه کوفته بیخته بسر لیش ماهی سرشته بر لته گذارند و فتاده
نهاده محکم ببندند و چندروز بسته دارند و مریض را بر پشت خفته دارند و در قیله ثربی همین تدبیر که مذکور کرده شد اکتفا
نمایند و در قیله ریحی پستنی سکوبسته دارند و بخورد دن معجون کمونی و جوارش کمونی رهنمونی فرمایند و دیگر تدبیرات
و منضجات و محللات و کاسرات ریاح صباح و رواح در تمام اقسام قیله بعمل آرند و در قیله المائیه بزل کار فرمایند اما در
بزل یعنی شگافتن شرط است که زخم بر جهگه که کلان تر نرسد و کذا از مجامعت ممانعت فرمایند و اگر باز نماند حمائر بر
خصیتین بربسته مشغول کار مفعول شوند و معجون فنجنوش و معجون فلاسفه خوردن امور فرمایند و اطلیه و افسده که
در فصل استسقا گفته شده در عمل آرند مجرب استخوان عنبر فی یعنی سخت گوشت را سوراخ کنند و رشته بروغن
آغشته اندر و اندازند و روزمره متحرک باشند و عنبر خالص خوردن کافی دانند دیگر حجر مقناطیس باریک کرده با
صمغ عربی و مومیائی خوردن امور فرمایند و کذا خراطین باریک نموده بروغن بادام چند ایام خورانند دیگر
مغز بید انجیر حب القطن سمسم تخم معصفر گل ڈهاک عروق اصفر زنجبیل از هر یکی یکمثقال باریک کنند و ضماد نمایند
معجون مجرب که شیخ الرئیس از برای تمام اقسام فتق و قیله حاره و بارده مفید نوشته صفت کنند بمقدار
فلفل دار فلفل از هر یکی دو درم شکر بمقدار زنجبیل خولنجان از هر یکی یازده درم جوز بویه قرنفل الاجید
پنجدرم باریک کنند و بسه چند شهد آمیز ند و دو درم خوردن دهند دیگر از برای فتق ریحی تخم کرفس بادیان
رومی بادیان وطنی نانخواه هر یکی سه درم بدستور کوفته معجون کنند و خوردن دهند دیگر نمک باریک
باریک کنند و گرم نموده بر ورم خصیه بربندند باب سیوم در امراض سره یعنی ناف تبارک تعالی شانه و عظم
برهانه سره را مجاری غذای جنین از جهت تکوین جمله اعضا بیش از تکون تمامی اجزای قلب و جگر و دماغ بیدا
میفرماید و اندر و از اجزای باطنیه مشیمه جنین بکردار روده منوکیده مرید بانفتاح بعض فوهات عروق عواره
و غیره ضوارب بنا برافاده روح و تعدیل نسیم پیدا و هویدا نماید تا جگر جنین از جهت ایصال ماده منو که محض
رطوبت باشد ببالیدگی و نمو در آید و این روده ناف که بادصاف برنگاشته بعد تولد مولود قابله دا
کار با حیای سنت مستمره خود بانگشت نر و انگشت شهادت گرفته از طرف شکم بطرف مشیمه یکدو ساعت باهستگی
تمام میمالند و مقدار چهار انگشت از اندام گذاشته بریسمان باریک تافته بربسته بکارد جز آن قطع نمایند اما آنچه
از کتب معتمد معلوم و مفهوم میگردد چنان است که بعد مالش روده ناف را ثانی ثابت بطول [illegible] بریسمان [illegible]
[illegible]
[illegible] نه مغز آن فلفل [illegible] بر جعل [illegible]

چنانکه باید و شاید از خون و ریح و رطوبت صاف نماید اطفال را در محل خصیه و زهار ایشان بادی متولد شوند
یا در مثانه و رحم و معده علتهای بد پیدا باشند و از جدری و حصبه هم بیشتر متاذی میشوند فصل در نتو السره
یعنی بلند شدن ناف و این بر انواع میباشد یکی آنکه از یوم ولادت یا قریب این مدت بظهور پیوندد دوم آنکه بسبب
انشقاق صفاق از جابجا از سبب کثرت بکا و صیحه قویه یا بسبب اجتماع رطوبت بلغمیه یا اجتماع باد یا بسبب روییدن
گوشت زائده از ناف زیر پوست یا از برای انتفاخ رگی و جمع آمدن خون درین محل حادث شود علاج از نهر اول
اسرب ببندند و برای قسم دوم معالجه قیله و فتق مراق البطن بپردازند و از برای اجتماع ماده ریاحیه باستعمال
بادشکن اکگا و طلاء پردازند و برای اجتماع رطوبت بلغمی باضمده محلله توجه نمایند و سرگین گاو و پشک گوسفند و آرد
جو بعمل تضمید دانند و در انبات لحمی متعرض بانقطاع نباشند بارسال علق خون برآرند و بادویه مندمله و مقلمه یا
بپردازند اشتباه در نتو لحمی زنهار آهن را بکار نفرمایند که در خطر عظیم و ضرر جسیم رسد و اگر این ورم سیاه رنگ
و لحمی باشد بجز ارسال علق بالتکرار دیگری کار نکنند فائده گاه باشد که ببری قطع روده ناف در سر پیدا آید
تدبیرش آنست که شنگرف و ملک البطم بروغن کنجد بر ناف طلا کنند و شنگرف باشین معجمه نباتی است مشهور که آنرا
البوخلسا و حس الحمار نام کنند دیگر زنجبیل فقط باریک کرده بر حوالی ناف بپاشند خاصه که زرد آب انصباب نماید
فصل در تفتیح السره یعنی ریم شدن در ناف گاه باشد که ناف اطفال متقیح گردد و حوالی او سرخ شود علاج
استعمال ذرورات مجففه نمایند و حوالی آنرا با صندل سرخ و جدوار و حضض با آب گشنیز طلا نمایند و قمر دار سیخ
باریک نموده ذرور فرمایند و اگر ازین تدابیر رهائی نیاید و اطفال از دو ماه تجاوز نموده باشند بر حوالی ناف در عدد
چسپانند و خون برآرند اما شرط است که تا کار بدو این نیاید از ارسال علق هم دست کوتاه دارند از برای آنکه ارسال زلو
بشکم اطفال خالی از تضعیف جگر و معده نباشد و قطعه اسرب بر ناف بربندند که در کمتر مدت از دیگر تدابیر مستغنی نماید
حکایت طفلی تا یکسال این عارضه داشت و با ارسال علق هم تخفیف و تخفیفی یافت و باز تراوش میکرد آخر
الامر بامر کردگار از استعمال مردار سنگ سرخ که به هندی [illegible] گویند و سنگ جراحت بار همه جراحت او از پاشیدن درد
ادویه مذکوره بدینطریق که بعد از پاشیدن قطعه اسرب [illegible] بستن در مدت دو هفته صحت تمام یافت و از
عنایت الهی و فضل نامتناهی او باز عود نکرد فصل در وجع السره یعنی درد ناف و این مرضیست کثیر الوقوع
که عوام بیجا شدن روده نام کنند و بعضی علت ناف می گویند و اطبا در النوادر معالجه او تحریر نمایند چنانچه
از طب اکبر و میزان الطب و در شیخ قولنج مفصل مرقوم است و حدوث این علت از تقدم حرکت عنیف توان
و یا احمال اثقال یا پای لغزیدن یا دو زیر پا گذاشتن از بالا بنشیب جهیدن و بعضی را از کثرت ریاضت این معنی
دست دهد علامتش درد بر یک جا ثابت و بر قرار میباشد و متشابه الاحوال او یعنی [illegible] تجربه نموده که
چنده که زیر ناف است از جای خود بسببی از اسباب مذکوره منحرف می گردد علاج مریض را بر زمین هموار بالکل
ستان خوابانند و شکم و خاصره باد ستهای مالش فرمایند تا روده بر جای خود در آید [illegible] بریسمان سخت بربندند و

عند الرجوع فراقو در دو دیدن ... در قیلهٔ ریحی ... تشدید بدید میگردد اما آسانی تمام تمام برجای خود بر دود و در قیله‌های
هرگز بالا زود و گیسه خصیه اگر حرکت دهند جنبش آب مسموع نمی گردد و اگر خصیه در دست در دست بدارند در تسکین
بذیرد علاج در قیلهٔ الامعا با هستگی تمام بالند در روده بجای خود رانند و مصطکی و انزروت و کندر و جوز سرو و اقاقیا
و گلنار و دم الاخوین و قشر بهمانی و عفص و اهل و صبر زرد هر یک کوفته بیخته بسریش ماهی سرشته بر لته گذارند و قرار
نهاده محکم بندند و چند روز بسته دارند و مریض را بر پشت خفته دارند و در قیلهٔ ثربی همین تدبیر که تحریر کرده شد اکتفا
نمایند و در قیلهٔ ریحی پستی یکو بسته دارند و بخوردن معجون کمونی و جوارش کمونی رهنمونی فرمایند و دیگر تدبیرات
و نفخات و محللات و کاسرات ریاح صباح و رواح در تمام اقسام قیله بعمل آرند و در قیلهٔ المائیه بزل کار فرمایند اما در
بزل یعنی شگافتن شرط است که زخم بزرگ که کلان نرسد و کذا از مجامعت ممانعت فرمایند و اگر باد نماند جنابر بر
خصیتین بر بسته مشغول کار مفعول شوند و معجون فنجنوش و معجون فلاسفه خوردن امور فرمایند و اطلیه و اضمده
در فصل استسقا گفته شده در عمل آرند مجرب استخوان غضروفی یعنی سخت گوشت را سوراخ کنند در رشته بر روغن ...
آغشته اندر و اندازند و روز مره متحرک باشند و عنبر خالص خوردن کافی دانند دیگر حجر مقناطیس باریک کرده با
صمغ عربی و مومیائی خوردن امور فرمایند و کذا خراطین باریک نموده در روغن بادام چند ایام خورانند دیگر
مغز بید انجیر حب القطن سمسم تخم معصفر گل ڈهاک عروق اصفر زنجبیل از هر یکی یکمثقال باریک کنند و ضماد نمایند
معجون مجرب که شیخ الرئیس از برای تمام اقسام فتق و قیله حاره و بارده مفید نوشته صفت کند بفقدم
فلفل دار فلفل از هر یکی دو درم شکر بیست درم زنجبیل خولنجان از هر یکی یازده درم جوز بوا قرنفل الاجیدانه
هیجده درم باریک کنند و بسه چند شهد آمیزند و دو درم خوردن دهند دیگر از برای فتق ریحی تخم کرفس بادیان
رومی بادیان وطنی نانخواه هر یکی سه درم بدستور مذکور معجون کنند و خوردن دهند دیگر نمک ... با آب
باریک کنند و گرم نموده بر ورم خصیه بر بندند باب ششم در امراض سره یعنی ناف تبارک تعالی شانه و عظم
برهانه سره را مجاری غذای جنین از جهت تکوین جمله اعضا بیش از تکوین تمامی اجزای قلب و جگر و دماغ پیدا
میفرماید و اندر و از اجزای باطنیه مشیمه جنین بگرداند روده موکند مزید با انفتاح بعض فوهات عروق ضوارب
و غیر ضوارب بنا بر افاده روح و تعدیل نسیم پیدا و هویدا نماید تا جگر جنین از جهت ایصال ماده نموکه محض
رطوبت باشد ببالیدگی و نمو در آید و این روده ناف که با وصاف برنگاشته بعد تولد مولود قابله دایه
کار با حیای سنت مستمره خود بانگشت و انگشت شهادت گرفته از طرف شکم بطرف مشیمه بکند و ساعت با هستگی
تمام میمالند و مقدار چهار انگشت از اندام گذاشته بریسمان باریک تافته بر بسته بکارد جز آن قطع نمایند اما انچه
از کتب معتمد معلوم و مفهوم میگردد چنان است که بعد مالش روده ناف ... بریسمان ...
بیکی نیز ... ناف ...
... ناف ... مشیمه ... برآرند ...

چنانکه باید و شاید از خون و ریح و رطوبت صاف نمایند اطفال را در محل خصیه و زهار الیتان بادی متولد شود و
یا در مثانه و رحم و معده علتهای بد پیدا باشند و از جدری و حصبه هم بیشتر متاذی میشوند فصل در نتوء السره
یعنی بلند شدن ناف و این بر انواع میباشد یکی آنکه از ایام ولادت یا قریب این مدت بظهور پیوندد و دوم آنکه بسبب
انشقاق صفاق از جایگاه از سبب کثرت بکا و صیحه قویه یا بسبب اجتماع رطوبت بلغمیه یا اجتماع باد یا بسبب روئیدن
گوشت زائده از ناف زیر پوست یا از برای انقطاع رگی و جمع آمدن خون درین محل حادث شود علاج از اول
اسرب بندند و برای قسم دوم معالجه قیله و فتق مراق البطن پردازند و از برای اجتماع ماده ریاحیه باستعمال اشیای
بادشکن اکتفا و طلا پردازند و برای اجتماع رطوبت بلغمی با ضماد محلله توجه نمایند و سرگین گاو و پشک گوسفند و آرد
جو بعمل تضمید دانند و در انبات لحمی متعرض با انقطاع نباشند یا ارسال علق خون بر آرند و بادویه محلله و مقلیا یا
پردازند انتباه در نتو لحمی زنهار آهن را بکار نفرمایند که در وخطر عظیم و ضرر جسیم رو دهد و اگر این ورم سیاه رنگ یا
بنفسجی باشد بجز ارسال علق بالتکرار دیگر کار نکنند فائده گاه باشد که بوی قطع روده ناف در سره پدید آید
تدبیرش انست که شنگرف و علک البطم بروغن کنجد بر ناف طلا کنند و شنگار با شین معجمه نباتی ست مشهور که آنرا
ابو خلسا و حس الحمار نام کنند دیگر زنجبیل فقط باریک کرده بر حوالی ناف بپاشند خاصه که زرد آب تصاعد نماید
فصل در تقیح السره یعنی ریم شدن در ناف گاه باشد که ناف اطفال متقیح گردد حوالی او سرخ شود علاج
استعمال ذرورات مجففه نمایند و حوالی آنرا با صندل سرخ و چند وار و عفص با آب کشنیز طلا نمایند و قمر دارچینی
باریک نموده ذرور فرمایند و اگر ازین تدابیر راحت نیابد و اطفال از دو ماه تجاوز نموده باشند بر حوالی ناف ... علق
چسپانند و خون بر آرند ... که ... ارسال علق ... از برای آنکه ارسال زلو
بر شکم اطفال خالی از ضعیف جگر و معده نباشد ... اسرب بر ناف ...
حکایت لطیفه طفلی ... این عارضه داشت ... ارسال علق ... تخفیف ... یافت ... سکر راجز
الامر باهر کردگار از استعمال مردار سنگ ... همه جراحت ... باشیدن ذرور
ادویه مذکور بدین طریق که بعد از پاشیدن و قطعه اسرب ... عصابه بستن در مدت دو هفته صحت تام یافت و از
عنایت الهی و فضل نامتناهی او باز عود نکرد فصل در برجیع السره یعنی ... ناف و این مرضی ست کثیر الوقوع
که عوام بیجا شدن روده نام کنند و بعضی علت ناف می گویند و اطبا در النوادر معاتد برادر تحریر نمایند چنانچه
از طب اکبر و میزان الطب در بوج قولنج مفصل مرقوم ست و حدوث این علت از تقدم حرکت عنیف ...
و یا حمال اثقال ... جوع کردن و بعضی ... رابعیت این یعنی
دست دهد علامتش درد بر یک جا ثابت و برقرار باشد و متشابه الاحوال بود یعنی انتقال نکند و تجربه شده که گاهی
چنبره که زیر ناف ... از جای خود بسبب ... علاج ...
... بانند و شکر و ناصره ... مالش فرمایند تا روده بر جای خود ... ریسمان سخت بر بندند و

تدبیری که فقیر بچشم خود ملاحظه نموده است آنست حکایت شخصی را دیده که چهار کس از دست و پای علیل را بر گرفته برین سبیل جنبانیدند
که پشت او دو تو گردیده و از حرکات لطیف در کفات خفیف رو داده و بجای خود رسیده مجرب نان گندم برتابه
از یکطرف پخته و چرب نموده گرما گرم بر محل با دو وقت بر بندند و غذا خمیر گندم با شهد مصفی اغتذا کنانند و کذا خوردن
انار ترش در درد شدید را تسکین میدهد و اولوالالباب خورانیدن سماق مصفی فایده مند نگاشته اند و صاحب شفاء
الاسقام ارقام میفرماید که این علت از قلت حرارت و کثرت رطوبت و ریح اکثر رو میدهد و در اکثر منجر باستسقا می
و طحلی میگردد و خداوندان این علت هر چند آب بنوشند از طلب آب و دمی نخوشند باید که درین حالت از جهت کسر ریاح
صباح و رواح ادویه محلله و مقلل ریح همچون عرق بادیان و مصطکی و عود و شراب اصول بنوشانند و وضع
محجمه ناری درین بیماری مفید درد شدید میدانند و کذا تخم ترب بریان نموده با عسل خورانیدن فایده مند دانند

باب بست و یکم در امراض و اعراض مقعد یعنی نشستگاه و وی عضویست که آخرینده عضوها از
جایگاه نرم از گوشت پر نرم کثیر الحس و عضلات که محیط وی اند آفریده و عضلات مذکوره بعضی بر زبر و بعضی
بالا و بعضی در هر دو جانبین حلقه وار موسوم بحابس گرداگرد آمده اند و در عضلات مذکوره شعبه از عصب عصبی
که فردیست بلا زوج از جهت افادت و افاضت حس پراگنده و منتشر گردیده و هر سه را بشین معجمه و جیم شرج
نیز گویند و در میان شرج منفذیست راست و مستقیم باقصای معای مستقیم پس فائده او بازشدن و فراز آمدن
مقعد است چنانچه آنچه در معاست بی ضرورت و تقاضای طبیعت از خود بیرون نمی بر آید و عند الدفع فضلا
براز با نرمی و ارخامی گراید و حلقه مقعد باسانی بگشاید و اطبا امراضیکه اندرو راه یابند زوال او در محال اثر
بر نگارند از برای آنکه نرمی درین عضو از دیگر عضوها زیاده تر و بیشتر است و دیگر عبور دم و فضلات
به آیین ترشح دایما و اکثر اوقات درینجا میباشد سیوم آنکه عصبی که اندرو آمده است بغایت کثیر الحس است بادنی
ایذا بهم متالم میگردد و بمقتضای کل وجع عذاب انجذاب مواد دیگر هم دمبدم می نماید و از ان سبب علیل بزودی از راه
بهبودی نمی یابد

فصل در بواسیر و وی آنست که بر سر مقعد فزونیها پدید می آیند پس اگر خون بازرد آید و
بر آید دامی گویند و گرنه عمیا خوانند و اسمای واسیر باعتبار مشابهت فزونیها قرار میدهند همچون نخلی و عنبی و
توتولی و تمری و توتی و سبب این علت فساد خون است که بغلظت آید و شاید که از اختلاط صفرا هم ظهور یابد
بالجمله سوزش و درد و لذع علامت خون صفراوی باشد و غلبه و کثرت ثقل و وجع ثقیل و قلت لذع دلیل خون
غلیظ میباشد و باسور یکو ربداخل و خارج شرج میباشند اما آنچه داخل شرج شوند بد باشند و خارج را اندا بیرا
بسیار هستند هر چند که این علت مزمن و تدبیر پذیر نمی باشد اما اطبا بدترین تمام اقسام نخلی دانند و پس از ان تینی
و کذا آنچه سر او بلند و سر او مائل بزیر یا به پس هیدسته باشند و بادی علیل را درد شدید پدید بود فائده از خون
از بواسیر سیاه و غلیظ بر آید میسر آید و نمی شاید از برای آنکه از چندین امراض مثل ذات الریه و ذات الجنب و سل و صرع
و جنون و جذام و سرطان و حکه و جرب و مالیخولیا و وجع ورک و درد گرده و ورم رحم و خفقان امان می بخشد

اما آن وقتیکه بحد افراط برسد و خوف ضعف قوت باشد حبس باید نمود از برای آنکه از کثرت جریان خون بهم حدوث امراض
صفراوی و استسقا میباشد علاج فصد باسلیق و صافن نمایند و حجامت مابین ورکین فرمایند و مسهل مخرج سودا
خورانند و مطبوخ افتیمون و بسفایج و عناب بنوشانند و مربای هلیله و آمله مواظبت خورانیدن تجویز نمایند مجرب
اطریفل کبیر و دوا السنه خورانند دیگر حضض کی بکجز و موزه منقی نصف جزو کوفته در صباح و رواح خوردن دهند
و اگر حضض در مسکه تازه بر نهار خورانند در چند مدت نهال علت را باستیصال رسانند و اگر خون بسیار بر آید سرشت
انجبار بلیشاید دیگر بخور از اراقی مسکن درد شدید میباشد دیگر روغن عقرب و روغن افاعی و منی خر بهم ممزوج
نموده بر فزونیها طلا کنند و کذا از پیخ با عسل بلادر بخور کردن مسقط باسور میباشد فائده در علت بواسیر عمده تدبیر
آنست که از اصلاح و تقویت جگر و سهولت بکار نفر باید همواره با خوردن رب انار میخوش و انبر باریس جگر را
تقویت داده باشند و از خوردن مولدات سودا همچون فلفل هندی و بادنجان و عدس و امثال آن مجتنب و
محترز باشند از برای آنکه هر گاه که خون باصلاح نیکو میدا شود از بیماری بواسیر خود بخود رستگاری میدهد
انتباه عند الوجع شدید وضع زرده خایه مرغ خانگی همراه روغن گل مکرم مفید می آید و فصد صافن از مسکنات
بواسیر از عمده تدابیر است و کذا وضع کافور بقلیلی مسکه مسکن درد است و بدینسان لسبتن پیاز بریان و روغن
گاو مسکن درد است و تضمید مقل با خون سیاوشان و بادنجان بقلیلی روغن بنفشه و یا روغن زرد مسکن درد شدید
است و همچنان شحم کوهان شتر مفید در علت بواسیر است معجونیکه قطع خون بواسیر نماید صفته هلیله کابلی
بلیله و آمله مقشر از هر یکی دو مثقال تبد کهربا صدف سوخته از هر یکی پنج مثقال شاخ گاو کوهی محرق پنج مثقال راج
سفید نانخواه از هر یکی ده مثقال مقل ازرق بیست مثقال آنچه لائق کوفتن باشند بکوبند و مقل در آب گرم حل
کرده مجموع با عسل کف گرفته بسرشند دیگر از معالجات بقراطی صفته جوز محرق یک جزو زرده تخم مرغ کبیر او داده
سه جزو مجموع باریک نموده با شربت سیب یا آس یا رب ریباس ممزوج نموده خوردن دهند دیگر تریاق
الذهب تنها خوردن نهارا مفید افتاده دیگر مرداسنگ محلول با قدری کافور و افیون خوردن مفید در دند هم
است انتها و فصد ابض و صافن نافع علت بواسیر و کذا فصد باسلیق و ابطی نافع کثیر با جوانان است و تناول
اطریفل مقل در استیصال نهال علت بواسیر عمده تدبیر است صفته پوست هلیله زرد هلیله کابلی هلیله سیاه بلیله مقشر
آمله مقشر از هر یکی نیم توله کوفته بیخته بروغن بادام چرب کنند و مویز منقی ده توله مقل ازرق یکنیم توله شهد
مصفی آمیزند و خوردن دهند فائده خداوندان بواسیر دامی را العبد هر هفته یا عشره قی کردن فائده تمام می بخشد
و اگر در مزاج جگر خداوند علت برودت بینند خند یقون و دبید الورد خورانند و اگر حرارت دانند شربت انار
یا رادر کرده دهند و از برای تقویت معده و سکنجبین و جوارش مصطکی و جوارش عود خوردن دهند از برای آنکه
از معده طعام خام از معده بجگر نموده و جگر از انهضام عاجز آمده کیموس غیر مانوس در رگها و عضوها نفر بسته باشد
منجر بفساد دیگر نشود و مر طحال در هر حال ضماد از گلسرخ و افسنتین و سنبل و کزمازج و مثل و بیکمه نموده بیهیند

تا بالاستفصال انجذاب ماده سوداویه از جگر میفرماید واز جگر خون سوداوی بر بواسیر انصباب نماید و خداوند علت بواسیر
از خوردن لحم قدید و گوشت گاو و جاموس و ماهی و اشیای محرق برکنار مانند و همواره به تناول اغذیه دسمه لینه مثل
بکروار فراریج و دراریج و گوشت بزغاله یکساله و زرده بیضه نیمبرشت و کوریه و فالودجات و سفرجل و سیب و انگور مطبن
نموده باشند و دوام در حمام غیر مفرط الحرارت و دلک اسافل اندام غسل کرده باشند و سواری اسپ با وصف بسیاری
محلل فضول ردیه دانند و اگر خون بواسیر محتبس گردد و بدان سبب درد و تمدد پیدا و هویدا شود مفتحات فوهات
عروق مقعد بر مقعد گذارند صفت ادویه مفتحه پنجال کبوتر با زهره گاو با هم ضم نموده و گرم فرموده بر مقعد گذارند
صفت آب بصل همراه مراره گاو طلا نماید فائده گاه باشد که از فصد صافن بسبب اساله خون درد تسکین گیرد و رای
بعضی حکما درباره عمل مفتحات از ممنوعات ست از برای آنکه جمله ادویه مفتحه حاره میباشند از استعمال آنها اخلاط بدن
زیاده تر و پراگنده تر میباشند یا خون از ما یحتاج زیاده اخراج یافته ضعف شدید پدید می آرند انتباه صاحب
طب فرشته برنگار دالقر باریک نموده چندروز متواتر بر دانه بواسیر بمالند و بر آتش ملائم نشانند خشک گشته از
خود جدای پذیرند و کذا القر با شب یمانی مقلو و آب صابون حب بندند و هنگام شام بر فرزدنها بالند در چند مدت
مضمحل شده ساقط گردند تعلیم ادویه قویه بر بواسیر نباید بست از برای آنکه شرج سریع المنقلب ست بجز بنو اخیر
شقاق و ورم مقعد خواهد شد و مناسب آنست که بحسب احتیاج علاج به بخورات و مجففات قاطع و دافع بواسیر تحریر
کرده روند میکنند ادویه که بتجربه باسور فائده بخشد زرنیخ پوست بیخ کبر اسفند سورنجان فرفیون برگ مورد
سلیخ الحمیه ابرسا بیخ انجدان مغز تخم زردآلو مقل بیخ کرفس استخوان ماهی بیخ بادیان تخم گندنا شونیز بذر
البنج کندر سلیخه چرگ گوش فیل پوست تخم مرغ پوست انار شاخ گوزن و گاو شاخ گاو و کرگدن خار خسک
مغز پنبه دانه بیخ سوسن انزروت جوز سرو بادنجان خاکشی چوب و برگ درخت خرزهره پوست درخت توت
اشنان مرکی آذراقی سوهان کرده برنگ کابلی پوست بندق سندروس خراطین خشک موی سر آدمی ناخن انسان
خرنوب عروق الصباغین اما دستور بخور آنکه در زمین کاواکی کنند و در و پشک خر یا شتر و غیره بسوزند و بر دل
بیش وپس جامه پیچیده از ادویه مذکوره هر چه خواهد بخور کند ذکر ادویه مستعمله اضمده و مراهم قروح بواسیر و
نواصیر برگ گندنا مقل زعفران افیون مصری شیاف مامیثا حضض مکی آب عنب الثعلب حنا بری صندل سرخ
مرداسنج برگ خطمی مغز پنبه دانه گل خطمی سفیده تخم مرغ اسفیداج سعسول گل بابونه تخم کتان شحم کوهان شتر اکلیل
الملک عدس مقشر لعاب اسبغول کافور آب کشنیز تر خون سیاوشان گل ارمنی لعاب بهیدانه خطمی زردآلو شفتالو موم سفید
تخم گندنا جاوشیر خراسانی آرد جو ادویه مفتحه افواه بواسیر روغن خیری روغن حنا روغن قنطوریون روغن
گاو خاصه که کهنه تر باشد هر همه مسکن اوجاع بواسیر اند و گذاردن روغن نارجیل اکلاً و طلاءً نافع درد بواسیر روغن گل
روغن بنفشه روغن جفتنه زردآلو و شفتالو روغن بذر کتان روغن بصل روغن عقرب و کذا پیه بط و پیه
مرغ و شحم گاو و بز و دنبه کبوتر بچه هر همه مفید درد شدید اند ادویه مفرده حابس خون بواسیر مقل

حضض طباشیر گلنار خون سیاوشان کهربا طراثیث گل مختوم کافور شاخ گوزن محرق عصاره لحیة التیس انجبار زاج سفید
مقل دوائیکه از برای قطع خون بواسیر نیکو تدبیر ست صفت پوست هلیله کابلی هلیله سیاه پوست بلیله هر همه
بروغن گاو بریان کنند خون سیاوشان صندل سفید گلنار از هر یکی یک درم بارتنگ طباشیر از هر یکی یک مثقال
سند محرق یک مثقال حضض مکی دو درم انجبار مقل ازرق از هر یکی یک درم کوفته بیخته باب حب بندند و خوردن دهند
دیگر از برای بواسیر خونی در سیحی صفت حنطیانا گل ارمنی صندل سرخ مقل ازرق مغز تخم نیم حضض زرد سفید
شب یمانی مقل کات هندی هلیله سیاه و هلیله زرد بریان کنند آنکه مقشر هر همه باریک کنند و با شیره برگ نیم بهشت
یا آس یا شاخ گوزن آس نموده حب بندند و با روغن خوردن دهند و بر بواسیر مرداسنج باریک نموده طلا
گردانند فائده هرگاه علت بواسیر با هیچ حیله و تدبیر به نشود آنگاه بر قطع او رخصت ست و انقطاع خواه با دویه اکاله مثل
دیگ برد یک و فلدفیون و زرنیخ و مانند آن کنند خواه آهن را کار فرمایند و بعد انقطاع مراهم فراهم آرند اما در قطع هم
شرط ست که یک فرد فی از فردنها از برای سیلان خون غلیظ باقی دارند قول بقراط قطع بواسیر محدث ضعف
قوت باه ست از برای آنکه اشتراک عصب شرج و عضله محرکه مقعد و قضیب و خصیه ست و حدوث علت بواسیر از غلبت
و غلیان خون دست دهد باید که ادویه و اغذیه که منقص خون و ملین طبع و مسکن حرارت باشند زیاده در استعمال آرند
حکایت یکی از اصدقاء فقیر بعلت درد بواسیر عمیاء مبتلا گردید و در دفع کوربرین دستور بود که هر گاه در صبحگاه بعادت
مستمره خود بقضای حاجت رفتی بعد از فراغت با حساس قلیلی درد قیام نمودی و تا هنگام استنجاء و استنقاء از شدت زور
و ضربان نفیر و فریاد از نهاد او خاستی و نوبت با غشی هم انجامیدی هر همه لواحق مرافق او بعضی بشد اطراف و بعضی
بعمل تکمید و تبخیر تدابیر ها نمودی که در فراز اجزای مخرج معتاد او قسمی از دبیله رد داده که در دقت
باز آمدن و فراز شدن اجزای مقعد از تمدد فضله براز بی شائم میگردد و آنحالت بعد انقضای هر چهار ساعت از وی
گشتی و بر تناول ادویه و اغذیه رغبت نموده هر همه خورد و فرد می برد کار بار و بسته خود را چنانچه باید و شاید انجام
هم میساختی و با اینهمه تمام شبها بخواب و آرام پرداختی الا بر وقت ظهور نیاشیر یعنی دمیدن صبح بلزم بعادت معهود
بر دفع قضا حاجت شتافته از غایت ثقل و تمدد غایط بغایت متالم گردیدی و طبیبی باتفاق جراحی منقد بجمیع یعنی دنبکار
او شده بود که راقم آثم را طلب نمود و فقیر چون از بیرایه تقریر او و علامات و امارات تپ که تابع ملازمه تمام در ایام بیماری
از ظهور تکسر اعضا و سرعت و تواتر نفس و نبض و حرارت بلمس و غیر آن آگاه و واقف شده هیچ یکی نمود دلیل با الهام
ملهم غیبی بخیال فقیر در آمد که علیل با علت بواسیر عمیاء داخل شرج مبتلا ست پس بلا توقف قصد فصد او نموده تعلق علق
بر نفس عضو بکار بستم بفضل کارساز بی نیاز از حالیکه بار بار با ورم می نمود رو به بهی نمود بعون الرب المعبود فصل
در بواسیر ریحی هر چند که این مرض از امراض مقعد نیست و مبدا او گرده و منصب او رحم ست اما از جهت مشارکت
لفظی که باسم بواسیر تعبیر مینمایند از آنجهت در اینجا تحریر میکنند و این بادی ست غلیظ عسر التحلیل از ماده سوداوی در حوالی
گرده و ناف و تهیگاه و مقعد که گاهی حادث کند دردی مانند رنج قولنج و گاهی جانب صدر و پشت و گردن و تنقیص حرارت

صعود مینماید و گاهی در خصیتین و قضیب و قطن در نزول می آید و گاهی در دیگر عضوها چون دست و پا بگردار سیل هم میل نماید و بدان سبب زانو و مفاصل در وقت صعود و قعود آواز حاصل آید و گاهی سدر و دوار و صداع آرد و پیدا و هویدا میگردد و قبض شکم و درد شدید در احشا و تکسر اعضا از وی بظهور پیوندد و تغیر رنگ بدن و ضعف در تمام اندام و نقصان در قوت باه و نقصان در لذت جماع و انتفاخ شدید در بطن و مراق همچون جذام و تنفر از قبایا میگردد و گاهی غثیان و زحیر و اسهال خونی بدحال مینماید علاجش تنقیه سودا کنند و کاسر ریاح و جوارشات و صباح و رواح خوردن دهند و مدرات بکرات بنوشند و از مولدات ریح و سودا احتیاط کلی ورزند و ماء الجبن و سکنجبین افتیمونی و شیرخشت حب معمول در عمل آرند و پوست هلیله کابلی یک جزو و صعتر نصف جزو همراه آب گرم یا شوربای عصافیر محلل ریاح و بواسیر ست مجرب لسان العصافیر فقط خوردن دافع نفخ و اوجاع بواسیر ست و اگر محجمه ناری بر مقعد گذارند محلل و مقلل ریح تواند بود دیگر اهلیله بروغن گاو بریان کنند و باشکر خورانند دیگر پوست بیخ کبر یک جزو و صعتر پارسی نیم جزو شربتی دو درم و دلک حمام بر طریق دوام و سواری اسپ و ریاضت سود مند باشند و فصد باسلیق در اکثر اوقات مفید می آید خاصه که باندازه کرده شود فصل در ناسور مقعد و این قرحه باشد غائر عسر البرء که در سر مقعد افتد و بطرف روده مستقیم پیوندد و پیوسته زرد آب از وی بر آید علاجش آنچه در شقاق مقعد ست بکار برند و شیاف عزب بندد و دو سه قطره چکانند بهیئتی که پیشانی بر بالین داشته و سرین بالا برداشته باشند و اندر آن استعمال آرند تا که خشک شود و اگر در ناصور فتیله تواند رفت باد و یه شیاف مذکوره و قدری صمغ عربی آمیز نموده و فتیله آلوده بدستور مذکور در آرند صفت صبر کندر انزروت خون سیاوشان سرمه شب یمانی گلنار زنگار همه کوفته بیخته بگلاب بسرشند و شیاف بسته در سایه خشک کنند و در عمل آرند و اگر بادی و ورم یار بود قیروطیات بمالند و تدهین بروغنگل نمایند و بر وهم بپاشند و فلوس خیار شنبر با آب عنب الثعلب بعمل نضمید مفید دانند انتباه این علت در اطفال خورد سال بعد زحیر پیدا و هویدا می گردد تدبیرش کف الضبات بگردار پوست انار و گلنار و عفص و شب یمانی و گل گلاب افشانیدن و بر و بعمل ذرور پاشیدن فائده گاه باشد که تا روده نافذ گردد و باد و براز از این راه بیرون آید اندرین وقت علاج نمودن محض تضییع ست و تضییع اوقات و باشد که از تدبیر خطره کثیر هم روی دهد

فصل در ورم مقعد اگر گرم بود سوزش و التهاب و تنگی پیشاب یار بسیار باشد علاج فصد نمایند و بر قطن حجامت فرمایند و اگر فصد باسلیق نمایند روا ست و فی نفع تمام دارد و سفیده بیضه مرغ بروغنگل آمیخته در هاون بضرب یا قلعی حلایه کرده نهادن و اگر درد شدید بدید باشد قدری افیون اضافه نموده بر ورم گذارند و هر گاه ماده رو بجمع آرد زود بشگافند از برای آنکه ماده غائر گردد و ناصور شود و اگر ورم بلغمی و بارد بود رخاوت ورم و فقدان آثار حرارت باشد تدبیرش قی کنانیدن و مرهم محلل نهادن و اگر صلب گردد اضمده محلله بکردار بیطط و مانند آن نهادن و شحم و حجاج نهادن عمده علاج ست و برگ خشخاش بستن مفید درد شدید می باشد مجرب زرده بیضه و دماغ شتر بقلیلی زعفران و افیون ورم گرم را به تحلیل و تقلیل رساند **فصل** در شقاق مقعد و وی از قسم بواسیر ست باشد که در سر سفره افتد

علاجش همچون شقاق دست و پای و شقاق لب آنچه بتحریر پیوسته نمایند و احتراز از استعمال آب سرد در هر حال میدارند و کذا شکم را قبض شدن ندهند و هر صباح و رواح شراب بنفشه بروغن بادام و لعاب بهدانه آمیخته مدام داده باشند و اغذیه ملینه طبع در غذا بکار برند و اسفیداج و مرداسنج و مغز ساق گاو بروغنگل مرهم نموده در عمل آرند **فصل** در استرخای مقعد علامت او خروج ثقل و بادی بی اراده است و اسباب حدوث این علت چند میباشند یکی وقوع سقطه و ضربه که مطیف عضله مقعد ست و بالضرور ظهور این معنی از هتک و فسخ عضله رو دهد دوم از سوء تدبیر قطع بواسیر ستر خار مقعد و شرج رو دهد سیوم رطوبت و برودت باطنیه و خارجیه مفرط محدث این علت گردد علامات هر قسم از تقدم وقوع توان دانست و بنسبت تمام اقسام تزهل در اجزای مقعد پیدا و هویدا گردد و اگر از ورم مقعد یعنی از رودها علاجش از ورم مقعد گیرند و از جهت استفراغ ماده مرخیه و تبدیل مزاج از تدبیر و علاج فالج اخذ نموده در عمل آرند و تمریخ بار و غنهای گرم محلل منزل نمایند و سفوف بلادری اختیار نمایند و این سفوف در تمام اقسام استرخاء مقعد فائده تمام بخشد صفت کمون با جوائن کاتم کرد یا از هر یکی یک جزو بادیان رومی دو جزو همه جدا جدا باریک کنند و هم وزن همه شکر آمیز نمایند و در هر بار اختیار نمایند فائده استرخاء شرج و مقعد اگر از فسخ و هتک عضله و عضله از وقوع سقطه و ضربه و القطاع بواسیر بود و دهند تدبیر پذیر نباشد **فصل** در خروج المقعد و وی اگر از ورم بود تدبیرش گذشت و در طبیخ خطمی و بنفشه بنشانند و بموم و روغن چرب کنند و اندر کنند و اگر از استرخاء عضله ممسکه باشد علاجش بروغنگل چرب سازند و سفیده از زیره و گلنار و مازو و شب یمانی و سرمه و پوست انار باریک نموده بر وی پاشند و اندر کنند و رفاده ساخته و بر وی گذاشته بعصابه محکم ببندند فائده اگر خروج مقعد از ورم باشد خروج و دخول او متعسر بود و اگر از ضعف عضله باشد بسهولت تمام اندرون رود و بیرون هم بسهولت بر آید **فصل** در قروح المقعد اگر در دبر بثور بود مناسب ست که از جهت تخدیر حس افیون بمالند و ادویه قوی التجفیف در استعمال آرند و سرب سوخته و مرداسنج در آب سماق و اطراف آس هر همه آس نموده بر جراحت گذارند و مرهم اسود و مرهم زنجار تمام دارد **فصل** در حکة المقعد یعنی خاریدن مقعد و این را چند سبب ستند یکی آنکه کرم خورد در روده مستقیم متولد شوند و خارش با جزای آن آرند و گاهی حب القرع میباشند علامت و علاج از بحث دیدان جویند دوم خون سوداوی حاد لذاع بر سر عروق ریزد و آن سبب گزیدگی و خارش پذیرد علاج فصد باسلیق نمایند و تا بین و رگین حجامت فرمایند و گرد اگرد دهانه مقعد زنجار در روغنگل با سرکه مرهم زده مالش فرمایند فائده حکه مقعد منذر ست بر بواسیر و دیگر تدابیر که در بحث حکة البدن گفته شود بدو رجوع آورده کنند **فصل** در ابنه بضم اول علتی ست که خداوندش را جماع کنانیدن در دبر خویش آرزو در گیرد و بغیر ایلاج و ادخال در دبر بهیچ حال تسکین نمی پذیرد و این علت بسبب کثرت رطوبت غریبه مشابه لیساپا رو دهد از ان اعتبار علة المشایخ قرار داده اند و وی اقسام ست طبیعی و حادثی طبیعی آنست که در خلقت مرد مزاج انوثی از روی امتزاج غالب آید پس در آن صورت آلات تناسل آن کس بغایت صغیر و مایل بانخلال میباشند و هر گاه ماده منویه که فضله هضم رابع ست غلیان گیرد با کثرت پذیرد و در ناحیه معاء مستقیم که مجاور و منافذ آلة التناسل است

دغدغه عظیم و خارش جسیم پیدا و هویدا گردد و طبیعت حسب ضرورت اندفاع او بکردار غذا و بند حکة الاذن و حکة الانف
که از احتکاک متلذذ شوند از اصطکاک معاد بذکور طالب رغبت آید و تا بقای اثر حکه اندرو تسکین راه نماید و بس
این چنین کس آسایش و آرایش زیاده تر بعمل نسوان و هیزان پسند میدارند و جمله اعضا از سر تا پای ایشان نرم
باشند و یا از ابوین در حاله حمل یا مدت رضاع مبتلای این بلا میشوند و بر سبیل ارث طبع ولد از والدین بر و متصرف
شود این تمام اقسام که گفته شد تدبیر پذیر نمی باشند و حاذقی نشست که در مدت طفولیت یا اثر کثرت صحبت زنان
و هیزان و نامردان باین فعل ناشایسته و حرکت ناپایسته انس و محبت گیرد و بعد از و عادت پذیرد علاجش با ضرب
و حبس و استهانت محاکات و کلمات مخاصمات آن نابکار را ازین کار باز دارند و بانواع انواع سلاسل و اغلال
هموم و غموم و افکار بیحساب و بیشمار مقید و مبتلا گردانند و گاهی ظهور اینمعنی از کثرت بلغم شور که در معای مستقیم گرد آید
و دغدغه نماید علاجش تنقیه نمایند و بروغن بنفشه و العسر موافقه رطبه حقنه فرمایند علامه انطاکی فرماید که معجون
ازین اجزا ترتیب نمایند و با عرق لودینه بر نهار اختیار کنانند صفعه غاریقون سفید عقرقرحا سعد کوفی از هر واحد
جزوی تربد سفید سنا مکی گلسرخ از هر یکی جزوی بادام تلخ ربع جزو هر همه باریک کنند و با شهد معجون کنند فائده
الطبا مرض ابنه را در آخر مرضها که با مردان مخصوص اند بر نگارند از آنجا که مترجم اردو نگار در مرضهای مقعد درج ساخته و
خاکسار هم از راه تقلید مترجم اردو نگار در محل غیر مناسب هم بتسوید پرداخته **باب بست و دوم** در امراض و
اعراض اعضای تناسل آفریدگار تبارک و تعالی در کارگاه آفرینش هر عضوی که از عضوها آفریده است
حکمت بدیع بعمل تودیع اندرو پیدا گردانیده تا بوقت ضرورت و اراده طبیعت بطریق استمرار از حیز قوه بفعل بار آن
میرسد کار قدرت او آشکار گردد از آنجمله اعضای تناسل اند که کار توالد و تناسل نوع بشر متعلق و وابسته بر وجود
و صحت خصیتین و عروق ما فیهما و ما یتعلق بهما که کنایه از آله رجولیت بود مقرر و مفوض داشته و انثیان را با دیگر اعضای
رئیس که دل و دماغ و جگر اند حق جل و علا در مردان و زنان در کار بار ریاست بعمل تساوی ترگماشته از آنجا که خلقت
زنان بر عکس مردان مخلوق فرموده است انثیان مردان را ظاهر نموده و انثیان زنان را در باطن اندام نهانی
پنهان ساخته و هر واحد از وی از گوشت سپید و جرب رگها و شریانها مرکب داشته فائده ایشان انضاج و پختن ماده
منویه است و جوهر منی که فضله هضم رابع و جزوی از اجزای اصلیه میباشد که از کبد بدماغ میرسد و آنچه غذای اعضاء
فاضل میماند بتصرف طبیعت باذن خالقها از جهت بقای نوع از راه رگها که پس گوشتها و صلب واقع اند و گلینین
در می آید و از گلینین از مجرا ایکه مابین کلیه و خصیه بعطفها و پیچهای کثیر واقع است در انثیان مردان و زنان عبور نماید
و از اعضای رئیس و غیر رئیس ماده فاضله مستعده منی بتوسط دیگر شعبها برو مترشح میشود و از حرارت خصیه بتکیف
گشته بالون ابیض متلون و غلیظ تر می گردد و در وعائیکه عبارت از اوعیه منی از آن رگها که موی مانند اند هر دو خصیه
لحمتی تنگ و لحمتی فراخ تر مجعول گشته است قرار میگیرد **فائده** انثیان مذکور در ذکور ظاهر تر و بزرگتر و گرد شکل
بطول زیر کیر در کیسه واحد بمعانق جدا جدا بتجانیش ارتفاع سوی بالا یعنی مراق معلق داشته و انثیان نسوان

کوچک و پوشیده تر در باطن طرفین گردن رحم هم جدا جدا مائل باستدارت بر خلاف مردان زیر غشا برگماشته **قضیب**
مرکب است از اعصاب و شرایین و اورده و عضلات خلل او بگوشت پر گشته و اصل او رباطی است که از عظم عانه رسته و اندرین
رباط تجاویف کرده کار بسیار پیدا گردانیده چنانچه از وسه مجاری از اصل او بنا به تمیز کمیز و منی و مذی تو دو ی جدا گشته
تا حشفه رسیده اند و در و عصبیکه عانه و خطین از سوی بالا و زیر از جهت استقامت و افاضت حس تا بکرانه کیر یعنی سر زخ
احلیل که در آنجا لحم قلیل و غددی باشند در آمده اند و شرایین او عند نعوظ بروح و اورده بخون و باقیمانده تجاویف با
ریح پر و ممتلی میباشند تا نصیب و اجزای قضیب حاصل آید و جزو اعظم ماده تحریک او عضلانی هستند که بمقعد و شرج هم
اشتراک میدارند و حق جل و علا رباطی الاصل آله تناسل از بهر آن مخلوق گردانیده که رباط عضوی است بحس از حرکات
عضلات و رجوع باصدمات و وقوع اصطکاکات رنجیده و متالم نمی گردد و حس در رود در محل حشفه زیاده تر
از اجزای او بنا بر اجتماع شعب اعصاب پیدا ساخته و بر ظاهر که اگر حس در و وافر نبودی التذاذ تمام از احتکاک
مقام رو نمی نمودی و رای اکثر اطبا در کوتاهی و درازی آله تناسل بر آن رفته که در اکثر کمتر از شش انگشت و
زیاده از یازده انگشت بمضمون خداوند نداد غمی باشد فائده پیدایش او اظهر من الشمس است که بی وجود او توالد در
صورت نمی بندد و دم در بدن او بر خود لذت حیات هم نمی پسندد **فائده** در علامات و امارات اعضای تناسل
کثرت و جهودت ریش و موی زهار و نعوظ بسیار آثار حرارت و کذا سرعت انزال و حال و حدت و قلت منی و کبر خصیتین
و کثرت و غلظت منی و رقت و ضعف در نعوظ علامت کثرت رطوبت و علامات و امارات برودت و یبوست
بر عکس این و آن باشد **فصل** در ضعف باه باید دانست که جماع از افعال طبیعی است و استعمال این فعل موقوف
است بر صحت بدن و تقویت اعضای رئیس و کثرت وجود منی و تصلیب قضیب چنانچه قوت آمادگی و استادگی
آلت رجولیت از دل منبعث میگردد و حس او از عصب نخاعی که خلیفه دماغ است در بروز آید و شهوت مباشرت
از مشارکت جگر و گرده ظهور نماید و اگر ازین اعضاء در عضوی مذکور فتور راه می نماید بالضرور با ضعف باه میگراید
و حکما برین اتفاق نموده اطلاق آورده است که قلت لذت ملامست یعنی مجامعت و ظهور رعشه و خفقان از ضعف
باه در ذکور حاصل آید و نقصان و بطلان در شبق یعنی شهوت از ضعف دل رو مینماید و سستی قضیب بعد وقاع
یعنی جماع از ضعف جگر می آید و جریان مذی بدون شهوت از ضعف گرده می گردد و گاه باشد که از سوء مزاج
ماده بارده خصیه که آله ایست از جهت انضاج منی و از سبب قلت منی و شوق ذوق مجامعت از خاطر رجال بیرون
میرود و یا راه نقصان و بطلان در امر ملامست بظهور می پیوندد علامت این قسم برودت بلمس در عضو مذکور یعنی
خصیه مذکور و از رحاتی آله جماع میباشد علاجش ترک سبب نمایند و زرعونی خورانند و روغن خلوق بر کمر و زهار
که ها استرده باشند لیل و نهار مالش نمایند و لحوم پر شحم خوردن فرمایند و بر تقویت اعضای رئیس و استماع
احادیث جماع متوجه نمایند و اغذیه و ادویه مولده منی خوردن دهند و قرنفل و دارچینی وغیره توابل در لحم
عصافیر و بیضه نیم برشت خوردن تدبیر نمایند و لبوبات و مفرحات خورانند و اگر فقط فادزهر خورده

کافی دوائی مرام خواهد شد و تصلب تر و تازه خوردن فائده بی انداز بخشند دیگر خولنجان با شیر تازه گاو خوردن
در ازالهٔ ضعف باه نفع تمام می بخشند دیگر حب عنبر که در فصل نجر مفصل گفته شده خوردن تجویز نمایند و کذا از
کندر بقدری بیضه نیمبرشت و عسل با عنبر خوردن فائده دهد مجرب میخک یعنی قرنفل با شیر تازه خوردن در ازالهٔ
بی نظیر تدبیر است دیگر عقرقرحا قرنفل زنجبیل از هر یکی یک اوقیه دربیست عدد زردی بیضه و عسل یکصد و بیست درم
ضم نمایند و سه مثقال خوردن فرمایند و اگر خولنجان یک اوقیه دارچینی نیم اوقیه اضافه نمایند قوی تر خواهد شد دیگر
بلغمی مزاج را خوردن معجون فلاسفه نفع تمام می بخشند مجرب علو نجان حب فادزهر هر روز دو حب همراه ورق
طلا خوردن باید صفت حب فادزهر فادزهر معدنی و حیوانی قرنفل عود دارچینی جوزبویه بسباسه سنبل
شقاقل بهمنین ثعلب مصری از هر یکی نیم مثقال عنبر نیم دانگ باریک نموده بگلاب حب بندند معجون مهیج
که مسمی ست معجون اسرار علامه انطاکی برین معجون باکسی آگاهی نمیداد و سید شریف نقشبندی رحمه الله
در قرابادین خود برمز وایما برنگاشته صفت نخود بریان با قشر فندق از هر یکی ده درم دار فلفل دارچینی
شیطرج زنجبیل تخم الجزره تخم ترب سمسم مقشر خبث الحدید برتخم صنوبر زراوند مدحرج از هر یکی هفت درم شقاقل
مصری حبة الخضراء تخم جرجیر از هر یکی پنج درم عود غرقی چهار درم همه باریک کنند و سه صد درم شیر میش و شهد
باهم ضم نموده بر آتش گذارند و پنجاه درم ترنجبین اصیل بقوام آورده بدو اضافه سازند و زعفران خالص
و مشک تبتی و عنبر و فادزهر حیوانی و جدوار خالص از هر یکی سه درم بگلاب حل کرده آمیزند و قوام سرد نموده
با مجموع خلط کنند و خوردن دهند دوائیکه مسمی ست بجوارش ملوکی صفت مشک خالص یک نیم دانگ قاقله
کبار دستار کندر ذکر از هر یکی یکمثقال قرنفل جوزبویه بسباسه لسان العصافیر بیخ اذخر عود خالص زنجبیل
دارچینی مصطکی رومی زعفران خالص از هر یکی سه درم اشنه سه مثقال شکر و گلاب از هر یکی دو مثقال
عسل مصفی بقدر ضرورت انداخته معجون کنند قدر شربت یکمثقال است جوارش زعفران مجرب اهل هند مهیج
و منشط و ممسک صفت زعفران خالص عود غرقی قرنفل بسباسه عقرقرحا خولنجان زنجبیل دارچینی الاجیدانه
مصطکی رومی از هر یکی شش جزو بادام مقشر چهار جزو شکر بیست و شش جزو انداخته بطریق معروف جوارش
طیار کرده اختیار نمایند حب جدوار مقوی باه صفت جدوار نیم مثقال فادزهر حیوانی و معدنی ورق طلا
از هر یکی نصف دانگ قرنفل جوزبویه زعفران جندبیدستر الاجیدانه بسباسه دارچینی از هر یکی دانگی بگیرند
و کوفته بیخته بگلاب مقدار نخود حب بندند صباح و رواح با شیر تازه که اندر و زنجبیل و شکر کرده باشند خوردن
دهند مجرب اهل هند اذراقی ده درم در شیر گاو تازه تر کنند و پوست دور کرده باریک نمایند پس فلفل و دار فلفل
پنجدرم اضافه نموده در فهر و صلایه خوب صلایه کنند و حب بربندند هنگام فجر و شام یک حب خورانند منفعت
عجیب بخشند مجرب از برای تقویت دل و دماغ و تصلیب قضیب بعدیل و بی بدیل است صفت مروارید ناسفته
مرجان کهربا بخور کشنیز ابریشم مقرض طباشیر مصطکی رومی الاجیدانه آمله مقشر کشنیز دورنج پوست اترج

گل گاوزبان خشک زراوند مدحرج بیخ بابونه مشک عنبر از هر یکی دو جزو ثعلب مصری ورق طلا ورق نقره زعفران از
هر واحد یکجزو و صندل سفید سه جزو دارچینی قرنفل بهمنین از هر یکی چهار جزو بادام صنوبر از هر واحد پنج جزو نبات
بعرابی نه جزو گل گلاب روغن قنب از هر یکی ده جزو بید مشک قدری شکر سفید قوام نموده مخلوط کنند و دو درم
خوردن دهند معجون مهیج که در اکثر امزجه مفید افتد صفت ثعلب مصری دوازده درم حب الفلفل حب الصنوبر
سمسم مقشر تخم هلیون شگوفه خرما از هر یکی ده درم دماغ چغوک یعنی کنجشک سی عدد بهمن ابیض سه دو مثقال زنجبیل
خراسانی هیچند مجموع در شیر گاو اندازند و عسل مصفی برابر انداخته بقوام آرند و از یکمثقال تا چهار مثقال
خورانند معجون دیگر از برای تقویت دماغ و قلب جگر و گرده مفید و از جهت قوت باه هم عدیم المثال صفت
عنبر خالص مشک تبتی عقرقرحا دار فلفل بهمن ابیض سه شتراعرابی جوزبویه بسباسه از هر یکی یکدرم قرنفل ابریشم مقرض
عود غرقی نارمشک زرنباد از هر یکی یکدرم زعفران دو درم جدوار اصیل دارچینی قلمی زنجبیل از هر یکی سه درم حب
صنوبر روغن نارجیل ترنجبین خراسانی شکر از هر یکی ده درم شهد خالص بیست درم شیر گاو یک رطل بدستور
معروف بقوام آرند و معجون کرده صبح و شام علی الدوام خوردن دهند معجونیکه بزعم عوام از تلقین جبرئیل
امین که بحضرت سرور عالم خاتم النبیین صلی الله علیه وسلم ست صفت خولنجان سنبل جوزبویه عقرقرحا دارچینی
کبابه از هر یکی دو درم عود غرقی نارقیصر مصطکی قرنفل از هر یکی یکدرم مشک دانگی شکر سه چند مجموع بطریق معروف
معجون کنند صبح و شام یکدرم خوردن دهند معجون دیگر که در تصلیب قضیب مخصوص ست گویند که از خوردن
این معجون عضو مخصوص نرم نمی شود حتی که انسان از نشستن و برخاستن شرم میکنند صفت بسباسه خردل جوزبویه
قرنفل دارچینی از هر یکی پنج جزو سمسم مقشر هفت جزو با هچند عسل مصفی معجون کنند سه درم خوردن دهند
انتباه بسیار مردم ضعیف القلوب بمداومت مفرحات و عطریات بصلاح آمده اند و اهل تجارب گویند که کسی را
از سبب ضعف دماغ و دل بر نقصان یا بطلان قوت باه مبتلا گردد علاجش بمفرح یاقوتی و دواء المسک
حلو و تریاق فاروق و مثرودیطوس و انوشدارو و شربت گاوزبان و بادرنجبویه و شراب سیب باید کرد
و اگر ضعف معده باکبد یار باشد جوارش مصطکی با این ادویه اختیار باید نمود و اگر ضعف در جگر بیشتر باشد
انوشدارو بار بیمار با شیر کنند و اگر ضعف گرده موجب ضعف باه شود معجون فلاسفه و معجون لبوب
تناول نماید و اگر قضیب سست بود علاجش فی کنا شدن باشد و بادویه مسهله اعصاب را از اخلاط لزجه
پاک کند فائده گاه باشد که با وجود صحت و تقویت اعضای رئیس و کثرت منی و فراولت جماع با زاولها
یا احتشام مفعوله نعوظ زایل گردد و بر مجامعت قادر نمی گردد یا از خوف عدم ازالت بکارت شهوت
اوزوال میگیرد و گاهی صورت رعشه و خفقان می پذیره تدبیرش آنست که برویت تساعد حیوانات و حکایات
صور جماع نساء و استماع احادیث جماع و قرائت و سماعت قواعد املاء الفیه شلفیه هر آن چه هزات
مشغول دارند و بهر حیله که دانند و توانند دهم را از پیشه از خاطر او بیرون گردانند و تقویت دل

و دماغ و دفع وساوس و خیالات میکوشند و باستعمال منهیات امثال روغن قنب وغیره که مقلل جماع و حرف ...
و در اکثر حال مامور دارند و هر روز تا چند روز دواء المسک بگلاب تازه خوردن دهند فصل در رقت انزال
اگر از ضعف اوعیه منی یا ضعف اعضاء رئیس باشد تدبیرش مسخنات و قابضات و مقویات کنند و اگر از سبب
کثرت حرارت بود علامتش منی رقیق و زرد و با حرقت بر آید علاج شراب خشخاش بنوشانند و اسبغول و تخم
خرفه بعمل سفوف خوردن دهند و اگر سبب علت رطوبت و برودت باشد علامتش غلظت منی بر عکس دیگر
باشد مجرب افیون جوزبویه قرنفل مشک تبتی زعفران فلفل عسل مصفی همه مجموع معجون کنند و مقدار نیم درم
وقت عصر خوردن فرمایند و بعد عشا مشغول کار مجامعت و ملامست می باشند اما از غذا احتماد ورزند تا
تشنگی نخورند انزال دیر باشد دیگر کنند مصطکی با قدری مصبر در آب حل کرده مضمضه نمایند و سیماب معقود در دهان
انداخته بطور امتصاص آب بلع کنند و از کار امساک تماشا ببینند و کذا خوردن فنجنوش و تریاق الذهب تمام
اقسام علل اعضای تناسل را مفید افتد مجرب دیگر جوزبویه حب الآس زعفران از هر یکی دو جزو آمله آذخر
بلیله مقشر بسباسه قرفه قاقله خولنجان حب بلسان دارچینی زنجبیل از هر یکی سه جزو جمله باریک کنند و با
یکچند شهد معجون کنند دیگر خولنجان جفت بلوط عاقرقرحا از هر یکی دو درم همچنین حب الآس افیون ...
جوزبویه اقاقیا ثعلب مصری تخم شبت سعد کوفی حب المحلب برابر از هر یکی پنج مثقال شهد آنکه کنند یا شیر ...
تخم ترب ده مثقال بدو چند عسل معجون کنند و با شیر خوردن دهند معجون کثیر النفع صفته سنبل ...
نخود مصطکی از هر یکی دو مثقال قرفه سه مثقال جوزبویه پوست خشخاش چهار مثقال برگ قنب بیست مثقال
مشک تبتی یک دانگ و نیم باریک نموده بروغن بادام چرب کنند و با عسل سه چند معجون گردانند و از درمی تا دو درم
خوردن دهند فائده معجونیکه شیخ بوعلی در جواب خواجه نگاشته بود چون بیان سائل و مسئول خالی از لطف
نبود قلم شکسته رقم فقیر ذره حقیر بر کتابت او جسارت آورده نظم حکیم حاذق و کامل نظام ملت و دین که باتو

چرخ ستیزه نمی ستیزد ** تو آن حکیم مسیحا دمی درین ایام ** که در زمان تو زحمت ز خلق بگریزد ** مرا ست علتی
از ضعف پشت و سستی باه ** که زین جهت دل غمگین بخون در آمیزد ** سه چار هفته گذشت ای حکیم تا آن عضو

حرارتی که ز شهوت بود نینگیزد
خروس وار سحر خیز بود دان اکنون
دگر بجهد دمی با کسی در آمیزد
علاج آن ... خسته را دوائی کن
ز بحر طبع لطیفت گهر فرو ریزد
ز نارجیل و شقاقیل و قرفه و بهمن
بمشک و عنبر و مغز جوز کامیزد

ز باد کبر چنان بر غرور خود بنشست
چو ماکیان ز سر خایه بر نمی خیزد
هنوز نا شده اندر سرا چو مستان
دگر نه یار چو اغیار گشته بگریزد
بیان کرده از ضعف پشت و سستی باه
ز زنجبیل و لفلفل نکو فرو بیزد
بدارچینی و بلسان در روغن ببندد

که هر هیچکس از جای بر نمی خیزد
نمی شود بکسی ملتفت درین ایام
ز پا در آید و از لب شگوفه می ریزد
زهی خجسته خصالی که گاه نظم سخن
خهی خجسته سؤالت که ذوق زو خیزد
ز زعفران و سقنقور و مغز چلغوزه
بقند صاف همه ادویه برآمیزد

بهر صباح از آن حصه یک درم خورد
بشرط آنکه ز دیگر غذای پرهیزد
برون رود ز سرش بی گزاف گرد ...
چنان بطبع تو گردد که هیچ نستیزد

که گرده سخت کند باه را برانگیزد
دو هفته دیگر آن عضو را چنان سازد
بهر کرا که ببیند ز دور برخیزد

غذا لطیف و همه قلیه زه بی باید
که ز تقادم او پیل نره بگریزد
هر آن نگار پری رخ چو ضرب او بیند

فصل در تدبیر و کیفیت جماع و امتناع از آن بهترین اوقات جماع

بر قاعده حکما و خوشترین ساعات وقاع بر دستور اطبا چنان است که طعام تمام از معده گذشته باشد و عند البعض
نیک تر وقت نیک آنست که طعام با انهضام در آمده تمام از معده نگذشته باشد از برای آنکه ملامست بر خلو معده
نهایت مضرت و عقب تخمه ناگوار بدان ... و عقب استفراغ و حدوث آفتی در دماغ همچون بیخوابی وغیره
که از وی بیتابی بظهور رسد نمی باید و بعد غم و غصه و اندیشه مفرط و هم نمی شاید از برای آنکه از غشی با کثرت تحلیل
و تقلیل در روح و نوبت با غشی و ضعف قوت رو دهد نماید و کذا عقب مستی خمر و خمار مرتکب این کار یعنی در کار
گرفتن نمی آید و کذا ضعیف البنیان و نحیف الابدان از کثرت مزاولت او زود از پا در آیند و بعد او زیر ...
پشت بدیوار می نشینند و کثرت مجامعت هزال منتشف ابدان یا دیگر زیان میباشد چنانچه مورث شیب
محدث و دیگر چند عیب و گویند که کثیر الجماع بعلت صلع مبتلا می گردند و بلکه مو از پلکها او ریخته شوند و با
یاغ دماغ و تکدر حواس و نقصان قیاس ... در آیند و آن کسانیکه با علم استدلال اشتغال میدارند از کثرت مجامعت
از کار بار مذکور باز میمانند فائده بقراط فرماید که در مدت یکسال یکمرتبه کار گرفتن یعنی جماع کردن می باید و جالینوس
بیان نماید که بعد شش ماه ملامست باید نماید و آنرو ماحسن بر تغییر فصول که کنایه از سه ماه هست یعنی شمول می فرماید
اما در فصل حرنیت با وضیع و شریف از جماع بکلی امتناع پرداخته و شیخ الرئیس که مهتر و رئیس گروه اطبا بوده است
بر القای و بقای قوت رخصت فرموده و گفته که تا بقای نطفه صادق و وفای قوت سابق لامحاله مجامعت
بنماید چنانچه بعد از مجامعت و حصول لذت قدرت دیگر بار بر مجامعت باقی دارد اما نمی شاید که اندر بنیاد از بجای
بنماید از برای آنکه در صورت هیچ گونه مضرت نقصان و زیان در قوت رجولیت نمی نماید اما جماعیکه بجد و کد
کرده و آنهم معتبر باشد بحکم فرد ** بی رغبتی رغبت انگیختن ** بر رغبت بود خون خود ریختن ** و جماعیکه با
محبوب مرغوب و شاهد پر حسن و جمال که با سن بلوغ با ناز و امتیاز رسیده و با خم و چم بصفات عشوه و غنج و دلال
سنجیده و برگزیده باشد اتفاق می افتد و بر سبیل عادت با جز و میز تمام بعد انهضام طعام کرده آید از هیچ
بیم مضرت حدوث رنج و ملال و زوال قوت رجولیت نمی باشد بلکه حکم اکسیر و منفعت کثیری می بخشند و کذا
دافع غم و رافع هم و مزیل کسل و کاهلی اندام و آرزوی شهوت طعام از وی بحصول می پیوندد و الجزء
ردیه منویه دور و نفور میکند و آنانکه با وجود بقای قوت و ظهور شهوت فعل مباشرت را ترک دهند با خولیا و خفق

ولشنج وسقوط شهوت وخفقان وهذیان وضیق النفس وحمق ورعونت واختناق رحم مبتلا میباشند واطبا
بالاتفاق اطلاق می آرند که در حدت وشدت حرارت کار گرفتن تبهای پیدا گردند یا ببلای سرعت انزال
رجال مبتلا میشوند ودر سردی مفرط اگر بافراط میکرده باشند بارعشه واسترخا مبتلا گردند ودر حالهٔ مخمصه یعنی
جوع رجوع باشیخ هم منجر بهزال بادق وعلت خفقان وخسارت بصبارت می باشند وکذا در امتلا نجلا وملا
توجه کردن منی باید بهر آنکه بنده وفتق واوجاع مفاصل حاصل نماید وبعد شرب شیر جوان وپیر مبتلا ببلای
فالج واسترخا میباشند وبعد تناول ماهی از جمله مناهی آمده است وبعد خوردن اغذیهٔ متشنج وکوامیخ و
ترشیها علت رعشه وسستی آله تناسل حاصل آید وکذا بعد اغتذاء لحم بقر وعدس با علت دوالی وتعقد
مفاصل روی نماید وبعد فواکه رطبه هم نسوان را زیان می آرد ودر حالهٔ احتقان بول وبراز باینکار پرداختن
از خود خود را در بواسیر وبواصیر انداختن ست ورای ذکریا رازی بران رفته که کثیر الجماع را استفراغ دماغ با
تنقیه کمتر میباید وکذا بعد حرکت مفرط یا ریاضت ومسهلات از خفت وضرر پرهیز واقعی میباید بالافراط
وعلامه انطاکی بالاتفاق اطلاق می آرند که طریقه زناشوی با عورت صغیر وکبیر چنانچه کمتر از سیزده ساله
وبیشتر از پنجاه ساله اشد الممنوع ست وکذا النسائیکه با برودت ورطوبت عمر هم میباشند مجامعت اورا سخت
مضر میدانند ورای بعضی حکما بران رفته که چون عمر عورت از چهل سال تجاوز نماید زناشوی را نمی شاید و
اندرین صورت واجبست که اول بمعمولات وبخورات مسخنه وطیبه بتسخین فرج پردازند وبعد در ستنج ها
در کار گرفتن میشاید تا ازوی حسب المدعا خاطر باستیعاب کامیاب باشد وبعضی اولو الالباب اندرین باب
بتاکید مزید برنگارند که مباشرت در حق نساء ورجال برین اشکال میباید که مردان وزنان اول از دقاع
بانیکوترین وجه از خبثین یعنی بول وغایط خود را خالی نمایند وبستر بر بساط پر نشاط که بس نرم وگرم با
لذت گلریزی وعطر بیزی معطر شده باشد بمقام رحمت استراحت مینمایند وفاعل ومفعول دوش بدوش
نشسته بمکالمه ذوق وشوق انگیز باخیز ومیز تمام همکلام میباشند وهنگامه نازونیاز برگرم گردانند پس رجال
باری زدی وصال با قوت اندام وانتشار مالا کلام که بی اندیشه وخیال خارجی وملاعبت که بشهوت صادق
فائز ورسیده باشند از چشمه نوشین آب زلال می نوشند وپس حلمه پستان زنان را با سر انگشتان خود نرم تر
گرفته مبالغه اندرین اثنا یکدیگر را تنگتر در آغوش میکشند تا بچشیدن چاشنی بر ودوش واحساس لذت
کنار وبوس در سر هر دو مشتاق سودای کامجوی بحرکت در آید وعند التوقان متشکل بر شکل دو پیکر می باشند و
بعضی بران رفته اند که مرد هر دو سرین زن بلند تر گیر زیر کرده بر دهلیز حره یعنی فرج بسایند تا چشمان عورت
بحمرت گرایند ونفس تند وتیز میزنند پس ایلاج با سرعت وچابکی گردانند واخراج با نرمی وتدریج میسازند
وبعد انزال فی الحال از یکدیگر جدا می گزینند از برای آنکه توقف فاعل ومفعول در یکجا نمودن بالججهت
تصلیب قضیب فتوری وقصوری راه میدهد بلکه در دیگر قوای هم ارخای پیدا وهویدا مینماید وبعد انفراغ

این استفراغ با آب گرم غسل مینمایند یا فقط آله تناسل میشویند وبعضی اطبا بران اند که مرد وعورت بنابر حصول
فرحت ونشاط بر بساط عشرت بالمواجهه یکدیگر بنشینند وگلهای مراد از گلشن تمنا رعنا بطمانیت خاطر برچینند
چنانکه بسخت لب بالب وبر بر بار برآشناد تماس مینمایند تا سودای کامیابی بخیز ومیز شدید در فاعل ومفعول پدید
می آید وپس باتنگی تمام هم آغوش خود را در آغوش آورده شیره حیات از پستانه خندانش چندان نوش نماید که
تا در مخیله هر دو محب یعنی زن ومرد هوای کامرانی وحصول لذت جسمانی ارتفاع میگیرد وسواد بصیری وبغرادی
در خاطر یکدیگر تراکم پذیرد پس فی الحال باید که نخل دو شاخه بالا برداشته ملازاده را در کار گرفتن مامور فرماید
وگرداگرد کمر یکدیگر چیزی بکردار متکا بالبستنی نیکو بسته بازاء حرکات وصدمات معلومه پردازند وبعد از انزال
زود در جال از نساء جدای گیرند بلکه بر بستر یکدیگر آرام نگیرند وهرگاه لگائیدن ماده منی با حرکت در آید از برآمدن
آن امنع نفرمیداز برای آنکه حبس او محدث قروح وفتله واوجاع مفاصل میباشد وجماعیکه بر پهلو کرده رود
با وجاع نقرس وعرق النساء ریا اعوجاج ذکر مبتلا مینماید فائده هر خیالیکه در حال انزال در خیال فاعل ومفعول
در آید خواه محمود بود خواه مذموم مولود هم بدو النس با صورت می گیرد انتباه اغلام یعنی غلام پاره گی کردن که
در شرع شریف حرام ست عند الاطبا هم منهی عنه است از برای آنکه ضرری تمام در اندام رو دهد وخضخضه که
عبارت از استمنا با حرکت دست خود یا غیرست آن هم مورث غم ومحدث هم ومسترخی اعضاست بحدیکه اعاده
قوت مباشرت بعد زوال بر محال میباشد وهمچنان مباضعت با زنان حائض ونفسا که در شریعت غرا قطعی التحریم
ست نزد اطبا هم زبون ترست چنانچه با بیماریهای جلد وافرنجی وداء الاسد وغیره مبتلا مینماید وکذا اجماعیکه با مرجیه
وعاقره ومتروکه که بی مزاولت مباشرت بروی مدتی گذشته باشد محدث بیماریها گرداند شد فائده بر ظاهرست
که مدار لذت مباشرت بر تنگی وخشکی وحرارت وعطریت فرج ست وبرعکس او مختص با هرج ومرج ذکریا که بهر
گروه اطباست اندرین باب رقم زده است که بر تواریخ معینه هر ماه قمری ماده قوت باه یعنی شهوت مردافگن زن
عضوی در اعضاء نسا جلوه پذیر وجلوه گیر میباشد وعلی هذا القیاس بر تاریخ دیگر در دیگر جا استبدال و
انتقال می پذیرد وهرگاه دست یا انگشت وگو مباس واحساس عمل خاریدن آشنا عضوند گو میشود فی الحال
انزال مینمایند وشیفته وفریفته صورت رجال گشته از غلبه ذوق وشوق هر تقنت کرده دل مشتاق تکا مینمایند
ودر هیچ حال دوری ومهجوری او برخود نمی پسندند وبجز اختلاط وارتباط هردم وکلمه خیر مقدم [illegible] دیگر
در خاطر نمی بندد فائده هرچند که فقیر با پیرانه سری بوده است وهیچ پیچ بر تحریر وتسطیر این قسم مسائل نبود
مگر بعضی احبا واخلا که طلبگار لیل ونهار اند معنی بودند وبار بار میگفتند که مترجم اردو نگار هم از کیفیت جماع زبان
امتناع پرداخته ودائما بارمز وایما التجا بگدائی نمودند وفرمودند اگر از قواعد الفیه شاهیه چیزی ایزاد کنند میشاید
پس بحکم المامور معذور بندی از هفت بخیه اشارتی آورده انتباه اگر انزال رجال بیشتر از انزال نساء بود در میان
آن مرد وعورت با هیچگونه مودت ومحبت صورت نمی بندد وهر آن وهر زمان عورت از صحبت مرد بعذر [illegible]

متنفر و دور میگردد و اگر برعکس یعنی بظهور رسد یعنی بعد از عورت مرد انزال میکند آن عورت در جمیع حال
مسخر و منقاد مرد میباشد فصل در استرخاء قضیب یعنی استرخاء آلهٔ تناسل اگر از برودت و رطوبت باشد
علاجش تنقیه در فالج و استرخا گذشته بعمل آرند و حقنه و حمولات و ادویهٔ مسخنه بمالند و اگر از ترک مجامعت خارج
مدت طویل باشد و کار بدان حد رسد که طبیعت از کار تولید منی باز ماند چنانکه در ایام فطام شیر متولد میگردد
مجرب روغنهای گرم نیمگرم نموده مالش کنند و اطلیهٔ مفرحه ذکر در استعمال آرند دیگر از برای ضعف قضیب و
عنانین را نافع افتد دیگر دو صد عدد مورچه قبرستان در شیشه کنند و بر دو دو اوقیه روغن زنبق بریزند و تا هفت
روز مقابل تابش آفتاب بدارند پس صاف نموده مالش نمایند و دیگر پیاز نرگس یکشبانروز در شیر تر نمایند و صلایه
کرده مالش فرمایند و اگر سورنجان و مر یکی از هر یکی یکمثقال اضافه کنند زیاده تر مقوی خواهد شد دیگر شحم
شیر فقط بر ذکر بمالند استرخای آلهٔ تناسل را دفع کند و کذا شحم سوسمار تنها کافی باشد مجرب بر زمین چیسان آلهٔ
تناسل سه سه عدد زلو بچسپانند و آنچه از خون بر آید بر و مالش نمایند و کذا خون مرغ با قدری شهد ضم نموده
علی التواتر دلک نمایند دیگر اذراقی عصاره برگ یاسمین از هریکی یکجزو بگیرند و در روغن کنجد آمیخته تا
کنند انتباه باید دانست که درازی قضیب تا سن نمو صورت بندد و در سن وقوف صلابت و سطبری حاصل
شود و تدبیرش چنین تحریر نموده اند که اولا با چیز درشت بمالند و بروغنها گرم مالش نمایند دیگر اگر زفت
فقط طلا نمایند محمرات همچون عاقرقرحا و مویزج طلا فرمایند بغایت نفع بخشد دیگر زلو خشک کنند و
بروغن کنجد آمیخته بر ذکر مالش نمایند و کذا خراطین بروغن کنجد بمالند درازی آلهٔ تناسل حاصل گرداند پیاز
نرگس مغلظ و سمن قضیب دیگر خولنجان در روغن گرم ضم نموده مالش دهند دیگر سرشف سفید قسط
ترکی اسکنده باریک کنند و بعسل آمیخته طلا کنند فصل در کثرت شهوت سببش اگر کثرت خون و منی بود
خوبی بدن و رگ گواهی دهد این را علاج نباید کرد که ضرر دارد و اگر ضرورت افتد بفصد و اسهال پردازند
و با تناول حموضات و تقلیل ماده شهوت نمایند و اگر حدت منی بود تبرید کافیست و اغتسال آب سرد نفع
کمال می بخشد و صندل طباشیر و کشنیز نشاسته و خرفه خشخاش کافور کدو و گلسرخ آب سرد دیگر دار برد
این جمله قاطع باه هستند و استفراغها بکثرت نمودن و خفتن بر پهلوی راست عادت ساختن و کذا البتن بر
بر پشت و بکثرت نشستن بر سنگ و صلب دیگر اشیا فصل در در روی منی و ودی و مذی منی رطوبتی باشد
غلیظ و سفید که از اوعیهٔ منی بالذت و وقت شهوت خارج گردد و بعد خروج او انکسار در ذکر و نقصان در
انتشار رو دهد و بوی از وی همچون طلع یعنی یاسمین بمشام باستشمام در آید و مذی رطوبتی است رقیق تر از
منی که در حالت وقت برای انهمار مجرای منی و منشار و رجال سیال میگردد و ودی رطوبتی است سفید رنگ کم
از رنگ منی همراه بول یا بعد از بول بر می آید و سبب ودی در هریکی سبب ضعف اوعیه یا اتساع مجرای یا از
جماع یا رقت و حدت آن میباشد علاجش در ازاله سبب کوشند دیگر تبهار سرد و تر همچون شراب نیلوفر

و عناب و بنفشه همراه گلاب بنوشانند دیگر بلوط کندر برابر وزن کوفته بیخته خورانند دیگر جوز بویا عاقرقرحا بسباسه
دارچینی قرنفل اسپند کنجد افیون عسل هموزن جمله کوفته بیخته خوردن دهند حلوا کثیر النفع عروق کبیر و آرد
گندم قند روغن بادام گاو از هر یک سه جزو بعمل آرد و این حلوا طیار کرده خورانند دیگر تخم تمر هندی همراه شکر سادی
الوزن و شیر گاو بنوشند دیگر تخم کاهو سداب فنجنگشت از هر یکی سه جزو تخم شهدانه از هر یکی دو جزو گلنار یکجزو
همه باریک کنند و با آب سرد اختیار کنند مجرب اصل السوس خراشیده دو درم گلنار چهار درم تخم کاهو سه درم تخم
سداب فنجنگشت از هر یکی پنج درم بطریق مذکور یعنی معروف خوردن دهند سفوف از برای جریان منی و ودی و مذی
نافع آید صفته تخم گل سوسن سلاجیت قاقله صغار و کبار حنظل یا رب السوس نقل کشته طباشیر تمام ادویه علی
السویه بگیرند و کوفته بیخته بعسل سفوف با آب استفاف کنند سفوف مجرب از برای دروزمنی و کثرت جریان
بول و ضعف اندام و ضعف اوعیهٔ منی بسیار مفید است صفته فوفل تف داده هفت مثقال دارچینی برابر گرفته کو
و بیزند و بر روی بیضهٔ مرغ و شکر سفید آمیخته خوردن دهند و ادویه دیگر در بحث سرعت انزال و سلسل البول
بتحریر پیوسته در عمل آرند و قتی اندر این باب نفع تمام بخشد فصل در منی الدم یعنی برآمدن خون در جای منی
سبب او ضعف خصیه و گرده باشد علاجش تقویت گرده نمایند و خصیه بروغن مصطکی چرب نمایند و اگر در
روغن مذکور گداز نهند بیشتر باید و ماء جبل تازه خوردن هیچ بدیل و بی بدیل میباشد فصل در کثرت احتلام اگر
برودت آلات تناسل باشد هنگام نیام که حرارت متوجه باطن گردد آنرا بحرکت داده در عالم خواب انزال
سیال گرداند علاجش تدابیر که در در روی منی تحریر شده گذرانند و قطعه سرب بر پشت محاذی گرده بستن
نفع تمام دارد فصل در فریسموس این مرضیست که قضیب دائم قائم باشد و پی در پی حالتی بکر در انتشار
حاصل آید علاجش اگر از غلبه خون بود تنقیه و تبرید مفید بود و اگر از غلبه رطوبت باشد قی نمایند و چیزهای
باد شکن بکار دارند اکلا و طلاء و روغن سداب بر عانه و پشت بمالند فصل در رغد ریطه این مرضیست
در حال انزال غائط هم بیرون آید و سببش ضعف شرج و دیگر اعضاء رئیسه کثرت رطوبت علاج تقویت
نمایند و شافه از اقاقیا و رامک گلنار و صمغ عربی ذکند و برداشتن وقت جماع و بروغن بادرین مقعد چرب داشتن
فائده باید که هنگام مباشرت از غائط و بول انزال خود را خالی نماید و بیشتر بستر بر آید فصل در ابنه این
مرضیست که در معاء مستقیم حکه پدید می آید خداوند علت در هر جماع کنانیدن بخواهد علاجش در امراض مقعد
بتقلید مترجم اردو نگارش رفته فصل در اورام الانثیین سببش اگر خون باشد عظم ورم و ثقل و
حرارت و رگ گواهی دهد و اگر از صفرا بود بشدت و حدت حرارت باشد علاج فصد و حجامت بر پشت
ساق نموده مرد ابو عات طلا کنند و قاعده تمام که در اورام عنبوطات و اگر از بلغم باشد رخاوت و سفیدی ورم
بار میباشد علاجش قی نمایند و مسهل و منضج بلغم تجویز فرمایند و آرد باقلا و نخود با عسل تضمید مفید دانند و اگر از
سودا باشد قلت درد و صلابت و کمودت رنگ ورم بر وی گواهی بخشد تدبیرش با ادویه ملینه نمایند و منضج

ومسهل سودا داده ماده مستفرغ فرمایند و اگر ماده ریح بود عضو منتفخ بود و از آثار ماده معرا باشد علاج
تکمید مفید دانند و کمونی خوردن دهند ولبقی ومسهل پردازند وقی در امراض سفلے نافع وبی خطر بود و این عده
یاد دارند فایده ورم که در کیسه خصیه باشد اعراض او سخفت باشد اما آنچه در بیضه بود شدت تپ و عطش شدید
پدید میباشد **فصل در تعظیم الانثیین** یعنے بزرگ شدن خصیتین و این علت از قبیل سمن است نه ورم علاج
تدبیرش آنچه در بحث پستان گذشته بکار دارند و بیخ شوکران ولفاح و پوست خشخاش و حکاک حجر الامر در
آب کشنیز طلا نمایند و کذا گل ارمنی با سرکه هم بفرایند نیکو عمل کند **فصل در عاقونا** و این علتی ست که
قضیب با فم رحم حالتی بکردار اختلاج رو دهد **علاج** به تنقیه و تلطیفه خون پردارند و بعد تنقیه تمام اندام
زلو بر قضیب و فرج زنان چسپانند بسیار نافع افتد و اصلاح در اغذیه دائم مرعی دارند **فصل در وجع
الانثیین** سببش اگر ورم بود ذکر او در ورم گذشته و اگر ماده ریح بود درد منتقل میباشد **علاجش**
تکمید و تدهین بادهان کافیست و اگر سوء مزاج حار باشد یا بارد معدلات او بار ها گفته شد و شربا
و طلاء در عمل آرند و اگر سبب وقوع ضربه و سقطه یا صدمه باشد فصد نمایند و ضماد از بنفشه و خطمی و
عنب الثعلب و نیلوفر و کدو نافع بود **فصل در تصغر الخصیه** سببش اگر برودت باشد که بیضه را افسرده کند
تدبیرش باستحمام علی الدوام کنند **فصل در ارتفاع الخصیه** و وی آنست که خصیه یکے یا هر دو از خریطه بالا
رجوع نماید و در مراق در پرده پوشیدگی می در آید و اندر ینحالت تنگی و تقطیر بول و فتور در حرکات و سکنات
هم بظهور می آید چنانچه از غایت ارتفاع در کیسه چیزی معلوم و مفهوم نمی گردد اما از ارتفاع اندک بجز
وجع خفیف آسیبی نباشد بلکه گاهی درد خفیف هم نمی باشد و چون این ارتفاع دیر ماند آفت شدید
پدید می آرد **علاجش** استحمام ست و روغن فرفیون بهر جذب مالیدن و اگر در آب زن نشانند و محجمه بزرگ
بر خصیه گذارند و بتدریج مکیده فرود می آرند فایده گاه باشد که قضیب هم مرتفع گردد چنانچه در ظاهر
هیچ اثر نماند تدبیرش همانست که بهر نزول خصیه گفته شد و روغن قسط و بابونه و عقرقرحا و مانند آن طلا نمایند
فصل در دوالی الصفن و وی آنست که رگها بر سطح کیسه خصیه بظهور در آیند همچنانکه بر پا مردم
ظاهر میباشد **علاجش** همان باشد که در دوالی پا گفته آید و صلابتی که در کیسه خصیه بظهور میوندد بدانچه
در ورم گذشت بعمل آرند **فصل در استرخاء الصفن** یعنے فروهشتن کیسه خصیه **علاج** مازو و آس و گل
و گلنار و مانند آن قابضات ضماد نمایند و یا طبیخ او نطول نمودن **فصل در قروح قضیب و خصیه و
حوالی او** و این انواع باشد یکی آنکه قرحه نو و تازه باشد دوم آنکه کهنه و مزمن باشد **علاج** مردار سنگ و
توتیا نماید و ذرور او مرهما و اگر خون غالب باشد فصد کنند و دم الاخوین و کندر از هر یکے دو مثقال
مردار سنج از هر دو از هر یکے دو درم بروغنگل مرهم کنند و بر نهند فایده جرحی و قرحیکه در احلیل بظهور
میرسد حرقت بول و درد در ان محل علیل مے پندارند تدبیرش از قرحه مثانه برگیرند **فصل در ورم قضیب**

تدبیر او که در ورم خصیه تحریر در آمده است بعمل آرند **فصل در حکه خصیه و قضیب** سببش انصباب ماده لذاعه باشد علاجش
فصد باسلیق کنند و مسهل صافی کنانند و قنبیل و کبریت زرد و توتیا سبز باریک نموده در مسکه آمیخته بمالند و دیگر آثار را
در ظرف مس کنند و در و حنا و شاهتره و کبریت زرد و گلنار و مردار سنج محرق و توتیای کرمانی مقلو از هر یکے
یک درم باریک کرده انداز ند و بروغنگل باهم ضم نموده مالش دهند و اگر غلبه صفرا باشد مسهل صفرا دهند و بآب
گرم شستن و سفیده بیضه طلا کردن مفید دانند **فصل در شقاق قضیب** سببش غلبه یبوست میباشد علاجش
از شقاق مقعد جویند **فصل در ثالیل و بثور صلب** که بر قضیب و نواحی او پدید می آید سببش غلظت ماده
باشد **علاج** سیاه دانه و سرکه با پیه مرغ آمیزند و طلا سازند و هر چه در بحث ثالیل مطلق گفته رود بدو رجوع
آرند **فصل در سده مجرای قضیب** سببش اگر بثره بود بول بدشواری آید و حرقت رو نماید **علاجش** فصد کنند
و شیره تخم خربوزه بشراب خشخاش بنوشند و لعاب اسپغول بگلاب ترتیب داده و شربت بنفشه و بادام
بر سبیل دوام علیل را داده باشند و شیاف ابیض بروغنگل و شیر دختران چکانند و گاهی از خلط لزج این
علت بظهور میوندد و علامتش بول بعسر بر آید و درد و حرقت هیچگونه رو نماید تدبیرش مدرات نمایند و طبیخ
مرخیات نطول نمایند فایده گاه باشد که لؤلؤی در مجرای قضیب بروید و از آن سبب بول بدشواری بر آید بآلات
فصد صاف در اول زمان الامان بخشند و در آخر لا علاج میباشد **فصل در اعوجاج قضیب** و وی آنست
که قضیب کجی گیرد و از ان بسبب درد رازی او قصور بظهور میوندد سببش تشنج عصب بود یا ورم عضله باشد
علاج تنقیه نمایند بمسهلات بلغم و سودا و تلیین عضو با وقت بمالیدن فرمایند روغنها و قیروطیها مالیده بس
بدست راست گردانیده بر بندند تا راست شود **فصل در تدبیر ختن** ختن بالفتح ختنه کردن و قطع نمودن
قلفه است یعنی پوست بالای سر ذکر که انقطاع او در مردان از ادای سنت و نظافت است و در زنان باد یه
لذت از برای آنکه بی کشف او هیچگونه لذت در مرد و عورت صورت نه بندد و کشف اینمعنی در فصل رتق منکشف
نموده آید پس بنا بر جرح جراح واقف کار و هوشیار میباید تا زیاده از ضرورت قطع از و چیزی منقطع
نگردد و بعد از انقطاع قلفه خاکستر کعب گوسفند پاشیدن بسیار سودمند می آید و بگر بینه در بول او گاو
تر نماید پس بر روغن کنجد بیالاید و شب یمانی بر و پاشیده نهادن خون را از جریان باز میدارد و مختون را
فرماید که از بول نه ایستد از برای آنکه بمجرد شاشیدن درد جرح ختنه تسکین مے گیرد و در روز سیوم که جراحت
رو به یبوست نهد روغنگل و موم مرهم ترتیب داده گذارند و اگر از وی هم فایده مترتب نگردد سندروس باریک
نموده بپاشند و اگر ریم کند یا تعفن گیرد فتیلے از کافور و موم و روغن کنجد و سفیده تخم مرغ بیالایند و امده
ارباب دانش نگارش نماید که در ایام صیف در وقت عصر و در ایام خریف در وقت فجر و در فصل شتا
در حال زوال ختنه کردن باید و میشاید که ختنه اطفال خورد سال در فصل بهار نیکوست و در بالغیه
خریف با بسیت و سیوم در امراض رحم رحیم کریم جهان آفرین در کارگاه ... هو امتکون

وصور گوناگون بخامه تقدیر بمنصه شهود و صفحه وجود جلوه ایجاد و تکوین بخشیده است از آنجمله رحم یکی عضو از
اعضای تجبیس نسا را مابین مثانه و قدام معا مستقیم مشکل بشکل قضیب و خصیه مقلوب با قدرت تقعیب او
از لیفهای عصبانی ذو طبقتین پیدا گردیده و فوهات عروق از جهت اندفاع فضله طمثیه بدو متصل گردانیده
از انجاکه حق جل و علا امزجه اعضای نسوان نسبت بمزاج مردان قلیل الحرارت و مائل با برودت مخلوق
فرموده و معهذا در عالم سوان حرکت و ریاضت که بنسبت با مردان قلیل تر و کمتر تفویض نموده از انجهت غذای
ایشان در تمام اندام بدل ما یتحلل و تقلیل علی الدوام نمیاید چنانچه چیزی از وی بطریق فضاله باقی میماند پس
فضله مذکور از فوهات عروق مذبور یعنی زهدان باسم طمث و حیض ماه بماه یا گاه بیگاه بیرون میتراود و رحم
را محاذی فم فرج قریب با مخرج بول مجرای است از جهت اخراج طمث و ایلاج ماده زرع یعنی منی و تولید ولید
باسم دهانه رحم که در حالت جماع بنا بر ابتلاع منی باز میگردد و بعد از آن فراز میشود و بر دهانه فرج غشای باریک
میباشد که ازاله بکارت عبارت از وکنند و جنین دران حین که در رحم قرار می پذیرد دهانه مذکور با هم منضم
و مغلوق میشود و در حالت ولادت از کار قدرت بی نیاز باز میگردد و فضله طمثیه در حالت حمل غذای جنین
میشود و تا مدت رضاعت متذخر و مستحیل باشیر میگردد و طبقه درونی رحم مغاک دار آفریده شده فائدهٔ این مغاک
استمساک جنین داشته و در طبقه درونی زهدان نسوان دو افضیه رستنا چپ و راست میباشند فضای ایمن رحم
نسبت با پسر او اسخن گمانسته پس خلقت ذکور در فضای مذکور میباشد اما گردن هر دو افضیه واحد است و گفته
اند که در بعض حیوان افضیه حسب تعداد پستان میباشد و از آنجهت همان قدر بچه می آرند و بعض از بهر آن مخلوق شده
که از ثقل و امتداد جنین متالم و رنجیده نمی گردد و طبقه بیرونی زهدان بمنزله غلاف است مر طبقه درونی را و
آنچه در حالت مساس یعنی دخول با مقطع و وصول سر آلت در گردن مذکور با ذکور با جماس مے در آید او دهانه زهدان
و اطبا گفته اند که این گردن کم از شش انگشت و زیاده از یازده انگشت مضموم صلاحیه اونی باشد و ولوج و خروج ذکر
در گردن رحم میباشد و لوافق عنق که بضم اول و فتح ثانی بمعنے گردن با قضیب ذکور موافقت و مرافقت عورت
با مرد میباشد و عدم تطابق ممر مخالفت و مخاصمت در اکثر امر بظهور مے پیوندد و کذا عقر از وی هم صورت
می بندد و در اقصار گردن زهدان نساء دو خصیه کوچک و مستدیر الهیئت موضوع هستند که منی در آنجا
پیدا گردد اما منی زنان نسبت با منی مردان رقیق تر و با خون طمث مشابه و رقیق تر میباشد از انجهت حکما
قدما بر وجود منی اناث اطلاق نمی آرند و گویند که خون مذکور بحرارت قضیب مذکور گداخته و منی نفیخ بوده در
رحم با منی مردان ریخته شود و حمل پیدا آرد و آنانکه انکار پیدا آرند ازینچنین قسم مسائل و دلائل بیتمایند و چنین فرمایند
که اگر حمل زن بدین طور بودی زن با عمل سعتری که بفتح نام آلت چرمین است که زنان بدکار بجای او
مے
فم شهوت مینمایند بتر ریختن خون مذکور بے ذکور حامله نگردیدے و اولوا الالباب قد ما جواب دهند که چون تا در
میرسد حرف . . . موجود بود اما بجز احتکاک و اصطکاک با یکدیگر در وجود نمی آید پس بر قیاس خون منجمده

زن بولوج و خروج قضیب جامه کر با تصیب مے باشد گداخته همراه منی مرد در رحم انداخته شود و حمل پیدا می آرد اما
متاخرین باتفاق مفسرین بر وجود منی رجال و نساء بمقتضای فحوای آیه کریمه فلینظر الانسان مم خلق خلق
من ماء دافق یخرج من بین الصلب و الترائب اطلاق می آرند و گویند که قوت عاقده در منی مرد و قوت
منعقده در منی نساء حق جل و علا پیدا فرموده است که از عمل هر دو قوت حمل پیدا میشود و پس و خون حیض مدد کار
منی ها میباشد و تکون عضوها از منی مرد و نساء بمقتضای این فرد است فر دلحم و جلد و شعر و خون از طرف مادر
شد چهار ÷ استخوان رگها و جربی عصب از آب پدر ÷ و حکیم عالم فهیم قادر بخش گیلاسی اندر بینا در کتاب
خود که بامنتخب القوانین موسوم است مرقوم ساخته که از آب پدر موی و ناخن و ماده دندان و دیگر استخوان ظهور
میگیرد و از آب مادر یعنی منی لحم و شحم و مغز و خون و عضلات و اعضای رئیس همچون دل و جگر و دماغ و شش
و رگ ده و کلیه و مثانه پیدایش می پذیرد و الله اعلم بحقیقة الحال و بعضے بر آنند که اگر رجال در حالت انزال صورت
زن خویش یا بیگانه بحضور خاطر پیش مخیله خود حاضر و ناظر بنماید از تاثیر این تصور فرزند او نام دو کوسه زاید
یعنی او را ریش نمی آید اگر آید تاهم ناقص و کمتر آید و کذا عورت در خلوت صحیح رجال یعنی حالت مجامعت تصور
صورت مرد خویش یا بیگانه انزال می نماید و حامله شده دختر زاید از تاثیر فعل مذکور دختر او را ریش و بروت
بظهور مے آید و گفته اند که اگر ماده زرع یعنی منی ها هر دو دو بخش گردیده در هر دو بخش زهدان یعنی افضیه رحم
قرار میگیرند از وی فرزندان توامان بوجود میرسند و آنقدر بغیصورت هم اگر منی مرد بر منی عورت غالب مے آید
یعنی در مقدار بیفزاید هر دو فرزند نرینه مخلوق میشوند و اگر بالعکس این صورت بوقوع میرسد هر دو دختر بحیات
میرسند و آنقدر بمعنی اگر منی مرد زیاده و منی زن کمتر در افضیه مذکوره یعنی هر دو قرار می پذیرد از بحیث یک
پسر و یک دختر توامان میزایند و اطبا اندازه ربوبیت دانوشته با عتبار کثرت مقدار زرع یعنی ماده منی مرد
و زن داشته بر نگاشته اند که هر گاه ماده زرع در رحم قرار میگیرد چند حالات می پذیرد چنانچه احوال آن مفصل
گفته آید انشاء الله تعالے پس هر گاه منی در رحم قرار گیرد در رحم هم از جمیع سوا امراجات رموانعات معراد میراید
در دمی باثر قوت عاقده و منعقده مزاجی پیدا شود و چهار نقطه بگرداب حباب در چهار محل یعنے یکی در جای دل
و دیگر در محل دماغ و سیوم در جای جگر و چهارم بر مجموع محتوی گردد و فوهات عروق که مذکور شده اند رو بدو
می آرند و رده ناف متکون گردد و غذا رحم جنین نافذ گردیده و در تمام اندام با حالات و رانده با خلقت
مجانز گردد و با ظهور شعور و اظفار یعنی ناخن بوجود می آید فائده در ذکر احالات جنین اطبا روشن قیاس
جنین بر نگارند که با مر ایزد سبحان و رانا این حالت اولی در مدت یک هفته تمام می گیرد چنانچه اندر نیمه است
ماده زرع از رقت بغلظت در آمده و در چهار جا بارا ده قسام ازلی وحکم حکیم لم یزلی در چهار جا
همچنانکه مذکور گردیده است نوزیع و تقسیم می پذیرد پس در حالت ثانی بحکم سبحانی رنگ او که سفید بود از سفیدی
با سرخی تبدیل مینماید و در حالت ثالثه نقشا بروی همچون غشا نیکه بالای عنبر از نگهداشتن در هوا متکون

بران صورت پرده غلیظ تکوین می پذیرد و اطبا دانش پلند اینحالت را باعتبار بستگی و تجمید خون علقه نام کرده اند و گفته اند که اینحالت در مدت شش ایام صورت اتمام میگیرد و در حالت رابعه با حالت علقه تغیر پذیرفته صورت مضغه یعنی پاره لحمانی بامر یزدانی میگردد و در ین مضغه دمبدم تراوش خون طمثیه و خون حیوانیه مستعد قبول صورت و جان از حضرت جان جان فائز میشود و این مضغه را بعضی عضو از عضو ها متمیز میشوند و صورت می پذیرند و اتمام اینحالت در دوازده ایام می گردد و در حالت خامسه اعضای اصلیه که کنایه از عظام و اعصاب و عروق ضوارب و غیر ضوارب است با دیگر اعضاء منویه بایجاد میرسند و قرین اینحالت جنین مزاج رجولیت و انوثیت یعنی نری و مادگی هم میگیرد اینده و این حالت در نه ایام مرور میگیرد و در حالت سادسه باقی عضوها با خلقت نیکو و پیوند در بند مفاصل حاصل می آید و اینحالت در پنج ایام باتمام میرسد و بعد او تا ششماه که اقل مدت حمل است به نشو نما باقی اعضا همچون ظهور شعور و اظفار بامر کردگار میرسند و گویند که احالات مذکور در ذکور در مدت قلیل و در اناث در مدت طویل بسبب کثرت برودت تمامیت گیرند و جنین در دو چند ایام خلقت عضوها متحرک میشوند و در سه چند ایام حرکت بقوت رسیده در وجود می آیند و بعضی حکما یکدار فاضل کوشیار که از ماهر از اندازه شناسان منازل فلک دوار و آثار شماران ثوابت و سیار بوده است و شیخ بوعلی شاگردی او نموده چنین فرموده که مدار کار بقا و فنا جنین در اول کار وابسته بقاء رحم از جمیع سوء مزاجات و دیگر وارادت خارجیه و اعتدال حال ماده طمثیه که مدام متدرج مواد لبنیه میگردد میباشد و سپس باقی بر ادوار افلاک و تاثیرات کواکب دریه با دیگر ثوابت و سیار ثابت و برقرار میماند پس آنچه متعلق زهدان میباشد در احتباس نفاس گفته آید و حالا مذی از خواص تاثیر کواکب حسب مقتضای فاضل کوشیار تحریر کرده رود چنانچه طبایع انسانی تابقای زندگانی منحصر شرف قوت فطری و طالع وقتیه اختر سبعه میباشد چنانچه از ابتدای خلقت جنین یعنی حین انزال نطفه در رحم تا حال وجود مولود متکیف و متاثر میگردد چنانچه در اول ماه از اثر برودت زحل که سرد خشک است متاثر میشود و بتاثیر او ماده زرع یعنی نطفه غلیظ القوام میگردد و در ماه دوم با اثر کفالت مشتری که گرم و تر و سعد اکبر است باشتراک سعادت او رنگ نطفه از سفیدی با سرخی تبدیل مینماید و از تراوش خون طمثیه از صورت علقه با صورت مضغه هم تبدیل میفرماید و در ماه سیوم با اثر ولایت مریخ که بنام بهرام هم شهرت تمام میدارد از تاثیر طبع او که با حرارت و یبوست مایل تر است تمام اعضای رئیس و خادم رئیس فائز میشود و در ماه چهارم بتاثیر شمس که ممتزج سعد و گرم خشک و در مزاج ست بتوفیر قوت تنویر بحرارت میگراید و باستعداد مواد صالح از فیاض مطلق یعنی جان جان با فیضان جان بهره مند و مستفیض زندگانی میگردد و در ماه پنجم با اثر کفالت ناهید یعنی زهره که گرم و تر و سعد اصغر است مزاج ذکوری یا انوثی حاصل نموده بظهور شعر و اظفار حال صورت و جمال قوت معنوی لتقویت بمفاصل حاصل نماید و در ماه ششم که متعهد کار او عطارد بحکم کردگار میگردد و از اثر اعتدال مزاج او اعتدال طبع بکمال ترتیب می آرد و در ماه هفتم با اثر طلعت قمر که سعد طبیعت

باقوت شرف هبوط که در همه حال قوی الحال میباشد میل بخروج مینماید یعنی بوجود می آید پس آن مولود اکثر بقا را میشاید و اگر خلاف قوت او بزاید در تندرستی او خلل راه مینماید و در ماه هشتم باز حل از حکم رب یعنی خداوند مربی او میگردد و با اثر سردی و خشکی و کثرت نحوست او که نحس اکبر است حرارت و رطوبت اصلیه او یعنی جنین اندرین حین با قلت حرارت حالتی بکردار جمود می پذیرد پس اگر مولود درین ماه یعنی هشتم وجود میگیرد اغلب که در مدت یک هفته می میرد و با هیچ صورت صورت بقائی نپذیرد پس اگر ولید از کار تولید بامر کردگار رهائی نیابد و تا ماه نهم میرسد اندرینماه باز برجیس یعنی مشتری بسعادت خود بر وی میتابد و از تاثیر کمال اعتدال بحکم ایزد متعال موثر میگردد و قوی الحال بوده بوجود می آید و این مولود اکثر بقا را میشاید و سنت الهی هم برینحال با کثرت کمال اجرا یافته اما اقل مدت حمل شش ماه است و اکثر او چهار سال چنانچه محمد حسین واعظ کاشفی در معانی آیت حمله وفصاله ثلثون شهرا الکشف ایمنی نموده که ابوبکر صدیق رضی الله عنه شش ماه در شکم مادر خود بوده است و محمد منصور در تشریح منصوری ارقام ساخته که امام شافعی رحمة الله علیه بعد مدت چهار سال بوجود آمده بود

فائده بر عدم بقای مولود که بماه هشتم بوجود می آید بعضی بر آنند که جنین در ماه هفتم بعد اتمام خلقت اعضا و حلول نفس ناطقه بحصول قوت با حرکت قویه در آید و طلب خروج می نماید اگر قوی الحال و با اعتدال مزاج امتزاج امری دیگر خرق اغشیه نموده بزاید بقا را میشاید و اگر بدان قوت که باید و شاید نمی زاید از حرکت مذکور خسته و مندلول بلکه رنجور میگردد و قرین اینحالت در شکم می میرد یا در ماه هشتم وجود می پذیرد و در نصورت بخلاف هوا و تجدد رطوبت اصلیه و منطفی حرارت غریزیه بوده صورت هلاکت بعجالت مینماید و اطبا هند سرعت و لطوء کار هلاکت مولود بر وجود قلت و کثرت ماده اظهار که علتی است لیس ردی و متعدی محلل رطوبت اصلیه و حرارت غریزیه و مقلل قوت روحیه که حال و مفصل در فصل احتباس نفاس گفته آید در فهم و قیاس خرد می آرند و خون طمث حوامل بامر کردگار بر سه قسم منقسم میگردد چنانچه یکی از بهر تغذیه و تنمیه جنین بکار می آید و دیگر از جهت کار رضاعت مولود یعنی بچه بجانب پستان زچه استحاله پذیر با شیر میگردد و قسم سیوم بنابر نرم و گرم داشتن راه تولد مولود بنابر سهولت خروج جنین و مشیمه در رحم بامر رحیم کارساز بی نیاز میماند فائده در استدلال مزاج رحم از حال و رنگ طمث معلوم و مفهوم میکنند چنانچه قلت رنگینی و صفرت نشان حرارت است و معذلک یبوست لبها نساء و التهاب و اضطراب بر کثرت حرارت طبیعت رحم گواهی می بخشند و بدبوی و سیاهی رنگ خون طمث بر غلبه سودا و سفیدی بر بلغم و کثرت و رقت علامت رطوبت و قلت خون و هزال و ضمر کمال با ضعف و نحافت اندام علامات خاصه یبوست مزاج نساء را آگاهی بخشند ذکر ادویه نسخه فرزجه دوا المسک معجون فلاسفه و جوارش کمونی هر چه مناسب حال دانند خورانند و بروغن قسط و زنبق و زعفران مالش فرمایند و آنرا مشک و حلتیت حقنه سازند و آز جوز بویه و بسباسه و قرنفل حمول گردانند ذکر ادویه مضیقه فرزجه عفص و قرنفل مشک جوز بویه بسباسه کندر صندل آس گلنار هر همه آس نموده بعمل حمول در عمل آرند که جا

النفع ست و عند البعض مجرب آنکه لته باریک ترشیت دیگبار در طبیخ پوست انار تر نمایند و در سایه خشک گردانند
و بر معمول حمول پیش از دخول باهدت یکدو ساعت در فرج گذارند پس برآرند دیگر استخوان کبوتر سوخته بادیان
سوده بر بکارت ست دیگر شب یمانی مالیدن و عنبر اشهب با شیدن طیب و مضیق فرج ست دیگر بدوام استنجا
بعد پیشاب با آب طبیخ پوست ام غیلان در ایام حیض زنان اعاده بکارت نماید دیگر زهره مرغ سیاه رنگ
با قدری قرنفل سوده برنگ بکر میگرداند دیگر کبابه دارچینی زنجبیل بر سبیل مذکور در عمل آرند دیگر قرنفل کبابه
دارچینی علی السویه بروغن زنبق خوب صلایه کنند پس زهره مرغ و قدری عنبر و مشک اضافه کرده نگهدارند
و عند الحاجت بر ذکر و فرج بمالند دیگر پیه شیر با قلیلی بزر الانجره باریک نموده باهم ضم نموده بر کیر طلا نموده
زیر کنند بغایت قوت خواهد بود ذکر ادویه ملذذه کتیرا عاقرقرحا و ج برابر با عسل سرشته طلا نمایند دیگر
و کذا دارچینی در دهان بخایند و لعاب او بر ذکر مالیده ارتکاب بر وقاع یعنی جماع نمایند و مشاهده حال
لذت بر فاعل و مفعول از خود بظهور آید فائده استعمال ادویه ملذذه در هر همه حال نباید کرد از برای آنکه
از غایت لذت هوش فراموش نمایند و گاهی از کثرت لذت و فرح مفرط ضعف در قوی رو می نماید و نوبت
بهلاکت می آید فائده گاه باشد که حرارت در رحم بتر الم آید باید که صندل سوده با لعاب بر ده حقنه نماید
و یا بار القرع با آب کاسنی بنوشیدن امر فرمایند فائده ضروری الاظهار گاه باشد که رطوبت عفنیه بسبب
غلبه خلط از زهدان سیلان نماید تدبیرش همچنانکه در فصل در ورطمث بتحریر رود می نمایند دقی فرمایند
و غلبه خلط از حمول پنبه منفوش یعنی ندف زده برین معمول در تشخیص آرند که پنبه گرم کرده در فرج بدارند
پس در سایه خشک نمایند و از تلون خلط غالب برگیرند دوائیکه از برای سیلان رطوبت رحم بسیار بار
بتجربه رسیده صفته مغز تخم تمر هندی تخم بکائن صندل سفید شکر همچند مجموع با آب برد رعنب نمایند و
کذا مو چرس فوفل طباشیر کتیرا سته گل مختوم مازو سبز حب الآس از هریکی شش جزو پوست انار نه جزو موصلی
سفید دوازده آب یعنی آب انار با شکر سفید بقوام آرند و ادویه مذکوره بالا آمیز نموده بیامیزند و مقدار
چهار درم خوردن دهند انتباه در دیار هند بعضی رجال بسبب عداوت و خصومت چوبک اشنان یا صابون
بالنسوان خورانند و بدان سبب بلا سیلان رطوبت رحم مبتلا میباشند فصل در احتباس طمث بفتح
طا یعنی مطلق بند شدن خون حیض ست یا در ادوار یا مقدار او فتوری یا قصوری راه میباشد و آنرا چند
اسباب میباشد اول بسبب ضعف و ناتوانی اندام زیاده تر مدت از ایام معتاده بگذرد علامتش تقدم
استفراغات محلله و مقلله خون یا بیماری یا ماده حاده بر وگواهی دهد علاجش بتناول اغذیه و ادویه مقویه
مثل جوزه بچه مرغ نیم پخت و زرده بیضه نیمبرشت و شوربای دجاج و دراج مدام در صبح و شام خورانند
و گوشت گوسفند جوان و شیر یعنی شیر تازه بنوشانند و اگر بسبب بردت غلظت در خون راه می یابد علامتش
سفیدی رنگ چشم و جسم با کثرت بلغمیت بول و دیر از عدم انهضام طعام بر وگواهی بخشد علاج ادویه لطیفه

کنند و فواکه حاره که بکردار آثار میباشد بالاکثار خورانند و تخم کرفس و بادیان رومی و شکاع امشیج جوشانیده و با
قند شیرین گردانیده بنوشانند و تخم شبت و مرزنگوش و جوذبیه و سداب و بابونه و صعتر و اکلیل الملک جوشانیده
آبزن سازند و با دویه عطریه که با قوت مفتحه و ملطفه و تقطیع و تسخین همچون سنبل رومی و دارچینی و حب بلسان
و عود بلسان و جوز بویه و قاقله صغار کبابه و قسط شیرین متصف میباشند تکمید نمایند و بعد ترقیق و تلطیف
فصد صافن یا باسلیق فرمایند و حجامت ساق پای نمایند و باید دو روز قبل از نوبت ادرار خون فصد کنند
که انفع خواهد بود و اگر بسبب حرارت مجففه که دهان عروق زهدان مسدود نماید علامتش خشکی و حرقت رحم
میباشد علاجش بازاله حرارت نمایند و شیرخشت و سماق و نبات و مغز تخم کدو و خیار و بادیان مسحوق
فرزجه کردن و اگر بسبب تورم رحم باشد علامت و علاج او در فصلیکه مفصل گفته شود دیده رجوع می آرند
و اگر بسبب سمن مفرط که مسلک جریان خون زهدان بند نماید علاجش بکرات مسهلات دهند و مهزلات بعمل
آرند و اگر رتق مانع طمث میگردد علاجش دستکاری ست و بجز دستکاری رستگاری متعذر باشد فائده
علمای زمانه بر آنند که جریان حیض نسوان بهانه ایست اجابت تکفیر زنان و عفو تقصیر عند حضرت ایزد سبحان
و اطبا برنگارند که جریان حیض خاصه که با حال اعتدال میباشد دال یعنی دلالت کننده است بر زوال عقر و
ایجاب اولاد و هستبر چند امراض و اعراض که از احتباس او عارض میشوند همچون درد پشت و امراض گرده
گردن و رحم و اختناق الرحم و صداع و استرخا و ظهور بثور و فالج و استسقا و سعال عسر النفس و بهر و ضیق النفس
و خفقان و مالیخولیا و قطرب و مانیا و سوء مزاج معده و جگر و نقرس و اوجاع مفاصل و درد احشا و ورم
حشا و سقوط اشتها و غثیان و تشنگی مفرط و لذع معده و حمیات محرقه و افراط السمن و درد چشم و درد
گوش و زبان و رعقل و هوش و درد بینی و کب و اولو الالباب اندرینباب بسط تمام ارقام فرموده اند
که رحم عضویست لطیف و شریف که از اصابت آفت او تمام اندام متاذی گردند اگرچه قلیل تر میباشد ادویه
مفرده مدر حیض خواه از پیش و خواه از پس ایام حیض در عمل آرند صفته سلیخه شونیز اهل حرمل چند بیدستر
برنگ کابلی برنجاسف قردمانا بابونه قسط شیرین کبابه چینی پرسیاوشان فرسیون عود فاوانیا حیظمانا
نانخواه جاوشیر جعده سداب سعد کوفی زعفران تمام اسارون زوفای خشک تخم کرفس مرزنجوش کمادریوس
حبة الخضرا اشکلط اشیع آب نخود پوست خیارشنبر فافیت دیگر قرطم نشان اشنو بکرا بطبیخ ماز ریانه علی السویه
طبیخ نموده با شکر شیرین نموده غنیت دهند مجرب تخم خربزه بمثقال تخم کرفس بادیان رومی از هریکی
دو مثقال خیسانیده با جوشانیده با شکر سفید شیرین کرده با قدری روغن بادام قبل از ایام حیض بنوشانند
دیگر سنفه منقی ابجبر زرد از هریکی بیست درم تخم حلبه تخم کرفس بادیان رومی تخم انجره تخم کاسنی از هریکی ده درم
گل گلاب عسقط فوه از هریکی سه درم جوش داده و بشکر سرخ شیرین کرده بنوشانند دیگر تخم زردک تخم ترب
تخم کرفس از هریکی برابر بوزن گرفته و جوشانیده با گلقند آفتابی شیرین نموده بنوشانند و کذا تخم حلبه

و ناسخواه سحق بلیغ نموده باب گرم استفاف نمایند و دیگر تخم انجره و مرمکی با هم ضم نموده حسب معمول حمول کنند و
اگر اهل با عسل مصفی شب خیسانیده و صبحی جوشانیده بنوشانند نفع عظیم می بخشند و کذا روغن کلکلانج
و مطبوخ افسنتین و نقوع بزور و قرص مر و تریاق اربعه و تریاق فاروق و با دهرج در عمل آرند نیکو فائده
دهد فصل در کثرت طمث یعنی بسیاری خون حیض یا آنچه در ایام غیر معتاد می آید مسمی ست باستحاضه
اگر بسیاری خون باشد آثار امتلا بر ملا باشد علاجش به تقلیل خون و تنقیل اغذیه مقلله پردازند و با اماله
خون بالسنن ندیین و وضع محاجم زیر آن رهنمون میباشد و بعد فصد قرص کهربا دهند و یا نشافه ممسک
بردارند و اگر رقت و حدت خون باعث کثرت طمث بود آثار کثرت صفرا پیدا و هویدا باشند علاجش
به تنقیه و تلطیفه حرارت کوشند و از جهت تغلیظ خون تدابیری که در قسم دموی تحریر در آمده بکار برند و
صندل بر عانه طلا نمایند و اگر کثرت مائیت باشد آثار کثرت بلغم نمودار باشند و خون رقیق و سفید برآید
علاجش تنقیه و تجفیف ست و اگر از حدت و کثرت ماده سوداویه بود سیاهی خون یا کمودت یا خضرت او
گواهی بخشند علاج تنقیه بفصد و اسهال نمایند و اگر بوسطه بواسیر رحم یا قروح ایمنی رود دیه بند بر آن
کوشند و اگر بسبب انخراق رگهای رحم بود تدبیرش از عسر ولادت و شقاق رحم اخذ کنند و اگر از موجب
زوال بکارت بود در شراب قابض بنشانند و با مطبوخهای قابضه قبل راشستن و بروغن گل چرب داشتن و
خاکستر درخت انگور بر خرقه نهاده بر فاده بر فرج بندند و فادزهر با روغن سائیده نوشانند و با انشقاق
رحم تدابیر هاکه تحریر کرده شوند در عمل آرند فصل در جروح و قروح رحم علامتش لزوم وجع و خروج ریم
فقط یا هر دو بهم آمیخته بالجمله قرحه بی ریم نمیباشد علاجش تا که جراحت ریم نکرده باشد و مانعی نبود فصد
کنند و اصلاح غذا نمایند و قرص کهربا خورانند و حقنه و فرزجه بکار دارند اما اگر جراحت ریم کند یا ورم
سر نماید تدبیرش هم حقنه رحم کردن بروغن گل و بنفشه و شکر آمیخته تا چرک پاک شود و بعده مرهم باسلیقون
بروغن گل حقنه فرمایند تا نغز گردد و اگر قرحه عتیق در رحم شود ادویه مذکور کفایت کند و شهد فقط با شیر
جوشیده بصوف یا پنبه حمول کردن در تنقیه رحم اثر تمام دارد و عند شدت درد افیون و زعفران با
شیر زنان حمول نمایند فصل در سیلان منی و رطوبت از رحم یعنی بر آمدن رطوبت از رحم علاجش
بمنقیات و مجففات نمایند آثار رعایت حرارت و برودت مزاج بر علاج مقدم دانند فصل در عقر
بضم عین مهمله و سکون قاف منقوطه و راء مهمله بمعنی بچه ناشدن ست هر چند اسباب این علت بسیار اند اما آنچه
به تحقیق و تصدیق ابقراط پیوسته ست حواله قلم کرده رود که این علت بر دو نوع ست یکی از جانب مرد باشد
و دوم از جانب زن پس از ایشان هر چه معیوب بود بتدبیر او پردازند و امتحان این چنان کنند که منی مرد
و زنرا جدا جدا در آب اندازند هر کرا از آب نشیند آنکس را بیمار در شمار می آرند و دیگر کمیز با تمیز در بیخ کاهو یا
کدو اندازند از آنکه خشک و مضمحل گردد بیمار در شمار کنند سیوم آنکه تخم گندم یا باقلا یا جو در دو سفال

زیر خاک پاک بکار برند و در منزله آب مرد و عورت جدا جدا بر و پیشاب نمایند از هر که نروید آنکس را عقیم میدانند علاجش
به تعدیل و تبدیل مزاج کنند و دیگر علاج که در امراض و اعراض رحم مرتسم شده اند بکار برند دیگر مراره خرگوش حسب معمول
حمول بردارند دیگر مراره خرگوش با سرگین او در فتیله عسل مصفی بعد از طهر حسب معمول جمعی هر روز تا سه روز بردارند
دیگر لسان العصافیر زعفران عسل مصفی بدستور مذکور در عمل آرند و کذا دار شیشعان تنها مفید می افتد و بدستان
شیر اسپ با دماغ گنجشک با هم ضم نموده خوردن دهند دیگر نشاره عاج یکمثقال خوردن علاج ست علامه انطاکی
فرماید که این ادویه باریک نموده با فتیله عسل مصفی حسب معمول حمول بردارند و بعد انقضای دو سه ساعت فاعل و
مفعول مشغول کار معلوم باشند و تکرار سازند اگر عقیمه باشد تا هم بار دار خواهد شد حبی که برای زن عقیم منفعت
عظیم می بخشد یعنی بارور میگرداند صفته مشک تبتی افیون مصری زعفران جوزبویا از هر یکی سه درم بذر البنج
نیم درم قند سیاه یکدرم فوفل سه درم قرنفل چهار عدد همه ادویه باریک نمایند و بمقدار دانه باقلی حب بسته نگهدارند
و بعد از طهر متواتر خوردن دهند دیگر ثعلب مصری شقاقل مصطگی دار چینی طباشیر خرفه تالمکهانه از هر یکی یکدرم
جدا جدا بکوبند و بیزند ناشتا با شیر تازه خورانند و از تمام اشیای برودت افزای و ترشی و جماع پرهیز نمایند
فائده اتفاق اطبا بر نهشت منی مرد و عورت بر روی آب اندازند آنچه بر آب طافی باشد قابل علاج و تناسل نمیباشد
مگر آنچه از روی مبالغه اولوالالباب اندر میناب برنگارند که از خوردن ادویه مندرجه بالا اگرچه عقیمه باشند بار ور
میگردد از مقیاس قیاس خارج ست و اگر از افراط فربهی باشد تدبیرش تنزیل ست و گاهی عقر از کثرت
لاغری باشد تدبیرش ازاله یبوست و تسمین میباشد و اگر حبس خون موجب عقر بود تدبیرش با ادرار
نمایند و اگر از وقوع آفتی در رحم باشد همچون ورم صلب یا ثالیل یا لولول و مانند آن هر چه مسدود دهانه رحم
بود بازاله سبب کوشند و اگر از سبب انحراف فم رحم از مقابل فرج که بدان سبب منی داخل و واصل به رحم نگردد
علامتش درد شدید هنگام جماع پدید شدن ست و اگر از امور خارجیه همچون با سرعت برخاستن بعد از انزال
زیرا که بازودی تمام برخاستن مانع آبستن زن بسبب انزلاق ماده زرع میباشد تدبیرش امتناع ست فصل
در کثرت اسقاط یعنی بسیار افتادن جنین و سببش یا امور خارجیه بود یا نفسانیه یا بدنیه علاجش منع مسببات
کافی و وافی مرام تواند بود و تفصیل اسباب و از مبحث عقر جویند که هر دو متحد الاسباب هستند فصل در عسر
ولادت و تدابیر وی طریقه صواب حق حبالی خاصه آنکه ولادت او بعسر تمام باشد در ماه هشتم بنوشیدن شیر
گرم مامور نمایند اما بقدر انهضام و قبول طبع میباید هر گاه که آثار طلق ظهور میگیرند بحمام برند و آب گرم بر
اندام ریزند و یاد را بزن نشانند و تدهین نمایند و چند اقدام بارفتن مامور نمایند و در ان ایام از بول و
غائط خالی گردانند و از خوردن اغذیه و ادویه سرد و آب که بکرد از بیبا شد و از ترشیها و کوامیخ دور دارند
و از استشمام اقسام عطریات هم نفور میدارند و سپس پیش قابله قابل کار حاضر آرند و لطف نمایند که بدرد مهمات
نما[illegible] دم فرو کشند و زنهار آواز ندهند و بر پا پهلو زرنگ لبنانی با روغن کتان و لعاب تخم کتان یا

بادام شیرین و مغز تخم کدو و پسته تا طفل بعونه تعالی بآسانی برآید انتیاه دردکرادوبه که بالخاصیت عسر ولادت را سهل نماید
صفقه باید که حجر مقناطیس خاصه قطعه کلان در دست چپ دهند و لسید بر زانو بست بندند و دیگر داروهای جوشانیده
بنوشانند و اگر علقیت با جند بیدستر یا مینیز بند و بو بانند اما اگر آثار حرارت پیدا باشد دست ازین تدابیر که
ذکر کرده شد کوتاه دارند دیگر پوست خیارشنبر چهار مثقال نرم بکوبند و جوشانند و با شراب بنفشه شیرین نموده
بنوشانند فصل در تدبیر احتباس مشیمه و موت جنین علامت احتباس مشیمه ظاهر من الشمس میباشد و نشان موت
جنین آنست که جنین در شکم حرکت نمی کند و حامله با تنگی نفس و نفس متواتر و برودت اطراف شکم مبتلا میگردد و گاهی
از دهان و بینی حوامل خون بیرون رود و سببش آن باشد که مر آن خونیکه بعد تو زیع بنابر تغذیه و تنمیه جنین
میرود اندران حین در رحم تراکم در آمده از راهی که آمده است باز می گردد و طبیعت آن را از راه بینی و دهان
بطریق انصداع رگها بیرون گرداند و گاه باشد که بر شکم و اطراف حامله از سوء تدبیر یا کم توجهی قابله بسبب احتباس
نفاس یا جزوی از اجزای مشیمه در زیر ان صدای پذیرد یا جنین در شکم بمیرد و بسبب ردائت و خباثت بر
اطراف و شکم حامله حباب پر آب مانند آتش یا نار فارسی با سوزش و کرب شدید می آید و در اندک مدت بسمیت ماده بکور
راه هلاکت پیماید اما قبل ظهور بثور در محل ورم بکه مار را بانه آتش سرخی نمودار می گردد و حباب ها از خود نشگافته
زرد آب یا خون بیرون تراود و ازانجا که فقیر ذره حقیر ایمعنی را در چند جاها بادیده خود دیده است بتحریر اقصی
ابرام نمود علاجش باخراج ماده موذی متوجه باشند و بمقویات اعضای رئیسه پردازند و اگر شکم از ایمج
و جوره و ترمس و فودنه بقدر مناسب بنوشانند و جهد کنند که عطسه آرد و هرگاه که عطسه آید دهان و بینی
برگیرند تا قوت درون سو رود و اگر پوست مار یا سرگین کبوتر یا مرده بخور نمایند زود برآرد و الا با قوابل
قابل کار که شایستگی اینکار میدارند رجوع می آرند که قطع نموده برآرد اما این عمل خالی از خطره نمیباشد
فصل در احتباس نفاس باید دانست که رحم عضو لیست شریف که از صحت او صحت ام و مولود و بقا او
تواند شد ازانجا که رحم را با ثدیین اشتراک تمام ایزد پاک بخشیده است جزوی از اجزای طمثیه که مستعد خواهد
لبنیه باشد بر سبیل دوام بر پستان منجلب و کشیده گردد و مستحیل با شیر میشود لیس علتها که از انسداد حبس ظهور میرسند
از احتباس نفاس ده چند از دو با خطره و مخوفه بچه و زچه عارض میشوند اما آنچه بار بچه عارض شوند ظهور از قسم بثور
حمره و دیگر جوشش و خارش اندرون و بیرون حیا و ظهور دنبل بر پستان تا مدت رضاعت و گاهی هلاکت
بکعجالت آرد و گاهی مبتلا بعلت ظراکه بهمزه مفتوح و تاء ثقیل هندی مشدد مخلوط التلفظ بها درای مهمله
والف ثانی مبتلا میگرداند و علت ظرا ابنیه ردی است و متعدی که اطفال خورد سال را فنجار هلاک مینماید
و با فجیعت افزاید و زن حامله باسقاط حمل مجبور میشود و تا زمانه بچه افگانه نزاید و گاهی بعلت پهاره که
بجیم فارسی مخلوط التلفظ بها و رای مهمله مضموم در آخر واو معروف و در عامیان معروف ظهور می نماید
که باثر تغیر ماده شیر مولود را با تپ زردیه و اکثر با بیماریهای دیگر همچون سقوط اللهاة و تی و اسهال و وردیج
مبتلا گردد بیمارد

وجز آن از باد رآرد و گاهی بظهور بثور چند سال اطفال را بد حال میدارد و علاج تنقیه رحم ست باستعمال فرزجات
و جلابی از تخم کرفس و رازیانه و جعده و جز آن بنوشانند فایده گاه باشد که باثر علت اظهرا جنین در راه رحم
برآید و می پاید و گاهی ماده اظهرا در افضیه رحم که رستاچها از جهت پیدایش اولاد ذکوری و انوثی واقع اند قرار
می پذیرد و از دستجهت اولاد ذکوری یا انوثی در کمتر مدت بسبب یکسال بی استکمال نمو به تغیر طوبت اصلیه و نقصان
حرارت غریزیه راه فنا میگیرند انتباه بدیر ماهر زیاده تر خیال بر دریافت حال مرضعه و رضیع میدارند و آز
خارش و کاوش و ظهور بثور و احمرار حلمه ثدیان اعتبار میشمارند بس در هر جهت که متفرس باشد به تفرس علامت و
ردائت شیر می پندارند متعلق علق ثدی آن را نسب در استعمال سکنجبینات و عرقیات و اغذیه و ادویه ملطفه توجه
وافی بر گمارند اندرین صورتها هم از اصلاح رحم و تدبیر شیر غافل نمانند و اگر در ماه چهارم یا پنجم اتفاق فصد باسلیق
حامله افتد نیکو باشد باید که خون معتدل المقدار بنگاه اصلاح بر گیرند و ادویه مصفیه خون در اول و آخر ماه خورانند
و از مباشرت منع نمایند چه از مباشرت کثیر خون طمث و ماده شیر بسمیت میگراید بلکه تا مدت رضاعت مباشر کار
مباشرت نباشند که از وقاع علتها در ظهور می پیوندند باید که گر دایمعنی یعنی جماع نگردند که عقلا و نقلا منهی عنه است
و حدیث آنحضرت صلی الله علیه وسلم لا تقتلوا اولادکم سرا فان الغیل یدرک الفارس فیدعثره عن فرسه
و معنی غیل بفتح ارضاع حامله است جماع در حالت حمل و معنی یدعثره ویران کردن و شکستن بنا است فصل در تدبیر
در رحم که بعد ولادت رود آب صعتر و خبازی بنوشانند و با شیر خر استنجا نمایند و سم استر دود کنند فصل
در تدبیر اسقاط هر چند که اینکار موجب مراسر نکبت و ادبار است اما بعضی وقت که ضرورت می افتد بنگرند اگر
متحرک باشد از ارتکاب ایمعنی اجتناب ورزند از برای آنکه حکم مودوده دارد و بحکم ضرورت اندیشه آنست که فتیله
با قطران و آب حنظل و زهره گاو آغشته برحم رسانند و تریاق اربعه خورانند و قبل از اسقاط چند ایام در حمام
برند و تسهیل تدهین شکم بروغن بید انجیر نموده مسقطات بکار برند فصل در تدبیر که زن بار نگیرد بفرمایند که
زن بعد انزال فی الحال برخیزد و بجهد و اگر قضیب را بروغن کنجد آلوده جماع نماید و کذا فلفل و سرگین موش برداید
و یا برگ فیل بشهد آلوده زرموده خورانند مدت العمر حمل نگیرد و کذا حنظیانا با قدری حنا بر دست و پا مانند
تا رنگ یار نگیرند و بدینسان تشرب آب سر بعد انزال دیگر کودکی راستی از انسان که از اربعه حد پذیرد
یا دست بگیرد و بجای نگینه بخاتم داشته بدارد دیگر بیخال بار زهر زنیکه بخورد هرگز حامله نشوند دیگر کلاب بجای
آب بعد از طهر و جماع نوشیدن در امتناع حمل خاصه عمل ست مجرب دیگر اگر زنگی بر عنبری را برنگ ذکر چپیده بمکند
از مجامعت باشند و بعد انزال فی الحال بیرون گردانند مانع حمل میتواند شد فصل در احکام حمل یعنی
وجود حمل خشکی و تنگی جمیع یکی از علامت خاصه بار دار بودن و کذا ظهور درد خفیف ما بین ناف و فرج یاد
کردن و بدینسان فرار از لذت مجامعت و تغیر رنگ بشره و ظهور فتور در آله سامعت و درد سر و هیجان
حدوث غثیان و فساد شهوت طعام در ابتدای ایام و گرانی رنگ پستان و انقطاع حیض بودن و سفیدی

چشم بالمودت مائل نمودن و رغبت طبیعت بر تناول اشیای ردیه همچون سفال و زگال و جز آن اما القای عوارض
مذکوره در نسوان تا آن زمان میباشند که جنین غذا از خون طمث نمی کنند و الا نه بجز حصول و وصول غذای طمثیه از
تناول اشیای ردیه بر طرف میباشند در اکثر فائده اگر در حبالی و غیر حبالی شکی واقع شود باید که عسل مصفی چهار
مثقال در آب سرد حل کرده هنگام منام بنوشانند و اگر پیچش در ناف یا جائی همچون مغص معلوم کنند حامله دانند
و الا فلا مجرب بقراط عورت را بفرماید که روزی روزه دارد و قبل از افطار در آخر نهار چند دانه خمیر معمول
حمول بردارد و اگر بوی ثوم مفهوم نماید حامله باشد و الا فلا و کذا روزه داشته قبل از افطار در آخر نهار چیزی از
افاویه همچون عود و جز آن در ظرفی بر آتش گذارد و چیزی انبوبه دار در ظرف گذاشته طرف دیگر را در اندام نهانی
در آرد اگر اثر بوی معلوم نکند حامله باشد و الا فلا اما شرط در تدبیر تبخیر آنست که بوی او بیرون نرود فصل
در تبیین حال جنین که ذکور است یا اناث اگر رنگ چهره حوامل صاف و شفاف و قاروره رنگین و نقاهت
هده بانده یمین به نسبت جانب یسار باشد حامله از پسر خواهد بود و کذا غلظت و بیاض شیر ثدیان در حالة
برخاستن اعتماد بر دست یمین داشتن نسبت با دو ثین و همچنان وجود حرکت با کثرت در جانب یمین جنین
نمودن و بابزرگی و احمرار حلمه پستان ایمن نسبت ایسر نمودن هر همه علامات و امارات وجود پسری میباشند
و بالعکس او بر وجود دختر اطلاق می آرند و اطبا گویند که جنین مذکر بعد از سه ماه و مؤنث بعد چهار ماه متحرک
باشد و بعضی بر آنند که رطوبت از پستان حوامل بر آرند و در آب گذارند و اگر ته نشین گردد حامله از دختر باشد
و بالعکس او از پسر خبری بخشند و تبینیان قملی گرفته در رطوبت مذکور گذارند اگر بمیرد دختر دانند و بالعکس
او پسر فهمند فائده هر چند که اطبا مدار کار حوامل باعتبار علامات و امارات داشته بر وجود مؤنث و مذکر
خبری دهند مگر بمقتضای آیه کریمه ان الله عنده علم الساعة و ینزل الغیث و یعلم ما فی الارحام و ما
تدری نفس ماذا تکسب غدا و ما تدری نفس بای ارض تموت ان الله علیم خبیر آنچه در جهات از ذکور و
اناث تام یا ناقص با دیگر چهار چیز هر همه در خزانه مشیت آفریدگار است و کلید اطلاع بدست هیچ آدمی نداده
جالینوس فرماید که حوامل از استفراغ فصد قبل از سه ماه و بعد از هفت ماه نمی باید که فصد کنند و اگر
بجای مسهل ملین خفیف دهند نیکو باشد و همچنان حوامل را از احمال اثقال و خوردن بنفشه و خطمی و دیگر اشیای
مکرب و مدر حیض منع فرمایند و تبینیان از کثرت و مزاولت جماع با امتناع کلی پرهیز دارند و کذا از تشمیم شمامه کریه
و تند و تیز پرهیز کنانند و همچنان از بوی لطفای سراج هم که غیر مزاج میباشد دور و نفور نمایند و از کثرت
غم و غصه و خوف و صیحه قویه و تدهین اندام مدام با اهتمام نهما بوده باشند و با مفرحات و مقویات همچون دواء
المسک و مثرودیطوس و تریاقات و قاد زهریات رهنما بر تناول باشند و از اغذیه لطیفه و لحوم خفیفه همچون
طیاهیج و دراریج و گوشت بزغاله یکساله و مانند آن خورانند و از فواکه سیب امرود و انار و به و موز و
نارنج خوردن دهند و زرنباد و درونج عقربی و گلقند آفتابی و مصطکی از بهر دفع بیتابی خورانند و

تعلیق کهربا در گلوی حوامل بر حفظ حمل خیلی سودمند می آید و جوارش مروارید در حفاظت و حراست جنین التزام
دارد صفته مروارید ناسفته عاقر قرحا از هر یکی یکدرم زرنباد درونج عقربی تخم کرفس شیطرج هندی قاقله صغار
و کبار جوزبویه بسباسه قرفه از هر یکی ده درم مصطکی رومی چهار درم دار چینی قلمی پنجدرم شکر سفید پنجدرم مجموع
انداخته بکار گداخته جوارش طیار کنند و دو درم با شیر اختیار کنند معجونیکه در حفظ جنین جلیل النفع است صفته
زیره کرمانی زنجبیل از هر یکی ده درم فلفل دراز فلفل از هر یکی پنجدرم الاچیدانه سه درم دار چینی قلمی ده درم شکر
سفید یک رطل بدستور مشهور معجون کنند و بمقدار مناسب اختیار نمایند فصل در تدبیر ضروری بعد وضع حمل
بعد وضع حمل لابدی و ضروریست که مقویات و مفرحات تجویز کنند و در انتعاش حرارت غریزیه و تقویت
اعضای اصلیه بتدابیر وافی توجه کافی گمارند و از خوف و فزع در هر حال مصئون میدارند و همگی همت و جملگی
نهمت در اخراج و ازعاج مشیمه و منع احتباس نفاس برگمارند از برای آنکه بسیار جا دیده شده که از نارسائی
قابله و بی احتیاطی لواحق و مرافق عورت و عدم اعتنا و عذر نابسزا ابتلا ببلایای مزمنه و مهلکه گشته از جان گذشتند
اندلس باید که بعد وضع حمل شوربای اجنحه طیور چند یوم ضرور میدهند و حریره از شکر و آرد جواری که آرد
که در گرفتن سبوس او بسیار مبالغه نکرده باشند بروغن گاو طیار نموده اختیار کنانند و افاویه مقویه قلب خوردن
دهند و خرمای لذیذه و تازه در شیر پخته عمده تدبیر است چنانچه فضیلت خرما در قصه حضرت مریم ام عیسی علیها
السلام بالبسط تمام مرقوم است فصل در علامت حیات و ممات جنین در در خون خواه برعاف خواه
به نفث الدم خواه از رحم زن حامله بر آمدن گیرد و با درد تا از روز چهارم لزوم پذیرد علامت جنین میت
باشد و تبینیان ثقل و تهیگاه معلوم و مفهوم نماید و با ثقل در انتقال جابجا شکم بظهور آید جنین مرده باشد
و کذا حوالی ناف عورت حامله سرد بکر ز از برد میگردد یا از اشیای مخرج بوی بد آید علامت جنین میت است
و همچنان زنی که با رنج فاقه و محنت شاقه بهزال کمال رسیده باشد و قبل از فربهی اندام در حال حمل گردد بجمله اعضای
او که گرسنه باشند غذای جنین با خود می کشند و اغتذا نمایند لا محاله جنین رنجور میگردد یا در شکم بمیرد و اگر در حالة
حمل حامله بسببی از اسباب با درار بول مبتلا میگردد و یا ادرار شیر از پستان در حالة حمل یا بلای مغص و زحیر مبتلا
میگردد جنین رنجور میگردد و یا در شکم میمیرد جالینوس فرماید اگر حامله را تب شدید و گرانی سر و غثیان در
قعر چشمها پدید می گردد یا در ماه هشتم با شدت درد زه بزاید جنین او مرده بر آید و از شکم میمیرد و هرگز بقا
نمی پذیرد و جنین میگوید هرگاه که ولید متولد می آید اگر ناف او منتفخ نباشد و عطسه نمیزند و حرکت نمی کند
اغلب که او هم زنده نمی ماند روفس گوید زنیکه لاغر اندام و با تنگی و خشکی فرج تمام مدام میماند اگر حامله گردد
تولد ولید بروی آسان نباشد و اغلب باشد که بی تولید ولید میمیرد و همچنان نفاس و مشیمه مهلک میباشد
جالینوس گوید زنی که کم از سیزده ساله بر معمول حمول چیزی در رحم بدارد و وضع حمل بر وی باسانی تمام
میباشد اما بیم باشد که در حالة طلق مثانه او منشق گردد و تمام عمر با سلس بول مبتلا میماند بقراط گوید

حامله اگر را علتی گرم مبتلا میشود یا بورم رحم بیمار و نزار می گردد خالی از اسقاط نمی ماند و مولود هم خالی از خطره مع
والده نمی باشد **فصل در درد رحم** خواه عند الجماع خواه بعد ولادت دست دهد اگر در حالت مجامعت درد
شدید پدید می آید باز و باریک نموده بر معمول حمول بردارند و اگر بعد وضع حمل بود فصد صافن سریع النفع
میدانند و ماء الشعیر با نار اصول یا مطبوخ اذخر و خبازی یا آب صعتر یار نموده عمده تدبیر ست و استنجا بمطبوخ
کتان کردن نفع تمام می بخشند دیگر سلیخه جوکوب نمایند و بجوشانند و بنوشانند و اگر عند الرجوع پوست خشخاش
بنوشانند درد فی الفور تسکین پذیرد اما خوف آن باشد که احتباس نفاس درگیرد و اگر در حالت حیض این
درد پدید آید سه روز متواتر یعنی هر روز پیش از ایام نوبت خورانند و بدینسان مطبوخ حلبه تنها کافی دافع
اوجاع رحم میباشد و کذا دیگر مدرات بکردار تخم کرفس و بادیان و اهل بجوشانند و بنوشانند مجرب است از برای
تمام اقسام اوجاع رحم روغن بادام نیم گرم کرده بر معمول حمول در رحم گذارند و کنجد باریک نموده و در روغن
گل حمول آلوده بپاشند و در عمل آرند و کذا آنکه بید با آب برگ نیم درد شدید را برطرف نماید دیگر جدوار فقط
خوردن دهند یا بر معمول حمول بردارند دیگر زعفران بذر البنج بر معمول حمول در استعمال آرند و تجربه موی
انسان در تمام اقسام اوجاع رحم می بخشد **فصل در حرقت رحم** اگر علت مادی باشد به تنقیه و تعدیل
پردازند و از گلاب کافور حمول نمایند و از فقط روغن گل حقنه فرمایند **فصل در اختناق الرحم** و وی مرضی
ست مرکب از صرع و غشی یعنی اندر وی بعضی علامات صرع پیدا باشند همچون تشنج عضوها و سقوط و بعضی غشی
و سردی اطراف و زردی رنگ روی و صغر نبض و نفس ناطبیعی زند هر چند که مبدا این علت رحم میباشد
مگر از آنجا که در میان رحم و دماغ مشارکت یا قوت ست از آن سبب دماغ و دل متاذی میگردد و بسبب
احتباس حیض یا تراکم وجود کثرت منی میباشد که بعدم استفراغ بکیفیت ردیه سمیه پس رحم بر سبیل تنفر در ذات
خود متقلص گردد جانب فوق پس ناچار بخار از وی بدل و دماغ رفته محدث علامات مذکوره میباشند و این
مرض باعتبار قلت و کثرت مواد لازم و دائر میباشد اما آنچه لازم یا متقارب النوائب باشد مهلک باشد در اکثر
و هرگاه نوبت این علت نیز دیگر رسد کندی حواس و افکارهای فاسده و اندیشه های کاسده با بیمار یار باشند
و درد و دوران سر و تیرگی و خیرگی چشم و ضعف و ناتوانی جسم شدید پدید می آید و بیمار چنان محسوس نماید
که چیزی از قریب مثانه و نواحی عانه بر آمده کسو بالا بر آید و در دهان و چشمان حرکات غیر ارادیه بظهور
پیوندد اما کف از دهان سیلان ننماید و هوش بکلی فراموش نمی گردد بر خلاف صرع که در وی هر دو بظهور رسند
و در شعور هم فتور بظهور می پیوندد و گاهی اینعلت از ردائت و خباثت ماده بجنون و در صرع و فالج و تشنج و لقوه
منجر میگردد **علاج** حسب سبب تدارک نمایند چنانچه در احتباس طمث بدرار طمث می پردازند و در منوی
بامر مجامعت و کثرت مباضعت مامور نمایند و مقللات منی بکار برند و در وقت نوبت اطراف یعنی دستها
و پایها محکم بندند و کفها درست و پا با نمک یا چیزی درشت می مالند و صنع محاجم زیر عانه یا بر پلیدی نمایند

و ادویه مفتحه همچون جندبیدستر و کندش و جاوشیر و نفط و قطران و غیر آن همالند و بویند و فضاها از رحم که در د
و عنبر گداخته باشند بر معمول حمول بردارند و فصد صافن نمایند و دواء المسک و معجون سجاح خوردن نفع عظیم
می بخشند مجرب است شحم حنظل سه درم محموده دو دانگ مصطکی سه دانگ کوفته بیخته حب بندند و خوردن دهند
دیگر سیر کهنه اخلطی و شیر مادگاو بجوشانند و در لته پارچه پیچیده بمعمول حمول طیار نموده دارند فائده گاه باشد که
این علت از کثرت غلیان و تراکم ماده منویه در اوعیه مردان از سبب قلت مجامعت و عدم استفراغ حادثه
ضعاره دماغ پیدا و هویدا می گردد و جمله علامات و امارات اختناق الرحم هم بظهور می پیوندد علاجش مقللات منی
نمایند و برنج فقط خوردن دهند و بانقباب نرد در روزمره مامور فرمایند و از بالا به نشیب و از نشیب بالا بر آمدن
و در آب اوراق قطن نشاندن و به کثرت کوامیخ بارد چشیدن و کمانیدن افاده تمام می بخشند **فصل در ورم**
رحم هر چند اسباب این ورم بسیار میباشند اما در اکثر ماده که باده ورم میباشد گرم می بود و گاهی از وقوع سقط
و ضربه متورم می گردد علامتش تقدم وقوع او در [illegible] بحیض و نفاس یا عسر
ولادت یا سقوط حمل یا فرط مجامعت یا ازاله بکارت [illegible]
عانه یا عسر و تقاطر بول پدید می گردد و اگر طرف موخر ورم در گیرد در قطن و پشت متاذی امیج و رنج
کنند و تبرز بر از هم بسهولت و آسانی نمیگردد و اگر از هر دو جانب در یکجانب رحم ورم پیدا گردد در جانب
طرف تا خاصره بظهور می پیوندد و گاهی درد در الیتین تا فخذین درگیرد و نفس متواتر گردد و گاهی دماغ
و معده هم متاذی میشود و غشی و فواق لاحق گردد علامت ورم گرم تپ شدید و سیاهی زبان و درد راس
و درد بر محل عانه تا مثانه محسوس می گردد و در ورم بارد قلت درد و در سوداوی صلابت موضع عانه و مثانه
و لاغری و کسل و کاهلی و شکم مانند جداوند استسقا بر آمده و منتفخ میباشد علاجش فصد باسلیق و صافن نمایند
و دیگر تدابیر که در اورام مثانه و معده تحریر در آمده اند بعمل آرند و تا مقدور احتراز در تقلیل طعام و شراب
خواب پردازند و حقنه از سبوس و شیتستان و چربی مرغ با قلیلی روغن کنجد در عمل آرند و اگر از اجزای
مرهم داخلیون حقنه نمایند فائده تام می بخشند و تضمید از موم سفید می آید دیگر روغن گل و بنفشه و چربی
مغز ساق گاو و شحم گرده گوسفند و موم سفید از هر یکی سه درم و نیم مصطکی یک درم زعفران هشت قیراط
هر همه و سفیده بیضه مرغ بیامیزند و ضماد نمایند مجرب است از برای ورم حار بسیار مفید می افتد صفیه اختنجانز
سفید در شیره بادیان شیره کشند و بر روغن گل و قلیلی زعفران و شمع سفید بهم آمیزند و حسب المعمول حمول نافعه
در عمل آرند دیگر از برای ورم صلب که در رحم صورت بندد صفیه حب الخروع با قلیلی زنجبیل در غبر گوسفند
مدبر کنند و قدری ناخواه آمیخته زیر ناف ضماد گردانند دیگر موم سفید بر روغن گل و مغز ساق گاو و پیه گرده
گوسفند آمیخته بقلیلی زعفران و بابونه و کندر و زرده بیضه مرغ ضم گردانند و با عصاره عنب الثعلب
گرم گرم بر ورم نهند دیگر و اگر تخم کتان در لعاب مشغول باعسل یا ریک نموده بر طریق حمول در عمل آرند تمام

اورام رحم را برطرف نماید فائده هرگاه ورم رحم منفجر گردد و دبیله شود اندرین صورت تضمید و حقنه بادویه لطیفه
منضجه کنند گاهی ریم در بول و براز تبرز نماید و ادویه منضجات مناسب باشد که گاهی بمسهلات و گاهی بمدرات
بر دارند و از تضمید و غیره دست بردار باشد فصل در نفخة الرحم سببش ضعف قوت رحم است و موجبات
ضعف رحم سوء مزاج سرد غیر مفرط یا دشواری زائیدن بچه یا سرمای سرد که بسر رحم رسد و هرگاه قوت رحم
ضعف پذیرد و هر غذائیکه باو رسد بواسطه ضعف حرارت مستحیل بریح می گردد و آن ریح گاهی در عمق و
گاهی در زوایای و لیفهای رحم محتبس گردیده نفخ و تمدد آرد علامتش درد شدید در حوالی
مثانه و اسفل بطن پدید میباشد و گاهی تا کش ران و فم معده و حجاب میرسد و باشد که درد منتقل میگردد و
قراقر و ضربان با وی یار میباشد علاجش بعلاج استسقاء طبلی نمایند و ادویه کاسر ریاح و مسخن رحم همچون
جوارش کمونی و ماء الاصول و ماء البزور و فودنه و سدابی مصطکی و نانخواه و رازیانه و تخم کرفس صباح
ورواح خورانند و بنوشانند فائده گاه باشد که این علت با هیچ تدبیر زوال نمیگیرد و بیمار زار و نزار گردیده
بمیرد و حجة منداند رینیاب فرمایند ریحی که در زوایای رحم میباشد نشیب باآنکه در عمق باشد زبون تر میباشد
فصل در رجا بالفتح رای مهمله و جیم علتی است که زن بگمان زن باردار مینماید و در مدت معهود هیچ نمی زاید
و فرق درین علت و حمل صادق از تجاوز مدت حمل و دیگر علامات می کنند و سببش ظهور ورم صلبت یا تولد
ریح غلیظ علامت انبعاث احتباس طمث و تغیر رنگ و سقوط شهوت طعام و انضمام فم رحم و نفرت از مباشرت
و بزرگی و نمود پستان است چنانچه گاهی حرکت و میلان بر جانب یمین و یسار بکردار جنین نمودار میشود
و گاهی با آثار طلق در آمده رطوبت بسیار یا هوا غلیظ بجای ولید از خداوند علت پدید می آید و گاهی قطعه
لحمی برآید و گاه باشد که از کثرت رطوبت و حرارت غریبه استعداد قبول نفس حیوانی مینماید و چیزی ناقص الخلقت
زنده برآید چنانچه اندر ینیاب اولوالالباب نقل نمایند حکایت زنی باردار فرزندی بر صورت مار که هرگز
دست و پا نداشت تولد نمود و همچنان از زنی دیگر حکایت آرند که از زنی فرزندی بر صورت سلحفات متولد
گردیده بود که چند ساعت زنده مانده خود بخود قابل فنا گردید و همچنان نقل آرند که از زنی فرزندی بر صورت
مرغ بوجود آمده بود که بعد دو چهار ساعت لقمه فنا پیوست و اطبا زوال این علت را محال میدانند و در جواب داده اند
که مدت العمر علیل این علت مانده اند اما فرق در حمل صادق و کاذب بدان کنند که دست و پا خداوند علت رجا
سست و متزلزل میمانند و حرکات و سکنات که جنین از خود میباشد با خداوند رجا با دست حرکت داده بیمین
و یسار میمانند و از این اعتبار هرگاه که دست بر شکم علیل نهاده اعتماد می آرند از موضعی بموضعی فی الحال انتقال
مینماید و از مدت حمل که اقل شش ماه و اکثر چهار سال است هم تجاوز نموده هیچ نمی زاید و فرق در رجا و استسقا ظاهر
و باهر میباشد علاجش تنقیه رحم فرمایند و کاسر الریاح صباح و رواح با مدرات طمث بنوشانند و با رحات
و تریاقات خورانند و دواء الکرکم با شراب اصول بدهن بید انجیر دادن عمده تدبیر دانند و باقی تدابیر که در

فصل استسقا تحریر گردیده شده اخذ نموده بعمل آرند فائده گاه باشد که خداوند علت رجا منجر بعلت استسقا گردد
و از تدبیر استسقا شفا هم میگیرند فصل در رتق بفتح رای مهمله و سکون فوقانی علتی است بد که زنان را چیزی زائد از قسم
عضله یا غشاء و صفاقی یا لحم زائد که مانع باید بر دهانه فرج که در کار خروج طمث و ولوج ذکر حرج دهد متولد میگردد
یا مابین رحم و فرج رو مینماید علاجش بدون دستکاری رستگاری حاصل نباید آرای دستکاری قابله قابل کار
میباید و بیدو سیفر باید که آلتی مجوف و ملفوف با صوف طیار مینماید و بروی چیزی همچون مرهمی که مانع التحام میباشد بنهاده
و در گردن رحم می گداز تا جراحت مندمل گردد و انضمام دهانه که سراسر حرج در مرج کار مرد و زن از وی بر طرف
رود فائده گاه باشد که زنان را البظر یعنی فرزدنیها که هر دو جانب حیای نسا واقع باشند رو بطوالت و عظمت آرند
و صلابت درگیرند حتی که مانع مباشرت میشوند و بظر فحجتین تا زیی بظر اگویند و حکایت نمایند که زن بظر ابا
دیگر نسا بر صورت مرد مباشر کار مباشرت میباشند و تدبیر این علت بدون انقطاع بظر نمی باشد انتباه
ایما شیکه در شریعت غرا و ملت بیضا در باره تختن زنان همچون ختنه مردان آمده است اغلبست که در حق انسا
بظر اکه مرد او از عدم استطاعت و تنگی و سعت بحر یکزن دیگر می آرند و نظر اکه مانع امر وقاع و حصول لذت
کار جماع میتوانند شد از روی اجماع حکم بر تختن او لوده باشد از برای آنکه صورت التذاذ تام زفاعل و مفعول
بجز احتکاک مقام رو نمی نماید و بمقتضای فعل الحکیم لایخلوا عن الحکمة مرد و زن با هم در زن محبت
یکدیگر نمی کشایند فصل در انشقاق رحم و نشان این علت کثرت درد خاصه که زن با مرد جفت گیرد و بر آمدن
ذکر خون آلوده است خاصه که در گردن رحم میباشد علاجش مراهمی که در شقاق مقعد گفته شد فراهم آرند و مرهم
باسلیقون با پیه بط و روغن بنفشه نفع تمام دارد فائده گاه باشد که عند الولادة بازاله بکارت حجابیکه در میان
دبر و قبل واقع است بشگافد تدبیرش آنست که سنگجراحت باریک نموده و در فاده بد و بلوث فرموده بر بندند تا ملتحم
منشق ملاصق گردد و از حرکات و رقصات پرهیز واجبی دارند و اگر مزمن گردد تدبیر پذیر نمی باشد فصل در حکة
الرحم یعنی خاریدن رحم علاجش تنقیه نمایند و برگ پودینه و پوست انار و عدس مقشر باریک نموده و فتیله دو
آلوده بر معمول حمول بر دارند یا بصوف و روغن گل و بنفشه فرزجه نمودن و مالیدن در فرج حکه را برطرف
نماید فصل در بواسیر رحم و وی همچون بواسیر مقعد باشد علاجش همانست که در بواسیر مقعد بتحریر در آمده
فصل در نتوا الرحم یعنی خروج رحم و این علت هم بانقلاب الرحم موسوم است و وی بر دو نوع میباشد یکی
آنکه رحم بر همان صورت که هست فرود آید و گردن رحم از فرج بیرون برآید دیگر آنکه از اصل تمام منقلب
گشته بروز نماید چنانچه لقبه عنق رحم هم نماید سببش بسیار باشند یکی آنکه مشیمه یا جنین مرده بی ترتیب از نا واقفی
قابله کشیده گردد دیگر بسبب رطوبت مزلقه یا بوقوع سقطه و ضربه رباطات رحم انقطاع گیرند و یا استرخا
پذیرند علامتش تقدم سبب بروی گرانی بخشد و مر بعضه را چیزی نرم و ملائم در فرج معلوم و مفهوم میگردد
و درد شدید از محل رحم تا پشت و درازتر محسوس میگردد و دیگر دار رعشه و گز از حالتی برودی ظاهر و باهر شود در ام

و وسواس و هراس بود و می گذرد و یکدم از و خالی نمیگذرد علاجش با دویهٔ عطریه و روغن زنبق حقنه نمایند و بر
اوجاع وارتداد مازو و خرنوب و قرط باریک نموده فرزجه کنند و اضمده قابضه بر عانه نهند و قبا و وضع
محاجم محاذی رحم بر پشت و شکم باید فرمود و چیزی خوشبو مدام در استشمام آرند و از چیزهای بدبو و عطاس
یعنی عطسه آور و هرچه مزلق رحم بود پرهیز مطلق کنانند و زیر سرین بالش بلند داده پشت باز بخوابانند
فصل در ثالیل رحم و این علت مباس در احساس در آید علاج فصد باسلیق و صافن نمایند و با طبیخ
بابونه و اکلیل الملک و حلبه و تخم کتان آبزن ساختن و بدان مدام قبل نشستن و حقنه ساختن فصل
در ناصور رحم و این علت بعد قرحه مزمنه بظهور می پیوندد و تدبیرش از بحث قروح و جروح جسته در
عمل آرند فصل در میلان رحم یعنی مائل شدن رحم بجانبی و انحراف رحم بمس اصابع قابله قابل کار و هوشیار
معلوم و مفهوم میتواند کرد و دیگر علامتش آنست که وقت مجامعت درد شدید میگردد و باشد که حابسی
بکه دار زحیر و بول و غایط بعسیر در آید و گاهی حبس می نماید علاج اگر امتلا و امتداد رگها یابند فصد صافن
کنند و شرط در فصد آن دانند که از محاذی شق مایل فصد کرده رود و اگر قبض در طبیعت باشد از حابسات
برودت دور تر دارند و در آبزن مرطب نشانند و روغن بابونه و پیه بط در شکم و پشت و رحم بمالند و اگر
از انصباب رطوبت باشد منقیات رحم پردازند و ایارجات خورانند و قابله را فرمایند که بانگشت رحم را
درست نماید و مرهم ریخ و قیروطی باشحوم و چیزی گرم و نرم بر انگشت مالیده تا اذیت برحم نرسد فصل در
سرطان رحم و ظهور این علت در حالت عدم انفجار ورم گرم و عدم تحلیل مواد است علامتش صلابت
و حرارت و وجود ضربان در سر و چشم و لاغری جسم و اختلاط عقل و درد رحم است و بعضی اوقات شکم
بمانا خداوند استسقا مینماید و گاه باشد که سرطان متقرح میشود و نشان با قروح سرطان و درد عانه
محاذی رحم و مثانه و بن ران و زیر شکم و پشت درد شدید پدید بودن و رطوبت رقیق از وی مدام سایل
بودن هرچند که سرطان رحم خواه مع الجراحت باشد و خواه بی جراحت بود تدبیر پذیر نمی باشد اما علاجش
از آنجهت کنند که جراحت زیاده تر نگردد علاجش فصد باسلیق و صافن نمایند و منضجات سودا داده
مسهلات و حقنه جات ماده سودا استفراغ گردانند و مرهم رسل نیکو دانند اما بهر کیف اعانت طبیعت و
ترطیب طبیعت واجب باشد فصل در دبیلة الرحم و دبیله بر وزن فتیله ورمی باشد در رحم و چون آن پخته
شود و سر کند علامتش درد شدید در تنه که بضم اول و تشدید نام جایی که ما تحت سره و فرج باشد پس این
ورم اگر در دهانه رحم باشد تدبیرش دستکاریست و اگر در قعر زهدان بود تدبیرش با مدرات فرمایند و
مرخیات بر محل عانه بعمل تضمید گذارند و اگر در برگ انجیر و خردل بجوشانند و حقنه نمایند و بعد انفجار با
منقیات و مدملات پردازند فصل در احتباس آب در رحم و این مرضیست که رطوبت غریبه در تنه و
رحم گرد می آید و حالتی بکردار حامله رو نماید علامتش تقدم احتباس طمث است و گاهی برنگ خداوند استسقا

بزرگی شکم بظهور می آید و گاهی سیلاب آب از زهدان بجریان می در آید علاجش تنقیه نمایند و بکرات مدرات بر
عمل می آرند و با تقلیل طعام و ترک آرام مامور نمایند و دیگر تدابیر که از بهر استسقا و سیلان رحم بجز بر رفته است بکار
برند و خرق و چوبک اشنان بر معمول حمول بردارند فصل در پرسوت و وی معرب پرسوت است و این
مرضیست کثیر الوقوع قلیل النجات که بعد از تولید بیشتر زنان عارض گردد و انده و حالتی مانند تپ و سرسام و برسام
و خفقان و هذیان روی دهد و در بعضی علتهای دیگر همچون جنون و سکته و فالج و استرخا و مالیخولیا بظهور می پیوندد
مگر در تمام اقسام تپ یار میباشد و هیچگاه نمیگسارد هرچند که اطبای یونان در کتبها خویش قلمبند نفرموده اما
تجربه هند خصوص مؤلف دواء الهند که کتابی ست در غایت متانت کلیات و معالجات که حکیم قادر بخش
کیلاسی انتخاب او فرموده باسبط ترین کلام در همین مقام ارقام نموده چنان است که وقوع این علت از احتباس
نفاس و مشیمه بظهور می پیوندد و از و تپ و حالتی مذکوره صورت بندد و دیگر از کثرت ادرار رطوبت یعنی خون حاضه
از مقداریکه میباید و میشاید بدر رود بهم رساند یعنی ظهور نماید مگر در هر دو صورت از وجود تپ خالی نمی باشد پس
از جهت این هر دو قسم بهم فاسد که کاسد متاع صحت و واجب الدفع میباشد با عفونت و رداءت خود حرارت
غریبه پیدا نموده تپ شدید پدید مینماید و در صورت که بکثرت در ور خون و رطوبت مذکور گردیده است سببش
آن باشد که قسمی ست از رطوبت بنام اسمی خون خام علی الدوام در اندام از جهت تغذیه و سقایت عضوها
میماند و هر قدر که طبیعت مناسب داند بر سبیل دوام از و لیستاند و در حاله فقدان غذا آنرا پخته گردانده با خون
مستحیل نموده بدل ما یتحلل مینماید و جزو مغتذی میفرماید آن در این صورت از فرط تصرف و کوشیدن طبیعت با آن همه
رطوبت که بضرورت دفع فجاجت و پختگی و احاله با خون لغلیان و جوشیدن مفرط می گراید از لزوم تغیر و دوم
تخیر که از حالی بحالی می در آید حرارت غریبه که کنایت از حمی پرسوت و پرسوت دا کو سیدار دا از وی ظهور مینماید
و از اثر ظهور طلق و وفور قلق که عند التولید و لید در قوای زن راه گرفته باشد عوارض مذکور هم بظهور میرسند
اما در هر دو قسم پرسوت قاروره رنگین و غلیظ و منتن میباشد در نوبت تپ مواظبه تپ مذکور مواظبت کرده
مینماید اما عوارض که درین قسم تپ ظهور میگیرند بحسب کمیت و قلت ماده میباشد علاجش حتی الامکان از تقویت
غافل نمانند و مفرحات یاقوتیه خوردن دهند و از بهر اماله مواد ذی فساد و باشد اطراف و مالیدن دست و پا کوشش
بلیغ میدارند اما مسهلات و مدرات هم از دست نگذارند و وضع محاجم بر محل مناسب لسبب دانند اما با تبرید بدل
نپردازند و ماء زیربایات خورانند و نوشانند و اغذیه لطیفه همچون لحوم خفیفه و زیرباجات و سفیدباجات خوردن
دهند مفرح نافع دارچینی قلمی ابریشم مقرض زعفران خالص جوز بویه قرنفل بسباسه لسان العصافیر مصطکی
رومی فلفلمویه خولنجان درونج عقربی برابر بکوبند و بیزند و با زبیب دانه برآورده بطریق معجون بسرشند
و دو درم بشراب گاوزبان بدهند دیگر نخود نه قصب الذریره لسان العصافیر بادرنجبویه قسط شیرین برابر جدا
جدا بکوبند و با شهد بسرشند و خورانند دیگر کندر و ریای زرنباد ابریسام از هر یکی نیم درم جدوار یک مثقال با رتیک

کنند و یک ماشه عنبر و مشک تبتی اضافه نموده بمقدار مناسب خورانند دیگر شنجرف و جوز ترکی منجاشت فلفل سیاه
برابر همه باریک نموده با قبلی شهد معجون کنند و خورانند باب بیست چهارم در امراض ظهر و اطراف ظهر یعنی
پشت و اطراف کنایه از دست و پاست که موسس اساس جهان بنیاد نهاد انسان را بنظر استحکام بر چند پایه
عظام نهاده و در باره هر پاره که بعضی از و مصمت یعنی مجوف و بعضی متخلخل یعنی باشکال و هیئت مختلف اند فواید نامحصور
در داده چنانچه از وجود مصمت و ثاقت و از متخلخل آسانی صدور حرکت و جز آن بظهور می پیوندد که عقل عقول
از تعقل هر منافع او قاصر ست و جهول و حکما را در شماره یعنی شمار هر همه پاره استخوان اقوال اند چنانچه بعضی دو
دو صد و پنجاه و شش میشمارند و بعضی دو صد و چهل و هفت می انگارند اما آنچه بعد تنقیح و تصحیح این مرام نگاشته
اند دو صد و چهل و هشت پاره عظام اند که این مستمند در تشریح عضوها در چند جا قلمبند نموده مگر از انجا که احباب
و اخلا درباره احصا او متفکر و منتظر میشوند از جهت بازیاد ذکر اجمالی خالی از افاده ندیده تو کر زیر خامه گردانیده
چنانچه تمام عظام سر با درزهای یازده پاره اند و هر دو فک یعنی اعلی و اسفل شانزده پاره بدین تفصیل و
سبیل اند که فک اعلی چهارده پاره با استخوان اصداغ و چشمخانه و کام و بینی و رخساره و فک اسفل دو پاره و بر
هر دو فکین سی و دو دندان مرکوز اند و مهره های گردن و پشت بدین تفصیل سی پاره چنانچه هفت در گردن
و دوازده در ظهر و پنج در قطن و شش باقیمانده که از و سه مهره بنام عجز و سه بنام عصعص که هر همه از بهر افاده رکوع
و خشوع و سجود حضرت واجب الوجود گردانیدن و وثاقت بنیاد نهاد و استقامت قامت بکار می آیند
و چنبر گردن دو پاره و کتفها دو پاره و قلة الکتف دو پاره و هر دو دست شصت پاره که ایزد دانا تا با یکدیگر
بانصاف دانائی باعتبار صورت و توانائی مجبول فرموده چنانچه عضله یعنی بازو یکپاره و ساعد دو پاره موسوم باسم
زند اعلی و اسفل و رسغ بضمتین هشت پاره و مشط کف چهار پاره و اصابع پانزده پاره که جمله سی پاره بیک دست
اهل قیاس از دست دیگر هم همین قیاس مرعیدارند و قبرغه که بنام ضلع بکسر ضاد معجمه و سکون لام و استخوان
قوسی مشهور اند بیست و چهار از هر دو جانب دوازده که چهارده از وی از هر جانب هفت بعظام گنجینه سینه
بافاده شایستگی و ثاقت و صدور حرکت پیوستگی میدارند و ده باقیمانده از اضلاع مذکور که زور می نامند با فقار
قطن و عجز پیوسته اند و وی در کار برداشتن بعضی بارها چون سبو و اطفال خورد سال و جز آن بکار می آیند و
عظام القص بضم قاف و صاد مهمله سینه را گویند هفت پاره اند و عظم خاص یعنی تهیگاه دو پاره اند و هر دو پای
شصت پاره چنانچه یک استخوان ران و دو استخوان ساق که قصبة الصغری و قصبة الکبری برای اطلاق می آرند
و بر بالای مفصل ران و ساق استخوانی غضروفی مستدیر الشکل موسوم باسم رضفه بفتح رای مهمله و سکون ضاد
معجمه و فتح فا مع الهاست که عین الرکبه و سرپوش و آئینه زانو نام او میکنند و مابین قصبتین و قدم که بفتحتین پای
مینامند استخوانی ست موسوم به کعب بفتح کاف معنی شتالنگ میدارد که با بعضی زواید در قصبتین بیالام کوز
گردیده و از جانب تحت در اجزای عقب و از طرف وحشی با عظم زردی از طرف قدام با عظم زورقی نعری

میدارد و عقب بروزن کتف بمعنی پاشنه است و عظم زورقی که استخوانی ست ذی تجویف و تقعر که از جانب خلف
با عقب پیوسته و از جانب قدام با عظام رسغ یعنی بندپا پیوسته و عظم زردی که باعتبار صورت زرد در جانب
وحشی با پا موضوع ست و از جانب انسی با عظم زورقی مربوط و رسغ یعنی بندگاه پاست سه پاره که مخالف
بارسغ کف دست و مشط قدم پنج پاره است و اصابع چهارده پاره که جمله سی پاره میشوند الا ابهام که دو عظام میدارد
بخلاف دست که سه پاره است و لهذا گفته اند که اعداد رحم بر قاعده جمل مطابق تعداد عظم بدن اند فرد
عدد عظم چو خواهی که بدانی به یقین ٭ می برون آید ز انجا که برون می آئی ٭ فائده سبحان الله صانع بیچون با عز
و جلال ست که انسان ضعیف البنیان با چندین پاره استخوان که همه در شماره بضبط رسیده اند قوت و انتظام
بر حصول مرام هر دو جهان بخشیده و حسب مقتضای فکسونا العظام لحما کسوت ثانی پوشیده و بمقتضای انشاناه
خلقا آخر بوساطت عصب و عضلات مربوط و منضبط گردانیده که اصحاب حذاقت و فرهنگ از تذکار صنعت
و حکمت رنگارنگ که در وجود خلقت انسانی بکار برده با عجز و نادانی و لکنت مدح زبان بر کلمه لا احصی میکشایند
و از روی ستایش و نیایش گویند که تبارک نسیج ابادی یعنی دستها از بهر ظهور صنعات در کارگاه بنایات
باهم مساهم و شریک باید گردانیده تا بعد و حرکات و سکنات ارادی که با عمل … اقسام اقسام آلات
و ابادی یعنی نعما بدست می آرند و پایهای حایل عضوهای فوقانیه و فائض نقل اغذیه برگماشته تا انسان در کار تیار
و قیام و قعود و رکوع و سجود و دیگر مقصود متعذر نباشند فتبارک الله احسن الخالقین فصل زرحد بضم حا و سکون
دال مهمله زوال فقرات ست پس اگر یعنی در جانب قدام صورت بند حدبة المقدم و قعص نام کنند و اگر بر
جانب خلف رود حدبة الموخر و قعس گویند و اگر در یمین و یسار قرار گیرد التواء خوانند و اسباب این علت
چند میباشند چنانچه ورم گرم که در عضله متصله فقار خواه از داخل و خواه از خارج عارض گردد یا بسبب رطوبت
رقیق در جرم اربطه یعنی رباطات فقرات نفوذ نموده از جای خود آنرا ابلغ اند … اربطه فقرات از …
پیوست بجنبی کشیده گردد چهارم از تراوش رطوبت لزجه که بر نخاع گرد آید از آنجهت صورت … فقار از
محل قرار بظهور پیوندد پنجم بوقوع سقطه یا ضربه در فقرات زوال … ششم باد غلیظ … المقدار زیر فقار
محتبس گردیده از مقام قیام آن را بیرون نماید اما این قسم حدبه باسم ریح الافرسه موسوم ست این علامت ریح
افرسه از حال خفت تپ و انتقال درد معلوم و مفهوم میکنند علاجش حسب اسباب تدارک کنند چنانچه در ورم
فصد و تدریجی بار اصول با روغن بید انجیر میخورانند و در سقطی و ضربی با جذب نباله بحجامت و در مفاصل …
مفاصل بحر بر باید نمایند فائده رای بعضی اطبای ایران … که اگر این علت در اطفال خورد سال باشد و رجاء (?)
شیخوخت رد و به تدبیر پذیر منیباشد و رای البقراط درین باب آنست که اگر صورت زوال فقرات در اطفال
خورد سال قبل از ایام بلوغ … وقوع احتلام که علامت بلوغ ست رو میدهد علامت هلاکت با هر حال ست
تمام میباشد فصل در وجع الظهر که بفتح ظا معجمه نام پشت ست عبارت است از اسباب … باسوء مزاج ساذج

با جماع ماده یعنی بلغم وغیره یا ریح یا از کثرت مجامعت یا تعب کثیر یا ضعف کلیه یا احتباس خون حیض ونفاس میباشد **علاج** حسب سبب تدارک نمایند از بهر ماده تنقیه و در ساده با تعدیل و تبدیل میکوشند و در قسم بارد با تخم ترب و شبت و عسل و شکر چند بار باستفراغ قی مستفرغ گردانند و با مسهلات قویه پردازند و معجون فلاسفه و فلافلی و تریاق اربعه و دیگر ایارجات تدبیر کنند و اگر موجب درد حرارت و کثرت خون میباشد از ظهور سرخی و بثور و حرارت لمس از محل یا وقت نیز دانسته با عمل فصد و وضع محاجم و تعلیق علق نمایند و بروغن گل و موم تدهین فرمایند و روغن حنا بدستور زند گرم دیگر از برای درد که از سبب برودت بظهور پیوندد تدبیرش با تنقیه نمایند و پس از بهر تبدیل و تعدیل انجیر و قرطم هندی و برگ صنوبر در عمل آرند دیگر غاریقون راوند چینی زنجبیل تربد سفید همه برابر باریک نموده مقدار سه درم برنهار خورانند دیگر دار فلفل سعد کوفی بادیان رومی باریک نمایند و هموزن او شکر آمیخته خورانند دیگر از برای درد بار در روغن عاقرقرحا روغن بید انجیر سداب بری خردل جوز بویه بادام همه گرم نموده مدام بر محل درد بالش فرمایند مجرب از برای درد کمر که از گرمی رو دهد صفته شربت بنفشه با عرق کشنیز در آسن بنوشانند و آرد جو با سرکه طلا نمایند دوای از برای درد کمر که با یبوست گرده عارض گردد صفته روغن بادام مدام در صبح و شام چند ایام متوالی بر حوالی کمر و گرده بمالند و معجون لبوب خورانند مجرب دیگر از برای درد کمر که از سبب بلغم غلیظ بظهور پیوندد صفته فرفیون یکدرم مرصافی قصب الذریره از هر یکی ده درم موم سفید یک اوقیه در روغن کنجد بدستور طیار نموده صباح و رواح مالش فرمایند و باستحمام دوام مامور نمایند دیگر عصاره برگ حنا توتیا سبز صابون بعد تنقیه ضماد کنند دیگر ترمس آرد جو حلبه باقلی همه پخته کنند و نصف او حنظل و ربع جزو انجیر و بشتم جزو کل ادویه تخم کرفس و زعفران همراه شهد آمیخته ضماد سازند دیگر از برای حدبه و سائر امراض عصبانی مفید صفته غاریقون سفید تربد مغاث سورنجان مصری از هر یکی هفت جزو هلیله کابلی بسفایج فستقی خولنجان از هر یکی پنج جزو سکبینج اشق دار چینی قسط از هر یکی چهار جزو صبر زرد مصطگی رومی عاقرقرحا جنطیانا حب الغار قرنفل فلفل از هر یکی سه جزو بسه چند شهد معجون کنند و از یکمثقال تا دو مثقال خوردن دهند **انتباه** بر مخالف طرف حدبه وضع محاجم نمایند و رصاص بر و علی الدوام بسته دارند و باقی تدابیر که در فصل وجع مفاصل تحریر کرده آید

فصل در وجع المفاصل یعنی درد بندگاه و در اصطلاح اطباء چنان اجرا یافته که هر دردیکه در دست و پا عارض شود آنرا وجع مفاصل نام کنند و آنچه در مفصل ورک یعنی سرین باشد وجع الورک نامند و آنچه از مفصل ورک شروع گردیده جانب پای نزول نماید آنرا عرق النسا نام کنند و آنچه از مفصل شتالنگ یا در انگشتان دست و پا خصوص از انگشت عارض شود بکسر نون نقرس نام دارند اسباب فاعلی درد بندهای مذکور سوء المزاج ساذج و مادی میباشد علامت ساذج ثقل و ورم هیچ نباشد خواه سبب او گرم باشد و خواه سرد بود و بالتدریج حادث می گردد و سوء مزاج مادی را ماده بر دو نوع بود یکی ذو القوام

دیگر غیر ذو القوام میباشد ذو القوام از اخلاط بود و غیر ذو القوام ماده ریحی را نام کنند و وی از نوع دخان سرد می بود و در وجع مفاصل اکثر از بلغم و خون حاصل میگردد و از ماده ریحی و صفراوی کمتر بظهور پیوندد و از سودا نادر صورت بندد ترکیب دو خلط اکثر اوقات بمشاهده در آید چنانچه بیشتر از صفرا و بلغم یعنی دست بدست و اطبا ترکیب این علت از بلغم و سودا القلت تمام ارقام مینمایند و لیس پس علامات و امارات هر واحد جدا جدا گفته رود چنانچه از بلغم و خون تورم بندگاه میباشد از کثرت ورم و لمس گرم توان پنداشت و از سودا درد کمتر و درشتی و صلابت و ورم بیشتر بود و در صفراوی نسبت به بلغم درد و سوزش شدید پدید میباشد و محل زرد رنگ مینماید و در دیگر اقسام مقام درد بر غلبه هر خلط گواهی کماهی می بخشد **مجرب** درد دموی و بلغمی تنقیه با فصد و اسهال مناسب حال دیده فهمیده نمایند و گاه گاه حب لقی بامور میفرمایند و سورنجان مصری در خوردن و ضماد کردن در استیصال نهال انیعلت بی عدیل و بی بدیل دانند دیگر سنا مکی همراه عسل مصفی فائده مند دانند آن قدر که مناسب دانند خورانند معجون یحیی ابن خالد در تمام اقسام اوجاع مفاصل مفید در دست بدست صفته سورنجان مصری سنا مکی از هر یکی پنجدرم زیره کرمانی زنجبیل دار فلفل اسارون از هر یکی دو درم باریک کنند و با شهد منزوع الرغوه بیامیزند و در غدود احمال مقدار دو مثقال با آب فاتر خوردن دهند دیگر اذراقی مدبر پنج ماشه اندرائن فلفل علی السویه باریک نموده مقدار دانه جوار حب کنند و یکدو حب خورانند دیگر سنا مکی نیم درم بادیان رومی بادیان ختائی از هر یکی هفت درم در دوازده درم روغن گاو یکنیم رطل عسل مصفی با شکر سفید مقوم آمیزند و مقدار سه چهار درم هم خوردن دهند دیگر بادام مقشر سنا مکی خردل از هر یکی جزوی سورنجان نصف جزو تربد سفید شیطرج هندی عود عاقرقرحا از هر یکی ربع جزو صبر زرد مصطگی رومی ثمن جزو همه باریک کنند و بسه چند عسل بیامیزند و سه درم خورانند دیگر سورنجان هفت درم زیره کرمانی بریان کرده فودنه از هر یکی دو درم فلفل یکدرم شکر تازه یکدرم بطریق استفاف خورانند دیگر صبر زرد هلیله زرد سورنجان مصری از هر یکی یکدرم جمله یکشربت ست دیگر بادنجان بریان کنند و شق نموده اندرو عروق زرد مسحوق و نمک پاشیده گرم گرم بر محل درد بر نهند درد تسکین مینماید دیگر سیر در روغن گاو بریان کنند و خوردن دهند و کذا قدری معجون برالساعه که به برشعثا موسوم است خورانند فی الفور درد تسکین گیرد دیگر استخوان سوخته در گلاب حل نمایند و همچنان المفوح پوست خشخاش بطریق شربت نوشانند و همچنان کشنیز خشک باریک نموده بطریق سفوف استفاف کنند درد تسکین گیرد دیگر حلبه در سرکه جوش داده و با قلیلی عسل آمیخته نیم گرم ضماد کنند دیگر مغول خشخاش در آب و گلاب پخته بقلیلی روغن گل طلا نمایند **فائده** تضمید ادویه رادعه قبل از تنقیه اشد الممنوع است از انکه ماده موذی از طرف خسیس بجانب اعضاء رئیس نقل نموده کار بیمار بصعوبت تمام بانجام می رساند **انتباه** نوعی است از درد ریحی که از شدت و حدت ماده استخوان شکسته نماید و مسمی است بریح الشوکه علاج او اخراج خون و تنقیه ماده صفراوی نمایند **فائده**

بدانند که از سورنجان در تمام اقسام اوجاع مفاصل فائده حاصل آید کلاً وضماداً اما در بلغمی باید که سورنجان
با زیره و زنجبیل خورانند تا معده از اصابت آفت او محفوظ بماند و بدانند که در اثنای تناول ادویه که درو
سورنجان باشند مفاصل را بروغن موم و گل حرب چرب کنند تا عضلات مفاصل را فائده حاصل آید و آسیبی نرسد
فائده گاه باشد که از استعمال ادویه قویه رادعه و مخدره اختلال در دماغ و کرب در دل حاصل آید باید که فی
الفور بلاتوقف ادویه وضعیه دور کنند و با طبیخ بابونه و خطمی بسبیل تنطیل اثر دوا را دور گردانند و
که استعمال حبوب چینی بشرائط حسب معمول فائده تمام می بخشند فصل در نقرس بالکسر و راء مهمله بکسر نام دردی
ست که در انگشتان پا و شتالنگ و گاهی در مفصل زانو یا در اسفل پا پیدا و هویدا گردیده جانب اعلی
تصاعد نماید علاجش بعد منضجات مسهلات پردازند و اکثر ماده نقرس از صفرا میباشد و دلیل او یعنی انتفاع از
آب سرد انتفاع از درد شدید میباشد و باید دانست که مدرات گرم همچون بادیان و تخم کرفس ناهار بکار
نبرند بعد از فصد و اسهال بتکرار ادرار تدبیری کوشند و نقوع از آلو و تمر هندی و گل نیلوفر و گاوزبان و
خطمی و خبازی و گلسرخ و مانند آن داده باشند و بر محل درد مرهم یعنی صابون و سورنجان و اسفغول
با آب حنا بعمل تضمید مفید در درد شدید میدانند و مدام با روغنگل و شمع تدهین نمایند فصل در تعقد المفاصل
و دی چنان باشد که از نادرستی تدبیر در غیر باهر از خوراندن مسهلات بی نضج ماده رقیق مستفرغ گردد
و غلیظ باقی ماند یا قبل از انضاج که متوجه اخراج ماده باشند آثار نماید و در مفاصل ضعف حاصل آید و
طبع هم بسبب ضعف بر مدافعت ماده موذیه قادر نباشد یا از استعمال مخدرات خاصه که بافراط کرده آید
تعقد در مفاصل حاصل آید و گاهی از تکرار و افراط ادرار بادویه حاره بکردار بادیان و تخم کرفس انیسون رو
می نماید چنانچه رطوبت از اثر حرارت ادویه مدره حاره بسوزد و غلیظ و متحجر گردیده تعقد در مفاصل حاصل
آرد علاجش مرخیات نمایند و تلیین طبع بملینات همچون خطمی و بابونه و شحم و موم و روغن فرمایند و هر
روز جلابی از بیخ خبک گاوزبان و کاسنی و بادیان و نبات بنوشانند و بعد ظهور نضج منقیات پردازند
و بر محل تعقد روغن کنجد و پیه بط و لعاب حلبه و زرک و خطمی بالش نمایند و یا بعمل ترتیج در استعمال آرند و از
لبنیات و فواکه و حموضات و امتلاء شب و جماع و آب سرد و تناول اغذیه بارده و مغلظه اجتناب نمایند فائده
در تمام اقسام اوجاع مفاصل بقدری که انتفاع از تناول و تضمید سورنجان حاصل آید از هیچ ادویه دیگر هر چند
که قوی اثر میباشند نمی بر آید از برای آنکه در سورنجان حق جل و علا دو جوهر آفریده اند یکی مسهله دیگر قابضه
چنانچه از جوهر مسهله او ماده آماده اوجاع مفاصل از مفاصل بیرون برآید و از وساطت جوهر قابضه در
مجاری مفاصل قوت و صلابت پیدا و هویدا میشود باید تا ماده دیگر اندرو باز ترشح نگیرد و در بندگاه درد
دوری صورت دیگر نپذیرد اما با معده مضر تمام میباشند باید که بتحصیل و زیره وغیره مقویه معده اصلاح
فرمایند دیگر تخم بید انجیر سه جزو همراه عسل و روغن گاو و قدری پیه بز گاو اضافه نموده ضماد کنند و اگر

فقط سرب بر بندند و انجیر و کنجد و اشق ضماد کنند تا هم ماده متحجره نرم گردد فصل در وجع الورک بفتح واو و کسر را
سرین و با سکون را قسمی از اقسام درد بندگاه است که در مفصل سرین پیدا آید ماده این علت بمسهلات
و مدرات قلت میگیرد از بهر آنکه حق این جایگاه در غایت عمق میباشد و سر استخوان ران بکردار لقم در سر کوز و
منضم گردیده است پس اثر ادویه گو که قویه میباشند نافذ نمی باشد علاجش جلابی از انیسون و کرفس و بادیان
و بیخ کهک و گلنگبین تناول کنند و بعد انضاج ماده اخراج بمسهلات نمایند و بتکرار یعنی بار بار بادرار و اسهال
پردازند تا ماده آماده درد بکلی مستفرغ گردد و اگر ازین تدبیر کار نبر آید بر محل درد داغ بیشاید فصل
در دوالی و دوی رگهای چند غلیظ و گره دار بحوالی ساق پا زیر و بالا ظهور نمایند سببش بلغم غلیظ یا سودا
یا خون غلیظ که اندرین رگهای پا انصباب نماید اما از صفرا وجود این علت از جهت رقت ماده صورت نه بندد
علامتش از حال رنگ ساق استدلال نمایند و تدارک فرمایند چنانچه بعد از تنقیه و فصد اضمده و اطلیه
بادویه قابضه در عمل آرند و زودی تدبیر نمایند از برای آنکه بعد استحکام تدبیر پذیر نمی باشد و روز بروز زیاده
فاسده ازدیاد گیرد و بتحلیل و تقلیل نمی پذیرد فصل در داء الفیل و دی علتی است که از کثرت خون سوداوی
یا بلغم لزج بظهور پیوندد و ساق و پا همچون پای فیل غلظت و سطبری صورت بندد و اگر چه این علت از قبیل وجع
مفاصل نیست مگر از آنجا که در صورت و هیئت پا خداوند علت نکوهیده شده بد می آید و پای کردار پای فیل می نماید
و علیل همچون بیمار اوجاع مفاصل متعذر در کار و بار میماند از آن اعتبار بعد بیماریهای مفاصل بشمار می آرند
و پاهای خداوند این علت گاهی بسبب رداءت ماده متقرح میشوند یا استرخا پذیرند و هر دو تدبیر پذیر نمیباشند
و رای جالینوس اندرین باب آنست که ماده این علت سرطانی باشد استیصال او بر محال میباشد و کثرت وجود این علت
در حمالان و شاطران که صباح و رواح پیش امرایان و بادشاهان هر دم آماده ایستاده میباشند و در بعضی
مردم از سبب انتقال ماده از طحال ایشان رو دهد و یکسانیکه از کثرت حرکات و رکضات یا بحر و اعیا یا علیل میشوند
از رسیدن سردی مفرط مبتلا باین بلا می گردند علاجش منقیات سودا پردازند و فصد باسلیق و صافن کنند
و قی بکرات و مرات کنانند و از بستن پا و پیاده دویدن و برپای جنبیدن منع فرمایند و همواره عصا در دست
داشته اعتماد ننمایند و بعد تنقیه باطلیه و اضمده قابضه همچون گلسرخ و گلنار و مورد و عفص و سرو اقاقیا و شب یمانی
و کزمازج پردازند فائده گاه باشد که از امتلاء و کثرت ماده رگها کشاینده و حاجتی بکردار جراحت دست دهد و
گاهی باکله انجامد درینصورت تدبیر پذیر نمی باشد بجز انقطاع توقع اصلاح نمیباشد و اگر ماده داء الفیل قلیل
الاذیت باشد بتحریک ماده پردازند فصل در وجع العقب یعنی درد پاشنه سببش اگر زخم باشد مرهم نهند
و اگر ضربه و سقطه سبب او باشد علاجش شیافی از ماميثا و گل ارمنی با گلاب یا آب عنب الثعلب حل کرده طلا نمایند و حجامت
کرداگرد پاشنه فرمایند و اگر بسبب فشاردن موزه یا پاپوش که تنگ پوشند باشد بتدبیری که تجربه کرده شده اند عمل
آرند و اگر از انصباب خلط حار باشد اطبا این قسم درد را باسم نزول الماء هم موسوم کنند علامتش درد و ورم

علاجش قی فرمایند و روغن گل با خرقه تنور و سفیده تخم مرغ ضماد نمایند و کذا انجیر تضمید عمده تدبیر است فایده
گاه باشد که از هیچ تدبیر کاری نیاید آنگاه بضرورت باید که حجامت ساق پا نمایند و حوالی پاشنه در جایگاه نرم زالو
چسبانند و یا داغ عمیق نهند فصل در وجع کف الرجل و این علت چنان باشد که انسان از نهادن پای
بر زمین متعذر و متعسر میباشد علاجش عدس و سرکه پخته بعمل تضمید مفید در رشد بید دانند و اگر خون غالب
دانند فصد کنند و تکمید در رشد بید را هم اکثر وقت مفید می آید باب بست و پنجم در حمیات و بحران
بدانکه حمی بضم حاء مهمله و تشدید میم مفتوح حرارت غریبه باشد که مضر افعال طبیعی و مانع حصول استکمال او میگردد
و دوی اولا در قلب یا غیر او تعلق پذیرفته باتوسط خون و روح از راه شرائین در تمام اندام منتشر و منبث
میشود چنانچه از وقوع فی الحال در افعال طبیعی و نفسانی همچون ادراک لذت از طعام و جماع و نشست و برخاستن
و گفتن و شنفتن و غیره از اختلال ناقص و کامل رو مینماید و اطبا از اعتبار قوام ترکیب اندام که بر ارواح و اخلاط
و اعضا اطلاق می آرند اجناس حمی که عالی میشمارند بر سه قسم هم منقسم میگردانند و گویند که اگر اولا تعلق حرارت
مذکور یعنی با ارواح که او هم باسم های سه قسم موسوم اند همچون حیوانی و طبیعی و نفسانی می پذیرد حمی یوم در گیرد
و حمی یوم باعتبار تشبث و تعلق مضاف می نمایند چنانچه با حمی یوم حیوانی و طبیعی و نفسانی و این تب در اکثر
حال در شبانروز زوال می پذیرد و از دیگر علامات و امارات اقسام دیگر تنها که نام او در محل خود در ابواب
معرا و مبرا باشد و اگر حرارت مذکور تشبث اخلاط میشود حمی عفنیه گویند و اگر با اعضا در آویزد حمی دقیه گویند
انشاء الله اطبا روشن رای حرارت هم بر سه قسم باسم حرارت غریزیه و غریبه و اسطقسیه منقسم کرده اند و گفته اند
که حرارت غریزیه حرارتی است که از اجزای لذیذه و عنصریه حاصل آید و این حرارت تا فیضان نفس ناطقه در
ابدان حیوان بقا مینماید و بمجرد مفارقت نفس مذکوره از اندام او هم تمام جدا گیرد و بعضی بر آنند که حرارت
مذکور یعنی غریزیه جزوی است از اجزای سماویه که در هنگام فیضان نفس ناطقه در اندام در آید و در حالت
مفارقت او راه مفارقت می پیماید و بر نسبت حیات و ممات بکیفیت و کمیت حال و قدرت در کار و بار و
حسن و جمال وابسته ذات حرارت غریزیه و رطوبت اصلیه انسان و حیوان حق جل و علا داشته است چنانچه
رطوبت را بمنزله روغن و حرارت را بمثال شعله چراغ میدانند پس هرگاه ازین هر دو تغیر یا تحیر دست گیرد و حال
تغیرات ان ناتوان میگردد و در حالت نقصان و بطلان او بهلاکت میرسد و حرارت غریبه آنست که از
از اغتذای ادویه و اغذیه گرم خاصه که بالتکرار یا باکثار اتفاق می افتد و از و حرارتی پیدا و هویدا گردد و
یا از نشستن جایگاه گرم یا در تاب آفتاب بسیار یا در دود و قریب آتش و جز آن قرار گرفتن ایمعنی بهم رسد
و آثار نشان این حرارت هم وجود مضر در وجود بعدم استکمال افعال میباشد و این حرارت را بعضی باسم حرارت
عارضی هم موسوم نمایند و اطبا این قسم حرارت را بر عکس یعنی ضد حرارت غریزیه مفهوم و معلوم کرده اند و
پس و حرارت اسطقسی جزویست از اجزای حرارت عنصریه که حکم آخر سید اکرده است و این حرارت تابعی اسطقس

تا بقای شخص و تشخص یعنی کالبد باقی میماند چه در حالت حیات و چه در حالت ممات پس از نشان این حرارت ست که مرده
را سیاه و گندیده و تباه بانزه خود مینماید و ایمعنی جزوی ست از تاثیر کرده اثر که در حرارت اسطقسی یعنی مذکوره
دست دهد اگر جسم مرده در آب اندازند یا در برف گذارند در آنجا هم بتاثیر حرارت مذکوره تغیر پذیر میگردد و با
تعفن می در آید فایده اطبا روشن رای از اعتبار تشبث و قرار حرارت غریبه در ارواح و اخلاط و اعضا
بنابر افاده تعلیم و تفهیم طلبا بر اساس قوام حمام تمثیلی میدهند چنانچه از قوام و درستی اندام اعضای اصلیه
بر عمارت حمام دلیلی آرند و اخلاط و رطوبات و مغز استخوان و سستی و تندی را ابر آبی که در اثنای حمام زبهت نشستن
و شستن مستحمان که اهل حمام بدوام مهیا و موجود میدارند نظیری رسند که ارواح را با هوای گرم که در حمله افضیه گرمابه
از برای ارتیاح مستحم متفاوت الکیفیه منتشر و پراگنده میباشد مثالی آرند و از اعتبار استقرار حرارت در سقف
و جدران و بنیان حمام حمی دقیه تصور کنند و از تعلق و تشبث حرارت در افضیه و اهویه حمام حمی یوم نام کنند انتهی
و اطبا تشخیص تنها و اقسام اورام و اسهال را عموما بعضی دشوار میدانند مگر در هر حال خیال اندریشی
بر اعراض و نشانه تدبیری میفرمایند فصل در حمی یوم و دوی چون در اکثر در شبانروزی فارغ میگردد از ان
اعتبار حمی یوم قرار داده اند و گاهی این تب تا سه یوم درازی میکشد تجاوز و از ان بحال انتقال [illegible]
از اجناس دیگر قیاس کرده اند و حمی مذکور یعنی حمی یوم از اعتبار تعلق با روح از روحها که [illegible]
با هر کدام لاحق و ملاصق بشود باسمی ارواح مضاف نمایند چنانچه حمی یوم حیوانی و حمی یوم نفسانی و حمی یوم
طبیعی اطلاق می آرند و اسباب حمی یوم چنین گفته اند همچو تخمی و [illegible] و غضبی و سهری و استفراغی و وجعی
و [illegible] و تخمی و حرمی و عطشی و سهری و غیره از هر جهت و هر سببی که لاحق گردد بان اسم موسوم کرده اند
علاجش بمقابله اسباب موجبه تدبیر نمایند چنانچه [illegible] بر دارند و باقی اجناس
را برین قیاس [illegible] تدبیر نموده باشند و گاه باشد که ضرورت فصد یا اسهال لاحق حال بیمار میگردد بنا چار فصد
اسهال [illegible] نفرمایند بلکه اطلا فرمایند که خداوند حمی یوم را بمجلس ارباب محبت و اصحاب [illegible]
با استماع نغمات و کلمات مضحکات شبانروز مصروف دارند و [illegible] برای حمی یوم [illegible] سکنجبین با آب
گرم آمیخته بنوشانند و قی کنانند [illegible] شراب فواکه [illegible] ضماد نمایند و آب نارنج [illegible] با گلاب یا آب
سرد [illegible] کیدن تنها را فایده بخشند دیگر گلقند [illegible] عناب [illegible] دانه بنفشه [illegible]
بجوشانند و بنوشانند و اگر قبض باشد [illegible] اضافه کرده [illegible] فصل در حمی خلطیه و چنان باشد که او لا حرارت
مذکوره لاحق و ملاصق اخلاط می گردد و از اثر گرم و گندگی و اثر گرمی عفونت در دل روح حیوانی [illegible]
شود و پس حرارت از راه شرائین تمام اندام منتشر و پراگنده گردد و از انجا که اخلاط چهار اند و هر یکی را
دیگری [illegible] دارند چنانچه [illegible] اخلاط [illegible] از انجهت [illegible] افضلیت و اولویت
باستکمال حسن و جمال انسان بحکم ایزد سبحان بر ذات او مقرر و مفوض گردیده و با طبیعت هم محبوب و مرغوب

از دیگر اخلاط گردانیده ازان سبب طبیعت تا مقدور خود دامن خون را در هیچ حال نمیگذارد چنانچه اینمعنی در حالهٔ
اسهال مسهل اختیاری و بعضی اضطراری در اکثر بمشاهده در آید که عند الاسهال دیگر اخلاط بیرون می آید و بعد
از خون فضیلت بر بلغم میشمارند و بعد از بلغم رتبه صفرا و بعد از صفرا رتبه سودا میدانند و کسی باعتبار فضیلت
و اولویت و قلت کثرت مقادیر اخلاط ادوار نوبتهای در محموم مفهوم می کنند چنان باشد که محققی باعتبار مقدار
اخلاط گفته است تحریر میباید نظم سهم اخلاط بدن فرضا بدانی نسبت ۱۲ چار + نصف ۶ کل خون باشد و بلغم
سیوم ۴ از کل شمار + ربع ۳ خون صفرا بود و سودا ثمن ۲ از بلغم است + یاد گیرش تا شوی دانا ز … طبیب روزگار +
داو لوالابصار باعتبار دستور اخذ و فتور تبها و کوتاهی و درازی نوبتها باهم مطبقه و مواظبه و غب خالص و ربع
و غیره اطلاق می آرند و مصداق او برین وجه می آرند که حمی مطبقه از اعتبار کثرت مقدار خون در روز و شب
که کتابه از نصف نهار تا نصف نهار دیگر میدارد و در بهذت دمی میگسارد و باز نوبت می آرد و حمی مواظبه در یوم
و شب باعتبار ثلث مقدار بلغم از خون دو چهار ساعت فتوری پذیرد و باز در گیرد و تبدبینان غب خالص یک روز
ترک داده باز نوبت آرد و حمی ربع از اعتبار کمیت مقدار از صفرا یک روز نوبت آرد و دو یوم میگسارد اما
هرگاه که ترکیب تبها از دو خلط یا زیاده باشد آنرا مرکبه نامند و بس و باید دانست که عفونت اخلاط از انواع
میباشد چنانچه داخل رگها و خارج رگها اما آنچه ماده او داخل رگهای صغار و کبار اندام میباشد از وی تبهای
لازمه ظهور میگیرند و آین قسم تبها در روز و شب کمتر فتور پذیرند و سببش آن باشد که از کثرت حرارت و
کثافت جرم عروق از مدافعت و ممارست طبیعت که بضم میم اول و فتح رای مهمله کوشیدن بمعنی دارد از تمام اندام
بیرون نمی آید ازان سبب در هیچ حال زوال نمیگیرد و طبیعت از تکرار مدافعه او عجز و ضعف می پذیرد و از عفونت
ماده خارج رگها تبها با دوار نمودار میشوند و خارج رگها از مقام همچون معده و دماغ و تا سار لقا و جگر
و طحال و تشش و فضای سینه و جز آن نام کنند بالجمله سبب ادوار تبهای ذی ادوار چنین میباشد که ماده خلطیه
عفنیه در مکانی جمع نمی باشد بلکه در جا اندک اندک بر سبیل ترشح مترشح میگردد و بکثرت حرارت که تراکم گرفته
باشد بر خاطر یعنی دل غلو می آرد و در حال اشتعال حرارت غریبه از دل بتوسط شرایین در تمام اندام پراگنده
و منتشر گردیده ظهور تب می نماید و طبیعت که مدبر بدن انسان ایزد سبحان مقرر و مفوض گردانیده است باذن
خالقها دایم متوجه صلاحیت گردیده است و بمدافعت ماده هر مرض می آرد و حرارت غریزی حامی و ممد کار
طبیعت گردیده ماده فاسده که کاسد متاع صحت میباشد بعمل تحلیل و تقلیل آنرا بیرون میگرداند پس هر قدر که از
عمل مدافعه طبیعت ماده عفنیه مذکور و فعل و انفعال او مکسور میگردد به همانقدر فتور در اندازه نوبت تبها در ایام
محموم مفهوم میگردد و بس پس هرگاه که باز ماده مذکور یعنی ماده عفونت در عضو مذکور جمع می آید طبیعت
بدستور باز بمدافعه او میگراید و از عمل تحلیل و تقلیل خود که بواسطه فعل و انفعال درد ظهور می آید آن قدر
فتور در تبها رو مینماید و تا دام که از تمام اندام ماده فاسده عفنیه بعمل حرارت غریزیه و قوت طبیعیه زایل نمیگردد

نوبتها تب از تکرر که بفتح تا بار بار گردانیده است و بارها باز آمدن معنی دارد و بنحویکه تحریر پیوسته جدای نمیگردد
و آین عفونت گاهی در تمام اندام بود و گاهی در عضوی رو میدهد و بس و عفونت عبارت است از فساد یکه
در جسم رطب می افتد و آنرا از استعداد خصوصیت بیرون مینماید اما از نوعیت خود که بیرون نبر آید همان اسم
خویش که پیش از عفونت می باشد بعید و قوع تعفن هم همان اسم مسمی میباشد و آین عفونت را چند اسباب میباشد
چنانچه اغذیه ردی الجوهر که مهیا و مستعد بر عفونت باشند بالتکرار یا بکثرت خورند یکه دار خیار یا تکثیر و شرب
شیر نمایند که بوساطت کثرت رطوبت باعث تمام در اندام قبول عفونت مینماید و یا بحدوث سده میگراید
و آین سده مانع تنفس و ترویح متنفس که در اکثر میباشد از وی عفونت هم رو مینماید فائده اگر کسی گوید قبول
عفونت در رطوبت می باید صفرا و سودا که هر دو خشک اند چرا عفن میشوند جوابش آنست که از بهر قبول عفونت
رطوبت بالفعل بکار می آید اگرچه این هر دو بالقوه خشک اند بکردار برگ مورد و گل گلاب و جز آن که آنهم
خشک بالقوه میباشند اگر آن را هم تو بتو و زیر و بالا بنهند باثر رطوبت بالفعل سیاه و تباه متعفن میشوند
صفرا و سودا نیز برین قاعده قبول عفونت مینمایند و مصداق صادق بمعنی تعریف خلط که جسم رطب و سیال
آمده است در خیال می آرند و از آنجا که اخلاط یعنی رطوبت اولیه منقسم بر چهار قسم است یعنی خون و بلغم و
صفرا و سودا این فصل هم بچهار اقسام منقسم می گردد قسم اول در تبهای دمویه و آن بر انواع میباشد
یکی آنکه از رسیدن قدری سخونت یعنی حرارت خون بی عفونت گرم گردد و جوش خورد و آن حرارت
در دل میرسد و از وی تمام اندام بجا تا محموم گرم مفهوم میشود آنرا سونا خس گویند و از بوبه قرار میدهند
علامتش تنگی نفس و غلیان خون و در جگر و دل و سینه حرارت پیدا و هویدا باشد و چنان نماید که حرارت
از حمی یوم زیاده تر و از حرارت حمی مطبقه کمتر است اما از آنجا که بخره در نفس تشنج و گنجینه سینه جمع میباشد
بالضرور تنگی در نفس بکردار خداوند ضیق النفس پیدا و هویدا باشد و گاهی علیل این علت هم در حلق
و لوزتین آماس با درد احساس نماید علاجش فصد کنند و مبردات بنوشانند و بر سینه و جگر صندل و کافور
بگلاب یا آب کاسنی حل کرده طلا نمایند و شراب بنفشه و عناب و آب انارین بنوشانند و بجهت اغذا
کشکاب و آسفاناخ و بتوماش دهند و سکنجبین بزوری بار در غنیت دهند و طبیخ لبغلوس خیار شنبر و آب
کاسنی در روغن بادام فرود آرند حمی دمویه مطبقه و این تب با قلق و کرب با عوارض دیگر از سونا خس
قوی تر و زیاده تر میباشد و بول غلیظ و سخت رنگین و لری ناخوش از اندام بعد تمام بمشام می در آید و گاه
بلرزه در آید و گاهی قشعریره ظهور مینماید و ماده مطبقه اندر رگها عفونت گیرد از آنجهت سا علیه نگسار داوین
تب باعتبار مقدار عفونت و قلت کثرت مدت علیحده نامی دارد چنانچه یکی متزایده دوم متناقصه سیوم واقفه
اما در متزایده تحلیل و تقلیل ماده از عفونت کمتر باشد و آین قسم اکثر حال با محرقه و برسام و عدری و حصبه
انتقال میگیرد و بعضی مردم با نتفاخ شکم و اسهال انتقال مینمایند و بعضی خداوند این قسم مطبقه ظهور میشود

سبز و سیاه رنگ اعالم بقا میباشند و از اجابت اسهال در هیچ حال خفتی و راحتی نمیابند و درین قسم بحران تا بنفتم
روز واقع میشود تنها قصد آن باشند که در ابتدا الشدت و حدت در گیرد و هر روز برود بسبب تحلیل و تقلیل
ماده عفنیه سهولت می پذیرد و اقفه در جمله آن و هر زمان بسبب تساوی ایجاد مواد و تحلیل و تقلیل برابر
با یکدیگر حال یکسان میماند و این قسم زیاده و ترسم کسی که همواره با ستفراغ معتاد میباشد و سپس ترک نماید
عارض میگردد و اندرین قسم مطبقه در هر حال صعوبت و سهولت اعراض متوسط الحال از قسم متزائده و متناقصه
میباشد علاجش فصد باسلیق یا اکحل نمایند و مبردات بنوشانند و در حالت قبض شکم نقوع از سناکی و بنفشه
و گل گاوزبان و پر سیاوشان و عناب و زرشک مجموع بقدر مناسب شب در آب خیسانند و بنوشانند
و بعد اجابت اسهال آب کشنیز و کاسنی و تخم خیارین شیره کشیده و با نبات شیرین گردانیده ساعت بساعت
رغبت کنانند قسم دوم در حمی بلغمیه و این تپ بلغم هم بدستور مذکور که در فصل تپها مفصل گفته شده عفونت
پذیرد و محموم را در گیرد و اگر ماده عفنیه خارج رگها باشد از وی تپ دایره متولد گردد و اگر داخل رگها عفن
شود تپ لازمه گردد و بس تپ لازمه را لثقه بفتح لام و کسر ثا مثلثه و قاف و دایره را نائبه قرار میدهند
و مواظبه خوانند بالجمله علامت تپ لثقه قشعریره اندام مدام میباشد و این تپ با حمی دق مشابهت تام میدارد
و هیچگاه در شام و بیگاه نمی گسارد و فرق از دق و لثقه ازان کرده اند که مدقوق با هیچ رو و چشم نمی باشد
و خداوند لثقه با هیچ یار میباشند و دوم مدقوق بعد تناول طعام بحرارت اندام می پیوندد و خداوند لثقه
را هیچگونه حدت و شدت بعد اغذا بهم نرسد و کذا بر لینت طبیعت و امتلا نبض دائم قائم
باشد و بر مدقوق عکس اینحال گواهی بخشند علاج بعد انضاج بلغم باخراج متوجه باید شد چنانچه اکثر حال
خیال قی و اسهال داشته ماده مذکور بدستور مسهلات مستفرغ کنند و از تعریق و ادرار بالتکرار هیچگونه
غفلت و سهولت را راه نداده باشند و همین با دهان مناسبه لازم و الزم می شناسند و عند الجوع رجوع
بغذا بر سبیل تقلیل واجب دانند و بیمار را با ذالک و ریاضت معتدله مامور فرمایند اگر ضرورت فصد دهند
رعایت قوت بیمار مرعی دارند و شراب اصول و بزور و سکنجبین عسلی با گلقند خورانند و شراب دینار ایلا
نهار بنوشانند از برای آنکه از جهت تقویت جگر و دفع ماده بلغمیه از اعماق بدن خیلی سودمند می افتد
فائده ماده بلغم را باعتبار تغیر با قسم و اسم علحده موسوم کنند چنانچه بلغم حلو و بلغم مالح یعنی شور و حامض و
عفص یعنی زمخت و مسیخ یعنی تفه و زجاجی و بس پس در هر قسم که عفونت راه گیرد و بنا چار تپ در گیرد
و تپهائیکه ازو بوجود رسند باسمی موسوم کنند و بعضی قسم هم نام نمی دارند پس اگر ماده بلغم شور باشد و در
عروق نواحی دل و معده از سخونت عفونت گیرد مسمی است بمحرقه بلغمی و حرارت محرقه بلغمی بحرارت محرقه صفراوی
نمیرسد علامتش آن باشد که ابتدا بقشعریره در گیرد و روز بروز قلت پذیرد و از ماده بلغم حلو بر کمتر بهم رسد
و نوبت بقشعریره و نافض نمیرسد و از بلغم زجاجی لرزه شدید پدید بود و از بلغم حامض هم بردنشد پدید باشد

علاج تا مدت یکهفته بجز سکنجبین عسلی یا ماء العسل که در وی فا پخته باشند هیچ چیزی ندهند و گشکاب نخود
آب بجهت غذا تجویز فرمایند و گاه گاه قی به سکنجبین و آب گرم کنانند و عقب او گلقند با نیسون آمیخته
خورانند و کذا الو دینه و مصطکی خائیدن و آب او فرو بردن لازم شناسند و اگر مناسب دانند در هر شب
دوا تربد خورانند و صباح گلقند عسلی داده سکنجبین عسلی بنوشانند و اگر غلظت و بدبوئی بول باشد فصد هم
مجوز است اما آنجا که ضعف دماغ یار بیمار باشد سکنجبین زنهار ندهند و عوض او اقراص گل خوردن باشد
صفت دوای تربد تربد سفید بلیخ و زنجبیل مصطکی از هر یکی ربع جزو همراه شکر سفوف ساخته استفاف
نمایند دیگر غاریقون سفید بوئینه بیز گذرانیده با همچند شهد منزوع الرغوه خورانند و کذا قرص زرشک
و قرص گل سفید میدانند دیگر ایارج فیقرا یک جزو غاریقون سفید تربد مقل ازرق سکبینج از هر یکی
نصف جزو بوره ارمنی تلخ هندی انیسون هلیله زرد از هر یکی ربع جزو باریک نموده با آب کرفس حب کنند
و خورانند دیگر شراب اصول تنها کافی دانند فائده در تپهای بلغمیه اکثر فساد معده بظهور می پیوندد
و باید که از تقویت معده بسهولت بکار برند و نوعی است از حمی بلغمیه که درون محموم سرد و بیرون گرم میباشد
و این تپ مسمی است بحمی انفیالوس و نوعی است ازان که درون گرم و بیرون سرد میباشد این تپ مسمی است
بحمی لیفوریا و نوعی است از حمی بلغمیه که در وی حرارت و برودت در ظاهر و باطن یکسان باشد و نوعی است
از حمی بلغمیه که برودت در باطن بسیار پندارد و در ظاهر هیچ آثار تپ ظاهر نباشد و لرزه با دوار بحرارت
بر بیمار ظاهر و باهر باشد این هر دو قسم تپ اسم ندارند و نوعی است از تپیکه در روز آید و شب فرود آید آن
تپ مسمی است بنهاریه و نوعیست بر ضد نهاری که هنگام شام شروع نماید و بمجرد طلوع رفع نماید و مسمی است بلیلیه
و نوعی است از تپ بلغمیه که بغشیه موسوم است ماده او در اکثر بلغم مائیه باشد علاج هر همه تلطیف و اخراج
و ازعاج ماده است فائده گاه باشد که از کثرت ادرار ماده رقیق مستفرغ شود و غلیظ باقی ماند و سبب سست
که بعد از نضج و تلطیف ماده باستفراغ می پردازند و سپس ادرار را کار فرمایند قسم سیوم در حمی صفراویه
عفنیه علامات و امارات تپهای صفراویه بکثرت تشنگی و قلت گرسنگی و بیخوابی و غثیان و درد سر و خشکی و
درشتی زبان و دهان میباشند اگر ماده صفرا در رگها عفونت پذیرد از وی تپهای لازمه در گیرند چنانچه سابق
فتور پذیرند و باز در گیرند و اگر صفرا در خارج عروق تعفن گیرد از وی تپهای دائره ظهور گیرند پس آنچه
از سبب کثرت سخونت ماده صفرا در رگها عفونت راه آرد مسمی باشد بغب لازمه و اگر ماده مذکور بسبب
مزبور در عروق حوالی جگر و معده و دل عفونت گیرد مسمی باشد بمحرقه و فرق در غب لازمه و محرقه بیان کنند که
در غب لازمه آنقدر که حرارت در محرقه بظهور می آید بظهور نیاید چنانچه اگر دست بر اندام محموم گذارند عرقت و
سوزش مفهوم نماید و حرارت و لذع و عطش و بیخوابی و اختلاط عقل و لاجوابی و ضیق النفس که
در محرقه پیدا و هویدا باشد در غب لازمه اعراض شدید پدید نمی آیند و این تپ جوانان را بهم خطرناک

بود و پیران را ہلاک گرداند و فرق در حمی محرقه با حمی مطبقه بدان کنند که سرخی چشم و حبسم در مطبقه زیاده تر از محرقه
نمی باشند و تنگی نفس در محرقه بکردار حمی بو یه بظهور نمی پیوندد علاجش به تنقیه و تعدیل و تبدیل مزاج و اخراج
ماده نمایند و به تلطفیه و تبرید ماده متوجه شوند چنانچه اول روز شیره مغز کدو با شراب نیلوفر یار کرده بنوشانند
و میانه روز فقط شراب نیلوفر با آب سرد دهند و بعد انقضای یکدو ساعت عرق بید و گاوزبان آشامیدن نمایند و
از برای تلیین طبع گل بنفشه و گل گلاب و آلو بخارا و تمر هندی و شیر خشت دهند و با لعبه مزلقه بارده به تسکین حرارت
ملهبه پردازند و در هر حال از استعمال مفرحات و مقویات و اطلیه و اضمده بارده هیچگونه غفلت روا ندارند
و از صندل و کافور و گلاب شموم طیار نموده در استشمام آرند و دیگر تدابیر که از جهت تبهای عفنیه دمویه
بحر بر پیوسته اند پیوستگی بدو نمایند و گاه بگاه آب کاسنی سبز خاصه مروق با شیره از تخم کاسنی کشیده سکنجبین
شیرین گردانیده بنوشانند و آب انارین با شکر سفید لعق نمایند و اگر صفرا در خارج رگها متعفن گردد غب
خالص دائره از و متولد گردد و این تب در سه ایام دو روز میگیرد و یک روز مفارقت پذیرد و از این اعتبار
حمی ثلثه هم قرار میدهند و غب خالص دائره نام کنند و سببش چنین گویند که خلط صفرا به نسبت دیگر خلطها از اعتبار
مقدار توسط حال میدارد از انجهت دور و ز تب آرد و یک روز در میان میگسارد و از برای آنکه از عفونت تب
آرد و از تحلیل و تقلیل و اگذارد پس هر گاه چون ماده ماده تب مذکور بدستور مدافعه واقعه گردد حدای پذیرد
و گفته اند که این تب زیاده از سه نوبت تا هفت نوبت تجاوز نماید خاصه آنجا که تدبیر نیکو نموده رود و بحران این
تب اکثر حال با سهال واقع گردد و گاهی بعرق و گاهی بقی میشود انتباه باید داشت که اگر در تبهای صفراویه
بول کم رنگ و صاف می آید و صداع شدید پدید می گردد و بارعاف هم اندفاع نپذیرد از بون و باء سرسام منذر
و برسموم میباشد علاجش بتبرید و ترطیب نمایند و اگر در طبع قبض باشد از تلیین طبع غافل نباشند و با
گل بنفشه و سپستان و عناب و آلو بخارا و تمر هندی و گل گلاب و تخم کاسنی و تخم کدو و خیارین هر یک
بقدر مناسب شب در آب گرم خیسانند و با شیر خشت اصیل و مغز فلوس خیار شنبر و روغن بادام طبع فرود آرند
فائده در تبهای گرم صفراوی زنهار ترنجبین بکار نبرند و اگر ضرورت باشد تا هم همراه آلو بخارا و تمر هندی یار کرده
در استعمال آرند و تا کار از فواکه بکشاید چیزی دیگر نمی باید و آنجا که صفرا خالص نبود پیش از نضج مسهل و ملین
هم ندهند از برای آنکه مواد بر فساد هایج بود منجر به سرسام میباشد نوعی است از تب صفراوی که با غشی باشد و
این تب مسمی باشد بحمی غشیه علاجش از حمی غشیه برگیرند و هنگام نوبت نان با آب لیمون تر نموده چند لقمه
خورانند و سکنجبین با گلقند بنوشانند و سکنجبین ساده ماده صفراوی را دفع میگرداند و جوش فرو می نشاند فائده
تبهای دائره تا بقدور بر ور نوبت چیزی از قسم غذا نباید داد و نگاه کنند اگر لرزه و سرما شروع نموده است
سکنجبین با آب گرم بنوشاید تا باشد که صفرا قی برآید اگرچه بر نیاید بالقوت تهیج تحلیل و تقلیل میآید و از
ساکن گردد و تا دام که تب فاتر نشود با شربه هم نکنند و عند فتور نوبت با شوربه نمایند و یا بهانا الله

تا بقیه حرارت از سر فرود آید و سکنجبین اندرین هنگام فائده تمام می بخشد و استفراغ حسب میل ماده باید نمود چنانچه اگر
غثیان و تقلب النفس بینند قی کنانند و اگر قراقر در نفس امعا دانند مسهل خورانند و اگر میل ماده بر تقاضاء بول باشد الا اگر اغلب
نمی بر آید مدرات لائقه بنوشانند و اگر نداوت یعنی تری در پوست ظاهر و باهر بینند اما عرق نمی آید تعریق متوجه
شوند و اگر با هیچ جانب میل ماده نباشد اندر انحال هم بسهال اوفق بدانند و این قاعده در تمام تبها یاد میدارند
مجرب تمر هندی با قلیلی نمک در یوم راحت و بلا نمک در یوم نوبت انفع خواهد شد دیگر از برای قبض طبیعت
با این حب طبع فرود آرند صدقه قنبر زاد نه تمبله زرد از هر یکی یکجز و گل گلاب سقمونیا مصطگی کتیرا حب ها
باریک کنند و با عرق بید حب بندند و با آب تمر هندی و شراب بنفشه خوردن دهند و بجهت تنقیه دوره
و با الشعیر کافی بدانند قسم چهارم سوداویه اگر ماده سوداویه عفنیه داخل عروق بود حمی ربع لازمه از وی پدید آید
و اگر خارج عروق ببیمنی رود دائره پدید آید اما ربع لازمه در روز زم بکردار اندام نرم بنمانید و آرد روز
چهارم باشد ادمی آید و ربع باعتبار ادم اخذ و ترک محموم معموم می کنند چنانچه روزی نوبت آرد و دو
روز میگسارد پس از روز اخذ و ترک چهار روز میباشد و از این اعتبار ربع دائره قرار می دهند و گاه باشد که دو
روز آرد و یک روز میگسارد و آن را ربع معکوس گویند و این تب از سودای طبعی که زیاده از مقدار گاه باید
شاید ظهور نماید و از سودا زیاده طبعی هم پیدا آید اما هر چند که ماده او غلیظ تر باشد لو تبهای دراز مدت طول
یا علیل در گیرد چنانچه اولو الالباب الله ربناب بر نگارند که بعد سیزده و سیجده روز نوبت تبها سوداویه هم میباشد
و از بعضی جالینوس انکار می آرد و بر نگارد که من تمام ایام عمر خویش نوبت بعد انقضای مدت مذکوره ندیده
بلکه با گوش خود نشنیده و اولو الالباب در رد جواب تحریر فرمایند که نا دیدن و نشنیدن جالینوس دلیل
کافی عدمت علیل نمی تواند شد و گویند که این تب در ابتدا گاهی در انتها امراض حاده مزمنه در گیرد و بغیر آنکه
از محرق تب سوداویه از هر ع دیالیخولیا و تشنج و غیره چند امراض و اعراض ردی یابند و این تب مزاج
و درازتر از دیگر تبها میباشد اگرچه تدبیر این تب چنانچه باید و شاید بوقوع می آید تا هم در مدت یکسال
زوال و استیصال میتابد و اگر در تدبیر غلطی یا تاخیر رود تا مدت ده دوازده سال درازی کشد و در آخر منجر
دق میگردد و اندرین تب لرزه در ابتدا کمتر و در انتها اکثر میباشد اما در تمام اقسام تبهای سوداویه غلظت و
عظم طحال لازم گردد و گویند که در ابتدای این تب بول سفید و رقیق و در انتها غلیظ تر و سیاه تر می آید و علامات
انحطاط فرمایند که مدت دوره تب ربع در صیف و ربیع اقصر و در خریف و شتا اکثر و درازتر باشد علاج آن
تنقیه سودا بکرات و مرات فرمایند و فصد باسلیق و اسیلم از دست چپ حالت غلظت طحال نمایا شد فصد
باسلیق و اسیلم از دست راست یا ره بجاه فرمایند و در روز نوبت با صوم مامور نمایند و مردار سنگ ناسفته در
اترج حل کرده خوردن دهند و دیگر پوست خشخاش و فلفل جوش داده بنوشانند مجرب جلیه جوشیر
سنی و سنبل رومی اجاص اسطوخودوس بسفایج فستقی تمر هندی از هر یکی پانزده درم تخم ریحان گاوزبان گیلانی

از هر یکی هفت درم افتیمون ولایتی عصی الراعی عناب ولایتی تخم کرفس ریشه خطمی شاهتره تخم کاسنی بیخ کبر
گل بنفشه گل گلاب از هر یکی چهار درم هر همه خیسانیده بجوش آرند و با شکر طبرزد بقوام آورده صبح و شام
بنوشانند و بعد ظهور نضج بسفوف مخرج سودا و ماء الجبن که از شیر شتر باضافه افتیمون طیار نموده باشند اختیار
کنند و دیگر غاریقون سفید لاجورد مغسول مروارید محلول از هر یکی نیم درم هر همه ضم کنند و خورانند انتباه روز
نوبت تپهای سوداوی مالیدن طحال در زوال تپ اثر عظیم و منفعت جسیم می بخشند و کذا وضع محاجم بلا شرط
بر نفس طحال هر حال نفع بلیغ می بخشند مجرب اهل تجربه بر نگارند که از تلبس لباس حائضه تپ ربع دور گردد
دیگر ششش گرگ خشک نموده مقدار یک دانگ بر نهار خورانند تپ ربع بر طرف میگردد دیگر بسفائج فستقی
همراه زبیب دانه برآورده و شکر یار کرده بر نهار خوردن دهند و بر مواظبت گردانند فائده تپ ربع
کثیر الوقوع ست به نسبت دیگر اقسام که نام او در حیز ارقام آورده شوند چنانچه خمس و سدس و سبع و
ثمن و تسع و عشر هر چه بکسر الاول خوانند و گفته اند که باعتبار قلت و کثرت مقدار ماده عفنیه ایمعنی رو
می دهد و این همه را ماده سوداویه باشد خواه از عفونت سودای طبعی بود و خواه از سودای غیر طبعی افتد و هر
خلطی که میسوزد یعنی لطیف او رو به تحلیل و ثقیل مے نهد سودای غیر طبعی میگردد پس هر قسم ربع را باسم خلط
سوخته چنانچه ربع دموی و بلغمی و ربع صفراوی و سوداوی موسوم نمایند و علاج باخراج آن خلط مرکب
نموده فرمایند بالجمله حسب الخلط بدفعات بعد از نضج تنقیه فرمایند و در سوداوی فصد نمایند اما در فصد هم
شرط است که بعد دو سه نوبت تپ نکه فصد می باشند و در دیگر اقسام هم فصد مجوز نیست مگر آنجا که خون سرخ و صاف
بر آید بزودی تمام بند گردانند از آنجا که این تپها دیر کشند برعایت قوت ماده از تن بیرون کشند و از تپهای این
تپها احتماء از ماکولات و مشروبات نباید فرمود بنابر حفظ قوت بر تناول لحومات و لبنیات مامور باید نمود

فصل در حمیات مرکبه مختلفه

باید دانست که حمیات مرکبه کثیر الاقسام میباشند چنانچه بعض از وی خصوص نام
نمی دارند و بعضی باسمی موسوم اند اما آنچه باسمی موسوم کنند شطر الغب و غب غیر خالص هستند و آنکه بلا نام
می آیند بحمی مختلط دیگر نام نمی دارند بالجمله ترکیب مرکبات از سه درجه بیرون نباشد چنانچه یکی از وی آن باشد
که تپی در بدن موجود باشد تپی دیگر برسر او می آید این ترکیب را مداخله نام کنند دوم آنکه تپی که فتور
پذیرد تپ دیگری درگیرد این ترکیب را مبادله خوانند سیوم آنکه هر دو تپ معاً درگیرند این تپ را اشارکه
موسوم سازند و مشابه نامند و گاه باشد که دو تپ که از جنس و اسم دور تر میباشند باهم مرکب گردند همچون
حمی دق یا حمی عفنیه و گاهی ترکیب تپها از جنس واحد بکرد ار تپ عفنیه یا عفنیه یا غب یا غب یا ربع با
ربع می گردد و گاهی در ربع باهم فراهم آیند اندرین صورت بر صورت تپ نائبه نوبت نماید چنانچه در هر روز
نوبت آرد و میگسارد و شطر الغب تپی مرکب باشد که باعتبار حصه نصفا نصف از بلغم و صفرا بلغم شطر
الغب موسوم کرده اند و شطر بفتح و سکون ثانی نیمه هر چیز را گویند و این تپ باعتبار اختلاط ترکیب

اخلاط بر چهار قسم منقسم نموده اند همچون ترکیب غب دائره با بلغمی لازمه یا غب لازمه ... با بلغمی دائره یا غب
دائره با بلغمی دائره یا غب لازمه با بلغمی لازمه و گاهی ماده آماده این قسم تپ در خارج عروق عفونت آورده
درگیرد و پس در منصورت روزی بعلامات بلغم و روزی بامارات صفرا ظهور مینماید و اگر هر ماده آماده تپ با داخل رگها
عفونت پذیرند اندرین صورت در هر روز نوبت میدارند مگر بروز نوبت صفرا حدت و شدت زیاده تر میباشد و اگر
ماده صفراویه در داخل عروق و ماده بلغمیه در خارج عروق قبول عفونت بنماید اندرین صورت تپ صفراویه لازم
و تپ بلغمیه دائره می آید تا هم روز نوبت صفرا از حدت و شدت خالی نماند و بس پس هر سه اقسام این شطر
الغب را شطر غب غیر خالصه نام کنند و اگر صفرا بخارج رگها و بلغم در داخل رگها عفونت گیرد اندرین صورت تپ
بلغمیه لازمه و تپ صفراویه دائره صورت پذیرد و بس پس این قسم تپ را باسم شطر غب خالصه موسوم کرده اند
بالجمله تپهای مرکبه از تمام اقسام تپهای مفرده علاج پذیر بعسیر میباشند و گویند که از کثرت اختلاط اخلاط باهم تفرقه
که امتیاز در تپهائی توان فهمید و اندرین تپها لرزه در سرما به نسبت غب غیر خالص زیاده تر میباشد و مدت
نوبت هم دراز و بی امتیاز تر بود چنانچه گاهی نوبت از دوازده ساعت تا مدت سی ساعت آرد و همینسان
در میان تا مدت سی ساعت می گسارد و باشد که چهل و هشت ساعت می گسارد و باز نوبت مے آرد
و اندرینصورت مردمان گمان مے آرند که تپ ربع ست و گاهی تا مدت نه ماه یا زیاده تر میماند و آخر باوق
می انجامد فائده رای بعضی اطبا بران رفته که اگر در روز راحت هیچ اثری و آثاری معلوم نکنند بر غب خالص
حکم کنند و اگر ضعف بقوام قائم دانند غب غیر خالصه تصور نمایند و کذا در روز نوبت عوارض تپ نوبت با تمام
حدت در نبض و شدت عطش ببینند این قسم تپ را باسم شطر الغب هم برگزینند انتباه در تمام اقسام تپهای
مرکبه مزمنه بتقویت طبیعت پردازند و بعد از نضج تام بحقنه جات و استفراغات طبع فرود آرند و باز بانکبین
و تقویت طبع پرداخته بکرات و مرات اسهال استیصال نهال علت گردانند فائده قاعده علاج تپهای مرکبه
اخراج مواد که بنیاد فساد بر و قایم باشد دایم در مطمح نظر می دارند و از اغذیه و ادویه بارده بلکه فساد
انگیز پرهیز میدارند و همواره باستفراغات مسهلات و مقیات و تفتیح مسام باستحمام می پردازند و گلقند
عسلی با مطبوخ بادیان لیل و نهار اختیار نمایند و بالشرب شربت بزوری و سکنجبین بزوری کار ضروری
پنداشته میدهند و اگر بجای آب برگلاب ماء العسل قبل از ظهور نوبت تپها اقتصار دارند نیکو باشد قرص
مجرب از برای تپهای مرکبه که بسیار بار آزموده است صدفه گل گلاب شش درم تخم حماض صمغ عربی
از هر یکی چهار درم نشاسته طباشیر زرشک بیدانه تخم خرفه از هر یکی دو درم کثیرا زعفران سنبل رومی
دارچینی از هر یکی یکدرم هر همه باریک کنند و با آب بادیان اقراص بسته در سایه خشک سازند و هم از آن
بر نهار خوردن دهند مجرب علویخان بر نهار گلقند چهار توله خورانند و عقبش شیره تخم بادیان
با سکنجبین ساده یا بزوری شیرین کرده بنوشانند و کذا شربت افسنتین بعد نضج ماده نعم المجرب

علامه انطاکی فرماید که اول روز سکنجبین با آب گرم نوشانیده قی کنانند و روز دویم سکنجبین همراه طبیخ
شبت دهند و روز سیوم ماء العسل فقط گرم نموده بنوشانند و با شگوفه معده پاک گردانند و بعد ازو هر روز
شراب اصول چند روز داده باشند و خوردن حب الشفا بامر شافی علیلان شفا کامل میدهد صفت حب
الشفا زنجبیل یک جزو ریوند چینی جوز ماثل سه جزو با چند عسل سرشته حب بندند و قبل از نوبت یک درم حب
خورانند قرص غافث از برای شطر الغب و دیگر حمیات مزمنه مفید می آید صفته عصاره غافث شش درم
طباشیر ده درم گل گلاب پنج درم سنبل رومی دو درم همه جدا جدا باریک کنند و با گلاب اقراص بندند
و با شراب دینار بر نهار اختیار کنند مجرب دیگر از برای تبهای مرکبه و سده جگر و سوء القنیه مفید افتد
صفته زرشک بیدانه پانزده درم گل گلاب پنج درم رب السوس تخم خیارین تخم خربوزه از هر یکی سه
درم مصطگی رومی غافث قوه لک مغسول ورد چینی تخم کشوث از هر یکی دو مثقال تمام ادویه جدا
جدا باریک نمایند و با عرق بادیان اقراص بسته در سایه خشک گردانند و همراه سکنجبین بزوری و عرق
کاسنی و عنب الثعلب بر نهار اختیار کنانند و اگر بجای عرقها آب افشرده مروق گردانند اقوی تر خواهد بود
دیگر از برای تمام اقسام تبهای مزمنه مرکبه مفید می آید صفته نهال الفواید یعنی گلو شب در آب تازه تر نمایند
و در شبنم آویخته دارند علی الصباح شیره کشیده و با نجبین شیرین گردانیده همراه قرص طباشیر یا قرص
زرشک خورانند دیگر از برای تمام اقسام تبهای مزمنه و مرکبه صفته ست گلو طباشیر الاچی خورد
ساذج هندی ورد چینی جدا جدا باریک نمایند و با شراب با آب انار اختیار فرمایند دیگر از برای تبهای
مفرده و مرکبه صفته ریوند خطای باریک نمایند و بقدر حاجت با شیره تخم خرفه [illegible] فرمایند
مجرب قرص از برای تبهای مزمنه با اسهال و بی اسهال مفید می آید صفته زهر مهره خطائی کهربا
خالص از هر یکی جزوی طباشیر گل ارمنی صمغ عربی تخم حماض مقشر گلنار گل گلاب اقاقیا پوست
بیرونی پسته حب الاس الاچی خورد از هر یکی دو جزو نشاسته خشخاش سفید تخم کاهو کشنیز خشک از هر یکی
سه جزو تخم خرفه صندل سرخ و سفید از هر یکی چهار جزو جدا جدا باریک کنند و بجای آب گلاب خوشبو
انداخته و اقراص بسته در سایه خشک سازند صباح و رواح اختیار کنند قرص مجرب از برای تبهای حاده و
مزمنه که با عطش و جهت شدید می آید بغایت مفید می آید صفته صندلین رب السوس تخم بقله یعنی خرفه
از هر یکی دو جزو گل گلاب طباشیر از هر یکی چهار جزو تخم خیارین کافور ریاحی کتیرا صمغ عربی از هر یکی
پنج جزو [illegible] قالبی یک جزو با لعاب اسبغول باریک نموده قرص بندند با شراب انار و گلاب اختیار نمایند
دیگر تمر هندی ترنجبین خراسانی شیرخشت اصیل بقدر احتیاج گرفته هنگام شام در عرق بید منقوع نمایند
و صبح اجزای منقوع صاف کرده اختیار فرمایند دوائیکه بجهت استیصال نهال تبهای مرکبه و مزمنه بی
عدیل و بی بدیل ست صفته کشنیز خشک نیم اوقیه مویز طائفی [illegible] از هر یکی ربع اوقیه هنگام

ظلام منقوع گردانند و هنگام طلوع آفتاب بشراب عناب شیرین کرده نوش جان بسازند دیگر از برای تبهای
مزمنه و مرکبه و سده جگر و تلخه مفید می افتد صفته کافور نیم مثقال لک مغسول ریوند خطائی از هر یکی یک درم
کتیرا صمغ عربی رب السوس زعفران خالص طباشیر سفید مغز تخم خیارین از هر یکی دو درم گل نیلوفر دو درم
گل بنفشه از هر یکی سه جزو گل گلاب پنج جزو ترنجبین خراسانی شکر سفید از هر یکی ده جزو تمام اجزای باریک کنند
و اقراص بسته بشراب انار و گلاب بر نهار خورانند دیگر هنگام ظلام مشتی تراب از تربت مقتول السکوت تمام
بردارند و در اثناء آمد و شد با هیچ متنفس بکلام دانش نیاویزند و مشتی دیگر از طرائق متفرق گرفته با وی آمیزد
سپس قدری گرداگرد بیمار بطریق حصار پاشان و پریشان نماید و بقیه را در آب انداخته نگهدارد و نوشیدن این
آب طافی و صافی مامور نماید بفضل شافی علیلان و عقده کشای کار فروماندگان از ازتکاب نوشیدن
آب رهائی یابد و دیگر حنا زعفران معصفر با آب کشنیز در دست و پای محموم بعمل خضاب آلاید از این عمل هم زیاده
نوبت اعاده نمی نماید بعونه و صونه تعالی فصل در تحقیق انفیالوس و حمی لیفور یا انفیالوس بهمزه مکسور و نون
ساکن و فا و تحتانی و لام و واو و سین تبی باشد که خداوند او را درون سرد بکردار برد و بیرون گرم
محموم سخت مفهوم کنند و اگر دست بر اندام خداوند و بدارند سوزش شدید پدید می گردد لیفور با لام
مکسور و تحتانی ساکن و فا مضموم و واو ساکن و راء مهمله و یاء تحتانی و الف تبی باشد که در باطن گرمی شدید
و در ظاهر سردی پدید بیاشد و این تبها گو با ضد یکدگر میباشند اما سبب سردی درونی وجود بلغم زجاجی
یا سوداوی که با عفونت تراکم پذیرد و بسبب ارتفاع ابخره و کثرت تراکم در ظاهر گرمی سخت مفهوم میشود
و در قسم لیفور با بر عکس او ماده مذکوره در اندام محموم مفهوم گردانند علاجش اخراج و ازعاج ماده کنند
و هر روز با تخم شبت و سکنجبین قی نمایند و بر نهار گلقند عسلی مقدار هفت درم اختیار فرمایند و بعد نضج
ماده آماده فساد بمنقیات پردازند و گلقند و مصطگی با عرق بادیان داده باشند فایده گاه باشد که با وجود
برودت هم زبان محموم سیاه و هوش تباه میگردد و اینمعنی بغایت مذموم میباشد و بعضی بر آنند که درین
مذکور عوارض مذبور اگر بظهور میرسد تا مدت هفت روز راه هلاکت می پیماید و اگر با وی ماده غلیظ صفراوی
که با محبه موسوم ست یار محموم می گردد علاج او هم با خراج ماده مذکور نماید و تسیس بر دهنهای مقویه گرم
تدهین فرمایند و با نوشیدن ماء العسل و مطبوخ بطبیخ هندی قی نمایند و اگر بر گلقند عسلی و سکنجبین بزوری
مواظبت نمایند نیکو باشد فصل در حمی غشیه یعنی تبی که از وی بیهوشی و فراموشی از ضعف دماغ و حالتی
بکردار غشی با برودت اطراف بظهور می پیوندد و وی بر انواع ست یکی آنکه ماده او بلغم خام بود که در حالت
نوبت بحرکت آمده بر اجزای فم معده که مجاور قلب ست ریخته گردد و روح را سرد و قوت حیوانی را مقهور مینماید
کند از همین لامحاله حالتی همچون غشی بظهور می پیوندد و گاهی حمی غشیه بسبب وجود صفرا ظهور نماید و بطریق مذکور
غشی و ضعف در دل پیدا و هویدا آرد علاجش بحقنه و فتیله طبع فرود آرند و قی از مرایت در گلاب

در بلای بد جهند و اگر عنبر با سکنجبین یار کرده اختیار نمایند نفع عجیبی بخشد و از جهت اعتدال اشعیر نعم التدبیر
ست ذجراده کند و خیار با صندل و گلاب یار کرده و قلیلی کافور اضافه نموده در دست و پا ضماد گردانند
و بر سینه و جگر بجرقه اندوده برنهند فایده اگر دوری غشیه در دسر روز بروز تزاید گیرد و با هیچ تدبیر تخفیف نپذیرد
زبون ست و کذا عرق سرد اگر جاری و ساری گردد و همچنان بیمار روز بروز با ضعف قوت گراید آنهم
زبون تر باشد و همچنان اگر خفقانی یکبار در بیمار رو دهد علامت هلاکت ست و تپ بینان در تمام اقسام
تپهای حاده با ماده دردسر و قطن و نفخ بطن ظهور گیرد و با هیچ تدبیر فایده نپذیرد علامت هلاکت
دانند حکایت قبله عالم فقیر ذره حقیر در بعضی اوقات برائین مطار رحمة الله از والد ماجد خویش پیش خاکسار
اظهار می نمودند که در موضع کوٹ باریخان که شخصی بلا ریتی از قسم تپهای ای اسم که نفیس بن عوض
شارح اسباب و علامات اخوات آن را زیاده از سه صد و سی قسم مرتسم فرموده مبتلا بوده و بروحانیتی
چنان فرا رسیده که با همگی و جملگی عوارض ردیه همچون حرکات غیر ارادی و غرق عرق سرد بکردار گرد و
جریان و طربان آب مانند سیلاب از یک دیده با چشم خود دیده لواحق مرافق او پیش آنحضرت آمده التجا
و بیچاره پیدا آوردند مولانا مرحوم برو رفته از حال مذموم او قیاس گرفته جای گرم ناکرده برخاست و گفت
که از مدت یکد و پاس انفاس زندگی او بیش نخواهد بود حالا بیچاره کار مواد معاد این بیچاره پردازند
و دست طمع توقع صحت و صلاحیت از دامن او بردارند که حشاشه الیست بیش نیست و مراجعت نموده
بمکان خویش رسید چون مدت چند ساعت برو رو با مضا آورد یکی از لواحقانش همچون برادر با پدر او
باز آمد و گفت که با بیما قدری اغتذا نموده آنحضرت از ینمعنی متعجب بوده که شاذ می بودند و شاذ نادر ال
معجمه مشد د یعنی خلاف کلیه و قوانین طبیه پنداشته حکیم قادر بخش کیلاسی طلبیدند با تفاق حکیم موصوف
بر سبیل تحقیق و تصدیق وا گوبه بخانه علیل شتافته دید که رنجور با فتور تپ پیوسته اما بسط و قبض نبض
وجود او از هر جا نابود و مفقود ست مگر در گنجینه سینه او حرارت غریزیه و طاقت روحیه بدستور موجود ست
از ظهور اینمعنی که شاذ و خلاف قیاس تر از وهم میبود نمود پس هر دو نبض شناس یعنی حکیم قادر بخش و جد
امجد فقیر ذره حقیر بتحیر آمده از حرکات و سکنات دیگر مشرائین او به همین ترجه هم قیاس گرفتند از نجا
هم بدون یاس از نتیجه احساس چیزی از انبساط و انقباض نبضه نمی یافتند گفتند سبحان الله این قسم
تماشا خلاف مقتضای رای اطبا بمشاهده در آمده و بس پس بخور مذکور بر نحال تا مدت نحسبال با عیش
و شادمانی زندگانی دیگر یافته بعالم جاوید شتافته و گویند که شخص مسبوق الذکر در حاله زندگی خود اندرین
حالت با طبیبی که دوچار گردیدی از راه تجربه و استهزا انبارض خود را وانموده و ستها خویش پیش بردی
پس بر وجود این معنی اطبا روشن قیاس حسب واقعه نبض با سکون قیاس نموده بر عجز و قصور دانش و بینش
خود بخود اعتراف فرموده و صفات حق جل و علا شده و گفتندی حبذا مقدسی که از ادراک کار

ماهیت حکمت بالغه او عقل و قیاس ارسطو و بقراط پر اختلاط ست و دو هم و فهم جالینوس و بطلیموس از تفحص کار
قدرت نادره کار او جگر خون ست یفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید فصل در حمی و بائیه و معنی و با فساد مهلکه
است که عارض جوهر هوائیه گردد و قوای روحیه را متغیر گرداند و این تپ عام و متعدی باشد خاصه ابدان
ضعیف القوی و مفتوح المسام که مدام با کار کردن مصروف میمانند و با کسانیکه ماده نهاد ایشان آماده فساد
میبود و بیشتر عارض میگردد از آنجا که انسان هر زمان مفتقر و محتاج بانجذاب نسیم و اخراج ابخره دخانیه میباشد
هوای مذکور با کثر و بسبب امتزاج با مزاج ارواح را تغیر داده اخلاط را از گنجینه سینه و دل از طبع خود ما
متغیر و متعفن نماید و از گرمی و سخونت او تپ و بائیه بظهور در می آید پس اسباب متغیر هوا و حدوث و بار
ارضی و سماوی باشد چنانچه نظیر هر یکی تحریر نموده آید اما اسباب ارضی وقوع قتال عظیم و معرکه جسیم که مقتول
و میته بی اندفان تا زمان بر زمین می مانند و همچنان مستنقعات و قاذورات که از و ابخره دائم و قائم بر وجود
آمده مغیر جوهر هوا می باشند و اسباب سماوی چنان باشد که فصول متغیر از حال گذشته و پیوسته میشوند و
مع ذلک ستاره های دنباله دار نمودار گردند و گاهی با هوا غبار آمیز و گاهی گرمی بسیار با تابش آفتاب انگیزد چنانچه
هوا یعنی باران نمی بارد و باد در روز و شب غلو می آرد و گاهی گرمی در روز و سردی در شبها با فراط تحیر
در طبع مردم رو مینماید و بقولات و فواکهات آن وقت یعنی آن فصل بخلاف سابقه رنج و زیان می آرند
و بدان سبب جانور ذکی الحس را ه دیگر دیار و امصار میگیرند و حشرات الارض نسبت با اول زیاده تر نمودار
میباشند و تپ و بائیه در اکثر در آخر تابستان وقوع میگیرد و در ین تپ گاهی قی و عروض اسهال و
فواق بدحال مینماید و اگر صفرا خالص از آنچه میباید و شاید میفزاید از دی غب خالص بظهور پیوندد و اگر ماده
بلغم شور یا صفرا محترقه حوالی قلب و نواحی سینه گرد آید و از و تپ محرقه پیدا آید و اگر بلغم و صفرا هر دو
متعفن باشند تپهای مرکبه در گیرند و از عفونت ماده بلغم تپهای بلغمیه پذیرند بالجمله علامت تپ مذکور
برین دستور میباشد که در اکثر ظاهر اندام محموم سخت گرم مفهوم مینماید اما در باطن کرب و لهب با عدم
گرسنگی و کثرت تشنگی و تنفس با نفس نا طبیعی بود و در بعضی ظهور کزاز و تشنج و صداع شدید پدید می گردد و
طاعون و نمله و بدبوی بول و براز و عرق منتن باشد و بعضی را جریان خون از مواضع سهله
الانصداع آمدن گیرد علاج با فصد و تلیین طبع نمایند و شراب بنفشه و سکنجبین بنوشانند و فادزهر بگلاب
حل کرده بدهند و فادزهر معرب پادزهر که بمعنی پاک کننده زهر چه لفظ پاد بمعنی شستن آمده که بزهر مهره
معروف ست و لیمون خورانند و کافور و گل گلاب و صندل بو یانند و قرص کافور با آب غوره و سیب مسهی
با ترشی ترنج و لیمون حل کرده بنوشانند و اگر سرکه و گلاب بر برف سرد نموده با قرص کافور خورانند و اگر
آب سرد شکم سیر لا جرعه بنوشانند و تعداد جرعه جرعه تجرع نمایند و اگر گلقند با سه جزء عرق بید بجوشانند
و بروغن گل آمیخته تجرع فرمایند و اگر شکم

وعنبر اشهب بخور او شموما کاسد مواد فاسد میباشد و خوردن ترنج و نارنج از رنج وبا امان می بخشد و
فقط سرکه تعفن جوهر هوا و دافع تاثیر وبا می باشد فائده حتی الامکان در زمان وبا از تقویت دل و
دماغ و سهولت نفر یابند و تا مقدور در ازاله عفونت و سخونت توجه کافی بکار برند و از جهت تنقیه انتظار
بالنضج نکنند از برای آنکه ملاک امور اخراج و ازعاج مواد ذی فساد میباشد و بعضی بر آنند که تسکین از
تحریک مواد کافی مرام ایام وبا می تواند شد از برای آنکه در بعضی جا تحریک بے ضرورت از تور ان مواد
پر فساد منجر بآفات می گردد و بر اصحا واجب است که در ایام وبا از تفتیح مسام و استحمام و ریاضت و مجامعت
احتماکلی دارند و در اغذیه سماق و زرشک و ریباس و آب انار میخوش و غوره و سرکه و مانند آن داخل
نموده باشند و بروغن گاؤ تدهین کافی دانند و کذا شراب کاوی صبح و شام تشرب فرمایند و مفرحات
یاقوتیه خوردن دهند فصل در حمی دق و دق بکسر اول تپی ست نرم و هاوی ست غیر مادی که با عضای
اصلیه منویه آویخته هر سه رطوبات را نیست و نابود میگرداند از آنجا که حرارت این تپ سخت گرم یا نا
بتهها دیگر نمی باشد باعتبار نرمی و لزوم و ضمر اندام دق نام کنند و اکثر حدوث او از کثرت غم و هم و افکار
بسیار و غصه و اندوه که از وی بستوه می آید ظهور مینماید و گاهی از وقوع سفر دور و دراز که خصوص در زمان
تابستان پیش می آید ایمعنے رو نماید و گاهی از کثرت استفراغات همچون مسهلات و مدرات و کثرت
مباشرت در استعمال ادویه و اغذیه حاره و یابسه که بر و مواظبت نماید و از و یبوست بر رطوبت بیفزاید و
گاهی از اسقاط حمل و نزف خون بواسیر و نواصیر که در تدبیر او تاخیر کرده رود پیدا و هویدا آید و اکثر
عقب تپهای حاده با ماده و عفنیه و ورم گرم که در گنجینه سینه رو می دهد عارض گردد انتباه در ذکر رطوبات
ثلثه نخستین رطوبتیست عبارت از اخلاط اربع که از عمل هضم دوم در ایجاد میرسند که بکردار فضله ها بعضے
با فاده سقایت عضوها مجاور بر صورت خون خام در عروق صغار اندام بسان شبنم پراگنده و منتشر
میماند و در حالت فقدان غذا مستحیل با خون گشته کار تغذیه بعضے عضوها بر روی کار می آرد و رطوبت دوم
با قدری غلظت از و در قوام میباشد که علی الدوام با ثر حرارت غریزیه مشابه بجوهر عضویه می گردد از برای
آنکه جمله عضا که در تحلیل و تقلیل دائمی باشند هر روز که از و بکثرت کار بار و محنت شاقه و مشقت فاقه
رو به تحلیل مے آرند همانقدر این رطوبت جبر نقصان بامر ایزد سبحان مینماید رطوبت سیوم که زیاده تر
در غلظت و متانت از همه رطوبات مے باشد شایستگی وصل و التیام اعضا یعنی بستگی از سر تا پا میدارد پس
هرگاه که این رطوبتها هم مفقود و نابود میگردد خستگی و رهیوستگی اجزا اعضا رو می دهد چنانچه در حالت
قرب موت و بعد وقوع موت ایمعنی بر ظاهر گردد اما آنچه قرب موت بمشاهده رود چنان باشد که در حین
قرب موت تو هین در بعضے عضوها خصوص دست و پا که حاصل مے آید و بعد از موت تمدید قامت اموات
بواسطه ارخای وصل اعضا رو می نماید و از افنا در رطوبت مذکور بالضرور موت با حیا واقع میشود و پس

هرگاه که حرارت غریبه با فنای رطوبت اولی پرداز دق نام کنند و آن صرف رطوبت ثانی فبول مینامند
و از نقصان رطوبت ثالث باسم مفتت و مخنفت موسوم گردانند پس در زمان نقصان رطوبت اولی مرضے
لائق تدبیر و درمان پذیر میباشد اما این معنی در تعقل بعضے عاقل هم نمی آید و در نقصان رطوبت ثانی گو با سانی
در فهم می آید مگر از نادرستی تدبیر راه تندرستی رو نماید از انجا بعضے نارسا اطبا که بزودی اثر بهبود مرضی
نمی بینند ملول گردیده مشغول گاهی باین و گاهی بآن میباشند و منجر بدرجه سیوم می گردانند و گاهی بسنجات
پرداخته و بمعالجه تپ تشقه شتافته بهلاکت میرسانند اما در نقصان رطوبت ثالثه هیچگونه درمان پذیر لائق
تدبیر نمی باشد اما اگر مدقوق را از مهب هوا گرم و هوا بسیار سرد محافظت کنند تا درازی میکشد و این تپ
گاهی مفرد هم عارض میشود و گاهی با قسم دیگر که هر یک باسم موسوم هستند مرکب گردد علامت تپ دق مفرد
ضعف و صلابت و تواتر در نبض و نرمی تپ همچون گرمی و لزوم در همه آن و جمله زمان و کذا عند مساس
حرارتی زاید در احساس نمی آید مگر زمانی شایسته که دست بر اندام مدقوق نهاده دارند آن زمان اثر حرارت و
حرقت از محموم مفهوم میشود و دیگر بعد تناول طعام باندام مدقوق حرارتے زاید مینماید همچنانکه عند بفروغ
آمدن چراغ که یا غ دیگر نمی اندازند مگر روز بروز غلبه یبوست بر تمام اندام مدقوق غلو مینماید و گرمی و
سخونت روز بروز می افزاید و علی الخصوص بعد استحکام حرارت و غلبه یبوست کثرت هزال المرجال مدقوق
گواهی کماهی می بخشد و نبض بسیار و خشک بر چشمهای خداوند تپ دق بودن خاصتر در حالت ذبول
نمودن با دیگر علامات و امارات همچون کشیدگی و طرنجیدگی پوست پیشانی نشانی اوست و کذا اگر اقی
در ابرو و چشمها پر خواب و بی آب مینمایند و در آخر بول و براز و خیو و خلم با دسومت و زهومت بیرون مے آید
و حنجره و استخوان سینه بیرون بر آید و سر بینی و گردن باریک و تیز گردد و رونق چهره و تازگی بشره آنا
فانا فلت گیرد و موی هم درازی گیرند و ناخن کجی پذیرند و هرگاه که از درجه دوم هم تجاوز نموده بدرجه
میرسد موی از سر و ابرو و غیره بریزند و ناخن کجی گیرند و چیزی بجز استخوان و پوست باقی نماند و لحم و شحم
بگداز و چشمها در مغاک روند و چهره غبارناک نماید و باریکی در نبض و تاریکی آواز ظهور نماید و بول سیاه
و براز گنده و تباه بر آید یا اسهال ذوبانی شروع گردند در یحال زود انتقال میگیرند و گفته اند که اگر در اسهال
خون بر آید فی الحال میرند و گاهی تشنج گیرند پس بعجلت می میرند و گاهی از تمام اندام مدقوق بوی بد بر آید
و گاهی بظهور بثور رساقین و صدغین جهان فانی پدرود نمایند و از قسم مرکب تپ دق در شروع فصل
حمی دق که بکثرت استفراغات و مدرات و جز آن رو می دهد اشعار بر ان فکه حسب او خیال نموده بمداوا
پردازند انتباه مادامیکه بقیه از گوشت و خون و تازگی در رنگ چهره و قوت میباشد و استخوان با گوشت
چسپیده و پوشیده باشند امید صلاح و رجاء فلاح باید داشت و الا فلا فائده آنچه محققے درباره تدبیر
مدقوق تحریر فرمایند بیت تپ دق جوان و فالج پیر + اگر گوید ارسطو نیست تدبیر + مراد از وی

درجه سوم میباشد چنانچه اندرین باب والدی و استادی مخدوم حافظ و حکیم محمد هاشم در مجربات خود مؤکد این معنی گشته نوشته اند که چند مسلول و خداوند ذبول که در سن شباب بوده اند از تدابیر لائقه و اجتناب از لذات جسمانی و عوارض نفسانی و اکتساب با عمل مبردات و مرطبات با فضل یزدانی شفا یافته اند فائده اگر قائلی گوید که در تمام اقسام تپها بعد اغتذا فتور در قوت و تغیر در نبض بظهور میپیوندد چگونه در مدقوق و نیز محموم دیگر صورت تمیز می بندد جوابش آنست که در مدقوق بدون سرعت نبض و حرارت لمس هیچگونه حدت و شدت بعد تناول اغذیه هیچگونه از قسم فراشا و تکسر اعضا در جسم و اختلاف در نبض نمیباشد و گرانی در اعضا و برودت اطراف باختلاف هم نبود و گاهی حمی دق با حمی عفنیه مرکب و مختلط گردد علامتش آنست که عند نوبت عفنیه حدت و شدت اعراض زیاده تر باشند و گفته اند که هرگاه حمی یوم از سه یوم تجاوز نماید و یبوست و حرارت بیفزاید و رنگ روی با زردی یا بسبزی گراید توان دانست که تپ یومیه با تپ دقیه منتقل و مبدل گردیده علاجش آنست که در تدبیر هیچگونه تاخیر و تقصیر نفرمایند و حتی الامکان از تبرید و ترطیب ذهولت و غفلت ننمایند چنانچه اول هوا و مسکن و مفرش درست بسازند و سپس علی الدوام باستحمام و تمریخ و تدهین می پردازند و اغذیه و ادویه همچنانکه در مطولات باند بیرات تمام مرقوم اند از آنجا اخذ نموده بکار دارند و شیر با و سکو با شیر گاو یا بز که عمده ترین تدابیر است از دادن وی کوتاهی ندارند و در بنفشه و عنب الثعلب و جراده کدو و خیار و نیلوفر که جوشانیده باشند نشستن اختیار نمایند و بعد برآمدن از آب مذکور بروغن بنفشه و کدو و بادام مدام تدهین فرمایند و برسانش در گوش و بینی چکانند فائده ماء الشعیر که با سرطان پخته باشند در حق مدقوق و مسلول نعم التدابیر دانند و قرص سرطان کافوری که در فصل سل مفصل نگارش رسیده اسرع النفع دانند دیگر حب کافور با چند تپها که خورانیده نفع بلیغ از و بظهور رسیده صفت حب کافور کافور نیم مثقال گل ارمنی زهر مهره خطائی از هر یکی یک مثقال صمغ عربی دو دانگ باریک نموده با آب اسغول سرشته حب بندند و خوردن دهند دیگر یه کاله گوشت مرغ قیمه نموده با شیره مغز بادام در آرند و ممزوج گذارند و دهن او را دگر فته در دیگ پر آب اندازند و دیگ بر دیگدان نهاده چندان آتش دهند که لحم پخته گردد پس برآورده بادقوق خورانند و کذا شیره مغز بادام مدام بنوشانند و همچنان شیر بز و خر در حق مدقوق و مسلول نافع عجیب دانند دیگر شیره تخم کدو و خرفه با دیگر العبه مناسبه در غشی و اشراق دادن مفید می آید مجرب آب کاهو و گلاب از هر یکی یکجزو روغن بنفشه و آب لیمون نصف جزو صندل سفید ربع جزو هر همه یکجا نموده بعمل تمریخ و تدهین در استعمال آرند انتباه مدقوق و مسلول را بپوشش از قسم پشمینه و ریشم و پخته و از سخت زیانکار باشد باید که پوشش تمام از وی باز دارند و کذا در تاب آفتاب و قرب آتش نگذارند و از لذت مجامعت هم دوری و مهجوری جویند و بادقوق بگویند که از

خوردن نان فطیر و فرو بردن آب سرد که بکرات برد می باشد باز میماند که یکی عمده تدبیرها و است فائده اگر مدقوق در درجه اول باشند هر چند که تبرید و ترطیب از بهر او کافی و وافی است اما بافراط مفرط نرسانند که بیم اطفای حرارت غریزیه هم از وی بظهور می پیوندد و در حالة ذبول در تبرید و ترطیب حسب معمول مضائقه ندارد هر چند که در ماکولات و مشروبات افراط نمایند مضرتی نه بینند چنانچه یعنی صبحگاه قرص کافور بشراب خشخاش یا آب انار بر نهار خورانند و بعد طلوع نیر جهانتاب یعنی آفتاب کشکاب بنوشانند و بعد انقضای مدت چهار پنج ساعت شراب عناب بگلاب دهند و هنگام چاشت از بهر چاشت آب تربوز و کدو و خیار اختیار نمایند و یا بر کشکاب سرطانی اقتصار فرمایند و در وقت شام از راه شام بر و روغن بادام علی الدوام مواظبت گردانیده باشند اما درین تبرید و ترطیب آنوقت رخصت است که معده از انهضام عاجز نباید و هیچگونه نفخ و تمدد در امعاء و معده و جگر پیدا و هویدا نمی آید و الا آنه آب انارین کافی مرام نبیدانند و اگر طبع بملائم باشد و هم جریان اسهالی باشد اندران حال قرص خشخاش و یا شراب خشخاش همراه دانند قرص خشخاش تخم خشخاش مغز تخم کدو تخم رجله تخم خیارین مغز بهدانه از هر یکی شش جزو صمغ عربی طباشیر طین قبرسی تخم حماض از هر یکی سه درم نشاسته دو درم گل گلاب یکدرم کافور ریاحی یکدرم باید که تمام اقسام دانه و مغز بریشته یعنی بریان کنند و سپس کوفته بیخته مقدار دو درهم اقراص بندند و در سایه خشک گردانند در صباح و در رواح با آب لعاب خورانند و شراب عناب بدقوق العجم بادقوق دادن فائده تمام می بخشند و شراب حب الآس در عین عالم یاس فائده بخشند دوائیکه در حالة اسهال ذوبانی بادقوق توان داد دیگر نشاسته بلوط با رب سیب در رب بهی مخلوط نموده نفع کمال می بخشند و کذا در حالة غشی و ضعف قوت ماء اللحم فائده تمام می بخشند صفت ماء اللحم گوشت بزغاله یکساله خاصه که سرخ خام باشد تمام برگیرند و با قلیلی گلاب در پاتیله سنگین اندازند و بر دیگدان نهاده آتش ملائم افروزند تا آب از گوشت جدائی پذیرد پس آب مذکور باز بدستور در پاتیله کرده جوش دهند تا که پخته شود و با قلیلی نمک و کشنیز لذیذ و مطیب نموده بنوشانند قاعده در تدبیر دادن شیر بادقوق باید که پیاله در ظرف آب گرم می نهند و در پیاله شیر دوشند و در روز اول نیم سکرچه بنوشانند و در روز دوم نیمه بر وی اضافه نمایند تا مدت هفت روز و بعد او نیم سکرچه روز بروز تا هفت روز می کاهند و باز بدستور مذکور می افزایند و نیز دانند که اگر از شرب شیر لینت در طبیعت راه نماید تدبیر دیگر نمایند و عوض شیر بز دوغ داغ داده خاصه که مسکه از و جدا نموده باشند بروا اقتصار ورزند و طریق داغ دوغ چنان کنند که قطعه آهن که از زیم و زنگ پاک باشد در آتش گرم کنند و در دوغ اندازند و ساعتی نهاده و صاف کرده بنوشانند و اگر اسهال بدحال نمایند اطبا شیر و طباشیر و جز آن باریک نموده با شیر یا دوغ یار و بنوشانند انتباه اطبا در دادن شیر از رعایت چند چیز ناگزیر باشد یکی آنکه حمی دق با حمی عفنیه و غیره مرکب

نمی باشد دوم شیر و دوغ آماده باده عفونت نمیباشد سیوم آنکه مدقوق متحمل تشرب شیر و دوغ می باشد
واز تمدد و نفخ در معده او راه نیارد و اگر تاخیر در تدبیر و رعایت شرائط مذکور نمی سازند مصدر ملال
و موجب وبال مدقوق میدانند و اطبا در حق مدقوق بهترین شیرها شیر زنان میدانند و سپس شیر اتان
و بعد او شیر بز و ضان اما در شیرها شرط آن مشروط داشته اند که از زمان زائیدن بچه مدت چهار ماه
گذشته باشد و تندرست و قوی الهاضمه و اغذیه از بهر مدقوق نوماش مقشر و کاهو و اسفاناخ و کدو
و مغز بادام و خیار مدام اختیار کنانند و گاه بیگاه نان گندم که پاکیزه و آفت نارسیده باشد خمیر کرده
و عدیل الطبخ باشد و زیرباج که سخت ترش نباشد و باشیره مغز بادام ترتیب داده باشند و در بعضی وقت
حسب عنیت مدقوق حلوا که از نشاسته و خشخاش و فانیذ و روغن بادام ساخته باشند خورانند و آکارع
یعنی پاچه خاصه که از بزغاله یکساله باشد هم روا باشد و از فواکه رطبه همچون سیب و تربوز و انار اختیار نمایند
و کذا اتروسه که بارای تقبیل هندی و داو معروف باسم بانسه معروفست بالخاصیت مدقوق را فائده بخشند

فصل در دق شیخوخت و وی باعتبار لزوم ذبول و هزال که در زمان شیخوخت که با مشائخ عارض
گردد بدق شیخوخت و دق الهرم موسوم کنند هرچند که اینحالت از حرارت خالی میباشد لیکن اطبا از ره
عادت که تدبیر اینعلت را در ذیل سمت دق تحریر مینمایند این قسم را هم بر دو نوع متنوع گردانند یکی طبیعی
دوم حادثی گویند اما طبیعی آن باشد که بحسب تقاضای زمان و تغیرات اسنان که در رطوبت اصلیه
حرارت غریزیه نقصانی راه یابد اما اسنان باعتبار تغیر ظاهره انسان از اول عمر تا آخر چهار زمان مقرر
کرده اند چنانچه اول سن نموست که در و تغیر و تمدید و صلابت عضوها در چهار سابوع یعنی بعد مرور هفت
سال تا بیست سال ظهور می پیوندد چنانچه در سابوع اول مولود بعد از وجود باستعداد حرکت ابنی و نهوض
فائز می گردد و بعد او سن صبی میباشد چنانچه در سن صبی صبیان بانبات اسنان قویه و خلع و اثنیه و صلابت
کافی و قوت دانی عضوها میرسند و در شروع این سابوع بامر مشروع و غیر مشروع هم تکلیف کرده شوند
چنانچه حدیث آنحضرت صلی الله علیه وسلم مروا صبیانکم بالصلوة اذا بلغوا سبعا مؤید اینمعنی است و سپس او
سن ترعرع باشد درین زمان تمام اسنان قویه روئیده و عضوها بالیده تر شوند و باکثرت رطوبت منویه
و تراکم ابخره دمویه هنگام منام با اضغاث احلام و بلاء احتلام مبتلا میباشد چهارم و پنجم اسابیع باسمار
... و فتی موسوم اند درین زمان سبزه برگ مردان میروید و هر عزت و توقیر می جوید و نشو و نما عضوها
از روی کمیت و کیفیت متوقف میشوند بالجمله خون که گرم و تر است قاطبة مد ترعرع یعنی بالیدن عضوها
باندازه مقصود طبیعت و مشیت تبارک و تعالی میباشد دوم سن وقوف میباشد که از اعتبار وقوف عضوها
بر کمیت جبیر نقصان که باکمالیت خود رسیده و بالیده باشند غایت اینحال قریب به پنجسال تا چهل سال
میباشد و این زمانه را باعتبار استیعاب امور مذکور زمانه شباب هم می گویند سیوم سن کهولت است درین زمان

حالتی بحسب نقصان حرارت غریزیه بتحلیل و تقلیل رطوبت اصلیه بظهور بعضی نقصان در بعضی ابدان همچون سفیدی مو
و از رنگ پریدگی و خسارت در بصارت و ارخای در اعضاء دست میگیرد اما در قوت معتدبه قصور بظهور نمی
پیوندد و اندرین سن خون کمتر از نقصان در کم و کیف فائز ابدان میگردد و در سن وقوف باندر نقصان قدر از
نمو زیاده از نقصان هاضم بر نوجوانان وارد ابدان می گردد و اینحال قریب بشصت سال صورت می بندد چهارم سن شیخوخت
و وی بفتح اول و هر دو خا معجمه یعنی پیری که تا آخر عمر میباشد درین زمان روز بروز حرارت غریزیه و رطوبت
اصلیه رو به تحلیل و تقلیل میشوند ازان سبب آنا فآنا انسان با استیلاء نقصان قوت رو می آرند و در حین
بالکل خلو و افناء رطوبت اصلیه و حرارت غریزیه صورت فنا یعنی موت می پذیرند فائده بعضی فیلسوف و اکثر اهل
وقوف زمان اسنان که نگاشته شد اعتبار از اقالیم معتدل دکثرت و تنوع حالات و تغیرات در مباحثه گفته اند
که در حبشه و زنگبار در بیست سالگی شیخوخت رو نماید و در بعض اکمنه بعد از شصت سال حال شباب بظهور آید و خیال
کرده اند که در اقالیم میانگی همچون سیوم و چهارم و پنجم موت طبیعی که بعد یکصد و بست سال عمر میباشد بوقوع می آید
و در باشندگان اقالیم بارده همچون ششم و هفتم موت طبیعی باقوال بعضی بعد از یکصد و شصت سال عمر روی می نماید
اما حکما موت ناطبیعی که باخترامی هم موسوم مینمایند از ین حساب خارج داشته نگاشته اند که این موت یعنی اخترامی
بحالت موجودگی رطوبت اصلیه و حرارت غریزیه همچون قتل و غرق و ... امراض مهلکه و جز آن واقع میگردد
و لیس پس در سن شیخوخت برودت غریبه که ضد حرارت غریزیه باشد چون ابدان رو بغلو می آرد از ان
جهت انسان درین زمان دمبدم بر خود تکلیف ضعیف مینماید و این رطوبت غریبه که شایستگی تغذیه
عضوها نمی دارد از ان همه پیوست بر تمام اندام مشائخ روی می آرد و تیرگی و خیرگی در افعال فکریه و خیالیه
بمشائخ رو مینماید حالتی شبیه بامدقوق بظهور می آید اما اسباب غیر طبیعی علت مذکور یعنی دق شیخوخت چنین
میباشد که عقب بیماری حاد یا چند شبانه و محنت فاقه و مزاولت در کار مجامعت و شرب شدید البرد مبتلا شده و کذا افواکه مبرد
همچون سرده یا تربوز خاصه بعد از استحمام که تمام اندام گرم و نرم میباشد میخورند و گاهی از کثرت استفراغات
محلل و مقلل رطوبت اصلیه و حرارت غریزیه میباشند این علت هم ظهور می نماید و گاهی از تناول اغذیه و اشربه
بارد بالفعل و بالقوه که بی اصلاح خورده شوند اینمعنی رو میدهد که با طفای حرارت مذکوره انجامیده تبدیل
مزاج نماید بالجمله علامت این علت آنست که حال مرضی با حوال مشائخ نماید و رنگ بول هم اکثر بار رقیق سفید
نماید علاج به تعدیل و تبدیل اغذیه و اشربه حاره نمایند همچون مربای زنجبیل و شقاقل و عسل و بعد آن مصطگی
چند ساعت در آبزن در آرند و بر روغن گل و کدو تدهین فرمایند و تنجید بیضه نیم برشت با شراب ناب صرف ...
دهند و اسفیدباج و زیرباج از گوشت بزغاله یکساله طیار نموده گاه گاه اختیار کنانند و تفرج باید که معاجین
اعنیٰ الجوارشات دهند و از تمام اشیاء محلله و مقلله رطوبت پرهیز کنند و عسل مصفی ببلعند و دوالمسک حلو و دیگر
معاجین کبار و تریاق مثرودیطوس اختیار کنانند و از جماع بکلی امتناع ورزند فصل در داء الحیات عبا ...

و پای تحتانی مانده شدن از مشی و نگاشتن یا کار بار حرکت که از وی به تعب و رنج بسیار رو نماید سببش برودت
ضعف عضلات میباشد علاجش شیر گاو تنها گرم نموده بنوشانند و بر تمام اندام مالش فرمایند و روغنها همچون
سوسن و بابونه و قسط بدستور زند کور علامه انطاکی فرماید اعیائیکه بسبب مسافت رود دید باید که ناخن دست یا
پا هر قسم روغن که بهم رسد چرب نمایند و بعد ساعتی با آب نیم گرم غسل فرمایند محمد رازی ابراز نماید که نیمه
زیرین پای گرم بشویند تا نیمه بالا ازتر نسازند دیگر سیر بروغن زیت گرم نمایند و بعد بر قدم داغ
بمالند **فصل در بحران** که بضم اول تغیر عظیم ست که یکبار در بیمار رونماید و بیمار را بصحت آرد یا هلاک نماید
هر چند که اطبا رهنده و ایر لند از اسم و قسم بحران حرفی نه نگاشته اما حکمای یونان آنچه در وقوع بحران در سر استقام
سقام نگاشته است درین فصل مفصل گفته آید که لفظ بحران بلغت یونان نام فصل ست که بین تخصیص بوقوع
می آید و عند الاطبا عبارت از مقاومت طبیعت ست با مرض و تشبیه داده اند بدن را با ملک یعنی مملکت و
طبیعت را با سلطان که نگهبان و حافظ رعایا باشد و حرارت غریزیه و رطوبت اصلیه ارکان آن دولت ها
و مرض را با دشمن باغی که طاغی پادشاه بود با لشکر خویش که مواد ردی فساد میدارد در رعیت را بازار دو
روز بحران را بروز جدال و قتال و گفته اند که طبیعت بقول حکما اشراقین و مشائین که دو گروه از حکمای سلف
بوده اند قوتی ست سماویه که بکردار موکل بر انتساق اندام که تمام کارو با صلاحیت و عاقبت بتصرف او گذاشته
اما اشراقین بالکسر گروهی ست از حکما که بباعث روشنی و اشراق که بکثرت ریاضت و مجاهده بالنفس حقیقت
و اشراق پیدا نموده کار تعلم و تعلیم با مکاشفه و مراقبه میفرمودند و بحاجت خویش پیش رفتن بدرگاه هیچگونه
نمی دانستند و گفته اند که افلاطون از اشراقین بوده و مشائین باشین بوده اند آن بوده اند که نزد دیگری رفته
مسائل دریافت می نمودند و گفته اند که از بهر ادراک حقائق اشیا مشی و رفتار بسیار میفرمودند و گفته اند که ارسطو
از گروه مشائین بوده ست و پس اما طبیعت وقتی باستکمال قوت خود بتوجه موجه باستیصال نمال علت
مینماید یعنی سلطان دشمن را که مرض ست از مملکت خود که بدن ست از خود بیرون فرماید این قسم بحران را باسم
بحران جید و محمود و تام نام کنند و این قسم بحران بامر ایزد سبحان موجب عافیت و بهبودی مریض بزودی
تمام میتواند شد و اگر سلطان که طبیعت ست در روز بحران بر دشمن طاغی که کنایه از مرض آمده است غالب
آید اما از مملکت خود بکلی دور و نفور نمیفرماید و محتاج آن باشند که در مصاف دیگر بکلی اخراج و ازعاج نموده آید
این قسم بحران را باسم بحران جید ناقص موسوم کنند و آن دلیل طویل بودن مرض میباشد و اگر نعوذ بالله
منها دشمن که مرض ست بر شاه و سپاه که مراد از طبیعت و قوی آمده است در کارزار غالب آمده مملکت
و رکن رکین او که بجز بر در آمده بکلی جا کرد تسخیر خود مینماید این قسم بحران را ردی نام هم کنند پس این
بحران موجب سر انجام مرضی میباشد یعنی عقبا و عطب روی نماید و اگر از دشمن باغی در عدو طاغی
پادشاه با سپاه خود مقهور و مغرور میشود اما از مملکت خود پای بیرون نهند و دشمن مستعد آن باشد

که در جنگ دیگر کامه بکلی مملکت شاه فرا چنگ خود می آرد این قسم بحران را با بحران ردی ناقص اسم میکنند
اکنون در باید که انتهای امراض یا به بحران میباشد یا به تحلیل و تقلیل ماده تام استفراغ غیر محسوس ست که
اصحاب دانش و بینش آنرا هم از اقسام بحران بشمارند و برنگارند که این قسم بحران هم منقسم بر دو قسم میباشد
یکی را جید گویند و دیگری را ردی نام کنند جید آن باشد که طبیعت از اعانت قدرت قادر عز و جل بر ماده
علت قادر آید و روز بروز با تدریج و نضج از اندام بیرون مینماید چنانچه در چند مدت از علت اثر هم
باقی نماند و ردی برعکس و کارگر داند چنانچه دو قسم ردی باد ذوبان یا ذبول قوت مریض نافذ تا ضعیف
میشود و آخر کار بهلاکت میرساند اما ذبول و ذوبان هر دو لفظ مترادف اند که از وی با تحلال رطوبت اصلیه
و زوال حرارت غریزیه مرضی را دفتا مشکل اند اما یعنی عقب امراض مزمنه بظهوری پیوند و حکما انتقال ماده
را هم مثال داده اند که عند المقاومت که طبیعت ست از دشمن مذکور یعنی علت مغرور بوده در مکان
دیگر مقر و تمکین میفرماید اما از مملکت بیرون نباید این قسم بحران را باسم بحران انتقالی نامیده اند و بحران
انتقالی هم خالی از جید و ردی نمی باشد پس اگر انتقال ماده از عضو رئیس با عضو خسیس می باشد انتقال
جید گویند و عکس او را ردی تام نام کنند مثال انتقال جید عند رث یرقان و خارش اندام و ظهور بثاله
و قوبا و بهق و کلف و خشکریشه غیره میباشد و نظیر انتقال ردی احوال بحر که عقب آنها علتها
علتها احشا و عشاء یا ورمی بکردار دبیله و خراج و طاعون و جمله ذات الرئه سیل و آکله و خناق و
عند دوار الفیل و لقوه و دوالی و تشنج و آسیر وجع الورک و وجع الظهر و وجع الرکبه و آن بر
بر ظاهر اندام بر بعض یا تمام او بهم رسد و می انجامد اشتباه بحران جید و محمود آن باشد که در زمان ها
مرض بعد نضج تام در ایام باحوری که گفته آید وقوع نماید و عقب او سلامتی قوت و استواء حرارت و
خفت و راحت و بشاشت در طبع مرایض و نماید و ردی برعکس مذکور بظهور می آید فائده در روز بحران
حالتی همچون تحیر و هیجان و بر هم سائیدن دندان بر مریض دست دهد و گاهی مریض در کرداب اضطراب
افتاده دست و پا میزند و گاهی از تخیل چیزهای هایله نعره و صیحه قویه میزند و چیزی بکردار غبار در دیده
مریض دیده شود و بحران که باندفاع ماده باشد رعاف ست پس اسهال پس قی پس ادرار بول و حیض
نفاس و بواسیر پس عرق و برآمدن خون از گوش و بن دندان و آمدن مخاط و خوی و مانند
آن خداوند هوش تحریر میفرمایند فائده و هر بحران را بر دو قسم منقسم نمایند یکی باسم عام و دیگری خاص
ذکر عام نموده شد و خاص وابسته با عضو خاص میباشد همچنانکه خروج بحران میباشد و بحران
مرضهای سینه و آلات تنفس با خروج نفث غلیظ و کثیر میباشد و بحران مرضهای چشم با سیلان دموع
و بروز رمص و بحران مرضهای سر و دماغ با خروج مخاط و خیره و سیلان خون از دندان و خروج
خراج خاصه برگردن یا پس گوش و یا برآمدن ریم از راه گوش مقرر کرده اند اشتباه برای اطبا

روشن پس باتفاق اهل تنجیم واصحاب تقویم بران راجع گردیده که فاطر الارض والسموت مدار کار جهان و جهانیان بر ادوار ثوابت وسیار باسباب مقدر خود مقرر داشته چنانچه برخی از و بر سبیل تمثیل گفته رود که انقطاع سیل و ورود سیل و هلاکت عیل والبته ذات طلوع سهیل ساخته و بنابر حل عقده تکوین جنین که بجز تجمید ماده زرع صورت نمی بندد زحل بر گماشته که جمله عقول از ادراک کار فطرت کردگار از نوع وجنس و صنف جهول آمده اند و بنابر اندفاع وانقطاع سلسله پیدائش حقعسا ذکر جهاگزنده و غیر گزنده باثر طلعت و قوت مریخ مقرر داشته و از بهر کار مدافعت سرما و ظلمت شبها بر وجود نهار و پختگی اثمار و تکوین جواهر و احجار و تنفید نفس ناطقه در جنین و گداختن ثلج و صقیع از بهر جریان انهار روی زمین و جوشیده خروشیده بر آمدن سیماب از معادن بر طلوع و تاب آفتاب منحصر و مقرر گردانیده و کذا دیگر تغیر اتیکه از وی در بعض یا تمام بنی نوع بشر که بر تنویر شمس اظهر من الشمس اند خداوند شقیقه و عصابه میدانند چنانچه مواد احاد مجرد طلوع شمس با حرکت در آیند و محدث درد و اضطرار با بیمار میشوند که بجز حال زوال اصلاً در هیچ حال سکون نمی پذیرند و هر چند که بیمار در بر دار که بفتح واو خانه تابستانی که بغایت سرد میباشد نشینند و نشانند دمی آرام نشناسند و همچنین مدار استیصال نهال بعضے علتهاء مزمنه بر ادوار تغیر و قوت شمس که حکما با علم استقرا میدانند و بر نگارند که هر علت که بکثرت غلظت ماده و قلت حدت باشد بشدت عصیان تصح سالها سال همچون صرع و تب ربع و دیگر اعلال طحال مزمنه باشرف قوت شمسیه در بعضی حال زوال میگیرند و یا دیه یا بازنکس مے گیرند که این قسم هم از اقسام تغیر یعنے بحران میباشد و قمر که او را تاثیر کثیر در نوفر طهور میباشد از انجهت حکما در امراض حاده اسناد تقدیر ادوار بحران ها بر زمان تغیر او یعنی قمر با دیگر تغیرات کائنات مقرر داشته بر نگاشته که شگفتگے ازهره مد بحر زخار و کثرت اثمار خیار و بر آمدن تمام اقسام ماهی از قعر بحر و خلاب بر روی آب بظهور نور ماهتاب صورت بندد و گویند که اگر اشجار ثمره دار در هر ماه سال که ماه بکمال نور میباشد بنشانند از تاثیر تنویر او بزودی تمام بار ور میگردند و کذا اشجاریکه در ظهور نور قمر در زمین کنند اندر دو کرمها چوب خورده متولد گردند و همینسان در اناس هم قیاس کرده اند که آنکه دائم در روشنی ماهتاب بے توسط حجاب نایم باشند در معدود الایام بلا نزله و زکام و استرخاء اعضاء دیگر مرضها مرطوبی بزودی مبتلا گردند و گفته اند که ظهور جوشش و بثور در کثرت نور و ایجاد نوع ذکور در انواع انسان و حیوان هم اکثر صورت بندد و همچنان توفیر شیر در پستان حیوان و نعومت ابدان و رعنائی و زیبائی صورت جنین و امتلاء رگها و شرائین در قمرا یعنی روشنی ماه مقرر کرده اند و بر نگارند که جنین با اثر کثرت رطوبت قمریه و شرف قوت هبوطیه ماه یعنی قمر که در ماه هفتم متولی حال جنین مے گردد با حرکت قویه در آمده میل باخروج مینماید و از تاثیر رطوبت و قوت او که سعد مطلق است بقا را میشاید و ازین اعتبارات مدار تغیرات یعنی بحران بر قمر اکه بفتح اول و سکون میم و بعد الف همزه بمعنی روشنی قمر مقرر نموده اند

و بر نگارند که نور قمر در نصف دور ناقص میشود تا باجتماع که عبارتست از مهر و ماه که در یک برج و یک درجه و یک دقیقه جمع می آیند چنانچه ماه درین روزها از نظاره نظارگیان غائب و گم میگردد و در نصف دور دیگر قمر از روز هلال تا استقبال که شب چهاردهم میباشد می افزاید و صورت تامیت مینماید اما در جهتے که ذکا که بضم اول آفتاب عالمتاب میباشد انجهت قمر هم باستفاضه نور تنویر پذیر از جهت دیگر میباشد ازانجهت جهت موافق ما نورانی و مخالف او ظلمانی بنگاه مردم می آید و در نصف نصف دور قمر که تغیر می آید و بیماریها هم از وی تغیر یا بحیر روے نماید و هر بحیر را روز انذار یکسر اول یعنے خبر دهنده بر آمدن بحران می گویند و تغیر را بحران نام نام کنند و بحیر روز چهاردهم و هفدهم منذر باشد با بحران بیستم و بیستم منذر باشد با وقوع بحران روز چهلم و آیام تغیرات را که بحران نام کنند نام میگویند محمد یوسف هروی مصنف بحر الجواهر بر قاعده جمل بضم اول و تشدید و فتح میم یعنے حساب ابجد آمده با نیکوترین وجه بنظم تصنیف و تالیف نماینده قطعه د ز ید ک و کامد کد و کز میدان الیقین + لا بار لد و لز + م ایام بحارین راگزین + و کذا ایام غیر تام که آنرا ایام زور و واقع فی الوسط نیز گویند درین بیت مذکور اند بیت ج و ه و ط و یا ایام زور + باز یج ست و یز همچنین + و گاهی طبیعت که در شان او سلطان و مدبر قوت بدن انسان با معیت لفظ غیر شعور مذکور گردیده است در ایام غیر تام دیگر روزها که اندرو بحران واقع نمی گردد از راه غضب قهرمانی سلطانی و قلت تحمل صبر مشاهده کردن فر تجمل بدخواه که مرض است بی تهیه مواد نضج یعنی ظهور نضج عزم رزم میفرماید اما ازین کار بیکار هیچکاره از و بر نیاید بلکه نتیجه بدی بد وی مینماید چنانچه شاه بدخواه خود را که مرض است درین کارزار هیچ تحرک نتواند یعنی هیچ از خود قائم و برپا نماید اما مرزبان بیدرستی سامان که کنایه بر نضج و سلامتی قوی و افعال میدارند بر بدخواه فتح نمی آرد و با ظهور این یعنی در بحران ردی ناقص باروی تام افتاده فی الفور یا متوقف بر صورت قضیه منعکسه قبضه تصرف خود از ملک مملکت میگذارد و فایده گاه باشد که در روزهای بحیر یعنی انذار علامات و امارات تغیر یعنی بحران پدیدار میباشد اندرین صورت زود بگذرد و تردد قوی حالات مور را می دانند آن روز را از زبحران در شمار می آرند و آیا میکه در و بحران با خطر و مخوفه باشد هشت روز میباشد همچون ششم و هشتم و دهم و دوازدهم و پانزدهم و شانزدهم و نوزدهم و همچنین روزهائیکه در و بحران واقع نمی گردد سیزده هستند همچون بیست و دوم و بیست و سیوم و بیست و پنجم و بیست و ششم و بیست و هشتم و بیست و نهم و سی ام و سی و دوم و سی و سیوم و سی و پنجم و سی و ششم و سی و هشتم و سی و نهم که جمله سی و هشت روز گشتند اما بعضے روز اول و روز دوم را هم از روزهای بحران میشمارند و بر نگارند که حمی یوم در روز اول یا دوم میگذارد و گذاشتن او یکے از تغیر حالی میباشد که در رفت یونان نام انفصال است خواه انفصال از تغیر یعنے بوقوع بحران باشد

یا از تحلیل و تقلیل ماده رو نماید باید دانست که اطبا حدوث بیماری بیمار اگر قبل از انتصاف نهار باشد
آن روز کامل گیرند و اگر بعد انقضای نصف نهار باشد ترک بنمایند ظاهر اسبش چنین معلوم و مفهوم
می گردد که روز و شب از نصف نهار تا نصف نهار دیگر عند الاطبا مقرر گردیده است انتباه هر بحران
حاده اکثر در چهارم یا هفتم روز میباشد و برین اعتبار از حدت ماده کمتر باشد بحران او در چهاردهم
یا بیستم یا بیست یکم و بیست چهارم و جز آن که مذکور گردیده واقع گردد و بحران مرضهای مزمن بعد
از روز چهلم و شصتم و هشتادم و صدم و صد بیستم واقع شود و آنچه از مزمن تر باشند بعد از صد و
بیست روز و هفت ماه و هفت سال و سیس او چهارده سال تا بیست یکسال بوقوع می آید فائده اطبا
تحریر کرده اند هر بحران که در ابتدای مرضها واقع گردد مهلک بود و در زمان تزاید ناقص و در انتهای
مرضهای تام خواه جید باشد خواه ردی اما در زمان انحطاط مرضها با قول بقراط هرگز بحران میگردد
و نه موت انتباه آنچه حرف میم در آخر هر اعداد آمده برای تعیین عدد است و شمار روزها بحران از
زمان ظهور علت مقرر کرده اند که ظهور اضطرار در افعال بیمار راه یابد فائده حکما ر آنند از برای هر تغییر
یعنی بحران که طبیعت مهیا کند بر اخراج و ازعاج ماده که بکدام جهت اندفاع میسازد از اندام چنانچه از
بهر قی تاریکی چشم و ضیق نفس و غثیان و تلهی و اختلاج لبها و ظهور درد معده یا ثقل آن و از برای اسهال
ثقل و قراقر شکم و درد در پشت با عدم علامات و امارات قی میباشند و از برای رعاف صمم و طنین
گوش و خروش و اشتعال سر و سرخی رو و خارش بینی و جز آن گواهی کماهی بخشند و از جهت ادرار
بول ثقالت مثانه و گرده و غلظت و کثرت بول و علامت ادرار عرق نبض موجی و نداوت تمام
اندام و انتفاخ بشره و هیجان بدن در خوابه آب زدن و دیگر تدابیر غسل و حمام و هر گاه دست بر
نبض مریض دارند نباض را محل نبض گرم و نرم همچون آب گرم بنماید و اگر در مقعده درد و ثقل ظهور
می پیوندد بر درد و خون بواسیر صورت بندد و اگر در کمرگاه و رحم عورت بیمار درد و ثقل ظهور
رسد در رود خون حیض میباشد و اگر تب با حدت و شدت شدید پدید میگردد و از تمام اندام عضوی یا
[illegible] مبتلا میگردد در ینصورت توان دانست که بحران بانتقال ماده نماید که عضوی که از جمله عضو ما اعانه
رگها میباشد بروی بنزول می آید انتباه و در روزهای بحران چیزی از قسم ذربان یعنی ادویه اغذیه
هاضم مضی ندهند پس اگر طبیعت با قوت دانند بر تصرف او کار وا گذارند و اگر بدانند که طبیعت اگرچه با قوت
است اما تمام کار اندفاع از وی بظهور نمیرسد اندر ینصورت با عانت مپردازند مثلا از بهر رعاف سر [illegible]
و یا آب گرم [illegible] و اگر حاجت [illegible] افتد شعار یا آب [illegible]
و در [illegible] یا آب گرم [illegible] تمام اندام [illegible]
[illegible] ادرار [illegible] و اگر خوف ضعف قوت باشد [illegible]

بادی پردازند فائده هر چند که پزشکان طبیعت وابسته از بهر صلاحیت در هر آن و هر زمان متوجه و مصروف
دانسته اند و حرکات و سکنات انسانی در قبضه تصرف او میدانند اما کنه قدرت آفریدگار تبارک و تعالی
خود آفریدگار میدانند باب بیست و ششم در ظهور اورام و بثور بدانکه اورام جمع ورم است یعنی آماس که
او از یکی زیادتی غیر طبعی باشد که از تفرق اتصال و تداخل ماده که صورت و مقدار عضو را تغییر دهد و این
تعبیر گاهی بآماس و گاهی باحساس چشم بر جسم نمود می آید تحقیق فرق در اورام و بثور چنان نموده اند
که اورام در اندام باطنیه و ظاهریه بظهور میرسند و بثور بفتحتین جمع بثره است که مدام بر ظاهر اندام ظهور نمایند و
نادر و کمتر شنیده که در اندام باطن بوجود میرسند و این زیادتی بر اقسام میباشد چنانچه بعضی ماده ذو القوام
یعنی خلطی از اخلاط میباشد و بعضی را ماده غیر ذو القوام از اقسام ماده هوائیه و مائیه میباشد اما تمام
اورام کما و کیفا استدلال بر نوعیت خود بنمایند پس در ینکه ماده او خون میباشد کبیر الحجم شود و در ینکه
ماده او صفرا باشد سوزش شدید و درد اندرو پدید می گردد و در اورام بلغمی و سوداوی نسبتا ماده دموی
و صفراوی درد و سوزش کمتر میباشد و اقسام اورام و بثور که بظهور رسند از حد احصار حکما خارج هستند
چنانچه بعضی از و نام دارند و بعضی را هم نامی نهاده اند اما آنچه با نام موسوم اند تدبیر هر یک با اسم تحریر گردانیده آید
و بی نام اورام را تدبیر بالاجمال گفته میرود چنانچه در تدبیر اورام بی نام و با نام میباید که در زمان ابتدا
روادعات همچون صندل و فوفل و گل ارمنی و اقاقیا و عنب الثعلب و بذر قطونا و آرد جو و کاسنی و خطمی و
گلسرخ و جز آن بعمل تضمید در عمل آرند و در زمان تزاید باید که با روادعات مذکور تخم خطمی و کنوچه و بنفشه و
موم سفید و جز آن هر چه بهم رسد ضم نموده ضماد گردانند و در انتها ادویه مرخیه همچون اکلیل الملک و تخم کتان
و حب القرطم و بابونه و حلبه و جز آن بر اورام گذارند و با انجیر و بهیری تدبیر نمایند و اگر نضج یافته خود بخود
رو بانفجار آرد فبها و الا انه بضماد جیال کبوتر و اشق و مانند آن ضماد سازند یا با آهن شق نمایند و پس مراهم
فراهم و سندمل فرمایند صبح و شام با تجبیر رسند تدبیر کنند **فصل** در بلغمونی که بفا و غین مفتوح و لام ساکن و
غین معجمه و میم مضموم و واو معروف نام ورمیست از پس غلیظ و کثیر الحجم از ماده صفراوی یا دموی که با وی
وجع و ضربان شدید پدید می گردد علاجش فصد فرمایند و بار تضمید در ابتدا بروادعات همچون صندل و
فوفل و گل ارمنی و مامیثا و اقاقیا و گل گلاب و کاسنی و مانند آن مفید افتد و در تزاید قدری از مرخیات
بکردار آرد جو و گشنیز و خبازی و خطمی و بابونه با ادویه مذکوره بالا ضم کرده ضماد میباید و در انتها مرخی
و محلل همچون آرد باقلا و خطمی و خبازی و بابونه و تخم کنوچه و تخم کتان و حلبه و مانند آن بدستور مذکور
ضماد گردانند اگر ماده تحلیل و تقلیل نگیرد و رو با جمع آید چیزی همچون تخم کنوچه و کتان و انجیر و خمیر و مانند
آن ضماد کنند تا که پخته گردد یعنی اندرو ریم پیدا شود پس اگر خود بخود منفجر گردد فبها و الا انه با آهن شگافند
مجرب ادویه منفجره اورام یعنی شگافنده سرگین کبوتر و اشق بر نهند و بعده با آهن سر دهند پس مراهم

مندمل نمایند فائده آنچه گفته شده در سائر اورام همین قاعده مرعی دارند تا آنکه در اورام مغابن که از دفع
اعضاء رئیسه در آنجا باشند در هیچ حال استعمال روادعات جائز نیست فصل در سقاقلوس و وی
با سین مهمله مفتوحه و قاف و الف باز قاف دیگر و لام و واو و سین مهمله ورمی خبیث می باشد که
عضو را فاسد گرداند و بمیراند علاجش در اقسام سرسام مفصل ارقام نموده شد در انجا رجوع آرند
حمره ورم گرم از ماده صفراوی و دموی میباشد که بپارسی سرخباده گویند و وی اگر از صفرای خالص
باشد بحمره خالص موسوم کنند علامتش محل علت درخشان و سوزان و ساعی و زردی رنگ میباشد
و اگر ماده صفرا با خون مرکب باشد سریع الساعی نباشد و سوزش بنسبت صفراوی کمتر و سرخی زیاده تر
باشد و هرگاه انگشت بر ورم نهند گرم بنماید و بزردی گراید و هنگام برداشتن انگشت بزودی تمام باز
سرخی اعاده بنماید علاجش در خالص به تنقیه صفرا متوجه باشند و آذره سرد و تر طلا گردانند و در غیر
خالص فصد کنند و بعد از فصد با تنقیه صفرا متوجه باشند و در تضمید قاعده فلغمونی مرعی دارند فائده
گاه باشد که این علت در اطفال خورد سال بظهور پیوندد و رهائی از و کمتر متوقع شود و این علت بسبب
تمام در اندام منتقل می گردد تدبیرش در اول حال تعلیق علق است و بعد از تبرید و تضمید مفید می آید فصل
در جمره بفتح جیم در فارسی آتشک می نامند و این علت حباب مانند سوخته آتش پهنا و بزرگ میباشد
دگرداگرد سرخ همچون زبانه آتش با درد قوی و شدت و حدت و سوزش میباشد علاجش به تنقیه
صفرا کوشند و مسکنات صفرا و سکنجبین ساده بنوشند و اگر خون غالب دانند فصد کنند و آنقدر خون
برآرند که نوبت بغشی میرسد و دردی سرکه بر زمین گرم انداخته برگیرند و با قلیلی کافور آمیخته بر حبابها
طلا گردانند و اگر گل ارمنی اندرو اضافه بنمایند بهتر عمل کند و شراب شاهتره صبح و شام رغبت نمایند
صفت شراب شاهتره پوست هلیله زرد و تمر هندی از هر یکی سی درم هلیله کابلی ده درم گاوزبان گیلانی
ده درم سنای مکی ده درم بسفایج فستقی ده درم اصل السوس مقشر ده درم آلو بخارا سی دانه سپستان
شصت دانه تخم کشوث سی درم گل گلاب انبرباریس از هر یکی پنج درم گل بنفشه هفده درم گل نیلوفر دریا
سی درم آنچه کوفتنی است بکوبند و در ده رطل عرق شاهتره یکشبانروز تر نمایند و حسب معمول جوش داده
با قند که در چند مجموع باشد طیار کرده اختیار نمایند فصل در نمله و وی بثرهای چند باشند یا بثور یکیه با
حرقت و خارش شدید پدید میگردد و از جای بجای تجاوز بنماید پس اگر ماده او صفرا خالص باشد نمله ساعیه
نامند و اگر با خون مختلط گردد نمله شاکله نام کنند اما سافح بر ظاهر پوست میباشد و در نمله شاکله پوست
دگر پشت هر دو خورده شوند علاجش حسب سبب تدبیر فرمایند و دوا الذرور بر حوالی نمله ضماد نمایند و با
مراهم که اندرو شمع و اسفیداج میباشد فراهم آرند فصل در جاورسیه و وی بثور صغار بکردار جاورس
که سرش سفید و بیخ او سرخ میباشد بر اندام متفرق بر آیند علاجش تنقیه صفرا و بلغم نمایند و بر پوست

انار ریل و نهار بگلاب و سرکه طلا فرمایند و اگر حاجت قوی دانند فصد کنند و شراب شاهتره با عرق بید بنوشانند
فصل در نار فارسی و وی بثره چند پر آب رقیق و شدید الحرقه باحکه شدید بر اندام پدیدار گردند و الحاد
بر آمدن خشک ریشه شوند و پیش از بروز خطوط سرخ رنگ و طاوسی پدید می آیند و این را بعضی اطبا آتشک
نامیده اند و بعضی از اقسام حمره شناسند علاجش فصد نمایند و تنقیه صفرا فرمایند و تضمید محل با مرداسنج
بگلاب بایسه که مفید تر دانند و کذا با آرد سبز و حضض مکی با سرکه طلا نمایند فصل در نفاطات و وی جمع نفطه
است با نون مکسور و فا ساکن و طای مهمله بثور کبار میباشد که از سوختن آتش بهم رسند و اندرو اکثر آب
رقیق و گاهی خون رقیق میباشد و گاهی بجز ریم غلیظ چیزی دیگر نمی باشد و آن مسمی باشد بنفاطات
علاجش بفصد و تغلیظ خون نمایند و هرگاه که نفطه بنظم خود برسد و به نگردد با سوزن زر بشگافند و آب
بیرون گردانند و حوالی او بمبردات طلا سازند فصل در شری بالکسر بثور مسطحه مائل بسرخی که بعضی او
خورد و بعضی بزرگ میباشند و اکثر بعد تهوع و غثیان با خارش و کرب شدید دفعةً بر اندام ظهور میگیرند
و گاهی عند ظهور او درد شدید در معده پدید میگردد و گاهی از وی رطوبت بتراود و آنرا باسم اولم موسوم
گردانند و ماده این علت دموی یا بلغمی میباشد علامات و امارات او مبین باشند علاج در دموی فصد
کنند و تلیین طبیعت نمایند و از جهت تضمید سرکه و گلاب با قلیلی روغن گل مفید تر دانند و در بلغمی بعد
تنقیه و تقطیع بلغم سکنجبین عسلی دهند و دار فلفل با شهد بلیسانند و تخم کرفس و سپوس گندم و تخم خربوزه با
قلیلی سرکه بر تمام اندام مالش فرمایند و بعد ساعتی بآب گرم غسل نمایند و اندام را بارگوهای پشمینه بپوشند
تا عرق بر آید فصل در ماشرا بکسر شین معجمه و وی ورمی باشد که از صفرا و خون بر رو یا تمام اندام بر آید
نشان وی آنست که بغایت سرخ باشد و درد کند و ضربان سر و گوش و بینی و رخساره و جبهه یا هر
کدام که در عضوی ظهور نماید منتفخ میشود علاجش خون کثیر بر آرند تا که بحد غشی رسد و اگر باقی باشد
بر محل او زلوها بر نهند یا محاجم خون بر آرند و طبع را هر زمان نرم میدارند اما در وقت تلیین بر
حلق و سینه مبردات ضماد اول نمایند تا ماده آماده حرکت متوجه سینه نگردد و عناب در آب شاهتره
که مروق نموده باشند مقدار بیست یکدانه خیسانند و با سکنجبین ساده شیرین کرده بنوشانند فصل در طاعون
و وی بضم عین مهمله نام ورم ذی سمیت باشد که رنگش زرد یا سرخ یا کمد یا سبز یا سیاه فام بود و هر
بترتیب بدتر از یکدگر میباشند و او گاهی صغیر الحجم با عظم باقلا و گاهی بمقدار لوز یا جوز یا زیاده تر از وی
از فساد خون محترقه در هر عضو یکه میباشد بظهور می پیوندد علامتش سوزش و تلهب شدید پدید میباشد و گاهی
غشی و کاهش دل و خفقان با هذیان دست دهد و گاهی با وی غثیان و قی عارض میگردد و اکثر
در اعضای غددی بکردار بغل و پس گوش و کش ران و پستان رو میدهد و گفته اند که اگر در جیب یا
گردن ظهور میگیرد انسان از وی خلاصی کمتر گیرد و اگر با طاعون نفس ناطبعی و تشنه پدید می گردد

مهلک باشد علاج بر نفس عضو شرط عمیق زنند و با آب گرم بشویند تا خون فاسد که کاسد متاع قوت است
بیرون آید و با تقویت دل و دماغ بمبالغه متوجه باشند و بر حوالی ورم بر سبیل توالی چیزهای سرد طلا نمایند
اما هرگاه امتلاء خون بینند اول شرط بر ورم زنند پس خون بفصد بر آرند و حجامت ساقین فائده مند
دانند و اگر مرغ خانگی شگافته گرم گرم بربندند نیکو باشد و باقی تدابیر که در فصل حمیات بتحریر رسیده تدبیر کنند
مجرب مفرح اعظم واقع تمام اقسام سموم و طاعون و خفقان و وبا بعدیل و بی بدیل است صفت
بنفشه گل گلاب نعناع فرنجمشک از هر یکی ده درم گل ارمنی درونج عقربی صندل سفید بهمن سفید
از هر یک پنج درم صبر زعفران گل مختوم مصطگی دارچینی ترنج کبد از هر یکی چهار درم کهربا طباشیر لاذن
صمغ عربی عنبر اشهب از هر یکی دو درم یاقوت یک مثقال جدا جدا باریک کنند و قند با آب سیب و گلاب
بقوام آرند و هفت قیراط فادزهر اضافه نمایند پس مجموعه سحیقه آمیز نموده لت گردانند و چهار قیراط
خوردن دهند و تدهین ناف و بینی بروغن بنفشه نمایند فائده هرگاه وبا یا ظهور طاعون در دهات
و بلوکات درگیرد و باید که اصحاء از دیار مبتلا بعلت نروند اما کسانیکه بتعفن هوا و فاسد بالوف و خوگر شده
باشند بیرون نروند از برای آنکه خروج و دخول درحق ایشان مضرتر میباشد فصل در اورام مغابن
بفتح میم و کسر بای موحده و آن قسمی از اورام غیر تام میباشد که در بغل یا پس گوش یا بن ران پدید آید
می گردد و گاهی این ورم بسبب قرحه یا جرح عضوی از دفع اعضاء رئیس پدید می آید و سببش
آن باشد که این هر سه مواضع نرم و غددی و در کنج واقع هستند فضله اعضاء مذکور یعنی رئیس
درین مکان امکان پذیرند و غددی یعنی این محل بسبب ضعف و تخلخل و فراخی مواد منصبه پذیرد
و بعضی اورام این جایگاه را باغرار ارقام می نمایند از آنجا که عضو مذکور مجاور اعضاء رئیس واقع است
برو میدارند هرگاه که طبیعت بدفاع اذیت عضو مذکور متوجه گردد روح و خون هم بتبعیت
طبیعت در اینجا تنزل نماید علاجش نخستین بفصد و اسهال پردازند و بر تقلیل غذا و تلطیف مامور
فرمایند و در زمان ابتدا با دویه مرخیه که بارها ذکر ادویه مذکور شده برنهند اما استعمال ادویه رادعه در هیچ
حال درینحال جایز نیست بجز آنکه تنقیه کرده برنهند و هرگاه رو بجمع آرد با نضج و تفجیر تدبیر کنند
فائده گاه باشد درینجا گاه بسبب قرحه یا رنجی دیگر عضوهای مذکور الصدر ورمی بظهور پیوندد
آنرا عرض دانند و با تدبیر او نپردازند زیرا که بعد زوال مرض عرض خود بخود زائل میگردد فصل
در آکله با همزه مفتوحه و کسر کاف نه بمد اول بپارسی گوشت خوره و از خواص این علت است
که بگوشت نواحی خود بسرعت تعدی مینماید مثلاً اگر صبح در عضوی پدید گردد تا هنگام شام بقدر
فلوس خیارشنبر از هر جانب درگیرد علاجش داغ کردن و معذلک گل ارمنی با سرکه حوالی
بر سبیل توالی طلا ساختن و تنقیه اندام بمبالغه تمام نمودن و بسرکه یا آب و شراب جراحت بارها

شمسان و اگر تدبیر پذیر نباشد گرداگرد محل بتحمیر درگیرند پس روغن کنجد سخت گرم و جوشان برو اندازند
حکایت حضرت قبله گاهی مغفرت دستگاهی فقیر تدبیر این علت چنین میفرمودند که گوشت سرخ رنگ
از هر حیوان که میباشد گرفته با آب جوزقه یعنی آب درخت ببیل تر نموده بگوی اکله داده برفافه و
عصابه ببندند و بعد هر چهار پاس تجدید گردانیدند از فضل او سبحانه تعالی شانه در چند ایام آرام و نجات
یافت اما از قبل نهادن لحم مذکور با آب مرلور هم شسته این عمل مینمودند فصل در دمل بضم اول و
تشدید ثانی بثر کبیر الحجم بر شکل صنوبر سرخ رنگ با درد شدید پدید می گردد و ماده او اکثر خون غلیظ
میباشد علاجش تنقیه خون و دیگر اخلاط است و سکنجبین ساده بجهت استیصال این ماده کافی و وافی
باشد و در زمان ابتدا رادعات نهادن و در روز چهارم اسبغول بسفیده تخم مرغ سرشته بعمل سفید
مفید تر می آید و هرگاه رو بجمع آرد با آرد تخم کتان و گندم که بر آتش مهر کرده باشند رسند خود
بخود بشگافد اگر نشگافد با آهن سر کنند و بعد پاک شدن ریم باندمال کوشند فائده اگر در همان روز
که دمل ظاهر شود آهک بروغن کنجد یا سفیده تخم مرغ سرشته طلا نمایند زیاده نشود بلکه بتحلیل رود
فصل در دبیله بروزن فتیله ورمی بزرگ باشد از دمل رنگ او اکثر برنگ بدن میباشد و درد
نمیکند مگر وقتیکه حدت ماده در رو راه آرد و عام بر اندام پدید میباشد و در باطن او ماده مختلف الالوان
و متنوع القوام جمع میگردد چنانچه گاهی همچون گل سیاه و گاهی ریزه سفالین و گاهی ریزه
ناخن و موی و مانند آن از دبیله بر می آید و گاهی بر ظاهر اندام چیزی بگردار اورام نمی باشد اما در
عمق ماده مذکور بدستور جمع میشود و باسم دبیله معکوسه موسوم کنند بالجمله در دبیله هر قسم دو کیسه میباشد
چنانچه در یکی صدید و ریم میباشد و در کیسه دیگر با اجسام غریبه جمع میشود و این ورم گاهی در اعضای
باطنی همچون معده و جگر و غیره بظهور می پیوندد اما آنچه قریب تر باعضای رئیسه میباشد پر خطر و مهلک
باشد علاجش بعد از تنقیه و تلطیف تدبیر که بتحریر پیوسته مرهم داخلیون برنهند و بعد از نضج ماده
بشگافند و ماده را بدفعات برآرند از برای آنکه برآوردن ماده یکبار نوبت باعث غشی شدید می آرد
و بعد پاک کردن ریم و صدید و جز آن با پنبه کهنه پر کنند تا بقیه ریم و صدید برچینند پس باندمال
جراحت کوشند فصل در خراج بضم اول ورمی باشد که متقیح گردد و او هم بگردار دمل نام ورم
است که کبیر الحجم از انصباب مواد میباشد و حدوث او چنان میباشد که ماده او را که از سبب غلظت
در عضوی که قابل آن باشد طبیعت دفع گرداند و در گوشت و پوست نافذ نمی گردد و با گرمی خود
متعفن و متقیح میشود و گاه باشد که نواحی خود را متاکل ساخته از خود سر کند علاجش در ابتدا فصد
کنند و مسهل خورانند و رادعات و محللات بر نهند اگر تحلیل و تقلیل پذیرد فبها و الا بانضاج و تفجیر
کوشند ادویه منضجه زبیب تخم کتان انجیر خردل عسل هر یک ضم نموده بر نهند دیگر دانه گندم بدندان

سحق نموده برنهند دیگر حب القطن وتخم کنوچه بعمل تضمید مفید می آید وکذا انجیر و مصطکی وکتیرا باعسل ضماد
کنند قوی النضج تمام اورام میباشد واگر قلیلی خردل اندرو اضافه نمایند مقوی تر خواهد بود ادویه
منفجره تخم تمر هندی را یک کنند و با تخم ضم نموده برنهند دیگر خمیر و پس انگنده حمام زرده بیضه و عسل
مصفی لبستن از جهت تفجیر نیکو تدبیر است وکذا صابون و انجیر و مقل ازرق و جوز القی در کمیز گوساله
خورد ساله بعمل تضمید مفید می آید و مرهم داخلیون از جهت تحلیل و تقلیل ماده بی عدیل و بے بدیل ست
فائده اطبا در اورام تمام ارقام فرمایند که هر دمل که صنوبری شکل و شدید الحمرت باشد در معدود الایام
باسانی تمام انفجار می پذیرد و ورمیکه مستدیر الشکل یا عریض تر بود دیر تر تمام نضج بیابد و از خود شگافد
و انفراط منفجر باید و ورمیکه از بالای او ساقط و سحو میشوند دیر میباشد انتباه باید دانست که تا اورام تمام
نیک پخته نشوند نشگافند و بهترین محل شگاف اورام آن باشد که بلند و نرم گشته باشد و باید که
شق مائل بطرف پائین دهند تا ماده بخوبی می تراود و این قاعده در تمام اقسام اورام یاد باید داشت
فصل در اوذیما با همزه و واو و ذال معجمه و تحتانی ساکن و میم و الف ورم نرم سفید رنگ که بی
حرارت و بی درد باشد و بنام ورم رخو هم بنامند ماده اکثر بلغم باشد علاجش اصلاح مزاج بعد
اخراج بلغم نمایند و نطرون بآب خاکستر چوب انگور و قلیلی سرکه بعمل تضمید مفید می آید و صبر با سرکه و
گلاب کافی مرام دانند فصل در نفخه و وی قسمی هم از ورم ست که ماده او غیر ذو القوام یعنی ریحی
باشد علامتش آن باشد که در محل ورم ثقالت و صلابت هیچ محسوس نمی گردد اگر غمز نمایند همچنان بحالت
خود بزودی تمام باز می آید بمشابه مشک پر باد علاجش از چیزهای بادانگیز پرهیز فرمایند و کاسر ریاح
اکلاً و شرباً و طلاءً مفید تر دانند و بهر حال از تکمید و تضمید ادویه محلله و مقاله ریح عطلت و غفلت روا
ندارند و آطلیه که از برای اوذیما نگارش یافته است در عمل آرند فصل در سلعه بفتح اول و سکون لام
و بعضی بکسر اول خوانند و وی ورمی غلیظ کیسه دار زیر پوست میباشد چنانچه از تحریک با دست
دجز آن متحرک می گردد علاجش تنقیه بلغم نمایند و مرهم داخلیون دائم گذارند پس اگر تحلیل و تقلیل
گیرد فبها والا نه با ادویه متعفنه منفجره بپوسانند تا باسانی شق میگردد و یا آهن اکال فرموده تمام غریطه
او بیرون کنند و احتیاط آن دارند که از کیسه جزوی باقی نماند فصل در غدد بضم اول جمع غده است
و وی ورمیست نهایت سلب از لحم که مابین جلد و گوشت متکون میشوند و فرق در غدد و سلعه بدان کنند که
غدد از مقدار فندق زیاده تر نمی شوند و اگر زیاده و افر باشد تا هم در حجم بیگدر بدیدار گردند و سلعه
از مقدار جوز تا تربوز و زیاده رسیده هم بوجود می رسد و هیچ جا خالی از حوالی او از سر حتی نمیباشد و اکثر
علاجش مرهم داخلیون نهادن و قطعه اسرب ثقیل تر بربستن و ذوب غدد دست فصل در خوجشلا بفا و واو
و جیم مفتوح و شین معجمه ساکن و لام و الف ورمی باشد که در اعضاء غددی پدید می گردد اما از جنس

طاعون نمیباشد زیرا که اعراض او مگر دار اعراض طاعون شدید تر نباشد علاجش آنست که در اورام تحریر
گردانیده شده فصل در داحس ورم گرم که در اصل ناخن با درد شدید و ضربان پدید میگردد که بیمار بیلے
گزنده گویند علاجش بعد فصد و اسهال بتعدیل مزاج کوشند و در ابتدا اسبغول در خرنوبه کرده بند نمود
آب انگشت ماؤف میگذارند و آبر قطعه برف نهاده بساعت ساعت تجدید نمایند و اگر اکتفا نکنند تخم
کتان و تخم مرو ضماد گردانند تا پخته گردد پس باآهن بشگافند و بامراهم فراهم آرند فصل در خیارک
بکسر اول و ورم گرم ست که در بن ران با درد شدید پدید می آید علاجش از نو حسبا کنند و مفتحات ضماد
گردانند تا پخته شود پس منفجر نموده مراهم نهند فصل در خنازیر واو در پی کثیر الغدد همچون غدد در
لحم رخو خاصه گردن پدید میگردند اما خالی از کیسه مگر دار سلعه نمیباشد از انجا که خداوند علت اکثر رگ
گردن باشد خنزیر در طرف بهین و بسیار بدشوار میگردد از آن اعتبار مشابهت گردن خنزیر خنازیر
میگویند علاجش منقیات بلغم و سودا پردازند و مرهم داخلیون برنهند و باقی تدابیر که در باب سلعه تحریر
در آمده اخذ نموده در عمل آرند و حضرت قبلگاهی مغفرت دستگاهی تدبیر علامت خنازیر بخاکستر سم حضر
[illegible] زیست [illegible] مبالغه نموده اند که از خاکستر سم اسپ تازی یعنی عربی آنقدر [illegible]
و دیگر اطلیه و ادهیه تیر سند فصل در سقیروس بسین مهمله و قاف و تحتانی و را و مهمله و واو و سین مهمله
و دیگر ورمی سوداوی باشد شدید الصلابت با قلت درد اگر با سودا بلغم هم آمیخته باشد [illegible]
والا نه خالص گویند و فرق در ان بآن کنند که از سودا محض صلابت بلیغ باشد و در غیر آن قدری نرمی
هم محسوس میگردد علاجش تنقیه حسب خلط نمایند و مرهم داخلیون برنهند فائده هرجا که [illegible]
غددیه المحسوس باشد خلاصی از وی ممکن نباشد فصل در سرطان بفتحات اول و ثانی و ثالث ورم
صلب سوداوی که از احتراق بلغم و صفرا بهم رسد و وی در ابتدا [illegible]
و در زمان تزاید باعتبار مقدار ماده روز بروز می افزاید و بعضی گویند که [illegible]
الشکل کمد اللون بیخ او زیر پوست بگوشت فرو رفته بود و گرداگرد رگهای سبز یا سیاه [illegible]
سرطان بر داشته و برخاسته باشند گویا خرچنگ در گوشت چنگ در نشسته و باعتبار شباهت [illegible]
اهل طبابت سرطان می نامند و گاهی این ورم متقرح باشد و گاهی غیر متقرح اما آنچه متقرح بود
از خباثت ماده تدبیر پذیر نمیباشد و روز بروز زیاده میگردد علاجش تنقیه ماده سودا [illegible]
نمایند و فصد الکحل و باسلیق فرمایند تا مدد او گسسته گردد و آسرب بآب گشنیز و کاسنی سائیده گرداگرد
گرد او طلا فرمایند و بر روغن گل و یا دائم مدام خرقه آلوده برو گذارند تا مانع از دیاد گردد و لوتیا
مغسول باشنیده [illegible] و روغن گل [illegible] معمول مرهم برو گذارند دیگر حجر لیث چند بار در آتش گرم
کنند تا قابل سحق میگردد پس بروغن گل آمیخته برنهند دیگر سرطان نهری محرق بعمل تضمید مفید می آید

وکذا سرب مکلس بر نهند فائده سرطان که در میان کتفها ظهور گیرد بیمار از و بمیرد هر چند که این علت
خطرناک میباشد لیکن عمده تدبیر او آنست که بد و ماده گسسته دارند تا نیفزاید و امتناع از تفجیر هم نیکو تدبیر ست
فصل در عرق مدنی بالکسر که باعتبار کثرت وقوع نواحی مدینه بعرق مدنی موسوم گردیده و وجع [?]
باشد که نخستین بثره ظاهر گردد و بزودی نضج گیرد و بعمل بثره [?] بانفاط فراخ میگردد و در وسط
او سوراخ پیدا شود و از و چیزی برنگ رشته باریک تر مقدار سوزن یا غلیظ از و سرخ رنگ مایل
بکدورت بیرون بر آید پس هر گاه تمام از اندام بیرون آید در بعضی مقدار شبر یا بیشتر از و میباشد و
خداوند علت را حرکتی همچون حرکت کرم محسوس میگردد سببش آن باشد که خون گرم یا سودا یا بلغم که از
کثرت حرارت هر کدام که احتراق پذیرند و اندام از وی بهره مند غذا نباشد و بکردار فضله در عروق
میماند پس طبیعت آن از ردی و زبون دانسته از راه عروق و گوشت جانب پوست خارج گرداند و
در انجا هم بشدت حرارت و قلت رطوبت با فرط یبوست در جوف عروق خشک و بریان گشته انجماد و انعقاد
پذیرد و بصورت رشته طوالت گیرد و آن بثور مذکور را اخراج و ازعاج پذیرد از آنجا که جلد اعتدال کمال
میدارد آن مدافعت طبیعت و علت علیل زیر پوست حرکتی همچون حرکت کرم می انگارد علامتش ظهور
بثور و تب و درد و حرکت در محل بروز میباشد و بعضی جهال خیال کنند که نوعی از کرمها باریک میباشد
که دائما در آبها راکد و غلیظ متولد گردیده میمانند پس هر گاه که انسان از وی [?] آب خورند
هم لامحاله خورده شوند و در اعضا عروق با غذا نافذ گردیده نمو می یابند و تا کمال خود فائز گردیده
خیال خروج طرف خارج میدارند پس بطریق مذکور بیرون روند و بعضی اطبا شعبه [?]
میشمارند علاجش فصد باسلیق نمایند و ارسال علق فرمایند و اسهال بکرات و مرات گردانند و صبر زرد
بشربا و طلاء مفید تر دانند دیگر صبر زرد همراه عرق کاسنی دادن دیگر از برای تسکین درد [?]
با قلیلی سرکه ضماد گردانند انتباه در ابتدا ظهور بثور کافور بقلیلی روغن گل بالیدن نفع تمام می بخشد [?]
و تقلیل گیرد و فیها و الا نه بمنقیات ماده سودا و بلغم پردازند و اگر رشته ظاهر گردد بر قطعه اسرب پیچید تا
که آناً فاناً تمام از اندام بیرون آید و گرداگرد ورم مذکور بروغن گل تدهین می نموده باشند و آب گرم در
مثانه یا در آبگینه انداخته تکمید فرمایند و احتیاط نمایند که رشته گسیخته نگردد زیراکه خستگی او موروث خستگی
و شدت شر عظیم و عذاب الیم علیل میباشد و تا باشد که بهلاکت می انجامد و معجون فنبل از بهر علیل این علت
منفعت تمام می بخشد دیگر بذر [?] تخم ریحان با آب لیمون باریک کنند و ضماد گردانند و بعد از دو
ساعت تجدید نمایند دیگر پوست هلیله کابلی بلیله آمله تربد سفید زنجبیل فنبل برابر وزن بکوبند
بیزند و در جمله ادویه قند سه چند انداخته معجون کنند و مقدار دو درم خوردن دهند دیگر سیر پاک
نموده سه حصه انگوزه نیم حصه باهم ضم نموده بکوبند در برسر رشته ملیته سر رشته بندند بزودی بر می آید فائده

اگر رشته گسیخته مناسب حال آن باشد کنند و طول بحسب سلاک ماده شق آرند و بیرون گردانند و بعد [?] شفا
پنبه بروغن [?] نموده بر و گذارند و مراهم فراهم آرند فصل در البورسما بفتح اول و ضم موحده و سکون
واو و را و سین مهمله و میم والف که ترجمه او در عربی سیلان الدم و ام الدم ست و او ورمی باشد بنفسجی
رنگ یا باذنجانی که انقباض و انبساط بکردار شریان هر زمان میدارد و آواز و آوازی و حرکتی مسموع
میگردد سببش آن باشد که شریان تحت جلد از وقوع سقطه و ضربه بشگافد و خون در تجویف که اندرو ست
در فضا اعضا متصله جمع می آید و متورم مینماید علامتش آنست که ورم مذکور متحرک باشد با حرکت انبساطیه
و انقباضیه چنانچه در زمان غمز در انبساط شریان انقصان ورمی آرد و چون بگذارد باز بدستور
بلندی گیرد پس پستی و بلندی ورم مذکور از جهت خروج و ولوج خون ست در تجویف شریان علاجش
باطلیه و اضمده قابضه بکردار شاه بلوط و مازو و اقاقیا و غیره نمایند و هر حال خیال دارند که محل ورم شکافته
نگردد از برای آنکه مبتلا با نزف خون می گردد مجرب [?] مستقصی [?] آرد جو علی السویه باریک
نموده بلعاب [?] و زعفران [?] که در شهد ضم شده بر نهند و [?] و [?] نیز بعمل تضمید مفید می آید فصل
در جذام بضم اول علتی ردی و متعدی با غایت خباثت سریعة [?] [?] بکردار جرب [?]
که از هم مجانست و موانست در دیگران هم بسرعت تمام تعدی مینماید از انجهت عقلا و نقلا دیدن روی و
رسیدن بوی خداوند علت را زبون و زیانکار میدانند و براضرار او دلیلی دهند که رداءت و خباثت
مواد بر فساد این علت همچون تغییر بعضی سموم میباشد که بدون تسخن حرارت عزیز و تقلیل رطوبت
اصلیه میسر ددیدن روی و شمیدن بوی اذیت میدهد و ظهور اینعنی بکردار رویت مار مکلله که قسمی
از اقسام مار بسیار زهر دار که هر چه در مطمح نظر او می آید فی الفور بلا توقف راه فنا می پیماید با تسلیم [?]
که نوعی ست از انواع سموم قتاله عجاله که بعمل سموم بوی او مسموم را قتل مینماید و از خلاصه موجودات و
اشرف مخلوقات صلی الله علیه و سلم در ثبوت شدت معدیت علیل این علت هم فِرَّ مِنَ المجذوم
فِرارَکَ مِنَ الاسد حدیثی آرند و ظهور اینعلت از کثرت انتشار مره سودا که با حتراق شدید می انجامد
و بظاهر اندام تراکم پذیرد بیان مینماید که باعتبار استدارت ردی و ریختن موی و پست و پهن
گردیدن اجزای بینی بکردار بینی اسد یعنی شیر که با خداوند علت جذام بظهور میرسد داء الاسد نام کنند
علامتش در ابتدا تنگی در نفس و گرفتگی آواز و بدبوی عرق و صنان یعنی بوی بد از بینی و دهان
می آید و خداوند جذام را اندام سر و سینه با عرق مذکور تر میباشد و چنان مینماید که گویا غرق عرق
گردیده و روز بروز بدخوی و ستیزه جوی عادت نماید و عطسه بسیار میکند و خوابهای پریشان
می بیند و ظهور غدد و بثور همچون عقد بر تمام یا بعض اندام او میباشد و تا باشد که سفیدی چشم
مائل بکدورت و یا سرخی میزند و در مدت اخیر اطراف مجذوم متآکل و متشقق شوند و انگشتان [?]

وبای و دیگر اعضا را و جذام آن بر بدن و سپس بر زودی میرند و بعضی اطبا این علت را از اعتبار کثرت ابتلا
ماده رد به سوداویه از امراض متوارثه میشمارند و بر نگارند که هرگاه انتشار ماده مذکور در تمام اندام
قرار میگیرد سپس بکیفیت ردیه متکیف گردیده در ماده منویه هم تاثیر نمیر ماده شیر مذکور بهم رسد از آن سبب
در اولاد و احفاد هم حالتی مذکور بظهور می پیوندد و در وقوع این یعنی بر صورت وراثت دست میگیرد
و در اقسام ماده جذام حکم محکم داده اند که آنچه از سودای عکریه یعنی دمویه علت مذکور بظهور میرسد بقروح
و جروح و سقوط اعضا می انجامد و آنچه از احتراق مره سودا و صفرا محترقه حاصل آید بانشقاق اظفار
و سقوط عضوها منجر میگردد در علاجش چند بار بالتکرار فصد کنند و مسهلات و ملینات بدفعات کثیر
تدبیر سازند و تدهینات و تسعیط و امر طلاات بکار برند و بنابر صلاحیت خون شراب عناب با عرق کاسنی
و شاهتره و بنفشه و نیلوفر و مانند آن بنوشانند و صبح و شام شراب گاوزبان و شراب لیمون ام
میداده باشند و بر اغذیه سریع الانهضام بروغن بادام مخور نمایند و گوشت طیور خفیفه و بیضه نیم برشت
و ماهی رضراضی و شوربای بزغاله یکساله خوردن دهند و ماء الجبن نعم الدواء علت دانند و آنچه
از بهر فصد گفته شده چنان سازند که فی الحال فصد قیفال از دست یمین نمایند و بعد از یکماه از رگ آن
فصد دست دوئمین خون بر آرند و در ماه سیوم فصد اکحل گردانند و بعد پانزده یوم از بهر فصد عرق
مذکور دست دیگر گردانند و بعد از انقضای مدت چندکه قوت در تن بیمار باز می آید فصد صافن بدستور
مذکور نمایند و سپس بمرور مدت و اعاده قوت عرق جبهه یعنی پیشانی و رگهای پس گوش باحتیاط
و بهوش گشاده خون بر آرند که از و نفعی بلیغ بظهور می پیوندد و زیادتی در علت صورت نه بندد
دوائیکه از برای استیصال نهال این علت بعدیل و بی بدیل است صفته مروارید ناسفته سقمونیا مشوی
از هر یکی یکدرم هلیله سیاه حجر لاجورد از هر یکی نیم مثقال خورانند و عقب وی ماء الجبن ترتیب کرده
بنوشانند و بعد استفراغ شیر گوسفند نوشیدن فائده مند دیگر هلیله سیاه شیطرج هندی از هر یکی
ده جزو دار فلفل پنج جزو تبش سفید بر دو جزو هر همه باریک نموده بروغن گاو چرب کنند و با شهد
آمیخته بطریق معجون نگهدارند و هر روز یکمثقال غدو و آصال خورانند و دواء المسک فقط خوردن
کافی مرام در چند ایام میدانند دیگر فادزهر یا زعفران خالص در ایام نورانی قمر خوردن فائده هم
می بخشند دیگر طرفا یعنی گز یکجزو منقه یکجزو بعمل مطبوخ خوردن کافی مرام خواهد شد و اگر حنا چهل درم
بعمل طبیخ تا چهل روز بنوشانند باستیصال نهال علت جذام مینماید و اگر ازین تدبیر هم کاری بر نیاید
دست از معالجه دیگر کوتاه دارند حکایت از علی بن زین نقل نمایند که زنی در زمانه او بعلت داء الاسد
مبتلا گردید هر چند که دوا خورانیدند هیچ منفعتی در وجود او موجود نیافتند بعد از آن بخوردن این
ادویه نجات یافت صفته هلیله کابلی چهل عدد افتیمون ولایتی هفت مثقال بسفایج فستقی چهار مثقال

غاریقون چهار مثقال هر همه باریک ساییده و در منقه منقی مدقوق آمیخته مقدار یکدرم بر ناهار خوردن مواظبت
در ساختن انطاکی فرماید که از خوردن این ترکیب در مدت یکماه هر همه ماده فاسده و تباه دیگر
لاجورد مغسول زهره انطاکی یعنی سقمونیا باریک نموده صبح و شام بر طریق دوام مواظبت کنند و کذا
علامه انطاکی فرماید که خداوند جذام را اول فصد باسلیق کنند و بعد از فصد مطبوخ افتیمون تا مدت
دو هفته بنوشانند و سپس با مطبوخ مذکور که طبع فرود آرند و بعد از اجابت بار مطبوخ تا مدت هفته یا
دو هفته متواتر بنوشانند صفت مطبوخ مذکور انجیر سفید سپستان از هر یکی بیست درم گل بنفشه بسفایج فستقی
اسطوخودوس اصل السوس مقشر از هر یکی ده درم عناب گلسرخ از هر یکی هفت درم هر همه هنگام شام تر
سازند و صبحی جوش داده بشربت بنفشه شیرین کرده رغبت گردانند و بعد از انقضای مدت دو هفته
مطبوخ مذکور بدستور شراب در دیگر روز شربت بنفشه تشرب نمایند و طبع فرود آرند و پس حصول تنقیه
استحمام گزینند و از هوای خارجی محفوظ تر نشینند و بنابر تدهین مسکه تازه با روغن گل مقرر نمایند و بر
تشرب شراب حنا تا مدت سه چهار هفته مامور فرمایند و هیچگونه تقصیر و تاخیر در اغذیه و ادویه نکنند
فائده گاه باشد که با خداوند داء الاسد از هیچ تدبیر صورت منفعت روی نماید اندرین صورت بجز داغ
دادن صورتی نه بندد آنرا باید که بکوای دقیق بنحویکه در مطولات مسطور است بمقتضای الکی آخر الدواء
بر مفاصل و تارک او داغ گذارند و مدتی لغو شدن نمی دهند انتباه در علت جذام قبل از فصد مرتکب
اسهال در هیچ حالت نباشد و در حالت قبض طبیعت هم رگی از رگهائی کشایند و خداوند جذام را دائم از ریاضت
شاقه و محنت فاقه و رنج و تعب کثیر و جماع بهر حیله و تدابیر دور دارند و از غم و غصه بر کنار دارند
فصل در قروح الوضره بضاد معجمه که بهندی دندارو بر وزن سردار و بینا مند و وی هم از اقسام
دامیل هزمنه باشد که از کثرت ماده رطوبت عفنیه و مدافعه حرارت طبیعیه در سر اطفال چند و سال بر
میبد هر از خواص این ورم است که گاهی از کناره و گاهی از میان بکردار دهانه مثانه سوراخ مینماید و
بدام ریم و صدید از وی بالا باید آماد دهانه مذکور گاهی باز و گاهی فراز می گردد و اکثر این ورم بر مقدم
و گاهی بر موضع سر در میان مو بالاتر از گوش و چشم و ابرو دست میدهد علاجش موها ستره ستردن
بند ند و هرگاه ماده در رو جمع آرد با آهن تیز بشگافند پس مراهم مدمله مانند باسلیقون مراهم آرند صفت
مرهم مدمله موم سفید یکجزو صابون یکجزو مردارسنج یکجزو قیر یکجزو روغن زرد یکجزو
خون سیاوشان قنبیل از هر یکی شهد بر طریق معروف مرهم نمایند فصل در اورام انثیه قاعده
تمام اقسام اورام است در ابتدا مرهم عبیدارند چنانچه در ابتدا با تنقیه و رادعه بارده همچون صندل و
فوفل و گل ارمنی و اقاقیا و بذر قطونا و مانند آن بکار دارند و در زمان تزاید رادعه و مرخیه بکار دارند مثل بنفشه
و خطمی و موم و عنبر آن میباید و در زمان انتهاء مرخی و محلل بسان اکلیل الملک و تخم کتان و بابونه و

کنوچه بر اورام بند نرد هرگاه ماده رو بجمع می آرد باد و بنفشه همچنانکه بخبر بر پیوسته تنجیر می کوشند دوائیکه
از برای تحلیل و تقلیل اورام بی نام مفید می آید صفته تخم حلبه خاکستر آهنگ بز و گوسفند با هجند سرکه
خالص سرشته بر بندند دیگر از برای اورام صلبه بی نام صفته مقل ازرق اشق قنه تخم بط تخم کرنب
راوند چینی تخم انجره هر همه بقدر مناسب باریک نموده و برلته آلوده بر بندند و کذا مرهم داخلیون نعم
المحللات صلابات آمده دیگر از برای دفع صلابات صفته خمیر با قدری حنا روغن گاو و قلیلی نمک
بر بندند دوائیکه از برای تفجیر اورام تمام عمده تدبیرست صفته منقه منقی زعفران خالص زرده بیضه
گل معصفر هر همه کوفته بندند دیگر برگ خرزهره بجوشانند و بر بندند آنطاکی فرماید ورمی باشد
مولم مقدار لوز یا جوز سیاه رنگ و در حالق وسط سر مائل باسفل و آنرا فا آنا قدری از وی جانب
سینه میلان نماید در کمتر از پنجاه روز هلاک مینماید و کذا ظهور بثور با رنگ مذکور مولم در جانب بسیار
سینه که بیباشد سخت باشد و نجات از و کمتر حاصل آید فائده گاه باشد که از اقسام بی نام در ظهور
می آید و از هیچ تدبیر نفع بظهور نیاید و اگر رعاف با جریان و درور خون از باسور بر آید راه نجات
می پیماید فصل در سعفه بفتح اول نام قروح ست که از وی بثرهای چند متفرق و متقیح و کثیر در و برو
میرسند و وی چند قسم با اسم جدا جدا موسوم میباشند اما آنچه از وی صدید باشد با شیر
موسوم کنند و سعفه رطبه نیز گویند و قسمی ست که از وی چیزی شهد مانند بر آید و او را شهدیه نام کنند
و دیگر اقسام را بنام روس الابره و عجزی و تینی و سعفه حمراء باعتبار رنگ و صورت قرار می دهند و
قسمی ست از وکه با ظهور بثور رمنی باشد و خشک ریشه مانند باسمی سعفه یابسه موسوم گردانند و این قسم
با منابت شعور ظهور میگیرد و این علت اکثر در اطفال خورد سال بسبب کثرت رطوبت و غلظت ماده
که بعض گیری ظهور پذیرد اما هنگام ایام بلوغ خود بخود زوال پذیرد و اعاده نپذیرد فائده در
علت سعفه که قسمی ست از و بنام روس الابره موهای بکدار سر سوزن درشت و غلیظ میرویند علاجش
فصد قیفال نمایند و رگهای پس گوش کشایند و زلو چسپانند و اسهال کنانند مجرب مصری مصطفی
غاریقون از هر یکی پنج درم هلیله سیاه گل سرخ از هر یکی چهار درم محموده مشوی سه درم هر همه باریک کنند
و بآب کاسنی حب بسته بکار دارند دیگر در هر هفته موی سر باستره سترده بروغن چرب سازند دیگر در هر
هفته موی سر باستره سترده زفت و روغن ذرور سازند دیگر صبر زرد کندر قرملی زعفران خالص
بعمل ذرور بر بثور گذارند دیگر قروط یعنی دوغ خشک شعیر محرق خاکستر پشم بز هر همه باریک نمایند
و بر بثور طلا فرمایند دیگر سر تراشیده بروغن چرب کنند و بروقبل بر سبیل ذرور بپاشند دیگر مرداسنج
توتیا مغسول روناس عفص پوست انار زرنیخ روغن گل از هر یکی سه مثقال باریک نمایند و بآب
انگوری سرشته بعمل طلا در استعمال آرند دیگر از برای تمام اقسام سعفه رطبه مفید می افتد صفته

کافور رباحی سه قیراط عروق اصفر گل گلاب اقاقیا از هر یکی یکدرم گلنار کاغذ سوخته از هر یکی یکدرم سفیده
کاشغری موم سفید یکهفت درم روغن گل نلبیت درم هر همه باریک نموده باهم ضم کردانند و بدستور مذکور در عمل
آرند انتباه اگر طفل شیرخوار باشد مرضعه را هلیله و انیسون همراه شکر خوردن دهند دوائیکه از برای
تمام اقسام سعفه رطبه و یابسه مفید می آید صفته گوگرد سیماب مصفی توتیای سبز از هر یکی سه درم خاک تنور
که سوخته باشد هجده درم در ظرف سفال آب نادیده با دسته آهنی بسایند تا که سیاه میگردد و هر چند که در آن
مبالغه زیاده تر نمایند بهتر باشد و روغن تلخ انداخته بر سعفه گذارند و ساعتی توقف کنند و سپس سرگین
گاو میش بروی مالش نمایند تا سرگین خشک شود پس با دست خویش از پس و پیش مالش داده فرود رند
و بآب سرد شست و شو داده بروغن چرب نماید از عمل چند بار دیگر باز عود نماید فائده اگر موی تمام سر
باستره حلق نمایند و بروغن گذارند و همیشان تکرار فرمایند سعفه رطبه و یابسه دور می گردد فصل در
بثور رطبمتین جمع بثره نام از قسم اورام صغارست که بحسب قلت ماده بر دیه بر اندام تمام یا بعض او ظهور می نماید و
انواع او بسیار بلکه از حیز حساب بیرون شمارند اما باعتبار مواضع و صورت نامی علیحده دارند و بعضی نامی ندارند اما
آنچه نام میدارند اسما آنها بر سبیل تفصیل ارقام کرده شوند بالجمله اگر بثره با رشاحت ظهور مینماید و از و زرد آب
بر آید ماده او خون یا بلغم میباشد و اگر صلب یا سیاه رنگ می باشد سوداوی دانند و اگر با حرقت شدید
پدید میباشد از ماده صفراوی انگارند علاج حسب ماده بمنقیات پردازند و رواد عات و محللات در عمل آرند
و اگر متقرحه بینند تدبیر او از فصل قروح برگزینند و اگر ظهور بثور مجاور عضو رئیس یا مفرغ او میباشد
رواد عات فرمایند و با دویه مقویه اعضای رئیسه تدبیر نمایند و باقی تدابیر که در فصل طاعون و جمره مفصل
گفته شده در عمل آرند و از برای بثور بلغمیه و سوداویه که ظهور میگیرند تنقیه کنانند و معجون نجاح از بهر فلاح
خورانند و منضجات داده بعد ظهور نضج باین حب طبع فرود آرند صفته شحم حنظل غاریقون انزروت از
هر یکی یکجز و صبر زرد حب بلسان بلیج هندی از هر یکی نصف جز و سقمونیا ربع جزو همه باریک ساخته با آب
بادیان حب مقدار نخود بندند و خورانند و بعد از مسهل ماء العسل بنوشانند و اگر حرارت و حدت پیدا آید
قرطم همراه شیر گاو بدهند دوای دیگر از برای ظهور بثور صفراوی مجربست صفته گل بنفشه افسنتین عناب
ولایتی از هر یکی یکجز و تمر هندی نصف جزو تخم رجله ربع جزو رجله را شیره کشند و تمام اجزای اندرو
بعمل نقوع منقوع نموده علی الصباح رغبت نمایند مجرب صبر زرد هلیله زرد سقمونیا هر همه برابر وزن باریک
نموده بآب کاسنی حب بسته با ماء الجبن خاصه که از سکنجبین صادق الحموضت ترتیب داده باشند بنوشانند دیگر از
برای بثره سوداوی منقه منقی یک جزو عناب ولایتی سپستان کلان بسفایج فستقی از هر یکی دو جزو بنفشه
تخم کاسنی تخم شاهتره از هر یکی چهار جزو صبحی تر نمایند و هنگام شام قبل اغذا جوش خفیف داده خورانند
و کذا با وی معجون نجاح خورانند در انجاح مرام سودمند می آید و اگر مطبوخ افتیمون بنوشانند منفعت عجیب

می بخشند دیگر از برای تمام اقسام بثور که بر اندام ظهور نمایند نفع بلیغ می بخشند صندل سفید بوره ارمنی توتیا سفید
هلیله زرد کات هندی تمام اجزا باریک کنند و بروغن گاو ضم نموده مالش سازند دیگر از برای ظهور بثور
خبیثه علیقه صفقه حنا برگ مورد سداب ثوم بری در عسل آمیخته بر بدن طلا گردانند و بعد انقضای
ساعت بآب گرم و صابون غسل نمایند و کذا اشنه و لوشا در سرکه تند آمیخته بر تمام اندام طلا نمایند
کافی مرام تواند شد فصل در بثور بلخیه و آن بثره چند بکردار سعفه خشک ریشه یا بر شاحت صدر یا
همچون سعفه رطبه بر اضلاع صدر یا بر جای دیگر با غشی و خفقان پدیدار میباشند و این علت باعتبار
کثرت ظهور در نواحی بلخ یا بثور بلخیه موسوم کنند علاجش هرچه در سعفه مانند تنقیه وغیره مرقوم شده در
عمل آرند و لعوق صبر بنوشانند و حب فی هب همراه او خورانند و گل ارمنی با سرکه طلا نمایند چنانچه در چند
ایام بر سبیل دوام تمام قرحه خشک ریشه گردد و پوست فرود افتد و گوشت صحیح ظاهر شود و اگر قروح و
جروح غائر باشند و دائم از خون و صدید پدید می آید خون سیاووشان و مرداسنج و کندر و سفیده
ارزیز همه باریک نمایند و با موم سفید و روغن مرهم طیار نمایند و لته بدو آلوده بر نهند تا مندمل گردد
فصل در جرب بفتحتین بپارسی گر گویند و وی ظهور بثور است که با خارش شدید و بروز صدید یا خون
که در انگشتان و بن ران و بر سر قضیب پدید می آید و گاهی بر تمام اندام ظهور مینماید بسبب حدوث او
بلغم شور یا صفرا محترقه یا سودا ناطبیعی که از تناول اشیای گرم و چیزهای شور و شیرین و شراب
وغیره که مفسد خون و محدث ماده باشد و حکما این علت را از امراض متعدیه میشمارند و انسان هر زمان
از مالیدن و خراشیدن این عضوها متلذذ میباشند و بعضے بر آنند که یکی از اقسام کرمها باریک و
خورد تر که از تعفن رطوبت بکردار سیش در زیر جلد متولد باشند و تا داهم که کرم مذکور خفته و آرمیده باشند
از کرد و خارش و کاوش انسان بآرام تمام میمانند و هرگاه که بیدار و متحرک میشوند با کاوش و خارش
در زیر جلد متوجه میشوند و جلد که اعتدال بکمال میدارد از گزیدگی آنها متکیف می گردد بس حالتی بکردار
خارش شدید پدید می گردد علاج به تنقیه و اسهال متوجه شوند و از اشیا تند و حریف و نمکین بافراط
پرهیزند و از جماع بامتناع کلی پردازند و اغذیه که لطیفه و مسمن میباشند طلبیده نمایند خاصه که اندرو رطوبت و
برودت زیاده تر میباشد رغبت دارند فصل در حکه بکسر حا و تشدید کاف خارشی ست بی ظهور بثور که
از تناول ماهی شور و نمک شور و پنیر کهنه و دیگر اشیاء ردی الکیموس که مانوس بدن باشد در تمام اندام
یا در بعضے بظهور مے پیوندد و اطبا در جرب و حکه فرقی نفرموده و مرادف یکدیگر دانسته اند بالجمله ماده این
علت بسبب غلظت و انسداد راه مسام اندام میباشد خاصه یکسانیکه از قلت استحمام و کثرت مجامعت
و احتلام که در حالت غسل بآب سرد بی مالش اندام مداوم عادت میگیرند بظهور مے پیوندد و گاهی علت اندکی
از کثرت یبوست بمشایخ دست میدهد علاجش بمنقیات ماده پردازند و بر اغذیه قریعه اسفاناخیه

و گوشتابه و روغنهای اقتصار نمایند و لعوق عاصفه همچون تمر هندی و عناب و آب جو و شاهتره هنگام
صبح چند ایام بر سبیل توالی و تواتر بنوشانند و ماء الشعیر عمده تدبیر است و کذا آلو بخارا و عناب شراب نیلوفر
تنها یا مرکب بنوشانند و آب انارین تنها یا با ماء الشعیر مرکب نموده صبح و شام نوشانیده باشند و معجون
کشمش خورانند دیگر گوگرد آمله سار توتیا سبز سیماب حنبیل از هر یکی سه درم باریک نمایند و در سرکه شسته
صمغ فرسوده در تاب آفتاب در تمام اندام مالش فرمایند و بعد مدت یک دو ساعت با آرد نخود و ماست
مالش فرموده غسل نمایند دیگر از برای جرب و حکه یعنی رطبه و یابس بس کافی و وافی مرام می آید صفقه
زرنیخ بغدادی کبریت سیماب مصطکی از هر یکی دو درم باریک کنند و اسرب در کفچه گداخته و مذاب ساخته
بروی اندازند و گرم با گرم بعفهر و صلایه بخوب صلایه نمایند و در سکه انداخته بر تمام اندام بمالند فصل در بثره
دوائیه ذی عادت باشند در کنج و پس گوش و ابط یعنی بغل نرسانند انتباه آنچه از تولد کرمان زیر جلد
دلیلے دهند فقط زعم مردم ست و فی التحقیقت جلد که اعتدال بکمال میدارد از کیفیت ماده رزیه بوریه
متکیف میگردد و این هرگاه مذکور از ارداد و انجره در تور اسے آید اندر تخالت صورت کاوش در کرده مے نماید
چنانچه از بورقیت و ملوحت عرق زرنیخ در بعض اندام یا تمام حاصل مے آید فصل در بثور غریبه که
وی چون کمتر در وقوع میرسد از آنجهت با بثور غریبه موسوم مینمایند و وی بر پنج اقسام بدین نام
چنانچه یکی از و ذات الاصل ست و قسم دیگر موسوم بلا اسم و سیوم موسوم با نمله و چهارم مسمی ست به بثور
الاصداغ و پنجم موسوم به بثور الفقار ذات الاصل بثره چند میباشند که خورد و سپید رنگ و سخت بیخ بکردار
سیخ آهنی قلیل الالم و عسیر النضج بر پیشانی مردم بظهور میرسند و گاهی از بثور مذکور اندک ریم یا
صدید هم پدید می آید و گاهی بکردار دمل باز یادتے مقدار می آیند و قسم لا اسم در اول خورد و سخت
سرخی مائل با قلت درد و سوزش ظهور مینمایند و خود بخود بی تدبیر و تفجیر نهان بوده در جای دیگر بظاهر
گرایند و اکثر بر رو و رخساره بنظاره می آیند و نامی ندارند و نمله هم بثور متعدد میباشند که حوالی آن
مقدار درهمی سرخ مینمایند و قسم چهارم بر سبیل و امیل بر اصداغ ظاهر گرایند و از اعتبار مقام نام
میدارند و خاصه وی آنست که رویه بخشکی و انفجار نمی آرند مگر چون بفشارند غیر از خون غلیظ چیزی
از و بیرون نمی بر آید و گاهی سودی یا ناصور میباشند قسم پنجم در پس گردن متصل با موی سر بثوری
بظهور میرسند پس باعتبار مقام بثور الفقار نام کنند و وی هم کثیر العدد با درد شدید و بیداری گردند
علاج در همه فصد کنند و مسهل دهند و چیزے مرخی و محلل بعمل طلا و تضمید مفید می آید فصل در
بطم بضم موحده و سکون طا و مهمله و میم بثوری چند سیاه رنگ بر ساق و پا بر صورت دانه چیچک بظهور
میرسند و باعتبار شباهت و مقدار با بطم موسوم گردانند بسبب احتراق ماده سوداوی میباشد که از طبیعت
ردی و صلاحیت نه بیند و از اندفاع بر ساق و پا ریخته متقرح باشند و صدید سیاه یا خون سیاه آن دهد ترشح

برآید علاج فصد باسلیق نمایند و بمیان قین حجامت فرمایند و خاکستر چوب گز دمامیران و زراوند
طویل و بجلیبر و خار بسبیل توالی بر حوالی بثور مذکور طلا گردانند و یا مرهم از سرکه و روغن کنجد طلیا رساخته
و لته بدو آلوده نموده بر بثور گذارند و کذا شو نیز بگلاب و سرکه نیز طلا نمودن فائده تمام می بخشند فائده
گاه باشد که از هیچ تدبیر کاری نبر آید اندرین صورت میباید که بکرات مرات زلو چسپانند و عقب زلوها
وضع محاجم نمایند فصل در آبله فرنگ و آن هم قسمی است از بثور غریبه که اهل دانش و فرهنگ آنرا آتشک فرنگی
و باد فرنگ موسوم کرده اند و حکمای سلف در کتب طبیه و صحف حکمیه خویش از سبب قلت وقوع او ذکر
نفرموده اند و اطبای زمانه از اعتبار خباثت ماده در امراض متعدیه در تعداد می آرند و گویند که این علت
چندان سریعة الاعداء است که از مجامعت و مجالست با اصحابهم تعدی مینماید حتی که کسی از اصحاب محل
بول و براز خداوند آبله فرنگ بول و براز مینماید یا عرق و بوی با اصحاب میرسد ممکن است که او هم مبتلای
مذکور مبتلا خواهد شد و اهل تواریخ برنگارند که بامرور عرصه نهصد و پنجسال ظهور بثور از بلاد فرنگ
برنگ بثور بلخیه در امصار این دیار هم پیدا گردیده و این علت بکثرت خباثت در معدود الایام
در اعماق اندام سرایت و نفوذ مینماید و رنگ و مزاج مردم با نزاع مزاج از صورت و هیئت اصلیه
دورتر باید و درا دنی مدت بیمار را زار و نزار نموده از پا در آرد پس اگر از ردائت و خباثت ماده
خون فاسد و تباه مینماید علاماتش گرانی در سر و امتلای رگها و ضربان در شرائین و شیرینی دهان
و گرانی و سرخی در چشم و ثقل عضوها و درد بندگاه و رنگ بثور مائل بسرخی نمودن و گرد اگرد بثور
هم سرخ بودن و خشونت حلق و عظم نبض و غلظت قاروره علاجش فصد کنند و در بر آوردن
خون مبالغه نمایند بنحویکه بعد فصد اکحل باسلیق زنند و بازه رگ صافن کشایند و همچنین فصد عرق
جبهه یعنی پیشانی نمودن فائده تمام می بخشند و اگر صبی یا حوامل را معنی مذکور بظهور میرسد بجای فصد
تقصد حجامت کنند یا زلو چسپانند و آب انارین و تمر هندی و شراب لیمون و مانند آن بنوشانند
و معجون شاهتره و مطبوخ سنا خوردن دهند و اگر صفرا از ماده فاسده تباه می گردد علاماتش زردی
و لاغری اندام و تلخی دهان و تشنگی بمفرط و بیخوابی و خشکی خیاشم و زبان با دیگر علامات و امارات
صفرا و رنگ جوششش مایل بزردی بودن و سوزش شدید نمودن و گاهی زرداب بکردار سیلاب
جاری و ساری گردیدن است علاجش جهت تعدیل صفرا اسکنجبین و تمر هندی و شراب نارنج
و لیمون و آب انارین دادن و نقیع صبر جلیل الاثر بندارند و حب شاهتره خورانند و اگر با
تعفن ماده بلغم عارض شود علاماتش درد بندگاه و سردی ملمس و بسیاری خواب و سپیدی بول
و رنگ بثور بسپیدی مایل بودن و گرد اگرد جراحت هم سپید و شوره ناک نمودن و رطوبت زرد آب
از بثور جاری شدن و در سر و چشم گرانی بودن و از هوا سرد و چیزهای برودت افزا متاذی

شدن علاجش منقیات بلغم بردارند و حب ایارج و قوقایا و مانند آن خوردن دهند و بهفته وار قی
کنانند و عدس و گلسرخ و تخم حلبه و شحم حنظل با قلیله کرفس ممزوج نموده بر تمام اندام بمالند و بر
جراحت کندر و مر و انزروت و مرداسنج و خون سیاوشان و صبر زرد یکایک نموده بپاشند و از مولدات
بلغم پرهیز کلی دارند و اگر کندش و زراوند و مثقال زرچوبه سه مثقال سیماب مقتول در دو درم موم زرد
یک مثقال همه را بسایند و با سرکه و روغن گاو در حمام نشسته بر اندام بمالند و غسل نمایند و اگر معنی مذکور
از خلط سوداوی بظهور میرسد علاماتش گرانی و خشکی و بیخوابی و تیرگی اندام و دقت نبض و سپیدی رنگ
بول و خشکی خیاشم و چشم با فکار فاسده بیشمار و جوشش بسیاهی نمودن است علاجش بمسهلات سودا
بردارند و هلیله زنگی و معجون شاهتره و مطبوخ افتیمون با حب مسهله خورانند و بنوشانند و بر اندام کندش
و اقلیمیا و فضه و مرداسنج و گوگرد و زرچوبه و سیماب بروغن گل در حمام نشسته بمالند و بعد از مالیدن با انقضای
دو چهار ساعتها غسل نمایند فائده هرچند که تراکیب یونانی بطیء النفع میباشند اما خالی از مضرت و اذیت
نمی باشند و خوردن چوب چینی در استیصال بیخ امثال اینقسم قروح و جروح بشرطیکه اول تنقیه خلط
غالب نموده باشند بعدیل و بی بدیل میباشد و عشبه مغربی عظیم النفع است و تدبیر چوب چینی آنست که
چوب چینی عمده قسم پیدا کرده در ماکولات و مشروبات خورانند و بعضی بر آنند که دارشیشعان در ازاله
علتها قوی تر از چوب چینی است دوائیکه از برای آبله فرنگ و تمام اقسام بثور و سعفه مجرب صفته
هلیله کابلی سه جزو و هلیله زرد چهار جزو زراوند خطائی گل گلاب شش جزو هلیله سیاه آمله از هر یکی ده جزو
بلیله مقشر چوب گز از هر یکی یازده جزو سنائی بیست جزو جدا جدا باریک کنند و بچند مجموع قند انداخته
بعمل استفاف خوردن دهند و کله پاچه گوسفند از جهت غذا مقرر سازند دیگر خولنجان هشت جزو
سلیمانی سه جزو فلفل چهار جزو باریک کنند و از یک ماشه تا دو نیم ماشه با آب گرم خورانند و از اشیای
مولد سودا پرهیز واقعی کنانند فائده گاه باشد که اندرین علت ماده حاده مدام بر کام و لهاة نزول
نماید و از شدت حدت خود کام و لهات خورده در اجزای دهان سوراخ فراخ مینماید و از ظهور معانی
مذکور فتور تمام و تغیر در کلام رو دهد تدبیرش در بحث نزله و زکام منقرح بتحریر در آمده از فصل نزله
اخذ نموده در عمل آرند و در اینجا هم بندی نگاشته میرود دوائیکه از برای نزله منقرحه مفید می آید صفته
سلیمانی یعنی دار شکنه هشت جزو قاقله کبار و صغار از هر یکی نه جزو باریک گردانیده و در لقمه مرغن
پیچیده خورانند و عقب او دانه های گندم یا نخود بریان خوردن دهند دوائیکه از برای تمام قسم
قروح و جروح خبیثه و مزمنه مفید می آید صفته بلادر منزوع العسل باریک نمایند و برو سیماب بذر
البنج و هلیله سیاه سنائی طباشیر فلفل سفید موصلی سیاه و سفید زراوند مدحرج از هر یکی جزوی در فهر
و صلایه خوب صلایه نمایند و با آب شحم حنظل حب مقدار دانه جوار بسته دو حب صبح در مسکه یا قیماق خوردن

دهند و غذا نان گندم با روغن خورانند اما از خوردن نمک و شیرینی پرهیز واقعی دارند دیگر سلیمانی
سه مثقال قرنفل چهار مثقال فلفل بیست و چهار عدد هر همه باریک کنند و خوردن دهند سلیمانی کات
هندی کبریت زرد برابر وزن در قهر و صلایه با شیره صبر صلایه نموده حب بمقدار نخود بندند و خوردن
دهند دیگر از برای آبله فرنگ و نزله متقرحه که بعد نزله و زکام در کام سوراخی هم سد و علیها گردد و
همچون خنازیر و غیره نیکو تدبیر ست صفت قشر از بالای عشر مبی ۳۵ و پنج درم دار چینی قلمی مردار سنج از
هر یکی یکدرم شنجرف دو درم هر همه باریک کنند چهار ده اقراص بسته در سایه خشک کنند و بجای تین
له بضمتین تنباکو نامند و حقه بی آب در مکانیکه هوا از خارج داخل نگردد آتش زکال نهاده دود کشند و
غذای سکه و نان گندم خورانند و اگر خشونت حلق و دهان می یابند با شیر گاو و مغز فلوس لعوق نمایند
دیگر از برای باد فرنگ و قروح و جروح که از خباثت ماده در تمام اندام حالتی بکردار درم یا غده
رود هد صفت شنگرف شش ماشه مردار سنج شش ماشه توتیا سبز شش ماشه هر همه را باریک نموده با
موم سفید موازنه دو توله ضم کنند و بمقدار کنار حب بسته بر اخگر گذارند و تن بیمار با جامه سفت بپوشند
تا دود دوا بچشم و لب و مشام بیمار نرسد دیگر مجرب از فوائدات سید السندی نقشبندی رحمه الله صفت
توتیا هندی مغسول بیست درم شنجرف ده درم عود هندی نیم درم بزر ده بیضه سرشته در عمل آرند
دوائیکه از برای قروح و جروح خبیثه عتیقه مفید می آید صفت شنگرف عفص عقرقرحا اسکنده
هر دو موصلی از هر یکی دو مثقال جمله باریک کنند و چهار ده حصه نمایند هر روز یک حصه در کوزی بر اخگر برا
کنند و چادر بر تمام اندام پیچیده بخور نمایند اما چشم و بینی و دهان تا گردن بیرون دارند و صباح و
رواح بخور مذکور در عمل آرند فائده بعضی اطبا بمقتضای الحل ید بالحل ید یفلح بنا بر اخراج
از عاج مراد ذی فساد از اعماق اندام با دویه قویه سمیه می پردازند و از بمعنی گاهی سوزش بمفاصل
حاصل آید و کرب و قلق هم رو نماید اندرین صورت واجبست که حتی الامکان دست تدبیر از استعمال
ادویه قویه سمیه کوتاه دارند و بتقویت اعضای رئیسه می پردازند اگر ضرورت قوی دانند تاهم در حال
استعمال ادویه قویه بچشم و خیاشیم دست نرسانند و در ترتیب تراکیب ادویه ذی سمیه سیمابیه
شرط دانند داد و یه سمیه در چیزی پیچیده بکردار فیناق و رند تا خائیده همچون بلع خورانند از برای آنکه
اگر از ابتلاع فاصله که با جزای دهان و زبان ملتصق گردد قلاع شدید پدید می گردد دهان بانی مار
بروغن گاو چرب دارند و با طبیخ پوست بیخ کنار دشتی و یا برگ نیم یا عصاره یاسمین تمضمض کنانند
و برگ آس و گند رو سعد کوفی و اصل السوس خراشیده و ماز و دم الاخوین هر همه آس نموده زبان
زبان در دهان می پاشند فائده گاه باشد که ادویه سیمابیه از برای مدافعت علت بر اندام گذارند
یا خورانند اندر انحالت هم اجزای سیماب که خام میباشد بر هنجار هوا یا آب از مسام باندام نافذ گردیده

و بعضلات رسیده گرد میگردند و حالتی بکردار اختلاج و درد شدید پیدا سازند و بیمار را زار و نزار گردانند
علاج او بدون اخراج دیگر نمی باشد و تدبیر او آنست صفت سناکی تربد سفید پوست هلیله زرد کابلی
هلیله سیاه کبریت زرد و سفید بوره ارمنی ریوند خطائی هر همه ادویه علی السویه علیحده علیحده باریک کنند
و مقدار شش ماسه با آب تازه خورانند و غذای و شوربای مرغ هر دو وقت خورانند فائده گاه باشد
از بخور ادویه مذکوره یعنی سیمابیه با دویه قویه ریح و آشوب در چشم بیمار پدیدار میگردد اندران اکتحال بجز
اقلیمیای زر مسحوق چاره دیگر نباشد **فصل در جدری** بضم جیم بثوری چند مانند عدس کم یا بیش
گاهی بغیر تب بر اندام تمام یا بعض ظهور مینمایند و در پارسی آبله و نغزکان و چیچک موسوم کنند سبب
تعفن فضله طمثیه مائیه و لبنیه که از توجه و اندفاع طبیعت میباشد و طبیعت که بنا بر صلاحیت اندام رحمت
ملک العلام مقرر و مفوض ست در رطوبتی که قابل تغذیه و تنمیه و صلاحیت بمشاکلت و صلابت عضو نا
نمی دارد روی توجه می آرد چنانچه بعضی را با خراج و بانضاج بکوشش تمام از اندام خواهد که بیرون
گرداند پس از مدافعه طبیعیه در رطوبت فضلیه حالتی بکردار حرارت غریبه در اندام ظهور مینماید و از اثر
جوشش تب عفنیه بمشاهده در آید و بالضرور اندر انحالت در رطوبت مذکور لسان غلیانی که در عضلات
پیدا و هویدا می گردد بوجود میرسد چنانچه بعض او از اجزای بعضی جدا و متمیز میشود اما آنچه رقیق
میباشد از راه مسام اندام بر طریق ترشح و عرق و غیره مندفع می گردد و اجزای غلیظه او بسبب تنگی
منافذ و غلظت بطرف خارج خروج نیافته حسب مقدار غلظت جای بجای بنا چار بلند و مرتفع
مینماید و از خواص این علت ست که در ابتدا سرخ و بعد از نضج سفید و منفتح یعنی ریم ناک میباشد و گاهی
بثور مذکور دو چند بظهور میرسند و اصحاب طب لنش و ارباب بینش این علت را از اعتبار وقوع در ولد
و والد در شمار امراض متوارثه می آرند و بعضی از مشاهده حال انتقال مواضع و انتشار در مهاجرن
از اعلال متعدیه میدانند بالجمله ظهور این بثور در اطفال خورد سال اکثر و در جوانان کمتر و در پیران
باشد و دلایل هر یکی در مطولات ست اما در بلاد حاره رطبه بکثرت تمام ظهور میگیرد و کذا در ایام وبا
و فساد هوا بیشتر عارض گردد و گویند که در بلاد سودان همچون زنج و حبشه و غیره بسبب کثرت
یبوست عارض نمیگردد و علامت وقوع این علت تب تیز و درد سر و خارش بینی و سوزش در بعض
یا تمام اندام بکردار آنکه مورچگان بگزند و درد پشت و اعضا و ترسیدن و بر هم سائیدن دندان
در خواب و قلق و رفتن آب از دهان و خیاشیم و چشم ست پس اگر قلیل و متفرق و سهل الخروج و در
ابتدا سرخ رنگ و عند النضج سفید رنگ همچون مروارید یا علیل مینماید و زود پخته شود نیکو باشد و
آنچه سیاه یا سبز یا زرد یا کمد یا بنفسجی یا آبله ناک بود خطرناک و بد باشد و آنچه بشکم و بطی البروز
و النضج بود نیکو نبود و آنچه از وی خون سیلان نماید یا بعد تب بر آید یا بعد ظهور در تب فتوری حاصل

نماید و تواتر و تنگی در نفس و اختلاط در عقل و تغیر در شکل و گرفتگی آواز پیدا آید و تا قی و اسهال شروع
نماید دریا با حدت و شدت تشنگی و قلت گرسنگی در بروز می آید هر همه بد باشند و بحران سهند میگویند
که اگر قبل از بروز و نضج بثور مذکور تپ فتور پذیرد و باز نگیرد تا هم زبون باشد اندرین صورت زعفران
و زبیب و حلتیت وغیره دادن تجویز نمایند علاجش فصد نمایند و تلیین قبل از ظهور بثور فرمایند
اما بعد ظهور بثور به تمام اقسام استفراغ از اشد الممنوعات می دانند از برای آنکه طبیعت از اعانت باز میماند
و آب بادیان و تخم کرفس و انجیر و منقه منقی بعمل مطبوخ دادن فائده تمام می بخشند و بعد از نضج مبردات
بکردار بنفشه و نیلوفر و مانند آن دادن عین صواب میباشد و اگر حرارت شدید پدید میباشد صندل
و کافور استشمام نمایند و تعریق هم فائده تمام می بخشند فائده گاه باشد که جدری و حصبه ظهور نماید و
باز باختفا میگراید بغایت بد باشد تدبیرش چنان نمایند صفه که عود چینی در آب تر نمایند و زبان
زبان گرم نموده بنوشانند و اگر قلیلی از فادزهر هم خورانند و زرنیخ بر آتش گذاشته دود او بتمام اندام
رسانند و کذا چوب گز زیر چادر دود نمایند و بدبینان سرگین خر خارش شدید را برطرف مینماید و کذا
بیخ نیلوفر باریک گردانند و بر فراش بیمار پراکنند فائده بخشد و بدبینان گوشت گاو پخته زیر
دامن بیمار نهاده بخار او باندام برسانند انتباه از برای حفاظت اعضای شریف چنانچه از بهر
محافظت چشمان سماق در سرکه تر نموده با قلیلی کافور بعمل قطور در چشم اندازند و کذا آب انار بن همراه
گلاب در چشم کشند و حنا در پای بندند و آب گشنیز نیز در چشم چکانیدن محافظت چشم مینماید و از جهت
ریه مسکه تازه با قلیلی نبات خوردن دهند و کذا لعاب اسپغول و بادام مقشر با قدری قند لعوق
کنند و روغن بادام مدام بر سینه بمالند از برای حفاظت حلق به آب سرد و گلاب یا سماق تغرغر کنانند
و دانه چند از انار مز یا شیرین با بیمار خورانند از برای محافظت مفاصل صندل به آب و گلاب و سرکه
اگر بر مفاصل مالش نمایند یا بعمل طلا در استعمال می آرند حفاظت بمفاصل حاصل آید فائده گاه باشد که
خداوند علت جدری با قبض شکم و تورم پای و رو یا دیگر اعضا مبتلا گردد بغایت زبون میباشد
فصل در حصبه بفتح حا بثور سرخ رنگ برنگ دانه ذرت یا قرص بر اعضا بر تمام یا بعض اندام ظهور
مینماید و موسوم است بسرخجه و خاصه این علت است که متقیح و ریمناک نمی گردد و خشک ریشه گردیده از بالای
او چیزی همچون سبوس جدا آید و ماده سرخجه خون رقیق صفراوی بقیه فضاله طمثیه میباشد که قابل
صلاحیت و تغذیه عضوی ندارد و در پوست بالای گوشت که زیر جلد است مدتی محتبس می ماند و طبیعت
آنرا از اشیای فضلیه و زوائد رویه انگاشته متوجه به اخراج و ازعاج او می آید و هر گاه که با این طبیعت
و فضله مذکوره صورت مدافعه بظهور می پیوندد بناچار حرارت شدید پدید می گردد و تپ و نکوسه و سرفه
و تنگی نفس و کثرت دموع و تکرار عطسه و قلت جوع و درد کمر و جز آن بظهور می پیوندد و بعضی اطبا

حصبه را هم از اقسام جدری اعتبار دقیق نام کرده اند و فرق درین و در آن بآن کنند که جدری از ماده
دموی و حصبه از صفرا میباشد و اطبا روشن ترے علامات و امارات درباره جودت و رداءت جدری
و حصبه متحد و گذشته تدابیر یکجا تحریر نموده اند و فرموده اند که اگر انتهای حصبه اسهال جاری شود به حال
مینماید علاجش شربت حب الآس همراه قلیلی آس کرده طباشیر بنوشانند و کذا لعاب حطمی و لعاب بهدانه
داده باشند فائده گاه باشد که با خداوند حصبه قبض طبیعت رود هد یا عضوی متورم گردد بغایت بد باشد
فصل در حمیقا بجای مضموم و میم مفتوح و یای ساکن و قاف والف بثور کبار متعدد باشند که بپارسی
باد آبله نام کنند و وی اسلم ترین تمام اقسام جدری و حصبه میباشد که در اطفال خورد سال بحرارت و
تپ و تاسه بر بعض یا جمله اعضا بروز مینماید و خود بخود بی تدبیر و علاج برطرف میگردد از برای آنکه طبیعت که
مدبره بدن انسان است در اعلال خفیفه بهر حال صلاحیت و رفاهیت مینماید و اگر ضرورت باشد تدبیرش که
در فصل جدری تحریر پیوسته است بر گیرند و در عمل آرند فصل در خشخاک و وی قسمی از بثور عرقیه
میباشد که در تبهای بلغمیه عفنیه برنگ دانه تورک یعنی خرفه سفید رنگ بی سوزش و درد و خارش بر بعض
یا تمام اندام ظهور مینماید و همچنان خشک ریشه مانند و از وی پوستی باریک تر بکیره دار پوستی که از بالای باز
باز میگردد جدا و متمیز می گردد و علامت ظهور بثور مذکور نشست که بر بیمار حالتی بکیر از غنودگی و حیرانگی بسبب
تصاعد ابخره رطبه رویه بلغمیه که بر دماغ تصاعد نماید و عوام از اعتبار مقدار دانه تورک تورکی ور و منی
نام کنند علاجش بطبوخات حاره کنند و آمله مربی با ورق طلا خوردن دهند و بجای آب بر گلاب و عرق
گاوزبان اقتصار کنانند و بر فراش بیمار دانه از خشخاش پاشند که بالخاصیت منفعت می بخشد فائده
ظهور این قسم بثور در میان تبهای حاده با باده میباشد که اطبا آنرا قسمے از بحران میشمارند و سببش آن باشد
که آنچه از توران مواد ذی فساد از تحلیل و تقلیل با قیماند طبیعت بر مدافعت او توجه وافی بر گمارد
و از بعض یا تمام اندام آن را بیرون آرد و احساس تبلد حواس از وجه توجه طبیعت که بمدافعت او لو
میباشد باید که در وقت ظهور بثور مذکور بر تمام اندام بیمار پوشش با کوشش و اشته دارند تا بآسانی تمام
از راه مسام بطرف خارج خروج مینماید و اغذیه و ادویه حاره رطبه مقویه میباید فصل در حصف بفتح حا و صاد
مهمله و وی بثور سرخ شوکی خورد تر مشابه ذره و جاورس که بر ظاهر جلد با خارش و خلش بسیار نمودار
میگردد و چنان بیمار پندارد که گویا شوک یعنی خار یا سوزن میخلد از آن اعتبار هم بثور شوکی قرار
میدهند و ظهور بثور مذکور در ایام صیف با محروری مزاج اکثر دست میدهد علاجش فصد و اسهال
صفرا کنند و آب سبوس گندم و سرکه و گل سرشو و تخم خربوزه طلا نمایند فصل در قوبا بضم قاف بپارسی
گربون و بهندی داد گویند و وی خشونتی باشد ذی دور که با خارش شدید پدید میگردد و گویند که این
علت مقدمه جذام لا کلام میباشد و وی بر چند اقسام بود بدین نام چنانچه قوبا ساعی و ولقع

وغائر و مقشره و رشاح خوانند اما آنچه برنگ سیاه یا سرخ بگوشت فرو رفته باشد ساعی نام کنند و آنچه
بر جلد واقف بود و اقف گویند و غائر هم بگوشت فرو رفته باشد و از مقشره پوستی بکردار پیاز بازمی گردد
و یا مانند فلوس ماهی پیدا گردیده از بالای او جدائی پذیرد و از رشاح ریم و زرد آب تراوش نماید
علاجش در ابتدا روغن گندم و آب دهان صائم و ترشی ترنج و اشق و خل الخمر بطریق مواظبت نماید
و در زمان تزاید تعلق علق بباید و سپس اشق با سرکه و مقل ازرق و مرمکی طلا نمایند مجرب باز و سوخته
صمغ و سرکه باهم ضم نموده بعمل تضمید مفید می آید و اگر ثو بالسبب غلظت و شدت ماده بگوشت فرو رفته
باشد فصد فصد نمایند و مسهل در عمل آرند و مطبوخ افتیمون همراه مارالجبن یار کرده بنوشانند و استحمام بر
طریق دوام نافع آید و اگر با چیزی خشن بخراشند و سپس ادویه قویه بکردار زراوند و زرنیخ و اشق و
مقل ازرق و خردل و زاج با روغن گندم و سرکه امتزاج بخشیده طلا گردانند دیگر زبد البحر مرسنگ
ابیض کبریت شب یمانی سیماب مصفی هر همه برابر وزن گرفته با عرق لیمون باریک کرده گذارند دیگر
خاکستر قنب همراه مسکه بر ثو با طلا گردانند فائده گاه باشد که ثو با حکه شدید پدید میگردد و از
خون سیاه و غلیظ و گاهی همچون صدید پدید می گردد تدبیرش بخضض و عفص و صمغ و کتیرا و مقل
ازرق برابر باریک نموده و باهم ضم فرموده با آب لیمون یا سرکه طلا گردانند **فصل** در بثور لبنی
و وی بثره سپید است که بر رو و پیشانی ظهور نماید و چنان نماید که نظیر نقطه شیر است علاجش تنقیه بلغم
نمایند و خاکستر چوب انگور با سرکه بر بثور طلا کردن فائده تمام می بخشد **فصل** در بنات اللیل
بموحده مفتوحه و نون و الف بثوری چند باشند که هنگام ظلام با سرخی مفرط بر بعض یا تمام
اندام با خارش و درد بالا کلام بظهور می پیوندند علاجش به تنقیه فرمایند و تفتیح مسام و استحمام
نمایند و تدبیریکه در جرب و حکه تحریر پیوسته پیوسته در عمل می آرند و کرفس با سرکه بر اندام بمالند و سپس
با آب گرم اغتسال نموده فی الحال تن بپوشند و باد سرد رسیدن ندهند **فصل** در ثالیل و وی
جمع ثولول است که در زبان هندی مسه نام کنند و آن بثره صلب شدید الصلابت و مستدیر الهیئت بر چند
اقسام می باشند چنانچه قسمی مسقف و مستدیر و قسمی منکوس یعنی بگوشت فرو رفته و قسمی بکردار سر مسمار
و قسمی دراز و قسمی کج بکردار قرن یعنی شاخ وار و قسمی متقیح و قسمی غیر متقیح میباشند و این علت باعتبار
مقدار ماده گاهی قلیل و صغیر تر و گاهی کثیر العدد و بلند میباشند علاجش تنقیه نمایند و برگ آس و
شونیز و سنجکبر و نمک طبرزد هر همه آس نموده و با سرکه حل فرموده طلا گردانند و کذا اگر اشق و مقل باهم
ضم نموده با سرکه طلا گردانند مفید تر میباشد دیگر زرنیخ با سپغال کنجشک باهم ضم نموده با سرکه طلا نمایند و اگر
خون موش بر مسها طلا گردانند مفید می افتد دیگر زرنیخ زرد منقه منقی یک روز پی در پی طلا نمایند حل و
مقل بر محل ثولول و مسامیر بعمل تضمید مفید می آید اشباه حجل که کرمی ست در سرگین که غلوله نموده با خود کشد

فائده گاه باشد که ثالیل بر اندام علیل باهم فراهم در یکجا ظهور گیرند پس آنچه بلندتر باشند با موی اسب یا تار
ابریشم محکم بربسته دارند تا بیخ او سست گردد و خود بخود ساقط شود و بعد از سقوط زرنیخ بغدادی و
نوره و نوشادر طلا گردانند **فصل** در مسامیر و وی قسمی ست از بثور بی درد و سوزش بر سبیل عقده مستدیر
سفید رنگ یا کمد بکردار مسمار کثیر العدد که از اعتبار صورت و هیئت مسمار مسامیر نظیر دارد تحریر نمایند
چنانچه کثرت و قوع این علت در دست و پای و درون انگشتان میباشد و در اکثر ماده او بلغم غلیظ
و سودا ناطبعی میباشد و باشد که مانع رفتار و احساس مساس دست میگردد علاجش تنقیه نمایند و باقی
تدابیر که در فصل ثالیل مفصل تحریر گردیده در عمل آرند و بعضی اطبا این علت را از اقسام ثولول انگارند
و برنگارند که گاهی ثالیل برنگ سیاه یا سرخ میباشند اندرین حالت باید که دست از علیل باز میدارند که
قطع با موی یا رشته یا آهن که نبشته است باز میمانند از برای آنکه بیم نزف خون میباشد یا بنسبت و
مفتم در امراض جلد بالکسر نام پوست ست و وی جسمی ست عصبانی کثیر الحس که بافته شده از شظایا
که بالفتح جمع شظیه ست یعنی ریشهای حرام مغز و اطراف عصب و عروق باریک بافت یافته و این
بافت به نسبت اغشیه و صفاق غلیظ تر خالق الخلق مخلوق فرموده اما جلد انسان از جلود قسم دیگر
حیوان رقیق الجرم و کم موی و ضعیف القوت بکثرت حس پیدا نموده و منفعت کثرت حس او آنست
که بزودی تمام ادراک منافی اندام بنماید و از کیفیت چهارگانی هم به نیکوترین دلالت و آگاه میفرماید
سبحانه تعالی شانه جلد بعضی جا غلیظ و در بعضی جا رقیق و بعضی تکوین موی و بعضی بی موی آفریده
و جلد بر صورت پیاز بی امتیاز یکدگر که بر تمام اندام جلوه ایجاد بخشیده است لیکن لون و بعضی جا چند لون
گردانیده چنانچه تلون مو و رنگینی پوست متعلق لونهای اندرونی یعنی در روم و سیاه و ساخته است
پس هر قسم خلطی که در جسم زیاده تر و افزون باشد جلد بهر حال او دال میباشد هر قدر خلطی که بسبب ضعف
قوت مغیره یا عصیان ماده اندر و گردد می آید همانقدر در صورت جلد تغیر فاحش به نسبت دیگر جا
رو بنماید و امراضیکه در ظاهر جلد بظهور میرسند گفته شوند **فصل** در برص الفتحتین سفید باشد براق و
غلیظ که در بعض یا تمام اندام ظهور بنماید و بر و موهای هم سفید رنگ برآید و هر چند که بمالند از
مالیدن یا سرخی نگراید و از خلانیدن سوزن و جز آن خون هم نمی برآید اما آنچه بخلانیدن رقیق
خون برآید علاجش بمقیئات و مسهلات بلغم و مدرات نمایند و با خوردن معجون با دهلیجوه با نوره
گردانند و مربای هلیله خاصه که با عسل طیار نموده باشند برد مواظبت دارند و کذا گلقند عسلی و دیگر آنهایی
شدید الاسخان و محمر و جاذب همچون زفت و نفط سپید و خردل سپید و سیاه و کندش و وزج و
زرنیخ سرخ و بوره و شیطرج و عاقرقرحا و شونیز و پوست بیخ کبر و مانند آن تنها یا مجموع بر داغها طلا
کنند و خون مار سیاه تنها مالیدن تنها را انجات داده مجرب بلا در یکحصه کنجد سیاه دو حصه برگ

پودینه سه حصه آبنجی چهار حصه همه را کوفته بیخته و با عسل آمیخته مقدار درمی خوردن دهند فصل
در برص اسود و آن قسمی ست از برص که باوی خارش شدید پدید میباشد و باشد که از بالای او
پوست مدور بر مثل دار فلوس ماهی جدای گیرند و باندک مدت بدستور مذکور پیدا گردیده باز جدائی
پذیرند و بعضی اطبا این علت را در قسم قوبا مقشره نگارند و وی مقدمه جذام میباشد نعوذ بالله
منها علاجش فصد کنند و مسهل سودا دهند و آب الجبن تنها کافی و وافی مرام دانند و مطبوخ افتیمون
با غاریقون بلیله سیاه بسفایج فستقی و شاهتره بنوشانند و از ترطیب و استحمام دوام غافل نشینند
و اغذیه مرطبه تجویز فرمایند و بعد تنقیه بدن خربق سیاه با سرکه طلا نمایند و زرنیخ و کبریت و تخم ترب
و قسط و کندش و تخم جرجیر بعمل طلا تمه تدبیر ست دیگر اطریفل افتیمون که اندرو تخم گذر و دار
فلفل جوز لوبیه و عقر قرحا و شیطرج اضافه نموده باشند در زمان نقصان نور قمر خوردن دهند
دیگر تخم شقایق یکدرم چند مدت خوردن دهند در استیصال نهال این علت بعدیل بی بدیل ست
دیگر عروق زرد پوست نیم قند سیاه هر قدر که دانند و توانند در آب ترکرده در سرگین اسپ یک هفته دفن
نموده عرق کشند و مقدار سکرچه در صباح و رواح نوشانند اما از نمک و شیرینی پرهیز و ذمتی گمانند
و اشنو نیز با سرکه باریک کرده بر اندام طلا گردانند مجرب الاسرار سلیمانی یک جزو صندل سفید
پنج جزو باریک نموده طلا کنند و بعد مرور دو سه ساعت بشویند دیگر شیر زقوم با قلیلی عسل بلادر بر
اندام طلا کنند دیگر قسط مر شیطرج هندی زرنیخ سرخ قلقل زنگار هر همه برابر کوفته در آب تر کنند
تا مدت دو هفته با سرکه صلایه گردانند و پس بر اندام طلا نموده در تاب آفتاب نشینند فائده
گاه باشد که اعضای خداوند این علت متقرح باشند اندرین صورت باستعمال مراهم مدمله باز بحال
می آرند فصل در بهق بفتحتین علتی ست که در اکثر باندام نوجوانان پدید می آید و از وگاهی پوست
رقیق بکردار پیاز باز می شود علاجش تنقیه بلغم نمایند و خون مار سیاه بمالند فصل در باد شنام
بضم دال سرخی مایل بکدورت باشد که بر اطراف دردی در هنگام سردی ظهور مینماید و وی مقدمه
جذام لاکلام میباشد علاجش فصد اکحل و باسلیق کنند و با مطبوخ هلیله طبع فرود آرند و اگر علت
باد شنام از فصد انکار مینماید تاهم بر جزو د شنام تمام فصد رگهای مذکور کنانند و معجون کشمش و اطریفل
افتیمون خورانند فائده گاه باشد که بر اندام خداوند باد شنام جروح و قروح هم شده اندرین صورت
باید که مرهم احمر بکار برند و آن نفس عضو خون بر آرند و صابون طلا نمایند هرگاه که خشک میگردد با آب
گرم بشویند و باتکرار طلا کردن و با آب گرم شستن نفع تمام می بخشد فصل در کلف بفتحتین زاغوا
جزء باشند که بر پاره های رخساره یا بینی بظهور رسند و آفتا در کلف و بهق سیاه فرق بدان کنند
کلف صاف باشد و بهق ذی خشونت بود علاجش تنقیه سودا کنند و با آب گرم تکمید کردن مفید

و ادویه جالبه همچون فلفل و تخم بطیخ یعنی خربوزه و کرفس و قسط و دار چینی و ارسا و اشق و بادام
و افسنتین و نوشادر و مویزج و زراوند هر همه باریک کنند و با سرکه طلا نمایند دیگر سرگین سوسمار
انزروت در مراره گاو سرشته طلا گردانند دیگر عروق اصفر در آب لیمون تا مدت یک هفته بیشه
داده طلا کردن مفید می آید دیگر زرنیخ زرد با آب گشنیز تر طلا نمایند دیگر تخم جرجیر تخم ترب با آب صلایه
نموده طلا نمایند دیگر خردل انجیر طلا کردن سود مند دانند فائده عند الاطبا نخستین با آب گرم تکمید موضع
علت مدت یکساعت نمایند و پس طلا فرمایند و این قاعده در تمام اسقام جلدی یاد میدارند فصل
در نمش بفتحتین قطعه سیاهی مائل بسرخی گرد و صورت بکردار نقطه میباشد که بر رخساره یا دیگر اندام ظهور را
می نماید و اکثر او بر رو بر آید علاجش با دویه جالبه که در فصل کلف تحریر گردیده است مفید باشد و
ادویه مطفیه خورانند و نوشانند فصل در خیلان بالکسر جمع خال و آن نقطه مشهور ست سیاه یا گندمگون
از بدن افراشته باشد علاجش همان ست که در کلف بکار می آید در خیلان هم بدستور مذکور میشاید
فصل در ثبریش که بپارسی کنجدک گویند و وی بکردار نقطه مستدیر الهیئت سیاه رنگ یا مایل بسرخی
بر اندام ظهور نماید و فرق در خیلان و ثبریش بدان کنند که آنچه از سطح جلد با قدری ارتفاع مرتفع
باشد خیلان نام کنند حدوث این علت هم از غلبه خلط سودا میباشد که در تحت جلد اجتماع مینماید
علاج تنقیه سودا کنند بنحویکه بارها ذکر یافته فصل در خضرت بضم اول و سکون ضاد معجمه عبارت از
موت و انجماد خون ست در زیر جلد و ظهور او یعنی بعد از سقطه و ضربه بحصول می پیوندد علاجش بعد از
تسکین درد ضربه و سقطه برگ کرنب یا برگ ترب یا پودینه ضماد گردانند فصل در نیلیروشم
بالفتح کبودی باشد که زنان جهال بخیال زینت بر رو یا ابرو خود ما سوزنها میزنند و بر وی سرمه یا
نیل بر سبیل طلا میگذارند تا رنگ او بر جلد دائم قائم ماند علاجش آنست که نطرون با آب کرنب طلا
گردانند و بعد او علک البطم بعسل ضماد نمایند و سه روز داشته دارند و بعد او دور نمایند و با آب و نمک
گرم کرده میشویند و باز بعلک البطم و عسل ضماد ساخته چند بار بتکرار میمالند تا بکلی زوال میگیرد فائده
گاه باشد که ماده وشم زوال نگیرد اندرین صورت مناسب حال و آن باشد که بعسل بلادر متقرح نمایند
فصل در فساد لون و وی آنست که رنگ اصلی بشره و چهره متغیر گردد و این علت را بر چند نوع شرح
می کنند و گویند که خلطی فاسد کاسد مناع رنگ در تمام یا بعض اندام بظهور می پیوندد دوم خلطی
از اخلاط ردی ترقی پذیرد و بدان سبب فساد در خون ازدیاد میگیرد و سوم در معده یا جگر یا طحال
یا مراره و غیره آفتی راه آرد و بدان سبب فساد در رنگ بارنگ دیگر رو می آرد چهارم بی توسط حجاب
در تاب آفتاب بکمدت اقامت مینماید پنجم بر اغذیه مغیر اللون مثل ماه همچون زیره و ناخواه یا آب
تالاب علی الاتصال خوردن اتفاق می افتد ششم بکثرت غم و الم و مزاولت مجامعت و امراض د

واعراض باد رو شدید تا مدت مدید و عهد بعید میماند و ازان سبب تنگ اندام تغیر یا لا کلام می در آید علاج آن
بحسنات رنگ بر رنگ اطریفل و قرنفل و سعد و زوفا و افسنتین و صعتر و زبان و شبت و حب الآس
و وج و حلتیت و مربای آمله و بلیله و انجیر و زعفران بیمایند و آلو شدار و و بیضه نیمبرشت و ماء اللحم و
لاجورد مغسول باندازه رغبت طبیعت خورانند و ادویه جالیه و محمره مثل آرد جو و تخم ترب و بطیخ و مغز
بادام و نشاسته و کتیرا و آرسا و خردل و زرنیخ و آرد برنج و پوست بالای بیضه و اصداف سوخته
و اسفیداج رصاص و مصطکی و آب پیاز و برگ و فلی وغیره براندام مدام مالش فرمایند و بدینسان
گندم محرق با موم سفید و روغن گل بر بشره بمالند و کذا آرد نخود تنها یا با حضرات سرشته براندام بمالند
دیگر همچنان خردل و زرنیخ و تخم بطیخ با حضرات مالیده اغتسال نمایند دیگر شیطرج هندی در سرکه
تر نمایند و لته بدو آلوده فرموده تمام اندام بپوشند و ابریشم با شکر مطبوخ نموده بنوشند دیگر انیسون
بطبیخ و خاکستر کبوتر با پر وغیره شب در آب تر نمایند و صباح رغبت فرمایند دیگر سفیده تخم مرغ
و نشاسته و کتیرا و صمغ عربی بلعاب اسبغول براندام بمالند **فصل در حزاز** بجای مهمله مفتوحه و هر دو زا
معجمه جسمی ست صغیر و باریک بنظیر نخاله که از پوست بالای سر جدای گیرد و باسم سبوسه دار به هم موسوم
می کنند علاجش به تنقیه بلغم و خون سوداوی نمایند و دوام در حمام آمده سر با آب چغندر و بلیله
نمک بشویند و سپس باد هن متوجه گردند و اگر با آب برگ کنار چند بار یا قلیل شکر سفید سر بشویند فایده
تام می بخشد **فصل در شقوق اطراف** و روی بضم اول علتی ست که از کف دست و پای پستی
بکردار پوست پیاز باز می گردد و گاهی از بالای ابرو و پیشانی و روی نیز پوست باریک منتشر می پرد
و گاهی از بالای لبها نیز ظهور میگیرد علاجش اگر از امور خارجی بکردار حرارت و برودت مفرط
دست دهد قیروطی ها بکار برند و اگر از امور باطنی معانی مذکور بظهور پیوندد تدبیر طبیب تنقیه کوشند
و شربت کاوی بنوشند **فصل در تقشف و تقشر جلد** قشف با قاف خشونت و درشتی باشد و تقشر
معروف است حاجت تصریح و تشریح نمی دارد سببش یبوست مفرط میباشد علاجش تنقیه تمام اندام
و تدهین با دهان مرطبه و استحمام مدام نمایند و آثار الجبن طیار نموده بر بنا را اختیار کنند **فصل در سحوج**
جلد جمع سحج ست یعنی خراشیده شدن پوست علاجش مردار سنج بگلاب یا آب سائیده طلا نمایند و
اگر سبب قوی باشد و خوف تورم عضو باشد فصد نمایند و خرقه بگلاب یا آب تر کرده بر و گذارند
فایده گاه باشد که سحج در اطراف عضله باشد وضع خرقه مبلول نمی باید **فصل در صنان** بضم صاد
مهمله و هر دو نون تغیر و تعفن که در رایحه جلد دست دهد و این علت گاهی در مغابن و گاهی در کف
دست و پا و گاهی زیر پستان زنان و گاهی در دهان و بینی و گاهی در زهار پیدا و هویدا میگردد
سببش عفونت از سخونت اخلاط خاصه که از حرکات و ریاضات با حرکت آمده بظاهر جلد در آید و یا

بوساطت عرق خروج بیماید سببش کثرت وقوع بعد از ریاضت و مجامعت تا خیر در غسل نموده و
ویا بعد جنابت حیض و نفاس بی دلک و مالش اندام مدام اغتسال نماید یا بر تناول اطعمه و اشربه که
اخلاط را بظاهر جلد متحرک فرماید همچون حلبه و انجیر و خردل و حلتیت و سیر خاصه که بکثرت تمام دوام
عادت بیماید علاجش تنقیه اندام بمسهلات و فصد بمقت اندام بیمایند و از جهت تلطیف و تصفیه مواد
ذی فساد سکنجبین بگلاب بنوشانند و شراب شمش یعنی زرد آلو صبح و شام مدام داده باشند و در هر
حال اغتسال با آب گرم لازم شمارند و از قوابضات عطریه بکردار گلنار و آس و گل گلاب و برگ حنا
و شب یمانی و صبر زرد و سعد کوفی و پوست انار و عشبه و مرداسنج هر همه یا هر که میسر شود آس نموده
بگلاب تر فرموده براندام تمام یا خاصه که بوی بد از در آید طلا بیشاید و آلو شدار و لوبان مصطکی و فلفل
و اهل و سلیخه همراه نقوع مشمش خوردن دهند و هر چند که توانند صندل و عود و نعناع و برگ بهو و تنبول
خورانند فایده گاه باشد که از استشمام بوی ریاحین و سیر و تماشای گلستان علت صنان خاصه که
مدام کرده آید بر طرف میگردد الفراط فرماید علت صنان در انسان و حیوانیکه معده و امعاد گشته
باشد عارض گردد **فصل در کثرت درور عرق** و عرق بفتح عین فضله البیت رطوبت ثانیه که بعضو
نائیه باشند که با اخلاط مدام اختلاط میدارد که بعضی اطبا آنرا در حساب اخلاط ناطبیعیه که با وی محتاج
بدن نباشند بشمارند که طبیعت آن از فضاله پنداشته از راه مسام اندام لا محاله بیرون گرداند پس
اگر طبیعت آن را خارج نگرداند متعفن گردد و محدث بیماریها مثل تپ وغیره می گردد پس اگر اخراج
او بر سبیل عدل واقع گردد موجب صحت و عافیت مرضی میشود و کثرت ادرار او موجب حدوث چند
اضرار میباشد و پوشیده نماند که چون اخلاط در عروق میروند و نضج میگیرند اما از قدرت حق جل و علا
هر همه احاله برطوبت ثانیه می گیرند بلکه رطوبتی رقیق رقیق تعمل انتلاط برطریق فضاله از جهت ترقیق
در تمام عروق و اندام میماند و طبیعت انسان که در فصل تابستان از کثرت حرارت بانجذاب آید
منتقر میگردد از کثرت قوت جاذبه و ارخای قوت ماسکه بدرو عرق دفع گرداند و گاهی اینمعنی از
استیلای قوت طبیعیه بر مدافعه علتها در ایام بحران رو بتوجه آرد علاجش بالتنقیه و تقلیل اغذیه و
اشربه نمایند و ادویه قابضه بکردار گلنار و آس و سماق و صندل و عفص و اسفیداج و زاج هر همه
آس نموده بعمل طلا و ضماد در عمل آرند مجرب کشنیز سماق غساله برنج از هر یکی پنجاه مثقال در چند
آب بجوشانند و بپاشند دیگر عدس و عناب بگلاب جوشانیده بقلیلی شراب خشخاش بنوشانند
صندل سرخ با روغن گل بر تمام اندام بمالند و از بدن جامه ها کرده در هوای خنک نشانند و عرق [illegible]
که خود بخود مسام اندام بسته باشد و بعضی بر آنند تدابیر یکه در صنان دلوی بعمل الشان تجربه در آمده
درور عرق را دفع نماید و اگر عرق فقط از کفها و پا زاویش نماید باید که ناس سنه بریان کنند و بلیله

شب یمانی وحنا وسرکه آمیخته طلا گردانند فائده اگر گویند که آنچه درباره ضرورت ماکولات در فصل
ضعف هضم وسوء الهضم به تخمین مدت دوازده ساعت که مرقوم نموده شد چگونه بصحت وثبوت قرین
داشته آید از برای آنکه در زمان حدت وشدت گرما بفور تشرب آب وشراب سرد که بی انقضای مدت
مذکور باد در عرق انسان مبتلا میگردد جوابش آنست که در زمان تابستان تمام رطوبت مائیه از جهت
کثرت حرارت اندام با ماده بورقیه مختلط میگردد وطبیعت آنرا قابل صلاحیت ندانسته بمجرد رغبت
آب با شراب بارد بالفعل متوجه با فعل انجذاب میشود وبا تبعیت طبیعت قوت دافعه بدنیه هم بحرکت
درآمده بر دفعت او میل توجه مینماید وقوت ماسکه هم دست تصرف از کار امساک خود میکشاید فصل
در عرق الدم ووی آن باشد که از تمام اندام از هر بن موی بجای عرق خون برآید سببش گزیدگی عقرب
جراره یا مار زهر دار یا دیگر حیوان زیانکار همچون قملة النسر وغیره ایمغنی رو دهد وگاهی از حدت
شدت ماده یا رقت خون بسبب آمیزش صفرا وجز آن که بهمراه عرق مختلط گردیده بیرون آید
علاجش تنقیه بفصد وامالة واسهال نمایند وآنبر باریس وعناب وآلو وسماق وانجبار هر همه را
نقوع گردانند وآب منقوع صبح وشام اختیار کنانند وعدس با سرکه پخته خورانند فائده گاه باشد
که بیمار وطبیب از بهر ادرار عرق حاجت مند باشند تدبیرش استحمام در ریاضت اندام ست وکذا بارداء
سخفت تن بپوشند وآب مطبوخ گرم یا گرم زیر جامه داشته سرپوش آویز بردارند وکذا انجم کرفس با قلیلی
سرکه و بابونه بر اندام بمالند وسکنجبین وشربت ورد وشراب بنفشه بنوشانند تا عرق می آرد واگر
شعار را بآب تر نموده بر تمام اندام گذارند و بالای او دثار وجز آن پوشند عرق بافراغت می آرد
فائده شعار بالکسر تمام جامه ایست که بر اندام پوشند ودثار یکسر اول هم جامه ایست که بر شعار یعنی بالای
جامه تن پوشند همچون رضائی وجز آن باشد باب بست وهشتم در امراض شعور وآن جمع شعر
بفتحه اول نام موست ووی جسمی ست دائم النشو چه در ایام صحت وچه ایام سقام ماده شعور از ابخره
دخانیه مخصوص احزدیه که بکردار تدخن از تن برخیزند اهل شعور می انگارند وبرانند که چون ماده شعور
زمانی شائسته ومدتی بایسته در توهای درونی که زیر جلد بیرونی واقع ست بی استحاله کیفیت ردیه
محتبس میماند پس طبیعت باندازه مشیت در خور حال صغیر وکبیر جوان وپیر هنر الله وامرد وزن ومرد از
راه مسام بمقام مناسب که بیدا اند بیرون گرداند وبعضی هوشمند بر آنند که مصور قدرت در کارخانه
عشق مجازی که قنطره حقیقت باشد از بهر پابندی دل بیدلان موی سر را کمند ساخته تا از عطف
هیچ او با هیچ وجه رها نشده بحقیقت میرسد و با جان جان همراز می گردند از اینجهت موی سر را نسبت
دیگر موها در تمدید وافزایش دوامی داشته وموی ابرو واشفار که بجز کار زینت وجه دوقایت چشم
واجفان از وچیزی دیگر نبر آید در محل وقوعت وبایدگی دائمی گذاشته وموی سبلت در ریش وجه

مردان زینت موجه که بضم میم وفتح واو وتشدید جیم مفتوح وهای ملفوظ معنی خوب پسندیده دار دو امرد
و بالیدگی آنرا درجه توسط عطا داشته وآنچه بر تمام اندام بظهور می آیند افاده تنقیه می بخشند واطبا از
اعتبار مشابهت جزو با کل در اسم وحد داخل اعضای مفرده شمرده اند وآنانکه از فضاله ابخره دخانیه
اسطقسیه انگاشته اند دلیلی نگاشته اند که اموات پیش از تحلیل وتقلیل اجزای مائیه وهوائیه از راه عفونت گیرند
پس فضاله بخاریه عنصریه راه تراکم گرفته وامداد غذائیه حاصل ساخته بامتداد ودرازی میرسند ولیس چنانچه
از حالات تکوین ولو صنیح موی ریش وبروت زنان وامرد ماندن بعض مردان که از نتائج تخیلات
والدین در اولاد بایجاد می آید در تشریح رحم یاد کرده شد واطبا در استدلال مزاج در کار علاج هم از
حال مو اعتبار گیرند چنانکه از تسوید شعور کثرت حرارت در شعور می آرند واز تبیض رنگ مو بر برودت
ورطوبت علامت گیرند واز شقرت وحمرت استدلال بر اعتدال بذیرند واز جعودت مو کثرت یبوست
واز صهوبت رطوبت در مقیاس قیاس می آرند فائده از خواص این فضاله یعنی مو یکی آنست که بر قانون
عرق وآب چاه که از جسم وتراب بعمل نشف ونزع بیرون می آید هر قدر که باستره استرده میشوند در مدت
ده دوازده یوم همانقدر باز روئیده دراز میباشند ولیس فصل در داء الثعلب ووی چنان باشد
که موی سر وریش وابرو وجز آن بریزند وپوست برهنه گردد از آنجا که این علت در روباه بکثرت
عارض میشود از آن اعتبار در انسان ...... هم بداء الثعلب قرار میدهند علاجش تنقیه نمایند وبا
ترطیب توجه فرمایند واگر بر نفس عضو شرط زنند افسنتین وسیر ونمک با سرکه ضماد کنند وپیاز دشتی
چند بار بعمل تضمید مفید می آید وآهیل بسرکه بدستور مذکور دیگر حبة الخضر اسوخته بسرکه طلا نمایند
دیگر زبد البحر سوخته بسرکه مفید می آید فائده بقراط فرماید که علت داء الثعلب وداء الحیه بدوالی
انتقال میگیرد وبرعکس او استدلال می پذیرد فصل در داء الحیه وآن علتی ست که بکردار پوست
مار پوستی باریک از سر وریش وجز آن منسلخ می گردد وحدوث این علت از کثرت احتراق بلغم
وصفرا حاده وسودا محترقه وخون غلیظ ظهور میگیرد علاجش تنقیه نمایند وسپس با ترطیب پردازند
ودیگر تدابیر که در داء الثعلب بتحریر آمده در عمل می آرند وکلاه از نمد وچرم طیار نموده پوشیدن اختیار
کنند تا بعمل ترقیق وتعریق ماده آماده علت از اندام خارج گردد وبا مطبوخ افتیمون حب ایارج فیقرا ماده
مذکور خارج میسازند دیگر زرنیخ مسکوک که با قول ایشان میباشد زمان زمان گردانیدن امان می بخشند
دیگر برگ حنظل زراوند دحرج زنجبیل باریک نموده بعمل تضمید مفید می آید فائده داء الحیه نسبت
داء الثعلب از اعتبار ردائت ماده قوی تر وزبون تر میشمارند تا باید که بمجرد ظهور این علت ملتفت تدبیر
میباشند وهیچگونه غفلت روا ندارند از برای آنکه زوال او بر محال میباشد فصل در انتشار و
تساقط شعر ووی علتی ست که بی ظهور فساد در جلد موی ریختن گیرند وجای انتشار اشعار بیاب

نرم میماند از آنجا که این علت زیاده تر با شتر مرغ واقع گردد از آنجهت علة النعامه که نام شتر مرغ ست موسوم
می نمایند سببش وجود ماده تیز ست که در زیر جلد گرد آید و از حدت ماده موی را از اصل برکنده نماید
علاجش حلق سر یا جائیکه ظهور نماید یا زود زود نمایند و تدهین بروغن آس و روغن آمله نمایند دوائیکه
در تسوید مو و دفع انتشار اشعار مفید آید صفته وسمه سه مثقال مورد پانزده مثقال آمله چهار صد
مثقال در آب تر کنند و با جوش آورده صاف کنند تا به نیمه آید با یکصد و بیست مثقال روغن کنجد
بطریق معروف طیار فرمایند و سه مثقال لادن اضافه کرده در شیشه نگاه دارند و هنگام شام بعمل آرند
بکار برند فصل در صلع به فتحتین و عین مهمله علتی ست که موی از وسط سر یا ابرو یا پیشانی خود بخود
بریزد علاجش آنچه در انتشار اشعار تحریر در آمده بکار برند اما آنچه در سن شیخوخت بظهور میرسد
تدارک او آسان نباشد فصل در تشقق الشعر و وی شگافتن از میان موست سببش کثرت یبوست
میباشد علاجش تنقیه خلط غالب نمایند و بعد از تنقیه ترطیب فرمایند و اطریفلات خورانند فصل
در شوسه بضمتین و وی مرضی ست که با وی اشعار بسیار چرب بنمایند چنانچه کلاه و دستار وغیره
چرب و بدبوی گیرد و رنگ می پذیرد علاجش تنقیه دماغ نمایند و سپس بر اطریفلات و مقویات
اقتصار دارند و اغذیه مغلظه بگذارند فصل در شیب بالفتح بروزن عیب یعنی سفید شدن مو که
قبل از وقت کهولت دست دهد سببش اختلاط رطوبت ست با خلاط که زیر مسام مختلط گردیده از
حد اعتدال کم در خور حال رنگینی مو باشد تغیر دهد و تا دام که خون چرب و غلیظ باعتدال کمال رانده ها
باشد بسبب حرارت و یبوست مدخنه موی سیاه بر آرد اما هرگاه که بر عکس او ظهور نماید صهوبت یا بیاض
در شعور بظهور می در آید و گاه باشد که بعضی سیاه و بعضی سفید رنگ میگردند و وی از آن رنگ
میباشند که رطوبت با خون ممتزج میگردد آنچه از محل خون موی بروید سیاه باشد و آنچه از جای
رطوبت بر آید سفید نماید علاجش تنقیه بلغم نمایند و بر اطریفلات مواظبت امور فرمایند و از جماع
و تکرار فصد و کثرت مجامعت منع نمایند و از خوردن و بوئیدن گلاب و عطر و کافور بدستور مذکور
و از اشیاء برودت افزا ممانعت فرمایند معجون نافع شیب هلیله سیاه ده جزو کتیله کندر طباشیر
از هر یکی پنج جزو تخم کاسنی صندل سفید از هر یکی سه جزو فلفل دو جزو زنجبیل تج ترکی از هر یکی
یکنیم جزو همه را باریک نموده و با شیره هلیله مختلط فرموده در حقه نگهدارند و دو مثقال خوردن دهند
و کذا معجون بلادر دافع شیب ناطبعی دانند فائده بعضی حکما بر آنند که از خوردن زنج مقلو موی سفید
بریزد و در جای او موی سیاه بر آید انتباه شیب ناطبعی از کثرت فکر و شدت و حدت امراض که
خون گداند بیشتر دست دهد فصل در انبات الشعر یعنی در تدبیر که موی بروید علاجش
هر چه در داء الثعلب و داء الحیه گفته شد بکار دارند و زیت کهنه و خاکستر قیصوم و زبد البحر با شحم

مالیدن نافع آید فصل در تدبیر تطویل شعر سبب کوتاه ماندن موی امداد دیگه از برای امتداد در سبب طبیعت از اجزاء
دخانیه بخصوص اجزا دیه میرساند منقطع گردد و بدان سبب در درازی موی نقصان راه می آرد علاجش منع سبب
نمایند و بآب آمله سر را بشویند و آس و گل سرخ نرم کوفته بآب آمله در سر اندازند فصل در تدبیر حلق الشعر مرید
که دانشمند حلق موی عانه باستره پسند کرده اند که وی خالی از مضرت میباشد و همچنین در تقصیب تعقیب قوت
شهوت فائده بخشد و بنوره و زرنیخ بی استره موی ستره باشند اما مناسب نیست که ارتکاب نوره مینا باوی
نمایند که خلی و زللی در عصاب راه میدهد فصل در تدبیر منع انبات شعر از آنجا که معانی از مشهور اند تدبیر دیگر
کرده آید صفته بذر البنج افیون شوکران یعنی زنج کوهی بعد از نتف بکار برند اگر خون خفاش سنگ پشت یا بیضه
مورچه بعد از کندیدن موی بمالند دیگر نروید فائده زنیکه موی از ریش و بروت بر آید باید که بتعدیل مزاج
و اخراج خون بکرات مرات بوی رهنمون میباشند فصل در تدبیر تجعید شعر یعنی انبوه کردن موی سر
در وی صفته برگ سدر یعنی کنار و تاره در حلبه در آب انداخته بمالند و دوام با وی بشویند فصل در
تدبیر ترقیق شعر یعنی باریک ساختن مو صفته خاکستر چوب انگور و نوره باهم فراهم کنند و غلوله ساخته بر سر
بگردانند در روزی چند بار و احتیاط دارند که غلوله مذکور بر یکجا زیاده تر داشته نرود تا حلق نگردد فصل در
تدبیر تسوید اشعار یعنی سیاه کردن مو صفته براده سنج آهک سرد کرده گل ملتانی همه برابر بسایند و بآب
تر نمایند و بر سر بنهند بعد شستن مو بآب گرم و برگ بید انجیر بربندند و بعد یکپاس دور سازند و دیگر بار بآب
گرم بشویند پس بروغن لادن یا هر چه از روغنها حاصل آید چرب دارند فائده از برای تسوید اشعار زنهار
روغن گل و عطر گل بکار نبرند فصل در تدبیر تشقیر شعر باید که حنا با دردی شراب و زاج بهم سرشته با قلیلے
شب یمانی و زرنیخ آمیخته بر مو بمالند فائده تشقیر رنگے ست سرخ و زرد بهم مختلط فصل در تدبیر
تحمیر شعر باید که بطبیخ سعد و کندش شسته باشند همه موی سرخ رنگ می گردند فصل در تدبیر تبییض شعر باید که
بنوماش باریک نموده و با سرکه نرم فرموده بر موها ضماد گردانند فصل در تدبیر خضابات پوشیده نماند که
خضاب کهول را از اعتبار سیاهی مو در سن شباب آرد و هر قسم خضاب کرده رود همان قسم رنگ در مو
میدارد پس بر ارباب خضاب واجب است که در ادویه خضابیه چربی اسریع النفوذ همچون سه که تیز یار گردانند یا
برگ حنا باریک نموده و بآب خمیر فرموده بطریقیکه در اهل یعنی مردم پنجاب رواج گرفته است بر بندند و بعد
ادویه خضابیه در عمل آرند اما باید که در ادویه خضابیه قسمی از براده آهن و سنگ اسفنج و مازو و قرمه بلوط و بادر
و آمله و حنا داخل گردانند و در زمان ضمید ادویه خضابیه مقناطیس اصیل در دهان میدارند تا القوت جذابه
او ادویه خضابیه از خارج بداخل تا اصل او بآسانی وصل گردد و روغن قسط و روغن عقرقرحا و روغن خیری
هر کدام که ازین روغنها بهم رسد مدام بر موها بمالند مجرب دیگر مراره گربه سیاه و مراره زاغ و مراره مرغ سیاه
و مراره گوسفند سیاه هر همه مرارات با روغنهای مذکوره بالا بر موها بگذارند و اگر با این مرارات مراره هایل

و ذمه بلور و نوشادر یار گردانند و موی سفید نتف نموده بر محل نتف گذارند موی سیاه برآیند دیگر سرکه
انگوری و شیر گاو از هر یکی سه عدد و پنجاه مثقال بر آتش گذارند و تا هلیله سیاه و آمله و پوست انار از هر یکی
بیست مثقال هلیله نموده اندازند و در آبگینه کنند و در سرگین تا یکماه مدفون نموده برارند موی شسته
ازین سحیقه با عرق لیمون بر موی بمالند باب بیست و نهم در امراض اظفار و آن جمع ظفر بضم معنی ناخنها
ناخن بنده جمعیت چیزی در کارگاه جهان و عضوی از عضوهای انسان زواید و خالی از فواید نیافریده
و جوارحی که بر منصه وجود بایجاد رسانیده منافع او نیز با نیکوتر صورت کمال و زینت در مطمح دیدار ظاهر
و باهر گردانیده از انجمله ناخن اند که بر سر انگشتان دست و پای انسان سفید رنگ با رنگ عصبی فی
الانعطاف از برای محکمی و استواری سر انگشتان بظهور رسانیده تمام کارخانه بدن عضوها و چیدن اشیا با دیگر
منافع که بر ذات آنها از راه قدرت و اسباب مقدر خود مقرر گردانیده هر همه در قیاس ناخن آیند
اطبا پیدایش ناخنها از فضلات عنصریه مخصوم اخروبه با فزایش و نمایش دائمی بکردار اشعار یعنی موی
برابر میدانند و فائده انعطاف او با چند اوصاف می نگارند که چون ناخن با انامل سر انگشتان از جهت
بالاشامل هستند آنها ناهم با سر انگشتان کار زینت و قوت می بخشند دیگر آنکه انگشتان از صدمات و
انحکاک چیزهای درشت و ناملایم که دائم بادی اتفاق می افتند رنجیده و متالم می گردند سیوم از
مصادمت و محادثت چیزهای درشت شگافته نمیشوند چهارم در حل عقود و لاحل که در ریسمان و غیره
می افتند آنهم بمددگاری ناخن گشاده می گردند پنجم در جای اسلحه هم بعضی وقت بکار می آیند و علتهای که
اندرو واقع میشوند هر همه نگاشته میروند فصل در برص الاظافیر یعنی سفیدی در اجزای ناخن که بطور
برص بظهور می پیوندد علاجش تخم حلبه و تخم کتان کوفته بیخته با عسل بعمل تضمید سفیدی امید و اگر از
تقلید کاری نبرآید تنقیه بلغم نمایند فصل در اصفرت الاظافیر یعنی زیادتی زرد رنگ در اجزای ناخنها
علاجش تخم حرجر با سرکه بالمعده بکار برند و تقلیل ماده صفرا نمایند فصل در وجع الاظافیر و آن وجعی است
که از ملاقات اشیا ناخنها رنجیده و متالم گردند علاجش برگ مورد و برگ سرو بکوبند و برد ضماد گردانند
فصل در تعقف الاظفار تعقف کرنا شدید قاف علتی است که ناخنها گره دار از اصل کرنا تا انامل منفصل میباشند
یعنی بکردار گره باهم مزاحم و مجتمع می گردند و از بالای اجزای صغار را زیادتی یا خراشیدن جابجا میشوند
و این علت هم مسمی است بجذام الاظفار ماده این علت در اکثر سودا ناطبیعی باشد علاجش تنقیه سودا
نمایند و مرهم داخلیون و دیگر رطبیات بر اصول ناخن حسب معمول داشتن تا از لفت و غلظت در امان
میباشند فصل در تشقق الاظفار و آن علتی است در طول ناخن تا اصول یا کمتر چیزی زواید که شاید
باریک تر و تیز سر از اصل ناخن بر دمیده تا باقصای ناخن واصل گردد و این علت از اعتبار مشابهت
دندان آن ریش گرباز کیتر میباشند هم مسمی باشد با سنان الفار علاجش بمنقیات ماده بلغم شور و سودا

پردازند و هر قدم از پیه بط و مرغ با لعاب حلبه مرهم نموده و کهنه بدو آلوده فرو برده برو گذارند فصل در تقلع
الاظفار و آن علتی است که اصول ناخن سست و مسترخی میشود و بدان سبب ناخن از تر دور شده خود بخود منقلع
یعنی از انمله بر کنده گردد و گاهی این معنی با درد و گاهی بی درد بحصول می پیوندد علاجش تنقیه بلغم نمایند و اگر با حدت و زیادت
درد و فصد صافن و حجامت ساق یا فرمایند خاصه که در پا ظهور این علت دست دهد و الا از فصد باسلیق نمایند
و شراب عناب بنوشانند فصل در اعوجاج الاظفار یعنی کجی ها که در ناخن بظهور پیوندد و این علت از
کثرت یبوست و قلت رطوبت ظاهر گردد علاجش قیروطیات بر اصول ناخن بر نهند و هر چند در تشقق
الاظفار تحریر کرده شد در عمل می آرند فصل در رد الاظفار و آن آنست که ناخنها در لحم انامل که شان او
باشند در روند علاجش برگ آس و گلنار کوفته ضماد گردانند و در روغن زیت خیلی سود مند دانند فصل
در طبقة الاظفار و آن آنست که اظفار بکردار طبق سهل الانکسار گردند و شفافت بنمایند علاجش
بار الاصول از بیخ بادیان و بیخ کاسنی و بیخ کرفس و بیخ کبر با گلقند شیرین نموده بنوشانند و بعد از نضج مطبوخ
افتیمون خورانند و زوفا رطب و بادام شیرین با پیه بز ضماد گردانند و سکنجبین بزوری هم ضروری دادن داشته باشند
فصل در موت الدم تحت الظفر یعنی مردن خون زیر ناخن علامتش آن باشد که رنگ اظفار تغیر
بسیاهی پذیرد علاجش هر روز نفت طلا نمایند و یا شلغم صبح و شام گرم نموده بشویند و گاه گاه تخم جرجیر
با سرکه طلا کردن و در هر روز چند بار در دهان گذاشته مکیدن نفع تمام می بخشد فصل در تدبیر بیرون آوردن
ناخن از بیخ بر آورده شوند باید که زرنیخ و چاوشیر بروغن بادام تلخ چند ایام ضماد گردانند و اگر
سخت مرهم داخلیون ضمادی نمایند و بعد او ادویه گذارند زود از جا بر آرد باب سی ام در امراض
متفرقه و این باب مشتمل است بر چند فصل فصل در قمل و قمقام و صیبان قمل و قمقام بالفتح اول
نام سپش که بضم سین و در آخر شین معجمه گویی باشد که در جامهای اندام و سر و ریش مردم پیدا و هویدا گردد
و بپارسی چارپایک گویند و صیبان از صباب بر وزن عطاس بضم اول جمع صوابه آمده چیزیست خوردتر
از سپش سفید رنگ آویخته با موی منظوم که علی العموم آنرا بیضه سپش می خوانند و فرق در سپش و سپش اول که
باسم قمل و قمقام تحریر کرده است که قمقام عائض و چسپیده با مسام می باشند و در رسیده چنان دیده میشود
گویا بیخ مو آماسیده است و قمل بر خلاف او متحرک و نمایان تر میباشند سببش عفونت رطوبت غلیظ
فضلیه میباشد که از اعماق جلد اندام از جهت تنگی مسام نتواند برآید و طبیعت قابل صلاحیت ندانسته بر
اخراج و ازعاج او صرفت توجه میسر باید و ازین تصرف که ما بین رطوبت فضلیه و طبیعت که بظهور می پیوندد
و حرارتی در تحت جلد صورت می نماید و از عمل حرارت و عفونت بعمل تولید کرمان در سر که در ایجاد قراد کلانتر
و دواب یا دیدان قذورات و نجاسات کرمهای بنام قمل و قمقام بوجود می آیند و بیشتر کسانی عادی
میشوند که با طهارت دوام و اغتسال اندام و استحمام عادت می دارند علاجش تنقیه بفصد و اسهال نمایند

واغتسال بآب نمک یا آب شور فرمایند و برگ دفلی و زنجبیل و فلفل و ادویه سیما به آب ترب در سوده اندام
بمالند فایده گاه باشد که در اجفان صبیان یا قمقام آویزان باشند باید که سیپی در سیماب گذارند و بر
اجفان بگردانند و تجدید لباس در ازاله قمل و قمقام اثر تمام می بخشند و از لباس کرباس پرهیز نمایند و
از پوشیدن قمل و قمقام تمام برطرف گردند فایده قمقام که غایص مسام میمانند هرگاه بآب اندام شویند
و بپوشند که عرق عرق باشوند هر همه متحرک گردند **فصل در کثرت عرق** حال در ورعرق و تدبیر او در باب
امراض جلد تحریر در آمده اما بنا بر افاده اعزه آنچه در فصل مذکور اشعار نشده حالا ابراز نموده ردد
علاجش اغذیه غلیظه خورانند و عرق را نشف کنند و این روغن ترتیب داده بر تمام اندام بمالند
صفته آب سیب آب بهی گلاب با روغن گل یا روغن کنجد بر آتش نرم گذارند تا روغن بماند فایده
گاه باشد که در ورعرق بسبب دفع طبیعت افتد و روز بحران باشد بند نباید نمود مگر آن وقتیکه خوف
شدید پدید می آید **فصل در هزال و سمن مفرط** هزال بالضم اول بمعنی لاغری و سمن بالکسر که بافراط رسد
هرگاه لاغری یا فربهی از حد اعتدال بگذرد بآفات عظیم و آفات جسیم منجر گردد چنانچه از هزال سرعت
انفعال در هر امری و حرکتی نفسانی و جسمانی متکیف میباشد و از اهویه بسیار سرد و بسیار گرم هم متضرر
میشوند و اسباب هزال بسیار اند همچون کثرت غم و اصابت الم و تشنگی و گرسنگی بسیار دیدن و رنج
بیخوابی کشیدن و بکثرت و سرعت در ریاضت کوشیدن و بر اغذیه خفیف و لطیف مداومت گردانیدن
ست تا بزودی از تمام اندام تحلیل و تقلیل مینماید و آن اندام را از وی بهره چنانچه باید و شاید حاصل نیاید
یا در احشا همچون جگر و ماساریقا سده روی دادن یا در توسیع و توزیع اغذیه فتوری یا در معده و امعا
بسبب کرمها قصوری ظهور نمودن ست چنانچه که هرگاه غذا اعتدا مینمایند در اندک زمان دیدان هم بایند
و اعضا خالی مانند یا بسبب عظم طحال که اکثر حال قوت و رطوبت جگری انجذاب نماید بالضرور هزال آرد
نماید علاجش در ازاله اسباب مهزله کوشند و بعد او اشربه مسمنه منوشند و بسبب احتمال با اغذیه مسمنه اشتغال
میدارند و با قرائت و سماعت اشعار و نشید بالحان دلکش مامور فرمایند چنانچه اولو الالباب اندرین باب
فرد آدمی فربه بود از راه گوش ٭ جانور فربه شود از خورد و نوش ٭ و مدام لباس پاکیزه بی ذمایم
بر اندام بپوشند و از خرما و بادام حلوا تر و تازه طیار کرده خورانند و انجیر با انیسون خوردن عمده تدبیرست
و بیضه چغوک و مرغ اهلی خوردن را بهمن تمام اندام دانند دیگر آرد جو و نخود و گندم بریان کنند و باقلا و
کنجد مقشر و خشخاش و پسته و شکر باهم ضم نموده بطریق سفوف خورانند و کذا کتیرا و بادام به نشاسته و شکر مدام
خوردن دهند دیگر بهمن سفید باریک کنند و با شکر آمیخته بر نهار اختیار گردانند دیگر حجر البقر با دام آرد نخود
هموزن شکر آمیخته مدام با شیر خوردن دهند دیگر از زروت سه مثقال و نیم حجر البقر یک قیراط نارجیل
تازه هفت مثقال هر روز مدام تا چند ایام خوردن دهند و غذا بیضه نیم برشت همراه دارند دیگر نبات

زنابیر بکدرهم آرد حواری ده مثقال شکر طبرزد پنج مثقال حریره نموده خوردن دهند دیگر نخود بریان با دام
مقشر با شکر خوردن دهند فایده هزال ناطبعی قسمی از مرض و قسمی از عرض در گیرد اما عرض بعد زوال
مرض بدافعی پذیرد و هزال طبعی یعنی هزال که باعتدال میباشد از وی هر دم مردم بنشاط و فرحت و انبساط
و قدرت بر مجامعت و مسافت و دیگر کار بار بآسانی و فراغت مینمایند سمن مفرط بر عکس هزال روید و هیچ
مقتضای لا خیر فی سمن المفرط خدا و ندا و با تنگی نفس و غشی و خفقان و سکته و تپهای حاده و قی شدید
و فالج و ذرب و اسهال بدحال گرد بار بمیرد و نجات هم کمتر پذیرد و آز کار مباشرت چنانچه باید و شاید
متلذذ نمی گردد و بجبر مشی و نکامشی از وی متعذر حاصل آید و کذا حمل گرانبار و تیزی رفتار از وی بدون
گرانجانی بآسانی بظهور نمیاید علاجش بمسهلات و مدرات فرمایند و بتقلیل اغذیه و اشربه مامور نمایند و
دوام بر ریاضت و ذلک در استحمام مصروف دارند و انگشتری از رصاص خالص طیار نموده در دست خامسه
زیر انگشت بدارند و در ظرف قلعی یا قلعی دار اغذیه و اشربه خورانیدن و بر فراش کرخ و سخت خوابانیدن
دیگر پسند روس تنها با سکنجبین صادق الحموضت خوردن در چند مدت هزال کمال می آرد و تدبیر نسیان و دوا الک
باسر که تند خوردن فایده هزال می بخشد دیگر زبد البحر بسر که بر تمام اندام بمالیدن هزال باعتدال می آرد و
بدنسیان بر فراش چوبین با سکنجبین مواظبت تمام استراحت کردن هزال اندام مینماید و با غذیه نمکین و
ترش و حریف نان خوردن کردن و ریاضتی که از و عرق می آید راه هزال مینماید و اطریفلات معجون
کمونی خورانند **فصل در تشنج جلد سر و جبهه** و او علتی باشد پوست جلد از طرف پیشانی با جانب موخر کشیده گردد
علاجش پاشویه نمایند و با دهن مناسبه و قیروطیات مامور فرمایند و گاه باشد که با تنقیه حاجت آید **فصل**
در تعظم الراس و وی علتی باشد که از اجتماع رطوبت یا ریح غلیظ زیر قحف یعنی کاسه سر شئون یعنی درز
بکشایند و از ان سبب اجزای سر از فرق پیشانی رو بکلانی می آرند علاجش منقیات و مسهلات پردازند
و کلاه از چرم طیار نموده بر سر او پوشانند و با ضمده و اطلیه مجففه پردازند و اتکیه هم خالی دهی نگذارند
حکایت از صنایع بدایع فاطر السموات والارض بمشاهده این عبودیت سمات در آمده که طفلی بعمر
پنج شش ساله بعلت تعظم الراس مبتلاست چنانچه سر مقدار سبوچه میدارد و دومی بالائی بردارد و هنگام
آب و طعام مادر یا دیگر لواحق مرافق او با هر دو دست سر بر داشته در آغوش می نهادند و خورد و نوش
پیش آوردند تا تناول می نمودی و بدنسیان در خانه بتر زلول و براز هم سر برداشته یا بر تکیه گذاشته روا
حاجت ضروری میفرمودی از پیمنی مادر و پدر او هر دم قرین غم و الم می بودند و آهسته عابد و امی نمودند
هر چند که تدابیر ها ساختند اثری نیافتند روزی با فقیر ذره حقیر سم التجا بدوا آوردند و گفتند که اگر فرزندما
از گزندهای باید با بیقدر لغد و جنس الفا و عده نموده آید این خاکسار هم بسیار کوشش با تکمید و تضمید
باستفراغ و منقیات و مسهلات سر و دماغ او با پوشش کلاه چرمین و آهنین با وی در ساخت اما از

قدرت کاسه سر او که مالامال رطوبت غلیظ می بود هیچگونه نفس عافیت بر صورت حال او مرتسم نشد پس فقط
من یتوکل علی الله فهو حسبه کار بر توکل گذاشتند و با سلامتی صدق راه عافیت یافتند فرد است
قادر بهرچه خواهد ساخت * هرچه خواهد کند که حکم او راست **فصل در انتفاخ و حکه اصابع** و این علت
از کثرت برودت و یبوست بهم رسد و باشند که در ایام سرما انگشتان بیا ماسند و منتفخ میباشند هرچند این علت
زبون تر است از برای آنکه دلالت بر وجود جذام نعوذ بالله منها مینماید علاجش بمنقیات پردازند و
باب شور دست و پا بشویند و یا در طبیخ چغندر یا شلغم گذارند و قیروطیات بمالند **فصل در تقرح**
الفطات و حمر تها فطات بفتح قاف عجز است که مابین ورکین جای باشد که از کثرت استلقا یا ملاقات
اشیاء درشت سرخی پذیرد و سحوج گیرد یا بقروح و جروح می انجامد علاجش در اول الامر بمجرد
ظهور حمرت از خفتن بر پشت و نشستن منع نمایند و روادع طلا فرمایند و در هنگام حصول سحج جلد
بمرهم اسفیداج علاج نمایند و بروغن شیخ صنعان که در اقسام جراحت سحر بر کرده رود و پنبه آلوده از آن نهند
فصل در صنان بضم صاد مهمله و نون والف و نون دیگر بوی بد است که از تمام اندام بر آید علاجش
تنقیه نمایند و مرداسنج بگلاب سائیده طلا فرمایند دانوس وار دخور انند **فصل در فساد الاطراف** یا لبرد
یعنی سیاه و تباه و گنده شدن دست و پا از رسیدن سردی مفرط علاجش وقت ظهور کبودی
قبل از لزوم بروغن زیت نهاده وارند و یا بمالند و بعد ظهور لزوم قبل از سیاهی محل در طبیخ اکلیل الملک
و تخم شبت و حلبه و تخم کتان و جز آن اطراف بدارند و کذا در فقط آب گرم نهادن مفید می افتد
هرگاه آب مائل بسردی آید بر آرند و تر روغن چرب دارند و عدس نرم کوفته یا در شراب جوشانیده گذارند
و بعد مرور سیاهی شرط عمیق زنند و بعد او در آب گرم بدارند تا خون باسانی تمام بر آید مادام که خود
نه ایستد بند نکنند و بعد از بر آوردن از آب گل ارمنی باب و قلیلی عسل و سرکه طلا نمایند فایده گاه باشد
که هیچ تدبیر تباهی و سیاهی دور نباشد بجز قطع تدبیر پذیر نباشد و گفته اند که هر روز با شراب نیم گرم یا
سرکه چند بار بشویند **فصل در تدبیر حرق النار** یعنی سوختن از آتش علاجش گل ارمنی و طحلب یعنی
جغر یاره باب سرد یا برف بر محل سوخته گذارند دیگر دوده چراغ بروغن ضم نموده بر سوختگی گذارند
دیگر سفیده بیضه مرغ با قلیلی روغن گل و آرد جو و کافور بر محل مذکور گذارند و کذا سرکه انگوری تنها کافی
مرام تمام میباشد و دیگر حبره مجبره یعنی سیاهی دوات فی الفور بر سوخته آتش طلا گردانند آبله نمی کند و
سرب سیاه با چربی ضم نموده بر نهند آبله نمی بر آید و اگر صندل و فوفل باب عنب الثعلب و روغن گل گذارند
بنشاند و دیگر روغن کنجد بلعاب اسبغول طلا نمایند و یا خون تازه تر نمایند و اگر سوخته را آبله بر آید فصد کنند
یا بمرهم اسفیداج علاج کنند و اگر بر آتش زده مرهم کافوری و بیضه مرغ بدستور طلا نمایند مفید می افتد و دیگر حنا
و مرداسنج بروغن گل بعمل مرهم بر نهند و با قیر و مسکه هم تدبیر کنند فایده کند ما دام که بر محل سوخته نشان نشد

باید که برگ جلسم یعنی جامن با سرکه یار نموده چند مدت طلا گردانند **فصل در سوخته روغن** گرم بر تن
بانکه در حرق النار باشعار در آمده است در عمل آرند و قیروطی زیت و اسفیداج علاج کنند **فصل در**
حرق المیاه الحاره تدبیرش بخاکستر جو وزرده بیضه نمایند **فصل در تدبیر الاحراق من الصواعق** صاعقه
جسمی باشد ناریه که از تدخن اجزای ارضیه و هوائیه که مستحیل بناریه شدید الحرارت و حرقت میشوند پیدا گردد
که مدام در سحاب بی آب بماند و آن را آتش ابر هم می نامند اما آنچه حکما در بسائط اقسام علویه ارتسام نموده
بدو اشعار کرده رود که ادخنه و ابخره هردو قسم جسم مرکب باشد چنانچه حدوث ادخنه از اجزای ارضیه
و ناریه و هوائیه میباشد و ابخره از اجزای مائیه و هوائیه و ناریه که بتاثیر تنویر یعنی تاب آفتاب و جز
آن بر خیزند و با طبقه زمهریر پیوسته غلیظ و ثقیل میشوند و صورت سحاب آب پذیرند آبیکه عند الهبوط
از و بتخییر و تقاطر می بر آید آنرا صقیع و باران خوانند و اگر سردی طبقه مذکور آنرا فسرده و منجمد نماید عند الصدور
تگرگ و ژاله گویند و بدینسان ادخنه که از کثرت ناریت از زمهریر گذشته و با کره اثیر پیوسته شوند سحاب بی
آب بظهور رسیده آذرق و بو آذرق از وی صورت پذیرند و گاهی از این ادخنه باعتبار قلت و کثرت مقدار یکره
ناریه پیوند گردیده مشتعل میشوند و آن و نیازک و شهب حرق بوجود میرسند و از تصادم و اصطکاک اجزای
متراکم آوازی که بر می آید آنرا رعد و آواز ابر مینامند و از تداخل اجزای ناریه بخاریه روشنی خاطف که در
دیده نماید آنرا برق و صاعقه نام کنند و گویند که این صاعقه بهنجار گلوله عراده باردت دار که اصحاب حرب
و ضرب از جهت دفع دشمن از قسم آهن و پلینه تافته مرتب ساخته با ضرب تدافع بر اعدا و ملجا و می اندازند
میباشد که هر همه آتش یافته و شگافته اشیای ما ینزل علیه را در دم منعدم گرداند و بدینسان صاعقه با
صدمه دوریه فلکیه و حرقت قسریه ناریه متصادم گردیده هر چیزیکه جبار قهار ام میفر باید تباه و خاک سیاه
مینماید و آوازی هیبت که بکردار تشلک بکسر اول و تشدید لام مکسوره کاف عربی آخر معنی آواز چند
بندوق است که بیکبار سر دهند در آخر می بر آید و آن از شدت انشقاق و انخراق اجزای مجموعه صاعقه
مقرر کرده اند پس اجزای ناریه و هوائیه وی بمقتضای کل شیئ یرجع الی اصله راجع کره خویش شوند و اجزای
باقیه ارضیه خاک و خاشاک ما ینزل علیه از رنگ و بوی تیره و ناخوش گردانند علاجش همانست که در
حرق النار باشعار در آمده از قرایت آیت ویسبح الرعد بحمده والملائکة من خیفته از رسوب
او در امان میباشند فایده وجود بسائط علویه سماویه بکردار ظهور قوس قزح و مجره و خربق و هاله
و جز آن هرچه بدیدها دیده و بگوشها شنیده گردد از استنباط صنایع مختلفه و اجتماع کمالات متنوعه حق
جل و علا است که جمله عقول از تعقل چگونگی ایشان جهول و پریشان اند **فصل در تدبیر الاحراق** من

الشمس یعنی سوختن در تاب آفتاب تدبیرش مرهم کافور و مرهم خل خمر نمایند و سفیداج با سرکه حل نموده گذارند

فصل در تدبیر الاحراق من عسل البلادر علاجش بروغن کنجد نمایند و دیگر تدابیر که در حرق النار تحریر یافته است فرمایند و شرط حجامت و فصد و تعلیق علق سازند **فصل در حرق اللسان من النورة** یعنی سوختن زبان از آهک علاج بلعاب اسبغول و روغن بادام تمضمض فرمایند و اگر جوز و لوز با قلیلی نبات خایند

فرمایند اما از اشیای شور و تیز پرهیز نمایند **فصل در جراحات** جراحت بالکسر تفرق الاتصال را گویند خاصه که در ورم نباشد و هرگاه که در ورم ظهور نماید قرحه بفتح قاف میخوانند و اقسام قرح و جرح بسیار اند همچون صغیر و کبیر و بسیط و مستوی الشفاه و غائر و منفصل المضغه و مرکب و نافذ و غیر نافذ و جراحت راس یعنی سر و جراحت بطن و جراحت عصب و جراحت عروق و مانند آن میباشند از آنجا که این فن زیاده تر تعلق بجراحی دارد زیاده تر اهتمام در ارتسام او نرفته اما جراحت دل و دماغ مهلت نمیدهد و زود بکشد و در جراحت دماغ اختلاط عقل یا بیماری باشد و جراحت گرده و مثانه و امعا هم حکم بجراحت دماغ میدارد و آماد در جراحت مثانه درد شدید در محل عانه پدید می آید و گاهی غشی و بیهوشی و تشنگی و نیامدن بول می انجامد و در جراحت امعا برآمدن خون و خراطه و اجزای نجاست با براز آماد در جراحت جگر تو مخوف است مگر در بعضی وقت صحت هم بهم رسد زیرا که عضو لحمانی است و جراحت عصب بتغیر عقل و تشنج می انجامد و جراحت زانو که از جانب قدام باشد دیر پا باشد و در جراحت شکم قی و شکوفه و تهوع و فواق و اطلاق لازم و ملازم او میباشد و جراحت سینه که نافذ بود مخوف است خروج هوا دلیل اوست و جراحت حجاب هم مخوف باشد ضیق النفس لازمه اوست و جراحت معده نیز مخوف است برآمدن طعام و شراب شاهد وی است و آنچه در غیر این عضوها جراحتی که بهم رسد امیدواری سلامتی باشد بالجمله آنچه رست باشد با رشته ابریشم باید دوخت و آنچه استخوان در رو باشد باید برآورد باید که بدانای جراح در کار جراحت رجوع آرند بعضی حکما بر آنند که اگر مجروح را تشنج با فواق عارض گردد علامت هلاکت باشد انتهاه از جمله جراحات مخوفات جراحتی که بر عصب رسد تدبیر او عسیر میباشد **علاج** اگر ماده بر محل جراحت بکثرت دانند با خراج متوجه گردند اما در اخراج ماده هم شرط است که در جهت مخالف باشد تا بآسانی اماله ماده گردد و اگر با جراحت درد یا سوء مزاج یار بود اول به تسکین درد پرداز ند از برای آنکه درد از هر وجهیکه ظهور پیوندد انجذاب ماده نموده ورم زیاده تر میگرداند آنرا درین صورت واجب است که روغن زیت یا روغن گل یا کنجد یا هر که حاصل شود نیمگرم کنند و خرقه بدو آلوده نموده بر محل جراحت گذارند اما روغن بسیار گرم نباشد بلکه مائل بگرمی بود و اگر تمام اندام که خالی از جراحت باشد آن هم چرب نمایند جائز است و جراحتی که از و خون تراوش مینماید باید که هر دو کناره او باهم فراهم آرند و رفاده مثلثه از هر دو جانب نهاده برباط رستین بربندند تا هر دو کناره او باهم چسپیده و ملتصق باشد و در بستن هم شرط ضروری است که در جراحت از زخم روغن

یا از جسم مودوم دیگر چیزی غریبه نمی باشد باید که باحتیاط تمام دیده بر فاید ند و بربندند و احتیاط در بستن آن دارند که نه سخت بسته گردد و نه سست بلکه خیر الامور اوسطها در مطمح نظر داشته بربندند و اگر چنین نکنند ورم زیاده گردد و روح در جای مجروح نافذ نگردد و بعضی بر آنند که قبل از تنقیه شدن جراحت با چیزی صاف کنند و با وصاف که تحریر کرده شد رفاده نهاده بندند و این قاعده در تمام اقسام جراحت که مستوی الشفاه میباشند یاد دارند و اگر جراحت غائر یعنی عمیق بود با ذرورات ملحمه اول بیالایند و سپس مراهم فراهم آرند و اگر ضرورت خیاطت بجراحت افتد باید که در هر بخیه گره داده باشند و ذرور ملحمه پر کنند فائده گاه باشد که زخم دوخته هم متورم گردد باید که انار خوش در شراب بجوشانند و بران گذارند و جراحتی که در عرض بدن بهم رسد در اکثر لبهای او باهم فراهم می آیند ذرور ملحمه دم الاخوین دو جزو صبر خالص هر یکی کندر دو جزو زراوند مدحرج آرد ساباریک نموده بعمل ذرور بیاشند الطافی فرماید که جراحت غائر را بذرور مذکور یعنی ملحمه پر کنند و بعد روئیدن گوشت ادویه مدمله بکار دارند مرداسنج و تشنج سوخته برگ سوسن هلیله ماز و گلنار مصبر زرد چوبه و غیره هرچه مجفف و بی لذع باشد بطریق مرهم در عمل آرند مرهمی منقی اقسام جراحت آرد گندم زردی بیضه روغن گاو بقدر مناسب گرفته ولته بدو آلوده فرموده بر نهند مجرب دیگر شنگرف زاولی البقر بریان یکجز و قاقله صغار دو جز و بدستور ذرور بپاشند دیگر صبر گلنار قشار کندر از هر یکی یکجزو باریک نموده بدستور ذرور در عمل آرند دیگر از برای روئیدن گوشت فائده بخشد صفته کندر صبر زرد انزروت خون سیاوش برابر باریک نموده بر دستور بپاشند روغن شیخ صنعان از برای تمام اقسام جراحت منفعت بخشد صفته اصل السوس دیودار هر چوبه پوست ام غیلان عروق اصفر از هر یکی چهار مثقال روغن کتان صد مثقال مغز حب القطن تمام ادویه در بیست من آب تر نموده بجوشانند و بدستور روغنها طیار نموده لته آلوده فرموده در جراحت نهند و از خوردن گوشت ماهی و شرب شیر و امثال آن پرهیز واقعی دارند مرهمی که از برای تمام اقسام جراحات راه راحت مینماید صفته مرداسنج صابون خالص رال خون سیاوش کندر موم سفید شهد خالص روغن گاو آنچه کوفتنی است بکوبند و موم صاف نموده در کفچه با روغن و شهد گدازند و بر روی آتش آرند تا که بکردار آب نذاب می گردد ادویه کوفته بیخته آمیخته نگهدارند و با لته آلوده و گرم فرموده بر جراحت گذارند دیگر و اگر در جراحت پنبه دانه کوفته و بروغن چرب ساخته بربندند و بعد یکدو پاس تجدید نمایند فائده تمام اقسام جراحت را از هوا سرد محفوظ دارند و هر ساعت بروغن نیمگرم تکمید نمایند و اگر تشنج رود بر فقرات پشت هم تکمید سفید تر دانند و اگر بسبب انقطاع عصب نقصان یا بطلان در حس رو نماید باید که بروغنهای نیمگرم هر دم مالش نمایند **فصل در نشوب النصل و الشوک** و غیرها یعنی سوختن پیکان تیر و خار و مانند آن علاجش بهر حیله که دانند و توانند بمنقاش یا انبر گرفته برآرند و ادویه مرخیه یا جاذبه

مثل زراوند و موم و کندر و زفت و پیاز نرگس و جز آن ضماد گردانند و آن برای انجذاب پیکان آهنی
مقناطیس سوده بعمل التضمید مفید تر دانند و گفته اند که موش شگافته بستن اشیای سپوخته را بیرون گرداند
حکایت شخصی از بالای مغیلان فرود افتاد و در پهلوی او در چند جا خار خلید و هر همه منقاش بیرون کردند
الا خاری بر پشت پهلوی وی خلیده ماند و بعلت تورم نتیجه گشت از راه استعلاج و اخراج پیش قبله
عالم درویش در آمدند و التجا بدو آوردند آن حضرت از راه تدبیر و تجربت بیخ نی و نرگس و زراوند با قدری
عسل سرشته بر محل مذکور را بستن چند روز مامور نمود پس بعون عنایت باری عز اسمه بعمل خمیر از عمل این
تدبیر گوشت و پوست گرداگرد خار بمقدار درم شرعی سست و نرم شده جدای گرفت و خار هم بیرون
رفت و جراحتی که بهم رسید مراهم به گردید فصل در جراحتی که بشریان رسد هر گاه زخم بشریان رسد و
خون از وی جریان در آید تدارک آن مشکل باشد خاصه که قریب بدل باشد و همچنان نزف خون که از
گزیدگی افعی بظهور پیوندد می بندد علاجش آنکه اطراف بر بندند تا ماله خون بسته گردد پس بر جگر و سینه
مطفیات خون طلا نمایند و زاج و سماق و خون سیاوشان کندر افیون مصری پشم خرگوش محرق
طباشیر بر زخم بپاشند و زمانی شایسته دارند و پارچه در آب نمک تر نموده بندند و یا پرده اندرونی
بیضه مرغ با ادویه مذکور آلوده تر نموده بر جراحت بندند و مصنف بحر الجواهر برنگارد که اگر خاکستر ضفدع
یعنی غوک بر نزف خون شریانی گذارند تا هم بند گردد و کذا اگر خراطین خشک باریک نموده گرداگرد
ضماد گردانند خون بند میگردد و لازق چسپانند صفت لازق دم الاخوین انزروت کتیرا صمغ
قلقطار اقاقیا گلنار کندر صبر افیون صمغ عربی هر همه بکوبند و با حریر بیزند و با سفیده بیضه مرغ
بسرشند یا خانه عنکبوت که پاک نموده باشند بیالایند و بر جراحت فرو گذارند و در میان پوست با
میل در کرده بالای او پوست گذارند و گرداگرد عصابه بر بندند فصل در جراحت سلاح زهر
دار علامت جراحت اسلحه زهر دار آنست که بزودی تمام در اعماق اندام نافذ گردد کاهش و
طپش دل خاصه ویست علاجش ادویه جاذبه بر جراحت گذارند و حتی الامکان از زبان شایسته بطور باستانی
زخم جاری و خون ساری دارند و فادزهر حجر و مقناطیس بعمل فرور در عمل آرند و محجمه ناری بر محل
زخم گذارند و ماهی یا مرغ را سینه شگافته گرم گرم بر بندند و با خاکستر شاخهای درخت انجیر و نمک طرزد
در آب انداخته و لته بدو آلوده تر نموده بر جراحت گذارند و ساعت بساعت بردارند و تجدید نمایند
و نوشدارو خورانند فائده آنچه درینجا نوشدارو برنگارند مراد از تریاق ست نه نوشدارو که مقوی قلب
معده است و اینمعنی از نتایج اشعار اعجاز طرازی قدوه محققان روزگار حضرت شیخ سعدی شیرازی
بیت گر از زندگانی نماندست بهر + چه نعمت کشد نوشدارو که زهر + که حسن تسطیر یافته است بر ظاهر و
باهر میباشد فصل در قروح که بالفتح جراحت متقیح را گویند و وی بر انواع ست همچون بسیط و مرکب

و عسر الاندمال و ناصور و قرحه ساعیه و قرحه متاکله بالجمله قرحه و قروح جراحت متقیح را گویند که از سبب وارد آید
خارجی یا داخلی که بهم رسد و آلات خارجی بسان زخم شمشیر و کارد و جز آن که بر وجود دارد و جودی آید و داخلی
بکردار انفجار خراج و بثور و جز آن که صورت تفرق در اتصال از راه مینماید بسیط آنباشد که از عوارض مانع
الاندمال خالی باشد مرکب ضد بر آن دست دهد عسر الاندمال تفرق اتصال باشد که ماده او در غایت فساد
بود ناصور آنباشد که بعد از ظهور ورم چهل وز بر آن بگذرند و عند البعض ناصور قسمیست از قروح که باسم
عسر الاندمال مسطور گردیده است و قرحه ساعیه آنست که رطوبتی که از و بر آید با هر چه الا باید انجا راه هم
متقرح و فاسد نماید و سیلان بر قرحه ساعیه است و قرحه متاکله آنست که گوشت گرداگرد و درامی خورد و عند
البعض فرق در قرحه و ناصور که مذکور گردیده است آنست که انفجاریکه متقیح یعنی ریم دار باشد و از دو
هفته تجاوز ننماید قرحه باشد و آنچه از چهل وز تجاوز نماید همچنانکه بتحریر پیوسته ناصور نام کنند و از خواص
ناصور یکی آنست که گرداگرد لبهای زخم سخت میباشند و از میان وی رطوبتی بکردار صدید پدید می گردد گاه
ناپدید میگردد پس از چند روز باز خود بخود باز می گردد و از و صدید پدید میشود دوم آنکه جوف ناصور
گاهی مستوی و گاهی معوج بود و گاهی در عضو نزدیک یعنی شریک خود نافذ میگردد و آنرا هم فاسد زرد
و گاه باشد که تا باستخوان نافذ شود و آنرا هم فاسد گرداند و رطوبت رقیق بکردار زرد آب از و سیلان
نماید و گاهی تا بشریان اندر رسد و بصورت ناصور خون رقیق با دفق یا بی دفق بر آید و اگر ناصور فقط در
گوشت بود از وی ریم که بر آید غلیظ بود و گاهی از چند جا سر مینماید و از هر سر رطوبت بر آید انتهای رای
بعضی حکمای ایران رفته قروحیکه سخت و صلب یا سبز یا سیاه باشد بغایت بد باشد و همچنان قروحیکه رنگ
او مخالف رنگ بدن بود یا با سفیدی نماید یا بزردی و رصاصی گراید باد بر تمام انجام خواهد پذیرفت
و قروحیکه از وی صدید بهردم پدید میگردد و موی گرداگرد او پراگندگی و سقوط پذیرند و یا یکبارگی
خشک شوند یا رنگ قروح و جروح مایل بسیاهی آید یا بزردی نماید علامت هلاکت خداوند قروح بید
و کذا قروحیکه بر پیشانی یا بر شکم یا گنجینه سینه رود بد باشد تا سانی تمام التیام پذیرد و بدینسان قروحیکه از
مواد پرفساد یا فساد جگر بظهور پیوندد تدبیرش چنان نمایند که با مقویات و منقیات جگر پردازند و گرداگرد
زلو چسپانند یا حجامت باشرط بشرط ارتفاع مانع فرمایند علاجش بجراحان دانا سپارند و آنچه در
قرابادینات مراهم توبه مسطور اند تدارک بوی نمایند و برگ درخت نیم کوفته و آب او مروق نموده
و بعسل شیرین فرموده بنوشانند و قرحه را بگلاب و خاکستر درخت انگور بشویند و اگر تو تیر از وی بطلوب
باشد باب دریای شور یا آبیکه در وصابون و زرنیخ و نوشادر انداخته باشند بشویند و آنچه از شمن یا
پیه کهنه یا بول ماده گاو و یا شراب تر نموده بر وار ذرور از انزروت و صبر و دم الاخوین و کندر و مامیران
و زعفران و افیون گذاشته در آرند و بعد انقضای مدت هشت پاس تجدید نمایند تا به گردد و اگر سود

نذ هر گوشت فاسد قطع نمایند و مراهم مدمله مندمل گردانند و اگر رو به بهی نیارد با آهن لنگا فیند و آب خاکستر
درخت انگور با گلاب شسته بذرور اصفر پر نمایند صفت ذرور اصفر انزروت کندر خون سیاوشان
صبر زرد مر یکی آقیون مصری زعفران خالص جدا جدا باریک گردانند و بر قرحه پراکنند و اگر تدبیر پذیر نباشد
جالیات در استعمال آرند تا لحم فاسد کاسد گردد و مراهم فراهم گردانند مرهمیکه از برای تمام اقسام قروح
و بروح سعید بل و بی بدیل ست صفته مرکی دو مثقال موم سفید هفت مثقال روغن کنجد سی مثقال
پیاز ادل در روغن مذکور بریان کنند و صاف نموده موم اضافه گردانند و باقی ادویه باریک نموده
درخل مرهم نموده با چوب درخت نیم بر هم زنند و نگهدارند و هنگام صبح و شام بکشایند و از سپند دود
رسانند و مرهم بر لته گذاشته گرم گرم بر نهند و تجدید نموده باشند مرهمی که از برای تمام اقسام قروح و جروح
مفید می آید صفته روغن گاو در کفچه نهاده گرم نمایند و موم سفید که صاف نموده باشند اندر وضم گردانند
و خاکستر حب القطن شش تولنه قرح ترکی چهار تولنه نیلا تو تیا دو قیراط اضافه کرده بر هم زنند و بر دستور
مذکور مرهم طلیا ساخته بالعند ذوالاصال در استعمال آرند دیگر از برای دفع گوشت فاسد صفته حب
السلاطین یکجز و زنگار یکجز و باریک کنند و بر زخم افشانند مجرب از برای تمام اقسام جروح و قروح مزمنه
مفید می آید صفته تخم نیم محرق دوازده درم روغن کنجد بیست و چهار درم موم سفید چهار درم قیر
دو درم تنکار مقلو نصف درم نیله تو تیا نیم مثقال آنچه لائق کوفتن بیختن بود اول باریک کنند روغن
گرم نموده تمام اجزای ضم نموده بر هم زنند و بر دستور مرهم بر لته آغشته گذارند روغن دیودار از برای
جراحت حکم کرامت دارد و از جهت ضربه و سقطه هم مفید می آید و اگر بر محل درد یا بمقام اورام بمالند
تسکین می بخشد دیگر عروق اصفر باردیودار اصل السوس مقشر دار بلداز هر یکی یک وقیه دخان سقوف
گلخن یعنی آتشدان سه رطل هر همه در آب انداز ند و بر آتش گذارند تا ثلثی بماند پس صاف نموده در
روغن کنجد که مقدار یک آثار باشد انداخته بر آتش آرند تا روغن بماند قوت این روغن تا سال حال
بماند مرهم جدوار یک مثقال جدوار بگیرند با عروق اصفر و باردیودار و اصل السوس مقشر و حنا دخان
گلخن از هر یکی یک اوقیه پوست مغیلان برگ نیم هو یعنی برگ سرو از هر یکی دو اوقیه باریک کنند و در سه
رطل آب بر سر آتشدان نهاده آتش کنند تا به ثلثی آید پس سی اوقیه روغن کنجد و نیم اوقیه باروزد یعنی
بهروزه و موم سفید بطریق معروف مرهم سازند و بلته آلوده فرموده بر جراحت گذارند و را در مدت راحت
بینند مجرب دیگر مقل ازرق یکدرم حضض مکی دو درم هر دو در آب حل کرده با یکدرم سیماب خوب
صلایه نمایند تا مرهم گردد بکار دارند دوائیکه از برای قروح ساعیه رطبه مفید می آید صفته کندر مر ساییده
نمود و سیاوشان از هر یکی یکدرم انزروت پوست انار تازه و خار دار شب یمانی کاغذ سوخته سعد کوفی از هر
یکی ده درم بدستور مذکور مرهم سازند فایده گاه باشد که بسبب عفونت و عمل حرارت کرمها متولد گردد

مناسب حال او آنست که افسنتین با عصاره برگ شفتالو و درمنه ترکی و دیگر ادویه قاتله دیدان بچکانند تا کرم
بمیرند فصل در تدبیر سقطه و ضربه وقوع سقطه و ضربه اگر بی ورم و تپ باشد علاجش گل ارمنی و سفیده
تخم مرغ و مانند آن ضماد گردانند و اگر صلاحیت باشد زرده بیضه گرم نموده بر نهند فی الحال تسکین درد می بخشد
و اگر با ورم و تپ باشد فصد حجامت یا فصد نمایند و روادعات بلکه تضمید مفید تر دانند و اگر سقطه و ضربه
بر عضو رئیس واقع شود بتقویت آن پردازند و خیال هر حال اماله مواد میفرمایند و در ضربه عضله با تسکین
درد بکوشند و شراب مقویه بنوشند و ادویه مقویه قابضه مانند آن و گل ارمنی و آقاقیا و فوفل و عروق اصفر
ضماد گردانند و اگر بنا بر استحکام اندام بقوت تمام بجنبش نمایند مومیای اصیل خورانند و راوند بجهل تضمید مفید
می آید دیگر شب یمانی بریان کنند در مسکه با حلوا نهاده خورانند دیگر لک مغسول مصطگی رومی فوه و راوند
چینی از هر یکی یکدرم با زرده بیضه نیمگرم کرده ضماد گردانند انتباه اطبا روغن بر آن رفته که اگر ضربه یا سقطه
بر سر بوقوع رسد فی الحال فصد قیفال نمایند یا الحال کشایند و طبع بنقوع فواکه یا حقنه لینه فرود آرند تا بمقدور
در اماله مواد کوشش بهم رسانند و با قیلی سرکه و روغن گل و گلاب و آس و پوست انار آس نموده و لته بدو آلوده
بر راس گذارند و اگر گنجینه سینه از وقوع سقطه یا ضربه بانصداع رگی انجامد و خون از راه دهان یا قی
بیرون آید اگر امتلا در رگها یابند فصد باسلیق نمایند و کهربا و گل ارمنی و خون سیاوشان و لک مغسول
با آب خرفه خورانند و بر اجزای سینه اضمده مقویه گذارند و اگر خون از سیلان باز نماند قدری افیون یا کرا
خورانند و اگر بر معده سقطه ضربه واقع شود و رگی از رگهای معده بگسلد و خون باقی و بهضم خروج
نماید علاجش تنقیه بدن کنند و کندر و کهربا و گلقند خورانند و این ضماد در استعمال آرند صفته اقاقیا گل سرخ
مصطگی برگ آس سنبل رومی زعفران صبر جوز سرو از هر یکی یکدرم با آب ریحان الحمل در عمل آرند و سیب
خوردن و بر معده کوفته بستن لضماد ساختن سود دارد و اگر سقطه ضربه بر جگر رسد علاجش ریوند
از هر یکی پنجدرم لک مغسول طباشیر از هر یکی سه درم کوفته بیخته بیک مثقال در غذا و اصال با گلاب و عرق
کاسنی سکنجبین صادق الحموضت شیرین کرده بنوشانند و صندل سفید و گل بنفشه از هر یکی پنجدرم آرد جو
بمقدار درم زعفران رومی کافور نیمدرم بگلاب و روغن گل ضماد گردانند و اگر حاجت نبود گل گلاب سنبل رومی
مصطگی دارچینی هر یکی دو درم آس سه درم لادن دو درم بروغن گل و آب خطمی بسایند و ضماد فرمایند و اگر
سقطه یا ضربه عضله منفسخ گردد علاجش نخستین بر ادعات ضماد نمایند هر گاه ماده از انصباب ایستد با آب
بابونه و اکلیل الملک و تخم کتان و زوفای یابس و برگ خطمی و کودنه و مرزنگوش نطول نمایند و آرد جو
تر و کودنه تضمید کردن مفید تر دانند و اگر بوقوع سقطه و ضربه عصب هم متلاشی متفرق و کوفته گردد
تدبیرش مسکنات درد نمایند و آرد ماش و گل ارمنی و صبر و زعفران و مسک از هر یکی درمی و نیم با آب
باران با گلاب و روغن گل باسوسن طلا فرمایند چون از انصباب ایستد چیزی که در و ارخا و تحلیل و تقلیل مواد

باشد بکار در آرند و تضمید خطمی و بنفشه و اکلیل الملک و تدهین بروغن نرگس و شبت نمایند و اگر از وقوع سقطه و
ضربه مفصل سست و کرخ گردد تدبیرش بروغنگل و سنبل و آس هر همه آس کرده بعمل طلا و ضماد نمایند فایده
گاه باشد که از وقوع سقطه و ضربه التوا و صلابت همچون عقد پدید می آید تدبیرش بملینات بکردار مرهم داخلیون
و مقل و بیخ خطمی و تخم مرو و بنفشه سرشته بنمایند و اشق و قنه و فرفیون با دردی زیت آمیخته بجهت ضعف
و قوت صلابت بکار توان بست فصل در تدبیر مسوط و سوط بالفتح تازیانه و بتازیانه زدن نیز معنی دارد
اگر بسبب ضرب تازیانه گوشت زیر پوست از هم متفرق گردد علاجش بدست یا پا فشارند تا از رای گوشت
و پوست بجای خود در آید و تبیس باسفیداج در روغنگل نیز تضمید مفید تر می آید و از برای تسکین درد
توثیق و تشدید پوست گوسفند که همان لحظه از بالای گوشت جدا نموده آید بر عضوهای مضروب السیاط
بپیچند تا با حد خشک شدن بماند فایده گاه باشد که در محل ضرب سوط یعنی تازیانه خون بمیرد و تحلیلش در باید
که مغز نان و زرب ضماد گردانند فصل در کسر و خلع و وثی و وهن و وهی کسر بفتح اول و سکون ثانی
شکستن استخوان است و شکستگی و خستگی بمساس و احساس نظر منظور و مرئی میگردد خاصه آنجا که تفرق در
اجزای او بیشتر بود و اگر تفرق در استخوان مکسور کمتر باشد علامتش آن باشد که هرگاه دست برجایش گذارند
بمالند ارتفاع و انخفاض معلوم و مفهوم گردانند از روی لمس علاجش آنست که عضو را با هر دو دست گرفته
بانیچ ملایم بکشند تا سر هر دو استخوان برابر و درست آید پس برفاید و جبائر چوبکه بیاید بعصابه بربندند
بر روغن کنجد نیم گرم اندازند و یا اینکار بر جراح واقف کار برگمارند و عند شدت درد مخدرات گرد
گرد طلا نمایند و مسکرات مدام یعنی در صبح و شام بنوشانند و بعد از کشادگی جبائر و رفاید صندل و زیره
و آس و عدس هر همه آس نموده ضماد گردانند و تضمید عروق اصفر مفید در درد شدید بندارند و اگر خوف
تورم عضو بیاشد آنانکه مواد در جهت مخالف نمایند و باحجامت خون برآرند و طبع ملایم دارند و قوه و
مومیائی اصیل خورانیدن در کار انجبار عضو مکسور مجیدیل و بی بدیل است وانند خلع بالفتح بر آمدن عضو از
جای بندگاه است علامت انخلاع عضو آنست که شکل عضو از شکل اول متغیر گردد و در مفصل مغاک
گوی فاحش بظهور میرسد و از حرکت بندگاه عاطل بلکه باطل میگردد و در عضو مخلوع با عضو سالم از قیاس
طول و قصر و استقامت و اعوجاج و تمکن و تحرک و تفاوت در احساس می آید علاجش آنست که اگر
دانند که ماده بسبب درد در جانب آن عضو یعنی مخلوعه انصباب نماید فصد کنند و گل ارمنی در جلاب
قند و گلاب خورانند و طبع با فلوس خیارشنبر یا هر چه در خور حال او میدانند فرود می آرند تا از تپ و
آماس محفوظ بماند پس اگر خلع و قلع در بندگاه بزرگ بهم رسد یا در عضوی که باسانی بجای خود در رود
باید که آن عضو را باهستگی و رفق بمالند و بجنبانند و برهنا و جبائر نمایند پس بکشند تا بجای مخلوع رود
و علامت خالصه در جای رفتن عضو مخلوع آنست که آوازی کنند و مسموع میگردد پس بعصابه جبائر رفاید

داده بر بندند و از حرکت بکلی ممنوع فرمایند و خرقه که بندند خشک نی باشند و از سه چهار پیچ زیاده تر نه پیچند
از بهر هر عضو مخلوع تدابیر جدا جدا هستند درین مختصر گنجایش ندارند و اگر ضرورت دانند مطولات رجوع
آرند وهن و وهی هر دو بفتح اول هر دو لفظ مترادف اند بمعنی سستی و شست شدن است و آن با
باستخوان آنچه گوشت محیط وی است اندر د کوفتگی و درد لی آنکه استخوان منکسر و منخلع گردد لاحق شود علامتش
آن باشد که در آن عضو بسببی از اسباب حرکات و رکضات گیر فتگی بظهور پیوندد و جمیع حرکات و سکنات
بروی ممکن باشد و باشد که حرکات آسان نمی گردد علاجش اگر دانند که بمقتضای کل و جع جذاب مواد و
فساد اندر و جمع میگردد و محدث بیماریهای دیگر باشد فصد کنند و ادویه مقویه همچون مازو و گلنار و اقاقیا
و مانند آن ضماد گردانند و اگر قلیلی جند بید ستر با قسط تلخ آمیزند و دیگر تدابیر که در فصل فتق تحریر گردانیده است
بدو رجوع آرند باب سی و یکم در بیان اقسام و تدبیر مسموم سموم بضمتین جمع سم که بفتح و میم مشدد نام
زهر است مشیت جلیل الجبار خواست که قدرت قاهره خود را در عالم کون و فساد آشکار فرماید و سر مکتوم
خویش را پیش آفرینش خود بتولید سموم در موالید ثلثه پر ظاهر نماید از آنجهت سموم حیوانی و نباتی و کانی یعنی
سه گانی آفریده و اهل دانش را که با بینش عطیه خود در جر منافع و دفع مضار با ظهار چند اقسام عقاقیر تریاق
التاثیر بهدایت استعمال آن بر حسب حال کیفیت و کمیت هر یک مهدی و ملهم فرموده او هم از اکرام و انعام اوست
و بس پس باید دانست که بعضی سموم گرم اند و بعضی سرد و بعضی مخدر و مسدد اما آنچه گرم اند بسبب حدت
و شدت حرارت خود بخود روح را تحلیل و رطوبت را تقلیل می نمایند و آنچه سرد اند با طفای حرارت غریزیه
و انجماد رطوبت اصلیه روح را بجیس و حرکت بیج گردانند و آنچه مخدر و مسدد هستند منافذ را از نفوذ روح و
وصول نسیم باز میدارند و راه زندگانی و تسلیم برا حیا بند گردانند بالجمله نظر بر یک خاکسار بر راه اختصار تحریر
مینماید سموم حار بکردار بیش و سم الفار و هر چه مانند آن باشند سموم بارد و مجمد همچون افیون و شوکران و هر چه
بدو مانند او باشند سموم مخدر و مسدد دلبان سفیده و دخان اسرب و هر چه بدو مانا هستند بالجمله هر
سموم مفسد مزاج مسموم می باشند و اضرار سموم در ابدان مسموم قوی تر از شدت و حدت آن میباشد از
برای آنکه سوز آتش در تمام اندام متعدی نمیشود و اثر سموم در تمام در تمام اندام مسموم سرایت میکند باثر آن
سم هر چند وجه شمرده اند بکردار داخلی و خارجی وغیره اما داخلی از تناول تا از حرارت غریزیه منفعل نشوند تاثیر
نمی کنند و بعضی بدون تسخین و عمل حرارت غریزی کار سمیت خود را که خلل و افساد است بمجرد ورود در بدن
اظهار مینمایند و بعضی بمجرد شمیدن همچون بلابل که او هم از هژده قسم سموم نباتی است از شدت سمیت خود
حیوان و انسان را هلاکت مینماید و تریاق هم در دفع سمیت او نمی نماید و این قسم سم از کوه چین که بلابل
موسوم است می آرند و بعضی بمجرد دیدن بکردار رویت صورت مار مکلله و دیگر چیزی جاندار زهردار
که بمجرد دو چار شدن انسان و حیوان را از پا در آرند قسم اول در سموم خارجی حیوانی فصل در

معالجهٔ گزیدهٔ مار و دیگر جانوران زهردار قهرمانی قدرت قاهرهٔ الهی از جملهٔ اجسام جاندار برّی و
بحری اقسام مار زیاده تر زهردار و طویل الاعمار مخلوق گردانیده و هیچ مخلوقی از مخلوقات خود از
اعتبار اضرار بادی نرسانیده و گویند که اقسام مار بسیار اند و اولو الالباب از حساب آن عاجز اند و هر
یکی از اعتبار مقدار و کیفیت و رنگ و صورت و هیئت و اضرار جدا جدا نامی دارند همچون مسلّه و کلوده
و ناعشه و طفاره و ذتابه و معطشه و نزافه و مقرنه و اصله و شاره و غیره که گروه انام هم نام یاد
نمیدارند چنانچه قسمی بمجرد دیدن و قسمی بمجرد گزیدن کار بیمار را بانجام میرسانند و قسمی در روز
چهارم و قسمی در روز هفتم یا هشتم کار بیمار را باتمام رسانند و از گزیدن قسمی فی الحال آبله کبود جود
می آید و از گزیدن قسمی التهاب و اضطراب مار گزیده دیده میشود و از گزیدن قسمی بینائی از چشم و توانائی
از جسم ملسوع بیرون میرود و از گزیدن قسمی قسمی از خراج و اورام بر تمام اندام بیمار بظهور میرسند
و بعضی ملسوع تدبیر پذیر نمیباشند و از بعضی با فسون و عزایم و مهر شفا و رشته و تمائم و عزایم
زهر تمام از اندام ملسوع بیرون رود و قسمی ست که ملسوع محتاج علاج هم نمیباشد و قسمی ست از مار
که از گزیدن او از انتشار سمیّت قرحه و جذام بر اندام ملسوع بظهور در آید و قسمی ست که از گزیدن او
ورم شدید و ضربان و صداع پدید می گردد و قسمی ست که از گزیدن او خون از مواضع سهلة الانصداع
با صداع و ضربان جاری و ساری میگردد و قسمی ست از مار که اضرار او بمجرد مساس احساس میگردد
و قسمی ست از مار زهردار که بر آرنده دمار باحساس درد و آماس زار و نزار میگردد و قسمی ست که نهش
الحیه را تا بقای حیات حیّات دیگر برادر معین بالتکرار میگزند علاج مارگزیدگان آنست که بمجرد
لسع عضو ملسوع قطع مینمایند یا بانتزاع جای نیش پیش از آنکه زهر در اندام منتشر گردیده پردازند
و بالاتر از جای ملسوع بقوت تمام بر بندند و محجمه ناری یا غیر ناری بر نهند یا دلوچه چسپانند و یا بحجر
گرم داغ دهند تا که متفرجه گردد و بستن پیاز و کرنب و سیر عمده تدبیر ست و اگر مرغ یا کبوتر چاک
نموده و از احشا پاک فرموده گرم گرم بر بندند در شدید را مفید باشد دیگر جرک حقه با برگ نیم بر محل
گزیدگی مار بستن نفع تمام بخشد و دیگر مشک تبتی با زهر او خوردن دهند و کذا روغن و شیر دادن
و پیاز و سیر خورانیدن گویا از ضرر رهانیدن ست دیگر نارجیل بحری تخم اترج قافیت باریک نموده
خورانند و بیمون یعنی مارچوبه با آب سائیده بنوشانند و قی کنانند و از خواص آن مجرب ست که تا دام زهر
در اندام باقی باشد ملسوع الحیه را طعم شیرین مفهوم نماید و بعد ازالهٔ زهر با تلخی گراید انتباه بمجرایان
از راه درمان بنا بر اندفاع زهر اختیار نموده اند که همه ادویه مقویه احشا باشند بخورانند که حرارت غریزی
باشتعال می آید و بر عکس آن چیزی نمی باید نظر او لعبت بربری ست و تریاق کبیر و دیگر فرمایند که مدرّات
بمقیئات و مستفراغات از جهت افادهٔ تقلیل رطوبت ردیه که بفصد یا اسهال یا ادرار که اتفاق افتد

حاشیه بقیه بر صفحه ۲۸۹

در هر حال می پردازند سموم آنکه تریاقات و فادزهریات موافقه خورانند و بنوشانند و بعضی بر آنند که گوشت
تمساح از برای اصلاح ضرر زهر افاعی خورانند که بالخاصیت از اذیت زهرها رهائی بخشد چهارم باعانت طبیعت
هر دم متوجه شوند پنجم بالاتر از جای گزیدن مار با دستار و جز آن بر بندند تا زهر در اندام بیمار انتشار نگیرد و با
تدبیر که بتحریر کرده شده بکردار وضع محاجم با تعلیق علق و جز آن بکار آرند فائده رسی اطبا بر آن رفته هر قسم
مار که در ملک و بهای سرد بوجود میرسند نسبت با آنکه در ملک گرم پیدا شوند زهر کمتر دارند فصل در تدبیر زهر
عقرب بدانکه اقسام عقرب بکردار مار بسیار اند چنانچه بعضی باعتبار زهر برادر خورد مار اند هر چند که تمام
و احادیث ازین خبیث هم بسیار نقل مینمایند اما بخوف اطالت که باعث ملالت طبع نازک احبا و اخلا گردد
برین قدر اکتفا نموده و زیاده تر مقرر ده و گویند که اسمترین نوع عقرب را شواله نام ست و وی زرد رنگ
و خوردتر و دم برداشته راه میرود و بدترین اقسام را نام مقرر کرده اند اما از عوارض بار دائت و خباثت
مضاف مینمایند چنانچه از و قسمی ست که بمجرد نیش زدن او انسان و حیوان بکردار مار زهردار از پا در آید
قابل تدبیر نمی باشد و قسمی از وست که از لدغ او عضو ملدوغ متورم گردد و منقلع میشود و قسمی هست که بمجرد
لدغ حالتی بکردار صرع با سکته می آرد و قسمی ست که از لدغ او بر تمام اندام خراج و آبله آتشناک بظهور میرسند
و در کمتر مدت ملدوغ راه فنای گیرند و با هیچ تریاق و تدبیر منتفع نشوند این قسم زهرناک عقارب در اهواز
بسیار میباشند و بعضی سفید رنگ و بعضی سیاه و بعضی اغبر و بعضی سبز و بعضی مایل با سرخی باشند و بعضی
خورد و بعضی بزرگ شکم و بعضی باعتبار اذیت و سمیت گو عقرب اند اما با مار اقرب اند و قسمی ست که آنرا
جراره نام کنند و از عادت ولیست که هنگام رفتن دم خود بر زمین کشان میرود و از لدغ او خون از زهر بن
مو بیرون رود و گویند که از گزیدن عقرب زرد و سفید و سیاه درد شدید پدید می گردد و گاهی عرق هم
بر آید و گاهی خدر و تشنج و اختلاط در عقل و تغیر در شکل راه مینماید و از گزیدن بعضی ورم در اکثر جا در اعضا
و اضطراب و التهاب و ضعف و خفقان و یرقان و اعتقال در طبع فی الحال رو دهد علاج فی الفور بهمان
طور که در تدبیر مار بتحریر در آورده بر بندند و محجمه نهاده بقوت تمام بمکند و در آب گرم که اندرو نمک و سیر
انداخته باشند عضو ملدوغ در آرند یا نانخواه در آب جوشانیده بر سبیل تنطیل مدتی شایسته اندازند و فستین
باریک نموده با نمک خورانند یا مطبوخ کرده نوشانند و نارجیل بحری تنها بتعجیل تمام نفع مالا کلام می بخشند و
خوردن آب سداب از درد گزیدگی عقرب رهائی بخشد و اگر ترب بکوبند و بعمل تضمید بر بندند مفید درد شدید
میباشد و آورده اند در کتاب اولو الالباب حکایت آرند و اگر ترب بکوبند و آب او بر دستها بمالند گزدم نگزد
هر چند که دست پیش او برند یا بدست گیرند نیش نمیزند و گفته اند که اگر بر آب ترب بر عقارب اندازند یا در
سوراخ او گذارند همه بمیرند و راه دیگر سوراخها گیرند و حلتیت عقرب زده را نفع تمام می بخشد اما
و طلا نگر فائده هر چند که نفع در حلتیت می دانند آنقدر ضرر در کرفس میدانند از برای آنکه تخم کرفس و بیخ

اورا در تفتیح مجاری قوت کمال ست بمجرد خوردن ایصال زهر بدل نموده ملسوع العقرب را از باد درآرد و تدبیر
پذیر نمیگردد و بعضی برآنند که بالخاصیت اذیت او با ملسوع العقرب قریب باشد عقرب جراره علامت
گزیدن عقرب جراره آن باشد که آن روز که بگزد درد کمتر کند و در روز دوم و سیوم ازدیاد نموده زیاد درد آرد
و خفقان و هذیان از آن پدید می گردد و خون از بن مو جاری و ساری می گردد علاجش بوضع محاجم
اثر سمیت کم نمایند و فصد کنند و داغ دهند و اگر داغ حاصل نباید فرفیون و جند بیدستر بر محل لذع گذارند
و گرداگرد لذع گل ارمنی و سرکه تند طلا کرده اند و شیر تازه و رب سیب و سفرجل و شیره تخم کاسنی و کاهو
و خیارین و کدو مفید تر دانند و اگر اعتقال راه یابد باسهال طبع فرود آرند و یا عمل نمایند و گاه باشد که
زبان ملسوع الجراره بیاماسد تدبیرش آنست که رگ زیر زبان بگشایند فایده گاه باشد که بکنده چون
بمحاجم بمیرد باید که دیچه پنبه ندف زده داده بمکد تا از اثر سمیت مصون میباشد فصل در لذع الزنبور
و النحل یعنی زنبور و مگس انگبین و زنابیر برانواع میباشند چنانچه بعضی را سر بزرگ و سیاه و بر اندام و پرهای و
دایره زرد رنگ میباشند و این قسم زنبور در دیوارها خانه از گل ترتیب می سازند از گزیدن این قسم درد و تب
شدید پدید می گردد و گاهی کار بهلاکت میرساند و نوعیست ازو خورد تر و زرد رنگ که در سقوف و جدار
در شاخهار درخت و خانها بر هیئت معکوسی رست مینمایند از گزیدن او هم درد و سوزش شدید پدید میگردد
و از خواص این هر دو قسم آنست که چون بر موش مرده نشسته با انسان و حیوان نیش میزنند در همان روز
هلاک میگردانند علاجش کشنیز مقدار سه چهار کف خورانند و تشافی از یخ بردارند و خبازی و خطمی و حرفه
و عنب الثعلب و کاهو طلا کرده اند و خرقه با سرکه تر نموده و با برف سرد فرموده گذارند و رب سیب و سکنجبین
و آب انار ترش و آب خیار و کدو و کاسنی و کاهو با قند شیرین نموده بنوشانند و از برای گزیدگی مگس انگبین
تدبیرش بکردار زنبورها ست فایده از خواص نحل آنست که چون بگزد نیش خود را انجا رها مینماید فصل
در گزیدگی نمله یعنی مورچه و آن هم متنوع برانواع میباشند چنانچه بعضی بر چهار پا میروند و بعضی بر
شش پا می جهند و بعضی با پرها پرواز مینمایند و همچنین قسم مورچگان و دواب در وادی بی آب که
مانا بصحرای لق و دق باشند میباشند گویند که بعضی بر مثال گرگ و شغال و بعضی خورد تر ازو
میباشند سیاحی گفته که ازین قسم نمله در اطراف و حدود اندلس دیده شده و از خواص و عادات این مورچگان
ناپاک آنست که بهر انسانی و حیوانی که دو چار میشوند از دور بر وی حمله کنند و بجهند و اتفاق و غلو در رزه
هر همه پاک میخورند هر چند که اسمار و احادیث ازین قسم نملها حیث هم بسیار نقل میکنند اما از خوف طوالت تحریر
نیز درجت علاجش ازین قسم وادی مهولناک پاک داشته دور و نفور میباشند و بالتقدیر که از بعضی باهر کردن تدبیر
تدبیرش با تریاقات و مفرحات نمایند که باقی تدابیر که در مبحث اقسام مارها بارها تحریر یافته در عمل آرند
فصل در گزیدگی عناکب وی بر چند اقسام اند رتیلا که او هم قسمی از عنکبوت می باشد که در مغاره منکک

بعضی خاک میمانند زرد رنگ مایل بکدورت بر تنش پا میدود و نیشش میش دهان لسان گر از دراز میدارد و
حمله نموده عض مینماید از گزیدگی او زرد آب و صدید پدید میگردد و گرداگرد نیش او سرخی مایل بکبودی و ورم
فاحش بظهور می آید مصری نوعیست از عنکبوت که از اعتبار کثرت وجود در مصر با مصری موسوم پروانه
وار پر دار میباشد و بر دستور زنبور بگزند از گزندگی او درد شدید و رعشه بر اندام پدید می گردد و در اکثر
هلاک می نماید و نوعیست ازو سرخ رنگ و نوعی بر رنگ شتر رنگ و نوعی سیاه رنگ از گزیدن این همه قسمها
سردی اندام و رعشه و غشی و عرق جاری و ساری میگردد و نوعیست سفید رنگ از گزیدن او اختلاف
بطن و هیضه و حکه شدید پدید میگردد و قسمیست ازو که بر پشت و پای او خطوط براق میباشند از گزیدگی
او خدر و سستی اندام و درد شدید پدید میگردد علاجش هر همه آنست که موضع لسع را بدان با محجمه بمکند
و بعد او در آب گرم گذارند و نمک و آب باریشست و شو دهند و استحمام فرمایند و خاکستر چوب انجیر و لوز
با آب گرم طلا نمایند و تریاق اربعه و سنجرینا خورانند انشاه نوعیست از عنکبوت که درشت و با خورد و سفید
رنگ میباشد و بر دو نقطه های سیاه رنگ میباشند از گزیدن او درد معده و قی و اسهال و تنگی بول عارض حال
می گردد و باشد که او هم هلاکت بنماید فایده ابحیبن قسم جنبه های گزنده و درنده در کوهستان و وادی دراز
آباری و جزایر بحر زخار بسیار میباشند که اسماء و بجز ایزد سبحان هیچ نوع انسان هیچ دانند فصل در عض
کرپاسه یعنی چلپاسه و سام ابرص و وی جانوریست زهر دار که آنرا گرفتن نیز گویند و وی بکردار سوسمار
چهار پای دوم میدارد و در پشت اندام و بر تمام جسم او خطوطهای سرخ و سیاه رنگ برنگ نقطها میباشند از
خواص وی است که چون انسان را بگزد دندان خود در انجا رها میگرداند علامتش تب تیز و قلق و سیلان
رطوبت از محل گزیدگی زیاده گردد و درد و هیچگاه با هیچ حیله ساکن نگردد بجز آنکه دندان از مکان نیشن
بر آرند علاجش تدبیری کنند که دندان از جسم بر آیند و وی چنان باشد که روغن خاکستر بمالند و
ابریشم بر کار پیچیده و بر محل لذع بگردانند چنانکه گاهی به پیش و گاهی به پس و گاهی بر سها جا بکشند تا
دندان او بر آیند و با محجمه بمکند تا اثر سمیت او زوال گیرد فایده علامت بر آمدن دندان او آن باشد
که تب مفارقت نماید و صدید از جای اللذع نبر آید فصل در گزیدن سالارمند به او وی جانوریست
مشابه موش و بعضی برآنند که مانا بکرپاسه باشند چهار پای دارد دم کوتاه و سر و نیش سیاه و گردن ها زرد
و بزرگ و دهن نیز از سام ابرص بود در لون او ابلق یعنی زرد با سیاه و دیگان و شاد راکثر بود در سید
و گویند که در آتش بسوزد و از سنگ و کلوخ نمی میرد و از جمله سموم قتاله بکردار زرارنیج میباشد از گزیدگی او
درد شدید و حرارت لسان زبانه آتش در باطن پدید میگردد و زبان از تکلم بسته گردد و با سنگینی بود
دلوزه بر تمام اندام ظاهر گردد و اعضا از سر تا پا کج و مسترخی باشند و محل گزیدگی او سیاه و تباه و عفن گردد
و باشد که از عضو جدای پذیرد علاجش هر چه از بهر ازاله ضرر زرارنیج گفته آید بعمل آرند و تفریح یعنی

غوک سوخته خورانند و ضماد گردانند و تریاق خوردن دهند و نارجیل بحری هم رواست **فصل در گزیدن آدمی** باید دانست که بدترین گزنده آنست که گرسنه باشد و از گزیدن انسان روزه دار حالتی بسان غشی پیدا و هویدا آید و درد شدید و ورم همچون ورم گرم بظهور پیوندد **علاجش** مرداسنج بروغن گل و آب پیاز و عسل ضماد گردانند و خاکستر چوب المور و سرکه بدستور بندند **فائده** آدمی را که سگ دیوانه بگزد او نیز دیوانه گردد از صحبت او تا مقدور در دور دور بمانند و پسخورده و عرق او حکم پس خورده دارد تدبیرش آن باشد که در گزیدن سگ دیوانه گفته آید میباید **فصل در گزیدن سگ که دیوانه نباشد** نشان او ظاهر و باهر بر معضوض میباشند و حاجت تصریح میدارند **علاجش** آنچه در گزیدگی مردم گفته شده در عمل آرند و پیاز و نمک بادروجی سرکه ضماد گردانند و کذا با سرکه خرقه آلوده بستن نفع تمام می بخشند و فلفل هندی از دانه پاک نموده و فراخ فرموده بر محل جراحت بندند **فصل در گزیدن پلنگ و تدبیر جراحت که از چنگال اینها بهم رسد** باید دانست که دندان و ناخن یعنی چنگال اینها از زهرناکی خالی نیستند و ضرر او که بظهور میرسد اعراض بد پدیدار میگردند **علاجش** آنست که نخستین بر محل جراحت وضع محاجم نمایند و بعد او زراوند و ایرسا بعسل ضماد فرمایند و جراحت را بعد از شستن با سرکه مرهم از توبال مس و ایرسا و بارتنگ و موم سفید و روغن زیت طیار نموده و فتیله بدو آلوده گذارند تا مجروح از جراحت با راحت در آید **فصل در گزیدن سگ آبی و نهنگ و ماهی سیاه رنگ** ماهی سیاهی رنگ معروف بکوسج ست و وی بر صورت مار بدرازی دست و بینی فراز زهردار که پیش بینی نیش دندانه دار تیز تر میدارد و باوی عرض مینماید پس حالتی بکردار تپ شدید از گزیدگی او پدید می گردد **علاجش** آنست که وضع محاجم زهر بیرون کشند پس جالیات و نمک و کبیه و نطرون بعسل بر محل جراحت بندند و تدهین تمام اندام می نمایند **فصل در گزیدن ابن عرس** بکسر عین یعنی راسو و وی جانوریست دلیر و گزنده از گزید او درد شدید پدید می گردد و زهر او در اندام پراگنده و انتشار پذیرد **علاجش** سیر و انجیر بکوبند و در حوالی محل گزیده ضماد گردانند و اگر گوشت راسو بر محل درد بر بندند زود درد بنشاند **فائده** گاه باشد که ابن عرس بکردار سگ دیوانه دیوانه گردد و با هر کس دلیرانه حمله کند و بگزد و باهر کسی که بگزد آنهم دیوانه گردد تدبیرش هرچه در گزیدگی سگ دیوانه تحریر کرده آید همان میباید **فصل در گزیدن هره** بالکسر التشدید یعنی گربه بسیار گزنده باشد از گزیدگی آنها محل گزیده سبز و سخت می گردد و درد شدید در محل گزیده پدید می گردد **علاجش** بوضع محاجم خون با شرط بیرون کنند و پیاز و پودینه و سیاه دانه بروغن بجد و قلیل آب بالعاب دهان ضماد گردانند و پودینه خوردن کافی مرام دانند **فصل در گزیدن گرگ و میمون** و وی هر دو جانور صحرائی معروف اند **علاجش** آنچه در گزیدگی پلنگ گفته شده بکار برند و پیاز و نمک کوفته بر گزیدگی بوزنه یعنی میمون بستن فائده تمام می بخشد **فصل در گزیدگی دراج الصتین** جانوریست

بکردار سوسمار از اعراض گزیدگی او یکی آنست که در محل گزیدگی قروح شدید پدید می گردد و روز بروز شایع می گردد **علاجش** آنست که با وضع محاجم انجذاب زهر نمایند و تریاقات و فادزهریات و دیگر مسکنات بر سبیل دوام هر صبح و شام خورانند و در اغذیه و اشربه هم مراعات کلی بجا آرند **فصل در گزیدن قملة النسر** و وی جانوری باشد قصیر با زهر کثیر که از گزیدن او خون از جمیع مجاری جاری میشود بلکه از چشم و اصول دندان و مسام اندام هم گاهی بر می آید **علاجش** همچون علاج عقرب جراره نمایند و فادزهریات و تریاقات خوردن تجویز فرمایند و صندل و خرفه و طلب بر محل گزیدگی بعمل تضمید مفید تر دانند و شیر گاو عمده تدبیر این قسم زهر ست **فصل در گزیدن ضفدع بحری** و وی عظیم تر از ضفادع نهری و بری در دریا اعظم یعنی شور سرخ رنگ مایل بکبودت میباشد بسیار زیانکار و پلید جانوریست چنانچه از عادات وی یکی آنست که با هر حیوان یا انسان که دو چار میشود از دور بر وی بجهد و بگزد و اگر نتواند رسید تا هم سوی او دم میزند و گویند که دمیدن او هم اذیت میرساند چنانچه گزیده او بیحواس می گردد و آماس بزرگ بر محل گزیدگی او بهم رسد **علاجش** تریاق کبیر خورانند و روغن گاو بسیار خوردن تجویز فرمایند و دیگر فادزهریات بکار دارند **فصل در گزیدن ذو الاربعة الاربعین** و وی جانور معروفست که در دیوار کهنه با چهل و چهار پای از هر دو جانب بیست و دو و وی از پیش و پس تواند رفت و درازی او بمقدار بالشت که از سر ناخن خنصر تا ناخن ابهام انگشت گردد میباشد از گزیدن او درد شدید و حالتی بکردار خوف و هراس و وسواس و ضیق النفس پدید می گردد **علاجش** آنست که آنرا بکوبند و بر محل گزیده بر بندند و زراوند دحرج طیا و بیخ کبر با دردی شراب بر نهند و با عسل سوخته هم خورانند و تریاق اربعه و دوار المسک و سنجرنیا و مانند آن از فادزهریات و مقویات خوردن دهند **فصل در گزیدن موش** باید دانست که بعضی موش بسیار زهردار میباشد از گزیدن آنها آماس و درد شدید پدید می گردد و باشد که جراحت او زود گنده و پراگنده شود و گاهی بکردار ناصور ظهور بثور نموده اعضا گرد پیش را فاسد و تباه مینماید و با هیچ مراهم فراهم نمی گردد **علاجش** زهر را با وضع محاجم بیرون کنند و تدابیر یکه در مدافعت دیگر زهرها کلا و طلاء بتحریر پیوسته اند بکار دارند و اگر در محل گزیدگی زلو چسپانند و بفصد و مسهلات و مقیات پردازند بهتر باشد و فادزهریات و تریاقات خورانند **فصل در گزیدن غوک بری و نهری** از گزیدن غوکهای بری و نهری ورم نرم پدید می آید و چنان نماید که گویا بالنفخ زده است **علاجش** تبرید ست از روی تضمید و غیره و باقی تدابیر هرچه از بهر عقارب بتحریر در آمده بکار برند **فائده** در بحر و بر حیوانات خزنده زیانکار و گزنده بیشمار میباشند که از گزیدن بعضی ها اعراض بد بظهور میرسند تدبیرش آنست که تا بمقدور باستعمال تریاقات و فادزهریات از سمیت آنها در رهانند و وضع محاجم با شرط فرمایند و جراحت را مندمل شدن ندهند تا که بکلی اثر سمیت آنها مدافعت نپذیرد و مراعات در اغذیه و اشربه بجا آورده باشند

فصل در عض کلب الکلب کلب بفتح کاف وسکون لام نام سگ است و کلب بمعنی دیوانگی ودی مرضی
است ردی ومتعدی بکردار جذام که در بعض اقسام دواب وحوافر همچون سگ وشغال وگرگ وشیر
و راسو و روباه وکفتار واستر واسپ عارض گردد وآنها را دیوانه گرداند واین دیوانه با هر کسی که بگزد یا ناخن
زند او هم بدستور با مرض مذکور مبتلا می گردد ولعاب ورضاب وپس خورده او حکم گزیدگی دارد از انجا که
این علت بکثرت در کلاب عارض میگردد از اعتبار لزوم وکثرت وقوع بکلب الکلب موسوم گردیده و سبب
این علت استحاله مزاج سگ وغیره بسوداویت ذی سمیت است وگاهی این تغیر بسبب تغیر اهویه واغذیه و
اشربه بیشتر رو دهد پس علامات وامارات سگ دیوانه وغیره انست که با وصف گرسنگی چیزی نمیخورد
و با تشنگی رو بآب نمی برد واز کثرت حرارت چشمهای او سرخ فام میباشد وآنها تمام چیزها بسبب کثرت
بیم وهراس همچو اس گشته رو بفرار می نماید و بر یکجا او را قرار نمی آید وآواز بینی و دهان دیوانه از جهت کثرت
حرارت وذوبان رطوبت لعاب ورضاب کفدار بسیار بر می آید و بر در و دیوار واشجار وانسان و
حیوان که بدو دوچار میگردد حمله نموده بگزد و در مشی دیوانه ومستانه وار راه میرود وسر وگوش زیر در آ
می دود و در یمین ویسار بسیار سر می جنباند واز غلبه تشنگی زبان از دهان بیرون می آرد وعلی الخصوص
سگ دیوانه پشت خم ودم در میان ران گذاشته راه میرود ونباح بالجوحت کند وسگان از دو دور نفور
بوده با عف عف پردازند واگر نزدیک روند تملق وخشوع بر پای وی غلطک میزنند ودوام بلا انتظام
رهستا چپالویه نمایند وگاهی از سر در آیند وامتحان سگ دیوانه وغیر دیوانه بآن کنند که مغز چهار مغز
بکوبند وساعتی چند بر گزیدگی بندند پس پیش مرغان اندازند اگر نمی خورند یا خورده بمیرند بالضرور
دیوانه عقور دانند وکذا پارچه نان از راه امتحان با رطوبتی یا خونی که از محل معضوض بر آید بیالایند
و در پیش سگان دیگر اندازند اگر نمی خورند سگ دیوانه باشد والا فلا واولو الالباب اندرینباب وصیت
دهند که اگر در اندام معضوض رطوبت فضلیه سوداویه بکثرت تمام میباشد بزودی تمام در معدود ایام
مثل یک هفته یا دو هفته یا چهل روز مبتلا ببلای مذکور خواهد شد و در ابدان کثیر الرطوبت بعد مرور سال
و شش سال وبقولی هفت سال تغییر حال مذکور رخ میگردد اما بجز ظهور ماده سوداوی ابیضی دست نمیدهد
چنانچه در ظهور حالت مذکور بکثرت افکار فاسده وخیالات کاسده وسرخی مایل بسیاهی اندام بکردار
جذام وتغیر در کلام وتغیر در مرام بروی گواهی دهد وکذا با تبلد حواس وبیم وهراس تاریکی وتنهایی پسندد
واز ظهور امور منتجه ملال خندد و بروز بروز از خوردن ادویه واغذیه واشربه و دیگر چیزهای مایعه ترک مینماید
و در باره سوالات بتغیر خیالات اجوبه شافی وکافی نمیدهد وخوابهای پریشان می بیند واز صحبت دوستان
دامن چیند و در آیینه از کثرت مواد پر فساد صورت سگ معاینه نماید واز استحاله طبیعت باطبیعت کلاب
مایل آمده حریص بر عض انسان وغیره رغبت آید وانجام کار از غلبه تشنگی درد ورعرق مفرط یا لعاب ورضاب

با فنای رطوبت اصلیه ونقصان وبطلان حرارت غریزیه بهراه هلاکت می پیماید علاجش بهر انجذاب واستفراغ
زهر تریاقات ومفادزهرهای بات خورانند وتا توانند جراحت را بحجم ومنضم شدن ندهند ودوام ادویه قویه مفرحه
نظیر جاوشیر وسکبینج وسیر لاغیه وسرکه وپیاز وشونیز وسیر ودیگر چیزها که بیدوما اند صبح وشام بر وگذارند واگر اندمال
گیرد فی الحال بتوسیع وتفریج او پردازند وبرات مرات منقیات سودا از فضلات موذیه سوداویه بدن
خالی گردانند وگاهی با وضع محاجم مواد فضلیه بیرون آرند ودوای سرطان وجنطیانا خورانند وماء
الشعیر بنوشانند وبا آب خرفه وروغن گل ولعاب بنگو حقنه نمایند وبر سر متصل موی پیشانی دماغ دهند و
او هم بفراهم آمدن ندهند وبعضی اهل تجارب فرمایند خون سگ دیوانه یا هر چه دیوانه شده عض نماید
باید باقدری آب آمیخته معضوض را بنوشانند هرگز زهر را اثر نکند وبعضی برآنند که تا مدت شش ماه مشک
خالص هر روز یکماشه بی ناغه خورانند وبعضی گویند که جگر همان دیوانه که گزیده باشد بریان نموده خوردن
دهند وشراب سیب که صفت او در فصل غشی تحریر در آمده از آسیب گزیدگی کلب الکلب فایده تمام
می بخشد صفت تریاق سرطان سرطان محرق یک جزو جنطیانا یکنیم جزو وکندر ربع جزو هر همه
باریک کنند وسه مثقال در غذا ودوا استعمال خوانند دیگر نارجیل دریای بعید ابن ست دیگر پیاز پوست بالایی
باز کرده مقدار یک رطل هر روز تا چند روز خوردن دهند دیگر اذراقی مدبر خورانند وکذا شوربای آب
گرم بعضی تجویز فرمایند فایده هرگاه معضوض الکلب دیوانه ودیگر دواب دیوانه صورت خود را
در آیینه یا آب نشناسد یا از آب میترسد اند دران وقت تدبیر پذیر نباشد باید که دران وقت از برای تقلیل
تشنگی اضمده بارده بر محل معده وجگر وسینه او فرمایند وبهر حال خیال آندازند که از بی آبی یا بینایی
نمیرد ونایژه در دهانه بگیرند ویکسر او در آب در آرند وسر دیگر در دهان دهند شته آب خورانند وبایر طبیب
وسر دیگر زیاده تر کوشند انتباه اهل تجارب گفته اند مادام که عظام سگ دیوانه وغیره با آب در نمیباشند
در گزیده اثر سمیت گزیدگی او پدید نمی آید اندرینصورت باید که دیوانه را با جمله لعاب ورضاب از آن مکان
که گشته گرد و هر همه بر داشته در آورند وآب تا دیده در آرند وسر او محکم بندند ودر مکان محفوظ که نم نگیرد
مدفون نمایند قسم دوم در سموم داخلی حیوانی وتدبیر او ذراریح جمع ذروح است بضم ذال معجمه
و وی کرمی است پرنده کبیار زهردار واز سموم قتاله عجاله است و وی بر انواع است یکی سرخ رنگ با خال
سیاه بزرگ از زنبور سیاه میباشد بغایت گرم وتیز حرقت انگیز از خوردن وی سوزش شدید در دهان
واجزای زبان ومثانه پدید می آید وورم در قضیب وتب واختلاط در عقل وغشی بظهور می پیوندد
علاجش با آب گرم وروغن کنجد وبا شبت وبوره متواتر قی نمایند وفصد هم نیکوست ولعابهای
سرد وشیر تازه بی اندازه بنوشانند وحقنه با آب جو وخطمی وخبازی وچربی مرغ وبط مینمایند وگفته
اند که روغن بکثرت خوردن فادزهر زهر اوست وروغن بنفشه در احلیل بنا بر تقلیل حرقت او

فصل در عض کلب الکلب کلب بفتح کاف و سکون لام نام سگ است و کلب بمعنی دیوانگی و وی مرضی
ست ردی و متعدی بکردار جذام که در بعض اقسام دواب و حوافر چون سگ و شغال و گرگ و شیر
و راسو و روباه و کفتار و استر و اشتر عارض گردد و آنها را دیوانه گرداند و این دیوانه با هر کسی که بگزد یا ناخن
زند او هم بدستور با مرض مذکور مبتلا می گردد و لعاب و رضاب و پس خورده او حکم گزیدگی دارد از انجا که
این علت بکثرت در کلاب عارض میگردد از اعتبار لزوم و کثرت وقوع بکلب الکلب موسوم گردیده و سبب
این علت استحاله مزاج سگ وغیره بسوداویت ذی سمیت است و گاهی این تغیر بسبب تغیر اهویه و اغذیه و
اشربه بیشتر رو دهد پس علامات و امارات سگ دیوانه وغیره انست که با وصف گرسنگی چیزی نمیخورد
و با تشنگی رو بآب نمی برد و از کثرت حرارت چشمهای او سرخ فام میباشد و از تمام چیزها بسبب کثرت
بیم و هراس بیحواس گشته رو بفرار می نماید و بر یک جا او را قرار نمی آید و آواز بینی و دهان دیوانه از کثرت
حرارت و دهان رطوبت لعاب و رضاب بمقدار بسیار بر می آید و بر در و دیوار و اشجار و انسان و
حیوان که بدو دوچار میگردد حمله نموده بگزد و در مشی دیوانه و مستانه وار راه میرود و سر و گوش بر زده
می دود و در یمین و یسار بسیار سر می جنباند و از غلبه تشنگی زبان از دهان بیرون می آرد علی الخصوص
سگ دیوانه پشت خم و دم در میان ران گذشته راه میرود و نباح بالجحت کند و سگان از دو نفور
بوده با عف عف پردازند و اگر نزدیک روند تملق و خشوع بر پای وی غلطک میزنند و دوام بلا نظام
رهتا چپا لویه نمایند و گاهی از سر در آیند و امتحان سگ دیوانه و غیر دیوانه بآن کنند که مغز چهار مغز
بکوبند و ساعتی چند بر گزیدگی بندند پس پیش مرغان اندازند اگر نمی خورند یا خورده بمیرند بالضرور
دیوانه عقور دانند و کذا پارچه نان از راه امتحان با رطوبتی یا خونی که از محل معضوض بر آید بیالایند
و در پیش سگان دیگر اندازند اگر نمی خورند سگ دیوانه باشد و الا فلا و اولوا الالباب اندرینباب وصیت
دهند که اگر در اندام معضوض رطوبت فضلیه سوداویه بکثرت تمام میباشد بزودی تمام در مدت ایام
مثل یک هفته یا دو هفته یا چهل روز مبتلاء بلا مذکور خواهد شد و در ابدان کثیر الرطوبت بعد مرور سال
و چهار سال و بقولی هفت سال تغیر حال مذکور بظهور میگردد اما بجز ظهور ماده سوداوی ایمنی دست نمی دهد
چنانچه در ظهور حالت مذکور بکثرت افکار فاسده و خیالات کاسده و سرخی مائل بسیاهی اندام بکردار جذام
و تغیر در کلام و تحیر در مرام بروی گواهی دهد و کذا با تبلد حواس و بیم و هراس تاریکی و تنهائی پسند د
و از ظهور امور منتجه ملال خندد و روز بروز از خوردن ادویه و اغذیه و اشربه و دیگر چیزهای مائیه ترک بنماید
و در باره سوالات بتغیر خیالات اجوبه شافی و کافی نمی دهد و خوابهای پریشان می بیند و از صحبت دوستان
دامن چیند و در آئینه از ممر کثرت مواد پر فساد صورت سگ معاینه نماید و از استحاله طبیعت با طبیعت کلاب
مائل آمده حریص بر عض انسان وغیره رغبت آید و انجام کار از غلبه تشنگی و دوروعرق مغط یا لعاب و رضاب

با فنای رطوبت اصلیه و انتقاص و بطلان حرارت غریزیه همراه هلاکت می نماید علاجش بهر انجذاب و استفراغ
زهر تریاقات و فادزهریات خورانند و تا توانند جراحت را التیام و منضم شدن ندهند و مدام ادویه قویه مفرحه
نظیر جاوشیر و سکبینج لاغیه و سرکه و پیاز و شونیز و سیر و دیگر چیزها بگذارند صبح و شام بر و گذارند و اگر اندمال
گیرد فی الحال بتوسیع و تفریج او پردازند و بکرات مرات منقیات سوداء از فضلات موذیه سوداویه تن
خالی گردانند و گاهی با وضع محاجم مواد فضلیه بیرون آرند و دوای سرطان و جنطیانا خورانند و ماء
الشعیر بنوشانند و با آب خرفه و روغن گل و لعاب بنگو حقنه نمایند و بر سر متصل موی پیشانی داغ دهند و
او هم بفراهم آمدن ندهند و بعضی اهل تجارب فرمایند خون سگ دیوانه یا هر چند دیوانه شد عض نماید
باید با قدری آب آمیخته معضوض را بنوشانند هرگز زهرش اثر نکند و بعضی بر آنند که تا مدت ششماه مشک
خالص هر روز یکماشه بی ناغه خورانند و بعضی گویند که جگر همان دیوانه که گزیده باشد بریان نموده خوردن
دهند و شراب سیب که صفت او در فصل غشی بتحریر در آمده از سبب گزیدگی کلب الکلب فائده تمام
می بخشند صفت تریاق سرطان سرطان محرق یکجز و جنطیانا نیم جزو کندر رومی ده جزو همه
باریک کنند و سه مثقال در غدو و آصال خورانند دیگر نارجیل دریای بسیار مثل ست دیگر پیاز پوست بالای
باز کرده مقدار یکرطل هر روز تا چندروز خوردن دهند دیگر اذراقی مدبر خورانند و کذا شونیز با آب
گرم بعضی تجویز فرمایند فائده هرگاه معضوض الکلب دیوانه و دیگر دواب دیوانه صورت خود را
در آئینه یا آب نشناسد یا از آب میترسد اندران وقت تدبیر پذیر نباشد باید که در انوقت از برای تقلیل
تشنگی اضمده بارده بر محل معده و جگر و سینه او فرمایند و بهر حال خیال نمایند که از بی آبی یا بینائی
نمیرد و مائزه در انبیرند و بکسر او در آب در آرند و بسر دیگر در دهان رشته آب خورانند و با طیب
و شربت زیاده تر کوشند انتهاء اهل تجارب گفته اند یا دارم که عظام سگ دیوانه وغیره با آب تر نمیباشد
در گزیده اثر سمیت گزیدگی او پدید نمی آید اندرینصورت باید که دیوانه را با جمله لعاب و رضاب از ان مکان
که گشته گرد در همه بر دوشته در آورند آب تا دیده در آرند و سر او محکم ببندند در مکان محفوظ که نم نگیرد
مدفون نمایند قسم دوم در سموم داخلی حیوانی و تدبیر او و ذراریح جمع ذروح است بضم ذال معجمه
و وی کرمی است پرنده بسیار زهردار و از سموم قتاله عجاله است و وی بر انواع است یکی سرخ رنگ با خال
سیاه بزرگ از زنبور سیاه میباشد بغایت گرم و تیز حرقت انگیز از خوردن وی سوزش شدید در دهن
و اجزای زبان و مثانه پدید می آید و ورم در قضیب و تپ و اختلاط در عقل و غشی بظهور می پیوندد
علاجش با آب گرم و روغن کنجد و یا بشبت و بوره متواتر قی نمایند و فصد هم نیکوست و لعابهای
سرد و شیر تازه بی اندازه بنوشانند و حقنه با آب جو و خطمی و خبازی و چربی مرغ و بط نمایند و گفته
اند که روغن بکثرت خوردن فادزهر زهر اوست و روغن بنفشه در احلیل بنا بر تقلیل حرقت او

می چکانند جالینوس فرماید که در سر ذراریح سمیت باشد و بطلیموس آگاه نماید که در پای او هم سمیت باشد
بدون انقطاع سر و پا در ترتیب تراکیب بکار نمی آید نوع دوم بر عکس اول سیاه فام در ایام برشگال
سرخ خال بنام ذباب اهل دانش و فرهنگ ملک فرنگ که بجهت انجذاب و اماله مواد بر فساد او را باریک
نموده و با چیزهای دیگر مخلوط فرموده ضماد گردانند چنانچه از تضمید او حباب بزرگ پر آب رقیق با درد
و سوزش شدید پدید می آید و جهت رفع سوزش او لته تر نموده و با مسکه آلوده فرموده میگذارند
و قسم سیوم بی اسم خورد تر از تمام اقسام ذروح باشش پایهای پر باندازه خنفساء در برگ و بار بعضی
اشجار این دیار هم پدیدار می آید و از شان این قسم است بر هر عضوی از اعضای انسان که قعود نماید
بعد از چند ساعت حباب پر آب رقیق بوجود می آید و اسلم ترین انواع ذراریح قسم بی اسم است
علاجش ترطیب و تدهین است و باقی تدبیر که در اول قسم تحریر در آمده در عمل آرند و رعشه و جریان دو
قریب تر اند خوردن او درد شدید در سر و معده پدید می آرد علاجش آنچه از بهر ذراریح بکار آید اینجا
هم بکار ببایدو از جهت حرارت باید که کنجد و خرنوب و قند سپید همه برگیرند و بروغن گاو و شیر تازه
خورانند و تدهین اندام و استحمام فرمایند فائده بیضه حرباء اگر خورده شود بکشد تدبیرش باقی فرمایند
و بروغن بر تمام اندام بمالند و مسکه و حنطیانا خورانند سالامندر را خوردن او درد شدید در معده
پدید می آرد و ورم زبان و احتباس بول و زوال عقل می آرد و بعض مواضع اندام سیاه و تباه
پیدا شده و شکم بکردار خداوند استسقاء طبلی منتفخ می گردد علاجش قی نمایند و با حقنه شکم پاک گردانند
و تریاق افعی و مثرودیطوس و حب صنوبر و علک البطم و میعه و عسل و روغن زیت خوردن دهند
ضفادع از خوردن او ورم تمام اندام گیرد و کمودت و زردی رنگ و غشی و دوار و سوزش
و حلق و اختلاط عقل و تشنج دست و پای حادث گردد علاجش قی کنند و آب گرم با زیت آمیخته
متواتر قی نمایند و تمام اندام بروغن قسط و زنبق و ناردین تدهین فرمایند و شراب بسیار بنوشانند
و باستحمام عرق آورند و یا ریاضت که افزون تر از حد نباشد مامور نمایند و دواء المسک و دواء
الکرکم و سعد کوفی و بیخ نی در شراب ناب کرده بنوشانند بیضه افعی اگر خورده گردد اکثر مهلک بود
و اگر مهلت دهد بمقیئات پردازند و تریاقات خورانند زهره سگ آبی اگر خورده شود در مدت
یک هفته کار را بانجام میرساند و مقدار عدسی مهلک باشد علاجش با روغن گاو و شیر تازه و پنیر مایه
خرگوش و حنطیانا و دارچینی و روغن بادام صبح و شام خوردن دهند و ملطفات در هر حال
باستعمال آرند جند بیدستر سیاه و آن خصیه حیوانی است غیر سگ آبی و وی از سموم قتاله است علاجش
بادزهر باید کنند هر قدر که خورده باشد بهمان قدر بانیون و دیگر چیزهای بارد خورانند زهره پلنگ
از خوردن او قی زرد مائل بزنگار بار بار می آید و تلخی در دهان و زردی در چشم و تمام اندام

بظهور می پیوندد و در کمتر مدت بقتل رساند و بعضی بر آنند که اگر بر وی مدت سه ساعت بگذرد امید توان داشت
که تدبیر پذیر می گردد علاج بروغن و آب گرم قی نمایند و تریاق اربعه خورانند و باقی تدبیر که در فصل
بیضه تحریر شده بکار دارند زهره افعی زهر قاتل است تدبیر پذیر نباشد و اگر مهلت یابد علاجش مسکه
تازه خورانند تا توانند و آب گرم نوشانیده قی کنانند و فادزهرات و تریاقات دهند عرق
دواب از شرب عرق چهارپایان خصوص اسپ تورم روی و زبان و جریان عرق منتن از بغل بکره آ
گنده بغل و تمام اندام حادث گردد علاجش قی نمایند و تریاقات و فادزهریات خورانند و شراب
بنوشانند و تریاق طین مختوم دادن فائده مند دانند فائده گاه باشد که کرب و سوزش در معده
و امعا پدید آرد و بکشد شیر فاسد اگر شیر فاسد یعنی شیر که متغیر شده باشد اگر کسی بجوزد از خوردن او
دوار و هیضه و پیچیدن شکم پیدا شود علاجش قی فرمایند و روغن ناردین گرم نموده بر معده بمالند
فائده گاه باشد که شیر در معده بسته همچون پنیر می گردد غشی و عرق سرد تا فصل می آرد تدبیرش
به پنیر مایه خرگوش نمایند و با حلتیت با آب پودینه بنوشانند تا که گداخته گردد پس قی کنانند و دیگر تدابیر
که در تجبن اللبن فی المعدة تحریر گردیده در عمل آرند انتباه چون شیر بیاشامد عقب وی بزودی خواب نمی
باید و کذا انجیر و پنیر و ماست و مانند آن هر چه مفسد شیر و تجبن آرد از خوردن وی کلی پرهیز دارند
فائده از خاصیت پنیر است که اگر عقب شیر پنیر خورده گردد در معده به بندد و اگر شیر در معده به بندد
از خوردن پنیر بستگی شیر میکشاید ماهی سرد که بتازی سمک اللیل گویند وی آن باشد که شب برو
گذشته باشد از خوردن او تاسه و هیضه روی دهد و گاهی انسان را هلاک می نماید علاجش
قی فرمایند و تلیین طبع نمایند و شراب با آب بهی بنوشانند و کذا گل مختوم بدهند شوا مغموم و کبیر
شین در اصطلاح اطبا شوا گوشتی که بریان کنند و گرم می پیچند و خنک نسازند و نه سرپوش مشبک
بر سر او گذارند و مغموم از غم است که بلغت غین و میم مشدد فرو پوشیدن است که ابخره او هم محتبس ماند
از خوردن او غشی و فقدان عقل و هیضه بظهور می پیوندد و گاهی با سمیت کار بانجام میرساند
علاجش معده را بمقیئات پاک گردانند و شراب با آب سیب و گل مختوم خورانند و باقی تدبیر که در بحث
هیضه تحریر نموده در عمل آرند و دواء المسک خورانند و از خواب جواب داده باشند ارنب بحری یعنی
خرگوش دریایی و وی جانور آبی بر صورت خرگوش میباشد از خوردن گوشت او نفث الدم و ضیق النفس
و درد معده و سینه و امعا پدید آرد علاجش با آب گرم قی نمایند و بطبیخ خطمی و خبازی و سکنجبین قی
فرمایند و استحمام نفع تمام میدارد و گاهی درد سینه از وی رو دهد تدبیرش فصد باسلیق نمایند و
شراب خشخاش و شربت عناب بگلاب بنوشانند دم الثور جبلی یعنی ظرف دم گاو کوهی هر که از وی
بخورد درد شدید معده و ورم وره پدید می آرد علاجش با آب گرم و روغن کنجد قی گردانند و سپس

و فندق و انجیر خورانند و بعد تنقیه معده فیلزهرج آمیخته با سرکه خورانند و تریاق فاروق مشروطا بطور
مفید می آید و بهترین اغذیه یار اللحم مرغاله که نیم آبا زیر ترتیب داده باشند خوردن دسند موی سلبت
شیر از خوردن موی شیر در معده و امعا رود بهر و بعضی را اسهال با خراطه و خون جاری و سار می گردند
علاجش بمقیات قی نمایند و ملینات لینه طبع فرود آرند و صبح و شام سکنجبین خاصه که از سرکه جامن یعنی جامن
ترتیب داده باشند بیاشامند فائده هر چند موی انسان و دیگر حیوان که خورده شوند نسبت با موی
شیر مضرت کمتر میرسانند اما موی سلبت شیر بزودی زیر زیر می نماید قسم دوم در سموم نباتی بیش
یعنی بچهناگ باید دانست که بچهناگ هژده قسم میباشد چنانچه از وی ده قسم سم قاتل میباشد و بدترین
از تمام اقسام سم نباتی هلاهل ست که بمجرد دستمام کار با نجام میرسانند و اسلمترین از تمام اقسام وی
تیلیا بچهناگ و برهمن بچهناگ میباشد برهمن بچهناگ آن باشد که از درون و برون سفید ملی باشد
و تیلیا بچهناگ آن باشد که از برون سیاه و از درون سفید رنگ بود و بهترین انواع بچهناگ آن نوع
کبریخ او سطبر و سر او باریک بطریق شاخ گوزن میباشد بالجمله از هشت قسم او اگر غیر مدبر خورده شود
تا هم هلاک مینماید علامتش سرخی مایل بکدورت تمام اندام و ورم لب و زبان و تواتر نفس و بیهوشی
و غشی و دوار و سقوط نبض ست علاجش با تخم شلغم و مانند آن قی کنانند و شراب باب خاصه ریحانی
بنوشانند و قی بار بار کنانیده معده پاک گردانند و روغن بر تمام اندام ساعت بساعت بمالند
و طبیخ شاه بلوط و دواء المسک یا مشک فقط حلکرده بنوشانند و تریاقات و فادزهریات و
مفرح و دیصوس خورانند و بعضی تدبیر بروغن گاو و شیر تجربه نموده فرموده اند که هر قدر توانند خورانند و
قی کنانند و گویند که خورنده بچهناگ در اکثر هلاک میگردد و بعد از نجات ازین بلا مبتلا بدق و ذبول
می گردد و یا مسلول میشود فائده محمد ذکریا فرماید که بیخ کبر فادزهر میباشد و کذا موش بیش و در موش
بیش اطبا رای زده اند که حیوانی باشد شبیه با موش که در منابت بیش میماند و بعضی برانند که نباتی
ست که در گرد و جوار بیش میروید و بکردار جدوار در صورت و رنگ و شریک او میباشد اشتباه فادزهر
معرب یا دزهر ست با دال مهمله بمعنی پاسبانی ست یعنی پاک کننده زهر قرون سنبل قسمی از بیش
و دوا سمی ست قتاله عجاله از خوردن او سیاهی زبان و بول الدم و دیگر اعراض سرسام همچون
بیهوشی و سرزه در آئی و ژاژخائی بظهور میپیوندد علاجش قی فرمایند و با آب شعیر و روغن گاو و بنفشه
تدبیر نمایند و بعد از تنقیه معده قرص کافور در دوغ گاو بکافور نوشانند و خرقه مصندل بر سینه
و جگر گذارند فرفیون اسود قتال فی الحال میباشد و فرفیون زرد خاصه که زیاده از مقدار خورده
شود از خوردن او کرب شدید و لذع در شکم و سوزش احشا و فواق و باسهال مفرط بدحال مینماید
علاجش قی فرمایند و شیر و مسکه و روغن گاو و عمده تدبیر ست و کذا آب انار بن جرعه جرعه نوشیدن

و باقی تدابیر که در قرون سنبل تحریر در آمده در عمل آرند شبرم باضم نباتی ست شیر دار در درجه سیوم حار
و یابس مسهل قوی بلغم و سودست اگر زیاده از مثقال خورده شود قتال فی الحال میباشد محمد یوسف مصنف
بحر الجواهر حدیث در نهی تناول شبرم از رسول صلی الله علیه و آله و سلم آورده دخل علی ام سلمه و هی قد شرب
الشبرم فقال لها انها حار جاد و امرها بالسناء علاجش شیر تازه بنوشانند و مسکه خورانند و کذا روغن گاو
و رب سیب از آسیب او رهائی بخشند و استحمام با آب شیرین نفع تمام میدهد لاغیه نباتی از قسم یتوعات
از خوردن او عسر بول و غم و لذع و اسهال مفرط عارض گردد علاجش هر چه از بهر شبرم تحریر پیوسته
تدبیر و بیست و قرصهای قابض با رب به و سیب خورانند سقمونیا که بپارسی محموده نامند و وی شیر نباتی
پر شیر ست سبک وزن پر سوراخ بکردار اسفنج زود شکن مایل بکبودی و زردی و سفیدی هر گاه در آب
گذارند آب سفید بر نظیر شیر می گردد اگر بی تشویه خورند از خوردن او اسهال مفرط بدحال مینماید و
عطش و سوزش شدید از جگر پدید می آید علاجش دوغ بنوشانند و رب سیب و سفرجل و ریباس
و شراب فواکه خورانند بلادر که بنام ثمرة الحفظ و حب الفهم معروف اند از خوردن او آبله در دهان
و حلق و وساوس و فساد در اعضا بظهور می پیوندد و اگر دو مثقال بخورند کشنده گردد علاجش با
چیزهای سرد و تر نمایند و روغن بادام و کدو و شوربای چرب خورانند و مغز چار مغز بالخاصیت فائده
بخشند فائده در بعضی ابدان مضرت او پدید نیاید و در بعضی ابدان شر عظیم حدوث نماید بحدی که
آماس می آرد و گاهی از آماس زرد آب بر آید تدبیرش با دوغ خاصه که ترش باشند فرمایند و بعد رهائی
بتکرار می شویند و اگر تمر هندی در آب خیسانند بنوشانند و مغز نارجیل بکردار صندل در آب مذکور بسایند
و طلا فرمایند حرقت و سوزش آنرا فی الفور زایل کند و کذا سرگین گاومیش نازاد بر اندام مالیدن فائده
تمام می بخشند و گاهی بفصد و اسهال حاجت افتد باید که با تامل تمام بتدبیر مناسب پردازند تا اندام
از کفیدن محفوظ ماند موبیزج از خوردن او اعراض بکردار اعراض ذراریح بظهور میرسد علاجش
هر چند در تدبیر ذراریح تحریر در آمده در عمل آرند سداب بری از تناول او سوزش و لذع و تب شدید
پدید می آرد علاجش بعد از قی و حقنه تریاقات و فادزهریات خورانند و با سموم اقرب باشد و اگر
چهار درهم خورده شود کشنده گردد دفلی که خر زهره گویند از خوردن او سوزش در حلق و در معده
و سرخی رو و احتباس بول و براز و گاهی تورم زبان و قراقر و نفخ در شکم و تنگی نفس و غشی بظهور
میپیوندد علاجش قی کنانند و شیر تازه بی اندازه بنوشانند و کشک جو با روغن گل سفید تر دانند و مسکه
خاصه که از ماده گاو بهم رسد عمده تدبیر ست خربق ابیض از خوردن او اسهال بدحال نماید و خناق
و خفقان و مغص و حرقت بول می آرد علاجش شیر تازه و مسکه خورانند و شوربای چرب از مرغ
مسمنه خورانند و با ربوب قابضه تدبیر اسهال نمایند و یا ارزن گرم تکمید مفید تر دانند و شراب باب

ممزوج نموده جرعه جرعه داده باشند تیوعات نام تمام نباتات شیر دار است و گویند که همه تیوعات هم قتاله اند اگر
از مقدار زیاده خورده شود یا فربیون هم از تیوعات است اگر بی اصلاح خورده شود از کثرت قی و اسهال
بدحال بنماید و اگر بر ظاهر اندام گذاشته آید تا هم جراحت رو نماید و تدبیر اصلاح او در قرابادین قدیمی
قادری مرقوم است و آن مسهل هائیست علاج هر همه تیوعات نشاسته و آرد جو و روغن بادام و گل
گلاب و رب السوس و کتیرا است و دوغ سرد بکرار برد میباشد دافع سمیت او ست فائده گاه باشد که
تیوعات با کثر مقدار یا بتکرار از راه غفلت یا از روی عداوت خورده یا خورانیده شود و آن در این صورت
تدبیرش بجز روغن باد گاو و فاد زهریات نباشد و اکثر از سه چهار قطره با قتل هم می انجامند و باید دانست
که اقسام تیوعات بسیار اند بعضی از آن زیاده تر زهر دار اند و بعضی کمتر اما در همه مفرح اندام هستند تدبیر
در همه روغن و شیر است افیون از خوردن او سبات و گرفتگی زبان و خدر و تاریکی غور چشم
و خاریدن جسم و عرق سرد بکرار برد و فواق و ضیق النفس و بوی از دهان افیون خورنده همچون
افیون می آید و مقدار دو درم از وی کشنده بود علاجش بطبیخ شبت و ترب و عسل و نمک قی
کنانند و با حقنه حاده طبع کشایند و تریاق و مثرودیطوس خورانند و اگر بیهوش شود شیر نوشانند و
و پر مرغ در حلق گردانیده بکرات مرارا قی کنانند و خفتن ندهند و حلتیت با آب گرم و عسل و شراب
کهنه که زرد دار چینی کوفته انداخته بجوشانند و بنوشانند و عاقرقرحا و جندبیدستر و فلفل و ابهل بدهند
فائده افیونی که بروغن کنجد آمیخته خورده شود تدبیر پذیر نمی باشد شوکران نباتی است لزوجت
دار دو درم از او کشنده باشد و بعضی از اقسام بیخ شمرده اند از خوردن او سبات و فساد عقل
بظهور پیوندد علاجش قی کنانند و حقنه نمایند و تریاقات و فاد زهریات خورانند و هر چه تدبیر از برای
دفع مضرت بیخ نگاشته رود در عمل آرند بیخ از خوردن او استرخای در زبان می آید و کف از دهان
میر باید و حالتی از خوردن او بکرار ضیق النفس رو دهد و هذیان و اختلاط عقل پدید می گردد علاجش
قی نمایند و کشیر و طبیخ انجیر و روغن بادام و مسکه خوردن تدبیر فرمایند و دوغ و شیر بنوشانند و تریاقات
و معاجین کبار هر چه بهم رسد خوردن دهند جوز ماثل از خوردن جوز ماثل دوار و سرخی روی و چشم
و سبات و تاریکی نظر منظور میگردد و اختلاط عقل بظهور می پیوندد دو مثقالی از او کشنده گردد علاجش
قی نمایند و شوربای چرب خوردن تجویز فرمایند و باقی تدابیر که در زهر تاتوره تحریر کرده رود در عمل
آرند تاتوره از خوردن اعراض بد ظاهر بظهور می پیوندد و پریشانی و حیرانی و سرخی روی و چشمها
و تمام اندام روی دهد و عقل و هوش بکلی فراموش نماید و بکرار دیوانگان حرکت نماید و گاهی بخنده
و گاهی بگریه در آید علاجش قی نمایند و شیر بنوشانند و بار روغن تدهین تمام اندام نمایند و حیله و جهد
آن دارند که چیزی در معده باقی نماند و با پر مرغ بمقیات قی آرند بیر فرح از خوردن او اعراض

مثل اعراض جوز ماثل و سرسام بارد و سبات شدید پدید می گردد علاج قی نمایند و عمل فرمایند و روغن گلاب
و قدری سرکه بر رباعه گذارند و صعتر و افسنتین جوش داده بنوشانند و تدهین اندام با دام که عقل بجا نیاید
لازم دارند و شیر عمده تدبیر است بذر قطونا یعنی اسبغول اگر آنرا بکوبند و خورانند از خوردن او حالتی بکرار
هم و غم و کرب و تنگی نفس و سقوط قوت و نبض دست دهد و گاهی خدر و تمدد و غشی بظهور رسد و تمام اندام
سرد بکرار برد میگردد علاجش با آب گرم و عسل و طبیخ شبت و بوره ارمنی قی نمایند و شراب با آب گرم
ممزوج نموده بنوشانند و تریاق اربعه خورانند و زرده تخم مرغ نیمبرشت خورانند و جدوار با شیره عنب
الثعلب بنوشانند گزیره رطب یعنی کشنیز تر هر که بسیار یا بتکرار خورد از وی سدر و دوار و بحة الصوت و
سبات با ثبات بظهور پیوندد و از تمام اندام او بوی بد همچون بوی کشنیز تر می آید و گفته اند که چهل درم
از وی کشنده گردد و بعجل قی بدید و تحمید علاجش بطبیخ شبت و بوره و روغن زیت و یا روغن سوسن
آمیخته قی کنانند و بعد از و فلفل و نمک و گوشت مرغ فربه و بیضه نیمبرشت با دار چینی خوردن دهند فائده
کشنیز با بقول دیگر یار میباشد زیانکار نمی باشد و فقط از مقداریکه نوشته شده خورده برد اعراض مذکوره
بظهور می آیند کماة بسیار قسم میباشند چنانچه نوعی سپید و نوعی سیاه و نوعی کبود و نوعی طاوسی و نوعی
سرخ رنگ اما آنچه سرخ رنگ می باشند زیاده زهر دار باشند و بدترین آن آنچه در نواحی سوراخ هوام و قریب
اشجار ردی الجوهر پدیدار می گردند زبون تر باشند اما سفید رنگ نیکو باشد از خوردن دیگر جمله ضیق
النفس و نفخ در معده و شکم و مغص و فواق و غشی شدید پدید میگردد علاج با آب ترب یا بطبیخ تخم
ترب و نمک و بوره و سکنجبین قی کنانند و بعد از قی شراب صرف بجای آب تجرع نمایند و آب کامه با
خاکستر چوب انگور با انجیر و سرکه بنوشانند و تریاق اربعه خورانند و حقنه نمایند و جدوار اصبن با گلاب
سوده رغبت فرمایند عرطیثا بپارسی اشنان گویند و وی گیاهی باشد بی برگ باشد که گاذران
با وی جامها می شویند و مقدار پانزده درم از وی کشنده باشد علاجش قی نمایند و بمقویات دل و معده
مامور فرمایند و دیگر تدابیر که از جهت خربق ابیض تحریر شده اند بعمل آرند فائده گاه باشد که از خوردن
اشنان عوارض همچون خناق و غشی و قی و تشنج معده و سوزش زبان و خشکی دهان پیدا شود و دم آید
بر بهولن یعنی صابون از خوردن او حالتی همچون کاهش دل و خفقان و اسهال و قی و خشکی زبان و تم
دهان بهم رسد علاجش آنچه از برای اشنان گفته شد در عمل آرند فائده صابون اگر نباتی نمی باشد اما
از آنجا که جزو اعظم او قلیاست که او هم از اشنان بهم رسد بدافعت مضرت او تدابیریکه از برای اشنان تحریر
گردانیده درینجا هم مفید می آید کندش که نباتی است بیرون سیاه و اندرون سفید با زردی مایل
خوردن او در غایت خطره بود اگر باسهو خورده گردد علاجش قی با جوز القی نمایند و بر تمام اندام
تدهین بروغن گاو فرمایند جبلاهنج که بپارسی جبلاهنگ گویند و آن دانه ایست سیاه است و بعضی

برآيند كه او تربد زرد ست از خوردن او قي شديد پديد ميگردد و ديگر اعراض همچون اعراض خربق ابيض
بظهور مي آيند علاجش هرچه از بهر خربق ابيض بتحرير در آمده تدبير او نمايند خانق النمر صاحب تذكره گويد
كه گياهي ست براق از سموم قتاله از خوردن وي خناق و سدر بظهور ميپيوندد و بعضي بر آنند كه ماذريون سياه
ست خانق الذئب همچنان كه خانق النمر قاتل و زهر پلنگ ست و خانق الذئب را اگر بر گوشت خام
باريك كرده بپاشند گرگ خورده بميرد و هر دو مسموم اند علاج قي كنانند و شراب ناب در حلق چكانند و
فادزهريات و ترياقات خورانند خانق الكلب از سموم قتاله عجاله است علاجش آنچه از بهر خانق الذئب
گفته شده در عمل آرند عنب الثعلب نوعيست از عنب الثعلب كه برگ او سياه بر نظير جرجير ميباشند و اين
قسم غير مستعمل ست از خوردن او خشكي دهان و زبان و فواق و قي و خون با سهال شروع گرديده بد
حال بنمايند و گاهي منجر با سحج ميگردد علاجش قي كنانند و بعد استفراغ شير و عسل نيكو تدبير ست آزاد
درخت درختي ست عظيم ثمره اش شبيه بازعرور برگش سبز ميمانند و خزان نمي كنند و برگ و بار او
زهرناكار و مسموم ميباشند علاجش قي كنانند و ترياقات خورانند و بروغن بادام مدام اندام تدهين نمايند
كسب خروع بالضم نام كنجاره است و خروع بكسر بيد انجير ست كسب السمسم هردو از غير مطعوم انداز
سموم شمرده اند نشايد كه بخورند اگر از راه غفلت يا عداوت خورده شوند درد شديد در معده و امعا
پديد مي گردد علاجش قي كنانند تا معده پاك شود و بعد او شوربای عصافير و طيباهيج و شراب ناب
دهند كرداني و وي دانه درخت اشنان ست دو درم از وكشنده باشد از خوردن او حكه شديد در تمام
اندام پديد ميگردد و خفقان رنجه دهد و گاهي قي مفرط و اسهال بدحال نمايند علاجش تدبيرش آنچه
از بهر فرفيون بتحرير پيوسته بعمل آرند تربد زرد و سياه هرگاه در استعمال آورده شود حالتي بكردار
غشي و غثيان و قي شديد روي دهد و خناق و عرق سرد جاري گردد علاجش باحقنه حاده طبع فرود
آرند و تا باقي تدابير كه در فصل بيضه بتحرير در آمده در عمل آرند و ترياقات و فادزهريات خورانند
غاريقون سياه زبون تر و مهلك بود در اكثر از خوردن او كرب و غشي و قلق و بيهوشي حاصل آيد
علاجش باقي نمايند و بسفايج دو چند او كه خورده و فرو برده باشد خورانند و ترياقات و فادزهريات
دهند دند بپارسي بيد انجير خطائي نامند و حب السلاطين گويند هرچه بي پوست مانده باشد از سموم
قتاله است و گداز در جوف مغز او پرده است سميت او مثل بيش ست اگر بي وزن و بي مدبر خورده شود قي
و اسهال بدحال نمايند علاجش اگر ممكن باشد از معده بمقيئات بيرون آرند و مسكه و شير تازه
بي اندازه خورانند و ترياق كبير عمده تدبير ست روغنها و مغزها خاصه كه مدتي در اناي مس داشته
خورند گاه باشد كه از خوردن آنها غثيان و غشي و حرارت شديد پديد ميگردد علاجش شير تازه بي
اندازه بنوشانند و بنوشيدن شراب ليمون و شيره خرفه مامور نمايند خم بر نهار خوردن گاه باشد

كه خناق و اختلاط عقل مي آرد علاجش قي نمايند و معده پاك فرمايند و ترشيها خورانند و تليين طبيعت
نمايند قسم سيوم در سموم معدني يعني كاني از انجمله زيبق يعني سيماب بايد دانست كه سيماب اگر زنده
خورده شود در اكثر في الحال با سهال بيرون مي آيد اما مصعد و مقتول بود قاتل و زهرناكار باشد چنانچه
از خوردن او درد شكم و ورم تن و مغص شديد و گراني زبان و ثقل معده و حبس بول مي آرد
علاجش آب بعسل و بوره نوشانيده قي كنانند و حقنه نمايند و بكرات مرات قي فرمايند و بعد او شيره
لعاب تخمها و شراب ناب فائده تمام بخشد و بتقويت دل با دويه و اغذيه مناسبه ضرور ست و آنچه در دفع
مضرت مردارسنج گفته آيد بادهي تدبير فرمايد فائده گاه باشد كه در ترتيب تراكيب قويه سيمابيه جزوي از
سيماب باقي ماند و عند تناول از راه معده و ماساريقا در عروق نافذ گردد و آزه حالتي بكردد در اندام
اختلاج مدام پيدا و هويدا گردد تدبيرش در فصل آبله فرنگ كه اهل فرهنگ بر نگارند بتحرير نموده شد
و گاهي سيماب بگرداراب در گوش رود و آزه حالتي همچون تشنج و درد شديد و اختلاط در عقل و
ثقل قوي اندران طرف پديد مي آيد و گاهي علت سكته و صرع رو نمايد علاج اخراج بميل رصاص
كنند ماس يعني الماس بغايت محرق و معفن و سم قاتل بود علاج آن كسيكه فرو برده يا خورده باشد
في الفور با آب گرم و روغن نوشانيده و پر مرغ در حلق گردانيده قي كنانند و بعد او با شير تازه بي
اندازه خوردن مامور نمايند و ساعتي بهل روا ندارند مرداسنگ خوردن او بر تمام اندام غده ظهور
كنند و قولنج و خشكي دهان و ثقل زبان و درد معده و روده ظاهر و باهر گردد و گاهي اسهال بدحال
نمايند و آخر منجر بسحج امعا ميگردد علاجش بطبيخ انجير و شبت و بوره ارمني قي نمايند و بكرات مرات
پر مرغ در گلو داده تمام مستخرج فرمايند و حقنه هم مفيد تر دانند و شراب ناب بنوشانند و تعريق
در حمام يا با دويه معرقه و مدر بول در عمل آرند و فرفيون با فلفل و شراب ناب خورانند و تخم كرفس و
افسنتين بنوشانند شك بالضم مرگ موش ست و وي جسمي ست معدني سفيد رنگ ثقيل الوزن و از
سموم قتاله است از خوردن او اسهال بدحال نمايند و گاهي قي شديد هم پديد مي گردد و وي بر دو نوع
ميباشد نوعي از و زرد رنگ باشد و وي از سفيد زبون تر ميباشد علاجش همچون علاج سم الفار
نمايند و ترياق خورانند و شوربای چرب بنوشانند سم الفار كه كنايه از وهم مرگ موش آمده بر انواع
باشد سپيد و زرد و سرخ از خوردن او حالتي همچون رنج قولنج دست دهد و اختناق حنجره و مري
و خشكي خيشوم و دهان و زبان بظهور مي پيوندد علاجش بعد از مقيات و مسهلات هرچه از بهر خوردن
اسفيداج علاج نگاشته آيد در عمل آرند و شراب ناب خاصه كه كهنه باشد با ماء العسل و ديگر اغذيه مناسبه همچون
خطمي و خبازي بنوشانند و تدهين باروغن گلي و بر تمام اندام مفيد بر شناسند و اگر سحج روي دهد بعلاج
سحج بپردازند و تكثير در شرب شير ميفرمايند تا از مضرت بيوست در امان باشند براده رصاص

یعنی قلعی از خوردن براده قلعی امراضی و اعراضی که از خوردن مرداسنج بظهور می پیوندند پیدا و هویدا
گردند علاجش تمام تدبیریکه از بهر دفع مضرت مرداسنگ بتحریر در آمده بکار می آرند اسفیداج از خوردن
او سفیدی زبان و خشکی دهان و فواق و خشونت حلق و درد معده و اختلاط عقل و تحیر و هیجان دست ها
علاجش قی نمایند و بمسهلات و حقنه جات معده و امعا پاک فرمایند و بعد از مسهلات و مقیات بشراب
افسنتین لتقویت معده پردازند و تدرات باکرات بنوشانند و از خواب بکلی جواب داده با تدبیر پردازند
و شراب ناب در حلق چکانند شنجرف بر دو نوع میباشد معدنی و صناعی معدنی از معادن سیماب بهم رسد
و وی بکردار عروق احمر سرخ با کثافت میباشد و صناعی از سیماب و کبریت زرد و زرنیخ ترتیب کنند چنانچه
زرنیخ کبریت را با سیماب صلایه نموده در کاسه گلین نهاده در تنوریکه آتش از وی بیرون کرده باشند برآنرج
در میان تنور بنهند و سر تنور محکم بندند و بعد دو یوم کشاده بر آرند از خوردن شنجرف اسهال بدحال نماید
و خشکی دهان و کشیدگی زبان و دیگر اعراض بکردار خوردن سیماب مقتول و مصعد ظهور مینماید علاج
آنچه تدبیر در بحث زیبق بتحریر در آمده اینجا بتحریر در آمده اینجا هم بهمان رعایت مرعی دارند و شوربای
دجاج و دراج خاصه که با روغن و ابازیر بارده ترتیب داده باشند خورانند فایده اطبا از خوردن
شنگرف منع فرموده است و تجویز نموده که استعمال شنجرف بمراهم جائز است و دو مثقال از و کشنده باشد
زنجار یعنی زنگار از خوردن او تپ شدید و سوزش حلق و قی و جراحت در اجزای دهان و زبان پدید
می گردد علاجش آنچه از بهر شرب زرنیخ گفته آید بهمان عمل نماید براده آهن و خبث الحدید از خوردن
این هر دو درد سر و خشکی دهان و درد شکم بظهور پیوندد علاجش قی بمقیات قویه نمایند و شیر تازه
بی اندازه نوشانند و پر مرغ در حلق در آورده بکرات و مرات قی کنانند و سپس روغن گاو و مسکه
تازه دهند و مدام بر روغنهای سرد همچون روغن گل و بنفشه و بید باسر که باهم ضم نموده بر یافوخ گذارند
و حجر مقناطیس باریک نموده خورانند تا هر چه از اجزای در معده و معا باقی باشد بدو جمع آید و بعد
بمسهلات پردازند تا که هر همه مستخرج گردد زرنیخ و نوره از خوردن این هر دو حالتی بکردار سحج و زحیر
با خشکی دهان و زبان و اسهال دموی بظهور پیوندد و گاهی تنگی بول و سرفه شدید و برودت اطراف
هم پدید میگردد و دیگر اعراض بکردار عوارض که از زیبق مصعد و آب صابون و زنگار برآید بکار می آید
بظهور میرسد علاجش باب گرم و روغن بکرات قی فرمایند و جلابی از روغن بادام یا مسکه تازه
چند ایام ترتیب نموده صبح و شام بنوشانند و بعد او تا چند یوم بر کشک شعیر و ماست و برنج اغتذا مقرر
نمایند و شوربای مرغ خاصه که چرب باشد بدهند زاج و شب یمانی از خوردن اینها سرفه شدید پدید
می گردد و باشد که باسهال انجامد علاج شیر تازه و مسکه با قند سفید چند بار بر نهار خورانند و شراب انار
بگلاب در روزی چند بار بنوشانند و ماء الشعیر بروغن بادام صبح و شام دهند و زرده تخم مرغ

و اسفاناخ از جهت اغتذا مقرر نمایند آب سرد خوردن بر نهار و بعد از حمام و جماع محدث استسقا و بسیار
مزاج جگر می آرد علاجش آنست که دواء الکرکم و دواء اللک و شراب ناب و شراب دینار در لیل و نهار بنوشانند
باب سی و دوم در تدبیر طرد و دفع تمام اقسام هوام و حشرات الارض هوام بفتح اول و تشدید
میم بر وزن شام نام حشرات الارض ست یعنی جانوران ریزه و جانورانیکه در زمین سوراخ نموده خانه کنند
همچون افاعی و عقارب و موش و راسو و هر خزنده و گزنده همچون پشه و کیک و اقسام زنبور و موریچه و کرمها
و غیره و انها و خنافس و ارضه و غیره بعضی بر شش پا و بعضی بر هشت پا راه میروند و بعضی بر شمع جمع میشوند
و بعضی در ایام برشکال از گوشت تا گوشت پایها بسیار و بیشماری دارند و زیر بالا باهم فراهم آمده با این سو و
گاهی با آن سو پا می نهند و بعضی در زمین سوراخها نموده میخزند و پیدایش اینچنین قسمها جانوران از زمین
نمناک و شوره ناک و سرگین میباشد و این هوام گاهی بر طعام می افتند و گاهی بر مرقد پا می نهند چنانچه
تدبیر دفع و طرد بالفتح یعنی راندن یک یک بتحریر نموده آید هوام از تبخیر چوب زرد و بیخ انار و بودینه
و حلتیت و پشنه و اظفار و حوافر حیوانات بگریزند و اگر لقلق و طاوس و مرغ آبی و خارپشت و گاو کوهی
و گوسپند کوهی و راسو و گربه در خانه بدارند یا ریسمان یا قطران آلوده فرموده گرد مرقد یعنی خوابگاه بگردانند
هیچ گزنده نزدیک نیاید و کذا اگر چراغ افروخته دور از مرقد بدارند حشرات الارض و خنافس نزدیک چراغ
جمع میباشند و بر مرقد پا نمی اندازند افاعی از دود کردن شاخ گاو کوهی و پشم بز و موی سر آدمی و سکبینج
و زفت بگریزند و اگر نوشادر در آب حل کرده در سوراخ که مار خزیده باشد بیندازند می میرد یا راه جای دیگر
گیرد عقارب از تبخیر شاخ گاو کوهی و کبریت و عقارب و بوی بادروج و آب ترب و بوی زرنیخ و آر
حنظل با سیر در آب جوش دهند و در ماوای عقارب اندازند میرند یا راه جای دیگر گیرند موش از بوی
زاج بگریزد و اگر مرداسنج و غاریقون و بذر البنج و بیخ کرنب و بصل الفار و سم الفار و ریم آهن باریک کنند
و در آرد کرده در سوراخهای موش اندازند اگر بخورند بمیرند و باقیمانده راه دیگر گیرند مگر شرطی که آب نشنا
نمی باشند و کذا اگر موش زنده بگیرند و گوش و دم بریده بگذارند و یا خایه کشیده یا پوست سر کشیده رها
گردانند از معاینه حال او همه موش بگریزند و در آن مکان بار دیگر پا نهند ازند و اگر خفاش کلان که بهندی
چمگادڑ گویند آنرا سر جدا کنند و بر سوراخها و ماوای موشان بر نهند از این عمل هم راه فرار سر کنند راسو
سم الفار زرد باریک کنند و بخمیر گرفته در سوراخ راسو اندازند بمیرند و اگر سداب بر سوراخ او گذارند
از بوی او بگریزد زنابیر از دود آتش خصوص که از سرگین اسپ یا ناد گاو میباشد بگریزند و اگر دیگر
اولانه یعنی خانه زنابیر قند نرم کرده آلایند و کرمها سیاه که بر درختان میمانند با هر حیله بر و جمع نموده د
آرند از وی هر همه بگریزند و پشیان از بوی گوگرد و سیر بگریزند و کذا عصاره برگ تخمی نبازی با
روغن زیت بر اندام بمالند و دست پیش زنابیر اندازند هرگز نیش نزنند زنبور سیاه مجرب خورده

از بوی گوگرد زرد بگریزد طرد کیک بفتح و هر دو کاف عربی بمعنی برغوث اگر حنظل تر را آب بر آرند و در خانه
که براغیث بسیار بیاشند اندازند همه بمیرند یا راه دیگر خانه گیرند و اگر حنظل تر بهم نرسد خشک را آب جوشانند
و در کنجهاء خانه و بر در و دیوار بپاشند دور و نفور بیاشند طرد پشه اگر بچوب و ورق سرو و برگ جوز
و شونیز و مورد و سرگین گاو دود کنند تمام پشه از آن مکان بگریزد و کذا افسنتین جوشانیده در خانه
بپاشند پشه بگریزد و از تبخیر زرنباد و رسیدن بوی و باد زرنباد تمام پشه بگریزد و اگر آب لیمون بروغن
آمیخته براندام بمالند پشه گرد هم نگردد طرد نمله و مورچه مقناطیس و زفت و حلتیت و زهره گاو بر سوراخهای
نمله گذارند جای بگذارند و از دود کبریت و قطران در زمان بگریزند و تبخیر زرنباد عمده تدبیرست طرد ذباب
اگر زرنیخ در شیر حل کرده بدارند تا مگس بخورند همه بمیرند و از تبخیر کبریت و سیر و سداب و حنا بگریزند
و اگر زرنیخ بر آتش گذارند از دود او همه ذباب بگریزند و کذا از بوی کندش همه بگریزند طرد ارضه
بالفتح و ضاد معجمه کرمها باشند بر صورت مورچه که چوب و جامه و کاغذ را بخورد و بهندی دیمک نامند از بوی
دفلی و سداب بگریزد و می میرد و کذا از دود کبریت زرد و بارود یعنی داروی تفنگ دور و نفور می گردد
و کذا در خانه پر هدهد بسوزانند یا خانه هدهد بنا کنند خود بخود دور میگردد مجربی گفته که زلو خشک بگیرد و در فتیله
چراغ در چراغ نهاده آتش داده در مکان ارضه بدارد همه دور و نفور میگردد و باز نیاید اگرچه در
دفع سوس و ماهی خشک سوس بواو معروف کرمی باشد که جامها و کتاب و کاغذها پاک میخورد از
نگهداشتن شونیز و افسنتین و تنباکو تلخ و برگ پودینه و پوست ترنج همه مدافعت گیرند و ماهی خشک
جانوری باشد بغایت سفید رنگ برنگ ماهی که در اوراق کتاب یافته میگردد و آن را سوراخ مینماید
خنافس جمع خنفساء که بضم اول و فتح فا و سین مهمله کرمها باشد که در هنگام شام از سرگین وغیره
جای ناپاک بر آمده گرد شمع بکردار پروانه جمع می آیند اگر پر هدهد یا کلنگ و کشنیز خشک و پودینه بسوزند
از بوی او بگریزند و اگر با ورق خیار هم دود گردانند از بوی او خنافس بگریزند باب سی و سیوم
در تدبیر دفع مضرت عین الکمال یعنی معیون و آسیب زده مجنون معیون دشمند چشم
چشم و شور چشم می نامند و بعضی ها کن ڈائن میگویند و وی نظر بد میباشد که با چیزهای نیکو نماد خوش
لقا ضرر میرساند هر چند که از بعضی بعضے مشکل پسند معتزله و فلسفه انکار میدارند اما از روی تجربت اعاظم
و اکابر عباد این محنت آباد که سمع بسمع رسیده آمده و از احادیث صحیحه نبویه مشاهده گردیده آنچنانکه
که روایت نموده ابن عدی و ابونعیم از جابر رضی الله عنه که رسول مقبول صلی الله علیه وسلم فرموده که
باشد چشم زخم یعنی نظر بد انسان و حیوان نیکو صورت و پسند سیرت بیمار و نزار می گردد و آنحضرت علیه السلام بر
این چنین بیمار آیت کریمه و ان یکاد الذین کفروا لیزلقونک بابصارهم لما سمعوا الذکر و یقولون
انه لمجنون و ما هو الا ذکر للعالمین چند بار خوانده دم میفرمودند بزودی تمام عود صحت مینمودند

و بروایت نسائی و ابن ماجه و مستدرک آمده است که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم معیون را فرا خود خوانده
بر روی این دعا چند بار میخوانده بودند اللهم اذهب حرها و بردها و وصبها ثم قال قم باذن الله تعالی
و مجربی انداز بنیاب ام الکتاب و قل اقل اربع خواندن و دم کردن از بهر دفع عین الکمال فائده کمال میبخشد
بر نگارد فائده زخم چشم نوعی از انواع زهر میباشد که در مردم بعضی مردم میباشد بکردار تاثیر بعضی مار
زهردار همچون مکلله که بمجرد دیدن و نظر رسیدن او انسان و حیوان از پا می در آید و بد بینان این
سم از دیدن یا پسندیدن چیزهای مرغوب و محبوب متاثر گردند و بعضی اطبا روشن قیاس از راه تجربه
قیاس برنگاشته اند که عین الکمال اثر که سنگیست معروف باسم لهسنیا همچون چشم گربه که در تاریکی نهاده هر همه اشیا
بالمعان او در دیده دیده می گردد از قسم جواهرات تسعه که باسم لعل و الماس و زمرد و یاقوت و زمرد
گومیدک و لهسنیا و مروارید و مرجان که بدون مرجان و مروارید از سبعه معدنیه که هر همه گران قیمت باشد
قدری بگلاب سوده بعمل و جور در حلق رنجور چکانند فائده تمام می بخشد و کذا در گلوی معیون آویختن و
بکردار تمیمه بازو بستن از بهر مضرت عین الکمال کمال مفید است انتباه بعضی انام که اولئک کالانعام اند عاف
راڈائن بدال ثقیل هندی بتغییر لهجه و گفتار گفتار مینامند و گویند که گفتار بالفتح نام زن ساحره جگرخوار
اطفال خورد سال میباشد که باثر افسون و عزائم جگر مردم در دم بیرون کرده میخورد و از آن سبب اطفال
مسحور فی الحال رنجور گردیده از پا در آیند و یا بزودی تمام راه فنا می گیرند و همچنان هم بتقاضای وقت
جگر اطفال دیگر یا حیوان درنده و پرنده اندرو داخل نموده باز مرده را زنده مینمایند و گویند که زن
ساحره بر هونڈار اسوار میگردد و تا دام که بر هونڈار اسوار نمی گردد و در استادی چابکی گرد سزاوار این کار
یعنی بیرون بردن و خوردن جگر نمیگردد و بعد حصول معانی مذکور زن ساحره اوستاد کار خود میگردد
چنانچه با هر جاندار که دوچار میگردد بر وی حمله نماید و با افسون جگر او بیرون میرباید و جهال هم بر این
خیال محال قائم و بر حال میدارند و هونڈار بزبان پنجابی ترکهه که بتای فوقانی مفتوح و سکون الحای
مهمله و کاف عربی موقوف مخلوط التلفظ بها جانوریست صحرائی که سگ و گرگ و شغال را انگار و
شکار نموده میخورد اما دلیل قوی با معنوی و معقول قابل قبول هیچ نمی آرند و اگر از حال و محال
جگر سوال نموده آید بر محل معده بتلفظ لفظ جگر بالاتفاق اطلاق می آرند که سبحانه تعالی شانه معده
را از همه جهت باطنها مضبوط بکردار خیمه مربوط فرموده چنانچه در تشریح او با توضیح تمام ارقام
نموده شده پس میگویم که اخراج و از علاج اینچنین عضوی از اعضای باطنی از دهان و مقعد با
کسی صورت صحت امکان نمی دارد فی الحقیقت بیماری اریه یا زهر چشم و جز آن باشد و آنچه فقیر
ازین قسم علت که باسم جگر بیرون برده و گفتار خورده عوام نام کنند با دیده خود دیده است بیان
مینماید که چند اطفال خورد سال رنجور ذات الریه بوده اند که اهل هند بدال ثقیل هندی دهار

موقوف باسم ڈبه مشهور کنند که خداوند علت مذکور از کثرت سعال و تنگی نفس از تنفس طبعی باز مانند و محتاج باخراج هوا و دود ناک بیشتر و زیاده تر بیاشند پس ناچار از شدت حرکات عضلات اعالی صدر و تقلص اغشیه غضروف خنجری که محاذی فم معده باشد هم کشیده گردد و حالتی همچون مغاک یعنی گاو ک زیر نفس قبرغه بفتح قاف و ضم موحده و سکون رای مهمله نام استخوان تهی که بهندی پسلی گویند هم رسد از وقوع این معنی بگفتگوی لایعنی هر همه لواحق مرافق خداوند علت مذکور جگر بیرون برده خورده بالاتفاق اطلاق آورده و ظهور مغاک را جگر بیرون کرده و خورده گفتار شتافاک پیشه وند و از این قسم حکایتها و روایتها دور از گفت و شنود و گوینه مودند چنانچه بعضی از و بادرستی علاج و تبدیل مزاج شفایاب شده بودند

فصل در آسیب دیده بعضی فیلسوفان قوی از حلول و وصول اثر آتشین زاد در نهاد خاکی زاد بکلی انکار می آرند و از و بکسی رنجی و آسیبی رسیده باشد از اعتبار ظهور فتور دانش و بینش و صدور حرکات و سکنات خلاف عادت هجوم غموم و شدت رفتن و معاینه اشیاء غریبه و اشکال عجیبه از قسم مالیخولیا یا صرع کاهنی اسم کنند آن تاثیر مخلوقات کره اخیر یا دماغ آنها راه نقصان و یا بطلان گرفته باشد آن را توجه کلی طبیعت با خون و روح و حرارت غریزیه از بهر مدافعت علت می انگارند و بر نگارند که از مدافعه که مابین طبیعت و ماده آماده علت که بظهور در می آید از آن سبب تشویش و تغیر در افعال خیال و غیره بنماید و شاید که از وی اشیای غریب و چیزهای عجیب در قوت متصرفه خداوند علت در تماشا می آید و بیاید پس از آن سبب بیمار بفرار از مردم در هر دم همچون خداوند مالیخولیا و قطرب با حرکات بلا نظام تمام می آید و مفسرین اهل یقین بنابر مشابهت از وجود آتشی نهادان از آیه کلام مستدام خلق الجان من مارج من نار ثبوت کامل می آرند و بر نگارند که نام جان ابوالجن که پدر جن و پریان بوده که جان جان یعنی حق جل و علا او را از دو عنصر یعنی آتش و هوا پیدا فرموده و ابوالبشر که نام حضرت آدم علیه السلام است او را هم از دو عنصر یعنی خاک و آب مخلوق نموده و در اینجا باعتبار کثرت مقدار عناصر بحکم تسمیة الشی باسم جزء الغالب لفظ یکی عنصر ایراد یافته پس هرگاه که خاک و آب هر دو عنصر زیاده تر از دیگر باهم منضم شوند آن را طین نام کنند و چون آتش و هوا باهم مختلط گردند آن را مارج خوانند و اندرین باب رای بعضی اولوالالباب بران رفته که تناسل نوع بشر بتداخل آب و تراب است در رحم و توالد جنیان و پریان بتوارد حرارت نار و هواست در زهدان و محدثین باحادیث صحیحه حاکم از مستدرک و ابن ماجه و احمد از حلول و وصول اثر آتشی زاد در وجود خاکی نژاد دلیلی دهند که تاثیر مخلوقات کره اثیر زیاده تر بانسانی عارض گردد مدام اندام او غلیظ و ناپاک می ماند و از حیض و نفاس و دیگر انجاس پاک نداشته بزودی تمام پاک نمی شوند و اکثر حال با طفال خورد سال یعنی بر سورت انقلاع عکس مزاج یا از اثر توهم که بصفحه

منتهی و خیال ایشان مرتسم گردیده باشد پیش دیده می آید و گاهی از دغدغه حلول که بمزاج ایشان مزاج گرفته باشد با احداث ناریت که کثرت حرارت کنایه از وست اختلال در افعال و قوی ظهور بنابه و بدان سبب اطفال و غیره فی الحال بسخور و پریشان حال و مندبور میگردند و با جزع و فزع و تغیر و تحیر می گرایند و هرچند که تدابیر از مدبران کنانند هیچگونه صورت منفعت نمی بینند و هرگاه که از کلام ربانی مثل آیة الکرسی و قلاقل اربع بر رسخور خوانده آید بابرکات آیات دمی تسکین میگیرند و همچنین روایت آورده حاکم از مستدرک و ابن ماجه و احمد در دفع مضرت و آسیب آتشی نهادان یعنی جنیان که سوره فاتحه و سوره بقره تا مفلحون و الهکم اله واحد تا نهایت آیت و آیة الکرسی تا خالدون و آیه شهد الله انه لا اله الا هو تا نهایت آیت و از سوره اعراف ان ربکم الله الذی مقدار یک آیه فتعالی الله الملک الحق تا آخر المؤمنین مقدار دو آیه سوره والصافات مقدار سه آیت و از نهایت سوره حشر انه تعالی جد ربنا ما اتخذ صاحبة ولا ولدا وانه کان یقول سفیهنا علی الله شططا و کذا از سوره جن و سوره اخلاص و معوذتین هر قدر که داند و تواند بر آسیب رسیده رسیده دم فرماید و همچنان روایت نموده ابا حمزه زیات قاری که بعد از شام در هنگام شب در بیابانی اتفاق مواصلت او با جنیان افتاد چنانچه یکی از آن آتشین نهادان دست ایذا رسانی بروی بگشاد در آن هنگام قاری بالهام با دغر اسمه و عین یاس و ابلاس بقرایت آیه شهد الله انه لا اله الا هو از بدایت تا نهایت در ساخت یکی از آن جنیان بر دیگری معاتبت و لوم لائم و کلمات نا ملائم در آمد گفت باید که از ایذا دهی این کس دست بدارد تا سطوع نیر عالم آرا رعایت پاسداری و فرمانبرداری این خاکی زاد هم مرعی دارد چنانچه بابرکت کلام رحمانی از رنج و ایذا رسانی بآسایش روحانی صحیح و سلامت بخانه خود در آمد فائده کلام رحمانی از آسیب روحانی برهاند و عزایم و تمائم از ضررین الکمال از نفوس انسانی هم ضرور دور و نفور میگرداند وانه علی کل شیء قدیر و بالاجابة جدیر و تلاوت کلام مجید بر سبیل دوام وافی تمام مرام انام و شفاء للمؤمنین است والحمد لله رب العالمین

فائده در قواعد که اطبا را در معالجه مرضی بکار می آید مدبر انصاف پسند از بهر استفراغ دماغ و علت سکته و فالج و امثال آن زیاده تر کوشش بر عمل غرغره مبذول دارند مگر در اینجا که شعور مرضی فتوری ببینند از غرغره باز مانده با عمل یعنی حقنه پردازند و هنگام اعاده شعور بسرور با غرغره پردازند و ماده از دماغ منجذب و منجلب گردانند و اگر مواد موذی فساد در اجزای معده مرکوزی میدانند بمقیئات مناسبه باستفراغ پردازند و اگر در سطح اعضا ماده آماده علت و ایذا بینند دیگر همه تدابیر در هم تاخیر گذشته فی الحال بانسهال می پردازند و اگر ماده موذی در جرم جرم یعنی جلد رهم آرند بتجلد تمام باستحمام از راه مسام بیرون گردانند و اگر در اعماق اندام یا گوشت و عروق چیزی فاسد که کاسد متاع صحت باشد فی الفور با قصد فصد یا تعلق علق و حجامت بشرط که مشروط

که مشروط بشرائط میباشد پردازند زیرا که بجز دستکاری راه رستگاری بر بیمار بند میباید و بدین سان واجب است
که از بهر ازاله امراض و اعراض در هر حال خیال قوت و ضعف مرض و مریض داشته و تدبیر نیکو پیداشته
می پردازند و همچنان در ترتیب تراکیب که در اجتماع در معده با متناع اطبا پرداخته اند بمقدار دو ساعت
نجومی بتقدم و تاخر می پردازند که نظیر او سکنجبین و ماء الشعیر است از برای آنکه اجتماع سکنجبین با ماء الشعیر در
معده قبل از مدت مذکور در حق رنجور لغایت بد میباشد چنانچه ممد بیماری بیمار میگردد بسبب آنکه در هموار
قوام او نقصان یا بطلان راه میباید و آثار الشعیر از سوء تدبیر هضم نا یافته از معده بیرون رفته در تمام
اندام منتشر و پراگنده گردیده گنده و تباه میگردد و کذا در ترتیب تراکیب از لحاظ مدت و وقت ملحوظ بوده
در هیچ وقت ذهول و غفلت در طبع خودها در کار تداوی راه نداده باشند چنانچه تمام اقسام آب و جلاب
و شیر تازه و نقوع که از چیزهای منقوع برگیرند فی الحال در استعمال می آرند و زمانی نمیگذارند از بهر آنکه اندران
حالت با اثر تمام و قوت مالا کلام میباشند و بعد مدت دو چهار ساعت نجومی تاثیر او تغیر پذیر میگردد و چیزی
که مطبوخ بسازند تا زوال اثر طبخ در استعمال می آرند و حبوب و معاجین همچون خیارشنبر و جوارش
خوزی و جوارش شهریاران و جوارش سفرجلی مسهل و جز آن از زمان ترتیب تا مدت سه ماه با قوت
کمال میباشند و اطریفلات و ایارجات با یکسال بر حال میمانند و مراهم و روغنها تا تغیر رنگ و بوی
در عمل می آرند و قوت اقراص تا هفت ماه میماند و همچنان بر حال ضعف و قوت تراکیب غیر مسهله و مسهله
خیال میدارند در تحت هر ترکیب که در قرابادینات مسطور کرده اند در هر حال کاربندی میباشند و نیز با آفات
و فلزات یعنی کشتها را هر چند که کهنه تر و دیرتر میمانند بهتر دانند و جلاب و شراب تازه فایده بی اندازه
بخشند و یاد دارند که در هنگام ترتیب تراکیب آنچه از جوارشات میباشند اجزای آنرا باریک ترنمی کنند
بلکه جریش میدارند و اجزای اقراص و سفوفات لغایت باریک سازند و با جامه بیخته باهم آمیخته در آوند
مزجج و چینی نگاه دارند و آنچه از بهر اکتحال طیار کنند آنهم بکمال سحق بحریر بیخته در آبگینه دارند و از
اصابت نم دورتر میدارند تا اجزای او باهم فراهم نیابند و کذا در ترتیب تراکیب مطبوخات و عرقیات
اول از اقسام اصول در دیگ گذارند تا جوش میخورند و مضمحل میگردند پس از بالائی از قسم حبوب جو
کوب نموده و سپس برو برگها و گلهای می اندازند و اگر گلشکر داخل کردن مطبوخ یا مطلوب میباشد وقت
فرود آوردن از دیگدان در دیگ می اندازند و همچنان افتیمون و تخم کشوث بعد از فرود آوردن
مطبوخ در لته بسته اندازند و یا با دست بمالند و در برآوردن عرقها ادویات کا بکار عرق یعنی وصول
میباشند شبا روز یا چند روز در آب گرم تر نمایند و جوش داده ادویه دیگر که بارگها و گلها مانا میباشند
داخل گردانند و قرع با انبیق وصل می نمایند و تمام اقسام افاویه که جمیع فوه با داو یعنی دارهای خوشبو
در لته بسته بعد فصل قرع از انبیق گرم بمعنی شتاب در عرق گرم اندازند تا خوشبوی اندرو بظهور

پیوندد فایده براطبا واجب است که در فصول قوی الحرارت و قوی البرودت از استعمال ادویه قویه که از روی
احتمال کثرت قی یا اسهال میباشد دست کوتاه دارند و کذا دوائیکه از روی حرارت یا برودت بسرعت انگیزد
از وی هم پرهیز واقعی دارند فایده براطبا واجب است که در اثنای استعمال دوا خیال استبدال اغذیه و ادویه
می نموده باشند تا طبع بریک چیز الفت نگیرد و یا از اغذیه هم نفرت نپذیرد و کذا براطبا لائق است که اگر
در تشخیص و تخصیص امراض و اعراض متردد میشوند باید که از ادویه و اغذیه آنچه ضعیف القوت باشند با
مرضی عطا میکنند تا همگی حال مقهوریت و قوت طبیعت براطبا آشکارا گردد و در هر حال و جمیع محال خیال
تقویت قوای نفسانی و طبعی و حیوانی مرضی میدارند و این معانی از دست نمیگذارند فایده بدینسان
بر معالج مناسب است که خیال استبدال و انتقال مرضی از هوائی بهوائی و مکانی بمکانی میدارند که این معنی هم
جلیل الاثر در اکثر حال علیل میباشد فایده اطبا روشن رای در تدابیر مرضی که رعایت اسنان یعنی صبیان
و شبان و کهول و مشایخ مرعی داشته اند در عمل و مداوا کاربند او میباشند از برای آنکه امزجه انسانی بواسطه
تغیرات زمانی یعنی اسنان در رطوبت اصلیه و حرارت غریزیه که ماده زندگی و پایندگی است تغیر و فتور
راه مییابد چنانچه برخی از وی در بحث دق شیخوخت گفته آمدیم حالا تدبیریکه متضمن ذکر صبیان و شبان
و غیره باشد تحریر گردانیدیم باید دانست که امزجه اطفال در اکثر حال گرم و تر باشد اغذیه و ادویه ایشان سرد
و خشک تجویز کنند و چند دسته از گلهای پسته در پیش بینی اطفال هر حال میدارند و کذا تدبیر با کاغذ
با دو بقا و یرو فانوس خیالی که مانند آن میباشند دمی خالی نمی گذارند و یا آنچه در حالت صحت طالب
و راغب او بوده باشند پیوسته منظور نظر ایشان میسازند و همیشه اندیشه بیماری از راه تیماری از
صفحه خاطر اطفال با هر حال که میدانند و توانند محو و منسی مینمایند و اطفال که در سن و سال عمر او نزدیک
باشند یک میباشند انیس هم جلیس می فرمایند تا طبیعت ایشان که با نزاکت و لطافت میباشد بوسیله
این حیله قوای قوت در گیرند و هر طوریکه دانند و توانند بخندانند تا نکس با وی رو ننماید و نکس بالضم
نون و سین مهمله بازگشتن بیماری یعنی عود کردن با مریض میباشد و آنچه از تبرید و تخفیف گفته
آمدیم اندرو هم افراط نمیسازند چه از برودت و یبوست مفرط حرارت و رطوبت که هر دو ماده فعل نمو
میباشند راه فنا می گیرند و تدبیر جوانان که در اکثر امزجه ایشان که گرم و خشک میباشند بر نیز اندیشان
واجب است که هر همه ادویه و اغذیه جوانان مایل بسردی و تری نموده باشند و اکثر اوقات با سیر بوستان
و حضور دوستان مامور بوده باشند و دیگر تدابیر با استماع سماع و نفیر مزامیر و حکایات دلپذیر خرم
و خوشدل داشته دارند از برای آنکه با استکمال فرحت و بشاشت در اکثر حال بیمار زنهار محتاج بعلاج
معالج و تدبیر کثیر نمیباشد بلکه بزودی تمام راه بهبودی و آرام در یابند و کهول را که امزجه ایشان در
اکثر سرد و خشک میباشند بر همه تدبیر او خیر اندیشان که مایل بگرمی و نرمی و تری میباشد رعایت مرعی ا

و همواره بکلمات مردان لطیف خود لطیفه گو خورم و خورسند دارند و گاه بیگاه با امردان پاکیزه رو
و ظریفان گو بذله گو باید که سخن بخندانند و هیچگاه نرنجانند و غنا از مغنی طیب الاداء در بعضی وقت مناسب
وقت ایشان دانند و کذا از حکایت پر شکوه و شکایت که موجب هم و غم میباشد آویزه گوش خداوندان
هوش ازوی دور تر میدارند و مدام از اوهام واهی و تباهی که کاسدترین متاع صحت باشد با هر حیله و سیله
ازوی دور و مهجور تر میدارند و علی الدوام دستبویه طیبه یا نافه مشک تبتی بجهت اشتمام پیش مشام میدارند
و مزاج هر شیخ که با سردی و خشکی امتزاج میدارد علاج او مدبر هوشیار باشیای تر و بارد میفرماید و مدام
بر اندام ایشان بر دغنهای معدل و معتدل همچون روغن سوسن و یاسمین تدهین مینماید و باید که
مرد پیر بر بستر گرم و مسند حریر و نرم بنا بر راحت علت استراحت نماید از بهر آنکه جای خوابیدن بسخت که
بکردار تخت باشد اعیائی افزاید و همیشه از تخالیج و اندیشه دور و نفور تر میدارند و از خوردن چیزهای
سرد که بکردار کافور و نیلوفر و جز آن میباشد احتراز کردن فرمایند و اغذیه بتفاریق و اندک اندک
خاصه که خوشبو و لذیذ تر میباشند خوردن تجویز نمایند تا بر معده ایشان تخمه و گرانی راه نیارد و بعد از حمام
بزودی تمام اغذا نموده باواز مزامیر و موسیقار و احضار لولی زمره کردار مدام خورم و خوشدل
ساخته دارند و هیچگاه در گرمابه غذا نمینماید که بخورند و چیزهای تیز که بکردار آب کامه و کوامیخ میباشند
ازوی پرهیز کنانند مگر وقتیکه در معده ایشان رطوبتی غلیظ گرد آید و نیز نان خمیر اندیشان چیزهای
ازین بیهاد ارد باشند و شیر تازه کمتر از اندازه دهند تا در معده باد و نفخ پیدا نسازد و گرسنگی و
تشنگی در حق کثیر الاعمار و مشایخ سخت زیانکار می دانند و اگر در طبع مشایخ قبض شدید پدید میگردد
یا شوربای خروس پیر که بالسقایخ و قرطم بری تدبیر نموده یعنی پخته باشند بنوشانند و اگر بار بار حاجت
شاید از بهر وی گلقند و مصطگی می باید و در فصل سرما لباس پخته دار و در تنا را از خز و پشمینه و جز آن
پوشانند و از بهر خوردن دواء المسک و آب الحیواة اختیار کنانند و دیگر باز ملبوسات آنچه خفیف و لطیف
تر در باید عطا گردانند و اگر باید که از خفت و خیز جلد پرهیز نمایند اگرچه قوت شهوت قایم و دائم همی
و باقع تر در حق مشایخ و لک اندام علی الدوام می آید تا باید که از وی پهلو تهی نفرمایند و اگر با مراض و
اعراض دماغیه درگیر و مهما امکن بریاضت مشی و رکوب و جز آن بپذیرد و مدام یا شوبه تجویز فرمایند و
دو سعوطیه و جز آن پیش مشام نماید و اگر آفتی در اسفل اندام رو نماید ریاضت فوقانیه باید همچون حمل
اسفار و حجار و کشیدن زه کمان باقدر توان و اگر آفتی در نواحی سینه و تجاویف و معده و معا و جز
آن دریابد بفرمایند که با ریاضت تحتانیه و فوقانیه توجه تمام در صبح و شام بنمایند و گاه گاه ماء الجبن
و حشیش دروس و شعیر و تنبر خوراندوی نوشانند و تدهین باروغن بادام علی الدوام کافی مرام میدانند
و بعضی مشایخ رطوبت فضلیه بلغمیه بسبب ضعف حرارت غریزیه بکثرت گیرد و بدان سبب در مزاج

و علاج ایشان و تدابیر خیر اندیشان خلافی بظهور می پیوندد و باید که بر آثار ظاهره مدرک حال تمام و
کمال گردیده تجویز میفرمایند فائده در تمام اقسام علتهای با ماده قبل از انضاج ماده با خراج
نمیشوند و در امراض سر و نواحی سینه قبل از اخراج ماده با معدلات و مبدلات متوجه نمی گردند و از
چیزهای سرد و قابض همچون افیون و کاسنی زنهار بکار نبرند و در تمام اقسام حمیات استعمال اقراص
در اول حال نمیکنند و بعد از انقضای مدت تعیین و بقولی بست و چهار یوم اقراص میداده باشند
و بر زعم بیمار که بسیار تر میدارد طبیب و اما از راه تیماری از جهت مدافعت بیماری تجویزی فرماید
که با بیمار نیز پسند می آید چنانچه اندر جناب حضرت قبله گاهی بمغفرت دستگاهی از تجربات اولو
حکایت
الالباب در مطارحات حکایات میفرمودند حکایت زعیمی بشیخ اول یعنی رئیس و مهتر پیش
حکیمی آمد و گفت که در هنگام ظلام که بکسر اول جمع ظلمت یعنی تاریکی شب بتفحص لبی خوردم و
نه لوی فرو بردم بعد از روزهای چند ازوی زلوهای چند دیگر متولد گردیده اند و همه در احشاء
ما متحرک میشوند و هرچند که اطبا از وجود اینمعنی انکار است اما انکار آنرا قابل اعتبار نمیشمارم خدارا
تدبیری فرما که ما را ازوی نجاتی دست دهد پس آن بیدار مغز از بهر ازاله زعم تدبیری نغز اندیشید
و گفت لامحاله در احشاء شما زلوها غیر متعدد بوجود آمده اند تا بدون قتل و اخراج او علاج نیست
حالا سزاوار وقت تو آن مینماید که چند ایام در ینجا اقامت فرما تا علی الدوام در هنگام صبح و
شام مطبوخی داده آید تا در روزهای چند هر همه متدبور و رنجور میشوند و پس بمسهل با سهل وجه
از عاج و اخراج کرده شوند القصه زعیم بر تدبیر حکیم خورم و خورسند گردید زبان بتحسین و کلمات
آفرین کشاد و مدتی در آنمقام مقیم گردید پس حکیم عالم و فهیم یکی از اخلاص پرستان او که همراه آمد گروه
دستان بود دمساز و همراز خود ساخت و گفت که هیچ یکی از زلوها در احشاء آقا شما در تاب و پیچ
متحرک نیست این همه تصور و همیه ایست که بنا بر دفع و حصول نفع او نضج ماده بلغمیه و سوداویه میباید
و روز مسهل ده دوازده زلو ترتیب داده در خاک و خاکستر تعبیه نموده بالمواجهه زعیم بیرون کردن
میشاید تا بملاحظه اینمعنی باز عم خروج زلو و زلوک و تخلیه اندام از مواد با فساد بحکم دروغ مصلحت آمیز
به از راستی فتنه انگیز از تخالیج رهایی تمام یابد آن مخلص اخلاص نشان همچنان که حکیم فرموده بود نمود
و باوازه تهنیت شادی و ولوله مبارکبادی آن هر دو خیر اندیش زنجور زلو کور از بستر غم و الم بر خاسته
با کمال عیش و شادمانی لبقیه ایام زندگانی انجام نمود قاعده در حقنه بضم اول عملیست که دوا
قاعده
بر جسم یا در امعا با وی میرسانند بدانند که در امراض امعا خصوص ریح قولنج سزاوار اطبا و بیماران
چنانست که از عمل یعنی حقنه پهلو تهی و انکار نه نمایند و با بیمار طبیب میفرماید که سر بر بالین نهاده و
زیر سرین چیزی داده شکم آویخته نماید و بطرف دردمیل فرماید تا اثر عمل تا قولون و جایی درد فایز

گردد و مقادیر ادویه حقنه که تجربه کرده‌اند از وی کم و زیاده نشاید چنانچه در ریح قولنج از نصف رطل
ادویه حقنه کم و زیاده استعمال نفرماید و در علت زحیر که اگر تدبیر عمل نماید باید که مریض را تکیه زیر پشت نهاده
مستلقی بنشانند و سرین مرتفع دارند و تا ربع رطل ادویه حقنه عمل سازند و در امراض دماغیه و غشائیه
خصوص سرسام و برسام و جز آن بیمار را بر پشت بخوابانند و زیر گردن و سر بیمار بالین معتدل المقدار
داده بقدر یکنیم ربع رطل ادویه بعمل پردازند و در بیماریهای گرده و مثانه و وجع الورک هم مریض را مستلقی
فرموده و در زیر سر و سرین بالش دهند تا کمر بر زمین چسپیده شود و ادویه مقدار نیم آثار خام در خریطه
کرده بعمل پردازند اما در احیان احتقان اطبا بمرضی امر کنند که تا مقدور از عطسه و سرفه خود را
نگهدارند فائده آنچه از مقادیر ادویه بتجربه گردانیده است در حق انسان معتدل القامت و قوت است و آنکه
کم و زیاده مقدار ادویه اختیار اطباست و اندرین باب رای بعضی اولوالالباب چنانست که در احیان
احتقان شکم خمیده و بر زانو خوابیده عمل کنند تا زود داروی پراگنده نگردد انتباه عمده‌ترین ادویات
در کار معالجات حقنه است خاصه با آنکه از شرب دوا مانعی باشد همچون خداوند جمود و سکته و جز آن
و از بهر تسکین آلام تام و مضار خمار و علتهای کلیه و مثانه و استفراغ مواد دماغ و انحدار ماده از اعلی
باسفل و امتناع تصاعد بخار انتفاع بسیار میدهد فائده در احکام مسهل اختیاریکه از برای دفع بیماری
خوردن مطلوب باشد آنست باید که قبل از خوردن مسهل چند ایام از جهت انضاج ماده حسب مزاج
منضجات بنوشانند و بعد ظهور اثر نضج مسهلات خوردن روا دارند بر اطبا واجب است که در تمام روزها
از احداث نفسانیه همچون هم و غم و خفت خیز یعنی جماع با امتناع کلی پرهیز دارند و کذا با کارهای قویه
بدنیه که هوس انگیز میباشند پرهیز کنانند و اگر در ترک امور مذکور متعذر باشند تا هم سه شبانروز ضرور
رعایت امور مذکور مرعی دارند و بدینسان در روزهای نضج از کل اشیاء حوامض و مالح و حریف
و عفص و بقولات و فواکهات و خوردن شیر و پنیر ترک لابدی شمارند و اگر از مسهل تنقیه و استفراغ
مقصود میدارند باید که از ادویه مسهله حبهای کبار طیار گردانند و بقیاس مقدار دو سه پاس حبوب که
سایه داشته با شربت بنفشه و یا انار یا شهد آلوده فرموده در هنگام منام بلع کنانند و عقب او
در جای آب گلاب بنوشانند و اگر از بهر علتهای مفاصل از حبوب و معاجین و جز آن هرچه طیار سازند
ادویه باریک تر گردانند و مطبوخات لائقه خورانند تا باعانت او بزودی تمام تنقیه مفاصل حاصل آید
و قید باریک نمودن ادویات مسهله از بهر آنست که بزودی مسهل منحل گردیده و اثر او بمحل مقصود رسیده
ماده را همچنان که باید و شاید از مفاصل مستاصل نماید و اگر ادویه مسهله با زنجبیل و نمک یار کرده طیار نموده
باشند با آب سرد خورانند و بدینسان دوائیکه در و سورنجان میباشند آنهم با آب فاتر یا سرد تر بدهند
و دوائیکه در و شهد یا شکر اندازند عقب و همراه او آب گرم جرعه جرعه بتجرع بنوشانند و یاد دارند که

عقب شربت ورد یعنی گلاب سرد جرعه جرعه بنوشانند و همدینسان عقب مسهلات سیاله که همچون مطبوخات
و نقوعات و احیانا و امثال او میباشد آب گرم و نیمگرم بر سر آن ندهند که عمل باطل مینماید یا بالقی بیرون
آید و در مسهل غیر سیاله که بکار سفوف و حبوب و لعوق و معجون و جز آن میباشد آب گرم عقب او
چند دفعات داده باشند و عند استفراغ خاصه که رقیق تر باشد بشرب آب سرد مامور گردانند و اگر زیاده
غلیظ باشد بتجرع آب گرم خاصه بتکرار مستفرغ گردانند انتباه باید دانست که مبدع کائنات تقدس
اسماؤه و جلت آلاؤه ادویه مسهله هم متنوع ساخته و با ودیعت از جداگانی هریکی پرداخته چنانچه بعضی
از بهر ازعاج و اخراج یک خلط و بعضی را با دو خلط و بعضی را با سه خلط برگماشته چنانچه نظیر یکی تحریر
نموده آید اما آنچه از جهت انجذاب بلغم بایجاد رسانیده نظیر او تربد و شحم حنظل است و آنچه از بهر اخراج صفرا
باسباب مقدر خود مقرر گردانیده نظیرش سقمونیا و افسنتین است و آنچه بنابر جذب و ازعاج سودا پیدا فرموده حجر
ارمنی و لاجورد است و همچنین آنچه از بهر جذب بلغم و صفرا هر دو خلط مختص داشته سنامکی و حب النیل است و
آنچه از برای اخراج و ازعاج هر سه اخلاط یعنی بلغم و صفرا و سودا پیدا ساخته مثال غاریقون و جلاپا است
و بدینسان بعضی خاص از مسهل ماهیت اند همچون مازریون و ریوند و بعضی با استفراغ دماغ و سر مقرر نموده
بکار دار صبر زرد و تخم حنظل و بدینسان بجهت حاصل کردن تنقیه از مفاصل پیدا نموده لبان ماهی زهره و
سورنجان و جز آن خالق الخلق هویدا فرموده فائده گاه باشد که بعد از مسهل با خداوند اسهال اکثر
حالتی همچون سوزش و پیچش بهم رسد از جهت اندفاع و انتزاع ماده بقیه با سرد و مزاج سپرغم یعنی ریحان
با گلاب و محروری طبع را بنگو با جلاب و معتدل را تخم مرو یعنی کنوچه یا ریحان و بنگو هر دو ضم نموده بآب
بدهند و بطبیخ گل خطمی دو سه بار استنجا کنانند انتباه تمام اقسام ادویه مسهله و مقیئه را حق جل و علا از قوت
همچون کشش آهن ربا بخشیده چنانچه هر ادویه مسهله و مقیئه که خورده فرو برده شود تمام در اجزای معده
و امعا قیام می نماید و آثار او بدستور مذکور یعنی قوت جذابه باعانت طبیعت از راه رگها از اعضا و
جگر تا بقای اثر قوت در جگر منجذب می نماید پس جگر از مسالک ماساریقا در نفس معده و امعا ادا میسازد
باز طبیعت تدبیر و تصرف نموده بعضی را بالشکوفه که بکسر اول و کاف عربی مضموم معنی قی است و بعضی را با اسهال
در حال بیرون نماید فائده بعضی را بر آن رفته که تاثیر ادویات چه از داخل و چه از خارج بخاصیت
خاصه که حکیم علی الاطلاق جل و علا بعمل و ودیعت در هر یکی مودعه ساخته است از راه رگها و مسام اندام نافذ
گردیده تحلیل و تقطیع اورام و تسکین آلام و جز آن مینماید پس بندی از نظیر تاثیر ادویه داخلیه در ادویات
مسهله و مقیئه باشعار رسانیده شد و خارجیه که بالاستقصاء اطبا واجب التسلیم است چنان است که اثر ادویات
چیزی جسیم نیست که حیلولت گوشت و پوست مانع او شود پس طبیعت باندازه مشیت ازلی و اراده حکیم لمیزلی
اثر اضمده و اطلیه و کمادات و مروخات و نطولات که هر همه بر ظاهر تن مستعمل میشوند بمجرد استعمال انتفاع

اکثر آلام و تحلیل و تقلیل اورام میکنند لا محاله طبیعت هر حال خیال بر اندفاع و انقلاع علت میفرماید و
بجز اعانت طبیعت چیزی نبر آید فائده و کذا بر اطبا از مهمات است که در معالجات خیال بر علامات و
استدلال مزاج طبیعی داشته و آثار تغیر حادثی پنداشته منهمک حال طبایع باشند تا اتفاقاً غلبه فساد و
تغیر و تحیر هر خلط ثابت نموده موافقت طبیعت از ادویه و اغذیه همچنانکه بارها تجربه پیوسته با عانت طبیعت
تدبیر نمایند و آنچه شیخ و جالینوس فرموده از لوح خاطر محو و منسی نفرمایند که حسب مقتضای آن ایما
داده رو و چنانچه از کثرت و غلبه خون حمرت رنگ اندام و فرحت و سرور علی الدوام و کثرت رغبت
موانست زنان پاکیزه رو و امردان پسندیده خو و فتوت و مروت در هر کار بار با کثرت سخاوت و
دائم تحمل بر امور ناملائم و بر کلمات مزاحت افزا خندیدن و استهزا و هزلیات پسندیدن و عز و وقار
خود در هر کار بر روی کار آوردن و از کثرت بلغم ظهور سنگدلی و تنگدلی و صباحت با ملاحت
و قلت اندوه و غم و کثرت خواب با قلت جواب و زیادتی حلم و سرعت فهم و ذکاوت و ایفاء وعده و وعید
هر چونکه باشد تا مدت مدید قائم بودن و سکون و قرار بسیار در یکجا نمودن و حزم و احتیاط بسیار
پیش از شروع کار در هر کار فرمودن و از غلبه صفرا زردی اندام و جوانمردی تمام با عجب و غرور
و وفور بغض و کینه و اظهار عربده و بطش و سرعت در سخاوت بکثرت بیداری و تهور و بدهوشیاری
در امر نوبت و هر چه از لوازمات صفرا بودن همه ظاهر نمودن و از غلبه سودا اختلاط سوادت رنگ و
کثرت تیره رنگ و دائما خیالات واهی و تباهی و تفکر تجرید و تفرید و قطع بر بید از خویش و بیگانه با
بهانه و ضد و اصرار در هر کار و با تکلیف ضعیف از حالی بحالی گردانیدن و از دو صنعی بو صنعی سازند

تمت

خاتمه قواعد هائیکه بذات خاص اطبا لازم است از فقیر الله مهتمم کتاب هذا

طبیب لازم است که در ادای اوامر الهی کوشان باشد و از نواهی او گریزان (۲) و بر خواهش نفسانی طامع و حریص
نباشد (۳) و بر تشخیص و تدبیر خود غره نشود بلکه شفا از شافی مطلق جوید (۴) مکان مطب بلند و بالا نباشد تا
مریض آشفته نگردد (۵) علی الصباح منتظر علاج مرضی باشد و خود را خدام ایشان انگارد که خادم القوم سیدهم
(۶) و در هر حال رعایت غربا بر امرا مرعی دارد (۷) و به بیمار و تیمار بحسن خلق تشفی و تسلی نماید که بمریض قوت
حاصل آید و مرض بکاهد (۸) و بر لیاقت خود اعتماد نداشته آیه لا علم لنا الا ما علمتنا انک انت العلیم
الحکیم خوانده نبض ملاحظه فرماید (۹) و هرگز نسخه شکسته ننویسد تا مغالطه در ادویه نیفتد (۱۰) و آغاز
علاج بادویه سهل الوجود و کم قیمت نماید الحمد لله الذی بنعمته تتم الصالحات و آخر دعوینا

سنه ۱۸۹۳ع — ان الحمد لله رب العالمین — سنه ۱۳۱۱ه

زبدهٔ اختصار فارسی در علم طب مصابین

صفحه	مطالب کتاب	صفحه	مطالب کتاب	صفحه	مطالب کتاب	صفحه	مطالب	صفحه
	... در قولنج	٣٦	فصل در دمعه	٥٩	فصل در انتشار الجفن	٦٦	فصل در تشقق اللسان	٧٧
	فصل در تشنج	٣٧	فصل در طرفه	〃	فصل در تقلص الجفن	〃	فصل در حرقت و حکة اللسان	٧٨
٥	فصل در سکته	٣٨	فصل در ظفره و سبل	٦٠	فصل در جساة الاجفان	〃	فصل در جفاف اللسان	〃
٦	فصل در جمود	٤٠	فصل در قرحة العین	〃	فصل در غلظ الاجفان	〃	فصل در ثقل و استرخاء اللسان	〃
٨	فصل در کابوس	٤١	فصل در ضربه چشم	٦١	فصل در کثرت الطرف	〃	فصل در ضفدع اللسان	٧٩
١١	فصل در فزع الصبیان		فصل در حول	〃	فصل در [illegible]	〃	فصل در فساد ذائقه و	
		〃	فصل در زرقه	〃	باب ٣ در امراض اذن	٦٧	بطلان ذائقه	〃
١٢	فصل در صرع	〃	فصل در سل العین	٦٢	فصل در وجع الاذن	〃	فصل در تقشر دهان و زبان	٨٠
١٣	فائده جالینوس [illegible]		فصل در جحوظ العین	〃	فصل در قرحة الاذن	٦٨	باب ٦ در امراض اسنان	〃
١٥	مقتضای الخ	٤٢	فصل در یبوست رطوبت	〃	فصل در انفجار الاذن / فصل عدم السامعة فی الاذن	〃	فصل در وجع الاسنان	〃
١٦	فصل در ورم الصبیان	٤٣	صلبیه	〃	فصل در طرش و وقر و صمم	٦٩	فصل در ضرس	٨٢
١٩	فصل در فیجخرج	٤٥	فصل در سده طبقه شبکیه	〃	فصل در دوی و طنین / فصل فی تولد الدیدان فی الاذن	٧٠	فصل در تحرک الاسنان	〃
〃	فصل در عطاس	〃	در یبوست رطوبت زجاجیه	〃	فصل در نزب الاذن من الاصوات	〃	فصل در تاکل و تفتت	
٢٠	فصل در حس الدماغ	〃	فصل در کثرت رطوبت		فصل فی دخول الحیوان		و تثقب الاسنان	〃
٢١	فصل در نزله و زکام	〃	بیضیه	٦٣	فی الاذن وغیره	〃	فصل در صریر الاسنان	
٢٢	باب ٢ در بیان امراض چشم	٤٧	فصل در خشونت طبقه قرنیه	〃	باب ٤ در امراض بینی	〃	فی النوم	٨٣
٢٣	فائده جلیله	٥١	فصل در شقیقة العین	〃	فصل در رعاف	٧١	فصل در تخدید السن	〃
٢٤	فائده ضروریه در ادویه	〃	فصل در اتساع ثقبه عنبیه	〃	فصل در نتن الانف	٧٢	فصل در حفره	〃
	علیم بر قواعد عمیم	〃	فصل در ضیق الحدقه	〃	فصل در اخشم	〃	فصل در لثه دامیه	〃
٢٧	فصل در ضعف بصر	٥٢	فصل در دوده / فصل در [illegible]	〃	فصل در قرحة الانف	٧٣	فصل در قرحه و ناصور	٨٤
٢٨	فصل در ربد	٥٣	فصل در جرب الاجفان	٦٤	فصل در بواسیر الانف	〃	فصل در ورم لثه	〃
٢٩	حکایت	٥٤	فصل در سقوط الاهداب	〃	فصل در جفاف الانف	٧٤	فصل در تسهیل انبات	
〃	فصل در ربوه	〃	فصل در شعر منقلب و شعر		فصل در عطاس	〃	دندان کودکان	〃
٣٠	فصل در دیبج	٥٥	زاید	〃	باب ٥ در امراض دهان		باب ٧ در امراض الشفت	٨٦
٣٢	فصل در بیاض	〃	فصل در غرب	٦٥	و زبان	〃	فصل در ورم الشفت	〃
٣٣	فصل در عشا	〃	فصل در سلاق	〃	فصل در بخر	٧٥	فصل در تشقق و تقشر	
٣٤	فصل در جهر	٥٦	فصل در حکة الجفن و		فصل در قلاع	〃	و جفاف الشفت	٨٧
	فصل در تخیلات	〃	العینین	〃	فصل در کثرت لعاب	٧٦	فصل در بواسیر لب	
	... در نزول الماء	٥٧	فصل در التصاق الجفن	〃	فصل در ورم اللثه	٧٧	...	

مطالب کتاب	صفحه
... اصلاح الشفت	″
فصل در تاکلة الشفت	۸۸
باب در امراض حلق و لهاة	
... در قصبه ریه	″
فصل در خناق	۸۹
فصل در تعلق علق بحلق	۹۱
فصل در ورم اللهاة	″
فصل در استرخاء اللهاة	″
حکایت	۹۲
فصل در بحة الصوت	″
فصل در صوت المرتعش	۹۳
فصل در ورم المری	″
فصل در قروح المری	″
فصل انطباق المری	″
فصل در حکة المری	۹۴
فصل در بلع الابرة	″
فصل در تشبث شوک	″
فصل در تدبیر غریق	″
فصل در تدبیر مخنوق بوبق	۹۵
باب ۹ در امراض صدر و ریه	″
فصل در جمود الصدر	۹۶
فصل در ذات الصدر	″
فصل در احتقان المدة فی الصدر	″
فصل در سعال	۹۷
فصل در ضیق النفس	۹۸
فصل در نفث الدم	۱۰۱
فصل در نفث المدة	۱۰۲
فصل در ذات الریه	″
فصل در سل	۱۰۳

مطالب کتاب	صفحه
و ما بینها الثنه	۱۰۵
باب ۱۰ در امراض قلب	۱۰۷
فصل در سوء مزاج قلب	۱۰۸
فصل در خفقان	۱۰۹
فصل در غشی	۱۱۱
فصل در ورم اذی القلب	۱۱۳
فصل در علت خانیه	″
فصل در ضغطة القلب	″
فصل در تقشر القلب	″
فصل در قذی القلب	″
فصل در جذب القلب	″
فصل در احتواء الرطوبات	
علی القلب	۱۱۴
باب ۱۱ در امراض ثدی	″
فصل در قلة اللبن	۱۱۵
فصل در کثرة اللبن	″
فصل در ورم الثدیین	″
فصل در تجبن اللبن	
فی الثدیین	″
فصل در رض الثدی	۱۱۶
فصل در تدبیر آنکه پستان	
را بزرگ نشدن بداه	۱۱۷
باب ۱۲ در امراض معده	″
فصل در سوء المزاج معده	۱۱۸
فصل در ضعف هضم و	
سوء هضم و تخمه	″
فصل در وجع المعده	۱۲۰
فصل در وجع الفؤاد	۱۲۱
فصل در ورم معده	۱۲۲
فصل در دبیله معده	۱۲۳
... بثور معده	″

مطالب کتاب	صفحه
فصل در نقصان و بطلان	
شهوت الطعام	۱۲۶
فصل در فساد شهوت الطعام	″
فصل در جوع الکلب	″
فصل در جوع البقر	۱۲۷
فصل در جوع الغشی	″
فصل در عطش مفرط	۱۲۸
فصل در نفخ معده	۱۲۹
فصل در قی و تهوع	
و غثیان و تقلب النفس	″
فصل در ماصه	۱۳۰
فصل در قی الدم	″
فصل در جمود الدم در جوف	
فی المعده	″
فصل در فواق	۱۳۱
تدبیر فواق الاطفال	۱۳۲
فصل انقلاب المعده	″
فصل در قلق المعده	″
فصل در اختلاج المعده	″
فصل در حرقة المعده	″
فصل در استرخاء المعده	″
فصل در تهلهل نسج المعده	″
فصل در تشنج المعده	۱۳۳
فصل در جساة المعده	
العضلات	″
فصل در جشاء و تثاوب	
و تمطی	۱۳۴
فصل در تصغر المعده	″
فصل در ذرب خلقه	″
باب ۱۳ در امراض جگر	″
فصل در سوء مزاج	
... سده کبد	

مطالب کتاب	صفحه
فصل در سده‌ها	
فصل النفخة للکبد	
فصل در وجع الکبد	
فصل در شرقة الکبد	
فصل در ورم عضلات	
فصل در دبیلة الکبد	
فصل در بثور سطح کبد	
فصل در تصغر الکبد	
فصل در اسهال جگری	″
در سوء القنیه	″
فصل در استسقا	۱۴۲
باب ۱۴ در امراض اره	۱۴۵
فصل در یرقان	″
باب ۱۵ در امراض طحال	۱۴۶
فصل در سوء مزاج طحال	۱۴۷
فصل در ورم الطحال	″
فصل در تقیح الطحال	۱۴۸
فصل در سده طحال	″
فصل در ضعف طحال	″
فصل در نفخة الطحال	″
فصل در صلابت الطحال	″
فصل در حجارة الطحال	۱۴۹
باب ۱۶ در امراض امعا	″
فصل در زلق الامعا	۱۵۰
فصل در اسهال جگری	۱۵۲
فصل در اسهال الطبعی	۱۵۴
فصل در اسهال خونی	″
فصل در سحج	″
فصل در خروج المدة	
من الامعا	۱۳

مطالب کتاب	صفحه
فصل در بول الدم	۱۷۲
فصل در احتباس بول	″
باب ۱۹ در امراض و اعراض	
مراق و صفاق و ثرب	۱۷۳
فصل در فتیله و فتق	″
باب ۲۰ در امراض سره	۱۷۴
...ل در نتو السره	۱۷۵
...ل در تقیح السره	″
...ایة	″
...ل در وجع السره	″
...میت	۱۷۶
...ب ۲۱ در امراض و اعراض مقعد	″
...ل در بواسیر	″
...عل در بواسیر رگی	۱۷۹
فصل در ناسور مقعد	۱۸۰
فصل در ورم مقعد	″
فصل در شقاق مقعد	″
فصل در استرخاء مقعد	۱۸۱
فصل در خروج المقعد	″
فصل در قروح المقعد	″
فصل در حکة المقعد	″
...جه	
...ن و اعراض	
...سل	۱۸۲
...عف باه	۱۸۳
...بیر و کیفیت	
...اع انزال	۱۸۸
...استرخاء قضیب	۱۹
...ت شهوت	″
...در منی و ودی	

مطالب کتاب	صفحه
... احتلام	۱۹۱
فصل در فریسموس	رر
فصل در غدلیطه	″
فصل در رائیه	″
فصل در اورام الانثیین	″
فصل در تعظیم الانثیین	۱۹۲
فصل در عاقوتا	″
فصل در وجع الانثیین	″
فصل در تصغر الخصیه	″
فصل در ارتفاع الخصیه	″
فصل در دوالی الصفن	″
فصل در استرخاء الصفن	
فصل در قروح قضیب	″
و خصیه و حوالی او	″
فصل در ورم قضیب	″
فصل در حکة خصیه و قضیب	۱۹۳
فصل در شقاق قضیب	″
فصل در ثالیل و بثور	″
فصل صلب که بر قضیب و نواحی	
او پدید می آید	″
فصل در سده مجرای قضیب	″
فصل در اعوجاج قضیب	″
فصل در تدبیر ختن	″
باب ۲۳ در امراض رحم	″
فصل در احتباس طمث	۱۹۸
فصل در کثرت طمث	۲۰۰
فصل در جروح و قروح رحم	″
فصل در سیلان منی ...	
از رحم	″
فصل در عقر	″
فصل در کثرت اسقاط	۲۰۱
فصل در عسر ولادت و	
تدابیر دی	″

مطالب کتاب	صفحه
فصل در تدبیر احتباس	
مشیمه و موت جنین	۲۰۲
فصل در احتباس نفاس	″
فصل در تدبیر درد رحم	
که بعد ولادت رو دهد	۲۰۳
فصل در تدبیر که زن	
بار نگیرد	″
فصل در احکام حمل	″
فصل در تبیین حال	
جنین که ذکور است یا	
اناث	۲۰۴
فصل در تدبیر ضروری	
بعد وضع حمل	۲۰۵
فصل در علامت حیات	
و ممات جنین	″
فصل در درد رحم	۲۰۶
فصل در حرقت رحم	″
فصل در اختناق الرحم	″
فصل در ورم الرحم	۲۰۷
فصل در نفخة الرحم	۲۰۸
فصل در رجا	″
حکایت	″
فصل در رتق	۲۰۹
فصل در شقاق رحم	″
فصل در حکة الرحم	″
فصل در بواسیر رحم	″
فصل در نتو الرحم	″
فصل در ثالیل رحم	۲۱۰
فصل در ناسور رحم	″
فصل در سیلان رحم	″
فصل در سرطان رحم	″
فصل در دبیله رحم	″

مطالب کتاب	صفحه
فصل در احتباس آب در رحم	
فصل در برسوث	۲۱۱
باب ۲۴ در امراض ظهر و اطراف	
ظهر	۲۱۲
فصل در حدبه	۲۱۳
فصل در وجع الظهر	″
فصل در وجع المفاصل	۲۱۴
فصل در نقرس	۲۱۶
فصل در تعقد المفاصل	″
فصل در وجع الورک	۲۱۶
فصل در دوالی	″
فصل در داء الفیل	″
فصل در وجع العقب	۲۱۷
فصل در وجع کف رجل	۲۱۸
باب ۲۵ در حمیات و بحران	″
فصل در حمی یوم	۲۱۹
فصل در حمی خلطیه	″
فصل در حمیات مرکبه	
مختلفه	۲۲۶
فصل در حمی انقیالوس	
و لیفوریا	۲۲۹
فصل در حمی غشیه	″
حکایت	۲۳۰
فصل در حمی وبائیه	۲۳۱
فصل در حمی دق	۲۳۲
فصل در دق شیخوخت	۲۳۶
فصل در اعیا	۲۳۷
فصل در بحران	۲۳۸
باب ۲۶ در ظهور اورام	
و بثور	۲۴۳
فصل در فلغمونی	″
فصل در سقاقلوس	۲۴۴

مطالب کتاب	صفحه
...نفس	
فصل در نارنی	
فصل در نفاطات	
فصل در شری	″
فصل در ماشرا	″
فصل در طاعون	″
فصل در اورام مفاصل	۲۴۶
حکایت	۲۴۷
فصل در دمل	″
فصل در دبیله	″
فصل در خراج	″
فصل در اوذیما	۲۴۸
فصل در نفخه	″
فصل در سلعه	″
فصل در غدد	″
فصل در نوجیلا	″
فصل در داحس	۲۴۹
فصل در خیارک	″
فصل در خنازیر	″
فصل در سقیروس	″
فصل در سرطان	″
فصل در عرق مدنی	۲۵۰
فصل در دا البرسا	۲۵۱
حکایت	۲۵۲
فصل در قروح الوسخ	۲۵۳
فصل در ادهام	″
فصل در سعفه	۲۵۴
فصل در بثور	۲۵۵
فصل در بثور ملحمیه	۲۵۶
فصل در جرب	″
فصل در حکه	

کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی

مطالب کتاب | ح

... — ۲۶۲
... — ۲۶۳
...در تشنج — 〃
فصل در حصف — 〃
فصل در قوبا — 〃
فصل در بثور لبنی — ۲۶۴
فصل در نبات اللیل — 〃
فصل در ثالیل — 〃
فصل در مسامیر — ۲۶۵
باب ۲۷ در امراض جلد — 〃
فصل در برص — 〃
فصل در برص اسود — ۲۶۶
فصل در بهق — 〃
فصل در داء دشنام — 〃
فصل در کلف — 〃
فصل در نمش — ۲۶۷
فصل در خیلان — 〃
فصل در بریش — 〃
فصل در خضرت — 〃
فصل در فساد لون — 〃
فصل در حزاز — ۲۶۸
فصل در شقوق اطراف وغیره — 〃
فصل در تقشف و تقشر جلد — 〃
فصل در سحوج — 〃
فصل در صنان — 〃
فصل در کثرت درد عرق — ۲۶۹
فصل در عرق الدم — ۲۷۰
باب ۲۸ در امراض شعور — 〃
فصل در داء الثعلب — ۲۷۱

جنه — ۲۷۱
...انتشار و تساقط شعر — 〃
فصل در صلع — ۲۷۲
فصل در تشقق الشعر — ۲۷۲
فصل در نموسه — 〃
فصل در شیب — 〃
فصل در انبات شعر — 〃
فصل در تدبیر تطویل شعر — ۲۷۳
فصل در تدبیر حلق الشعر — 〃
فصل در تدبیر منع انبات شعور — 〃
فصل در تدبیر تجعید شعر — 〃
فصل در تدبیر ترقیق — 〃
فصل در تدبیر تسوید اشعار — 〃
فصل در تدبیر تشقیر شعر — ۲۷۳
فصل در تحمیر شعر — 〃
فصل در تدبیر تبییض شعر — 〃
فصل در تدبیر خضابات — 〃
باب ۲۹ در امراض ظفار — ۲۷۴
فصل در برص الاظافیر — 〃
فصل در صفرة اظافیر — 〃
فصل در وجع الاظافیر — 〃
فصل در تعقف الاظافیر — 〃
فصل در تشقق الاظافیر — 〃
فصل در تقلع الاظفار — ۲۷۵
فصل در اعوجاج الاظفار — 〃
فصل در ردالاظفار — 〃
فصل در طلیقه الاظفار — 〃
فصل در موت الدم تحت الظفر — 〃
فصل در تدبیر که ... از بیخ برآورده شوند — 〃
باتمام ... امراض متفرقه — 〃
فصل ... مقام ... — 〃

فصل در کثرت عرق — ۲۷۶
فصل در ازاله سمن مفرط — 〃
فصل در تشنج جلد سر و جبهه — ۲۷۷
فصل در تعظیم الراس — 〃
حکایت — 〃
فصل در تفلخ و حکه اصابع — ۲۷۸
فصل در تقرح الثفنات و حمرتها — 〃
فصل در صنان — 〃
فصل در فساد الاطراف بالبرد — 〃
فصل در تدبیر حرق النار — 〃
فصل در سوخته روغن گرم — ۲۷۹
فصل در تدبیر الاحراق من الصواعق — 〃
فصل در تدبیر الاحراق من الشمس — 〃
فصل در تدبیر الاحراق من عسل البلادر — ۲۸۰
فصل در حرق اللسان من النورة — 〃
فصل در جراحات — 〃
فصل در نشوب النصل والشوک و غیرهما — ۲۸۱
حکایت — ۲۸۲
فصل در جراحتیکه بشر بالمس آید — 〃
فصل در جراحت سلاح زهردار — 〃
فصل در قروح — 〃
فصل در تدبیر سقطه و ضربه — ۲۸۵
فصل در تدبیر سقوط و سوط — ۲۸۶
فصل در کسر و خلع و دوثی و وهن و وهی — 〃

باب ...
فصل در معالجه گزیده مار و دیگر جانوران — 〃
فصل در تدبیر زهر عقرب — ۲۸۹
فصل در انواع الرتیلا و النحل — ۲۹۰
فصل در گزیدگی نمله — 〃
فصل در گزیدگی عناکب — 〃
فصل در عض کرپاسه یعنی چلپاسه — ۲۹۱
فصل در گزیدن سالارتیلا — 〃
فصل در گزیدن آدمی — ۲۹۲
فصل در گزیدن سگ که دیوانه باشد — 〃
فصل در گزیدن پلنگ و تدبیر جراحت کار چنگال ایشان هم رسد — 〃
فصل در گزیدن سگ آبی و نهنگ و ماهی سیاه رنگ — 〃
فصل در گزیدن ابن العرس — 〃
فصل در گزیدن هره — 〃
فصل در گزیدن گرگ و میمون — 〃
فصل در گزیدگی ... — 〃
فصل در گزیدن تمله النسر — 〃
فصل در گزیدن صفدع بحری — 〃
فصل در گزیدن ذوالاربعة و الاربعین — 〃
فصل در گزیدن موش — 〃
فصل در گزیدن خوک — 〃

...باد نهری — ۳
فصل در عض کلب الکلب — ۴
باب ۳۲ در تدبیر طرد و دفع تمام اقسام هوام و حشرات الارض — ۵
طرد کیک — ۶
طرد نمله و مورچه
طرد ذباب
طرد ارضه
دفع سوس ماهی خشک
باب ۳۳ در تدبیر دفع مضرت عین الکمال یعنی معیون آسیب زده مجنون
فصل در آسیب زده
فائده
فائده رکه المباهی را در معالجه مرضی بکار آید
فائده در تمام اقسام علتها — ۲۱۳
فائده کسیکه زلو با آب نوشیده
قاعده در حق...
[illegible]
فائده تابه...
جالینوس...
کثرت خون — ۲۹۳
کثرت بلغم — 〃
کثرت صفر...
کثرت سودا...
خاتمه قواعد ... را لازم است

تاریخ و نام کتاب از خادم اهل الله فقیر الله مهتمم کتاب هذا | | مظفر الدین
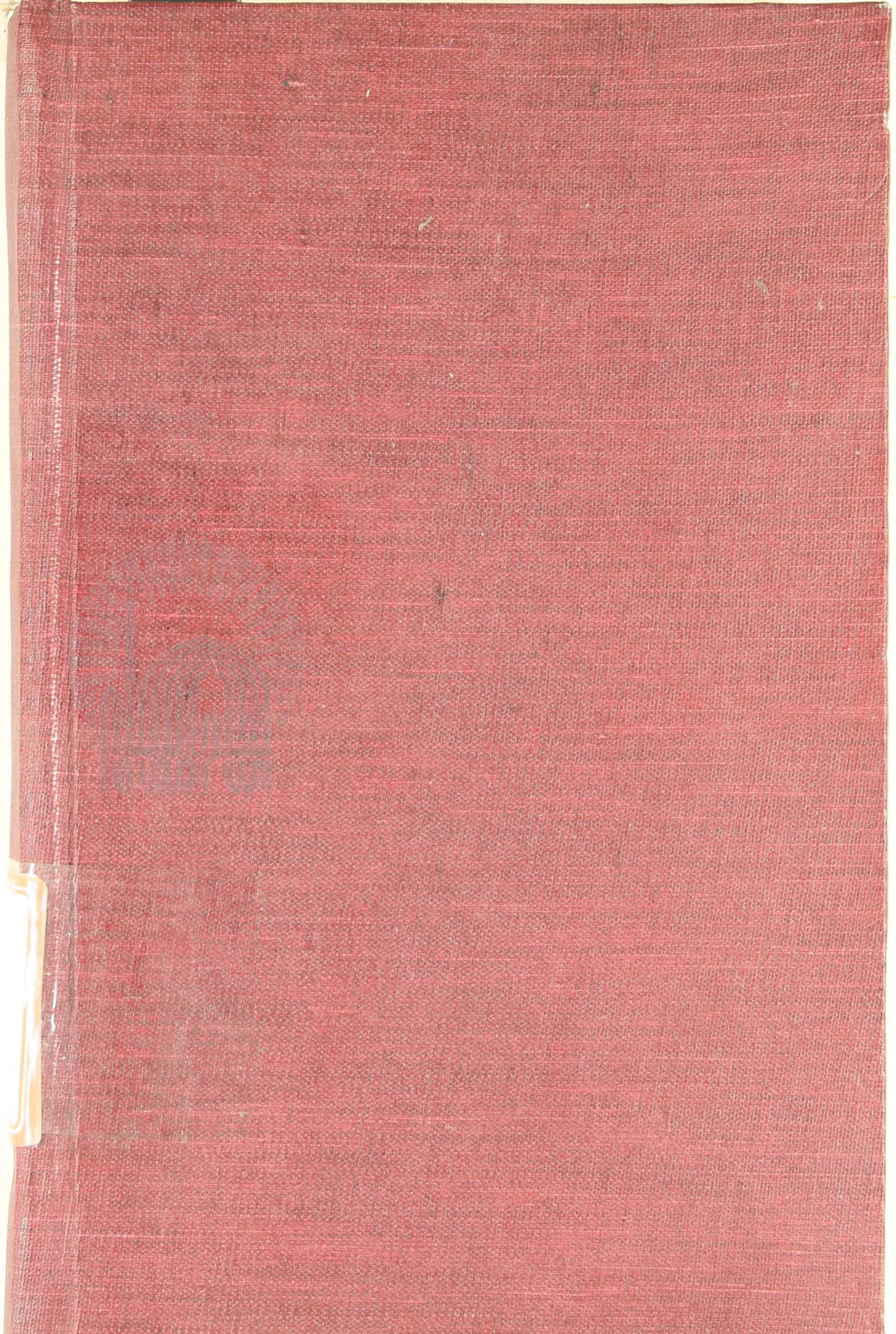
صحیفه | تاریخ ... | ...هر مقاصد آید .